

کمدی الهی

بهشت

دانته

کمدی الهی



کمدی الهی - بهشت
اثر دانته آلیگیری
ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا
چاپ ششم : ۱۳۷۸
چاپ هفتم : ۱۳۷۸
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ISBN 964-00-0435-9 (vol.3) ISBN 964-00-0444-8 (3vol.set)
شابک ۹-۰۴۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلدسوم) شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره۳جلدی)
مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

دانته آلیگیری

Dante Alighieri

کمدی الهی

La Divina Commedia

* * *

PARADISO

ترجمه از متن ایتالیائی ، بامقدمه وشرح وحواشی و فهرست اعلام ، از

شجاع الدین شفا

با یک تابلو قلمی دانته ، یک تابلو از ساندرو بوتیچلی S . Botticelli ،

۱۵ تابلو از گوستاو دوره Gustave Dore ، و یک نقشه.



قدیمترین تصویر چاپی دانته ، مربوط به سال ۱۵۶۴ میلادی
نقل از صفحهٔ اول «کمدی الهی، دانته الیگیری» چاپ شهر ونیز ، ایتالیا ،
موسسهٔ Sessa di Venezia ، سال ۱۵۶۴

این تصویر از روی گراور چاپی کتاب « کمدی الهی » چاپ « تورینوی » ایتالیا ، که توسط « کارلو استاینر » استاد ادبیات ایتالیائی و دانته شناس معروف معاصر بوسیلهٔ موسسهٔ مطبوعاتی « پراویا » در تورینو و میلان منتشرشده، نقل شده است . اصل این کتاب در « کتابخانهٔ کلیسای کاتولیک » تهران است .

فهرست مطالب

مقدمه :

متن کتاب

فهرست تصاویر

مقدمه | **صفحه**

متن کتاب

مقدمه

سفر نامهٔ بهشت ـ سفر آسمان، افلاك و ملائك در ادبيات ایران ـ افلاك و فرشتگان در اسلام ـ نظری به «ارداویراف نامه» کمدی الهی ایرانی ـ بهشت درمعتقدات مختلف بشری ـ بهشت در مذاهب اساطیری کهن ـ بهشت در آئین یهود ـ بهشت در آئینهای زرتشتی و مانوی ـ بهشت در اسلام ـ بهشت در مسیحیت ـ بهشت دانته از نظر «سمبولیك» ـ دانته و حافظ: تحلیلی از سفر بهشت ـ کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ فارسی «کمدی الهی»

«سفرنامهٔ» بهشت

پس از پایان مرحلهٔ «برزخی» سفر دورودراز دانته در دیار جاوید ، اینك نوبت سومین و آخرین قسمت این سفر یعنی «بهشت» رسیده است . دانته این سفر را بهنگام نیمروز از نخستین منزل آن یعنی از « بهشت زمینی » آغاز میکند ، ولی معلوم نیست که چه وقت آنرا بپایان میرساند ، زیرا که اینبار وی ازدایرهٔ «زمانو مکان» بیرون میرود وپای به «لایتناهی» و «ابدیت» میگذارد که آنرا آغاز وانجامی نیست ، ودرآخرین منزل این سفر حتی از « عالم افلاك » نیز که تاحدی نشان از «مکان» میدهند اثری نمیماند .

اما این سومین مرحلهٔ سفر بسیار بزرگتر از آن دوقسمت دیگر است ، زیرا که دوثلث اول سفر او ، یا در درهٔ دوزخ ویا درکوه برزخ گذشته بود که عمق یکیاز آندو نیمی ازکرهٔ زمینرا شامل میشد و ارتفاع آن دیگری ازین نیم هم کمتر بود ، اما این ثلث سومین در عالم بیکران افلاك میگذرد که کرهٔ زمین مجموعاً در برابرش ذره‌ای ناچیز بیش نیست .

برای همراهی بادانته در این سومین ومهمترین مرحلهٔ سفرآن جهانیاو ، باید پیش از هرچیز باوضع افلاك و نظریه‌ای که قدما در بارهٔ زمین وآسمانها داشتند آشنا شد ، زیرا سراسر « بهشت » در کمدی الهی بااین « نظریهٔ فلکی » بستگی دارد . این همان « هیئت هفت فلکی » قدیم است که هزارانسال کموبیش مورد قبول بشربوده ومنجمله تقریباً همهٔآنچه در عالم علم و ادب ایران درین باره گفته شده بهمین نظریه مربوط است .

اساس علمهیئت دراروپا ودردنیایاسلامی تاچهار صدسال پیش که « کپرنیکوس» Copernicus کتاب معروف خود De orbium coelestium revolutionibus را انتشار داد (سال۱۵۴۳) ودرآن ثابت کرد که خورشید مرکزمنظومهٔ شمسیاست،برنظریهٔ قدیم کلدانی و یونانی ومخصوصاً نظریهٔ فلکی بطلمیوس (Ptolemeus) متکی بود که بموجبآنزمینمرکزثابت جهاناست وافلاك درپیرامونش درگردشند . قبلازآن اصولا گمان میبردند کهآسمان جسمی مادی است وجملهٔ ستارگان بدان چسبیده‌اند وهمراه باآن میگردند ، وفقط بعدها برای سیارات هفتگانه افلاکی خاص قائل شدند واین

افلاکرا شفاف وحاکی ماوراء دانستند، واندکی بعد ارسطو آسمان هشتم راآسمان ثوابت نامید . طبق نظریهٔ بطلمیوس که براساس مشاهدات ومطالعات فلکی کلدانیان وضع شده بود ودریونان وروم‌ودردوران قرون وسطی‌قبول عامه داشت ، هفت سیارهٔ منظومهٔشمسی هریك دارای فلك دواری‌خاص‌خودهستند، وبقیهٔ ستارگان‌یعنی‌مجموعهٔثوابت‌نیز‌جملگی در فلك واحد هشتمینی درآن سوی فلك زحل جای دارند. این فلك نیز خود محصور در فلکی نهمین است که «فلك‌بلورین» یا «فلك‌الافلاك» نام دارد وحرکت دورانی جملهٔ افلاك دیگر از نیروی محرکهٔ آن می‌آید .

بنابرین ، طبق هیئت بطلمیوسی برگرداگرد کرهٔ زمین که مرکز کائنات است ، نه‌فلك بصورت گویهای شفاف نه‌گانه بدین ترتیب درگردشند :

فلك اول : ماه ، که نزدیکترین افلاك بزمین‌است- فلك دوم : عطارد (تیر) – فلك سوم : زهـره (ناهید) ـ فلك چهارم : خورشید ـ فلك پنجم : مریخ (بهرام) — فلك ششم : مشتری (بـرجیس) ـ فلك هفتم : زحـل (کیوان) ـ فلك هشتم : فلك ثوات . ـ فلك نهم : فلك‌الافلاك ،که‌آنراباصطلاح خاص «محرك‌نخستین» Primum Mobile مینامیدند. این فلك آخرین را گاه نادیده گرفته وازآن سخنی نگفته‌اند .

گردش این افـلاك یکسان نیست ، بدین معنی که فلك هرسیاره گردش دورانی خاص خودرا دارد ،وسرعت سیر هرفلك بهمان نسبت‌که این فلك از زمین دورترمیشود زیادتر است ، زیرا که جاذبهٔ زمین کمتر درآن اثر میبخشد . فلك ثوابت هربیست و چهارساعت یکبار بطول‌کامل بدور خود میگردد وگردش دورانی «فلك‌الافلاك» ازآن‌نیز سریعتر است .

دانته خود درکتاب «ضیافت» Convivio که حاوی بسیاری ازنظریات‌علمی‌اوست ودر کمدی الهی غالباً مورد مراجعه و نقل قـرار میگیرد ، دربن باره چنین‌مینویسد (کتاب دوم ، باب چهارم) : « اولین فلك فلکی است که ماه درآن است . دومی‌آنکه عطارد درآن است . سومی‌آنکه زهره درآن است . چهارمی‌آنکه خورشید درآن‌است. پنجمی‌آنکه مریخ درآن است . ششمی‌آنکه مشتری درآن است . هفتمی‌آنکه زحل درآن است . هشتمین ، فلك ستارگـان است . فلك نهمین مرئی نیست وفقط از روی قرائنی‌که قبلا ازآنها سخن رفت بوجودآن پی میتوان برد، وخیلی‌هاآنرا «فلك‌بلورین» نامیده‌اند ، زیرا که این فلك‌کاملا حاکی ماوراءِ وشفاف است . »

در الهیات مسیحی برای « آسمان » دو مفهوم مادی و معنوی قائل شدند ، و «آسمان معنوی» را محلی درورای‌آسمان محسوس‌دانستند که‌جایگاه خداوند واقامتگاه بعد ازمرگ ارواح آمرزیده‌است، واماانداك اندك در افکار عـامه این دو «آسمان» درهـم

آمیخت . در «بهشت» دانته این افلاك نه‌گانه منازل مختلف ارواح بهشتیند که بعد از مرگ بآسمان میروند ، یعنی این افلاك مجموعاً تشکیل آن «بهشت» و «ملکوت» را میدهند که بمؤمنین وآمرزیدگان وعده شده‌است، وارواح بسته بکمی‌وزیادی درجهٔ « سعادت جاودان » که‌بحسب شایستگی خویش وبحسب برکت الهی ازآن برخوردارند درآنها بسرمیبرند ودرجهٔ این «سعادت» آنان بسته بکمی یا زیادی بهره‌ایست که‌ازفروغ الهی واز جذبهٔ ناشی از این «خدای بینی» عایدشان میشود . اصول پنجگانهٔ « سعادت کاملهٔ » ارواح درآسمان بنا به الهیات کاتولیك از این قرار است :

۱– دوری ازهررنج و درد جسمانی ۲ – مصونیت از گناهکاری ۳ – اطمینان بابدیت این حالت سعادت ٤ – بهره بردن از جملهٔ لذاتی که آدمی پس‌از رستن از احتیاجات والزامات زمینی آرزو میتواند کرد ٥– امکان دیدار بیواسطهٔ جمال خداوند که سرچشمهٔ لذت و اعلی است .

هریك ازین افلاك نه‌گانه را دسته‌ای خاص از فرشتگان میگردانند که « قوای محرکه » یا « گردانندگان» افلاکند،زیراکه جزبادخالت ایشان افلاك را که اجسامی بیجانند خودبخود قدرت حرکت نیست . بدین ترتیب همچنانکه نه‌فلك درعالم کائنات درگردشند ، ملائك نیز به نه‌طبقه تقسیم میشوند ، ودرتقسیم‌بندی افلاك ترتیب تقدم و تأخر ایشان‌وابسته بدرجهٔ نزدیکیشان بـا ذات الهی یعنی بدرجهٔ « عشق » ملکوتـی آنها است .

ولی در این « الهیات فلکی » ، بالاتر از این افلاك نه‌گانه یا بقول شعرای ما « نه کرسی‌آسمان » ، یك‌آسمان دیگر (آسمان دهمین) نیز هست که همان «عرش الهی» یعنی اورنگ‌گاه خاص خداوند است . این آسمان را Empireo (ازریشهٔ‌یونانی Enpûrios) یعنی‌آسمان آتشین مینامند وآنرابخلاف سایر افلاك بی‌حرکت میدانند ، زیرا که اوست‌که جملهٔ اجزاء کائنات را بحرکت وامیدارد ؛ در عین حال این آسمان مطلقاً غیرمادی است ، یعنی از فروغ محض پدید آمده است واین فروغ نامحدود نه فلك دیگر وزمین را چون اجزائی محدود در سینهٔ خویش جای داده است . دانته خود در بارهٔ ایـن آسمان درکتاب «ضیافت» در دنبال شرح افلاك نه‌گـانه چنین مینویسد : «کاتولیك‌ها بیرون ازین‌فلك‌آخرین را جایگاه آسمان «امپیری» (عرش‌اعلی) میدانند . معنی‌این‌اسم‌آسمان‌آتشین یاآسمان منوراست،واین‌آسمان است‌که جملهٔ‌آسمانهای‌دگررا بحرکت درمیاورد . ازین جهت است‌که‌آسمان «فلك‌الافلاك» را حرکتی تندتر ازافلاك دیگر است ، زیرا که این فلك از سایر افلاك بدین الهی‌ترین آسمانها نزدیکتر است ودرآتش شوق و شوری بیشتر میگدازد واین شوق او را باچنان سرعتی بدوران وامیدارد که تصورش را نمیتوان کـرد . درعـوض جایگاه خاص ذات پروردگـار جاودانه‌آرام و

بیحرکت است ، زیرا که خداوند فقط بکمال خودش ناظراست ومایهٔ شوق اودربیرون از وجود وی نیست . »

در همین کتاب «ضیافت» (کتاب دوم ، باب چهاردهم) دانته بتفصیل در بارهٔ مفهوم « سمبولیك » این افلاك یعنی صورت تمثیلی آنها در میان علوم بشری بحث میکند، و بدلائلی خاص (که در این کتاب در مقدمه سرود های مربوط بهرفلك نقل شده) هریك ازآنها را با علم معینی درسلسلهٔ علوم اصلی همانند میداند . دربن باره خودش مینویسد : «... چنانکه فوقاً گفته شد ، هفت فلکی که بما نزدیکتر ازهمهاند افلاك سیاراتند ، ودر بیرون ازآنها دوفلك دیگر جای دارند، وبالای آن همهآسمانی است که بیحرکت است . هفت فلك اول متوافق با علوم ثلاثه (Trivium) و علوم اربعه (Quadrivium) هستند که بترتیب عبارتند از : صرف ونحو ، منطق ، بیان، ریاضی ، موسیقی ، هندسه ، هیئت ؛ فلك هشتمین یعنی فلك ثوابت هماهنك باعلم طبیعی یعنی فیزیك وعلم اولین یعنی «ماوراء الطبیعه» (متافیزیکا) است ؛ و فلك‌نهمین هماهنگ با علم اخلاق است ، و آسمان ثابت هماهنگ با علم الهی است که الهیات Teologia نامیده میشود .»

بدین ترتیب دانته بـرای «بهشت» نیز، مانند «دوزخ» و«برزخ» ، ده منزل و مرحلهٔ مختلف قـائل شده است ؛ این اصرار در حفظ رقم «۱۰» مربوط به خاصیتی است که درقرون وسطی برای اعداد قائل بودند، ومهمترین این اعداد ۱ و۳ و۷ و۱۰ بودند که آنها را «ارقام‌کامل» مینامیدند . فیثاغورس رقم ۱۰ راازآن رو «کامل» دانسته که از جمع مجذور ۳ با ۱ (۱ + ۳ × ۳) حاصل میشود واین دو رقم‌نمایندگان اصلی ارقام‌کاملند .

بنابراین ، دانته در نیمروز چهارشنبهٔ هفته مقدس عید «پاك» سال ۱۳۰۰ از قلهٔ کوه بلند برزخ ، یعنی از «بهشت زمینی» که روزگاری پدر نوع بشر «آنرا به دو گندم» بفروخته بود همراه‌با «بئاتریس» راهنمای ملکوتیش رهسپار عالم افلاك میشود. سفر او بدوزخ در تاریکی غروب وسفروی‌ببرزخ درروشنائی نیمرنگ سپیده‌دم‌بامدادی آغازشده بود ، وطبعاً‌سفر اوبدنیای فروغ اعلی میبایست در نیمروز آغاز شودکه‌درآن خورشید ازهر وقت دیگر تابنده تـر است . خوددانته درکتاب «ضیافت» مینویسد : «ساعت شش از روز برآمده[1] آسمانی ترین وارزنده ترین ساعات روز است .» و ازین جا سفرفلکی دور ودرازی شروع میشود که دانته‌آنرا نه بعنوان یك عالم هیئت واختر

۱ — رسم فلورانسی قرون وسطی ، شبیه رسم‌دیرین‌ما، براین بودکه شمارش ساعات روز را از طلوع آفتاب‌آغاز میکردند، وبااین‌حساب ظهر درحدود « شش‌ساعت‌ازروزبرآمده » یا «شش ساعت ازدسته گذشته » میشد .

شناس یا یك ریاضی دان ، بلکه بصورت یك عالم «علوم ماوراء الطبیعه» و «الهیات» انجام میدهد .

این سفر آسمانی مرحله بمرحله چنان صورت میگیرد که دانته هر باره از نقل وانتقال خود بیخبر میماند ، وفقط وقتی متوجه سفر خویش ازفلکی بفلك دیگر میشود که چهرهٔ «بئاتریس» را زیباتر وفروغ دیدگان اورا تابناکتر مییابد . برای درك مفهوم واقعی این اشاره باید متوجه بود که بئاتریس درکمدی الهی مظهر تجلیحقیقت الهی ازراه ایمان و«الهیات» است ، وجلوهگاهاین حقیقت کـه بصورت «فروغیزدانی» نمایان است ، طبعاً دیدگان او یعنی جائی است که آئینه هر فروغی است ، بنابراینافزایش فروغ دیدگان بئاتریس در واقع این مفهوم را دارد که وی در طریق نزدیکی بحقیقت الهی یك مرحله فراتر رفته و یك منزل دیگر بسر منزل مقصود نزدیکتر شده و بدین حساب در طی عـالم افلاك فلکی دیگر را در پشت سر نهاده است .

دانته و بئاتریس درین وادی افلاك درهر منزل نو یعنی در هر فلك تازه با دستهٔ خاصی از ارواح بهشتی روبرو میشوند که بتناسب نوع زندگانی خود ، وآنچه عامل اصلی این زندگی بوده ، بدان فلك خاصآمده اند . برای اینکـه علت این طبقه بندی روشن شود ، باید متوجه بود که از روزگاران بسیار کهن یعنی از دوران کلدانیان برای سیارات و بروج مختلف خصائص سعد ونحس مشخصی قائل بودند ، و این نظربقدری تعمیم داشت که انعکاسآن درهمهٔ معتقدات غرب و شرق اسلامی و در علوم قدیمه و ادبیات و هنر های زیبای ما دیده میشود . بنا بدین عقیده ، سرنوشت هریك از افراد بشر وابسته بستارهایست که ویزیرنفوذآن بدنیاآمده است، ومشخصات روحی وعواطف واحساسات وطرز فکر وپیشرفتها وشکستها وبطورکلی جریان زندگیاو تابعآن است .

این اعتقاد نه تنها پایهٔ اصلی علومی ازقبیل اختر شناسی و رمل و غیبگوئی و آینده بینی و کف شناسی وغیره است ، بلکه در فلسفه والهیات و حتی طب قدیم ودر اموروزمره وسیرحوادث تاریخوجنگها وپیمانها اثربخشیده است ، وهنوزهممعمولاست که برای اقدام بکاری مهم بدنبال «ساعت سعد» بروند .

طبقات مختلف ارواح بهشتی که دانته در افلاك مختلف با آنها روبرو میشود ، با وجه تمایز خاص هرفلك بدانجاآمدهاند ، واز همین جهت مباحثی که درهر یكازین افلاك بمیان میآید با صفت ممیزهٔ سیارهای که مربوط بدان فلك است ارتباط دارد :

بعد از گذشتن از «کرهٔ نار» که بعقیدهٔ قدما حد فاصل زمین وفلك اول (فلك ماه) است ، وهمان مرکزی است که هرآتشی در زمین روی بدان دارد [1] ، دانته همراه باباتریس پای بفلك ماه میگذارد ، و بی آنکه سطح ماه را شکافی پیدا شود هردو داخل آن میشوند [2] . درین فلك وی باارواحی برخورد میکند که گوئی ازدرون مهی غلیظ یاازدرون امواج آبی نمودارند ، واین حد اعلای وضوح ارواح درعالم افلاك است ، زیراکه ازآن پس هرچه وی بالاتر میرود ارواح از صورت زمینی خود دورتر و به شکل « مجرد » نزدیکتر میشوند ، بطوریکه از فلك خورشید ببعد دیگر این ارواح فقط « فروغهائی » هستند ، و تا خودشان خویشتن را معرفی نکنند دانته به‌هویت آنان پی نمیتواند برد . ازین حیث عالم افلاك بدو قسمت مجزا تقسیم شده ، بدین ترتیب که درسه فلك اول (ماه ، عطارد ، زهره) ازآن جهت که هنوز سایهٔ زمین کماپیش آنان را درزیر خود دارد [3] ، این ارواح بهشتی نیز شبحی ازصورت زمینی خویش را حفظ کرده‌اند ، اما از فلك خورشید ببعد ، که دیگر از سایهٔ زمین درآن اثری نیست ، ارواح بهشتی بکلی آسمانی ومجرد میشوند تا نوبت بفلك نهم رسد که در آن دانته فقط با ملائك روبرو میشود .

فلك ماه ، سیارهٔ متغیر و متلون ، جایگاه ارواح پارسائی است که درزندگی ازروی اجبار به نذور خویش وفا نکرده و آنچنانکه باید ثابت قدمی از خود نشان نداده‌اند [4] . فلك عطارد، سیاره‌ای که بر کوشش‌ها وفعالیتهای روزمرهٔ بشری سرپرستی دارد ، مقر دسته‌ای از ارواح بهشتی است که درروی زمین براهنمائی ایمان دردنبال کسب افتخار رفتند و کار های بزرگ کردند [5] . درفلك زهره (ناهید) ، اختری که مظهر عشق های جسمانی است ، ارواحی بسر میبرند که درحیات زمینی اساس زندگی خودرا عشق و لذت طلبی قرار داده بودند . ولی پیش از مرگ دست ازطلب لذات تن برداشتند وشور عشق خویش را یکسره وقف خدواند و عشق بدو کردند ، و ازین راه و « زهره نشین » شدند [6] . در فلك چهارمین ، یعنی فلك خورشید ، ارواح فقها ومتألهین جای دارند که درزندگانی زمینی خود نور معرفت وحکمت رابر ابنای بشر تاباندند، و دانته درین فلك با معروفترین علمای الهیات مسیحی برخورد

۱ – صفحهٔ ۱۱۳۹ بند ۳ .

۲ – صفحهٔ ۱۱۴۷ بند ۱ .

۳ – صفحهٔ ۱۲۴۶ بند ۲ .

۴ – سرودهای ۲ تا ۵ .

۵ – سرود های ۵ تا ۷ .

۶ – سرود های ۸ و ۹ .

میکند، وباآنهابحثهای سنگینی بمیان میآوردکه قسمتی از «بهشت» را برای خواننده آن تقریباً نامفهوم میکند [1]

د. فلك مریخ (بهرام) ، اختری که مظهر جنگاوری و سلحشوری است ، ارواح کسانی جای دارند که درراه ایمان خویش جنگیده وبشهادت رسیده‌اند و در واقع اینان شهسواران (شوالیه های) مسیحند [2]. از ترکیب ارواح مشتری حلقه‌هائی پدید میآید ، واز جمع ارواح «مریخ نشین» چلیپائی که شمایل عیسی درمیان آن نمودار است، ودانته یکی از اجداد خویش را دراین جمع مییابد که دوقرن پیش از آن در یکی از جنگهای صلیبی کشته شده بود ، واین جد بزرگ دانته اورا بر سرنوشتی که انتظارش را میبرد آگاه میکند و از تبعید و آوارگی ورنج ممتدش سخن میگوید ، وهم اوبوی توصیه میکند که چون بروی زمین باز گردد آنچه را که دردنیای جاوید دیده وشنیده است باطلاع مردمان جهان برساند وراه راست را بدانان نشان دهد .

در فلك مشتری، «پادشاه سیارات»، که ستارهٔ عدالت وخرداست ارواح شاهان و زمامداران دادگستر مکان دارند [3] ، ودانته دراین فلك ترکیب جمعی از این ارواح را بصورت عقابی فروزان میبیند که مظهر «عقاب امپراتوری» ویکی از جالبترین ساخته‌های وی در کمدی الهی است .

فلك زحل (کیوان) ، ستاره ای که نامیمونترین سیارات و مظهر غم ودرد و مرگ است، درینجا جایگاه ارواح «مجذوب ومتأمل» یعنی ارواح آن کسانیست که در زندگی روی بعزلت و انزوا بردند تا درخاموشی وتنهائی بخداوند اندیشند وازراه جذبه وتأمل بدو رسند [4] . ارواح رهبانان و صومعه داران بزرگ کهن درین جمعند ، وچون این فلکی است که باید « کاملترین» ارواح درآن جای داشته باشند معلوم میشود که درنظر دانته شناسائی خداوند از راه «تأمل» مهمترازجملهٔ راههای دیگری است که برای این منظور هست . این همان راهی است که یك شعبه از آن بتصوف و عرفان ما میرسد ، ودرآخر این مقدمه ازآن بتفصیل سخن خواهد رفت . ارواح بهشتی این فلك درنردبانی زرین جای دارند که آنرا نهایتی نیست ، زیرا که یکسره تا بعرش اعلی بالا میرود .

ازفلك بعد، یعنی ازفلك ثوابت که جایگاه کلیهٔ ستارگان آسمان است ، ودانته

۱ — سرودهای ۱۰ تا ۱٤ .

۲ — سرودهای ۱۵ تا ۱۸.

۳ — سرود های ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰

٤ — سرودهای ۲۱ و۱۲.

۵ — سرودهای ۲۳ تا ۲۷.

همراه با بئاتریس‌پای‌بیکی از اختران‌آن‌که یکی از توأمان برج جوزا است مینهد [1] طرز بیان شاعر بصورتی محسوس تغییر میکند ، بدین ترتیب که روش او که تاآنوقت محدود باارائهٔ نظریات اخلاقی و فلسفی بود بصورت توصیف صحنه های «سمبولیك» در میآید.دراین‌فلك‌ثوابت، دانته شاهد صحنهٔ تمثیلی پیروزی مسیح وبعدازآن شاهدصحنهٔ جلال و تقدس مریم میشود ، و آنگاه با سه حواری بزرك عیسی : پطرس ، یعقوب ، یوحنا که دراینجا بحقیقت مظاهر «حسنات ثلاثهٔ علم‌الهی» یعنی‌ایمان، امید ، احسانند روبرو میشود و سه امتحان پیاپی دربارهٔ این اصول سه‌گانه میدهد که ازهرسه روسفید بیرون میآید .

درفلك نهمین ،که «فلك بلورین» یا «محرك نخستین» نام دارد ، و ما آنرا بنا باصطلاح‌قدیم خودمان«فلك الافلاك» نامیده ایم ، دانته دیگر با ارواح بهشتی مواجه نمیشود، بلکه فقط با فرشتگان روبرو میشود[2].این فرشتگان طبق طبقه بندی خاصی که در نزدکاتولیکها معمول‌است به‌نه طبقه مجزا تقسیم شده‌اند که بصورت حلقه‌هائی نه‌گانه در پیرامون یك «نقطه مرکزی» در گردشند که «نقطه مرکزی عالم امکان» یعنی خداوند است[3]. بئاتریس ازین فرصت برای شناساندن ملائك وطبقه بندی آنان و ارائه نظریهٔ آئین مسیح دربارهٔ طبیعت فرشتگان ومشخصات‌آنان استفاده میکند .

ولی ، درینجا باید این نکتهٔ خاص تذکر داده شود که‌آن ارواح بهشتی که‌دانته در طول سفر خود در افلاك نه‌گانه دیده است هیچیك بحقیقت ساکن جاودان این افلاك نیستند ، زیراکه جایگاه ابدی وحقیقی‌آنها آسمان دهم ، یعنی عرش الهی‌است، واگر اینان بصورت دسته‌های مجزا ومشخصی در افلاك مختلف بادانته مواجه شده‌اند ، برای آن بوده است که محرك همهٔ این ارواح بهشتی‌حس احسان و«عشق» است، وچون میبایست حاصل این سفرآسمانی دانته ابلاغ پیام ملکوتیان بمردم جهان ودعوت آنان به عشق باشد ، این ارواح اختصاصاً در افلاك مختلف حضور یافته‌اند تا این مسافر دیار خاك نشینانرا مرحله بمرحله بااسرار جهان ازلی ، بدانصورت که از نظر ادراك قاصر و بشری وی قابل فهم باشد ، آشنا کنند ودرجات مختلف سعادت ازلی را که از درجات مختلف شایستگی روی زمین واز برکت الهی میزاید ، براو بنمایند تاوی نیز بتواند بنوبت خود حقیقت را برمردم روی زمین عرضه دارد ... اما جایگاه واقعی جملهٔ این ارواح یعنی مکان ارواح بهشتی‌آسمان وعرش الهی است [4] ، ودرین آسمان که دانته‌بعد ازطی نه فلك نخستین وپس‌ازآنکه در صعود از هرفلکی بفلك دیگر «غبارتن» را بیش

---

۱ — سرودهای ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ .

۲ — صفحهٔ ۱۵۳۷، بند۱.

۳ — سرودهای ۳۰ تا ۳۳.

از پیش از « چهرهٔ جان » زدوده ومرحله‌بمرحله‌آمادگی بیشتری برای درك‌حقیقت‌یافته است ، پای بدان مینهد ، مجموعهٔ این ارواح در ابتدا بصورت رود خانه‌ای فروزان[1] ، وآنگاه بصورتی دیگر که بسبب «مدوربودن» خود بکمال نزدیکتر است بـراو نمودار میشوند،واین ترکیب اخیر همان «گل‌ملکوتی» است[2] که باید آنرا زیباترین صحنه‌آرائی دانته درکمدی الهی شمرد .

درین گل‌آسمانی که بیش‌از هزارردیف گلبرگ دارد، تمام‌ارواح‌بهشتی‌ازبدوخلقت بشرتازمان سفردانته بدیار جاوید جای گرفته اند وهریك ازآنان‌نسبت بدوری ونزدیکی جائی‌که بدو اختصاص داده شده جمال و فروغ خداوندی را کمتر یابیشترمیتواندديد. این دیدار خداوند غایت مطلوب و کمال آرزو یعنی همان « بهشت موعود » است و پاداش اعلائی است که بآمرزیدگان داده میشود .

بطورکلی«بهشت» بدوقسمت «بهشت‌حرکت» و«بهشت‌آرامش» تقسیم شده که اولی شامل افلاك نه گانهٔ سیارات و ثوابت و فلك فرشتگان است و در آن جملهٔ اینان بصورتهای گوناگون وهمگی درحال دوران وگردش بنظردانته میرسند، ودومی شامل آسمان عرش اعلی است که مقر واقعی وجاودانی جملهٔ این ارواح است ودرآن اینان از سعادت ازلی یعنی دیدار بیواسطهٔ فروغ الهی برخوردارند .

درآسمان «عرش‌الهی» دیگر مطلقاً اثری از زمان ومکان نمیتوان یافت، ودانته درآنجا از هرگونه اشاره ای که دال برچنین مفهومی باشد خود داری میکند . در این آسمان ، بئاتریس‌راهنمای فلکی‌وملکوتی دانته که برای‌اوهم‌از جهت زمینی وهم‌ازجهت آسمانی مظهر عشق است ویرا ترك میگوید وبجایگاه ازلـی خود در زیر مسند مریم میرود، ودر آخرین صحنه‌های بهشت روح پیرمرد پارسائی بنام «سن‌برنارد»[3] راهنمائی دانته را بعهده میگیرد .

«گل‌ملکوتی» جایگاه ارواح بیشمارآمرزیدگان پیش‌ازمسیح وبعد ازمسیح است که دردونیمهٔ مشخص درصفوف یاگلبرگهای‌این‌گل‌جای دارند، وسن‌برنار بسیاری ازین ارواح را بانام ونشان بدانته معرفی میکند . صدرنشین این بزم آسمانی « مریم » مقدس مادر عیسی است که در دوران زندگانی زمینی خود روح‌القدس را درخویش بپذیرفت و عیسی را بجهان آورد ، و دراینجا نیز ازپرتولطف و«شفاعت» این شهبانوی آسمان است که‌این مسافردیاردوردست خاك نشینان میتواند فـروغ مقدس الهی‌را بیواسطه وحجابی ببیند ودرك کند .

۱- صفحهٔ ۱۵۷۲، بند ٤ .

۲ - سرود ۳۱

۳ - سرود ۳۲

روح پارسای عرش‌نشین ، برای کمك بدانته دست نیاز بسوی مریم میبرد و مریم که یکبار درآغاز این سفر ، دانته را در جنگل تیرهٔ خطا و سقوط دیده وبئاتریس را برای نجاتش فرستاده بود [1] باری دگـر در پایان چنین سفری بهواداری او بدرگـاه خداوند دعا میکند وازین راه دیدهٔ جهان‌بین این « راهرو منزل عشق » را که «زسرحد عدم‌تاباقلیم‌وجود»این‌همه‌راه‌آمده‌است قدرت «خدای بینی» میدهد ، ولی‌این دیدار چنان دانته را از خویش بیخود میکند که دوران جذبهٔ او را بسر میرساند وسفرش را بدیـار جاودان پایان میدهد .

اما او ازین سفردست خالی بازنمیگردد ، زیرا درچنین سفری توانسته‌است باراز نهفتهٔ کائنات و باآن نیروئی که‌عالم کون ومکان را درحرکت دارد وذرات خرد وبزرگ جهان‌آفرینش‌را بگردش میآورد ، آشنا شود وسرازلی عالم امکان را دریابد . این‌سر ازلی «عشق» است که «بهشت»و«کمدی‌الهی» باآن‌پایان‌میپذیرد : «عشق که خورشید و اختران را در گردش دارد .»

***

اینست خلاصهٔ «سفرنامهٔ بهشت» دانته‌که همراه با دوقسمت اول ودوم آن‌یعنی باخاطرات « دوزخ » و«برزخ» او ، مجموعهٔ این «سفرنامه» عجیب را تشکیل میدهد ؛ مفهوم «سمبولیك» وواقعی این سفرنامه بهشت در آخر این مقدمه بطور مفصل تشریح شده‌است .

دراین شرح‌مربوط به سفر بهشت دانته ، چندنکته است که باید اختصاصاً مورد توجه قرار گیرد :

۱ـ ازنظر طبقه‌بندی موضوع ، در کمدی الهی«دوزخ» یعنی دیار محکومین در یك‌طرف ، و«برزخ» و«بهشت» یعنی‌دوقسمت مقدماتی واصلی دیارآمرزیدگان درطرف دیگرجای‌دارند،وطبعاً انتظار میرود که درتدوین این‌کتاب نیز این جدائی‌بهمین‌صورت رعایت‌شده باشد ، ولی در«کمدی‌الهی» این‌طبقه‌بندی ازلحاظ سبك‌سخن وطرح مطلب صورتی دیگردارد ، بدین‌معنی که ازین‌لحاظ دوقسمت«دوزخ و«برزخ» بهم شبیهند ، و «بهشت» قسمتی‌بکلی جداگانه است ـ برای طرح«دوزخ» و«برزخ» قریحه‌شاعرانه دانته وخیال بلندپرواز او جز به استفاده ازمعتقدات ساده وعامیانه دربارهٔ این دو دنیـا نیازی نداشته است ، ولی در ساختمان «بهشت» وی احتیاج بدان دارد که ازتمام معلومـات فلکی ونجومی عصر خود وازفلسفه والهیات وحتی از ریاضی و هندسه استفاده کند، در جزءجزء آن باصول‌علم هیئت توجه‌داشته‌باشد .

ازنظرساختمان کلی ، دوزخ وبرزخ کاملا باهم شبیهند . این‌هردو یکی‌صورت

۱ – دوزخ ، سرودهای اول و دوم .

دره‌ای مخروطی ودیگری شکل کوهی مخروطی را دارند که اولی در داخل یکی از دو نیمکرهٔ زمین فرورفته، ودومی دربیرون ازیك نیمکرهٔ دیگر سربرافراشته‌است . هریك ازین هردو ده‌طبقه دارند که دانته وراهنمایش ازهریك ازآنها باپلکانها یا راههائی ناهموار پائین وبالامیروند. ومشخصات زمانی ومکانی وخصائص زمینی درآن هردو کاملا حکمفرماست

ولی سومین مرحلهٔ این سفر درعالم افلاك میگذرد که درآن هیچ چیزی جنبهٔ زمینی ندارد واصولا زمین در برابرآن بسیار ناچیزوبیقدر است . دراین سرای بیحد و کرانی که از قید زمان ومکان بیرون است دیگرهیچیك از اصول ریاضی وعلمی و فیزیکی زمین‌را ارزشی نیست وقوانینی که برآن حکومت میکنند قوانینی آسمانید که سرتاسرعالم آفرینش راشامل میشوند، وشاعر ناچاراست پیوسته دربارهٔ آنها توضیح لازم بدهد تاخوانندهٔ زمینی متوجه‌شود که اصل آنست که درینجاست ونه‌آن صورت ناقص و غالباً متناقض باآن که درزمین دیده میشود.. بدین‌ترتیب اگرازنظرموضوع این قسمت سوم از کمدی‌الهی باقسمت دوم آن‌وابسته وازقسمت‌اول‌جداست ، ازنظر بیان وطرح وتنظیم مطلب قسمت سومین صورتی مستقل دارد، وخواننده نباید باهمان طرزفکری که درخواندن‌دوقسمت اول باآن خوگرفته است بدین‌بخش سومین نظر افکند

۲ـ بخلاف دوقسمت اول کتاب، دراینجاپای روز وساعت بمیان‌نمی‌آید ، وازین رو بهیچوجه‌نمیتوان فهمید که‌نقل وانتقالهای دانته وبئاتریس درچه وقت صورت گرفته وسفر«بهشت» چه مدت زمان بطول‌انجامیده است . همینقدر معین است که وی ازفلکی بفلکی دیگرمیرود ، ودرمدتی که درآن فلك با ارواح بهشتی یافرشتگان روبروست این‌فلك قسمتی ازگردش خودرا انجام میدهد وطبعاً شاعرنیزهمراه‌باآن‌حرکت‌میکند، آنگاه او وبئاتریس بخط مستقیم بفلك بعدی میروند ودوباره درمقداری ازگردش آن با آن سهیم میشوند، واین انتقال‌وگردش بهمین صورت ادامه مییابد تا اینکه بآسمان عرش‌اعلی‌رسند. تنهااطلاعی که در«بهشت»دربارهٔ گذشت زمان‌داده شده دربنداول‌ودربندی از سرود بیست وهفتم «بهشت» است که درآن دانته تلویحاً خبرمیدهد که یك‌قوس‌نود درجه‌ای‌را همراه باستارگان برج جوزا درفلك ثوابت درنوردیده است ، وچون دوران کامل این‌فلك بیست وچهارساعت بطول میانجامد ، طبعاً این ربع دائره درشش ساعت طی‌شده است[1] بجزدراین درمورد درهیچ جای بهشت توضیحی در بارهٔ زمان داده نشده وهرتفسیر وتعبیری‌درین‌باره بیمورداست، زیرا این‌نکته‌ایست که شاعر درناگفته گذاشتن آن تعمد داشته است .

ازنظر طبقه‌بندی‌کلی«بهشت» میتوان طبق‌نظریه «لانگفلو» آنرا بسه تقسیم‌مجزا بدین‌صورت تقسیم کرد : ازسرود اول تادهم ـ از سرود دهم تابیست وسوم ـ از سرود

۱ – صفحهٔ ۱۵۲۳، بند ۱ وشرح ۱

بیست وسوم تاسرودآخر .

شاید درینجا تذکراین نکته بیفایده نباشد که دانته دروصف سفر«بهشت»خود، توجهی بوضع حقیقی سیارات مختلف در هفتهٔ عیدپاك سال ۱۳۰۰ نداشته ، و آنچه درینجا مورد توجه وی بوده جنبهٔ معنوی و تمثیلی چنین سفری در عالم افلاك است . اگروی میخواست موقعیت سیارات هفتگانه رادرین سفر آسمانی خود ملاك قرار دهد بناچار جنبهٔ تناسب وهم‌آهنگی اثرش از میان میرفت ، زیرا او و بئاتریس در چنین سفری میبایست‌بجای خط مستقیم مسیری کج ومعوج بپیمایند ، وتازه قسمتی ازمنازل سفرخود را نیز نادیده گذارند . مثلا وقتی که دانته بفلك هفتم (فلك زحل)میرسد ، چنانکه خودش صریحاً تذکر میشود زحل دربرج اسداست[1] درین صورت‌اووراهنمایش که ازین فلك درخطی‌مستقیم بفلك ثوابت بالا رفته‌اند ، نمیتوانسته‌اند دراین فلك تازه وارد ستارگان برج «جوزا» شوند[2] امادانته ازلحاظ هنری و برای گفتن آنچه مورد نظروی بوده، ناگزیر میبایست پای بستارگان «جوزا» نهاده باشد[3] وازین جهت وجود برج‌اسد دراینجانادیده گرفته شده است .

۳ـ درطبقه‌بندی ارواح بهشتی ، وتوزیع آنها درافلاك معین،ودرمباحث فلسفی و «الهی» که‌بکرات پای‌آنها درین کتاب بمیان می‌آید ، دانته اهمیت خاص بمختصاتی که قدما برای هریك‌ازین‌افلاك قائل بودند داده‌است . درین‌باره وی بخصوص‌بکتاب‌اختر-شناس معروف عرب بنام «المبصر» نظرداردکه اعتقادات مربوط بسعد ونحس کواکب و تأثیرات‌آنهارا برروی زمین گردآورده‌بود،ودانته ازین کتاب که‌بنام Introductorium in astronomiam بزبان لاتینی ترجمه شده بود و در قرون وسطی سندیت داشت ، در «ضیافت» خود بتفصیل یادکرده است . درکتاب حاضردر مقدمه‌های خاص هر یك از سرودهای بهشت ، هرجا که دانته پای بفلکی‌تازه مینهد شرح «المبصر» دربارهٔ‌آن‌فلك وآثارسعد ونحسش همراه با نظریه‌ای که دانته خود در «ضیافت» خویش دربارهٔ‌آن‌فلك داده نقل شده است[4] .

٤ـ دانته در سرود یازدهم دوزخ و درسرود هفدهم برزخ دربارهٔ طبقه‌بندی‌های خاص دوزخ وبرزخ از نظرمعنوی توضیح‌کافی داده بود، ولی دربهشت نظیرچنین‌توضیح مشخصی را دربارهٔ قوانینی که از لحاظ طبقه بندی ارواح بهشتی درآسمان مرعی است

---

۱ — صفحهٔ ۱۴۲۲، بند ۱ وشرح ۱ .

۲ — صفحهٔ ۱۴۴۵، بند ۱ وشرح ۱ .

۳ — صفحات ۱۴۴۵و۱۴۴۶ .

٤ — رجوع‌شود بصفحات ۱۱۵۵(ماه) ؛ ۱۱۷۷ (عطارد) ؛ ۱۲۱۹(زهره) ؛ ۱۲۵۰ (خورشید)؛ ۱۳۰۸(مریخ)؛ ۱۳۷۵ (مشتری) ؛۱۴۲۰(زحل) ؛ ۱۴۵۱(جوزا)

نمی‌توان یافت و معلوم نیست که ارواح بهشتی پاداش نکوئیهای زمینی خویش را طبق چه اصول و کدام درجه‌بندی دریافت میدارند. بطورکلی میتوان دریافت که طرز روبروشدن ارواح بهشتی با او وتقدم وتأخر آنها درین مورد مربوط باختلاف درجات سعادت و آمرزیدگی ایشان است، ودرجهٔ سعادت ازلی این ارواح بستگی بدان دارد که فلك ایشان چقدر از زمین دورتر وبعرش الهی نزدیکتر باشد . بنابراین ارواحی که درفلك ماه بنظر دانته میرسند کمتراز همه ازین فیض دیدارالهی برخوردارند وقاعدتاً در«گل ملکوتی» که درسرودهای آخربهشت بدان اشاره میشود درصفوف پائین جای دارند، وبهمین قیاس ارواح «خدای بینان» و«مجذوبین» فلك زحل بیشتراز دیگر ارواح بهشتی ازین بابت فیض برمیگیرندودر«گل ملکوتی» درطبقاتی بالاتر مکان دارند . اما دربارهٔ اینکه چرا درفاصلهٔ این دوفلك ارواح بهشتی بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند وتقدم و تأخرآنان تابع چه قانونی است ، هیچ نظرقطعی نمیتوان داد ، هرچند که مفسرین تاکنون درین باره به تعبیرات وتفسیرات فراوانی پرداخته‌اند .

برخی این طبقه‌بندی را با طبقه‌بندیهای سه‌گانه وچهارگانهٔ علوم که قبلا از آنها سخن رفت [1] مربوط میدانند ، ودرین باره بهتراست بمقدمات سرودهای این کتاب مراجعه شود تا احتیاج بتوضیح واطناب کلام نباشد . بعقیده برخی دیگر، این طبقه‌بندی متناسب با«عطایای سبعهٔ روح‌القدس» است که درفقه مسیحی‌ازآنها سخن‌میرود، ومنبع این نظر تفسیر خاص این دسته از بندی از سرود چهارم «.بهشت » است [2]. دسته‌ای دیگر ، این طبقه بندی را متناسب با هشت قسمت موعظه معروف عیسی در روی کوه میدانند که با کلمات «خوشابحال آنانکه...» شروع میشود وازین هشت قسمت یاهفت‌تای نخستین را مربوط به افلاك سبعه ، وهشتمین آنها را مربوط بفلك ثوابت می‌شمارند .

این هشت جملهٔ معروف، چنین است(انجیل متی ، باب پنجم) : «... پس ایشان را تعلیم داد وگفت : خوشابحال مسکینان در روح ، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است . خوشابحال ماتمیان ، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت . خوشابحال حلیمان ، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد . خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت ، زیرا ایشان سیر خواهند شد . خوشابحال رحم کنندگان و زیرا برایشان رحم کرده خواهدشد. خوشابحال پاکدلان، زیرا ایشان خداراخواهند دید . خوشابحال صلح‌کنندگان ، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد . خوشابحال زحمت کشان‌برای عدالت ، زیرا ملکوت آسمان ازآن ایشان است.» کسی که درتأییدازاین

۱- صفحهٔ ۱۰۱۸
۲- صفحهٔ ۱۱۶۹ بند ۳

نظریه بیش از همهٔ مفسرین پافشاری کرده دانته شناس ایتالیائی است بنام Filomusi Guelfi که در کتاب la struttura morale del Paradiso مینویسد : «با صرفنظر ازماه که درحقیقت طبقهٔ مقدماتی بهشت است (همچنانکه دوزخ وبرزخ‌را نیز طبقه‌ای مقدماتی بود) میتوان این افلاك را از لحاظ ارواح بهشتی چنین تقسیم کرد : عطارد : «زحمت کشان عدالت»ـزهره : «ماتمیان»ـخورشید :«مسکینان درروح»ـ مریخ : «گرسنگان و تشنگان» ـ مشتری : «رحم کنندگان» ـ زحل : «پاکدلان» ـ آسمان ثوابت : «صلح کنندگان» .

دسته‌ای دیگر از مفسرین این تقسیم بندی ارواح را در بهشت مربوط به «زندگی کوشا» و «زندگی جذبه وتأمل» میدانند ، واز طرف دیگر ، طبق نظریهٔ «ارسطو» که « تماس آکیناس» [1] از آن پیروی کرده ، خود زندگی « کوشا» رابدو قسمت «سفلی» یا شهوانی، و«علیا» یا روحانی تقسیم میکنند . بنابدین نظر ، ارواحی که دردوران حیات زمینی‌خوددست اززندگانی تأملی» برداشته و بحیات فعالهٔ سفلی اکتفا کرده‌اند درسه فلك ماه وعطارد وزهره جای دارند ، و دستهٔ دیگری ازاین ارواح که «حیات فعالهٔ علیا» داشته‌اند درسه‌فلك بالاتر ، یعنی خورشید ومریخ ومشتری مقام گزیده‌اند وآخرین‌فلك‌سیارات که بالاترازهمه است ، به «ارواح مجذوب ومتأمل» اختصاص یافته است .

بعقیدهٔ دسته‌ای دیگر از مفسرین ریشهٔ این طبقه بندی را باید «حسنات‌ثلاثه علم الهی» و «حسنات اربعهٔ اصلی» دانست، که ازمباحث مهم از الهیات‌است [2]. بطور خلاصه این «حسنات سبعه» عبارتند از : عدالت ، حزم ، اغماض ، قوت ، ایمان ، امید ، احسان . وطرفداران این نظریه ، هریك ازطبقات ارواح بهشتی را متناسب‌با ارتباط‌آنها بیکی ازین «حسنات‌هفتگانه» درفلکی معین جای داده‌اند . این طبقه‌بندی بیش ازطبقه بندیهای دیگر با «مباحث الهیات» کاتولیك ارتباط دارد ، ولی با آنکه طرفداران‌آن زیادتر ازهواخواهان غالب نظریات دیگرند ، در بارهٔ فروع مخصوصاً در طرز ارتباط این «حسنات هفتگانه»با «افلاك هفتگانه»میان‌آنها توافق نظرنیست .

آخرین نظریه ای که در این باره ابراز شده ، عقیدهٔ Busnelli دانته شناس ومحقق ایتالیائی است . وی درکتاب جامع خودبنام : Il concetto e l'ordine del Paradiso dantesco (چاپ سال ۱۹۱۱ــ جلددوم، صفحهٔ ۶۱۱) دربن‌باره مینوسد : «طبقه بندی ارواح آسمانی در بهشت دانته از روی اصل «احسان» وطبق نظریهٔ «سن

۲۸ــ صفحهٔ ۱۲۵۸، شرح ۳ .

۲۹ ــ برزخ، سرودهای۳۲و۳۳ .

تماسوداکوینو» صورت گرفته است که میگوید : «هر کس که احسان بیشتری داشته باشد خداوند را بصورتی کاملتر خواهد دید و سعادت روحانی بیشتری نصیبش خواهد شد» وبا مطالعهٔ دقیق دانته دررسالهٔ معروف این روحانی بنام Summa theologica قطعاً این بند از نظر او پوشیده نمانده است . اما بگفتهٔ «سن تماسو» احسان دارای سه مرحله است که عبارتند از incipientes و proficientes و perfecti (مبتدی ، پیش رفته ،کامل) واین سه مرحله متناسبند با سه مرحلهٔ طلب و معرفت و توحید [1]، وبرحسب آنکه‌آدمی درلحظهٔ مرگ خود بکدامیك ازین مراحل رسیده باشد ، در عالم سعادت‌ازلی مرتبتی خاص ومتناسب باآن بوی اعطا میشود ـ ازطرف دیگر دومرحلهٔ دوم وسوم از راه «ادراك واراده و عمل» هـریك شامل سه‌قسمت فرعی میشوند و این مجموع، طبقات هفتگانـهٔ این تقسیم بندی را پدید میآورد ،که میتوان‌آنرا چنین خلاصه کرد :

فلك ماه : ارواح بهشتی که درمرحلهٔ طلب مرده‌اند .

عطارد : مرحلهٔ معرفت ، ازراه عمل (ارواح کوشا)

زهره : مرحلهٔ معرفت ، ازراه اراده (ارواح عاشق)

خورشید: مرحلهٔ معرفت ، ازراه ادراك (فقها ومتألهین)

مریخ : مرحلهٔ توحید ، ازراه عمل (شهسواران وشهیدان)

مشتری : مرحلهٔ توحید ، ازراه اراده (دادگستران)

زحل : مرحلهٔ توحید ازراه ادراك (مجذوبان وخدای بینان)

دربارهٔ این طبقه بندی وتوافق یاعدم توافق‌آن با نظریات دیگردانته در«بهشت» بحث بسیار میتوان کرد که درین جا مجال‌آن نیست .

نکته‌ای که تقریباً مورد قبول همه طرفداران این نظریات مختلف است‌اینست که اساس تقسیم بندی بهشت دانته «عشق» است . «ماسرون» « دانته‌شناس » فرانسوی درین باره مینویسد : « آنچه میـان این همه پیچیدگـی و ابهام مسلم است اینست که «عشق» پایه‌ایست کـه دانته بنای سه قلمرو جداگانهٔ دنیای ماوراء الطبیعهٔ خود را بر آن نهاده است ؛ در تقسیم بندی طبقات بهشت نیز بطور روشن همه چیز بر (عشق) تکیه دارد .» ولی این اصل فقط از لحاظ کلی روشن ومشخص است، زیرا جزئیات‌آن طبقه بندی که دانته براین اساس کلی کرده واضح نیست ـ علت اینست که شاعر اصولا خود اصرار داشته است خواننده را پیوسته با ابهام و معما مواجه کند تا وی خود دربارهٔ مفهوم‌آنچه خوانده است بتفکر پردازد وراهی‌را که متناسب با نظر

۱ — سه‌مرحله از مراحل هفتگانه سلوك عالم تصوف ، یعنی : طلب ، عشق، معرفت ، استغناء ، توحید ، حیرت ، فنا . دراین باره درآخر مقدمه بانفصیلی بیشتر سخن رفته است .

خود اوست پیدا کند . بارها دانته در لفافه فهمانیده است که سخن وی چند معنی و مفهوم‌مختلف دارد، وچندین بار نیز تذکر داده که‌آنچه میگوید اصل مطلب است و درك جزئیات آن با خود خواننده است . در سرود دهم بهشت «صفحهٔ ۱۲۶، بند٤» بصراحت‌میگوید : «مائده را فراروی تو نهاده‌ام،واینك خود تراست که در پی‌خوردن آن برآئی . »

***

باآنکه «بهشت» ازآغاز قسمتی از «کمدی الهی» بوده که کمتر ازهردو قسمت دیگر بخصوص کمتر از (دوزخ) خواننده داشته نمیتوان گفت که استادی و هنر دانته دراین قسمت کمتر ازآن دوقسمت دیگر است . بالعکس ؛ میتوان گفت که‌هنرمندی او درسرودن «جلوه‌های بهشتی» وصحنهٔ آرائیهای مربوط بافلاك بیکران ازنظر زیبائی موضوع وازنظر وسعت وعظمت‌آن ازآن هردوقسمت دیگر بیشتر است . ولی‌آنچه‌این قسمت سوم از«کمدی الهی» را خاص «خواص» کرده بحثهای فلسفی ومباحث «الهیات» ومطالب علمی پیچیده‌ایست که غالباً خوانندهٔ عادی را امکان درك مفهوم‌آنها نیست .

ازین اشکال اساسی که بگذریم خوب در میتوان یافت که در«بهشت» شاعر از آن جهت که «رنگها» و«مصالحی» تازه‌در اختیار داشته توانسته است تابلوهائی‌بیافریند که نظیر آنهـا را در دوزخ «تیره» و در برزخ «نیمرنك» نمیتوان یافت . در «دوزخ» رؤیاها ومکاشفات دانته تقریباً همه جنبهٔ جسمانی ومادی دارد ، و دربرزخ این مکاشفات ورؤیاها بیشتر به«فرم» وشکل‌هنری اثرمربوط‌است ولی دربهشت همه جاتر کیب «فروغ وموسیقی وپایکوبی ونغمه پردازی» است که بصورت این مکاشفات گوناگون درمیآید . بقول «هانری لوتیون» دانته شناس معاصر فرانسه : «... درین کتاب نور وموسیقی چنان باهم درآمیخته وقدم بقدم هماهنك شده‌اند که «بهشت» دانته اصولا بصورت یك «فروغ موزیکال» یایك «موزیك نورانی» در آمده است واین چیزی‌است که نظیرش را در هیچ اثر بزرگ دیگرجهان ادب نمیتوان یافت.)

با این همه زیبائی اصلی (بهشت)دانته را نه دراین ترکیب بدیع وصحنه‌آرائی « نور و موسیقی » ونه در تابلوهای شاعرانه و زیبائی باید جست که درین کتاب پیاپی بصورتهای‌مختلف‌در برابر نظر خواننده‌قرار میگیرد .آنچه اساس این «زیبائی» «تز» و زمینهٔ اصلی آن یعنی «عشق» است ، ودانته‌سراسر «بهشت» خودرا وقف اثبات این‌سخن نظامی گنجوی کرده‌است که:«فلك جزعشق‌محرابی‌ندارد». «بهشت» دانته ازآغاز تاپانجام آن تابلوئی‌آراسته از «عشقی» است که کائنات را درگردش دارد، و ازین عشق‌است که ایمان وامید واحسان میزاید. دانته درین جا «عشق» را با«خدا» درآمیخته ویکی‌دانسته

است . و هرچند که طبعاً چنین فکری بسیار کهن تر از اوست (زیرا این فکری است که پیش ازاو اساس بسیاری ازمکاتیب فلسفی یونان واساس مسیحیت واساس تصوف و عرفان شرق بوده است) ولی باحتمال قوی در همهٔ ادبیات مغرب زمین اثری نمیتوان یافت که این «عشق» را باآنهمه عظمت وجلالش بدین‌آراستگی و چیره دستی توصیف کرده و در این توصیف تا بدان حداعلی که دانته رفته است پیش رفته باشد. بدیهی است برای ماکه این «سخن عشق» را باآنهمه شور و جذبه وباآنهمه زیبائی از زبان جلال الدین مولوی و حافظ خودمان شنیده‌ایم این زیبائی شایددرآن‌حدکمالی جلوه نکند که درنظریك غربی جلوه میتواندکرد، ولی بهرحال‌تردیدی نمیتوان داشت که «بهشت» دانته ازین نظر از شاهکارهای بدیع هنر ونبوغ بشری است .

در«بهشت» اساس همه چیز همین «عشق» است : درجهٔ سعادت ازلی ارواح‌بهشتی متناسب باآن درجه عشقی است که اینان ابرازمیتوانندداشت ، زیرا از راه این «عشق» است که ایشان میتوانند چنین سعادتی را درك کنند، ودرجهٔ درآمیختگی این ارواح با فروغ الهی یعنی جذب و استهلاك ارادهٔ خاص‌آنان در ارادهٔ خداوندی با درجهٔ «عشق» آنان مربوط است . ازراه عشق است که اینان حتی تصور سعادتی برتر ازسعادت خویش را نمیتوانند کرد[1]، وازراه عشق است که این بهشتیان بزم محبت آراسته‌اند و دیگران را نیز بدین بزم میخوانند . حتی بنیروی عشق است که درروز رستاخیز اینان‌کالبدهای خویش را باز خواهند ستاند تـا درین لباس بهتر دوست بتوانند داشت [2] ، وبالاتر ازین همه ازراه‌عشق‌است که عالم‌آفرینش‌پدیدآمده، یعنی ازتشعشع انوار عشق سرمدی (ذات الهی) سر بـر زده وبصورت فرشتگان وآدمیان ونباتات وجمادات متجلی شده است [3]، تجلی خداوند درقالب عیسی وقبول رنج مرگ بربالای‌صلیب نیز ازآنروصورت گرفته که عشق را امکان بازخرید گناه بشر حاصل آید [4] .

بدیهی‌است در تمام این‌احوال ، همهٔ گفته‌ها ونوشته‌های دانته براصول‌معتقدات و افکار مسیحیت تکیه دارد و خوانندهٔ شرقی نیز باید در خواندن این کتاب این نکته را کاملا در نظر داشته باشد ، زیراکه اگر این‌کتاب جز با این نظر مطالعه شود بسیاری از مطالب آن بنظر خوانندهٔ ایرانی عجیب و شاید زننده میآید . ولـی باید بخصوص‌در ورای این توجه بجنبهٔ ظاهری و «مسیحی»کتاب درنظرداشت که کمال مطلوب شاعر سفر معنوی‌آدمی بسوی سرمنزل کمال‌ونیل بحقیقت الهی‌است، وچون‌این

۱ — صفحه ۱۱۶۱ بند ٥ .

۲ — صفحه ۱۲۱۷ شرحهای ۱ و۲ ـ صفحه ۱۳۱۲ بندهای ۳ و ٤ و ٥ .

۳ — صفحه ۱۵٥۲ بندهای ۲ و ۳ .

٤ — سرود هفتم ، صفحات ۱۲۱٥ تا ۱۲۱٥.

«حقیقت‌الهی» یا « عشق‌جهان‌افروزی که گرداننده کائنات است » یکی است ، بنابراین این «سفر» بدیار الهی درواقع سفر درونی انسان در روح خویشتن یعنی در «دیارعشق» است، ودرین‌راه اختلافات خصوصی «همسفران» را نادیده توان انگاشت ، زیرا که

« مقصود توئی، کعبه وبتخانه بهانه . »

درین باره ، درآخر مقدمه بتفصیل گفتگوشده است .



«بهشت» دانته‌ترکیبی است‌از اصول مسیحی‌وازنوعی«بدعت»مذهبی‌شاعرانه‌که از لحاظ‌جنبهٔ هنری‌این اثرباآن درآمیخته است . تقریباً در همه جای این کتاب اصول سخت وسازش‌ناپذیر مذهبی باتعبیرات وآراستگیهای شاعرانه‌ای که از صلابت موضوع میکاهد ودرعوض‌آنرا زیبا میکند ، دوش‌بدوش‌هم میروند ، وغالب این بدعتها درآنجا بیشتردیده میشود که پای عشق بصورتی‌آشکاراتر بمیان میآید .

اصل فلسفی مهم «بهشت» نظریهٔ « وحدت وجود » است که دانته مدافع جدی آنست . از نظر او ، تمام اجـزاء عالم وجـود از خداوند منبعث ومنشعب شده‌اند و تشعشع وجلوه‌ای از ذات اویند ، بدین معنی کـه برای دانته‌آفرینش کائنات چنانکه از تورات برمیآید «بدست» خداوند صورت نگرفته است ، بلکه اصولاکائنات «جزئی» از خداوند است وروح وهستی همه‌جا جلوه‌ای است از خداوند که بصورت تجلی عشق از وی بیرون تراویده است [1]، وهمین شورو اشتیاق این «اجزاء» برای وصول‌به « کل» و مستهلك شدن در آن است کـه سراسر اجزاء جهان آفرینش را ، از ذرهٔ ناچیز تاافلاك گردان ، بجنبش و گردش در میآورد [2] . دربارهٔ این اصل و ارتباط آن باعرفان و تصوف شرق در صفحات بعد سخن خواهد رفت .

اصل دیگری که در «بهشت» مـورد توجه خـاص شاعر است ، «تثلیث» یعنی جلوه‌های سه‌گانهٔ ذات الهی‌است که بصورت « خدا وروح القدس وعیسی » متجلیند . اما دراینمورد دانته نظر به سه «ذات» مختلف خدا بدان صورت که عادتاً وباطرزفکر عامیانهٔ مسیحی‌تعبیرمیشود ندارد ، بلکه از «سه‌جلوهٔ یك ذات واحد » سخن‌میگوید؛ این نظریه بصورت فلسفی‌آن در یونان توسط افلاطون وضع شد وفلاسفهٔ بعدی آنرا بصورتی کاملتر مشخص کردند. ولـی با استیلای رومیان و با فقر زبـان لاتین در مقابل زبان یونانی وبخصوص بامحدودیت قوهٔ تخیل رومیان دربرابر وسعت فکرعجیب

۱ — صفحه ۱۵۵۴ بند ۳ .

۲ — آخرین‌شعر کمدی‌الهی . « واین کار عشق است که خورشید اختران را درگردش دارد » (صفحه ۱۶۳۵) .

یونانیان این « تجلیات سه گانهٔ ذات واحد » بصورت « ذوات سه گانه » وتقریباً بصورت «سه نفر» درآمد . در اینجا دانته خود را بیش از آنکه «لاتین» باشد ، پیرو فلسفی مکتب افلاطون نشان میدهد، بخصوص درآنجا که صحبت از پیوستگی همهٔ جوهرها وعرض‌هاو درآمیختگی آنها دریك ذات اصلی میکند[1] . دانته در راه این تمایل به افکاریونان کهن آنقدر پیش میرود که حتی پای نوعی « ارباب انواع » را دربهشت بمیان میآورد ، بدین معنی که در نظر او «ملائك» گردانندهٔ افلاك هردسته دارای مأموریت وصفات ومشخصات خاصی هستند که آنرا بفلك مربوط بخود واز راه این فلك بزمینیان انتقال میدهند ، یعنی هریك ازیشان برقسمت خاصی اززندگی بشر نظارت میکنند وجنبهٔ معینی ازین زندگی را در ارادهٔ خویش دارند ، واین همان مفهومی است که یونانیان برای خدایان خویش قائل بودند . این فرشتگان برای دانته «روح»ستارگانند وحتی در یك جا وی آنانرا بصراحت « ربةالنوعها »یا« آلهه » لقب میدهد [2] . باید گفت که اصولا عالیترین و امیدبخش‌ترین اصول مسیحیت ازترکیب آن باهمین اصول فلسفی یونانی بخصوص افلاطونی و «نوافلاطونی» حاصل شده است ، کما اینکه قسمت مهمی از تصوف ایران نیز برهمین اساس متکی است .

عملا « بهشت » دانته ترکیبی است از اصول فلسفی یونان از یکطرف و اصول معنوی انجیل وتورات ازطرف دیگر،ودرهیچ‌جا این جنبهٔ اخیر را خالی ازآن جنبهٔ اول نمیتوان دید . در صحنه های مختلف بهشت اصول تعلیمات مسیحیت که از انجیل گرفته شده باعقاید ونظریات فقهای بزرگ کاتولیك : اوگوستینوس [3] ، تماس اکیناس [4] ، کریزوستوموس [5] ، آمبروزیاس [6] و نظریات ارسطو و مخصوصاً افلاطون و پیروان او دوشادوش میروند ، زیرا که واقعاً نمیتوان «رازهای» اصلی مسیحیت را (که بعداً ازآنها سخن خواهد رفت) بی کمك گرفتن از افلاطون وارسطو وازاصول «ماوراء الطبیعه» ایشان حل وتوجیه کرد . ــ ازین مهمتر اساس اعتقاد مسیحی در بارهٔ

۱ ــ صفحه ۱۶۲۸، بند ۲ وشرح‌های ۱ و ۲ .

۲ ــ صفحه ۱۵۴۷، بند ۳ وشرح ۶ .

۳ ــ «سنت آوگوستینو» فقیه بزرگ قرن چهارم وپنجم مسیحی(صفحه ۱۶۰۵،شرح۳) .

٤ ــ «سن تماسوداکوینو» فقیه بزرگ قرن سیزدهم مسیحی (صفحه ۱۲۵۸، شرح ۳) .

۵ ــ «کریزوستوموی مطران»، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و « پدرکلیسای ارتدوکس » (صفحه ۱۲۹۲. شرح ۱) .

٦ ــ «سن آمبروزیو»، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و «پدرکلیسای لاتین» (۳٤۰-۳۹۷) که اسقف میلان بود ودردنبال کشتاری که در«تسالونیای» یونان صورت گرفت ، «تئودوزیوس» امپراتور روم را باستغفار و توبه در ملاء عام واداشت و ازین راه حیثیت کلیسا را بسیاربالاتر برد .

اینکه روح بشری پیش‌ازآفرینش‌آدم بصورت جزئی از ذات الهی وجود داشته است ، وبهمین سبب در این دنیا نیز وظیفهٔ آن اینست که هرچه بیشتر از پیوندهای جسمانی دوری گزینند تاهرچه بیشتربکانون اصلی‌خود نزدیك شود ، وکمکی که درین‌راه ازطرف « فرشتگان نگهبان » بدوداده میشود ونظریهٔ «بازخرید گناه‌اصلی» [1] مستقیماً ازفلسفهٔ افلاطونی ونوافلاطونی (که بعداً در بارهٔ آن بخصوص ازنظر ارتباطی که با عرفان ما دارد بحثی بیشتر خواهد شد) الهام گرفته است [2] . ولی بیش از خود مسیحیت تأثیر کتب‌معروف‌افلاطون: گفتگوها، ضیافت،فدرفدون،تیمئوس، گرگیاس،جمهوریت، بصورتی بسیار روشن در « کمدی‌الهی» وبخصوص در «بهشت» بچشم‌میخورد، وازین نظر میتوان در میان ریشه‌هائی که این « بزرگترین حماسهٔ عالم مسیحیت [3] » را پدید آورده‌اند ، وریشه‌های دیگری که « دیوان شمس‌تبریز » و «مثنوی» و «دیوان‌حافظ» و بسیارآثاردیگرما ازآنها سربرزده‌اند ریشهٔ مشترکی‌یافت که‌هردورا سیراب کرده، وآن فلسفهٔ افلاطونی است .

بدین ترتیب راز اصلی اهمیت خاص « کمدی الهی» آشکار میشود . دانته در تدوین این اثر بیش از هرچیز خواسته است تمدن قدیم‌وجدید وفلسفه و مذهب گذشته وحال را دریك کوزهٔ واحد جای‌دهد وآنها را باهم درآمیزد وستونهای‌عبادتگاههای کهن خدایان را پایه‌هائی برای گنبدکلیسای نوکند . خواسته است عالیترین‌آثارفکر ومنطق بشری یعنی فلسفه ومنطق یونان را باالهام واشراق مسیحی عجین‌کند و «منطق» و «ایمان» را تاآنجا که ترکیب میتوانند شد بصورت حقیقتی واحد ومشترك درآورد که باید به بشر «آینده» عرضه شود .

۱ – گناه آدم‌در بهشت، که عیسی‌آنرا باشهادت‌خود «واخرید» کرد.

۲ – بعداً خواهیم دید که در این نظریه فلاسفهٔ یونان نیزتاحدزیادی‌از معتقدات‌ایرانی الهام گرفته‌اند .

۳ – از نطق «موریس‌بارس» در دانشگاه سربن‌پاریس ، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ ، در مراسم ششصدمین سال مرگ دانته .

سفر آسمان ، افلاك و ملائك ، در ادبيات ايران

فكر چنين سفرى باچنين ترتيب ونظم تاچه‌حد از آثار ديگران بدانته الهام شده وتاچه اندازه خود اومبدع آن بوده است ؟

درين باره طبعاً با «ضرس‌قاطع» چيزى نميتوان گفت ، ولى از روى تحقيقاتى كه دانشمند بزرگ معاصر ايتاليائى « چرولى » (سفير سابق ايتاليا در ايران) دربارهٔ وجود ترجمه‌اى بزبان لاتينى از «معراج‌نامهٔ» پيغمبر اسلام در اروپاى زمان دانته [1] واز روى مطالعات پالاسيوس Palacios محقق معاصر اسپانيائى دربارهٔ « سوابق اسلامى‌در كمدى الهى » (كه درسال١٩١٩ درمادريدچاپ شده وآنرا درسى‌وپنجسالهٔ اخيرپرسروصداترين اثر مربوط بدانته شمرده‌اند [2]) ميتوان فرض كرد كه دانته با اين « معراج نامه » آشنائى داشته‌است، ودرينصورت بعيد نمينمايد وحتى احتمال ميرودكه چنين سفرى از منابع الهام او باشد . براى اينكه معلوم شود كه تا بچه حد شباهت اين‌دو جاى چنين احتمالى را(كه بعقيدهٔ محقق ايتاليائى فوق‌الذكر « بيش ازيك احتمال » است) باز ميگذارد خلاصهٔ سفر بهشت دانته را كه در فصل قبل نقل شد با سه‌شرح مختلف «معراج» پيغمبر اسلام كه بصورت سه‌قطعه از شاهكارهاى بديع شعر فارسى‌توسط‌نظامى سروده شده مقايسه‌كنيد :

از ليلى ومجنون

بر هفت فلك كه حلقه بستند ، نظارهٔ تست هر چه هستند ؛
برخيز هلا ، نه وقت خوابست «مه» منتظر تو آفتاب است
در نسخ «عطارد» از حروفت ، منسوخ شد آيت وقوفت
«زهره» طبق نثار بر فرق تا نور تو كى بر آيد ازشرق
«خورشيد» بصورت هلالى زحمت ز ره تو كرده خالى
« مريخ » ملازم يتاقت ، موكبرو كمترين وشاقت
دراجهٔ «مشترى» بدان نور از راه تو گفته : چشم بد دور
«كيوان» علم سياه بر دوش در بندگى تو حلقه در گوش
. . . .

[1] و[2] — رجوع شود بمقدمه «دوزخ»

ای دولتی آن شبا که چون روز
گشت از قدم تو عالم افروز
پرگار بخاك در کشیدی
جدول به سپهر بر کشیدی
چون از سر سدره بر گذشتی
اوراق حدوث در نوشتی
رفتی ز بساط هفت فرشی
تا طارم تنگبار عرشی
سبوح زنان عرش پایه
از نور تو کرده عرش سایه
از حجلهٔ عرش بر پریدی
هفتاد حجاب را دریدی
خرگاه برون زدی زکونین
در خیمهٔ خاص قاب قوسین
هم حضرت ذوالجلال دیدی
هم سر کلام حق شنیدی

از «شرفنامه»

بدریای هفت اختر آمد نخست،
قدم را بهفت آب خاکی بشست؛
رها کرد برانجم اسباب را،
به «مه» داد گهوارهٔ خواب را،
پس آنگه‌قلم بر«عطارد» شکست
که امی قلم را نگیرد بدست،
طلاق طبیعت به « ناهید» داد،
بشکرانه قرصی به«خورشید» داد
به«مریخ» دادآتش خشم خویش
که‌خشم‌اندرآن ره‌نمیرفت پیش؛
رعونت رها کرد بر «مشتری»
نگینی دگر زد برانگشتری،
سواد سفینه به «کیوان» سپرد
بجز گوهری پاك با خودنبرد ؛
باندازهٔ آنکه یك دم زنند
بیك چشم زخمی که برهم زنند
زخر پشتهٔ آسمان درگذشت
زمین و زمان را ورق درنوشت
ز دیوانگه عرشیان برگذشت
بدرج آمد و درج را درنوشت
دلش نور فضل الهی گرفت
یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت!

از«هفت پیکر»

میبرید از منازل فلکی
شاهراهی به شهپر ملکی ؛
«ماه» را در خط حمایل خویش
داد سرسبزی از شمایل‌خویش ،
بر «عطارد» ز نقره کاری دست
رنگی از کورهٔرصاصی بست ،
« زهره » را از فروغ مهتابی
برقعی برکشید سیمابی ،
گرد راهش به ترکتاز سپهر
تاج زرین نهاد برسر « مهر» ،
سبز پوشید چون خلیفهٔ شام
سرخ پوشی گذاشت بر «بهرام»،
«مشتری» را ز فرق سر تا پای
دردسر دید وگشت صندل سای،
تاج« کیوان» چوبوسه‌زد قدمش
در سواد عبیر شد علمش ،

منزل آنجا رساند کز دوری / دید در جبرئیل دستوری
سر برون زد ز مهد میکائیل / برصدگاه صور اسرافیل،
گشت از آن تخت نیز رخت گرای / رفرف وسدره هردو مانده بجای
سر برون زد ز عرش نورانی / در خطرگاه سر سبحانی
چون حجاب هزار نور درید / دید در نور بی‌حجاب رسید
گامی از بود خود فراتر شد، / تا خدا دیدنش میسر شد.

این نکتهٔ جالبی است که درین وصفها گاه حتی تعبیرات و استعاراتی که بکار رفته در اینجا ودرشعر دانته کاملا شبیه‌است، مثلا «هزارنور» که دانته آنرا بارها بمفهوم «تعداد بیشماری ازفرشتگان» بکاربرده‌یاتعبیر «پرگاردر کشیدن» که وی آنراچندین‌بار آورده یا طرز «خدای بینی» عیناً مطابق‌با تعبیرات واصطلاحات دانته‌است.

از این احتمال که بگذریم این نکته مسلم است که موضوع «افلاك» ومقام مهم آنها درعالم‌آفرینش ودرحیات بشری‌نه‌تنهادرمعتقدات غرب ودرفقه‌وادب‌کاتولیك اهمیت دارد، بلکه‌درشرق نیزپیوسته موردتوجه خاص‌قرار گرفته وچه ازجنبهٔ مذهبی،چه ازجنبهٔ عرفانی وچه از لحاظ ادب وهنر بدان اهمیت بسیار داده شده است.

درمیان کتب‌مذهبی فقطدرقرآن‌است که‌بالصراحه از «افلاك‌هفتگانه»سخن‌میرود:

سورهٔ بقره (آیهٔ۲۹) : « او خدائی است که همهٔ موجودات زمین را برای شما خلق کرد، پس ازآن بخلقت آسمان نظر گماشت وهفت‌آسمان را برفراز یکدیگر برافراشت . »

و **سورهٔ مؤمنون** (آیهٔ۱۷) : « ... وهمانا مافوق شما هفت‌آسمان را فراز یکدیگرآفریدیم . »

و **سورهٔ ملك** (آیهٔ۳) : « آن خدائیکه هفت آسمان بلند بطبقاتی منظم بیافرید وهیچ بی‌نظمی ونقصانی در خلقت خدای رحمن نخواهی یافت . »

و **سورهٔ نباء** (آیهٔ۱۲) : « ... وبرفرازآنها هفت فلك استوار بنا کردیم . »

ونیز تقریباً تصریح شده است که سیارات در افلاك خاصی‌هستند وثوابت نیز در یك آسمانند :

سورهٔ انبیاء (آیهٔ۳۳) : « واوست‌خدائیکه‌شب‌وروزوخورشیدوماه را بقدرت کاملهٔ خود بیافرید تا هریك در فلك معینی تسبیح گویند . »

و **سورهٔ صافات** (آیهٔ٦) : « ... آسمان دنیا را بزینت کواکب بیاراستیم.»

در ادبیات وآثارعرفانی‌ما بکرات وباتعبیرهای مختلف سخن از «افلاك» هفتگانه ونه گانه رفته‌است که شاید زیباترین نمونه‌های‌آنرا در اشعار **حافظ** توان یافت :

زین‌قصه‌هفت‌گنبد افلاك پرصداست / کوته‌نظر ببین که سخن‌مختصر گرفت

یا :

عجب علمی است علم هیئت عشق، که چرخ‌هشتمش هفتم زمین است

یا :

خشت‌زیرسرو برتارك هفت‌اخترپای: دست قدرت‌نگرومنصب صاحبجاهی!

یا :

نه‌طبق سپهروآن‌قرصهٔ‌سیم وزر که‌هست، برلب خوان قسمتت، سهلترین‌نواله باد!

در قرآن بکرات به ملائك اشاره شده ، ولی بین آنان وبهشت ارتباطی خاص دیده‌نمیشود ، و وظیفهٔ این فرشتگان بطور کلی حمد وثنای خداوند ونگهداری عرش الهی و کوشش ایشان در راه رستگاری بشر است . طبقه‌بندی پیچیدهٔ مسیحی وطبقه – بندیهائی که درغالب آئینهای دیگر دربارهٔ ملائك دیده میشود درینجا بدل بطبقه بندی دو گانهٔ « ملائك مقرب » و « سایر ملائك » شده است . یکدستهٔ دیگر از ملائك نیز هستند که « فرشتگان‌نگهبان » نام دارند ووظیفهٔ نگهبانی ازهر کس بعهدهٔ یك یادوتن از ایشان سپرده شده است . ازین فرشتگان نگهبان در تورات وانجیل نیز سخن رفته است (رجوع شود بصفحات بعد) .

اصول‌آنچه در قرآن بطورکلی دربارهٔ «ملائك» گفته شده چنین است :

فرشتگانی که عرش الهی را بردوش گرفته‌اند وآنان که پیرامون عرشند،بتسبیح و ستایش حق مشغولند ، هم بخدا ایمان دارند وهم برای اهل ایمان از خدا آمرزش میطلبند، که:«ای پروردگاریکه علم ورحمت بی‌منتهایت همه اهل‌عالم‌را فراگرفته‌است، توبلطف‌و کرم گناه‌آنانکه توبه کرده وراه رضای‌ترا پیموده‌اند ببخش‌وآنانراازعذاب‌دوزخ محفوظ دار»(**سورهٔ مؤمن** ، آیه۷). این‌فرشتگان زبان بتسبیح‌خدا گشوده و گویند: «بارالها ، تو از هر شرك و نقص منزهی » (**سورهٔ صبا** ، آیه ٤١) ، ولی «هرگز این مقربان درگاه از احدی جزآنکسیکه خدا از او راضی است شفاعت نکنند وآنها دائم از خوف قهر خدا هراسانند » (**سورهٔ انبیا** ، آیه ۲۸) و « بسیار ملائك در آسمانهاست که شفاعتش سودمند نیست جز بامر خدا ، و بر آن کسی که خدا بخواهد واز او خشنود باشد » (**سورهٔ نجم** ، آیه ١٦) ـ اما خداوند وفرشتگانش مظاهر رحمتند ونه خشم : « اوست خدائیکه هم او و هم فرشتگانش بر شما بندگان رحمت میفرستند ، تا شما را از ظلمتها بیرون آورد و بعالم نور رساند (**سورهٔ احزاب** آیه ٤٣) و « فرشتگان بستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین

از خدا مغفرت طلبند » (**سورهٔ شوری** ، آیه ۵) .

در برخی آیات نیز ازمشخصات این فرشتگان بصورتی دقیق‌تر سخن رفته است :

سورهٔ فاطر (آیه اول) : « سپاس خدایرا که آفرینندهٔ آسمانها وزمین است، وفرشتگانرا سروشان پیغمبران خود گردانید وآنها را دارای دو وسه وچهاربال قرارداد...»

سورهٔ بقره (آیهٔ ۹۸) : « هرکس باخدا وفرشتگان ورسولان او جبرئیل ومیکائیل دشمن باشد ، کافر است . »

سورهٔ طارق (آیه٤) : « هرشخصی را ازطرف خدا فرشتهٔ نگهبانی‌است . »

سورهٔ انعام (آیه٦١) : « واوست خدائیکه قهر واقتدارش مافوق بندگان است ، وبرای حفظ شما فرشتگانرا بنگهبانی میفرستد ، .تاآنگاه که مرگ یکی ازشما فرا رسد ورسولان ما او را بمیرانند . »

سورهٔ بقره (آیه۳۰) : « آنگاه که پروردگار فرشتگانرا فرمود که من در زمین نایبی خواهم گماشت . گفتند پروردگارا ، آیا کسانی خواهی گماشت که درزمین فساد کنند وخونها ریزند، وحال آنکه ما خود ترا تسبیح وتقدیس میکنیم ؟ خداوندفرمود من چیزی از اسرار خلقت بشر میدانم که شما نمیدانید . »

سورهٔ آل عمران (آیه۱۲۵) : « آیا خداوند بشما مدد نفرمود که سه‌هزار فرشته بیاری شما فرستاد ؟ »

سورهٔ حاقه (آیه۱۷) : « وفرشتگان براطراف آسمان منتظر فرمان باشند وعرش پروردگار را درآنروز هشت ملك مقرب برگیرند . »

سورهٔ معارج (آیه٤) : « .. وفرشتگان وروح‌الامین بسوی‌خداوند بالاروند، در روزی که مدتش پنجاه هزارسال خواهد بود . »

چنانکه گفته شد ، مبنای «بهشت» دانته‌براین‌است که هردسته از ملائك خداوند گردانندهٔ یکی از افلاك کند . این نظر نیز که سابقهٔ کهن دارد ، بصورتی بدیع در شعر **حافظ** آمده است:

حافظ، چه‌آتشی است که‌ازسوز آه‌تو ... افتاده در ملائك هفت‌آسمان‌خروش!

یا :

گفتم دعای دولت‌تو ورد حافظ است ... گفت این‌دعاملائك‌هفت‌آسمان کنند

نظریهٔ اصلی «بهشت» دانته را در بارهٔ اثر افلاك در روی زمین وسعد ونحس آنها نیزبصورتی روشن در **حافظ** میتوان یافت :

زاخترم نظری‌سعد دره است، که‌دوش ... میان ماه و رخ یار من مقابله بود

یا :

گر مساعد شودم دائرهٔ چرخ کبود، هم بدست آورمش باز بپرگار دگر !

یا :

شد از بروج ریاحین چوآسمان روشن زمین باختر میمون و طالع مسعود

یا :

کوکب‌بخت‌مرا هیچ منجم‌نشناخت؛ یارب از مـادرگیتی بچه طالع زادم !

یا :

بگیر طرهٔ مه طلعتی و قصه مخوان که‌سعدونحس زتأثیرزهره‌وزحل‌است!

حتی‌به‌اختصاصات برخی‌از کواکب بصورتهای مختلف در شعر **حافظ** اشاره شده است : « اینکه انشای عطارد صفت شوکت تست » ؛ « زهـره سازی خوش نمیسازد ، مگر عودش بسوخت ؟ » و « ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع » و « سماع زهـره برقص آورد مسیحا را » و « زهره در رقص آمد وبربط زنان میگفت نوش » . از«جوزا» نیز که در میان ستارگان مورد علاقهٔ خاص دانته است ، ووی در فلك ثوابت میان همهٔ اختران پای بدان‌مینهد[1] چنین‌سخن میرود : « جوزا سحرنهاد حمایل برابرم » ، و:

خورده‌ام تیرفلك، باده بده تاسرمست عقده دربند کمر ترکش جوزا فکنم !

درنزدغالب شعرای ما این اشاره بافلاك واهمیت‌آنها را بصورتهای مختلف میتوان یافت : « نه کرسی فلك نهد اندیشه زیرپای » و « چه‌حاجت که نه‌کرسی‌آسمان، نهی زیرپای قزل ارسلان؟» و « ... زسم ستوران درآن پهن دشت زمین شش‌شد و آسمان گشت هشت » ؛

واین‌شعرزیبای **عطار** :

گر باورم نداری در شرح نقطه‌ای ، سکان هفت دایره دارند بـاورم ؛
زین‌هفت حلقهٔ فلکم‌بگذران که‌من، چون مهرهٔ فتاده درین تنگ‌ششدرم!

ویااین وصف استادانه «افلاك» درلیلی‌ومجنون **نظامی**:

این هفت حصار برکشیده بـر هزل نبا شد آفریـده
وین هفت رواق زیر پرده آخر بگزاف نیست کرده
گردون که‌محیط‌هفت‌موج‌است چندانکه‌همی‌رود براوج است

ودرخسرو وشیرین او :

فکند از هیئت نه حرف افلاك رقوم هندسی بر تختهٔ خـاك

ازنظر توصیف طبقه‌بندی افلاك واثرآنها در عناصر اربعه ودرترکیب جمادات و

---

۱ — صفحه ۱۵۲۵، بند ۱ وشرح ۱ .

موجودات جهان ، یعنی‌ازنظرآن‌اصولی که بتفصیل‌درفصول مختلف «بهشت» دانته مورد بحث قرار میگیرد ، یکی از جالبترین صفحات ادبیات فارسی قطعه‌ایست از کتاب معروف **گلشن‌راز** شیخ نجم‌الدین**شبستری** عارف‌بزرگ قرن‌هفتم هجری .

این قطعه درست در همان زمانی که « کمدی الهی » دانته در ایتالیا سروده میشد ، درتبریزسروده شده، ومقایسهٔ آن بانظریاتی که دانته در «بهشت» ابراز داشته خوب نشان میدهد که چگونه افکار فلسفی و عرفانی در شرق وغرب در یکدیگر اثـر بخشیده‌اند :

تفکرکن تـو در خلق سماوات — که‌تاممدوح حق‌گردی درآیات
ببین‌یکره که تاخود عرش اعظم — چگونه شد محیط هردو عالم :
ازو در جنبش اجسام مدور [1] — چرا گشتند ؟ یکره‌نیك بنگر:
بهر روز وشبی این چرخ اعظم — کند دور تمامی گرد عالم [2]؛
وزو افلاك دیگر هـم بدینسان — بچرخ اندر همی باشندگردان،
ولی برعکس دور چرخ اطلس — همیگردند این هشت مقوس :
معدل کرسی ذات‌البروج است — که اورا نه‌تفاوت نه فروج است،
بهفتم‌چرخ کیوان[3] پاسبان‌است، — ششم برجیس[4] را جاومکان‌است،
بود پنجم فلك مریخ راجای ، — بچارم آفتاب عالـم آرای ،
سیم زهره دوم جای عطارد ، — قمر بر چرخ دنیا گشت وارد ،
توگوئی هست این افلاك دوار — بگردش روزوشب چون‌چرخ‌فخار
هرآنچه در زمان ودرمکان‌است — ز یك استاد وازیك کارخانه است
عناصر،آب و باد وآتش و خاك — گرفته جای خود در زیر افلاك

نمونهٔ دیگری را ، بسیار مشابه باآنچه دانته در «بهشت» گفته ، حتی با همان تشبیهات وکنایات ، دراثرمعروف‌فارسی **کیمیای سعادت غزالی** که دوقرن‌پیش از دانته نوشته شده میتوان یافت . میان افکاری کـه در این اثر آمده با غالب مباحث «بهشت» دانته شباهتی خاص است که‌درفصل‌آخر این مقدمه در شرح مفهوم «سمبولیك» سفر دانته ببهشت ، باتوجه بقسمتهائی که ازین کتاب نقل شده ، بهتر بدان پی میتوان برد. آنچه درینجا دربارهٔ افلاك وعرش الهی وطرز طبقه بندی وارتباط آنها ازاین کتاب نقل میتوان کرد چنین است :

---

۱ — این صفت بهمین صورت غالباً در «بهشت» دانته در بارهٔ افلاك بکار رفته است .
۲ — اشاره به «فلك‌ثوابت»، که بعقیدهٔ قدما در هرشبانروز یك‌گردش کامل بدور زمین میکند .
۳ — زحل .
۴ — مشتری

عنوان دوم - فصل هفتم

«... کواکب وطبایع،وبروج فلك کواکب که بدوازده‌قسمت‌است،وعرش که‌ورای همه است ، از وجهی چون مثال پادشاهی است که ویرا حجره‌ای خاص باشد ، که وزیر وی آنجا نشیند وگرداگرد آن حجره رواقی بود بدوازده پالگانه ، وبرهرپالگانه‌نایبی ازآن وزیرنشسته ؛ وهفت نقیب سوار ، بیرون ازآن پالگانها ، گردآن دوازده‌پالگانه میگردند[1] .

.. وعرش حجرهٔ خاص است، ومستقروزیرمملکت است که وی فرشتهٔ مقربترین است . وفلك‌الکواکب‌آن رواق است . ودوازده برج‌آن دوازده پالگانه است . ونایبان وزیر فریشتگان دیگرند، که درجهٔ ایشان درجهٔ فروترفرشتهٔ مقربترینست ، وبهریکی عملی دیگر مفوض است . وهفت ستاره هفت سواراست، که چون نقیبان همیشه گردآن پالگانها برمیآیند ، واز هرپالگانه فرمانی ازنوع دیگر بدیشان میرسد.»

و درهمان کتاب ، دربارهٔ ملائك گردانندهٔ افلاك و ساختمان آنها و وظایفشان چنین گفته شده است :

عنوان دوم - فصل سوم

«... جوهری‌لطیف است حق تعالی‌را ، که آن اثر بعرش رساند وازعرش‌بکرسی رساند، وآن جوهررا «فرشته» خوانند ، و «روح» خوانند ، و «روح القدس» خوانند ... صورت هرچه در عالم پدید خواهد آمـد ، اولا نقش‌آن درلوح محفوظ پدید آید ، و چنانکه قوتی لطیف که در دماغ است اعصاب را بجنباند ، همچنین جواهر لطیف کـه برعرش‌وکرسی موکلند ، آسمان وستاره‌ها را بجنبانند ... وچنانکه قوت دماغ بروابط اوتار و اعصاب انگشت را بجنباند ، آن جوهرلطیف، که ایشانرا ملائکه‌گویند بواسطهٔ کواکب و روابط شعاعات ایشان بعالم سفلی طبایع امهات عالم سفلی را بجنبانند .

... اول کارها درعالم اجسام درعرش پیدا آید، وازعرش بهمه عالم اجسام رسد . وچون استیلاء حق تعالی برهمه بواسطه عرش است ، پندارند که وی ساکن عرش‌است.

.. وبدان که‌این همه حقیقت ، اهل بصیرت را بمکاشفهٔ ظاهر معلوم شده است و این معنی بدانسته‌اند که : ان الله عزوجل خلق‌آدم علی‌صورته » .

درعالم تصوف ایران ، غالباً این « افلاك سبعه» و «ملائك» و «عرش‌الهی» بعنوان اشاراتی برای نمایدن مراحل مختلف سیروسلوك معنوی وعوامل طی‌این‌طریق وحقیقتی که در پایان آن درانتظار سالك است مورد استفاده قرارگرفته اند، ودرین باره درفصل آخر این مقدمه بحث خواهد شد . در «بهشت» دانته این دوجنبهٔ حقیقی وسمبولیك با

---

۱ - صفحه۱۶۱۴ شرح ۳ ؛ درجای دیگر نیز(صفحه ۱۴۶۵ بند۲) فلك آخرین به «شنل پادشاهی افلاك» تشبیه شده‌است .

یکدیگر درآمیخته و ترکیبی ازین دو پدید آمده است که آنرا درنیمه راه «منطق» فلاسفه ودانشمندان، و «عشق» عرفا ومتصوفین قرار میدهد .

نظری به «ارداویراف نامه» کمدی الهی ایرانی

در مقدمهٔ «دوزخ» گفته شد که این «سفر آدم زنده‌ای بجهان دیگر» ابتکار دانته نیست ، وپیش ازو در ادبیات شرق و غرب ودر معتقدات مذهبی سوابق متعدد دارد، که محققین اروپائی دربارهٔ آنها بتفصیل مطالعه وتحقیق کرده‌اند . معروفترین این سلسله «مکاشفات» عبارتند از: سفرهای «ایلیا» و«حزقیال» ومخصوصاً «اشعیاء» پیمبران اسرائیل بآسمان (تورات) ؛ سفر خیالی «یوشع بن لوی» به دوزخ وآسمان (اثر قدیمی یهودی، درقرن سوم میلادی)؛مکاشفه «ار» Er ارمنی وسفر روحانی اوبدیار فاصل آسمان و زمین (داستان این سفر توسط افلاطون در « جمهوریت » نقل شده است) ؛ سفر تسپزیوس Thespesius بآسمانها وعبور او از میان ستارگان و دیدار ارواح که با شکل انسانی خود دردرجات مختلف جای میگزینند(وپلوتارك داستان آنرا بتفصیل نقل کرده‌است)؛ سفرهای «تزئوس» قهرمان افسانه‌ای یونان و«پلوکس»و«اورفئوس» بدوزخ ، درمیتولوژی یونان (که بترتیب بخاطر انتقام ودوستی وعشق صورت گرفت) ؛ سفر «تلماکوس» بدوزخ (در اودیسه همر)؛ سفر «انئا» بدوزخ ودیدار آیندهٔ روم (درانئیس ویرژیل)؛سفرعیسی به دوزخ برای نجات ارواح پارسایان که بلافاصله پس ازشهادت اوروی داد (احادیث مسیحی که درسرود ۱۲ دوزخ در کمدی الهی نیز بدان اشاره شده‌است)؛مکاشفات سن کارپوس و سن متائورس قدیسین وپرپتوئا و کریستینا قدیسه های عیسوی (احادیث مسیحی) سفر «پولس رسول» بآسمان سوم (انجیل ، رساله دوم پولس به قرنتیان) ماجرای معراج پیامبر اسلام (در قرآن واحادیث اسلامی) وچندین مکاشفه دیگر ازین قبیل رامیتوان تذکر داد که مسلماً بجز «انئیس ویرژیل» وشاید ترجمهٔ معراج نامه پیامبر اسلام ، هیچکدام سهمی درطرح اثر دانته ندارند زیرا شباهتی میان آنها و« کمدی الهی» نیست [1]

۱ ـ از جملهٔ این داستانها میتوان داستانی راکه در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی توسط یك روحانی برجستهٔ مسیحی بنام Theophylcte Simocatta درکتاب اوبنام « تاریخ زندگی امپراتور موریس » نقل شده ذکر کرد . این داستان ماجرای شهادت یك زن زیبای ایرانی بنام «گلندوك» است که در زمان پادشاهی خسرو پرویز بکیش عیسوی درآمد و در دورهٔ زندگی خود در عالم مکاشفه بدنیای دیگر رفت و عذاب‌های موحش دوزخیان و فر وجلال

بقیه درصفحهٔ بعد

ولی ، بطورمسلم میان همهٔ آثار ادبی ومذهبی شرق وغرب ، هیچ‌اثری‌رانمیتوان یافت که باندازهٔ «ارداویراف نامه» زرتشتی که درحدود هزارسال پیش ازدانته نوشته‌شده (وقبلا در مقدمه دوزخ ازآن سخن رفت) با «کمدی الهی» دانته نزدیك باشد . دربن باره «بارتلمی» مستشرق نامی قرن نوزدهم فرانسه ، مینویسد [1] : «هیچیك از مکاشفاتی که درگذشته از آنها یاد شده ، مانند «ارداویراف نامه» ایرانی‌با«کمدی الهی» دانته شباهت ندارد، البته‌بااین‌تفاوت‌که ازلحاظ ارزش ادبی کتاب دانته بسیار بالاتراست. این شباهت ونزدیکی بحدی است که مارا بی اختیار بفکر ارتباط این دواثر و الهام گرفتن یکی ازدیگری میافکند ، هرچندکه مدرکی دربن باره دردست نیست .»

قبلا گفته شد [2] که «ارداویراف نامه» شرح سفر «ارداویراف» مصلح زرتشتی بدنیای دیگر ، وخلاصهٔ مشهوداتی است که وی درباز گشت ازبن سفر نقل کرده است وپیش‌ازبن‌قسمتهائی ازمطالب مربوط بسفر اودر دوزخ ، درمقدمه دوزخ نقل شد .

خلاصه این سفرنامه اینست که «ارداویراف» ازپل چینوات (صراط) میگذرد و براهنمائی دوفرشته ، نخست به همستگان(اعراف)،بعد به بهشت وازآنجا بدوزخ‌میرود ودرپایان این سفر بروی زمین باز میگردد ، وآنچه راکه دیده است به موبدان خبر میدهد . «دوزخ» اوعیناً مانند دوزخ دانته ، چاه ویل وعظیمی است در داخل زمین که «اهرمن» (شیطان اعظم دانته) درقعرآن جای دارد وفرمانروای‌آنست . اعراف او مثل برزخ دانته فاصلهٔ میان زمین و آسمان را شامل میشود و بهشت وی عبارتست از آسمان یا فلك ستارگان و آسمان ماه وآسمان خورشید و سرای ایزدی (عرش)که

بقیه از صفحهٔ قبل

آمرزیدگانی را که به مسیح ایمان آورده بودند بچشم دید . در یکی از دفعات فرشته‌ای غرق نور بدیدار او آمد و مرگ نزدیك شوهرش را بدو خبر داد، و بعد ازوقوع این پیشگوئی بود که وی به «نصیبین»رفت ونرسا شد و در نتیجه موبدان پارسی او را درچای تاریکی‌زندانی کردند، و درآنجا باز فرشتهٔ نورانی بدیدارش‌آمد وبالاخره‌آزادش کرد و او برای زیارت به‌اورشلیم رفت . در بازگشت ازاین سفر وی‌چندین واقعهٔ آینده را برای خسرو پرویز پیشگوئی کرد و اندکی بعد مرد .

این ماجرا ، گذشته ازکتاب‌روحانی فوق‌الذکر، درکتاب روحانی دیگری‌بنام Evagros «تاریخ مذهبی» کـه چهل سال پیش ازآن نوشتـه شده، وکتاب «تاریخ مسیحیت» «نیسفورس ـ کالیستوس» راهب بیزانسی در قرن چهاردهم نقل شده و درکتاب اخیر دربارهٔ این زن که کلیسای کاتولیك بدو عنوان «مقدس» داده باتفصیل خیلی زیادتری سخن رفته است .

۱ــ M . A , Barthélemy : Artà Vîrâf – Nâmak ou Livre d'Ardâ - Vîrâf ؛ مقدمه ، صفحهٔ٤٦ .

۲ــ رجوع‌شود به‌مقدمهٔ « دوزخ» .

«ارداویراف» دسته‌های مختلف ارواح بهشتی رادراین طبقات چهارگانه میبینند ودربارهٔ ایشان از راهنمایان خود احوال میپرسد، ودرپایان‌این سفربهشت است که «اهورمزدا» را بصورت فروغی خیره‌کننده میبیند و بر او نماز میبرد . از زمرهٔ کسانی که وی در این سفرآسمانی خود میبیند روح نخستین نیای بشر (کیومرث) است . همچنانکه دانته دربهشت باروح «آدم» روبرو میشود .

ارواح پارسایان دربهشت دانته چرخ‌زنان سرود فروجلال خداوند رامیخوانند، ودربهشت ارداویراف این ارواح به سرود جلال اورمزد مترنمند . ودر هردو جا اینان ارواح بهشتی را غرق درنور می‌بینند . شباهتهای مختلف این دوسفر «بهشت» بقدری است که چنانکه گفته شدگاه باور نمیتوان کرد که «کمدی الهی» بی‌آشنائی دانته با «ارداویراف‌نامه» سروده شده باشد .

قسمت مربوط به سفر «ارداویراف» به‌بهشت دراین اثربزرگ زرتشتی ، چنین است[1] : « ... روان ویراف ازتن به «چکاتی دایتیك» و «پل چینود» رفت وهفتم روز و شبان بازآمد و اندر تن برفت وویراف از آن خواب خوش برخاست ... هیربدان و دستوران دین پیش ویراف نماز بردند ـ پس ویراف چون چنان دید پذیره‌آمد ونماز برد وگفت که‌شمارا درود ازاهورمزدا خدای وامشاسپندان ودرود از زردشت اسپیتمان مقدس ودرود ازسروش اهرو وآذر ایزد وفره دین مزدیسنان ، ودرود ازدیگراهروان درود نیکی وآسانی ازدیگر مینوکان بهشت .

« ... بآن نخستین شب مرا بپذیره‌آمدند سروش اهرو وآذر ایزد، وبمن نماز بردند، وگفتند درست‌آمده‌ای توای ارداویراف؟ پیش اززمان باین عالم‌آمده‌ای . من گفتم پیغام برهستم. پس دست‌من فرازگرفتند، نخستین‌گام باندیشهٔ نیك،دودیگرگام بگفتار نیك وسه دیگرگام به کنش نیك نهاده بپل چینود (صراط)آمدم .. روان مقدسان را دیدم که دربوی خوش حرکت کند وآن بوی اورا شایسته ترآید که هر بوی خوشی که درنزد زندگان به‌بینی اورفته باشد. این بوی ازجنوب ازجانب یزدان میآید. این‌روان‌خود وکردار خودرابصورت‌دخترکی نیکوبدن بیندباقامتی خوب‌رسته وپستان های پیش‌آمده کش پستان بازنشسته‌است، دل‌وجان ودست وتن اوچنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز وبرای نگریستن بایسته ترین چیزباشد ، وآن‌روان پاك ازآن دخترك پرسد که توکه هستی که هرگز درزندگانی‌گیتی زنی نیکوتر و کالبدی زیباترازآن تونديدم ••• واو پاسخ دهد که‌من کنش (عمل) توهستم، ای‌جوان خوب منش خوب‌کوش خوب‌کنش خوب دین . ازکام وکردار تست که من چنین مه

---

[1] - متن فارسی قطعاتی که نقل‌شده، عینا ازترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی ازارداویراف نامه (سال‌دوم مجلهٔ مهر) گرفته شده است .

وبه وخوشبوی وپیروزگرم که بتونمایم .

«••• پس از آن پل چینود بپهنای نه نیزه باز شد . من بیاری سروش اهرو وآذر ایزد بآسانی وفراخانی از پل چینود نیك ودلیرانه وپیروزگرانه بگذشتم ••• و دیدم رشن راست راکه ترازه‌ی‌زرین بدست‌داشت ونیکان وبدکاران را اندازه میگرفت.

«...پس سروش اهرووآذرایزد دست من‌گرفته گفتند که بیا تاترا نمائیم بهشت وروشنی وآسانی وفـراخی ونیـکی وسرور وخرمی ورامش وشادی وخوشبوئی و پاداش آمرزیدگان راکه دراهورامزدا وامشاسپندان دربهشت یافته‌اند •

«••• وپس نخست‌گام فرازنهادم به سترپایك (مقام ستاره) بمقام اندیشهٔ نیك . دراین‌جای هومت بمهمانی‌است• دیدم روان‌پرهیزکاران‌راکه چون ستارهٔ روزروشن‌آنجا همیدرخشیداه تخت ونشستگاه‌آنها بسیار روشن وپرفره بود • پرسیدم ازسروش اهرو و آذر ایزدکه این جای کدام و این مردمان کدامند؟پاسخ گفتند سروش اهرو و آذر ایزد که این جای پایهٔ ستاره است واین روان آنان است‌که بگیتی پشت نکردند و گاتا نسرودند وخدائی وایالت وسرداری نکردند ، بسبب ثوابهای دیگر اهرو (مقدس) شده اند •

«چون‌گام دوم فرازنهادم‌به ماه پایه،به هوخت (مقام‌گفتار خوب) رسیدم•آنجا که هوخت مهمان است • وانجمنی بزرگ ازنیکان دیدم • پرسیدم از سروش اهرو و آذر ایزدکه این‌کدام جا واوشان روانان‌که اند ؟ سروش اهرو و آذر ایزدگفتند‌که این جای پایهٔ ماه‌است واین اوشانند‌که درگیتی پشت نکردند وگاتا نخواندند،بدیگر ثواب بدینجاآمده‌اند، اوشان‌را بروشنی ماه همی‌ماند •

«چون‌گام سوم فرازنهادم به هورشت (مقام‌کردارنیك)،آنجا که‌خورشیدبمهمانی است، رسیدم‌که روشنی بالستان بالست (بارستان بارست ، اعلی علیین)گویند، ودیـدم روان اهروان راکه روی تخت و فرش زرین بودند ، ومردمی بودند کـه روشنائیشان بروشنائی خورشید همانند بود• ازسروش اهرو وآذر ایزد پرسیدم‌که این جای کـدام واوشان که‌اند ؟ سروش اهرو وآذر ایزد گفتند‌که این پایهٔ خورشید است وآنان روان اوشان است‌که درگیتی خوب پادشاهی وایالت وسرداری کرده‌اند •

«وچهارم‌گام فرازنهادم، و بروشن‌گروتمان (گرزمان ، عرش) مکان‌آسایش تام (هماك خواری) رسیدم • جان مردگان بپذیره‌آمدند ، درود بگفتند وآفرین‌کردندو گفتند:ای اهرو چگونه‌آمده‌ای ازآن عوالم فانی وبسیار ناپاك بدین عوالم باقی و بی پتیاره ؟ وبنوش‌آنوش (مشروب ضدمرگ ،آب زندگانی) راکه دیرزمان اینجاآرامش بینی • وپس ازآن بپذیرائی‌آمدآتش اهورامزدا آذر ایزد بمن نماز برد وگفت درست

بنده هستیِ‌تو ارداویراف، هیزم‌تر پیغامبر مزدیسنان• پس من نمازبردم و گفتم که‌بندهٔ توام ای‌آذر ایزد که دردنیا همه هیزم وبوی هفت‌ساله برتو نهادم،مرا ترهیزم‌میخوانی ویس آتش اهورا مزدا، وآذر ایزد گفت بیاتا بتو بنمایم‌آن درباچهٔ‌آب هیزم ترکه بر من نهادهٔ جائی فراز برد ودریاچهٔ بزرگ آب کبود نمود و گفت این‌آن‌آب است که از آن چوب بچکید ، وتوبرمن نهادی •

«.. پس‌امشاسپند وهومن(بهمن) ازتخت زرین برخاست ودست من بگرفت وبا اندیشهٔ نیك وگفتارنیك وكردار نیك مرا بمقام اهورمزدا وامشاسپندان ودیگراهروان وفروهر زردشت‌اسپیتمان وکی‌گشتاسب وجاماسب ووست واستر پسرزرتشت ودیگردین برداران وپیشوایان دین برد که من هرگز ازآن روشن تر ونیکوتر ندیده‌ام •

«وهومن بگفت : این‌است‌اهورمزدا! من نیایش کردم وبیشتر نماز بردم•او گفت مرا که نماز بر تو ارتاویراف ، درست آمدهٔ ازآن دنیای فانی باین جای ویژهٔ روشن آمدهٔ ـ فرمود سروش اهرو و آذر ایزد که ببرید ارداویراف را بنمائیدگاه و پاداش نیکان و بادافره ناپاکان را . پس سروش اهرو وآذر ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان‌را، دیدم دیگرایزدان‌را، دیدم فروهر گیومرد (کیومرث) وزردشت وکی‌گشتاسب وفرشوستر وجاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین •

«••• بجائی فرازآمدم • دیدم روانان رادان راکه درخشان میرفتند بالاتر ازروانان دیگر درکمال‌روشنی، و اهورامزداروانان رادان‌را که‌روشن وبلند و توانا بودند بلند میکرد ـ من گفتم نیکوئید شما ای روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید ودرخشان مینمائید •ـ دیدم روان‌آنان راکه بگیتی گاتا خواندند وپشت کردند واستوار بودند بدین مزدیسنان که اهورمزدا به زرتشت آموخت • چون فرازآمدم بآن پوشیدنی زرین وسیمین درخشانترین ازهر پوشیدنی که مرا درخشانتر بنظرآمده بود• دیدم روان خوب‌خدایان‌وپادشاهان که ازآنها مهی وبهی وهم‌آورندی (قدرت) وپیروز-گری همی رخشید•آنانرا دیدم درروشنی بآن زرین‌سلاح پای؛مرا عالی بنظرآمدند. دیدم روان بزرگان راستگویان راکه روانشان درآن بلند روشنی و با فره بزرگ‌بود؛ بنظرم بس عالی‌آمدند •

«••• دیدم روان زنان بسیار نیك اندیش بسیار نیکوگفتار بسیار نیکو کردار را در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست ـپرسیدم که اوشان کدام روانانند ؟••• گفتند که‌این روانان‌آن زنانند که درگیتی‌آب را خرسند کردند وآتش را خرسند کردند وزمین ورستنی‌آنرا خرسند کردند ••• وایزدان مینو وایزدان گیتی

را خشنود کردند ... بثواب کردن کوشا بودند وفـرمانبرداری شوی کردند و از گناه پرهیزکار بودند . مرابس عالی بنظرآمد .

«دیدم‌روان ستایشگران وما سربران (حافظین ادعیهٔ‌دینی) را درآن بلند روشنی ودرآن بزرگ مقامی که بنظرم عالی‌آمد .ـ دیدم روان‌آنان راکه تمام قربانیهای‌دینی ویزشن یزدان راکرده وفرموده که نشسته بودندبالاتر از دیگر روانان وثوابشان‌ببلندی آسمان ایستاده بود ، مرا بس عالی بنظرآمد .

«دیدم روان ارتیشتاران (جنگجویان) راکه روانشان ببرترین رامش‌بآن‌دهیوپتان (سرداران وولات)گرد آمده بودند . این گردان زین افزار خوب ساخته زرین‌گوهر افزود هرگونه‌آراسته درآن شگفت ران ورتین بس‌شکوه‌وتوانائی‌وپیروزگری‌داشتند. مرا بس عالی بنظرآمد .

«... تخت زرین بسیار و گسترانی خوب وبالش دیدم‌که برآن نشسته بود . روان‌کدخدایان ودادگران‌که دودمان ومیهن بدست‌کردند وجای ویران را آبادان ، وبسیار رود وچشمه برای ورز (زراعت) وآبادانی ومیوه وسودآفریدگان‌آوردند.مرابس عالی بنظرآمد .

«دیدم روان استواران‌وآموزگاران دین وپرسندگان احکام دین را درآن مقام روشن وشادی بسیاربزرگ؛مرا بس عالی بنظرآمد .

«دیدم روان احسان‌کنندگان (دادگویان) ودوستان‌آشتی (صلح جویان)را؛ مرا بس عالی بنظرآمد.

« دیدم روانان به دوستان راکه روشنی مانند ستاره وماه وخورشید ازآنان‌همی رخشید،ومیرفتند دررامش ونیکی‌درروشنائی اندروای (معلق) .

«دیدم عـالم بهین نیکان راروشن و درآسایش تمام وبسیار خوش وخوشبوی ، هرگونه‌آراستگی ، هرگونه شکفتگی وروشنی‌پرشکوه وبی‌شادی وبس رامش‌که‌کس ازش سیری‌نداند .»

وپس ازآنکه ارداویراف ازبهشت بدوزخ‌میرود وشاهد انواع عذابهای دوزخیان میشود (که تقریباً همهٔ‌آنها را دردوزخ دانته میتوان یافت)کتاب چنین ختم میشود :

«... پس سروش اهرو وآذر ایزد دست من فراز گرفتند و بآن اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزدا وامشاسپندان بردند ـ چون خواستم نماز برد، اهورمزداگفت: نیك بنده‌هستی‌تواهرو اردای ویراف پیغامبرمزدیسنان ، برو بعالم طبیعی (اهواستومند) هرچه دیدی ودانستی براستی باهل‌گیتی‌بگوی، چه‌من باتوام‌که اهورمزدایم.ـ هرآن راکه درست وراست‌گوید من دانم،ومیشناسم، بگوی بدانان .

«چون اهورمزدا این آئین گفت، من شگفت بماندم ، چه روشنی دیدم وتن ندیدم؛ بانگ شنیدم ودانستم که این هست اهورامزدا»

«گفت اهورمزدا ازمینوکان افزونتوم (مقدم بهشتیان) بگوی تو، ارداویروااف ، بهمزدیسنان گیتی ، راه اهروی (تقوی) یکی است وراه پورلوت کیشی (مؤمنی)،وآن راههای دیگر همه نه راه است»

«••• دادنیك را بدارید واز گناه بپرهیزید ••• ای اردویراف ، توبآبادی برو، چه هرپاکی که شما کنید ودارید همه موافق دادیها (شرع)دارید •• چون بهمانگونه بایاد ایزدان کنید همه رامن دانم»

«چون آن سان شنیدم ژرف نمـاز بروم بدادار اهورمزدا ـ پس سروش اهرو- پیروزگرانه ونیك دلیرانه مرا برین تخت وبستر داد»

«پیروزباد فره بهدین مزدیسنان ـ چنین باد ـ چنین ترباد !»

«بهشت» در معتقدات مختلف بشری

«بهشت»، یعنی جائیکه ارواح نکوکاران وپارسایان روی زمین در آنجا بسعادت جاوید میرسند ، ازآغاز از معتقدات بشری بوده وغالباً بصورت جزئی ازمسئلهٔ«حیات بعدازمرگ» از مهمترین اشتغالات فکري آدمی بشمار رفته است. معهذا باید گفت که « بهشت » هیچوقت باندازهٔ «دوزخ» از نظر اعتقادات بشری قطعیت و صراحت نداشته ، و آنطور که درهمهٔ مذاهب اساطیری (میتولوژیك) قدیم ومذاهب آسمانی اعتقاد بدوزخ ودنیای «ظلمت ورنج وعذاب» بصورتی واضح بچشم میخورد، این اعتقاد بدنیای «فروغ وشادکامی وآرامش» بدان وضوح بنظرنمیرسد . در نزد برخی از ملل قدیم ، مانندآشوریـان و کلدانیان وفینیقیان ، وتا حد زیادی نیزیونانیان ورومیان ، ودرنزد سلت ها وتااندازه‌ای اسلاوها، جزدنیای «دوزخی» دنیائی بعد ازمرگ نمیتوان یافت ، و آنچه از خلاف آن حکایت میکند غالباً «مصونیت» نسبی ارواح نکوکاران ازتحمل رنج این دوزخ است ، ونه وجود دنیائی دیگر بنام « دنیای بهشتی» که این ارواح درآنجا زندگانی مرفهی داشته باشند. حتی درآئین یهود ودر تورات نیز اشارهٔ مشخصی به «بهشت» وقرارگاه جاودانی ارواح آمرزیده نمیتوان یافت ، و آنچه بعداً جزءِ معتقدات یهودیان شده و از آنجا بمعتقدات مسیحیان راه یافته، غالباً از راه آئین زرتشتی بیهود رسیده است . نکته‌ای که درین مورد جالب بنظر میرسد اینست که غالب مذاهب کهن محل « دوزخ » را در

زیرزمین دانسته‌اند ، ولی‌دربارهٔ محل «بهشت» چندان توافق‌نظری میان آنها نیست .

درعوض اعتقاد بوجود «فرشتگان» یعنی‌موجوداتی برتر ازبشر ، و غالبا نامرئی، تقریباً درهمهٔ مذاهب بزرگ کهن تعمیم دارد ، ونمونه‌های بارزی ازین اعتقاد را درنزد ایرانیان باستان ، مصریان ، هندوها ، چینیان ، ژرمن‌ها ، یهودیان و بصورتی خاص در نزد یونانیان میتوان یافت . تقریباً در همهٔ زبانهای اروپائی کلمهٔ «فرشته» از ریشهٔ یونانی aggellos(قاصد) که درلاتینی بصورت angelus درآمده، گرفته شده‌است.

دواصل «بهشت» و«ملائك» درمعتقدات کهن اقوام و ملل گاه باهم درآمیخته و گاه ازهم جدا مانده اند . مثلا در آئین های مسیحی وزرتشتی ، این دو با هم لازم و ملزومند، درصورتیکه درآئین یهود تقریباً ارتباطی با هم ندارند،ودراسلام نیزفرشتگان آسمان غیر از «حور وغلمان» خاص بهشتند . در میتولوژی یونان «پریان» که بمثابهٔ «فرشتگان» خدایانند، اصلاکاری با«الیزیوس» که جایگاه ارواح نکوکاراست ندارند،ولی «ملائك عذاب» مخصوصاً «خواهران ارینی» دردوزخ بکار خود مشغولند .

در هیچیك از مذاهب کهن باندازهٔآئین های ایرانی، چه زرتشتی وچه‌مانوی، برای فرشتگان اهمیت قائل نشده‌اند، و اصولا قسمت مهمی از سهمی که در مذاهب بزرگ دیگر بدین طبقه داده شده ازنفوذ عقاید زرتشتی آمده است . این معتقدات مذهبی، چه ازنظر دوزخ وبهشت وچه ازلحاظ ملائك، وطبعاً از نظر مفهوم « خدا » و «خدایان» ، درطول قرون در یکدیگر اثربخشیده‌اند . چنانکه فی‌المثل «معتقدات مسیحی» که اساس «کمدی الهی» و خاصه « بهشت » است ، ارتباط کامل باسیر تحول معتقدات مربوط بدنیای پس ازمرگ درمذاهب پیش ازمسیح دارد ، وازین نظر بجاست که درینجا این سیرتکامل که‌فی‌نفسه نیز بسیار جالب است، بطور کلی موردمطالعه قرار گیرد .

«بهشت» دراساطیر کهن: مصری، آشوری و کلدانی، فنیقی، یونانی، ژرمن، هندی، چینی، ژاپنی

مصر : قدیمترین معتقدات باستانی را دربارهٔ دنیای بعد ار مرگ و « بهشت » طبعاً باید در مصر جست . مصر کهن در نخستین ادوار تمدن خود برای هر شهر و ناحیه خدائی خاص داشت ، و این خدایان هرکدام صاحب بهشت ودوزخی بودند که مال معتقدین خود آنها بود ، وپیروان سایر خدایان را درآنها راه

نمیدادند . ولی با طول زمان «اوزیریس» Osiris درتمام مصر خدای بزرگ ارواح شد، وازین جهت قلمرو خاص او که «چمنزارهای یالو Ialo » نام داشت بصورت بهشت‌جملهٔ ارواح نیکوکارمصری درآمد . بعقیدهٔ مصریان روح هر کسی برای اوصورت «همزادی» را داشت که اینان آنرا بقالب حشره یا پرنده یا سایه‌ای سیاه ویا شبحی فروزان مجسم میکردند ، واین شبح آخری که مال نکوکاران بود «خو» نام داشت . این «همزاد»همراه باکالبدی که در دوران زندگی وی بدان نیرو و حرکت داده بود درگور پنهان میشد وگاه با اووگاه نیزبی او بدیار «اوزیریس» میرفت ، ولی تجزیه وتلاش آن کالبد همیشه ویرا ناخوشایندبود،بدین‌جهت‌مصریان‌سعی وافردرحفظ‌اجسادبوسیله مومیائی کردن آنها داشتند. روحی که بدین‌ترتیب آمادهٔ حضور در«دادگاه ارواح» میشددرزورقی که‌به«زورق ارواح» موسوم بودمینشست واز روی نیل‌میگذشت،وبعد ازعبور از کوهستان مغرب‌ازین دنیا خارج میشد ، ولی درطی راه ناگزیر بود برمشکلات وموانع متعددی فائق آید و از «خوان» های‌بسیار بگذرد . عاقبت این روح بدادگاه بزرگ ارواح میرسید ودرآنجا از طرف «اوزیریس» قاضی بزرگ این‌محکمه وچهل ودو قاضی‌زیردست اومورد‌محاکمه قرار میگرفت وبکارهائی که‌وی درروی زمین کرده بود از طریق‌منفی رسیدگی میشد ، بدین ترتیب که وی میبایست اعترافنامهٔ مفصلی دربارهٔ آن امور واجبی که انجام نداده است ارائه دهد وبعد انتظار رأی نهائی محکمه را برد . درصورتیکه این رأی مثبت‌بود باین روح اجازه داده میشد که به قلمروخاص «ازیریس» یعنی «چمن زارهای یالو» رود وازآن پس جاودانه درآنجا بسربرد و ازبیماری وخطر ومرگ ایمن باشد ، زیرا که در آنجاوی‌ازهرحیث تحت حمایت‌وحراست «اوزیریس» قرارداشت. ولی درعوض‌تحصیل‌این حیات‌ابدی واین‌امنیت،اومیبایست‌همیشه‌برای‌ازیریس‌کار کند، یعنی‌همت بآبادانی‌مزارع این خداگمارد، منتها میتوانست برای این‌کار مجسمه‌های مقدسی را که درآرامگاهش گذاشتـه بودند به « بیگـاری» بگیرد و خودش در غالب مواقع در سایه بلمد وراحت باشد.طبق عقیدهٔ خاصی که در«تبس» پایتخت معروف مصررواج یافت ومربوط به‌پرستش «عمون» بود ، روح پس از خروج ازین‌دادگاه با قایق «رع» خدای‌آفتاب موقع غروب درروی نیل براه میافتاد وهمراه با خورشید مرده (خورشید شب) ازراهروهای طولانی و پیچ درپیچ قلمرومرگ میگذشت وتحت حمایت خورشید قلمرو ساعات دوازده‌گانه شب را در مینوردید تا دو باره ازجانب مشرق همراه با خورشید سر برآورد ، و از آن پس پیوسته این مسیررا باخورشید طی کند .

کلده و آشور : درنزدکلدانیان وآشوریان، اعتقادبدنیای بعد ازمرگ بوضوح

و قطعیت مصریان نیست ، و آنقدر هم که ازین اعتقاد نشان دیده میشود ، مربوط به بلاهای‌وحشت‌آوری‌است که‌ازطرف‌خدایان درنده‌وخونخوار زیرزمین‌نصیب‌ارواح‌مردگان میشود ، ولی آشوریان وکلدانیان و سومریها بطورکلی عقیده داشتند که اجر و کیفر مردم‌درهمین زندگی‌بدانهاداده میشود. بعقیدهٔ آنها آدمی بعدازمرگ بکلی‌فنا نمیشود،ولی آسودگی‌آن قسمت ازوجوداو که بعداز مرگ باقی میماند بسته بدانست که در دفن وی مراسم‌مذهبی‌کاملا رعایت شده باشد، ومخصوصاً بسته‌بدانست که‌نزدیکان متوفی‌ویرا هرچه زیادتریاد کنند وبرای‌اوازخدایان‌رحمت‌طلبندوقربانی کنند[1] .روح‌مرده‌همیشه‌درزندگانی زندگان دخالت‌میکرد، واگر اینان اورا فراموش میکردند از آنها بصورتهائی موحش انتقام میکشید . اما بعد از مدتی این روح حیات زمینی خود را ازیاد میبرد وطبق معتقداتی که بعداً درنزد این ملل پیدا شد ، بکشتی مینشست وبسمت «شهر مردگان» که در سمت شمال واقع شده بود و هفت برج و بارو داشت میرفت . فرمانروای این دیار ملکه‌ای بود بنام «بلتیس علت Beltis - Allat» یعنی ملکه سرزمینی که از آنجا برگشتی نیست . وی ربةالنوع ترشرو وسختگیری بود که سمت « داور ارواح » را داشت و کسانی که بنزدش میآمدند ناچار بودند در برابر هریك از هفت برج دیار خاموشان قسمتی از لباسهای خود را بیرون آورند ، و در آخر کار بکلی برهنه دربرابر این «قاضی دوزخ» حاضر شوند و بسئوالات اوجواب دهند . اینان اگر درین امتحان مردود میشدند بعذاب ها و شکنجه های موحش گرفتار میآمدند . واگر رو سفید میشدند بشکل پرندگان شبانه در میآمدند و اجازه داشتند که در شفق جاودانی پرواز کنند و در «جزائر سعادت» در مصب رودخانه‌ای که به «سرزمین مردگان» میرود آشیان گیرند .— نکتهٔ مهم در معتقدات مذهبی‌کلدانیان وآشوریان ، ارتباط واختلاط نزدیك خدایان ایشان باستارگان بود، زیرا علم هیئت بصورت واقعی‌آن قبل ازهرجای دگر درسرزمین بین‌النهرین نضج گرفت وتوسعه یافت ، و هنوز هم علم نجوم بر پایه اکتشافات فلکی‌کلدانیان متکی‌است. سومریها وبعداًکلدانیان‌شمش Shamash (شمس) خدای بزرگ خودرا با «خورشید»، و«ایشتار» Ishtar الههٔ بزرگشان را با «زهره» و «مردوك» Marduc خدای مهم دیگرشان‌را با «مشتری» یکی دانستند و«کهکشان» را جادهٔ الماس نشانی شمردند که ارواح از آن بسرزمین جاودان میروند، و اندك اندك اعتقاد راسخ بنفوذ اختران درحیات بشر پیداکردند وآسمان را «لوح محفوظ» حوادث

۱ – این نظر بعدها در غالب مذاهب منجمله آئین مسیح منعکس شده است . در چندین جای «برزخ» و « بهشت » با تأکید اشاره شده است که فقط دعای خیر بازماندگان ارواح در زمین میتواند بار رنج این ارواح را در دنیای دیگر سبکتر کند . درآئین‌ما نیزاصل « خیرات ومبرات » برای اموات اهمیت بسیار دارد .

زمینی‌دانستند، وازینجا عقیدهٔ «سعد ونحس» کواکب که قبلا دربارهٔ آن سخن رفت ودر « بهشت » دانته سهم بزرگی بدان داده شده ، پدید آمد و توسعه یافت وعلم «اختر شناسی»را بوجودآورد .

فینیقیه : در میتولوژی «فینیقی» هیچ اعتقـاد روشنی به دنیای بعد از مرگ نمیتوان‌یافت، واز لحاظ خدایان نیز بین فینیقیان و ملـل ساکن بین النهرین یعنی سومریان وکلدانیان وآشوریان شباهت نزدیك است . اساس این اعتقاد بروحود «خدای آفتاب » و « خدای ماه » است که اولی نر و دومی ماده است وعالم آفرینش از پیوند آنان پدیدآمده‌است،ولی مقام‌مهمتر مال خدای مؤنث است . اهمیت میتولوژی فینیقی بخصوص ازین لحاظ است که درمعتقدات مذهبی قوم اسرائیل وآئین یهود ازیکطرف‌و در میتولوژی یونان ازطرف دیگر تأثیری عمیق‌بخشیده‌است. بزرگترین خدای فینیقی «ال» EL نام داشت واین همان نامی است که دانته اززبان «آدم»ابوالبشرآنرا نام اصلی واولیه خداوند درروی زمین میشمارد[1]. این کلمه بعد ها درنزد عبریان بصورت«ایلوهی» ودرنزد اعراب بصورت «الله» درآمد . خدای بزرگ دیگر ایشان «بعل» Baal بود که‌در هرشهر صفتی خاص بدنبال‌آن میآمد . بعدهافینیقیان معتقدات مصری را درمیتولوژی خود رسوخ دادند وبسیاری ازخدایان خویش را با خدایان مصر یکی دانستند، وهمراه این عقاید مصری افکارآنها راجع بدنیای بعد ازمرگ نیز در فینیقیه وکارتاژ راه یافت.

یونان: دریونان که میتولوژی‌آن ازنظرظرافت‌وخیالپردازی ووسعت‌دامنهٔ فکر کامل‌ترین وزیباترین «داستان اساطیری» دنیای کهن‌است توجه خاص‌فقط‌صرف «دوزخ» میشد که همهٔ ارواح بعد ازمرگ بدان روی میآورند ، و درحقیقت این‌کلمه دریونان مفهوم «دنیای مردگان» را بطور اعم داشت . با آنکه‌کلمهٔ «بهشت» در زبانهای لاتینی اروپا (ایتالیائی ، اسپانیائی ، فـرانسه، پرتقالی ، رومانی) از ریشه لاتینی Paradisus آمده ، که‌خودآن ازکلمه‌یونانی paradeisos (باغ) گرفته شده (واین همان‌کلمه‌ایست که با ریشه‌آریائی «فردوس» درزبانهای ایرانی وهندی آمده است) درخود یونان کهن ازنظر مذهبی اثر مشخصی از «فردوس» نیست ، وقسمتی از «دوزخ» را که ذیلا بدان اشاره‌میشود«بهشت» واقعی نمیتوان‌شمرد . درمیتولوژی یونان،دنیای بعدازمرگ‌منحصر به «دوزخ»یعنی‌جهان‌ظلمت‌وسکوت بود که درزیرزمین‌قرارداشت‌وهادس Hades برادر«زئوس» خدای خدایان برآن‌حکم‌میراند[2]. این‌دوزخ قلمرو خشك وتیره وعبوسی بود که ارواح ازراه‌های تنگ وباریکی درگوشه وکنار زمین پای بدان مینهادند وپس ازگذشتن‌از

---

۱ — صفحه ۱۵۱۱، بند ٤ وشرح ۳.

۲ — رجوع شود بمقدمه «دوزخ» .

«رودرنج» Acheros وسؤال وجواب با سگ درنده‌ای که‌پاسدارآن بود (وباحتمال قوی یونانیان‌آنرا ازسگ چهارچشم اوستا گرفته بودند) بدرون این منطقه‌که دیگر امکان بیرون‌آمدن ازآن نبودپای مینهادند وجادوانه‌درآن میماندند . این دوزخ ملکهٔزیبائی داشت بنام«پرسفونه Persephone» که «هادس»اوراازمادرش«دمتر» Demeteraeدزدیده وبقلمروخودآورده‌بود، وطبق‌دستورخدای خدایان این‌ملکهٔ ماهروی‌دوزخ‌سالی‌شش‌ماه‌را درروی‌زمین‌میگذرانید.دوزخ‌دارای‌دوقسمت‌مجزابود، که‌یکی‌ازآنهاTartaros نام‌داشت، که‌خاص‌ارواح گناهکاروآلوده‌بودوسه‌حصار گران‌بر گردا گردخودداشت که‌رود«فلگتوس» Flegetos در بیرونشان جاری بود . قسمت دیگر الیزئوس Elyseos (ازاصل یونانی elusion) بود و این قسمتی از دوزخ بود که در حقیقت بهشت ارواح نکوکار و پارسا بشمار میرفت . این‌همان نامی‌است که ازیونان‌بهمهٔ اروپا رسیده ومرادف بامفهوم «بهشت» شده است واز معروفترین ترکیبات این نام «شانزه لیزه» (میدانهای الیزه‌ای) است . در «الیزه» که رود «لته» Letaea (رود فراموشی) درکنارآن‌جای داشت تاارواح بانوشیدن‌ازآن زندگانی زمینی خویش را یکسره ازیاد ببرند ، بخلاف سایر قسمتهای دوزخ اثری ازپریشانی وطوفان و برف وباران نبود وهمیشه نسیمی ملایم برچمنزارهای آن میوزید ، وازین حیث «الیزه» خیلی‌شباهت به«چمنزار خاص ارواح بزرگان» داشت که دانته در سرودچهارم دوزخ ازآن سخن‌گفته است . این «الیزه» نخست خاص‌ارواح کودکان‌وخدایان‌بود، ولی‌بعداً یونانیان‌آنرا جایگاه کسانی که مورد لطف خدایان‌بودند، وجای نکوکاران دانستند .

ژرمن‌ها: اسکاندیناوها وبطورکلی ژرمن‌ها نیزقسمتی ازارواح خودرا ، یعنی ارواح جنگجویانی را که‌کشته میشدند ، به «بهشت» خاصی در آسمان میفرستادند . خدای بزرگی که ایشان‌را درسرپرستی‌خود داشت خدائی‌بود که اسکاندیناوها اورا اودین Odin وژرمن‌های آلمان ودان Wodan مینامیدند . وی خدائی زیبا و خوش کلام بود که زرهی درخشان برتن و کلاه خودی زرین برسرداشت و درآسمان درکاخ بسیار بزرگی از طلا میزیست که والهالا Walhalla نام داشت . پریان زیبای جنگجوئی بنام و الکیری Walkyrie در فرمان این خدا بودند و همیشه در میدانهای پیکار شرکت میجستند. البته جنگجویان آنانرا نمیدیدند ، ولی ایشان درهرجنگ‌آن‌طرفی راکه بایدپیروز شود قبلا معین میکردند ونیز پیشاپیش معلوم میکردند که کدامیك از سلحشوران باید درین میدان کشته شوند ، وآنگاه فقط چند لحظه پیش ازمرگ این جنگجویان باهمهٔزیبائی خود بنظرشان‌میآمدند وخبر مرگ‌نزدیکشان‌رابدانان‌میدادند. پس از پایان جنگ ، این پریان ارواح این کشتگان را بتالارهای کاخ « اودین »

در«والهالا»میبردند که پانصدوچهل درداشت واز هردرآن ارواح‌هشتصد جنگجودر کنارهم وارد تالار میتوانستند شد . ارواح جنگجویـان برای همیشه در تالارهای ایـن کاخ میماندند ووقت خویش را نیمی به رزم ونیمی به بزم میگذراندند . برروی شانه‌هـای هریك از ایشان دو کلاغ جای داشتند که به «هوگین» و «مونین» (فکروحافظه) موسوم بودند وهرصبح اودین آنانرا بـروی زمین و دیار ارواح میفرستاد تا از همه چیز خبر گیرند وبرهرچه گفته‌و کرده‌میشودآ گاه شوند وغروب خبرآنرا بروح جنگجوی‌صاحب خود برسانند ـ «والکیری‌ها» درین کاخها وظیفهٔ خدمتکار و نگهبان را بعهده داشتند ودرعین‌حال ساقیان‌بزم اودین‌بودند ، یعنی برای ارواح جنگجویان‌باده‌پیمائی‌میکردند، واین باده نوشابه‌ای بود که از عسل گرفته شده بـود . — خدایان وجنگجویان درین «والهالا» آنقدر درین‌حال بسرمیبردند که پایان عمرجهان فرا رسد و Regnarok یعنی روز رستاخیز که باید همهٔ آنها را حیاتی تـازه بخشد فرا رسد . نام این پریان بهشت ژرمنی‌را اسکاندیناوها Valkyrja وآنگلوساکسون‌هاWoelcyrieمیگفتند ، ودرادبیات وهنرهای زیبای ژرمنی‌آثار بیشمار از اینان الهام گرفته است که‌اززیباترین آنها درام موزیکال معروف واگنرمربوط بماجرای عشق «برین‌هیلد» والکیری زیبا با«زیگفرید» پهلوان افسانه‌ای است .

هندوستان : درآئین‌های پیچیده وفلسفی هندی ، یعنی درمذاهب ودا ، برهمانی ، بودائی و هندو اساس پاداش و کیفر ارواح آدمیان حلول بعد از مرگ‌آنها در کالبدی دیگر است و بهشت و دوزخی که این ارواح در فاصلهٔ ونقل وانتقال درآن بسرمیبرند جنبه‌ای مـوقتی دارد . نخستین آئین هندو ، یعنی «ودا» که خیلی قدیمی است وباآئین‌های کهن ایـران بیك ریشه میرسد معتقد بوجود خدایان بزرگی برای طبیعت،آتش،آسمان ، ابدیت ، سپیده‌دم وشفق‌است، وبطورکلی درین‌آئین سی‌وسه خدا حکومت جهانرا بسه‌قسمت کرده‌اند ودنیا خود وجودی لایتناهی است بنام «پراجاپاتی» که دائماً تقسیم‌میشود وموجودات تازه‌ایرا پدید میآورد، وبدین ترتیب نظریهٔ «وحدت وجود » یعنی انشعاب موجودات از خدا یا خدایان درین مذهب بصورت بارزی بچشم میخورد . — آئین برهمنی که بعداً پدیدآمد وتوسعه یافت وتاکنون بصورتهای مختلف آئین اصلی هندوان است معتقد است به دو اصل «برهمن» و «آتمان» که یکی مبدأ واساس عالم ودیگری‌ریشه واصل‌وجوداست وهدف اصول برهمنی‌یکی کردن این‌دواصل یعنی «وجود» و «عالم» است — برهمن تصاویر ومظاهری است که اطراف ماراگرفته و درحقیقت تاروپود عالم است که بیشتر باافکارما ساخته شده و «آتمان» روحی است که درهریك از ما خانه دارد ومظهرذات است . بدینها جمله از جدائی ذات ازعالم نتیجه میشوند وحبران آن‌فقط بامحو درحقیقت مطلق وفنای وجود ظاهری ممکن‌است، واما

مرگ بتنهائی نمیتواند اختلاط این دوعنصر را از میان بـردارد ، زیرا که روح بـاید واقعاً مجرد شود ، یعنی آنقدر در زندگیهای پائین و بالای تازه پای بجهان گذارد که اندك اندك از لـذات وآلایشها بکلی آزاد شود وشایستگی نیل بمعنویت مطلق و بازگشت به «کل» خود را پیدا کند . — بعد ازآئین برهمائی بودا آئین تکمیل‌شدهٔ دیگری را آورد که متکی براساس چهارحقیقت مربوط بدرد ورنج واز میان بردن آن بوسیلهٔ از میان بردن میل بزندگی است . آئین بودائی معنوی‌ترین آئین‌های جهانست، ولی بعکس مسیحیت (که بسیاری این دوراشبیه‌هم دانسته‌اند) نه بـراساس تقدیس زندگی بلکه براصل فنای وجود ونکوهش زندگی تکیه دارد، واصل رحم ومردم‌دوستی که درآن تعلیم‌داده میشود بـرای جدائی ودوری ازدنیاست ونه برای زیبا کردن زندگی. درآئین بودا «آسمان» مفهوم «بهشت» را ندارد ، وحد اعلای سعادت روح درك مرحلهٔ «نیروانا» Nirvâna است که مرادف‌باگسستن کامل روح ازآلایشهای جسمانی و مادی است ، اما «نیروانا» بخلاف‌آنچه غالباً میپندارند «مکان» معینی که بابهشت سایر مذاهب قابل مقایسه باشد نیست ، بلکه حالتی معنوی وروحانی است که «فنای مطلق» باشد . بعدها برای ارواح آدمی ، درفاصلهٔ حلول از جسمی بجسمی ، لزوم گذرانـدن دوره‌ای را در «دوزخ» یا در«بهشتی» موقتی قائل‌شدند وتعداد این دوزخها را که«نیرایا» Nirâya نامیده میشد تا ۱۳٦ بالا بردند که در هر کدام ازآنها نوع موحش وخاصی از عذاب وشکنجه معمول بود ، و «بهشت» نیز شامل ۲۸ آسمان میشد که درآنها ارواح دوران اقامت موقتی خـود را باسرور وطرب میـگذراندند . درنزد برهمانی‌ها این دوزخ «ناركا» یا « بهوانا » نام دارد و باختلاف دارای هفت وهشت وده‌طبقه است که گناهکاران بتناسب اهمیت معاصی خویش بدانجامیروند، ودر مقابل آن بهشت با طبقاتی نامشخص است که‌ارواح‌بهشتی‌مدتی کم‌یابیش‌درآن بسرمیبرند. — هندوها یك بهشت زمینی‌نیزدر قلهٔ «مرو» (هیمالیا) یا در «پامیر» قائل بودند که‌آنرا میتوان نظیر «کوه‌هره» ایرانیان یا «عدن» عبریان دانست .

چین : درمیتولوژی بسیارکهن سال‌چین ، هم دوزخ وهم بهشت ازلحاظ وضع اداری و اجتماعی و ساختمانی شباهت تامی باکشور های روی زمین دارند ، یعنی‌دارای شهرها و روستاها وپادشاهان وحکام ومأمورین هستند، وهـرشهر نیزدروازه‌ها وکاخهای سلطنتی وخانه‌های‌خاص مأمورین ومراکزی برای ارواحی‌دارد که طبق اصل‌کلی«تناسخ» وحیاتهای متوالی ، انتظارآنرا میبرند که در قالب تازه‌ای زندگی از سرگیرند . شهر اصلی‌دوزخ«فونگ—تو» Fong—Tu نام دارد وارواح ازدروازهٔ بزرگی‌بنام «دروازهٔشیاطین» «کوئی—من-- کوآن» Koei - men - Kuan وارد آن میشوند . دراین‌شهر ، ده کاخ سلطنتی‌است‌متعلق بده پادشاه دوزخ که«شاهان‌یاما» Yama نام دارند ومراکزفراوانی

برای شکنجهٔ ارواح نیز در آنجا هست . در سمت مقابل « دروازهٔ شیاطین » ، یعنی در آن طرف شهر ، رودخانهٔ بزرگی میگذرد بنام « نای–هو » Nai–ho (چطور ؟) که سه‌پل برروی‌آن است: یکی پل زرین برای عبورخدایان ،دیگری‌پلی سیمین‌برای ارواح‌پارسا ، سومی پلی آهنین برای بدان و گناهکاران . این پل چندین فرسنگ طول ولی‌فقط چند وجب عرض دارد،وارواح بدکاری که ازآن میگذرند خواه ناخواه در عبور ازآن بدرون امواج رودخانه میافتند وطعمهٔ افعیان برنجین وسگان‌آهنین میشوند که‌آنها را تکه‌تکه میکنند، وازین لحاظ شباهت زیـادی میان این پل باپل «چنوات» زرتشتی‌و«پل‌صراط»اسلامی‌میتوان‌یافت.جملهٔ ارواح‌میباید مراحل‌آزمایشی سئوال‌وجواب با پادشاهان ده‌گانه را طی‌کنند تا بتوانند از دوزخ بیرون روند ، وآن ارواحی که از یکایک‌این «ده‌خوان» سالم‌جسته باشند ، یعنی ارواح‌نکوکاران وپارسایان ، توسط‌پادشاه دهمین یابکوه « کئوئن–لوئن» K'uen–luen جایگاه خدایان جاوید ویا به «ارض‌غربی سعادت» نزد «بوداآمیتابها» Amitâbha فرستاده میشوند .کوه (کئوئن–لوئن) شباهت تامی با «اولیمپوس» (اولمپ) یونانیان دارد ، بااین تفاوت‌که این‌کوه دردسترس‌آدمیان نیست ، بلکه در جائی بسیار دور و مرموز قرار دارد و برآن ملکهٔ زیبائی بنام «ملکهٔ مغرب » که زن«خدای‌بزرگ» است فرمانروائی میکند .کاخ‌شاهی‌این ملکه‌در قلهٔ‌کوه ساخته‌شده وسراسرآن ازسنگ یشم‌است ونه‌طبقه‌دارد، وبرگردا گردش‌باغهائی است که‌درآنهادرختان‌هلوی‌خاص‌میرویند که‌میوهٔ‌آنها عمرجاویدمیبخشد وکار«آب‌حیات» یا«آب‌حیوان»مارامیکند. چهاررودخانه‌ازاین‌کوه سرچشمه‌میگیرند که هرگونه‌آبادانی جهان اثرآنهاست . این‌کاخ ، بزمگاه خدایان است‌که درآنجا پیوسته به بازی وعیش‌و نوش سرگرمند وفقط آن ارواحی درین‌جمع پذیرفته میشوند که درزندگانی‌خود مورد لطف خاص خدایان قرار گرفته یعنی خویش را شایستهٔ چنین لطفی قرار داده باشند . ـ سایر ارواح نکوکار ، به « ارض غربی سعادت » میروند که در منتهاالیه غربی‌جهان آفرینش قرار دارد ودنیاهای بیشماری نظیر زمین‌ما ، میان ما واین سرزمین‌فاصله‌اند. این سرزمین از اطراف باهفت ایوان وهفت حصار و هفت ردیف درختان پر شاخ وبرگ که شاخه‌ها وگلهایشان از در وگوهر ساخته شده وباگذر نسیم از خلال آنها نغمه‌ای خوش برمیخیزد محصورشده‌است، ودرآن هرچه‌هست شادکامی وخوشی است . کاخهای آن پراست از استخرهای‌آراسته بگلهای نیلوفرآبی،که‌کفهایشان از شنهای زرین و دیواره هایشان از هفت‌نوع جواهر پدید آمده است . پرندگان رنگارنگ با صدائـی سحرآمیز پیوسته در وصف «فضائل‌پنجگانه» نغمه‌سرائی میکنند وچهچهه میزنند . و درین باغ بهشت ، ارواح بهشتی زندگانی منظمی بابرنامهٔ دقیق دارند ، یعنی هرروز

صبح دسته‌های گل فراهم میآورند وبزیارت تمام بوداهای دنیاهای دیگر میروند و گلها را بدیشان میدهند ووقت غذا بازمیگردند، وهرچه میشنوند ، چه آواز پرندگان وچه زمزمهٔ نسیم، بـودا وآئین او وبخصوص تعلیمات وی را بیادشان میآورد . برای اینان دوران انتقال از جسمی بجسمی دگر بپایان رسیده وازین راه بآرامش وسعادت جاوید رسیده اند . نشان این سعادت اینست که در دم مرگ اینان ، بودا شخصاً در برابرشان حاضر میشود و روحشان را همراه برمیدارد ودر میان گلهای نیلوفر استخرهای جهان دیگر میگذارد تا آلایشهای خویش را بشویند و بعد از طی « ده خوان » ، روانهٔ « ارض غربی سعادت » شوند .

ژاپن : در آئین کهنسال ژاپن ، دوزخ اصلی (Jigoku) در زیر زمین جای دارد وشامل هشت طبقهٔ آتش و هشت طبقهٔ یخ است . غیر از این دوزخ چندین دوزخ فرعی دیگر نیز هست ، ولی دوزخ آتشین مهمتر از همه است . فرمانروای این جهان زیر زمینی اماهوئو Emma – hôô نام دارد ، کـه خـود قاضی بزرگ دوزخ است و هجده سپهسالار وهشتادهزار سرباز زیرفرمان خود دارد . این قاضی‌فقط ارواح مردان را شایستهٔ خود میداند و کار رسیدگی بوضع زنان را که دون شأن اوست ، به خواهرش واگذار کرده‌است . هرروحی برای‌آنکه دوزخی یابهشتی‌بودنش‌مشخص‌شود، دربرابروی‌حضورمییابد ؛ دردوطرف‌پادشاه دوزخ (که «مینوس» Minos قاضی‌سختگیر دوزخ دانته را بیاد میآورد[1]) دو سر بریده قرار دارند که هیچکس درمقابل آنهادروغ نمیتواند گفت . در برابر روح آئینهٔ بزرگی است که همهٔ خطاهای زندگانی گذشتهٔ او را بوی نشان‌میدهد . آنگاه گناهان وی توزین‌میشوند وقاضی بحسب سنگینی وسبکی آنها رأی‌قطعی خویش‌را صادر میکند وهرروح‌را بتناسب گناهش بطبقهٔ معینی ازدوزخ میفرستد (در این موارد ، میتولوژی ژاپن درست مشابه باآن است که دانته در مورد دوزخ خود گفته است) ، و فقط اگر دعای زندگان بکمکش رسد بار این کیفر سبك میشود ودرین‌صورت «بودی‌ساتوا» (از تجلیات بودا) او را ازآنجا بیرون‌میکشد تا در قالب تازه‌ای بروی زمین بازگرداند یا به بهشت‌برد . ولی دربارهٔ این بهشت ، در میتولوژی ژاپن توصیف‌روشنی‌نمیتوان یافت . اعتقاد قدیمی ژاپنی ، پیش‌ازدوران رسوخ آئین بودا ، براین بود که این بهشت جائی درآسمان است . طبق این عقیده،آسمان در ابتدا باپلی بزمین متصل بود وخدایان ازاین پل رفت‌وآمد میکردند ، ولی یکروز که خدایان همگی بخواب رفته بودند این پل یا پلکان خراب شد ودردریا فروریخت وازآن دماغهٔ «کیوتو» که در ناحیهٔ «یوزا» واقع است ویکی از زیباترین نواحی ژاپن

۱ – سرود پنجم‌دوزخ .

بشمار میآید پدید آمد وازآن پس بهشت از زمین جدا شد .



درنزدبسیاری ازاقوام دیگردنیای کهن، منجمله سلت‌ها ، اسلاوها،مکزیکی‌ها، پروئی‌ها ، اهالی‌اقیانوسیه ، واقوام افریقائی، کم وبیش‌اعتقاد به دنیای جاوید و«بهشت» درزمین‌یادرآنسوی‌آسمانها دیده‌میشود که‌مخصوصاً درآئین‌های کهن پرو ومکزیك جنبهٔ روشن‌تری دارد، ودرینجا مجال ذکرآنها نیست .

بهشت درآئین یهود

اکنون‌نظری بمذاهب مهمتر، یعنی‌آنهائیکه‌تأثیری مستقیم وقطعی دراعتقادات امروزی جهان‌مسیحی وجهان اسلامی‌بخشیده‌اند بیفکنیم • این مذاهب بترتیب‌تاریخی عبارتند از ،آئین های یهود ، مزدائی ومانوی ، مسیحی ، اسلام •

قدیمترین‌آنهاآئین یهودی است که شاید نخستین‌آئین «یکتاپرستی» تاریخ جهان باشد، وذکرکلمهٔ «شاید» برای اینست که نمیتوان بطور قطع آئین یهود را ازین بابت برآئین مزدائی‌مقدم دانست• اعتقادات مسیحی واسلامی تقریباً بطور عام ازاین‌آئین‌یهود سرچشمه‌گرفته‌وازآن‌ملهم شده‌اند،وازراه این‌دو انشقاق‌بزرگ‌است که معتقدات مذهبی یهود درسیرتحول تاریخ جهان نقش بسیارمهمی دارند•

قوم یهود ، برای اولین بار درمیان اقوام کهن‌آسیای غربی واروپا ، معتقدبوجود خدائی واحد ونادیدنی شد که «یهوه» نام داشت ، ومردم اسرائیل که در مصر باسارت بسر میبردند وبپیشوائی موسی از آنجا به ارض‌کنعان (فلسطین) مهاجرت کردند در صحرای سینا با«یهوه» پیمان بستند که وی‌را همواره خدای واحد خود شناسند ودست ازبت‌پرستی بدارند . این پیمان درکوه طور بوسیلهٔ موسی با «یهود» که با او مستقیماً سخن‌گفت بسته شد[1] وآئین یهود براساس «الواح عشره» موسی ازروی‌آن پدیدآمد. « تورات » نیز در طول چند قرن برهمین اصل «یکتا پرستی» و مبارزه‌با شرك‌خدایان نوشته شد .

در «تورات» اصولا تعریف مشخصی ازدنیای بعد ازمرگ نمیتوان یافت ، و فقط اعتقاد به ابدیت روح درآن هویدا است . اعتقادات اولیهٔ یهود تنها دال براینست که

---

۱ — **تورات ، سفر خروج** ، باب بیستم : «... وخدا تکلم فرمود وهمهٔ این‌کلمات را بگفت : من هستم یهوه خدای تو ... ترا خدایان دیگر غیرازمن نباشد . صورتی تراشیده و هیچ تمثالی ازآنچه بالا درآسمان است ، و از آنچه پائین در زمین است ... برای خود مساز ، نزد آنها سجده مکن وآنها را عبادت منما ، زیراکه من یهوه خدای تو هستم . »

«یهوه» مظهر عدالت‌کامل است ، وبخصوص درکیفر بدکاران سختگیری بسیار میکند ، چنانکه‌شکستهای‌قوم اسرائیل واسارتهای پیاپی‌آنها بدست جهانگیران‌آشوری ومصری و غیره همه نمایندهٔ قهر وخشم یهوه است‌که بمناسبت خطایای آنها دامنگیر ایشان شده‌است، وبالعکس‌دوره‌های رفاه وپیشرفت‌اسرائیل پاداشی است‌که یهوه بفرمانبرداری و درستکاری ایشان داده است . هررنج و مصیبتی دراین دنیاآزمایشی است‌که یهوه از بندهٔ‌خود میکند تا اورا درصورت روسفیدی پاداش دهد .

از موضوع **قیامت** در یك جا از تورات بصراحت سخن رفته است (کتاب **یوئیل نبی** باب‌های‌دوم وسوم): « ...درصهیون کرنا بنوازیدودرکوه مقدس من(یهوه) صدا بلندکنید . تمامی ساکنان زمین بلرزند ، زیرا روز خداوند میآید . روزتاریکی وظلمت ، روز ابرها وظلمت غلیظ مثل فجر منبسط برکوهها . پیش روی ایشان‌آتش میسوزاند ودرعقب ایشان شعله ملتهب میگردد •ــ مانند امت عظیمی هستندکه برای جنگ صف بسته باشند ••• زمین متزلزل وآسمانها مرتعش میشود .آفتاب و ماه سیاه میشوند وستارگان نور خویش‌را بازمیدارند، وخداوند آواز خودرا پیش لشکر خویش بلندمیکند، زیرا اردوی اوبسیار عظیم‌است، وروز خداوند عظیم وبینهایت مهیب است وکیست که‌طاقت‌آنرا داشته باشد ؟••• آنگاه جمیع امتها راجمع کرده بوادی‌یهوشافاط فرود خواهم آورد ••• امتها بر انگیخته شوند و بوادی یهوشافاط برآیند ، زیراکه من درآنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتها داوری کنم ••• جماعتها ، جماعتها ، دروادی‌قضا، زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیك است •آفتاب وماه سیاه میشوند و ستارگان‌تابش خود را بازمیدارند• و خداوند ازصهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند وآسمان وزمین متزلزل میشود [1] •»

اما ، درست معلوم نیست‌که ارواح پس ازقضا بکجا میروند و چه میکنند • یهودان در اوایل فقط اعتقاد به یکنوع «فراموشخانهٔ» دنیای پس‌از مرگ داشتندکه در آن ارواح بصورتی بی تکلیف و « خواب آلود » بسر میبردند تا آخر الزمان ودوران ظهور «مسیح موعود» فرارسد ، وهنوز جائی را که در آن ارواح شرور بدست عذاب جاودان سپرده شوند در نظر نگرفته بودند • بعد ها اندك اندك چنین‌اعتقادی، شایدبراثر معتقدات‌آشوری وبابلی، پیدا شدو«وادی هینوم»که درجنوب غربی اورشلیم قرارداشت •درزمان کنعانیان مرکزقربانی کودکان برای«مولوك» خدای خونخوارفینیقی

۱ــ مقایسه با **قرآن (سورهٔ تکویر)** : « هنگامیکه خورشید تاریك‌شود ، وستارگان آسمان تیره شوند ، وکوه‌هابحرکت درآیند ، ... وهنگامیکه آسمان را ازجای برکنند ...» و سورهٔ انفطار : « هنگامیکه آسمان شکافته شود ، و ستارگان فرو ریزند ، ودریاها روان شوند ، وگورها دهان بگشایند ...»

بود ، بصورت مظهر دوزخ یعنی عذابگاه ارواح بدکار درآمد، وازترکیب سه کلمهٔ «جه بن هینوم» (درهٔ پسر هینوم) کلمهٔ «جه هینوم» و«جهینم» ساخته شد که «جحیم» عربی و«جهنم» ما ازآن آمده است ، ویهودان این «جهنم» را نموداری ازمحل عقاب ارواح خاطی در دوران بعد ازمرگ آنان دانستند • بعد از آن فقهای یهود رأی دادند که دنیای جاوید شامل دوقسمت مجزا برای ارواح بدکار و ارواح نکوکار است واین هردو جنبهٔ جاودانی دارند : ارواح پارسا به مأمنی ابدی میروند که جایگاه همه گونه خوشی است وملائك خیر درآن باایشان همراهند، وارواح ناپارسا وشریر به «جهنم» میروند وازطرف ملائك عذاب موردآزار وشکنجه قرارمیگیرند • بااین همه، چنانکه گفته شد درخود تورات هیچ اشاره‌ای بدین دوزخ وبهشت نمیتوان یافت، وفقط بعد از استیلای ایرانیان بر- فلسطین ونفوذ معتقدات ایرانی دوران هخامنشی درعقاید یهوداست که نظریهٔ بهشت ودوزخ ورستاخیز درعقاید یهود وارد شده است •

«بهشت زمینی» بدان صورت که در قرآن وصف شده و جزءِ معتقدات اسلامی ماست ، ازنظر یهودان جائی بود که خداوند (یهوه) دربد وخلقت ،آدم وحوا را درآنجا بیافرید و خواست که آنجا را اقامتگاه جاوید نوع بشر قراردهد تا در آن افراد بشر ازدرد وبیماری وپیری ومرگ مصون باشند وسعادت جاوید داشته باشند • ولی آدم باگناه خوردن میوهٔ «شجرهٔ ممنوعه» که حوا عامل اصلی آن بود ازین بهشت طرد شد وازآن پس دیگر ازین باغ «عدن» اثری نماند • این باغ ظاهراً درناحیهٔ «بین النهرین» واقع بود، زیرا که دو رود ازرودهای چهارگانهٔ آن فرات ودجله بوده‌اند • دو درخت خاص این باغ « درخت زندگی» و«درخت معرفت نیك وبد» بود که آدم وحوا ازمیوهٔ درخت اخیر خوردند• اعتقاد به «درخت زندگی» ظاهراً ریشه ای خیلی قدیمی دارد، زیرا در بنا های کهن کلدانی و آشوری نقش این درخت دیده میشود ، ودر «ودای» هندوان ودرآثار مزدائی ایران نیز ازآن سخن رفته است •

در **تورات**، بعد از فصول اول (**سفر پیدایش**، بابهای دوم وسوم) دیگر سخنی ازین «باغ عدن» بمیان نمیآید وچنین بنظرمیرسد که یهودیان این «بهشت اولیه» را برای همیشه از دست رفته دانسته اند • در **انجیل** نیز این بهشت فقط نخستین جایگاه بشر محسوب شده ودیگر جائی برای آن درآیندهٔ بشر وسرنوشت او در دنیای جاودان چه پیش وچه بعد ازروز رستاخیز درنظر گرفته نشده‌است، وفقط در **قرآن** است کـه این بهشت از لحاظ مشخصات با بهشتی کـه مؤمنین در دنیای جاویدان بدان میروند تطبیق میکند•

عقیده به **افلاك وملائك** درآئین یهود بصورتی مشخص وجوددارد، ولی درهردومورد طرز فکر **تورات** خیلی ساده‌تر و ابتدائی تر ازآن صورتی است که بعدها درمسیحیت

میتوان یافت . دربارهٔ خلق افلاك وسیارات، **تورات** که اصولا بااین مبحث آغاز میشود ، چنین حاکی است :

سفر پیدایش (باب اول):«درابتداء خدا آسمانها وزمین را آفرید ••• وخدا گفت فلکی باشد درمیان آبها وآبها رااز آبها جدا کند ـ خدا فلك را بساخت و آبهای زیر فلك رااز آبهای بالای فلك جدا کرد وچنین شد ـ وخدا فلك را آسمان نامید •• وخدا گفت نیرها در فلك آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و آیات زمانها و روزها وسالها باشند ـ ونیرها در فلك آسمان باشند تا بزمین روشنائی دهند و چنین شد – وخدا دونیر بزرگ ساخت ، نیر اعظم را برای سلطنت روز ونیر اصغر را برای سلطنت شب، وستارگان را، وخدا آنها را درفلك آسمان گذاشت تا برزمین روشنائی دهند وتا سلطنت نمایند وهرروز وهرشب وروشنائی رااز تاریکی جدا کنند •»

دربارهٔ «افلاك» درچند جای دیگر تورات سخن رفته، ولی درهیچ جا بجزوصف سطحی ومبهمی ازآن دیده نمیشود :

کتاب مزامیر، مزمور صد وچهارم : «ای خدا ، تو افلاك را مثل پرده پهن ساخته‌ای •»

کتاب اشعیاء نبی ، باب چهلم : «اوست که بر کرهٔزمین نشسته‌است• اوست که افلاك را مثل پرده میگستراند وآنها را مثل خیمه بجهت سکونت پهن میکند •»

کتاب دانیال نبی، باب دوازدهم : «و حکیمان مثل روشنائی افلاك خواهند درخشید و آنانیکه بسیاریرا براه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد •»

درچندین جای دیگر تورات نیز به«آسمان»صورت قلمرو خاص خداوند اشاره شده‌است:

کتاب مزامیر ، مزمور صدوپانزدهم : «آسمانها آسمانهای خداوند است ، و اما زمین را به بنی‌آدم عطا فرمود».

کتاب مزامیر، مرموزهفتاد وهشتم : «پس ابرها رااز بالا امرفرمود ، ودرهای آسمان راگشود •»

سفر پیدایش ، باب هفتم: «درهمان‌روزجمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته‌شد وروزنهای آسمان گشوده گردید •»

کتاب دوم پادشاهان، باب‌هفتم:«درجواب مرد خدا گفت اینك اگرخداوند پنجره‌ها هم درآسمان بسازد ،آیا این چیز واقع تواند شد ؟»

سفر تثنیه ،باب چهارم: «•• ومبادا چشمان خودرا بسوی‌آسمان بلندکنی و آفتاب وماه و ستارگان وجمیع جنودآسمان را دیده فریفته شوی وسجده کرده آنها را که یهوه خدایت‌برای تمامی قومهائیکه زیرتمام‌آسمانند تقسیم کرده‌است‌عبادت‌نمائی•»

کتاب اول پادشاهان، باب هشتم: «تضرع بندگانت را ازمکان سکونت خود یعنی ازآسمان بشنو وچون شنیدی عفو نما ـ ازآسمان بشنو وبجهت بندگانت حکم نما، وشریرانرا ملزم ساخته راه ایشانرا بسرایشان برسان، وعادلانرا عادل‌شمرده ایشانرا برحسب عدالت ایشان جزاده ••• آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز، هنگامیکه‌آسمان بسته شودوبسبب گناهیکه بتو ورزیده باشند باران نباردا گر بسوی این مکان دعا کنند •• گناه بندگانت وقوم خود اسرائیل را بیامرز •»

چنانکه دیده میشود ، «آسمان» و «فلك» درنزد یهودیان فقط مفهوم « جایگاه خاص خداوند » را دارد ، ولی نه طبقه بندی خاصی در مورد آنها شده ونه دربن میان ارتباطی بین افلاك وبهشت دیده میشود • قوم اسرائیل این‌آسمان‌را که خدا درآن‌جای دارد جایگاه فرشتگان دانسته است که‌آنها را بچشم نمیتوان دید ، اما درتورات‌بکرات مورد تجلیل وتکریم قرار گرفته‌اند •

یهودان به هفت ملك مقرب وتعداد بیشماری‌ملائك عادی اعتقاد داشتند، کـه تا ازین ملائك مقرب (میکائیل ، رفائیل ، جبرائیل) در تورات نام برده شده‌اند • این هفت فرشته ازراه «سبعهٔ سیاره» یعنی سیارات هفتگانهٔ بابل وارد دین یهود شده بودند، ویهودان این هفت سیاره را بدل بدین هفت ملك کردند: رفائیل (خورشید) ؛ جبرائیل (ماه) شمائیل (مریخ) ؛ میکائیل (عطارد) ؛ زدکائیل (مشتری) ؛ انائیل (زهره) ؛ سیات ئیل یا کفزائیل (زحل) •ـ از «شیطان» نیز (در اصل عبری «هشطان» بمعنی خصم یا حریف ، که با همین مفهوم در انجیل و چندبار در خودکمدی الهی بکار رفته است) در تورات یادشده ، ولی‌این‌اسم‌ازاول‌تورات‌تا «کتاب ایوب» دیده نمیشود و برای اولین بارفقط‌دراین کتاب‌ازتورات‌آمده است• «ولتر» درکتاب «مطالعات دربارهٔ رسوم و آداب ملل»معتقداست که‌هم‌اعتقادبوجودشیطان‌وهم‌کلمهٔ شیطان از ایران به یهودیان رسیده[۱]ـ تا قبل‌ازین که ایوب نبی پای شیطان را بمیان‌آورد ، یهودیان متوجه این «ملك‌مطرود» نبودند ، ودرآنجائیکه باعتقاد ما«شیطان» حوا را دربهشت بفریفت واورا بخوردن میوهٔ ممنوع اغوا کرد ، در تورات فقط سخن از«مار»رفته است •

در تورات فرشتگان بطور کلی مقربین خداوندند • مهمترین اشارات مربوط‌به فرشتگان دربن کتاب چنین است :

کتاب دانیال نبی، باب هفتم : «ونظر میکردم تا کرسیهابرقرارشد ، وقدیم‌الایام (خداوند) جلوس فرمودولباس اومثل‌برف سفید وموی سرش مثل پشم پاك وعرش اوشعله‌های‌آتش وچرخهای‌آن‌آتش ملتهب بود • نهری‌ازآتش جاری شده ازپیش‌روی اوبیرون‌آمد • هزاران هزار (فرشته) اورا خدمت میکردند و کرورها کرور بحضوروی

۱ — ولتر: Essai sur les moeurs

ایستاده بودند •»

مزامیر داود، مزمور صد وسوم: «•• خداوند تخت خودرا بر آسمانها استوار نموده وسلطنت او بر همه مسلط است • خداوند را متبارك خوانید ای فرشتگان او، که درقوت زورآورید و کلام اورا بجا میآورید وآواز کلام اورا گوش میگیرید • ای جمیع لشکرهای او، خداوند را متبارك خوانید، و ای خادمان او که ارادهٔ اورا بجا میآورید •»

کتاب اول پادشاهان (باب بیست ودوم): «••• خداوندرا بر کرسی خود نشسته دیدم، وتمامی لشکرآسمان نزد وی بطرف راست وچپ ایستاده بودند •»

مزامیر داود، مزمورنودویکم: «زیرا که فرشتگان خودرا دربارهٔ توامرخواهد فرمود تا درتمامی راههایت ترا حفظ نمایند •»

درچند مورد دربارهٔ برخی از انواع فرشتگان توضیحات کاملتری داده شده، که پایهٔ معتقدات مسیحی دربن باره قرار گرفته است، منجمله **در کتاب اشعیاء نبی** (باب ششم) که درآنجا دربارهٔ «سرافین»[1] چنین گفته میشود :

«خداوند را دیدم که بر کرسی بلند وعالی نشسته بود ••• وسرافین بر بالای آن ایستاده بودند که هریك ازآنها شش بال داشت . وبا دو ازآنها روی خودرا می‌پوشانید وبادو پایهای خودرامیپوشانید وبا دوپرواز مینمود • ویکی دیگریرا صدازده میگفت قدوس قدوس قدوس یهوه صبایوت، تمامی زمین ازجلال اومملو است •»

وکتاب حزقیال نبی (باباول) که درآن دربارهٔ «کروبیان»[2] چنین گفته‌شده:

«شبیه انسان بودند وهریك ازآنها چهاررو داشت و چهاربال داشت ••• وزیر بالهای آنها ازچهار طرف آنها دستهای انسان بود ... وبالهای آنها بیکدیگر پیوسته بود، و دوبال هریك بهم پیوسته ودوبال دیگر بدن آنها را میپوشانید . وچون درحین ایستادن بالهای خودرا فرو میهشتند صدائی ازفلکی که بالای سرآنها بود مسموع میشد .» در سفر خروج ودر مزامیر داود ودرسفر پیدایش و در کتاب پادشاهان نیز، در تورات، بکرات ازاین کروبیان سخن رفته است .

بطورکلی اصول: وحدت خدا، افلاك، فرشتگان وطبقه بندی آنان، آدم، بهشت نخستین، گناه بشر، وبسیار اصول دیگرمسیحی واسلامی ازتورات سرچشمه گرفته است، ولی درهمهٔ این موارد آنچه در تورات نوشته شده خیلی ساده‌تروابتدائی تراست، وفقط با مرورزمان هریك ازین اصول تکمیل شده است .

۱ — طبقهٔ اول ازملائك . رجوع شود به سرود بیست‌وهشتم این کتاب .

۲ — طبقهٔ دوم ازملائك . رجوع شود به سرود بیست و هشتم این کتاب .

بهشت در آئین «زرتشتی»

آئین « مزدیسنی » که « ولتر » پیدایش آنرا « بزرگترین تحول تاریخ گذشتهٔبشر» دانسته[1] مظهر یکی از عالیترین تلاشهای فکر بشری برای حل معمای آفرینش و ارشادآدمی به کمال است . این آئین که از لحاظ موقعیت جغرافیائی و تاریخی ایران اثر بسیار در معتقدات مذهبی سایرملل غرب و شرق بخشیده ، بخلاف غالب مذاهب سامی ونیزبخلاف‌آئین هندوان، یك مذهب «مثبت» است، یعنی‌براساس تولید وآبادانی وخوش بینی وکار خلاقه تکیه دارد وهدفش اینست که در همین جهان به نتیجهٔ «مثبت» منتهی شود . درمیان مذاهب متعدد دنیای کهن، بغیرازآئین یهود ، این تنهاآئینی‌است که براساس «یکتاپرستی» ووجود خدائی‌نادیدنی متکی است ، زیرا آن اصل «دوگانگی خیر و شر» را که عادتاً از اصول این دین بشمار میرود بدین صورت درآئین زرتشتی نمیتوان یافت واین «دوگانگی‌کامل» بیشتر ازمعتقدات مانوی آمده است تا زرتشتی . در آئین زرتشتی «مزدا اهورا» بسیار بالاتر از اهریمن است ، زیرا اهریمن (انگره دیوه) بایکی‌از«مهین فرشتگان» او(سپنت‌مینو) هم نیرو وحریف است ، •نه باخود اهورا مزدا .

آئین «مزدیسنا» درواقع «آئین‌فرشتگان» است ، زیرا درهیچ‌آئین دیگرجهان فرشتگان مقامی‌چنین‌بلندندارند. طبق‌این‌آئین **اهورامزدا** باگروه**امشاسپندان**و **ایزدان**(فرشتگان‌درجهٔاول‌ودوم)خود یك‌پادشاهی‌روحانی که‌آنرا «خشتر» گویندآراسته و آنچه را که در عالم بالا و پائین هست تحت سرپرستی و ادارهٔ یکی از کارگزاران ایزدی‌قرارداده است .پاسبانی‌آسمان وخورشید وماه وستارگان وفروغ بی‌پایان (انیران) وهوا وباد وزمین وآب وگیاه وجانداران وغیره هریك سپرده بفرشتهٔ خاصی‌است، •نیز در درون هریك ازموجودات ایزدی (آدمیان) روحی‌ازعالم مینوی بودیعت گذاشته شده که «فروهر» نام دارد ، ولی این «فروهر» غیر ازروح بمعنای مصطلح ماست که خود جداگانه‌درهر ذیروحی‌وجود دارد.«مزدااهورا» درهمه جاهست، امامرکزخاص اوبارگاه قدس وی است[2] که آنرا «گرونمان» (خانهٔ ستایش) گویند . امشاسپندان (مهین فرشتگان) هفتگانهٔ «اهورا مزدا» بدینقرارند : «سپنت مینو» (خرد پاك) ؛ وهومنا (بهمن) ؛ اشاوهیشتا (اردیبهشت) ؛ خشتراسپنت (شهریور) ؛ سپنت‌آرمتی (سپندارمذ ـ اسفند) ؛ هروتات (خرداد) ؛ امرتات (مرداد)

---

۱ — ولتر : Essai sur les moeurs

۲ — مقایسه با اولین بند «بهشت» (صفحه ۱۱۳۴ ، بند اول) .

هریك ازین هفت فرشته درعالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا و در جهان مادی نگهبان و سرپرست یکی از اجسامند ، مثلا «بهمن» مظهر اندیشهٔمقدس ودانائی اهورامزداست ودردنیا پرستاری‌جانوران سودمند وچارپایان‌رادارد ـ «اردیبهشت» مظهر راستی و درستی‌آفریدگار و نگهبان‌آتش است ـ «شهریور» نمایندهٔ خسروی و توانائی مزدا وسرپرست فلزات است ـ «سپندارمز» (اسفند) مظهر مهر ومحبت اهورا ونگهبان زمین است ـ «خرداد» و«مرداد» مظاهررسائی و جاودانی خداوند و نگاهبانان پرورش‌آب وگیاهند .

بعد از این «امشاسپندان» هفتگانه که شاید «هفت ملك مقرب» یهودیان و مسیحیان‌ازتطابق‌آنها باسیارات هفتگانه‌آمده باشند ، دستهٔ پائین تری ازفرشتگان‌جای دارند که به «ایزدان» موسومند و تعدادشان بسیار زیاد است. در **یشت‌ششم** ازاوستا از «صدها» و «هزارها» ایزد سخن رفته [1] ؛ «لائرتوس» مورخ یونانی قرن سوم پیش از میلاد مسیح مینویسد که‌باعتقاد ایرانیان تمام‌آسمان پر است ازفرشتگان ، وپلوتارخس (پلوتارك) درین باره مینویسد : «بعد از شش فرشتهٔ بزرگ [2] در دین ایرانیان ۲۴ فرشتهٔ مهم دیگر وجوددارند ، هرچند که «ایزدان» هزارهایند .»

این «ایزدان»پس ازامشاسپندان واسطه«اهورامزدا» ومردم جهانند . ازیکطرف نگهبانی خورشید وماه وستارگان وآسمان وزمین وهوا وآتش وآب وغیره‌باآنهاست، وازطرف دیگرمظاهر مجردات و معنویـاتند ، مانند : پیروزی ، راستی ، درستی ، آشتی ، توانائی وغیره ـ درعالم علوی خود «اهورا مزدا» در سر ایزدان جای دارد، و درجهان خاکی‌زرتشت افسر ایزدان است . پس از«امشاسپندان» هفتگانه ، بزرگترین ایزدان بدینقرارند :آبان ، خورشید ، ماه ، تیر ، گـوش ، مهر ، سروش ، رشن ، فروردین ، بهرام ، رام ، باد، دین ، ارّد ، اشتاد ،آسمان ، زمیاد ، انیران .

«سروش» که دربنجا یکی از ایزدان است و در ادبیات فارسی بکرات از او یاد شده ، در«گاتها» بصورت «سراوش» وبمعنی فرمانبرداری وشنوائی‌آمده و مـانند سایر فرشتگان گاهی فرشته است و گاه مفهومی مجرد دارد،ویشت یازدهم وروزهفدهم هر ماه بدو اختصاص یافته . درروز رستاخیز، «سروش» یکی ازفرشتگانی است که بحساب نیکیها وگناهان مردم رسیدگی میکنند.

در آغاز هریك از«گاتهای» پنجگانه درنماز «خوشنومن» چنین گفته میشود :

---

۱ — این فکر بهمین صورت در تورات آمده (**کتاب دانیال نبی باب هفتم**) : « وخداوند را دیدم که جلوس فرمود ... و هزاران هزار (فرشته) اورا خدمت میکردند .»

۲ — مورخین خارجی غالباً در تعداد امشاسپندان نخستین آنها یعنی « سپنت‌مینو » رابحساب نیاورده‌اند، بنابراین این‌شماره بحساب‌ایشان‌شش‌میشود .

«بشود که فروهر پاکان در هنگـام نماز اهنو واشتو وسپنتمد و هوخشتر وهشتواست حضور یابند — توای زوت برای خشنودی اهورا مزدا که سرچشمهٔ همه چیز است و فروغ سرشار[1] است، و برای خشنودی امشاسپندان و برای خشنودی گاتها ... کـه سروران حقیقتند وبرای خشنودی فروهرهای توانای نیکان و.. »

معتقدات آئین«مزدیسنی» دربارهٔ رستاخیز وزندگی جاوید پس ازمرگ ودوزخ و اعراف وبهشت کاملا روشن است ، و شك نیست کـه این عقاید درمعتقدات یهودی و مسیحی واسلامی اثر بسیار بخشیده است . مخصوصاً فکر «پل صراط» برای اولین بار درتاریخ‌دراینجا دیده‌میشود[2]. بنابه‌آئین‌مزدیسنی،درروز«بازپسین» مردمان همه دریك‌جا گرد میآیند وآنچه رااز خوبی وبدی که دردوران زندگانی کرده‌اند برای سنجش به ترازوی عدل عرضه میدارند ، اگر دراین ترازو کفهٔ خوبیها بچربد راستی پیروز شده و«دروغ» (مظهر اعلای بدی درآئین مزدیسنی) شکست خورده‌است، واگر کفهٔ بدی‌ها سنگین ترشود دروغ پیروز آمده است[3]؛ آنگاه ارواح نیکان وبدان ازروی‌پل «چنوات» که درروی رودی‌آتشین کشیده شده است میگذرند ؛ نیکوکاران ازروی این پل براحتی عبورمیکنند(زیرا که بهنگام گذرآنان پل فراخ میشود) و بـه «سرای ستایش ، کشور جاودانی ،کاخ پاك منشی ، خانهٔ راستی ، بارگاه اهورامزدا» در میآیند تا جـاودانه در آن بمانند، اما بهنگام عبور بدان و گنهکاران پل «چون موئی باریـك میشود» و گناهکار ازروی‌آن‌به رود ژرف گدازان فرو میافتد وهمراه امواج‌آن به«کوخ دیو و کلبهٔ دروغ» درمیآید؛ واگر خوبیها وبدیها درست همسنگ آیند، روح نه ازبخشایش فردوس بهره‌مند میشود ونه از شکنج دوزخ آزار میبیند. وچنین روحی بسرائی میانین

۱ — این تعریف « فروغ سرشار » برای خداوند در آئین مسیحی تقریباً صورت تعریف رسمی یافته، ودر«بهشت» دانته نیز غالباً از« خداوند » بصورت « فروغ » نام برده شده است ، و میتوان تصور کرد که این‌توصیف‌ازآئین زرتشتی‌وارد کیش مسیح شده باشد ، زیرا در تورات چنین تصویری ازخدا دیده نمیشود .

۲ — در کتب پهلوی که در تفسیر اوستا نوشته شده ، ذکر شده است که این پل در زیر پای نیکوکاران باندازهٔ ۹ نیزه بلندی وباندازهٔ ۲۷ تیر فراخی پیدا میکند ، درصورتیکه برای گنهکاران به برندگی وباریکی لبهٔ تیغ درمیآید .

۳ — مقایسه با قرآن (سورهٔانبیاء آیهٔ ٤٧) « وما ترازو هـای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد ، وستمی بهیچ نفسی نخواهد شد ، واگر عملی بقدر دانهٔ خردلی باشد آنرا دراین توزین درحساب آریم ، وتنها علم‌ما از حساب همهٔ حسابگران برتراست . »

و (سورهٔ کهف ، آیات ٤٧ تا ٤٩) : « . . . همه را درصف محشر از قبرها برانگیزیم ویکی را فرو نگذاریم . وخلایق را درصفی برخداوند عرضه کنند ... و درآن روزکتاب اعمال را پیش نهند وگناهکاران از نامهٔ عمل خود بترسند و بگویند وای بر ما ، این چه‌کتابی استکه از ثبت اعمال کوچك و بزرگ ماسرموئی فرو نگذاشته است ؟ »

میرود که اعراف (همستکان) نام دارد[1]. بهشت دارای سه مرحلهٔ مقدماتی یا سه «سرا» است: روان نیکوکار در نخستین گام به سرای هومت (پندارنیك)، در گام دوم به سرای «هوخت» (گفتار نیك)، ودر گام سوم به سرای «هوورشت» (کردار نیك) میرسد، وازآنجا به «بارگاه فروغ بی‌پایان» (انگره‌روچ) که «گرزمان برین وبارگاه جلال‌اهورا و عرش باریتعالی است» میرود. در کتاب **«مینوخرد»** باین سه مقام «هومت گاه» و «هوخت گاه» و «هوورشت گاه» نام داده شده‌است. درمقابل، نظیرهمین مراحل برای روان گنهکار درپیش است، یعنی وی پیش ازآنکه به «کوخ دروغ» (دروج ونمان) درآید، باید از مراحل سه گانهٔ «دژمت»، «دژاوخت»، «دژورشت» گذر کند.

در **گاتها** یعنی سرودهائی که توسط خود زرتشت سروده شده و قدیمترین و اصیلترین قسمت اوستاست در بارهٔ اصول معتقدات مزدیسنی بتفصیل سخن رفته است که قسمتی‌ازآن چنین است:

اهنودگات، یسنا ۳۰ـ آن دو گوهر (مینوی) همزادیکه در آغاز ظهور کردند یکی از آن‌نیکی است دراندیشه وگفتار وکردار، ودیگری ازآن بدی — از میان این دو مرد دانا باید نیك را برگزیند ونه زشت را ـ هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی ومرگ را پدید آوردند، ازین جهت است که درسرانجام دروغ پرستان اززشت ترین مکان (دوزخ) وراستان ازنیکوترین جا (بهشت) برخوردارشوند.

ای اهورا، هنگامیکه کیفر توبرای گناهکاران فرارسد و هومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای‌آنانی بیاراید که دروغ را دربند کردند وبدست راستی و پاداش موعود درسرای فرخندهٔ مزدا ووهومن واشا بدان کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند.»

اهنودگات یسنا ۳۱ ـ آنکسیکه درروز نخست بدرخشیدن ونورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید کسی است که ازنیروی خرد خویش راستی‌را بیافرید؛ ای‌مزدا اهورا، ای‌کسیکه‌همواره یکسانی، آن بارگاه مقام نیك منشانی است که توآنانرابرتری دهی. —ای مزدا، همانکه ترا با دیدهٔدل نگریسته درقوهٔ اندیشهٔ خود دریافتم که‌توئی

---

[1] — در مقایسه با دوزخ و برزخ و بهشت دانته، و بطورکلی از لحاظ عقاید مسیحی، این «همستکان» را باید «اعراف» بمفهوم Limbos (سرود پنجم دوزخ) دانست نه «برزخ»، زیرا از نظر معتقدات مسیحی «برزخ» جائی استکه ارواحی که باید ببهشت‌روند دوران معینی را برای تطهیر خویش از بقایای آلودگیهای زمینی درآن میگذرانند. وبعد از آن رهسپار دیار سعادت جاوید (فردوس) میشوند، درصورتیکه در اینجا مراد ازین «همستکان» جائی است که یکدسته از ارواح، که نه بهشتیند و نه دوزخی، جاودانه در آن باقی میمانند و هرگز به بهشت نمیروند.

سرآغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاك، که توئی آفرینندهٔ راستی، که توئی داور دادگر اعمال جهانی .

اهنودگات یسنا ۳۳ ـ منم آنکسیکه درسرانجام پس‌ازپایان یافتن‌زندگانی درکشور پاك منشی و در راه راستی که بسوی راستی دلالت کند، درآنجائیکه بارگاه مزدا اهوراست مهین سروش ترا بیاری خواهم خواند .— ای تواناتر ازهمه ، ای مزدا اهورا ـ ای آرمتی ـ ای اشا ـ ای وهومن ـ ای خشترا ـ ای کسانیکه بخشایش فردوس در دست شماست، بمن گوش دهید ـ بمن رحم‌آورید روزیکه حساب و جزای هریك فرا رسد

اهنودگات یسنا ۳٤ ـ ... در کشور پاك منشی که از پرتو اشا وآرمتی پایدار وهمیشه بالنده وفزاینده است ازنعمتهای دوگانهٔ توآشام رسائی وخورش‌جاودانی متنعم گردند .

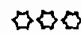
اشتودگات یسنا ٤٤ ـ «ازتو میپرسم ای اهورا مزدا ، کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسیکه راه سیر خورشید وستاره‌بنمود؟ ازکیست که ماه‌گهی تهی‌است وگهی‌پر؟ـ کیست نگهدار زمین درپائین وسپهر در بالا؟ـ کیست‌آفرینندهٔ‌آب وگیاه؟ کیست‌که بباد وابر تند روی‌آموخت؟ـ کیست آفرینندهٔ روشنائی سودبخش وتاریکی ؟ کیست که خواب وبیداری‌آورد ؟ـ کیست که‌بامداد ونیمروز وشب قرارداد ودینداران‌را بادای فریضه‌گماشت؟ـ کیست‌آفرینندهٔ فرشته مهر ومحبت‌آرمتی ؟ کیست که از روی دانش وخرد احترام پدر را دردل پسرنهاد ؟ـ من میکوشم ای مزدا تراکه بتوسط خرد مقدس‌آفرید گارکلی بدرستی بشناسم .»

اشتودگات یسنا ٤٦ ـ ای مزدا اهورا، کسیکه ازمرد وزن بجای‌آوردآنچه راکه تو بهترین چیز خواندی برای پاداش‌دوستی اوکشور پاك منشی بدو عنایت کن ، وباهمهٔ کسانیکه‌من‌آنانرابعبادت‌تومیگمارم ازپل چنوات خواهم‌گذشت.آنها که‌مردم را بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی‌آخرت‌آنان را تباه نمایند روان • وجدان آنان وقتیکه بنزدیك پل چنوات رسد در بیم وهراس افتد ؛ آنان جاویدان در خانهٔ دروغ (دوزخ) بمانند .ـ وقتیکه راستی از کوشش آرمتی کسیکه از پرتو او بهشت آراسته گردد پیش نیبرکان و بازماندگان ستوده ... حلول کند پس آنگاه و هومن‌آنانرا بکشور جاودانی درآورد ، و در روز واپسین اهورا مزدا آنان را در پناه خود بگیرد ... بدین کس‌مزدا اهورا زندگانی جاوید بخشد وهومن‌اورا بفردوس‌برین جای دهد .. درآن کشور جاودانی که ازآن پاك منشان‌است ، در آنجائیکه مزدااهورا برای گشایش بخشیدن آرام گزینند ... چنین کسی درزندگی‌آینده درسرزمین جاودانی ازنعمت فراوان برخوردار گردد .

سپنتمدگات یسنا۴۸ ـ کسیکه گهی‌نیك و گهی‌زشت اندیش است و کسی که وجدانش را بواسطهٔ گفتار و کردارمن مطیع هوا وهوس و خواهش خویش‌سازد، چنین‌کسی بحکم ازلی تو درروز واپسین تنها خواهد ماند.

سپنتمدگات یسنا ۵۰ (مزداگوید) در میان گروه انبوه آنانیکه برطبق آئین مقدس بسربرند وخورشید بآنان پرتو افکن است درروزی که‌درپای حساب واپسین ایستندآنانرا بسرای هوشمندان جای دهم.

(زرتشت گوید) : ترا درودگویان وستاینده‌ام ای مزدا ، تاآنکه و هشتامناه وخشترادرپل چنوات درسرراه خانه پاداش‌آن چیزیکه‌آرزوی همهٔ دین‌آورندگان است فرمانبرداران را منتظرشوند؛ بهترین منش (وهومن) یعنی‌فرشتگان بهمن وشهریور در سرپل صراط منتظر ورودارواح نیکوکاران شوند تاآنها را بسوی بهشت دلالت کنند.



در شرح معتقدات آئین ایران کهن ، باید جائی خاص به فرشتهٔ بزرگی بنام «**مهر**» داد، زیرا این « مهر » نقش برجسته ای در امپراتوری روم و در عقاید مذهبی مسیحی و در تحول معنوی بشر دارد . (**مهر** Mithra ، «**میثر**» **یا** «**میترا**») که نام او درقدیمترین کتاب مذهبی دنیا یعنی در«وید» هندوان‌آمده و از باستانی ترین «خدایان»آریائی است ، درایران کهن «فرشتهٔ فروغ» بود ویك ماه ازسال (مهر) ویك روز از هر ماه (روز شانزدهم) بدو اختصاص داشت . یکی از «یشتها» (یشت‌دهم یا «**مهریشت**») که‌بنام‌اوست ازمفصلترین منظومه‌های اوستاست وشامل۳۵ باب و۱۴۶ قطعه است . دراین یشت مهرچنین معرفی شده : مهرفرشتهٔ فروغ است تا هیچ چیز ازاو پوشیده نماند ، ودر سراسر جهان‌آنچه ازراست و دروغ میگذرد وهر پیمانی که بسته و شکسته میشود نزد اوآشکار باشد . اهورا مزدا بدو هزار گوش و ده هزارچشم داده است تاهرچه راکه میگذرد ببیند وبشنود.» ودر تفسیر پهلوی این‌یشت توضیح‌داده شده که غرض ازین گوشها و چشمها فرشتگانیند که بخدمت مهر گماشته شده‌اند وبفرمان اوکار میکنند.

مهر هم فرشتهٔ روشنی و هم فرشتهٔ جنگ است ، ودر کتب پهلوی‌وظیفهٔ‌رهنمای روزبازپسین نیز بدوداده شده ، بدین‌ترتیب که درروز رستاخیز وی بهمراهی « سروش » و « رشن » روان های راستان را در سر پل « چنوات » از دست دیوانی که میخواهند آنهارا بدوزخ بکشانند نجات میدهد . در «ارداویراف نامه» اثر بزرگ زرتشتی ، که از آن بتفصیل سخن رفت ، تصریح میشود که ارداویراف پس‌ازگذشتن از«پل‌چنوات» با مهر ورشن واندرزی و بهرام همراه شد تاگزندی از دیوان دروغ نبیند.

در «**بهمن یشت**» (بند ۴۷) دربارهٔ مهر چنین‌آمده است : «مهر ، دارندهٔ

دشتهای فراخ، خروش برآورده به هوشیدر گوید: ای پسرزرتشت ، دین نیك را برقرار ساز؛ و بخورشید تیز اسب بانگ زده گوید : بجنبش درآی ، چه هفت کشورگیتی [1] تیره وتارشد .»

«مهر» بیش ازهرفرشتهٔ دیگر ایرانی با « خدایان» یونانی و رومی شبیه است، وقطعاً ازهمین جهت است که آئین وی تا بدان اندازه در امپراتوری رم توسعه یافت که پیش ازمسیح بصورت آئین رسمی روم درآمد ، وبعد از پیدایش مسیحیت نیز غالب سنن مسیحی ازآن ناشی شد [2] . علت این اختصاص اینست که «مهر» از روزگاران بسیارکهن ازخدایان بزرگ‌آریائی بود ، وبرای او دستگاه و موجودیت خاصی قائل بودند که بعد ازانضمام وی به فرشتگان «اهورامزدا» باز او را امتیاز وتشخص‌مخصوصی میداد .

این فرشته در اوستا ودر تفسیرهای آن چنین وصف شده است : «جایگاه مهر بالای کوه «هرا» است که درآن نه روز است ونه شب، نه تاریکی ونه باد سرد وگرم، نه ناخوشی‌ونه‌پلیدی. ده‌هزار دیده‌بان بفرمان‌خویش‌دارد که پیوسته برگرداگرد زمین میگردند واورا ازهرآنچه‌روی میدهدآگاه میکنند . هرجا که ناتوانی بنالد ، نالهاش باهمهٔ‌آهستگی بگوش مهر میرسد . مانند سروش همیشه بیدار و دشمن‌آشتی ناپذیر دیو خواب است . برجی بلند در زیر پادارد که پیوسته در آن آماده ایستاده است و پاسبانی میکند . خودی‌برسر وزرهی زرین دربر وسپری سیمین بردوش وگرزی گران دردست دارد ومرکبش گردونه‌ای زرین با چرخهای فروزان بلند است که باچهار اسب سپید باد پیما در سرا سر جهان میگردد . در گردونهٔ مهر همواره هزار ناوك زرین ، هزار نیزه ، هزار تبرزین پولادین، هزار تیغ ، هزارگرزآهنین وهزار فلاخن انباشته است . «بهرام» فرشته پیروزی و «سروش» فرشته فرمانبرداری و «رشن» فرشته دادگری و«ارشتاد» فرشته راستی و«پاوند» فرشته نیکبختی وفراوانی و«استی» یا «ارت» فرشته توانگری پیوسته ازپیش وپس وراست وچپ مهر میتازند، ومخصوصاً فرشته«ایزد

۱— در اوستا ، آسمان وزمین هریك شامل سه طبقه‌اند و طبقهٔ زیرین زمین به« هفت کشور » یعنی هفت‌ناحیه تقسیم شده‌است .

۲— این بحث مستلزم توضیح مفصلی است که درابنجا مجال آن نیست : بطور خلاصه تحقیقات مفصل محققین غربی (منجمله René Grousset مستشرق فقید فرانسوی) نشان داده که روز تولد مسیح (۲۵ دسامبر) ، روز یکشنبه (که‌هنوزهم در زبانهای ژرمنی منجمله آلمانی ، انگلیسی ، اسکاندیناوی ، معنی « روزخورشید » یا « روز مهر » را میدهد) ، رسم مهم « تعمید » ، افسانهٔ معروف ستاره‌ای که راهنمای مغان به زادگاه عیسی شد ، و بسیار ازسنن‌دیگر مسیحی ، مستقیماً از آئین« مهرپرستی » گرفته شده است .

رام» یار همیشگی اوست . مهر درهمین دنیا نیز دروغگویان وپیمان شکنان راکیفر میدهد وآنانرا پریشان وسرگردان میکند، خانمانشان را میپراکند ودرمیدانهای‌جنگ تیغ ونیزه وسپرشان را ازکار میاندازد – درعوض دینداران و راستکرداران را بخوشی وسرفرازی وآبادی‌وشهریاری وبرتری میرساند ودر پیکارها پیروز میکند .»

کوه **هرا** که جایگاه «مهر» خوانده شده ، باهتمال قوی همان «البرز»است. در اوستا گفته شده که ازین کوه چشمهٔ «اردوی کوراس» روان میشود تا زمین را بارور کند . در **«زامیاد یشت»** بند اول آمده که کوه هراتمام سرزمینهای شرقی وغربی رااحاطه کرده ونخستین و شریفترین همهٔ کوهها است، ودر **«رشن یشت»** بند ۲۵ ، آمده که ستارگان وماه وخورشید بر گرد قله‌آن میگردند . دربارهٔ اهمیت خاص‌البرز در **بند هش** باب دوازدهم‌آمده که همه کوههای جهان درمدت ۱۸سال نمو کردند، اما البرزکوه در ۸۰۰ سال بدرجه کمال رسید ، بدین ترتیب کـه در ۲۰۰ سال اول بستارگان رسید ، ودر ۲۰۰ سال دوم بفلك ماه ، ودر ۲۰۰ سال سوم بفلك خورشید ، ودر ۲۰۰ سال‌آخر بچرخ فروغ بی پایان(انیران)، ودرروی زمین ۲۲٤٤ کوه از البرز جداشدند • دربارهٔ آفرینش انسان، معتقدات «مزدیسنی» جنبه فلسفی خاصی دارد که باحتمال قوی در فلسفه معروف «افلاطون» دربارهٔ صورت ذهنی ومعنوی اجسام مادی اثربخشیده‌است•فلسفه‌افلاطونی که ازپایه‌های بزرگ فلسفه وتعلیمات قرون وسطای اروپا و فلسفه و تصوف شرق است بر این نظر است کـه همه چیز دارای یك جزء ازلی و ایزدی ، ویك جزء دیگر مادی وفناپذیر است ، ودر نتیجه روح بشری در صورتیکه آلوده نشده باشد ، پس از مرگ جسم و جدایی ازآن بعالم علوی باز میگردد • این همان نظریه ایست که درفصل اول **«بندهش»** درباب هشتم بتفصیل‌آمده ، وخلاصه آن اینست که«اهورامزدا پیش ازآفرینش عالم مادی عالم **«فره‌وشی»** رابیافرید، یعنی‌آنچه بایستی بعداً دردنیا ترکیب مادی گیرد ، چه‌انسان وچه جانور و چه گیاه ، پیش ازآنکه بصورت‌جسمانی درآید ، درصورت معنوی ومجرد خود وجود داشته‌است و پس ازانقضای این دوران از روی صورمعنوی **«فره وشی‌ها»** گیتی وصورت‌مادی آن باآنچه درآن است ساخته شده است ، و آنچه بعد ها خواهد آمد نیز از همین صورتهای معنوی‌پدیدار خواهدشد، تاآخرین فروهر بزمین‌آید • وی **«سوشیانت»** فروهر موعود مزدیسنااست، که دردنبال‌ظهورش‌جهان بسر خواهد رسید وروز رستاخیز خواهد آمد [1]». در همین **«بندهش»** آمده که اهورامزدا پیش از آنکـه بعالم

۱– بسیاری از محققین اروپائی، بخصوص محققین آلمان ، اظهار نظرکرده‌اند که فکر « مسیح » موعود درتورات(مشیحا) که بایددرآخرالزمان ظهورکند ، ازین عقیدهٔ زرتشتی گرفته شده‌است .

فره وشی ترکیب مادی دهد ، نیت‌خود را به‌فروهرها خبرداد وآنان را مختار گذاشت که جاودانه در عالم مینوی بمانند یا بقالب جسمانی درآیند ودرین قالب با لشکریان دروغ (اهریمن) بجنگند • فروهرها ترجیح دادند که‌بجهان مادی فرودآیند وبا بدی بستیزند تا دروغ‌را مغلوب کنند. لاجرم اینان باکالبدهای جسمانی درآمیختند وبزمین آمدند ، اما بعد از مرگ تن دوباره بعالم بالا باز میگردند •– در « **مینو خرد** » آمده که ستارگان بیشمارفروهرهای مخلوقات جهانند ، چه‌آنها که‌آمده‌وباز گشته‌اند، وچه‌آنها که بعداً خواهندآمد •

چنانکه دیده میشود ، این نظریهٔ «فره وشی» عیناً نظریه «افلاطونی» است ، با این تفاوت که کلمه «فره‌وشی» یا «فروهر» درزبان افلاطون به Ideas تغییر یافته است • دربارهٔ این باز گشت روح بستارگان ،که درگفتهٔ بالا (نقل از بندهش) و در Timoeus افلاطون بیکصورت دیده میشود ، دانته در «بهشت» سخن گفته است [۱]•

باید متوجه‌بود که «فروهر»دراینجا غیر از«روح»است وبیشتر با «فرشتهٔ‌نگهبان» که‌درآئین‌های یهود ومسیحی‌واسلامی‌ازآن سخن‌رفته شباهت‌دارد، وبعیدنیست که این اعتقاد نیز ازراه‌آئین زرتشتی به یهود رسیده باشد •

بهشت در آئین مانی

آئین‌دیگر ایرانی که در مغرب زمین ودر تحول مسیحیت و تحول فلسفی غرب و شرق اثری عمیق بخشیده آئین مانی است . این‌آئین که در اندك زمانی از چین تا اسپانیا وفرانسه را فراگرفت ودرسه‌قارهٔ‌آسیا واروپا وافریقا پیروان بسیارپیداکرد، علیرغم‌مخالفتهای‌شدیدی که ازطرف‌مقامات سیاسی وروحانی‌ایران وروم وعالم مسیحیت باآن میشد ، تااواخر قرون وسطی همچنان‌پایداربود ونفوذ آن از یکطرف درتصوف شرق اثربخشید وازطرف دیگر درعالم مسیحیت فرقه‌ها و «بدعتهای» متعدد پدیدآورد که باوجود قلع وقمعهای بیرحمانه حتی هنوزهم‌آثار بسیاری ازآنها باقی است . دینی که مانی آورد ترکیب پیچیده ای از معتقدات برهمنی و بودائی وزرتشتی و مسیحی و عقاید فلسفی یونانی بود که مانی آنها را با نظریهٔ خاصی که خود دربارهٔ زندگی و آفرینش داشت تطبیق کـرد و « معجونی » پدید آورد که این مذهب را بصورت

۱ – صفحهٔ۱۱۶۸بند ۳ و شرح ۲ – صفحهٔ ۱۱۷۵بند ۳ و شرح ۲ .

پیچیده‌ترین آئین تاریخ جهان درآورده است . در آئین مانی نیز مانند آئین زرتشتی بفرشتگان اهمیت خاص داده شده است ، ولی‌اساس این آئین بیش از هرچیز متکی بر «دوگانگی» وجود یعنی پیکار جاودانی نوروظلمت است ودرآن ازنظر رستاخیز ودنیای بعداز مرگ تقریباً هیچ چیز مادی از قبیل بهشت و دوزخ نمیتوان یافت .

بعقیدهٔ مانی دستگاه فلکی شامل ده‌آسمان وهشت زمین وهفت ستون است — هرفلك (آسمان) ده‌هزارفرسنگ ضخامت دارد وفاصلهٔ بین‌هردوفلك نیز ده‌هزارفرسنگ است، وبدین‌ترتیب ضخامت عالم فلکی برروبهم صدونود هزارفرسنگ میشود . در این مجموعه «خدا» در هفتمین فلك از پائین ببالا ، یعنی در چهارمین فلك از بالا بپائین جای دارد ، که مانی خود از روی اشتباه درحساب در یکجا آنرا سومین فلك دانسته است . آفتاب وماه وهمهٔ ستارگـان ثابت وسیار در این مجموعه در پائین‌ترین جملهٔ آسمانها یعنی در«آسمان دنیا» جای‌دارند، ومیان این‌آسمان سفلی وزمین فاصله‌ایست بنام «ویمند» که سطح تماس عالم نوروظلمت قبل از امتزاج آنها بوده است .

هریك از افلاك ده‌گانه بگفتهٔ مانی ۱۲ دروازهٔ دارد ، وهر دروازه ۶ آستانـه (که از لحاظ زمانی معادل یك ماه است) ، وهرآستانه ۳۰ بازار یا سکه (ازلحاظ زمانی معادل یکروز) ، وهربازار۱۲صفه (از لحاظ زمانی معادل دوساعت)، و هرصفه دوکنار یادوجرگه (از لحاظ زمانی معادل یك ساعت)، وهرکنار ۱۸۰قپیذ (ازلحاظ زمانی معادل بیست ثانیه)، وهرقپیذ شامل دو«ویسانگ» است که معادل ده ثانیه‌است؛ وبدین حساب هرفلك مشتمل بر۱۸۶۶۲۴۰۰ ویسانگ میشود .

در آئین مانی منشاء کل واصلی وجود دوتا است که یکی نور ودیگری‌ظلمت است وایندورا «دو بن» نام داده‌اند . «دو بن» ازروز ازل ازهم جدا بودند واین‌دوره را مانویان «گذشته» مینامند . درآنموقع قلمرو نور در بـالا ومنبسط در شمال ومشرق و مغرب بود وقلمرو ظلمت در پایین وممتد در جهت جنوب ، و این دو سرحد فاصلـی میان آسمان وزمین بنام «ویمند» داشتند . وسعت قلمرو نور درین مجموعه پنج برابر وسعت قلمرو ظلمت بود . — عالم نور مظهر نظم وصلح وخرد و سعادت وسازش وعالم ظلمت نمایندهٔ هرج‌ومرج وستیز وجهل وآلودگی وناسازگاری بود . درآثارمانوی‌ازین دواصل غالباً بصورت دودرخت حیات ومرگ یـاد شده (نظیر این فکر بصورت شجرهٔ طیبه وشجرهٔ خبیثه در قرآن دیده میشود) . پادشاه قلمرو نور « پدر فروجلال » است (که همان زروان زرتشتی و«خدای‌پدر» مسیحی‌است)، وفرمانروای قلمروظلمت«پادشاه تاریکی» (اهریمن زرتشتی وشیطان اعظم مسیحی) .

قلمرو نور (آسمان) از پنج ناحیه پذید آمده که پنج عضو خدای روشنایی ، یعنی:هوش ، فکر ، تأمل، اراده،وموجودات جاویدی که مظاهر خدایند (فرشتگان)

درآنها ساکنند . — قلمرو ظلمت نیز شامل پنج طبقه است که از بالا بپایین عبارتند از:دود (یامه) ، آتش سوزنده ، طوفـان ، آب لجن‌آلوده (گنداب) ،ظلمات . ایـن پنج طبقه را پنج **«آرخونت»** اداره میکنند بصورت : دیو ، شیر ، عقاب ، ماهی، افعی، که پادشاه ظلمت ترکیب همهٔ این اشکال را دارد . هرکدام از پنج طبقهٔ ظلمت شامل یکی از طبقات دوزخی یعنی : دیوان دوپا ، چهارپایان ، پرندگان ، ماهیها و خزندگان است .

موقعیکه ساکنان‌دیارظلمت متوجه وجود دیاری بنام روشنائی شدند بر‌آن‌حمله بردند ، وخدای روشنایی موجودی را از ذات خود بیافرید که جزئی ازهستی اوبود و «مادرزندگی» نام‌گرفت، واونیز « انسان‌ازلی» را پدیدآورد وویرا بجنگ بادیوان دیار تاریکی‌فرستاد، وازینجابود که «زندگی» پدیدآمد . ولی این‌نخستین فرستادهٔ روشنایی که باپنج پسر خود یعنی پنج عنصر نورانی: هوا ، باد ، آب ، روشنائی و آتش بپیکار ظلمت رفته بود مغلوب آن شد ودیوان همهٔ‌آنها را بلعیدند، وازین راه بود که امتزاج نوروظلمت صورت گرفت ، زیرا که پسرخدا که جلوه‌ای از روح پدر خود بود در درون ظلمت محصوربماند وازهمانوقت کشمکش این نور باظلمت‌آغازشد . بدین منظور که‌نور از زندان تاریکی برهد وبکانون خود باز گردد .

ازین‌جا ببعد ، معتقدات مانوی بسیار پیچیده وگیج‌کننده است . خلاصهٔ آن اینست که خداوند روشنائی برای نجات فرزند خـود بطور غیرمستقیم پنج روح دیگر میآفریند بنام **مهرسپند** ، که عبارتند از : پاهرگ‌بید ، دهی‌بید ، دمیس‌بید ، زند بید ، مانبذیزد (بترتیب‌بمعنی : پیرایهٔ تجلی ، پادشاه شرافت ، الماس‌نور،پادشاه‌افتخار، فرشتهٔ حامل) که در حکم **امشاسپندان** آئین زرتشتیند . اینان تا بسرحد قلمرو ظلمت پائین میروند وبرای شناساندن خود بروح نورکـه زندانی ظلمت است نعره ای برمیکشند که انسان ازلی ساقط بـدان جوابی پرخروش‌میدهد، واین دعوت وپاسخ در آئین‌مانوی اهمیت بسیاردارد، زیرا مظهر کوشش خداوند برای‌نجات‌انسان و کوشش‌خود انسان برای این نجات است،وآنرا مانویان «خروشتگ» و «پدواختگ» مینامند . درین کشمکش **انسان ازلی** یعنی پسر خداوند نجات مییابد ، ولی پنج‌عنصر فروزان که بیاری اوآمده بودند در چنگ ظلمت اسیرمیمانند، وازین پنج است که عالم وجود جسمانی یعنی ترکیب نوروظلمت پدید میآید ، وجهان وجود درواقع مظهر تلاش این ده برای جدائی دوباره است .

بنا بگفتهٔ مانی « روح زنده » بکمك این پسران پنج‌گانهٔ خود دیوانرا پوست کند ،وازپوست‌آنها ده‌آسمان وازگوشت ومدفوعشان هشت‌زمین وازاستخوانشان کوهها را ساخت— حامل ده فلك فرشتهٔ هرگ‌بید (پیرایهٔ‌تجلی) است وحامل هشت‌زمین‌فرشتهٔ

حامل (مانبذیزد) کـه مشابه «اطلس» یونانیان است . در یك نوشتهٔ مانوی « تورفان » چنین آمده که روح زنده هفت سیاره را محکم بست ودرزنجیر کرد، وبرای آنکه آنها افلاك را بچرخانند دوفرشتهٔ نرو ماده برآنها گماشت ، سپس نور را آزاد کرد وآنـرا بسه‌قسمت‌درآورد : ازقسمتی که ازتماس باظلمت صدمه ندیده بودآفتاب وماه‌رابساخت، واز قسمت دوم که اندکی باظلمت ممزوج شده بود ستارگان را پدیدآورد، وازقسمت آلودهٔ سومین دست‌بخلقت یاابداع سومی‌زد که عامل‌اصلی‌آن « **مهر** »یا« **مهریزد** » است،واو پدردوازده« دوشیزهٔ نور» است که بروج دوازده‌گانه باشند، وکار« رسول سوم » یعنی‌مهر اینست که‌اندك‌اندك و بابردباری نورزندانی‌را ازچنگ‌ظلمت بیرون‌آورد وصاف کند وبآسمان بفرستد . چرخهای آن دستگاه فلکی که چنین تصفیه‌ایرا انجام میدهد عبارتند ازآب وباد وآتش که آفتاب وماه و « **زندبید** » یکی از پسران «روح زنده» گردانندگان‌آنند . این جوهرهای نور که بدین ترتیب تدریجاً آزاد میشوند (ارواح مؤمنانی که‌میمیرند) درنیمهٔ اول هرماه قمری (یعنی دردوره‌ای که نور ماه از هلال تابدر افزایش مییابد) بوسیلهٔ یك ستون نور (منوهمید) بزورق ماه یعنی‌هلال‌میریزند وآنرا کم‌کم پر میکنند تابصورت بدر درآید ؛ ودرنیمهٔ دوم ، این ارواح تدریجاً ماه را ترك میگویند وبآفتاب منتقل میشوند تا ازآنجا بوطن علوی خود روند . دربن‌باره در «مقدمهٔ «برزخ» توضیح بیشتر داده شده است .

مانی «عیسی» را روحی‌میداند که جلوه‌ای ازفروغ ازلی‌بود و برای نجات قسمتی ازین فروغ از چنگ ظلمت بروی زمین آمد ، ولـی برای او عیسای واقعی فقط صورت مجرد دارد و نه صورت آن مردی را که در اورشلیم بصلیب کشیده شد . بنا بگفتهٔ وی ، عیسی‌آن نور فلکی وغیر دنیائی بود که در «ماده» مصلوب شد وروح منور او باآن ممزوج گردید ، یعنی درواقع تمام عالم چلیپای نور است ، مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته‌است، ودرواقع مراد از «صلیب عیسی» همهٔ نباتات جهان است . آیندهٔ دنیا وتاریخ بشریت جریان‌مصیبت وآزارخدائی است که نجات‌دهندهٔ‌خویش‌است،بدین‌جهت‌است که‌عیسی‌را هم‌ناجی وهم منجی مینامند . ازین‌نظرچنانکه دیده میشود شباهت زیادی بین‌نظریهٔ مانوی ومعتقدات‌مسیحیان‌هست .

دربارهٔ‌آخرالزمان ، مانی معتقد است که بعد از طی دورهٔ «جنگ بزرگ» ، دورهٔ پیروزی عدل میآید که درآن قسمتی‌از افراد بشر که هنوز درضلالت مانده بودند ایمان میآورند .آنگاه ارواح پیش تخت عیسی میروند وبقول خـود عیسی « میش‌ها از بزها جدا میشوند»، یعنی دوصف نیکان‌وبدان مشخص میشود، وپس‌ازسلطنت کوتاه عیسی‌مسیح وبرگزیدگان فرشتگانی که‌نگهداران‌افلاك بودندآنهارا رها میکنند وزمین‌ها وآسمانها ویران میشوند وحریق عظیمی روی میدهد که ۱٤٦۸ سال بطول میانجامد ودرآن همه

چیز تصفیه‌میشود، ودرنتیجه‌باپایان‌این‌حریق‌عالم‌مادی‌آفرینش ، یعنی‌آنچه‌ازدرآمیختگی «نوروظلمت» پدید آمده بود از میان میرود:روح واجزای نوری بآسمان بالا میروند و ملعونین‌ودیوان وهرآنچه‌مربوط به‌ماده است درقعرخندق یاحفرهٔ عظیمی‌مدفون‌میشوند.

درآئین مـانی ، مانند آئین زرتشتی‌ویهودی ومسیحی واسلام ، فرشتگان مقام مهمی‌دارند وتعداد این‌ملائك نیز بسیار زیاد است . حتی اسامی برخی ازآنها در کتب مانوی با نام ونشان ذکرشده ، مانند : میکائیل ، اسرائیل ، رفائیل ، جبرئیل،آن‌ئیل، دادئیل ، بنسدئیل ، مرفئیل ، نرسوس، نستیقوس ، بارسیموس، فیپتینوس . — دریکی از کتابهای مانی بنام «کوان» که بنام «سفرالجباره» بعربی ترجمه شده ، ازجنگ‌ملائکه بزرگ وبخصوص چهارفرشته : جبرئیل ، میکائیل ، رفائیل و اسرائیل باملائکهٔ مردود وساقط (کـه مانی‌آنها را «اگرگوی» مینامد ودیوانی بصورت آدمی میشمارد) سخن رفته است،وطبعاً این همان اعتقاد عصیان شیطان وملائك پیرو او دربرابر خداوند است که منجر بسقوط شیطان شد .

آئین مانی بطورکلی ترکیب پیچیده ایست از مـذاهب ومعتقدات : زرتشتی ، مسیحی ، بودائی ، «گنوسی» ، فلسفهٔ یونانی ، و عقاید قدیمی بابلی و کلدانی ، که همهٔ آنها را مانی با اساسی که خود وضع کرده بود درآمیخته و چنانکه گفته شد بصورت غامضترین مذاهب روی زمین درآورده است . هیچ دین دیگری را نمیتوان یافت که‌مانندآئین‌مانی عقایدمذهبی‌وفلسفی‌شرق وغرب‌یعنی‌معتقدات‌ایران‌وبابل وسوریه وفلسطین ومصر ویونان وفلسفهٔ اشراقی و الهیات واصـول عرفانی را باهم اینطور تلفیق کرده باشد ؛ ولی شایان تذکر است که مانی دربین میان موسی وتورات وآئین یهود را بکلی طرد کرده ومنکر شده‌است، ونه تنها درآئین خود چیزی ازآنها اقتباس‌نکرده، بلکه صراحتاً موسی و کتاب اورا مردود وباطل شمرده وآنرا از «مهملات» دانسته‌است. نکتهٔ دیگری که جالب توجه است اینست که بسیاری از تعلیمات صوفیان شباهت‌بآداب مانویان دارد،واحتمال میرود که یکی ازریشه‌های تصوف همین طریقهٔ مانوی بوده‌است. «تورآندره» محقق سوئدی معتقد است که‌حتی‌بین بعضی ازتعالیم اسلامی ومانوی‌مشابهت بسیاراست، واین موارد را بتفصیل نقل کرده است . «دمشقی» در کتاب «نخبةالدهرفـی عجایب‌البروالبحر» میگوید که‌این‌آیهٔ قرآن که : « ستایش خدای راست که‌آسمان و زمین را آفرید وروشنی‌وتاریکی را مقرر داشت »[1] اشاره بعقیدهٔ مانوی درتجزیهٔ بنیاد جهان بنور وظلمت است .

آئین‌مانی درزمان خود او وبخصوص بعدازاو توسعهٔ‌عظیمی درشرق وغرب یافت، بطوریکه فقط بیست‌وپنج سال بعد از مرگ وی ، این‌آئین ازیکطرف تا چین رسیده و

۱ — سورهٔ انعام‌آیه‌اول : «الحمدلله‌الذی خلق‌السموات والارض ، وجعل‌الظلمات والنور .»

ازطرف دیگر بین‌النهرین وسوریه ومصر و افریقای شمالی را فراگرفته وازراه اسپانیا وگالیا (فرانسه) باروپا وامپراتوری رم‌رخنه کرده‌بود. اندکی‌بعدازآن‌در«دالماسیا»(بالکان) بسیاری ازمردم‌بآئین‌مانی گرویدند، ودر آغاز قرن‌چهارم مسیحی‌خودشهررم‌نیز که مرکز امپراتوری ومرکز مسیحیت بود یکی از مراکز مانوی‌شد، چنانکه امپراتوران‌مسیحی روم برای جلوگیری از توسعهٔ این‌آئین قوانین شدید وضع کـردند. در۳۲۶ مسیحی کنستانتینوس (قسطنطین) امپراتور معروف روم قانون « ضد اهل بدعت» را بخصوص شامل مانویان شمرد.«یوستینیانوس»نیز درسال ۵۲۰اعلام داشت که هرکه مانوی باشد اعدام خواهد شد ، وازآن پس قلع وقمع پیروان این‌آئین باچنان بیرحمی و قساوتی صورت‌گرفت که درتاریخ مذاهب کمتر نمونه‌ای ازین قبیل میتوان یافت . ازسال۷۶۳ مسیحی ،آئین مانوی‌آئین رسمی ودولتی مملکت «اویغورها» (درآسیای مرکزی) شدو درین تاریخ این‌آئین‌درچین‌نیز رواج فوق‌العاده یافت ، وتا قرن هفدهم در آنجا باقی ماند. در اروپا این مذهب بطوری توسعه یافت که در ایتالیا وبالکان واسپانیا وفرانسه و انگلستان‌کانونهای بزرگ مانوی پدید آمد و«کلیسای» خاص مانوی تا قرن دهم‌وجود داشت ، ومبلغین برجسته‌ای همت بتبلیغ ایـن‌آئین گماشتند که معروفترینشان «سنت اوگوستن» روحانی و قدیس بزرگ مسیحی است . وی نـه سال تمام مبلغ سرسخت آئین مانی بود ، ولی بعداً ازین مذهب برگشت ومسیحی متعصبی شد و سیزده کتاب در رد مانویان نوشت،که این خود نشان توسعهٔ فراوان این‌آئین درمغرب زمین است. «سنت اوگوستن» که درکمدی‌الهی از او بااحترام وستایش بسیار یاد شده ، از مراجع بزرگ عالم‌کاتولیك است ولقب «مقدس» دارد .

پیدایش دیوان «تفتیش عقاید» (انکیزیسیون) درقرون‌وسطی بیش ازهمه برای قلع وقمع مانویان صورت‌گرفت ، و حتی کار توسعهٔ این‌آئین بجائی رسید که یکی از جنگهای صلیبی بفرمان پاپ بمنظور درهم شکستن «کاتارها» (مانویان جنوب‌فرانسه) که به «مرتدین‌آلبی» معروف‌شده‌اند روی داد.

با این همه تأثیر عمیق مانی وآئین او درعالم مسیحیت برجای ماند ، و هنوز هم در بسیاری از رسوم و معتقدات مسیحی ریشهٔ مانوی کاملا بچشم میخورد . در جنوب فرانسه ، در ناحیهٔ Languedoc که مرکز اصلی « کاتار ها » یـا مانویان فوق الذکر بود ، هنوز نهضتی بنام néo - cathare (نومانوی) وجود دارد که عدهٔ کثیری پیروآنند ، و از طرف ایشان هرساله مراسم با شکوه زیارت دسته جمعی به کاخ«مون سگور»آخرین پناهگاه و قلعهٔ جنگی مانویان‌آلبی صورت میگیرد دربالکان و اروپای شرقی وانگلستان وافریقاونیزدرترکستان وچین‌هنوزکمابیش کانونهای مانوی باقی است .

بهشت دراسلام

آئین اسلام از لحاظ اصول روشن ترین ادیان است ، زیرا در آن وضع خدا وخلقت وملائك و بشر و قیامت و دوزخ واعراف و بهشت بی ابهام و اجمالی مشخص شده است .

«خداوند یکتای بی‌شریك وبی‌همتا که نه‌از کسی‌زاده شده‌است، ونه‌فرزندی‌دارد، وازهمه عالم بی‌نیاز ولی‌همهٔ عالم بدونیازمنداست»(**سورهٔ اخلاص**)درعرش‌اعلی جای دارد وازآنجا برآسمانها وفرشتگان وزمین‌وآنچه درآن میگذرد نظارت و فرمانروائی مطلق میکند (**سورهٔ رعد** ،آیات ۲ ، ۳ ، ٤)؛ فرشتگان که شامل ملائك مقرب (جبرئیل ، میکائیل ، عزرائیل ، اسرافیل) و جمع بیشمار بقیهٔ ملائکند بدست او آفریده شده‌اند و مأمور اجرای احکام بی‌چون وچرای وی هستند . یکدستهٔ دیگراز ارواح ناپیدانیزبنام «جن» هستند که ازشعلهٔ رخشندهٔآتش خلق شده‌اند ، واینان عمال شیطانند که چون قصد بر شدن بآسمان داشته باشند فرشتگان با پرتاب تیر شهاب مانع‌آنان میشوند (**سورهٔ جن** ،آیات ۸ و۹) و بدین ترتیب اینان شباهت باگروه «ملائك عاصی» درمعتقدات مسیحی دارند .

وقتی که خداوند بخلقت‌آدم اراده فرمود ، واو را ازگل بساخت ، بملائك فرمان‌داد که همه دربرابرش سجده کنند، وهمه بجز شیطان چنین کردند (**سورهٔحجر آیات۲۸تا۳۵**)؛لاجرم‌شیطان‌ازآسمان رانده‌شد ومغضوب‌درگاه الهی‌قرارگرفت، ولی از خداوند اجازه‌خواست که تاآخر الزمان همت به‌گمراه‌کردن بشرگمارد: خداونداین اجازت را بدوداد ، و در عین حال رسولانی برای هدایت‌آدمیان به «صراط المستقیم» بجانب‌آنها فرستاد ، وبدین ترتیب به بشر اختیار داده شد که یا این و یا آن راه را برگزینند و بحسب راهی که برگزیده بعد از مرگ بـه دوزخ یا بهشت رود . درروز رستاخیز، با صوراسرافیل (**سورهٔ یس** ،آیه ٤۹، **سورهٔصافات** ،آیه ٤۹ وغیره) همهٔمردگان ازگورهابرمیخیزند، وازروی نامهٔ اعمال خود (**سورهٔ زمر** ،آیهٔ ٦۹ ، وغیره) درمعرض قضا قرار میگیرند ، وآنگاه دودستهٔ نیکان وبدان ازهم جدامیشوند: دستهٔ اول برای ابد به دوزخ و دستهٔ دوم برای همیشه ببهشت میروند [1] ، وضع این

۱– **سورهٔ آل‌عمران** (آیه‌های ۱۰٦ و ۱۰۷) : « آنروز گروهی روسفید وگروهی رو سیاه شوند ... سیاه رویان عذاب خدا را بکیفر کفر و عصیان بچشند ، و اما سفید رویان در محل رحمت خدا درآیند و جاودانه متنعم باشند . »

هردوبصورتی خیلی‌روشن‌ومشخص‌تشریح‌شده‌است. دوزخ ، طبق‌احادیث دارای هفت‌طبقه است که به هفت گروه : مسلمانان خاطی ، مسیحیان ، یهودان ، صابئین ، مجوس ، بت پرستان ، منافقین اختصاص یافته ، بهشت نیز در احادیث صاحب هشت طبقه است که گاه ازآن‌بصورت «هشت بهشت»یادمیکنند[1] ، وخاص دسته‌های مختلف‌پارسایان ومؤمنین مسلمان است. از این «بهشت» در قرآن تابلوئی کاملا روشن ودقیق و ترسیم شده‌است . این بهشت با «آسمان» مسیحی و«افلاك» بودائی وبرهمائی و «سرای پاکی» مزدائی شباهت ندارد، وبالعکس با «باغ عدن» تورات که جایگاه اولیهٔ آدم بود کاملا شبیه است ، ولی توضیحی دال براینکه دوزخ وبهشت درکجا قرار دارد در قرآن نمیتوان یافت .

آیات بسیاری ازقرآن بوصف بهشت اختصاص یافته است که قسمت اعظم‌آنها تکرار یکدیگر است ، ولی در قسمتی دیگر ازین‌آیات توصیفات خاصی میتوان یافت که مجموع آنها وضع « بهشت اسلامی » را روشن میکند . منتخباتی ازین آیات چنین‌است :

سورهٔ حجر (آیات ٤٥ تا ٥٠) : «واهل تقوی را دربهشت باغها و نهرهای جاری خواهد بود—بادرود وسلام وبا ایمنی واحترام بدان وارد شوند — وماآئینهٔدلهای پاك‌آنها را ازکدورت وکینه و حسد و هرخلق ناپسندیده بکلی پاك سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار هم شوند وروبروی یکدگر برتخت عزت بنشینند — و هیچ رنج وزحمت درآنجا بآنهانرسد، وهرگزازآن بهشت بیرونشان نکنند ـ ای‌رسول ،بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهربانم ، ولی عذاب من بسیاردردناك است .»

سورهٔ کهف (آیه ۳۱) : «بهشتهای عدن که نهر ها در زیر درختانشان‌جاری است خاص‌آنهاست ، درآن بهشت زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر ودیبا درپوشند و بر تختها تکیه زنند ،که نیکو اجری و خوش آرامگاهی است .»

سورهٔ حج (آیه ۲۳):«...ودرآنجاطلاومرواریدبردست کنند وزیوربندند، وتن بجامه حریر بیارایند .»

سورهٔ یس (آیات ٥٥ تا ٥٨) : «اهل بهشت درآنروزخوش با وجد ونشاط دمسازند ، وبا زنهایشان در سایهٔ درختان بهشتی برتختها تکیه‌کرده‌اند — برای آنها میوه‌های گوناگون وهرچه بخواهندآماده است • برآنان ازخدای‌مهربان‌سلام‌رسانند.»

سورهٔ صافات (آیات٤٤تا٤٩) : « وبرتختهای‌عالی‌روبروی‌یکدیگر نشسته‌اند• حوروغلمان جام شراب طهور برآنان دورمیزنند ـ شرابی‌سپید وروشن که‌آشامند ولذت برند ـ درآن می نه خماروددسر ونه‌مستی‌ومدهوشی است ـ ودربزم حضورشان حوران

---

۱ ـ **حافظ** : گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است .

زیباچشمند که گوئی در سپیدبدنی بیضهٔ مکنونند.»

سورهٔ زمر (آیهٔ ۲۰) : « لیکن، برای آنانکه بدرگاه خداوند متقی شدند کاخ ها و غرفه ها بالای یکدیگر بنا شده است که در جلو عماراتشان نهرهای آب جاری است . »

سورهٔ زخرف (آیات ۷۱ تا ۷۳) : « مسرور و شادمان وارد بهشت شوند - وبرآن مؤمنان کاسه‌های زرین و کوزه‌های بلورین دور زنند ودرآنجا هرچه نفوس را برآن میل واشتهااست وچشمهارا شوق ولذت، مهیا باشد؛ وشما مؤمنان درآن بهشت جاودان خواهید بود ... برای‌شما درآنجا انواع‌میوه فراوان‌است که ازآن‌هرچه خواهید خورید . »

سورهٔ دخان (آیات۵۱تا۵۵) : « هماناآنانکه‌متقی‌بودند مقام امن‌یافته‌اند.— درباغها وکنار چشمه سارها آرمیده‌اند — لباسی از حریر سبز برتن‌کرده وروبروی هم برتختها تکیه زده‌اند — همچنین حوران زیبا چشم جفت آنهایند — ازهرنوع میوه‌ای که بخواهند برآنها حاضر است وازهرددورنج وزحمت آسوده‌اند . »

سورهٔ محمد (آیهٔ۱۵) : « بهشتی که به اهل تقوی دردنیا وعده‌دادند اینست که درآن‌باغ بهشت نهرهائی ازآب زلال گواراست، ونهرهائی‌از شیر بی‌آنکه هرگز طعمش تغییر کند،ونهرهائی ازشراب که نوشندگانرا بحدکمال‌لذت بخشد، ونهرهائی ازعسل مصفی، وتمام انواع میوه‌ها برآنان مهیا . »

سورهٔ طور (آیات۲۲تا۲٤) : « وبرآن‌بهشتیان‌هرنوع میوه وگوشت که‌مایل باشند بدهیم—آنها دربهشت‌جام‌شراب‌گوارارا چنان بشتاب ازدست‌هم بگیرند که گوئی سرکشمکش دارند ...— و پسران زیبا روی (غلمان) مانند لؤلؤ مکنون‌کمر بخدمت آنان بربسته اند . »

سورهٔ رحمن(آیات‌مختلف):«درآن‌بهشت انواع گوناگون‌میوه‌هاونعمتهاست— دوچشمه‌آب روان است — از هرمیوه‌ای‌دونوع موجود است — بهشتیان بربسترهائی که آسترشان ازحریر وستبرق‌است‌تکیه زده‌اند—آنانرا زنان‌زیبای‌پرآزرمی‌است که پیش‌از ایشان دست‌هیچکس‌بدانها نرسیده است—گوئی این‌حوریان یاقوت ومرجانند—درآنجا هرگونه میوه وخرما وانارهست ـ ونیز حورانی که در سراپرده‌های خود جای دارند و قبلا دست هیچکس بدانان‌نرسیده‌است، وبهشتیان باحورالعین بررفرف سبز وبساط زیبا تکیه زده‌اند . »

سورهٔ واقعه(آیات۱۵تا۳۷) : « آنان در بهشت برسریرهای زربفت ومرصع بجواهر تکیه زنند .. وپسرانی زیبا که جوانی جاوید دارند برگردشان بگردند — و سبوها ومشربه‌ها وجامهای پراز شراب ناب برآنان بپیمایند ،که نوشیدن آنها نه درد

سری‌آرد ونه ازآن رنج خمار کشند – ومیوهٔ خوش هرقدر بخواهند برگزینند – و گوشت مرغان ازهرطور که‌مایل‌باشند،وحوریان زیبا که درلطافت چون‌لؤلؤمکنونند... درسایهٔ درختان سدر پرمیوه‌وبی‌خار ودرختان پربرگ سایه‌دار ودر طرف نهرآبهای زلال ومیوه‌های بسیار– وزنان زیبا که‌آنها را درکمال آراستگی بیافریده‌ایم – وهمیشه‌آنها را باکره‌گردانیده‌ایم ـ پرازغنج وناز وهمیشه جوان. »

سورهٔ دهر (آیات۱۲تا۲۱) : « وآنانرا باغ بهشت ولباس حریر عطافرمود- که درآن بهشت برتختها تکیه زنند،وآنجا نه‌آفتاب سوزان بینند ونه سرمای زمهریر- وبرآنان جامهای سیمین وکوزه‌های بلورین بپیمایند، که‌آن بلورین کوزه‌ها برنگ نقرهٔ خام‌وباندازه وتناسب هرکسند،وشرابی که‌طعمش چون زنجبیل گرم وعطرآگین است بدانها بنوشانند– وچشمه‌ایست که نامش سلسبیل است ـ ودورآن بهشتیان زیبا پسرانی هستند که جاودانه نوجوانند وخوش‌سیما وگمان بری کـه لؤلؤ منثورند ـ ... براندام بهشتیان دیبای سبز واستبرق است،وبردستهایشان دستبند نقرهٔ‌خام،وخدایشان شرابی‌پاك وگوارا بنوشاند . »

سورهٔ‌نباء (آیات۳۲تا۳٤) : « ودرآنجا باغها وتاکستانها ودختران دلربا و جامهای لبریز فراوان است.»

دربارهٔ وضع «ملائك» و « افلاك » درقرآن و اسلام ، قبلا سخن‌رفته است[1] .

بهشت در مسیحیت

باتوجه بدانچه در بارهٔ دنیای بعد ازمرگ درمذاهب مختلف و معتقدات مختلف گفته شد، اکنون وضع دنیای جاوید و «بهشت» را ازنظر عالم مسیحیت ، یعنی آنچه اساس‌وملاك« کمدی‌الهی»است‌مورد مطالعه‌قراردهیم.برای‌اینکاربایداصول آئین ومعتقدات مسیحی‌بطورکلی‌وبا اختصارشرح داده شود ، زیرا بدون‌توجه بدین‌اصول درك مفهوم‌واقعی آنچه درین‌کتاب آمده تقریباً غیرممکن است . این اصول طبق آنچه رسماً از طرف کلیسای‌کاتولیك تعلیم داده میشود چنین است :

خدا « جوهری است بی آلایش ، در حـد اعلای کمال ، جاوید ، آفریننده و خداوندگار هستی » که جاودانه بوده است وخواهد بود ، ودر نظر او همه‌چیز از ازل

۱– رجوع شود به صفحات۱۰۳۷و۱۰۳۸و۱۰۳۹ .

عیان است ، زیرا که برایش گذشته و آینده‌ای نیست » . این « ذات پاك وازلی‌الهی» تجلی سه جلوهٔ مختلف در قالب یك حقیقت واحد است ، اما این سه ذواتی مستقل نیستند» بلکه سه‌تجلی‌ازیك ذاتند ، واین‌تجلیات ثلاثه عبارتند از«پدروپسروروح‌القدس» که هرسه مظهر کمال مطلق الهیند، وذوات دومین وسومین بحقیقت جلوه‌هائی محض از جوهر وحقیقت ذات نخستینند . عیسی این ذات دومین یعنی «پسر» است که ازازل باذات اولین یعنی «پدر» وباذات سومین یعنی«روح‌القدس» درآمیخته است و همواره نیز درآمیخته خواهد ماند[1] .

این « ذات‌لایزال » یگانه وسه‌گانه ، «فرشتگان» مقدس را آفریده که دارای قالب جسمانی نیستند،وچون بیشتر از سایرآفریدگان بفروغ الهی وامکان دیدارآن راه دارند از درجهٔ بالاتری از سعادت ازلی برخور دارند • این فرشتگان از لحاظ مقام وجلال ملکوتی خود بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند ووظائف مختلفی‌نیز برعهده دارند که ازآن جمله‌گرداندن عالم افلاك است • همچنین خداوند برای هرانسانی فرشتهٔ نگهبانی گماشته است تا در تمام مراحل زندگی پاسبان ویاور وی باشد •

بعد از فرشتگان « آدمیان » مخلوقات برگزیدهٔ خدایند • خداوند انسان را بصورت خود ، وبی‌نقص ومعصوم‌آفریدواورا درباغ بهشت جای داد تا پیوسته بابیگناهی وصفا در آن بسربرد ؛ اما آدم وحوا باغرور وبلندپروازی خود از فرمانی‌که خداوند برای آزمایش فرمانبرداری ایشان بدانان داده وآنها را از خوردن میوهٔ «درخت‌معرفت نیك‌وبد» منع کرده‌بود سرباز زدند وازین‌راه بخدا عصیان ورزیدند ؛ در نتیجه ازبهشت طرد شدند وبااین سرپیچی همهٔ برتریهائی راکه در عالم آفرینش داشتند ونیز حق‌خود را در تمتع از شادی آسمان از دست بدادند ـ ولی این «گناه» اصلی تنها آدم وحوا را بتباهی نکشانید ، بلکه تمام نوع بشر را شامل شد ورنج‌آن بجملهٔ فرزندان آدم رسید ، بدینمعنی‌که همهٔ‌آنها با بار سنگین این گناه بدنیاآمدند، ودروازهٔ ملکوت آسمان‌که بلافاصله بعدازگناه آدم برویاووزادگانش بسته شده‌بودهمچنان برویآنها بسته ماند ، چنانکه حتی انبیاء وبرگزیدگان خداوند که بصورت شیوخ و پیامبران اسرائیل ظهور کردند وبارشاد مردمان پرداختند پس ازمرگ بملکوت خدا راه نیافتند وهمگی در قسمتی از دوزخ که «اعراف» (Limbos) نام داشت جای داده شدند،تاآنکه هنگام ظهور عیسی مسیح که‌پیامبران اسرائیل بکرات مژدهٔ‌آنرا داده بودند فرارسد•

گناه بشر چنان سنگین بود که‌آدمی را خود بخود از هیچ راه و باهیچ تلاشی

---

[1] ــ انجیل یوحنا ، باب اول : « درابتدا ، کلمه بود ، و کلمه نزد خدا بود ، وکلمهٔ خدا بود. همان درابتدا نزدخدا بود . » ـ در«بهشت»دانته یکجا عیسی‌باهمین صورت «کلمهٔ خدا » نام برده شده (صفحهٔ ۱۲۱۰ بند ۲) .

امکان جبرانش نبود ، زیرا که آدم با عصیان خود خواسته بود خویش را همپایهٔ خداوند کند . بنابراین برای رستگاری نوع بشر کمکی آسمانی و فوق بشری لازم بود، واین کمك بجز ذات الهی که مظهر عشق و بخشایش مطلق است نمیتوانست بود . لاجرم « عیسی » یعنی جلوهٔ دومین از جلوه های سه گانهٔ ذات الهی آنقدر از مقام خود نزول کرد که حاضر شد بقالب انسانی درآید ، ودراین قالب بود که بادست روح‌القدس دررحم «مریم باکره» جای گرفت ودر بیت‌اللحم بدنیا آمد . این «راز» راکه بعد از «راز تثلیث» مهمترین «راز» مسیحیت است«راز تن‌گیری» Incarnazione یعنی«حلول روح الهی بقالب انسانی» مینامند . اما در این «تن‌گیری» دوسرشت خدائی و بشری با هم درنیامیخت ، بلکه هریك ازآنها مستقل‌ماندند، وعیسی در تمام دوران‌حیات زمینی خود هم دارای سرشت ملکوتی بود و هم دارای سرشت خاکی ؛ ودر این صورت‌انسانی بود که «پسرخدا» درعالم معصومیت خود بی کمترین گناهی رنج شکنجه ورنج شهادت‌را برخود خرید و با درد بسیار بربالای صلیب‌جان بداد ، تابا این فداکاری عظیم یعنی با نزول ازمقام‌خدائی بمقام‌انسانی ، وبا تحمل مصائب جانکاه وقبول مرگی ناروا ، «گناه اصلی» (گناه آدم) را که تازمان مسیح شامل جملهٔ فرزندان آدم شده بود «واخرید» کند . این «راز» واخرید Rendenzione سومین «راز»بزرگ مسیحیت است . درنتیجهٔ این شهادت دوباره قالب زمینی واصل‌ملکوتی عیسی ، یعنی «سرشت خدائی» و«سرشت خاکی» او، ازهم دوری گزیدند و «سرشت خدائی» بکانون اصلی خود بازگشت ، ولی ازاین راه «گناه اصلی» یا «گناه‌آدم» خریداری شد وخداوند دوباره درهای ملکوت خویش رابروی‌آدمیان بگشود . درین هنگام‌بود که روان‌عیسی ، بعد ازشهادت‌جسمانی او بربالای صلیب ، باعراف رفت وارواح پارسایان دورکهن را ازآنجا بیرون‌آوردوآنها را بآسمان فرستاد ــ اما عیسی خود، سه روزبعد از مرگ با قالب زمینی خویش از دخمه‌ای که مدفنش بود بیرون‌آمد ودرمدت چهل‌روز چندین‌بار خویش‌را بحواریون و مریدانش بنمود، و پس ازین مدت بآسمان رفت ، و همچنان در آنجا خواهد بود تا عمرجهان بسررسد وروز «رستاخیز» بیاید . درین روزعیسی مسیح دوباره برمردم‌آشکارا خواهد شد و ایشان را داوری خواهد کرد . تاآن هنگام ، ارواح بشری پس ازمرگ تنها بصورت مجرد خویش در معرض قضا قرار میگیرند ، و بحسب ایمان وپارسائی یا بی‌ایمانی‌وناپارسائی‌خویش، ومخصوصاً بحسب درجهٔ‌عشق واحسانی که درراه فرمانبرداری از تعلیمات مسیح نشان داده اند ، به دوزخ یا بهشت خواهند رفت و یا رهسپار برزخ خواهند شد تاپس از طی دوران تصفیه بیهشت روند . این «بهشت» عالم ملکوت است که درماورای‌آسمان مرئی قراردارد ، و درآن درجهٔ سعادت ازلی ارواح پارسا متناسب باآن اندازه‌ایست که اینان از فیض دیدار ذات پروردگار و درك جلال و جمال او

برخوردارند ، زیرا این دیدار حد کمال سعادت است وچیزی مافوق آن متصور نمیتواند بود. ارواح ناپاك نیز بدوزخ میروند ، ودرآنجا بی‌امیدآنکه روزی‌ازآن بیرون‌آیند‌در رنج جاوید میگذرانند . اما این وضع فقط تا «روز رستاخیز» دوام دارد ، زیرا که در این‌روز همهٔ این ارواح «درديوان قضای الهی» حضور خواهند یافت و درآنجا هر کدام در قالب زمینی خویش جای خواهند گرفت ، وازآن پس تا ابد الاباد با این قالب زندگی دوزخی یا بهشتی خویش را خواهند گذرانید .

وظیفهٔ هدایت « گوسفندان گلهٔ عیسی » (مـؤمنین مسیحی) بعهدهٔ « کلیسا » است ، که میباید همواره کسی بنام «سالار شبانان گله عیسی» (پاپ) دررأس آن باشد . این سمت «پاپی» یا نیابت مسیح را ذرروی زمین ، خود عیسی به «پطرس» حواری بزرگ خویش سپرد ، زیرا بدو گفت : «توسنگ هستی ومن کلیسای خودرا بر روی این سنگ استوار میکنم» . وبحواریون خود گفت :

«برویدوهمهٔ مردم جهان رابنام پدر وپسر وروح‌القدس ارشاد کنید ، وبدانید که من تاپایان دوران باشما هستم» .بدین ترتیب «کلیسا» نمایندهٔ مطلق عیسی مسیح درروی زمین است وحکم‌آن حکم عیسی است . عیسی چهار وجه مشخص بکلیسای خود داد که عبارتند از: «یکتائی ، تقدس، عاملیت ، رسالت» ودرین شرایط فقط‌کلیسای کاتولیك است که جانشین واقعی عیسی است ، وچون عیسی خود گفته است که «تا پایان دوران» باکلیسا خواهد بود، بنابرین کلیسا فی‌نفسه خطا نمیتواند کرد ، هر چند که کسانی که حائز مناصب مختلف روحانید خطا کنند .

این بود خلاصه ای از عقیدهٔ کاتولیکی در بارهٔ اصول‌کلی‌آئین مسیح ، که‌بدون توجه بدان مفهوم «بهشت» دانته وبطورکلی « کمدی الهی» رادرك نمیتوان کرد . چنانکه گفته شد این نظریه فقط نظریهٔ « کاتولیکی» است ، که دانته ازآن‌پیروی کرده‌است، ودربارهٔ بسیار از اصول وفروع‌آن میان‌کاتولیکها با پروتستان ها وارتدکس‌ها و سایر فرق مسیحی ونیزبا نظریات مختلفی که درطول قرون عرضه شده وکلیساآنها را«بدعت» و«زندقه» (eresia) دانسته است اختلاف نظر بسیار است ، که درینجا مجال ذکر آن نیست .

چنانکه دیده میشود ، درین‌آئین از معتقدات یهود (که مسیح خودرا «مکمل آن» ونه «ناقض‌آن» میداند) وبطور غیرمستقیم ازمعتقدات‌آئین مزدیسنی که در کیش یهود راه یافته بود الهام فراوان گرفته شده ، ولی اساس مسیحیت که «عشق ومحبت» است از خـود عیسی آمده است ، و همین است آنچه پایهٔ اصلی‌آ ئین مسیح بشمار میرود . درتعالیم مسیح ، همه جاآنچه وظیفه اصلی واساسی بشر است «محبت»

نسبت بدیگران است ، ودرین راه همهٔ مقررات واصول بشری وروحانی که خلاف این محبت بوده فدا شده‌است .

پیش ازظهور مسیح ، بکرات انبیاء بنی‌اسرائیل خبر ازظهور چنین فرستاده‌ای از جانب خداوند داده بودند (**تورات،سفر پیدایش** ، باب های ۱۲ ، ۲۲،۴۹ - **سفراعداد** باب ۲٤ - سفر **تثنیه** باب ۱۸ - کتاب دوم **شموئیل نبی** باب ۷) ولی یهودیان منکر آنند که « عیسی » چنین مسیحی باشد ، و معتقدند که هنوزآن «مسیح موعود» ظهور نکرده است . این نکته بسیار جالب است که در یکجا ازتورات این لقب به **کورش** پادشاه ایران داده شده است(**کتاب اشعیاء نبی**، باب چهل وپنجم) : «... خداوند ، به مسیح خودیعنی به کورش ،که دست راست اورا گرفتم تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهانرا بگشایم ، چنین میگوید : من یهوه ، که ترا به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل هستم . هنگامیکه مرا نشناختی ترا باسمت خواندم و ملقب کردم ... کمر ترا بستم هنگامی که مرا نشناختی .»

در **قرآن**، عیسی‌ومقام‌آسمانی اومورد تجلیلی‌خاص‌قرار گرفته :

سورهٔ مریم (آیات مختلف) : «... وماروح خودرا براو مجسم ساختیم ... پس مریم بآن پسر باربر داشت ... آنگاه که بزاد .. قوم اوگفتند ای مریم عجب‌کاری منکر وناشایسته کردی (از کجا فرزند یافتی؟) ... مریم باشاره حواله بطفل کرد - آنطفل گفت همانا من بندهٔ خاص خدایم که مرا کتاب‌آسمانی وشرف نبوت عطافرمود ومرا هر کجا باشم برای جهانیان مایهٔ رحمت و برکت گردانید . وسلام حق برمن باد روزیکه بدنیاآمدم وروزیکه ازجهان بروم ، وروزیکه برای زندگانی ابدی‌آخرت‌باز برانگیخته شوم . اینست داستان عیسی‌بن مریم که مردم درامر خلقتش شك‌دارند.»

و **سورهٔ بقره** (آیهٔ ۸۷) : « وعیسی بن مریم را بمعجزات ادله و حجتها دادیم واورا بواسطهٔ روح القدس اقتدار وتوانائی بخشیدیم .»

و**سورهٔ نساء** (آیات۱۵۸ و ۱۵۹) : « بیقین‌بدانید که مسیح را نکشتند، بلکه خدا اورا بسوی خود بالابرد ... هیچکس ازاهل کتاب نیست جزآنکه پیش ازمرگ بوی (عیسی روح‌الله) ایمان آورد ، وروز قیامت او برآنان گواه باشد . »

حتی‌لقب **«کلمهٔ‌خدا»** که لقب خاص مسیح درآئین عیسی است در قرآن عیناً بهمین صورت آمده است :

سورهٔ نساء (آیهٔ۱۷۱) : «...اورسول الهی‌وکلمهٔ‌خداست، وروحی‌ازعالم‌الوهیت است که بمریم فرستاده شد . »

و**سورهٔ آل‌عمران** (آیهٔ٤٥): فرشتگان مریم‌را گفتند که خدا ترابکلمه‌ای که

نامش مسیح عیسی‌بن‌مریم است‌بشارت میدهد . »

از انجیل نیز با ستایش بسیار سخن رفته است :

سورهٔمائده (آیه۴۶) : «..وعیسی‌بن‌مریم را فرستادیم ... وانجیل‌را نیزبراو فرستادیم که درآن هدایت وروشنی دلهابود » .

ولی اصل **«تثلیث»** درقرآن سخت مورد حمله قرارگرفته است :

سورهٔمائده (آیه ۷۳) : «آنکسانیکه سه خدا قائل شدند بکفر گرویدند، زیرا که جزخدای‌یگانه خدائی نیست، واگراینان ازاین گفتار تثلیث‌زبان‌دربندندکافرند وآنانرا عذابی الیم خواهد رسید . »

و **سورهٔنساء** (آیهٔ۱۷۱) : «ای‌اهل‌کتاب (مسیحیان) دردین‌خود غلومکنید و دربارهٔ خدا جز براستی سخن‌مگوئید ... وقائل بتثلیث مشوید، که خیرشما دربن‌است. زیرا که جزخدای یکتا خدائی نیست ووی منزه ازآنست که اورا فرزندی باشد .»

همچنین نظریهٔ **«الوهیت‌عیسی»** مورد مخالفت قرارگرفته است :

سورهٔ مائده (آیهٔ۱۶) : « آنانکه گفتند خدا مسیح‌بن‌مریم است‌کافرشدند.. اگرخدا بخواهد مسیح‌بن مریم و هرکمرا درروی زمین است هلاك کند ، کدام قدرت میتواند کسی‌را از قهراو نگه دارد ؟ »

وهمین سوره (آیهٔ ۷۱) : «..آنانکه قائل بخدائی مسیح‌بن‌مریم شدند بکفر گرویدند، درصورتیکه مسیح خودبه‌بنی‌اسرائیل گفت‌خدائی راکه‌آفرینندهٔ من‌وشماست بپرستید که هرکس براو شرك‌آورد خدا بهشت را بوی حرام کند . »



چنانکه گفته شد درآئین مسیح هم «آسمانها» وهم «فرشتگان»مقام مهمی‌دارند. ازنظر«الهیات»مسیحی، آسمان جائی‌است که قلمروخاص خداوند ومرکز قدس وسعادت ازلی‌است . مواردی که در**انجیل**باسمان، ازنظرمفهوم معنوی‌آن،اشاره‌شده چنین‌است :

انجیل‌متی(باب‌پنجم) : «پدرخودرا که درآسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خودرا بربدان ونیکان طالع میسازد وباران برعادلان وظالمان میباراند .»

متی (باب‌ششم) : «ای‌پدرما که درآسمانی ، نام‌تومقدس باد ـ ملکوت‌توبیاید۔ ارادهٔ تو چنانکه درآسمان است برزمین‌نیز کرده شود . »

متی(باب‌بیست ودوم): «بلکه مثل ملائکهٔ خدا درآسمان میباشند . »

انجیل‌لوقا (باب‌دهم) : «شیطان رادیدم که چون برق ازآسمان میافتد.»

لوقا (باب‌پانزدهم) : «بشما میگویم براین منوال خوشی‌درآسمان رخ‌مینماید بسبب توبهٔ یك گناهکار ، بیشترازبرای نود ونه عادل که احتیاج بتوبه ندارند . »

لوقا (باب نوزدهم):«مبارك‌بادآن‌پادشاهی (عیسی) که‌میآید بنام‌خداوند‘سلامتی

درآسمان وجلال دراعلی علیین باد . »

لوقا(باب بیست‌وچهارم) : «وعیسی درحین برکت دادن بدیشان ازایشان جدا گشته بسوی آسمان بالا برده شد • »

انجیل یوحنا (باب‌سوم): «وکسی‌بآسمان بالانرفت مگرآنکس که ازآسمان پائین‌آمد ، یعنی پسرانسان که درآسمان است • »

یوحنا(باب‌چهاردهم): «•••ودرخانه پدرمن(آسمان)منزل بسیاراست، والا بشما میگفتم میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم •»

رسالهٔ اول پطرس رسول (باب‌اول):«مبارك‌بادخداوپدرخداوند ما عیسی‌مسیح که‌بحسب‌رحمت عظیم خود مارا بوساطت برخاستن عیسی مسیح ازمردگان از نوتولید نمود برای امید زنده ، بجهت میراث بیفساد و بی‌آلایش و نا پژمرده که نگاه داشته شده است درآسمان برای شما ،که بقوت خدا محروس هستید بایمان •»

همین رساله (باب سوم) : « •• بواسطهٔ برخاستن عیسی مسیح که بآسمان رفت وبدست راست خدا است وفرشتگان وقدرت‌ها و قوات مطیع‌اوشده‌اند .»

رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان (باب‌پانزدهم) : « انسان اول از زمین است خاکی ، انسان دوم خداوند است‌ازآسمان ـ چنانکه خاکیست خاکیان‌نیز چنان هستند وچنانکه‌آسمانی است آسمانیها همچنان میباشند ــ وچنانکه‌صورت‌خاکی را گرفتیم صورت‌آسمانی‌را نیزخواهیم گرفت : »

رسالهٔ پولس رسول بافسسیان (باب چهارم) : «••• بنابراین چون‌اوبه اعلی علیین صعود نمود اسیری را باسیری برد وبخششها بمردم داد • »

رسالهٔ پولس رسول بافسسیان (باب‌اول) : «متبارك بادخدا وپدرخداوند ما عیسی مسیح که مارا مبارك ساخت بهربرکت روحانی در جایهای آسمانی درمسیح•»

رسالهٔ عبرانیان (باب‌چهارم) : «پس‌جد وجهدبکنیم تا بآرامی آسمان‌داخل شویم ، مبادا کسی درآن نافرمانی عبرت‌آمیزبیفتد •»

درانجیل ، دوجا ازآسمان بصورت «**فردوس**» نام‌برده شده وبا این‌ترتیب این نظر که‌بهشت‌درآسمان‌است تأییدشده‌است: یکی‌درنقل‌مژده عیسی‌ازبالای‌صلیب بخطاکاری که‌درکنارش‌بچلیپا کشیده شده بود (**انجیل لوقا**، باب‌بیست وسوم):«پس‌بعیسی گفت: ای خداوند،مرا بیادآور هنگامیکه بملکوت خودآئی • عیسی بوی گفت هرآینه بتو میگویم امروز بامن در فردوس خواهی بود •» — ومورد دیگر جایی است که پولس سفرجسمانی‌خویش‌رابآسمان سوم حکایت‌میکند(**رسالهٔ دوم پولس رسول بقرنتیان** باب دوازدهم) : «••• شخصی را درمسیح میشناسم ، چهارده سال قبل ازین ، در جسم نمیدانم وآیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند، با چنین شخصی که تاآسمان سوم

ربوده شده،وچنین شخصی‌را میشناسم خواه درجسم وخواه جدا از جسم ، نمیدانم ، خدا میداند، که به‌فردوس ربوده شد وسخنانی‌ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست بدانها تکلم کند . »

همچنین‌درچندین‌جا به‌فرشتگان وقدوسیت وفراوانی ایشان ووظایفی که برعهدهٔ آنهاست اشاره شده‌است :

انجیل متی (باب‌اول) : «ناگاه فرشته خداوند درخواب بروی‌ظاهرشده گفت: ای یوسف پسر داود ، ازگرفتن زن خویش مریم مترس ، زیراکه آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است . »

انجیل متی (باب بیست‌ودوم) : « زیراکه درقیامت نه‌نکاح میکنند ونه‌نکاح کرده میشوند ، بلکه مثل ملائکه خدا درآسمان میباشند. »

اعمال رسولان (باب هفتم) : «... وچون چهل‌سال گذشت دربیابان کوه‌سینا فرشتهٔ خداوند درشعله‌آتش ازبوته ظاهرشد . »

رساله دوم پطرس رسول(باب‌دوم) : «...وحال آن که‌فرشتگانیکه‌درقدرت وقوت افضل هستند پیش خداوند برایشان حکم افترا نمیزنند .»

رسالهٔ بعبرانیان (باب‌دوازدهم) : «... بلکه تقرب جسته‌اید بجبل صهیون‌و شهرخدای‌حی .. وبجنود بیشمارهٔ ازمحفل فرشتگان .»

انجیل لوقا (باب‌دوم) : «ودرهمان حال فوجی ازلشکرآسمانی فرشته حاضر شده خدا را تسبیح‌کنان‌میگفتند: خدا را دراعلی‌علیین جلال وبـر زمین سلامتی ودر میان مردم رضامندی باد. وچون فرشتگان ازنزد ایشان‌بآسمان رفتند شبانان‌بایکدیگر گفتند برویم واین‌چیزی راکه خداوند بما اعلام نموده است ببینیم . »

انجیل لوقا (باب‌پانزدهم) : «...همچنین بشمامیگویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد بسبب یك‌خطاکار که توبه کند .»

دربارهٔ طبقه‌بندی فرشتگان درآئین‌کاتولیك ومشخصات آنهـا ، درمقـدمهٔ سرود بیست‌وهشتم این کتاب و در حواشی‌آن توضیح‌کافی داده شده است؛دربارهٔ اصول‌مختلف آیین مسیحی‌ازنظرکاتولیك ها نیز درمقدمه‌های سرودهاودرحواشی توضیحات لازم ذکر شده است .

«بهشت» دانته از نظر «سمبولیك»

برای هر خوانندهٔ « کمدی الهی » از همان صفحات اول این کتاب روشن میشود که در ورای حوادث و اشارات ظاهری عموماً مفاهیم « سمبولیك » خاصی نهفته است که غرض اصلی شاعر تذکر آنهاست، زیرا هدفی که وی ازسرودن چنین منظومه‌ای درمد نظر دارد داستانپردازی ساده‌ای نیست، بلکه ارائه «حقیقت» بنوع بشر و «ارشاد مردمان براه راست» است ، واین نکته‌ایست که وی بارها تلویحاً یاآشکارا بدان اشاره کرده است[1] .

بنابراین ، برای اینکه این کتاب واقعاً «خوانده شده باشد» باید بموازات آنچه درظاهر خوانده میشود آنچه را که منظور اصلی شاعربوده‌استنیزدرنظر گرفت؛ وچنین کاری برای ما که با ادبیات عارفانهٔ عجیب ایران آشنائی داریم آسانتر از غربیان‌است، زیرا این موردی است که « دوران با خبر در حضورند و نزدیکان بی‌بصر دور» شاید امروزه «چیزی گفتن» و «چیزدیگری‌فهمیدن» در ادبیات غرب وحتی شرق چندان‌رایج نباشد، ولی این امردرقرون وسطی هم درشرق اسلامی‌وهم درغرب مسیحی خیلی‌معمول بود ، وبهمین جهت بسیاری ازآثار فکری وهنری آنزمان بااین صورت «سمبولیك» و پیچیده بماعرضه شده‌است که بعنوان نمونهٔ‌کاملی‌ازآن‌ما میتوان**منطق الطیر** عطاررا نام برد .

برین اصل ، درك این‌نکته آسان است که مفهوم سفردانته بدیار ماوراء الطبیعه یعنی سیاحت‌او دردوزخ وبرزخ‌وبهشت، بحقیقت‌سیرمعنوی آدمی درروح خویشتن وطی مراحل این راه ، ازغفلت وجهل وگناه تاسرمنزل هشیاری ودانایی ورستگاری‌است. سیری است از باطل‌تاحق واز ظلمت تانور وازماده تامعنی، ووقتی این‌سیر معنوی‌بپایان میرسد که آدمی با خداوند درآمیزد ، یعنی‌جزءِ به کل‌پیوندد، وهنگامیکه چنین‌شود دیگر اثری ازضعف و جهل نمیماند تا برای وی امکان خطایی باقی ماند . این همان گفته سنایی است که

بهشت و دوزخت با تست ، درباطن نگرتا تو
سفرها درجگر یابی ، جنانها در جنان بینی

دوقسمت اول ودوم این‌سفر یعنی سیر درديار گناموسير در ديار پشیمانی‌بحقیقت مقدمه‌ای‌است برای‌قسمت سومین ، یعنی مهمترین مرحلهٔ این سفر معنوی که‌آغازآن

---

[1]- برزخ ، سرود ۳۱ ـ بهشت ، سرودهای ۱۷ و ۲۷

قدم ازقید ماده بیرون نهادن وفرجامش « بحق پیوستن » است . بدین جهت ازنظر سمبولیك این‌سومین قسمت«کمدی‌الهی» بسیارعمیق‌تر از دوقسمت‌دیگرآنست . تقریباً سه ربع اول این‌قسمت ببحث‌های فلسفی واستدلالی الهیات تکیه دارد ، وربع‌آخرش که عالیترین فصول کتاب است جنبهٔ عرفانی پیدا میکند، وجدائی ازدوقید زمان ومکان، بشاعر فرصت‌آن میدهد که این سومین قسمت از سفرنامه خود را بدل‌به تابلوئی ازآن «حقیقتی» کند که بگفته خوداوباابدیت پیونددارد ، زیرا که‌موضوع اصلی آن کوشش جاودانی نوع بشربرای نیل بکمال است .

درین سفر معنوی ، مسافربلندپرواز عالم افلاك بحقیقت بدرون روح و دل خود میرود و مرحله بمرحله زنگ آلودگی تازه‌ایرا از لوح این‌دل میزداید ، یعنی بتعبیر ظاهری همراه با راهنمای آسمانی خویش از فلکی بفلکی بالا میرود و درهر بالاروی چهرهٔ راهنمای خودرا که‌درواقع‌همان «پیر» و «مرشد» و «خضرراه» عرفای‌ماست زیباتر میبیند ، زیرا این راهنما مظهرحقیقت الهی است وهرچه بسرچشمه‌این‌حقیقت نزدیکتر شوند طبعاً جلوه و فرو زندگی آن بیشتر میشود . این طی مراحل چنان صورت میگیرد که خود او، بخلاف سفر دوزخ‌وبرزخ، متوجه بالاروی خویش نمیشود . مفهوم این اشاره اینست که‌آدمی در طریق تعالی معنوی،بخلاف طریق جهل وگمراهی، خود بخود بجانب کمال میرود وهرپیشرفتی درین راه ، بی‌آنکه او خود متوجه باشد ، زمینهٔ پیشرفتی تازه‌تر میشود .

بدین ترتیب وی مراحل مختلف کمال را درپشت سر مینهد و درمرحلهٔ ما قبل آخراین‌سفر ، از حدآدمیان میگذرد وپا بدیار خاص ملائك میگذارد، وبمصداق آنکه «تابرآرم از ملائك بال وپر» ، درسیر کمال بفرشته خوبی میرسد ، اما درین مرحله نیز نمیماند و چون این سیر تکامل‌آدمی‌را حد یقفی نمیتواند بود وی « بار دیگراز ملك پران» میشودتا «آنچه اندر وهم نایدآن شود » ، و آنچه دروهم نمیگنجد در آمیختن اوبا فروغ الهی یعنی با حقیقت محض است که وی از ازل جزئی از آن بوده است .

این انشعاب روح آدمی از جوهرالهی واین«شوق‌جزء» درپیوستن به«کل»اصل و عصارهٔ «بهشت» دانته‌است، واین همان‌اصلی است که تصوف وعرفان ایران نیزبرآن‌تکیه دارد . ازهمین‌رواست که ما باخواندن‌آخرین قسمت این‌کتاب «ازیارآشنا سخن‌آشنا» میشنویم وبا بحثی مواجه‌میشویم که‌آنرا پیش‌ازاین باشورانگیزترین و عالیترین تعبیرها از مولویها وعطارها وسنائی‌ها وحافظ‌های خودمان شنیده‌ایم .

شایداین تقارن‌وهمزبانی ، بخصوص باتوجه بدانکه زمینهٔ مذهبی ومسیحی کتاب دانته از زمینهٔ عرفانی واسلامی سخن‌شعرا وعرفای بزرگ مابدوراست بنظرعجیب‌آید ، مخصوصاً اگردرنظر گرفته شود که نه تنها اصل‌فکربانظریهٔ عرفان شرق کاملا نزدیك

است ، بلکه حتی اشارات وتشبیهاتی که در توصیف خدا وملائك ومراحل کمال معنوی و مادی بکار میرود نیز غالباً با آنچه در عالم عرفان و تصوف ما معمول بوده شباهت بسیار دارد (که شمه ای ازآن در صفحات بعد نقل خواهد شد) ؛ ولی یك نظر بریشهٔ این هردو ، نشان میدهد که این تقارن میان «تز» اصلی دانته و «تز» عرفای ما که نظیری برای آن مابین این کتاب وآیین ومعتقدات یهودی (بـا آنکه دانته از لحـاظ مسیحیت نزدیکی کامل باآنها داشته است) واصول اسلامی (که عرفای ما بدان توجه داشته انـد) نمیتوان یافت ، غیرعادی وتصادفی نیست ، زیراکه قسمت مهمی از اصول مسیحیت ، بدان صورت خاص ازآن که مورد نظر واعتقاد دانته است[1] مانند قسمت مهمی ازعرفان ما ازیك ریشهٔ واحد یعنی از « **فلسفهٔ افلاطونی** » و بعبارتی دیگر از شعبـه خاص Neo-Platonism (**نوافلاطونی**) این فلسفه سرچشمه گرفته است .

پیش ازآنکه «بهشت» دانته راازنظر مفهوم «سمبولیك» آن مورد تحلیل قراردهیم، باید بطور خلاصه نظری بدین فلسفه بیفکنیم ، تا درك این مفهوم سمبولیك آسانتر شود :

فلسفه افلاطون که جلوه‌های مختلفی ازآن در «بهشت» دانته ودرتصوف ایران بنظر میرسد بطور کلـی براین اساس متکی است کـه صورت مادی ومحسوس هـر چیز (Phenomena) صورت ناقص وموقتی ازآن بیش نیست، وبالعکس صورت فکر ومعنی (Noumena) کامل وابدی است وهمهٔ مشهودات ومحسوسات ما فقط انعکاسات ناچیز ومحدود آنند. از طرف دیگر هیچ چیز در عالم مادی و محسوس پدید نمی آید که صورت کامل آن درعالم جاوید ونامحسوس بالاکه افلاطون آنرا Ideas مینامد نباشد، واین تأحدی شبیه بفکر «**لوح محفوظ**» ماست که همه چیز در آن ثبت است[2]. بدین صورت کامل « شکل » می گویند وصورت اعلای این «شکل» یعنی آنچه بالاتر ازهمه است ، «نکوئی وزیبائی مطلق» یعنی «الهیت» است . روح آدمی جاودانی است، وعلیرغم آنکه بقالب‌های مختلف درمیآید وبقید وبند گرفتار میشود ، گاهگاه یاد از دورانی میکند کـه بصورت مجرد درعالم علوی بسر میبرده است، وهدف اعلای خردمندان اینست که ازدرون خود دوباره راه بچنین عالمی پیدا کنند تا بتوانند حقایق را در صورت بدیع وزیبای اصلـی آنهـا ببینند. خدای افلاطون همان « نیکی وکمال محض » است که همهٔ اجزاء جهـان

---

۱ — رجوع شود بصفحهٔ ۱۸ این مقدمه .

۲ — **قرآن، سورهٔ اسراء** (آیهٔ ۵۸) : «... هرحکمی درکتاب علم ازلی مسطوراست » و **سورهٔ سباء** (آیهٔ ۳) «... وذره‌ای کمتر یابیشتر ازآنچه درآسمانها ودر زمین است ازکوچك و بزرگ نیست که در کتاب علم ازلـی حق آشکار نباشد . . . » و **سورهٔ حدید** (آیهٔ ۲۲) : «... هرچیزی در لوح محفوظ پیش از آنکه در دنیا ایجاد شود ثبت است . »

هستی ازخود او جدا شده‌است ونه آنکه با دست او ساخته شده باشد . ازین رواست که حقیقت مکنون در اشیاء وصور مادی ومحسوس که‌ازروی نمونه‌های کامل وازلی‌خود در عالم مجرد منتها بصورتی ناقص‌وناپایدار ساخته شده‌اند ، همواره دراشتیاق بازگشت بمبدأ اصلی خویش است وازین‌جدائی اجباری است که همهٔ بدیها و دردها زاده‌میشود.

ازین فلسفه افلاطونی درقرن سوم مسیحی مکتبی درشهر اسکندریه پدیدآمد که فلسفه ومذهب را با هم درآمیخته بود ومکتب « نوافلاطونی » نام‌گرفت . درین مکتب اصول عقاید افلاطون دربارهٔ «شکل» (Ideas) با فلسفه ارسطو و نظریات فلسفی «رواقیون» واصل«وحدت وجود» که درمشرق زمین ریشه داشت در آمیخته بود واساس کوشش بشر برای رخنه درحقایق ماورای عالم محسوس‌ونیل به حقیقت مطلق‌ونامحدود وابدی یعنی به «جوهرالهی» بود که در دل هرصورت مادی وجود دارد ، وامکان چنین «مکاشفه‌ای» ازراه جذبه از اصول معتقدات پیروان‌این‌نظریه بود. بعقیدهٔ «نوافلاطونیان» که اصول عقاید مسیحی را با طرز فکرفلسفی خود درآمیخته وترکیب کرده بودند ، خدا در جلوهٔ «تثلیث» مسیحی تجلی حقیقتی واحد درسه جلوهٔ مختلف است که جهان آفرینش ومنجمله آدمی ازآن منشعب شده است ، وبنابراین دروجود هر انسان جزئی از خداوند بودیعت نهفته است . اساس این مذهب «وحدت وجود» یعنی این اعتقاداست که هرچه هست مظاهر وجلوه‌های مختلف يك اصل واحد است . خدا مصدرهمهٔ این چیزهاست وبرای وصول بدو ، یعنی آنچه کمال مطلوب جـزء (روح بشری) درپیوستن به کل (ذات‌الهی) است ، باید به «اشراق» و«شهود» و « سیر معنوی» متوسل شد ، زیرا که «حس» و«عقل» برای وصول‌بخدا که مبدأ خیر وفیض است وکمال هريك ازاجزاء کاینات بدرجهٔ نزدیکی ودوری‌آن ازین فیض وابسته است‌کافی نیست .

تنزل از «**عالم‌ملکوت**» به «**عالم ناسوت**» (عالم جسم) وآلایش « ماده » وزشتی ها و پلیدیهای آن همان است که « قوس نزول » نامیده میشود ـ در مقابل این حرکت، «حرکت رجعی» قراردارد،بدینمعنی که هرچه از «واحد» جدا شده هماره درین شوق است که دوباره بدان «واحد» بـاز گردد،واین سیری‌است که « قوس‌صعود » نامیده‌میشود .

بنابراین «نفوس سماوی» یعنی فرشتگان که مجردند همیشه «باخدا» و«درخدا» زندگی میکنند و سعادت جاوید دارند ، زیرا که پیوسته مستغرق مشاهده و دیـدار خداوندند که زیبائی‌وخیرمطلق است؛ ولی «نفوس بشری» باآنکه مبدأآسمانی دارنددر «جسم» ساقط شده‌اند ، واین سقوط کیفر غرورآنهاست که دربندشان دارد . منتها اگر نفس‌آدمی همت‌کند و راه تعالی معنوی را درپیش‌گیرد ، ممکن است آدمی نیز از سعادت دیدار الهی برخوردارآید ، یعنی بکمال زیبائی وخیر و سرچشمه اصلی هستی

برسد . غایت حیات و کمال مطلوب بازگشت بمبدأ وحصول تمتع ابدی است .

چنانکه دیده میشود قسمت مهمی ازاصول معتقدات تصوف و عرفان شرق و غرب برهمین پایه متکی است ، زیرااین اصل «فلسفی ومذهبی» درطول زمان بصورت دوشعبهٔ موازی درمشرق ودرمغرب پیش‌رفته منتها درهریك ازین دومورد طبق مقتضیات خاص بشکلی خاص تکامل وتحول یافته است . کتاب مهمی بنام « کشف اسرارالهی» که مدتها آنرا بغلط به « دیونیزیوس » شاگرد « پولس رسول » نسبت میدادند ، و ادعا میکردند که در قرن اول مسیحی نوشته شده ، عامل مهمی دررواج تصوف درشرق ودرغرب بود [1]

این کتاب ، طبق آخرین تحقیقاتی که شده ، توسط یکی ازعرفای پیرو مکتب «نو افلاطونی» بنام «استفن بارسودایلی» در اواخر قرن پنجم میلادی یعنی یکقرن و اندی پیش از ظهوراسلام نوشته‌شد، وازاصل سریانی به زبانهای یونانی ولاتینی‌درآمد. ترجمه‌های آن بدین دو زبان پایه تصوف در اروپا شد ، و اصل سریانی آن در تصوف عالم‌اسلامی که بربنیاد زهد وترك‌دنیااستوار بود نفوذبسیار کرد واولین‌شکل منظم‌تصوف اسلامی ازهمینجا پدیدآمد . بدین ترتیب‌فلسفه «نئوپلاتونیسم» (نوافلاطونی)اسکندریه همان رنگی را بتصوف اسلام‌زد که قبلابتصوف مسیحیت زده بود .

ازمهمترین مظاهر این نفوذ ، توسعه «رهبانیت» بود . اصولا این «رهبانیت» که با تعالیم اسلامی وزرتشتی نمیسازد ، با روح مسیحیت و مانویت بسیار موافق است ، ونه فقط بطور ضمنی از تعالیم انجیل استنباط میشود ، بلکه خود از تعلیمات مهم مسیحی است ، ومیتوان گفت که مسیحیت بیش ازهر مذهب دیگر مستعد اخذ آراء زاهدانه است . بدین جهت از همان آغاز رواج مسیحیت جمعی کثیر از مسیحیان ریاضت و ترك دنیا پیشه کردند ، و این «توابین» و «تارکین دنیا» در همه جا به سیاحت و تبلیغ پرداختند . انتشار اسلام درسوریه وعراق و مصر تماس مسلمانان را با راهبان مسیحی بیشتر کرد و این دوبهتر بعادات وافکار و گفته‌های یکدیگر وقوف یافتند . و بعضی از مسلمانان که طبعاً صوفی منش بودند بسیاری از نظریات این رهبانان را پذیرفتند ، چنانکه بعدها یکی ازسرزنش هائی که از طرف مسلمانان مخالف صوفیگری بدین صوفیان میشد تشبیه آنها برهبانان مسیحی بود .

اصل «ذکر» عاملی بود که باحتمال قوی تحت تأثیرمسیحیت درزهاد وپیشروان تصوف پیدا شد . طبق اصول اسلامی‌نماز مهمترین‌واجبات است، اما بسیاری ازصوفیان

---

۱ – برای شرح حال «دیونیزیوس» رجوع شود شرح ۲ صفحهٔ۱۳۶۱. وشرح۳ صفحهٔ ۱۵۴۸ این کتاب.دربارهٔ کتابی که منسوب بدواست ، رجوع شودبمقدمهٔ سرود ۲۸ ، صفحهٔ ۱۵۳۳.

ازهمان قرون نخستین «ذکر» رااساس توجه بخدا دانستند وآنرا برجمله اعمال دیگر مقدم شمردند، و این مسئله افتراق اصلی اینان با مسلمانان دیگر بود . حتی کلمه «تصوف» نیز که بمعنای «پشمینه پوشی» است ، از«صوف» یعنی جامه پشمینه رهبانان مسیحی گرفته شد، واندك اندك خود «صوفیه» این پشمینه پوشی را شعار زهدقراردادند، کما اینکه عادت زندگی در«صومعه» و«خانقاه»نیز تا اندازهٔ زیادی ازرهبانیت مسیحی گرفته شده است . بطور کلی مسیحیت ازراه رهبانان و فرقه‌های سیار «تارکان دنیا» و «توابین» مخصوصاً فرقه های سوریه که غالباً ازفرقه عیسوی « نسطوری » بودند برای متصوفین‌اسلام‌منبع الهام مهمی بود، درصورتیکه اثرمعتقدات ورسوم مسیحی درنزدبقیه مسلمانان بسیار محدود وناچیز بوده است •

ولی‌آنچه درتصوف اسلام (بخصوص ایران) ودر مسیحیت خیلی نزدیك است ، اصل **عشق** است که بنیاد این هردو بشمار میرود ، و هرچه درین دو رشته مختلف گفته شده براین اساس واحد تکیه دارد • چه در انجیل وچه درتصوف «عشق ومحبت» بنیادکائنات وگردانندهٔ عالم و بتعبیر دیگر اصولا معرف «خداوند» است • در **انجیل** **(رسالهٔ اول یوحنای رسول)** چنین‌آمده :

«محبت ازخداست ، وهر که محبت کند ازخدا مولود شده است ، و کسیکه عشق نداشته باشد خدا را نمیشناسد ، زیرا خدا محبت است •» و در جای دیگر **(رسالهٔ پولس رسول)** چنین گفته شده: «•• اگرهم‌نبوت داشته باشم و جمیع اسرار وعلوم را بدانم،وایمانی چنان‌کامل داشته باشم که بتوانم کوهها را از جائی بجائی منتقل کنم ، اماعشق نداشته باشم ، هیچ هستم • واگرهم جمیع اموال خود را صدقه بدهم،وبدن خویش‌را درراه ایمان بدست‌آتش‌بسپارم، اما محبت نداشته باشم ، هیچ‌سود نمیبرم ••» وبازجای دیگر ازانجیل**(رسالهٔ اول یوحنای رسول)** چنین‌حاکی است : «خدا محبت است ، وهر که درمحبت ساکن است درخدا ساکن است ، وخدا در وی••» خود عیسی نیز صریحاً بدین اصل اشاره کرده است (**انجیل متی** ، باب بیست ودوم) : « یکی از فریسیان که فقیه بود ازوی بطریق امتحان سئوال کرده گفت : ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است ؟ عیسی گفت محبت •••» در انجیل (**رسالهٔ پولس رسول بغلاطیان**) چنین تصریح شده : «تمامی شریعت عیسی دریك‌کلمه محبت‌کامل میشود ••»

براین اساس ، میتوان «تز» اصلی «بهشت» دانته را بخوبی « حلاجی کرد» . اساس این « تز » اینست که عالم افلاك و جمله ذراتی که در آنند از «وجود مطلق» یعنی جوهر الهی منشعب شده‌اند، وکمال مطلوب همه‌آنها اینست که باردیگر بامبدأ خویش درآمیزند ، وتوجه بدین مطلوب درآنهاآن شوق سوزانی را بر میانگیزد که

«حرکت» را پدید میآورد . این «شوق» و «عشق» است که خورشید واختران و آسمانها را درگردش دارد ؛ این « عشق » است که روح آدمی را در هوای عالم علوی به تب و تاب میافکند ، واین «عشق» است که ارواح بهشتی وفرشتگان را به کشش و کوشش وامیدارد ودمی آرامشان نمیگذارد،واگرروزی این «عشق» که حاصل آن «جاذبه جهانی» است ازمیان برود گردش افلاك نیز برهم میخورد ونظم عالم آفرینش مختل میشود وهستی بصورت «فنای مطلق» در میآید .

این «تز» که زمینهٔ اصلی «بهشت» دانته واساس فلسفهٔ «نو افلاطونی» و الهیات « مسیحی » است با زیباترین صورت خود در عرفان ایران منعکس است ، زیرا این مکتب براین پایه «عشق» و « وحدت وجود » و«پیوستن بحق» بنیادنهاده شده است . ازین جهت است که غالباً زبانی که دراین «بهشت» بکار رفته بگوش ما آشناست . مثلا آنچه راکه قبلا دربارهٔ اساس «عشق ومحبت» دربهشت دانته گفته شد وبعداً در خود این کتاب میخوانید با این گفته **بایزید بسطامی** مقایسه کنید : «دلم را بآسمان بردند ـ گرد همه ملکوت بگشت و بازآمد ـ گفتم : چه آوردی ؟ گفت : محبت ورضا ، که پادشاه این هردو بودند .»

ویا این شعر معروف **مولوی** :

آتش عشق است کاندر نی فتاد؛ جوشش عشق است کاندر می فتاد؛
جسم خاك ازعشق برافلاك شد، کوه در رقص آمد و چالاك شد!
پر وبال ما کمند عشق اوست: مو کشانش میکشد تا کوی دوست..

و یا این شعر دیگر او ، که گوئی سفر «بهشت» دانته در آن خلاصه شده است :

همت عالی است بر سرهای ما، از علا تا رب اعلی میرویم ؛
قل تعالوا آیت است ازجذب حق: ما بجذب حق تعالی میرویم !
احتراق است اندرین دور قمر زان جهت فوق ثریا میرویم !

ونیز این شعر دیگر او در بارهٔ « وحدت وجود » که همراه با «عشق» اساس بهشت دانته است :

دوئی ازخودبرون کردم، یکی دیدم دوعالم را:
یکی جویم، یکی گویم، یکی دانم، یکی خوانم!
هوالاول ، هوالاخر ، هوالظاهر، هوالباطن،
بغیر از هو ویا من هو ، دگرچیزی نمیدانم!

وبا این رباعی **جامی** :

در کون ومکان هیچ نبینم جزعشق　　پیدا ونهان هیچ نبینم جزعشق
حاشا که ز سر عشق غافل مانم　　چون در دوجهان هیچ نبینم جزعشق

کوشش دانته در «بهشت» از آغاز تا بانجام آن ، صرف اثبات این نکته میشود که آنچه گردانندهٔ کائنات وافلاك است این «عشق» است که باید ازراه دل وایمان بدان رسید ، ونه ازراه منطق و حساب ؛ این عشق است که ملائك و جوهر های بیشمار را بجانب «نقطهٔ مرکزی کائنات» یعنی «مرکز وجودی» آنها میکشاند[1] وازهمین «عشق» آسمان است که زمین آباد است . باآنکه **نظامی** پیرو مکتب عرفان نیست ، معهذا مقایسهٔ آنچه گفته شد بااین اشعار «**خسرو وشیرین**» او که از افکار عرفانی الهام گرفته بسیار جالب است :

فلك جز عشق محرابی ندارد ؛　　جهان بی خاك عشق آبی ندارد؛
اگر بی عشق بودی جان عالم،　　که بودی زنده در دوران عالم؟
هر آن جوهر که هستند ازعدد بیش،　　همه دارند میل مرکز خویش!
گراندیشه کنی ازراه بینش:　　بعشق است ایستاده آفرینش.
گرازعشق آسمان آزادبودی؟　　کجا هرگز زمین آبادبودی؟

قسمت مهمی از تشبیهات دانته تشبیهاتی است که عیناً درآثار عرفای مامیتوان یافت ،واگر نخواهیم احتمال آشنائی مستقیم دانته را بابرخی ازین آثار که جزئاً یاکلاً بلاتینی ترجمه شده بودند بدهیم ، بایداین هردو رشته تشبیهات را مربوط بیك ریشه قدیمی بدانیم ، مثلااین تشبیهات کلی را: خدا: عددیك که در تمام اعداد ساری است؛ نقطه مرکزی دائرهٔ وجود[2] مجمع جوهرها و عرض‌ها[3] ، نقطه‌ای که هم مرکز است وهم‌محیط[4]، کتابی که همه اجزاء پراکندهٔ عالم درآن بهم پیوسته‌اند[5] ـ افلاك و فرشتگان : آئینه‌هایی که نورحق درآنها منعکس میشود[6]ـ آدم وعیسی ، دوشاهکار ازل و ابد خداوند[7] .

واکنون همه این تشبیهات رابا این اشعار **گلشن راز** کتاب عرفانی معروف قرن

۱ – رجوع شود بصفحات ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ این کتاب .
۲ – صفحهٔ ۱۵۳۹، بند ۱.
۳ – صفحهٔ ۱۶۲۸، بند ۲.
٤ – صفحهٔ ۱۵۳۹ بند ۱ .
٥ – صفحهٔ ۱۶۲۸، بند ۱.
٦ـ صفحهٔ ۱۲۴۱، بند ٤ ، وبسیار موارد دیگر.
۷ – صفحهٔ ۱۲۹۸، بندهای ۱ ، ۲ ، ۳ وصفحهٔ ۱۳۵۱، بند ٤ .

هفتم ایران ،که درست همزمان با «**کمدی الهی**» نوشته شد ، مقایسه کنید :

چوخود را دید یك شخص معین — تفکر کرد تا خود چیستم من ؟
ز جزئی سوی‌کلی یك‌سفر کرد، — وزآنجا باز بر عالم گذر کرد:
جهان . را دید امر اعتباری، — چو واحد گشت در اعداد ساری
. . . . — . . . .
همه از وهم تست اینصورت غیر — که‌نقطه دائره‌است ازسرعت سیر
دلی کز معرفت نوروصفا دید — زهرچیزی که دید ، اول‌خدادید
جهان جمله فروغ نور حق دان — حق اندر وی زپیدائیست پنهان!
همه عالم ز نور اوست پیدا — کجا او گردد از عالم هویدا؟
جهان را سربسر آئینه میدان — بهر یك ذره ای ، صد مهرتابان
همه جمع آمده از نقطهٔ خال — همه دور زمان ، روزومه وسال؛
ازل عین ابد افتاد با هم — نزول عیسی و ایجاد آدم؛
زهریك نقطه دوری گشته دایر — هم اومرکز، هم‌او در دورسایر؛
بزیر پردهٔ هر ذره پنهان — جمال جانفزای روی جانان .
چو خورشیدجهان‌بنمایدت‌چهر، — نماند نور ناهید و مه و مهر
بنزد آنکه جانش درتجلی‌است: — همه عالم کتاب حق تعالی است!
عرض‌اعراب‌وجوهرچون‌حروفست، — مراتب همچوآیات وقوف است،
همه‌یك نوردان اشباح وارواح، — گهی‌زآئینه پیدا ،که زمصباح؛
یکی ره برتر از کون ومکان شو — جهان‌بگذاروخوددرخودجهان‌شو!
کسی‌این سرشناسد کو گذر کرد، — زجزئی سوی‌کلی یك‌سفر کرد ،
بعکس سیر اول در منازل — رود تا گردد او انسان کامل؛
ز علم خویشتن یابد رهائی، — چو عیسی نبی‌گردد سمائی،
درآن خلوت سرا محبوب گردد — بحق یکبارگی مجذوب گردد ؛
هرآنچیزی که درعالم‌عیان‌است، — چوعکسی زافتاب‌آن جهان‌است.
تجلی که جمال و گه‌جلال‌است، — رخ وزلف آن‌معانی‌رامثال‌است،
برآن رخ‌نقطه خالش‌بسیط است — که اصل مرکز و دورمحیط‌است
همه عالم چویك خمخانهٔ اوست — دل هر ذره ای پیمانهٔ اوست؛
خردمست‌وملائك‌مست‌وجان‌مست — هوامست‌وزمین‌مست‌آسمان مست
ملائك خورده صاف‌ازکوزهٔ پاك — بجرعه ریخته دردی براین خاك
عناصر گشته‌زان یکجرعه‌سرخوش — فتاده که در آب و که درآتش
ز بوی جرعه‌ای کافتاد بر خاك — بر آمد آدمی تا شد بر افلاك!

تعبیری که دانته در همه «بهشت» در بارهٔ حالت معنوی و کمال‌ارواح بهشتی بکار میبرد « سوختن آن ها درآتش محبت است»، وخیلی‌جالب‌است که ما چندقرن پیش‌از اوعین این‌تعبیررا اززبان **بایزید بسطامی** خودمیشنویم : «کمال‌درجه عارف سوزش اوبود درمحبت» ، واین نزدیکی طرز تعبیر نشان ازوجه مشترکی میدهد که در میان این دو طرز فکراست .

در برخی از آثار ادب و عرفان ایران اصولا توصیفهائی‌کامل ازین«سفرمعنوی» بدیار « خدای‌بینی» میتوان‌یافت که همه فصول«بهشت» دانته وخصوصاً زمینه‌های اصلی آن بطورکلی یا جزئی درآنها خلاصه شده است. مقایسه سطورزیر که از «**کیمیای سعادت**» غزالی استخراج شده با آنچه بعداً درمتن «بهشت» خواهید خواند ، سوابق فکری چنین اثری را در ایران خیلی خوب نشان میدهد :

از: عنوان چهارم- فصل چهاردهم

.. واین‌فرع معرفت حقیقت روح‌است، وبدانستن وی راهی‌است از طریق‌بصیرت و مشاهدهٔ باطن، وبدین کسی رسد که ازوطن خویش مفارقت کند : آنجا که مولد و مسقطالرأس وی‌است نایستد وسفرراه دین فرا پیش گیرد . وبدین وطن نه‌شهر وخانه می‌خواهیم که‌آن‌وطن قالبست ، وسفرقالب را قدری نیست . لکن‌آن روح که‌حقیقت وسرآدمی‌است، ویرا قرارگاهی است که ازآنجا آمده است .. وازینجا وی‌را سفری است ، وویرادر راه منازل است وهرمنزلی عالمی دیگر ... وچون این‌سفر بسررسید بحقیقت بعالم انسانیت رسد و چیزها بیند که حس و تخیل و وهم را بدان راه نباشد، وروح وحقیقت کارهااز صورت بیرون کند ودریابد، وحدود حقیقت هرچیزی که جمله صورتها آن چیزرا شامل بود دریابد .

... پس منازل سفرآدمی درعالمهای ادراکات بود ، وپآخرمنازل خویش‌باشد که بدرجه ملائکه رسد . پس‌ازآخردرجه بهایم تا اعلی درجات ملائکـه ، منازل معراج آدمی‌است، ونشیب وفرازکاروی است : ووی درخطراست که با اسفل السافین فروشودیا باعلی علیین برسد .

از: عنوان اول- مقدمه

بدانکه‌کلید معرفت خدای عزوجل‌معرفت‌نفس خویش است، وبرای این گفته‌اند که : «من‌عرف نفسه فقد عرف ربه » چون خودرا نشناسی ، دیگری را چون‌شناسی؟

.. وغذای فرشتگان‌وسعادت ایشان مشاهدهٔ جمال حضرت الهیت است ؛ اگر توفرشته‌گوهری دراصل خویش، جهد کن تا حضرت الهیت را بشناسی وخودرابمشاهدهٔ آن جمال راه دهی ... ووی بقرارگاه سعادت خویش آوری : قرارگاهی که عبارت خواص ازآن‌حضرت الهیت است و عبارت عوام ازآن بهشت است .

.. و حقیقت‌دل ازین عالم نیست وبدین عالم غریب‌آمده است ...ومعرفت‌حقیقت

وی‌ومعرف صفات‌وی‌کلید معرفت خدایتعالی است؛ جهدآن کن تا وی‌را بشناسی که‌آن گوهر عزیزاست،واز گوهرفرشتگانست، ومعدن‌اصلی وی‌حضرت الهیت است : ازآنجا آمده است و بآنجا باز خواهد رفت .

از : عنوان‌اول ـ فصل‌نهم

... اما جوهری روشن‌ونورانی، آراسته بمعرفت حق تعالی‌برصورت ملائکه ، تا لاجرم رفیق ایشان باشد و « رفیق الماءالاعلی» باشد، وایشان‌همیشه درحضرت‌الهیت باشند .

از : عنوان اول ـ فصل دهم

... مثل‌دل‌چون‌آینه است ومثل‌لوح‌محفوظ چون‌آینه‌که صورت همه‌موجودات در وی است : چنانکه صورتها از یك‌آینه در دیگرافتد ـ چون درمقابله آن‌بداری ـ همچنین صورتها ازلوح محفوظ در دل پیداآید .

از : عنوان چهارم ، فصل اول

••• و از درون دل روزنی است بعالـم ملکوت ،که از آن روزن این معانی آشکار شود ، ودر وی هیچ شبهتی نماند . وکسی راکه‌آن راه‌گشاده شود ، ویرایقینی روشن بسعادت و شقاوت آخرت پدید آید ، نه بطریق تقلید وسماع ، بـل بطریق بصیرت ومشاهدت .

از: فصل چهارم ، عنوان چهارم

••• و روح انسانی ازین عالم نیست ، بلکه از عالم علوی است ، و از جوهر ملائکه است ، و هبوط وی بدین عالم غریب است از طبیعت ذات وی ، و لکن این غربت برای‌آنست تا ازهدی زاد خود برگیرد .

از : عنوان چهارم ، فصل ششم

••• وبدین سبب است که کسانی که ازخود وازمحسوسات غایب شوند ، وبخود فروشوند ... احوال‌آخرت ایشان را بذوق مشاهده بباشد ••• پس آنچه دیگران را بمرگ مکشوف خواهدشد ، ایشانرا اینجا مکشوف شود .آنگه چون با خویشتن‌آیند وبا عالم محسوسات افتند ، بیشتر آن باشد که ازآن چیزی برباد وی بنمانده باشد ، ولکن اثری ازآن باوی بمانده باشد .

از : عنوان اول ، فصل‌شانزدهم

هماناگویی بچه معلوم‌شود که سعادت‌آدمی درمعرفت خدایتعالی است ؟ بدانکه

این بدان معلوم شود که بدانی سعادت هرچیزی درآنست که لذت و راحت وی درآن بود ، ولذت هرچیزی درآنست که مقتضی طبع وی بود،ومقتضی طبع هر چیزی آنست که ویرا برای آن آفریده‌اند ... وچون بدانستی که لذت دل در معرفت کارهاست، دانی که معرفت هرچند بچیزی بزرگتر وشریفتر بود ، لذت بیشتر بود ... و هیچ موجود شریفتر از آن نیست که شرف همهٔ موجودات بوی است... وهیچ نظاره خوشتر از نظارهٔ حضرت ربوبیت نباشد . اگر دلی باشد که دروی تقاضای این معرفت باطل شده باشد همچون تنی باشد بیمار که دروی تقاضای غذا باطل شده باشد .

در این گفته **جامی** (شرح لمعات فخرالدین عراقی) نیز تز اصلی «بهشت» دانته را بخوبی منعکس میتوان دید : «... لمعهٔ دوازدهم، دربیان وصول سالکان به تمامی سیر الی‌الله وشروع ایشان درسیر فی‌الله، وتحقیق آن بر هر که بحقیقت از راه سلوك یا جذبه این در بگشایند که درخلوتخانهٔ بابود خود نشیند وازذات وصفات خود کرانه گزیند وخود ودوست را درآئینهٔ یکدیگر بیند ودرآئینهٔ دوست خودرا نگردو درآئینهٔ خود مطالعه اسماء وصفات دوست کند .»

ولی عالیترین نمونه‌ای که دربارهٔ این سیر وسلوك معنوی وتوصیف آن باصورت «سمبولیك» در ادبیات فارسی میتوان یافت باحتمال قوی **«منطق الطیر» عطار** است . درین اثر بدیع عرفانی که بخصوص صورت تمثیلی آن بسیار قوی است جمع بیشماری از مرغان درطلب «سیمرغ» روان میشوند واز مراحل ومنازل متعدد میگذرند ودر هرمنزل دسته‌ای ازآنان همت ادامه راه در خویش نمی‌یابند و از همسفران کناره میجویند تا وقتی که از «منزل هفتم» میگذرند ودر میبابند که «سیمرغ» خود ایشانند آنچه راکه دربیرون ازخود طلب میکرده‌اند میباید در وخــود جسته باشند . منظور واقعی «عطار» ازین اشاره کاملا روشن است .

این **«هفت وادی سلوك»** در حقیقت مرادف با همان «منازل هفتگــانهٔ» سفردانته درطلب حقیقت یعنی درجسجوی خدااست، بطوریکه میتوان این دونوع «طی طریق» ظاهری و معنوی را دو مظهر تمثیلی از یك اصل واحد شمرد. تکامل معنوی شاعر در صعود ازهر فلکی بفلك بالاتر، ودوری تدریجی او ازآلایشهای پیشین ، تا جائیکه به تجردکامل او وجذب وی درذات الهی منجر شود ، همان تکامل وتجریدی است که در این «سیر وسلوك عارفانه» ازآن سخن میرود، منتها درزبان دانته که ازحد کمال عرفای ما بدوراست، طبعاً این مفهوم صورتی ساده‌تروابتدائی ترپیدامیکند، بخصوص که باید گفتهٔ او بااصول ومقررات سخت آئین کاتولیك تطبیق کند .

قسمتی از **منطق الطیر** عطار ، دربارهٔ «هفت وادی معنوی» که باید در طلب حقیقت اعلی طی‌شود، چنین است :

... گفت ماراهفت‌وادی درره‌است، / چون گذشتی:هفت‌وادی‌در گه‌است؛
باز ناید درجهـان زین راه کس / نیست از فرسنگ آن‌آگاه کس:
هست وادی طلب آغـاز کار، / وادی عشق است ازین پس بیکنار،
پس سیم وادی از آن معـرفت، / هست چهارم وادی استغنا صفت،
هست پنجم وادی تـوحید پاك، / پس ششم ، وادی حیرت صعبناك،
هفتمین وادی فقـر است و فنا، / بعد ازین وادی روش نبود تـرا؛
درکشش افتی ، روش گم گرددت! / گربود یکقطره ، قلزم گرددت!

✿✿✿

چون فرود آئی بوادی طلب، / پیشت آید هر زمانی صد تعب
... چون نماندهیچ معلومت‌بدست / دل بباید پاك کرد از هرچه‌هست!
چون دل تو پاك گردد از صفات، / تافتن گیرد ز حضرت نور ذات
چون شودآن نور بر دل آشکار، / در دل تو یك طلب گردد هزار!
جرعهٔ زان باده چون نوشش بود / هر دو عالم کل فراموشش بود!

✿✿✿

بعد ازآن وادی عشق‌آید پـدید / غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس درین وادی بجزآتش مباد! / وانکه‌آتش‌نیست عیشش‌خوش‌مباد!
تا که جوهر دو وجود او نسوخت / در مفرح کی تواند دل فروخت؟
عقل در سودای عشق استاد نیست / عشق کار عقل مـادر زاد نیست
عشق اینجاآتش است و عقل دود / عشق چون آمد گریزد عقل زود
هست هریك برگ از هستی عشق / سر براه افکنده از مستی عشق
گر ترا آن چشم غیبی باز شد / با تو ذرات جهـان همراز شد؛
بعد از آن بنمایدت. پیش نظر / معرفت را وادی بـی پا و سر
هیچ ره‌دروی نه‌چون‌آن‌دیگراست / سالك‌تن ، سالك‌جان دیگراست؛
سیر هر کس تا کمال او بود؛ / قرب هر کس حسب حال او بود؛
چـون بتابد آفتـاب معرفت / از سپهر اینـره عالی صفت
مغز بیند از درون ، نی‌پوست او، / چون نبیند ذره‌ای‌جز دوست، او!
هرچه بیند روی او بیند مدام / ذره ذره کوی او بیند تمام
صد هزار اسرار از زیر نقاب، / روی می بنمایدش چون آفتاب؛
ملك عالم پیش او ملکی شود، / نه فلك در بحر او فلکی شود !



بعد از آن وادی استغنا بود،   نی در آن دعوی ونی معنا بود؛
هفت دریا یك شمر اینجا بود،   هفت اختر یك‌شرر اینجا بود،
هشت‌جنت نیز آنجا مرده‌ایست،   هفت دوزخ‌همچویخ افسرده‌ایست!
صد هزاران خلق در زنار شد،   تا که عیسی محرم اسرار شد
گر دوعالم شد همه یکبار نیست   در زمان ریگی همه انکارنیست!
گربیك ره‌گشت این نه‌طشت گم،   قطره‌ای در هفت دریا گشت گم..



بعد ازآن وادی توحید آیدت   منزل تجرید و تفرید آیدت
رویها چون زین بیابان در کشند،   جمله سر ازیك‌گریبان بر کشند؛
گر بسی بینی عدد گر اندکی: آن یکی باشد دراین ره‌آن‌یکی!
چون یکی باشد یك‌اندریك مدام   آن یکی اندر یکی باشد تمام!



مرد حیران چون رسدآنجایگاه[1]   در تحیر مانده و گم‌کرده راه
گم شود درراه حیرت محو و مات   بیخبر از خود بود و زکائنات
هر که زد توحید بر جانش رقم   جمله‌گردد محو ازاو ، او نیزهم



عین این وادی فراموشی بود،[2]   گنگی و کری ز بیهوشی بود؛
هر دوعالم نقش این دریات بس!   هر که‌گوید نیست این‌سودات‌بس!
هر که در دریای کل‌گم بوده‌شد،   دائماً گم بوده و آسوده شد!
... نبود اوواوبود، چون‌باشداین؟   از خیال عقل بیرون باشد این!

آثار عرفانی ایران طبعاً پراست ازاین اشارات زیبا وبدیع ، که در همهٔ‌آنها دواصل «عشق» و«وحدت وجود» که وجه ارتباط این مکتب با «بهشت» دانته است «تز» اصلی است ، و نتیجه ای که « دانته » از « بهشت » خود میگیرد همان نتیجه ایست که «**عطار**» بدین‌صورت گرفته است، وکاش که در بارهٔ عطار ونظایر اونیز آن اندازه مطالعه‌ومو شکافی شودکه در اروپا دربارهٔ دانته شده است :

عرش وعالم جز طلسمی بیش‌نیست!   اوست،پس این‌جمله اسمی‌بیش‌نیست
گر ببینی این ، خرد را کم کنی   جمله اوبینی و خود راگم کنی !

۱ـ وادی حیرت .
۲ـ وادی فنا .

دانته وحافظ - تحلیلی از سفر «بهشت»

باتوجه‌بدانچه گفته‌شد، میتوان‌این‌سفردانته رادر«دیار عشق» که صورت ظاهری آن قبلا بتفصیل موردبحث قرار گرفت، با استفاده ازتعبیرات‌عارفانهٔ‌حافظ، شاعرهمدورهٔ او، که حقاً در«سیرآسمان» راهنمائی‌شایسته‌ترازاونمیتوان یافت چنین خلاصه کرد :

دانته‌از«خلدبرین» که «خانهٔ موروث اوست» وهمان«روضه‌رضوانی»است که پدرش «بدو گندم بفروخت»، یعنی از «بهشت زمینی»جایگاه اولیهٔ پاکی وبیگناهی بشر(منتها طهارتی بصورت زمینی وجسمانی‌آن، ونه بصورت روحانی ومعنوی طهارت عالم علوی) همراه با بئاتریس «خضر» سفر آسمانی خویش ، در طلب «آب حیات» یعنی حقیقتی که‌باید اورا رستگاری جاودان بخشد رهسپار عالم روح ومعنی میشود تا براز احدیت دست یابد :

سر خدا که در تتق غیب منزوی است
مستانه اش نقاب ز رخسار برکشیم

ولی طبیعت خاکی اوبا چنین سفری سازگارنیست :

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس ،
که در سراچهٔ ترکیب، تخته بند تنم ؟

اینجاست که اعجاز «عشق» یعنی کمك بئاتریس (مظهر عشق الهی) بـداد او میرسد واورا نیروئی میبخشد که وی خودبرای توصیف‌آن فعلی بصورت «برتر ازآدمی شدن» ساخته است[1] . بدو میفهماند که « پاك و صافی شوو وازچاه طبیعت بدرآی» ، و«روی جانان‌طلبی آینه را قابل ساز» . راز این «صفا یافتن» مهر ورزیدن ودریچهٔ دل را برروی هرچه‌بجز مهربستن است:

کمترازذره نه‌ای، پست مشو، مهربورز:
تابخلـوتگه‌خورشید رسی چرخ زنان !

مسافر تازه‌کار دیارعشق ، تاآنجا که میتواند چنین میـکند ، ولی‌آیا اعجاز«برتر ازآدمی شدن» اورا بـا همان صورت بشری و جسمانیش بعالم افلاك میبرد ، یا فقط روح اوست که بدین سفر میرود ؟ این رازی است که برای خود وی نیز تا بآخر حل ناشده میماند ، وخودش درین باره میگوید : «تنها تو، ای عشق کـه سرورآسمانی ،

۱– trasumanare صفحهٔ ۱۱۳۸ ، بند ۵ .

میدانی که آیا من درآن دم همهٔ وجود خودم بودم ، یا تنها آن قسمتی که توجدا ازجسم آفریدی»[1]

بدین ترتیب این «رهرو منزل عشق» که در آغاز این سفر بانگرانی وحیرت پرسیده بود :

من خاکی که ازین درنتوانم برخاست ،
ازکجا بوسه زنم برلب آن قصر بلند ؟

با «همتی» که «طایر قدس» بدرقهٔ راهش کرده ، رهسپار فلك نخستین میشود ، تا با یاری رهنمای آسمانی خود باپای عشق افلاك را درنوردد وبآخرین سرمنزل این راه دور ودراز رسد :

کوس ناموس تو بر کنگرهٔ عرش زنیم
علم عشق تو بر بام سماوات بریم

ودر بازگشت ازین سفرآنچه را که درین دیار عشق دیده است بازگو کند: «تا چه گویم که چه کشفم شد ازین سیر وسلوك» .

بدین سان ، اوو راهنمایش پا بفلك ماه میگذارند، ودرآنجا بانخستین دستهٔ ارواح بهشتی یعنی با اولین جلوه از جلوات حقیقت مواجه میشوند . این پائین ترین مقام بهشتی ، ازآن پارسایانی است که با همهٔ پاکی خودآن پایداری را در زندگی نشان نداده بودند که برای حفظ نذری که باخدای بسته بودند ، جان بسپارند و پیمان نشکنند ، وچون «پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال» ،بناچار درطبقه بندی «فردوسیان» جائی پائین تر ازهمه بدانان داده شده است . ازنظر معنوی ، درین مرحلهٔ نخستین دانته هنوزآن نیروی روحی کافی را ندارد که ازنقص مبرا باشد، وطبعاً در اولین منزل این سفر روحانی پای او که راه وچاه رادرست نمیشناسد لنگ است .

بعد ازآن وی مرحله بمرحله عالم افلاك را طی میکند ودر هر منزل تازه با دستهٔ تازه ای ازبهشتیان روبرومیشود، یعنی درهر پیشرفت تازه ای بسوی کمال دریچهٔ عالم نوینی برویش گشوده میشود که تاآنزمان برایش مجهول بود . طبقات بهشتیانی که دراین مراحل ومنازل برسرراه اویند مظاهر طرق مختلفی هستند که برای نزدیکی بخداوند چه از راه عمل وچه ازراه تأمل و جذبه وجود دارد . کوشش و تلاش (عطارد) ، شورواشتیاق (زهره)، معرفت ازراه حکمت والهیات (خورشید)، پیکارومرگ درراه ایمان (مریخ)،دادگستری وحق طلبی (مشتری)، حیات رهبانی وجذبه (زحل)، بعبارت دیگر خدای بینی ازراه ایمان وامید واحسان، مراحل مختلف این سفرآسمانیند، و در هریك ازین

۱- اشاره به روح آدمی - صفحهٔ ۱۱۳۹ بند ۱ .

مراحل بهشتیان بااعجاز «عشق» پرده ازراز خودورازفلك خویش برمیدارند واسرار نهان‌را بروی آشکارا میکنند :

زملك تا ملکوتش حجاب بردارند ،
هر آنکه خدمت جام جهان‌نما بکند!

ولی شاعر درهمهٔ «بهشت» با اصرار متذکر میشود که تنها سعی خود او نیست که این‌موهبت را نصیبش میکند، بلکه این برکت الهی است که درین راه شامل او شده‌است. این‌ازاصولی است که وی در«بهشت» بالاختصاص‌بدان توجه دارد تا بفهماندکه کوشش بشری اگر توأم با فیض ایمان وصفای معنوی نباشد ره بحقیقت نمیتواند برد:

بسعی خودنتوان برد ره بگوهر مقصود،
محال بود که این‌کار بی‌حواله برآیـد!

واین «برکت» ویرا قدم بقدم ازخودش دورتر وبخداوند نزدیکتر میبرد، وبهمان نسبت اسرار تازه‌ای از « عشق ازلی » را که وی قدرت درك آن نداشته است بروی فاش میکند تااین «ناآشنا» را «آشنائی» بخشد :

تا نگردی آشنا، زین پرده‌رمزی نشنوی،
گوش نامحرم نباشد جای پیغـام سروش؛
درحریم عشق نتوان زد دم‌از گفت‌وشنید:
زانکه آنجاجمله‌اعضا چشم‌بایدبودو گوش!

واسطهٔ این « آشنائی » درهرفلك ، بهشتیان آن فلکند (یعنی حقیقت خاص هرمرحله‌ازمراحل کمال) که همه‌جابصورت«فروغهائی» خیره کننده بروجلوه گرمیشوند، ودرهیچ‌جاازقالب‌زمینی‌ایشان‌اثری‌هویدانیست(زیراکه‌طلب‌حقیقت‌مستلزم‌دوری‌ازهوسهای جسمانی وآلایشهای مادی‌است)،وفروغ این ارواح غالباً چنان است که ازفروغ‌خورشید سبق میبرد وگاه خوداین اختررخشان است که ازآنها نورمیگیرد :

حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمـال
بیا و خرگه خورشید را منور کـن

بااین همه این فروغ «ذاتی» نیست ، بلکه‌انعکاس‌مستقیم‌فروغ الهی دراین«آئینه‌هاست»، یعنی هرکدام از این ارواح بهشتی بتناسب درجهٔ سعادت جاوید خویش ایـن فروغ تابناك سرمدی راکمتر یابیشتر درخود منعکس میکنند وهمین انعکاس «حقیقت مطلق» درآئینه‌هائی کم‌یابیش‌صیقلی‌است که بنظربینندگان‌میرسد(یعنی‌جلوه‌های مختلف‌حقیقت است که برپویندهٔ راه کمال‌عرضه‌میشود)؛ این تعبیر «انعکاس فروغ الهی درآئینه ارواح» در سراسر بهشت ازطرف دانته بکار میرود، واین همان نکته‌ایست که ما عین‌آنرااززبان حافظ خود چنین شنیده‌ایم :

حسن روی تو بیك جلوه که در آینه کرد،
اینهمه نقش در آئینهٔ اوهام افتاد!
این همه عکس‌می ونقش نگاری که‌نمود
یك فروغ رخ ساقی است که درجام‌افتاد!

اختصاص دیگر این ارواح بهشتی درهمه‌جا اینست که بی‌آنکه مسافر تازه وارد باآنها سخن گفته باشد، خود میدانند که وی چه میخواهد گفت، زیرا که خواستهٔ وی پیشاپیش در فروغ الهی یعنی در آنجا که «پراکندگان عالم آفرینش درآن پیوسته‌اند»[1] نقش‌بسته‌است، واینان بادیدگان خدای بین‌خودآنانرا درین فروغ‌منعکس میتوانند دید:

جام جهان نماست ضمیر منیـر دوست،
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت‌است؟

و:

عرض حاجت‌درحریم‌حضرتت‌محتاج‌نیست؛
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو!

دانته همه جا با این بهشتیان گفتگو میکند و همه جا آنان با صفای بسیار «مشکل‌گشای» او میشوند، وحقایقی راکه وی باحواس بشری وبـادیدگان خاکـی کوتاه بین خویش درك نمیتواند کرد و نمیتواند دید براو عرضه میدارند، تا بدانجا که همهٔ این‌مشکلات، بجزیکی، برایش حل میشود. این‌مشکل حل‌ناشده، معمائی‌است که حتی خودبهشتیان وفرشتگان را نیزراهی‌بکشف‌آن‌نیست،وآن «معمای تقدیر» است که باهمه‌توجیه‌هاوتلاشهای «حکمیان بهشتی» بدین نتیجه میرسد کـه: بیگمان درپس این بیدادگری ظاهری دادگری بزرگتری نهفته است، منتها هیچکس بجز خداوند راز پنهان مشیات ازلی‌رادر نمیتواند یافت ودرین‌باره «علم‌لدنی» ملائك نیزقاصر و«چرخ ازتو هزاربار بیچاره‌تر است». این‌بحث سه‌بار بصورتهای مختلف بمیان میآید وهرسه‌بار بهمین نتیجه میرسد[2]:

درکارخانه‌ای کـه ره عقل و فضل‌نیست،
فهم ضعیف، رای فضولـی چراکند؟

شاید این معما ازآن‌جهت حل نمیشود که اصولاحل شدنی‌نیست، وهمه تلاشهای متفکران جهان برای «توجیه» آنچه «توجیه ناپذیر» است بجائی جز این نرسیده است کـه:

۱ – صفحهٔ ۱۶۲۸، بند اول.

۲ – سرودهای نوزدهم، بیست ویکم، سی‌ودوم.

جام‌می وخون دل، هریك بكسی‌دادند ،
در دایرهٔ قسمت ، اوضـاع چنین باشد !
درکار گلاب وگل ، حکم ازلی‌این بود:
کان شاهد بازاری ، وین پرده نشین‌باشد!

سرانجام ، مسافر دیار خاك‌نشینان که تابدین حد بالانشینی کرده است از افلاك هفتگانه وازآسمان هشتم یعنی «سقف‌بلند سادهٔ بسیار نقشی» که قرارگاه جملهٔ ثوابت است میگذرد و بفلك نهمین که منزلگه فرشتگان‌است میرسد، ودرآنجا این«راه‌نشین» با «ساکنان حرم‌سر عفاف ملکوت » بادهٔ مستانه میزند[1] و در سرمستی ایـن « پیمانهٔ عشق» که«هشیاری وبیداری ندارد» پای‌بجلوه‌گاه اعلای حقیقت یعنی به « عرش الهـی» مینهد که هرآنچه درعالم کون‌ومکان‌است بجزجلوه‌هائی ناقص ازآن‌نیست[2] :

هردوعالم یك فروغ‌روی اوست،
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

«راهرومنزل عشق» یکبار دیگر باوساطت و«مناجات» راهنمای خود (که درین منزل آخرین‌جای خویش‌را براهنمائی دیگر میسپارد، یعنی‌آنکه مظهرایمان بودجای خودرا بکسی‌که مظهر جذبه‌است میدهد) و بالطف « شهبانوی آسمان» (مریم) مشمول برکتی‌خاص میشود،واین‌بار این برکت دیدگان اوراآن نیرو میدهد که لحظه‌ای‌روی در رو بفروغ بیواسطهٔ الهی (حقیقت محض) نظردوزد :

اورا بچشم پاك توان دیدچون هلال،
هردیده جای‌جلوهٔ‌آن ماهپاره نیست!

ودیدار این «گوهرپاکیزه» ای که «درعالم‌قدس» ذکرخیرش «حاصل‌تسبیح‌ملك» است ویرا با راز ازلی جهان هستی یعنی با «رازعشق» آشنا میکند که تجلی‌آن ازازل کائنات وجذبه‌ای‌راکه پیونددهندهٔ‌اجزاءآفرینش‌است پدیدآورد و ملك وآدم‌را بیافرید،

۱- مقایسه بااین شعرمولوی :

با قدسیان آسمان ، من هرشبی یاهو زنم
صوفی دم از«الا» زند ، مـن دم ز«الاهو»زنم

۲- مقایسه بااین شعر مولوی :

حسن خود را کـرد پس برروح اعظم جلوه‌ای:
عقل ونفس وعرش وفـرش وآسمان آمد پدید!

واین شعر دیگر

ازمهرتو یك‌ذره چوخالی نتوان یافت — قطع نظر از دیر مسیحا نتوان کرد
تا عیسی جان پا ننهد برسر عـالم — یك سیر براین طارم مینا نتوان کرد

وشاید تاامروز درهیچ‌جا بصورتی زیباتراز این گفته حافظ ازآن سخن نرفته باشد :

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ،
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد !
جلوه‌ای کرد رخت، دیدملك عشق نداشت،
عین غیرت شد ازین آتش و برآدم زد !
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد،
برق غیرت بدرخشید وجهان برهم زد!
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز ،
دست غیب آمد و برسینهٔ نامحرم زد !

درین آخرین صحنهٔ «کمدی‌الهی» که هنرشاعر درآن باوج خود میرسد ، بجز «عشق» و «زیبائی» و «فروغ» هیچ‌نمیتوان یافت، وگوئی سراسر این‌صحنه دور ازحد زمان ومکان ودرابدیت ولایتناهی در سرمستی عجیبی میگذرد که نه خواب است و نه بیداری، یعنی آن جذبه‌ای است که ماوصف‌آن‌را زیباترازهرجا از زبان«مولوی» خود شنیده‌ایم . این «مکاشفه» راز « وحدت وجود » و «پیوستگی جملهٔ پراکنده‌گان عالم هستی را در کتابی که عشق شیرازه اوراق آن است »[1] بردانته عیان میکند (برای احتراز از تکرار ، بهتراست دربارهٔ جزئیات‌آن بسرود آخراین‌کتاب ومقدمه وحواشی متصل‌آن رجوع‌فرمائید)، ووی باآن عشق ازلی که نقطهٔ مرکزی عالم امکان‌وگردانندهٔ جملهٔ ذرات جهان آفرینش است آشنا میشود. «بردرمیخانهٔ‌عشق» که ملك تسبیح‌گوی آن‌است» ودرآن «طینت‌آدم مخمرمیکنند» گذرمیکند ودرمییابد که چسان :

طفیل هستی عشقندآدمی وپری

ولی درینجا دیگرزبان اواز امکان تقریر و « سعادت » خود و قلمش ازتوانائی وصف «عشق کیمیاکار» باز میماند[2] و نالان میگوید که :

قلم‌راآن زبان‌نبود که‌شرح‌عشق گوید باز
ورای حدتقریر است شرح‌آرزومندی !

با این همه‌آن « رؤیای مبهمی که ازین دیدار در خاطرش مانده »[3] ویرابس است که درباز گشت بدیار خاکستر نشینان راز حقیقت را بر جهانیان عرضه دارد تا آنانرا از گنجینهٔ بیدرانی که‌بوی بخشیده‌اندسهمی‌دهد وشوق طی‌این‌چنین‌راهی‌را بسوی این چنین هدفی درنهادشان برانگیزد :

۱- صفحهٔ ۱۶۲۸ بند ۱ .
۲- صفحهٔ ۱۶۳۲ بند ۳ .
۳- صفحهٔ ۱۶۲۶ بند ۱ .

من که ره بردم بگنج حسن بی‌پایان دوست،
صد گدای همچو خودرا بعدازین قارون کنم!

وآن حقیقتی که وی ازین سفر دور ودراز ارمغان آورده است اصلی است که از زبان حافظ خودمان چنین میتوانیم شنید :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر بیك موی تر شوی
وجه خدا اگر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

البته درینجا ما این «سر خدا» را «که عارف سالك بکس نگفت» از زبان یك «باده فروش» میشنویم ، ولی این طبیعی است که چون پای « حدیث عشق » بمیان آید تفاوتی میان شرق وغرب ودانته وحافظ نماند ، زیرا «جدائیها» تا وقتی برقرارند که اعجاز عشق «پراکندگان» را بهم نپیوسته باشد :

یکی است ترکی وتازی درین معامله حافظ،
حدیث عشق بیان کن بهرزبان که تودانی !

چند کلمه دربارهٔ ترجمهٔ این کتاب

باپایان « بهشت » ترجمهٔ « کمدی الهی » کتابی که بزرگترین اثر ادبیات ایتالیا وبعقیدهٔ بسیاری بزرگترین اثرادبیات مغرب زمین است بپایان میرسد ، وشاید زبان فارسی یکی ازآخرین زبانهائی باشد که ترجمه‌ای از این کتاب بدان منتشر شده است ، زیرا گمان نمیرود زبان زنده و مهمی در روی زمین باشد که هنوز « کمدی الهی » بدان ترجمه نشده باشد. چنانکه حساب کرده‌اند تاکنون بیش ازصد ترجمهٔ مختلف از این کتاب بهریك از زبانهای انگلیسی وفرانسه و آلمانی وبررویهم قریب هزار ترجمهٔ جداگانه ازین کتاب بنظم وبه نثر، بزبانهای مختلف روی زمین

انتشاریافته است ، وهنوزهم کمتر سالی است که ترجمهٔ تازه‌ای ازآن یکی اززبانهای مختلف جهان منتشر نشود . [1]

ترجمهٔ «کمدی الهی» رااز دیرباز یکی از دشوارترین کارهای ادبی شمرده‌اند ، زیرا در ادبیات جهان کمتر اثری است که باندازهٔ این کتاب پیچیده و آکنده از رمز و اشاره باشد ، و این جنبهٔ ابهام و معما بخصوص در قسمت « بهشت » اساس کار شاعر است ، بطوریکه‌هم مترجم وهم خواننده در آن باید دائماً با اشارات لغزوار مربوط به هیئت و الهیات و فلسفه و منطق و میتولوژی «بندبازی» کنند . از طرف دیگر استحکام بیان وجنبهٔسهل وممتنع شعر دانته چنان است که ترجمهٔ دقیقی ازآن امکان کمترین انحراف یا بسط ویا ایجازی را نمیدهد ، و گرنه مفهوم سخن یا بکلی عوض میشود ویا تغییر پیدا میکند ، وشاید بهمین جهت باشد که با وجودترجمه های

۱ — مجموعه ای بنام « فهرست ده سالهٔ کتب مربوط بدانته ، ۱۸۹۱ — ۱۹۰۰ » Un decennio di bibliografia dantesca , 1891–1900 که توسط دودانته‌شناس‌معاصر ایتالیائی «پاسرینی» و «مانسی» تهیه شده ودر ۱۹۰۵ در میلان بچاپ رسیده ، حاکی است که تنها در عرض ده‌سالهٔ آخر قرن نوزدهم ۳۹ چاپ **تازه** «کمدی الهی» (با تفسیرها و حواشی جدید) درایتالیا ، ۳۸ ترجمهٔ **تازه** این کتاب بانگلیسی ،۸ترجمهٔ **تازه** آن بفرانسه منتشر شده (از نقل‌بقیهٔ ارقام صرفنظر میشود)، ودرهمین ده ساله ۴۳۹۲ کتاب دربارهٔ دانته وکمدی‌الهی در دنیا انتشاریافته، که سالی ۴۳۹ کتاب یعنی بیش از روزی یك کتاب میشود .

«ماسرون» دانته‌شناس معاصر فرانسوی حساب کرده که تاکنون بیش از **صد هزار** تفسیر ، بصورت کتاب وجزوه ومقاله ، در بارهٔ «دوزخ» دانته نوشته شده ، و نیز در سال ۱۹۵۰ تعداد کتب و مقالات مربوط بدانته را که در نیمهٔ اول قرن بیستم منتشر شده ، از **بیست هزار** متجاوز دانسته است .

در بارهٔ خود «کمدی الهی» هم دانته‌شناسان حسابهای دقیق وجالبی کرده‌اند . مثلاحساب کرده‌اند که «کمدی الهی» بطورکلی شامل ۱۴،۰۳۳ شعر (مصرع) است که تقسیم‌بر۴۷۲۰ شعر برای «دوزخ» ، ۴۷۵۵ شعر برای «برزخ» و۴۷۸۵ شعر برای «بهشت» میشود . ـ حتی«کلمات» این کتاب راهم بدقت حساب کرده‌اند: ۳۳،۴۴۴کلمه برای«دوزخ»، ۳۳،۳۷۹ کلمه برای«برزخ» ، ۳۲،۷۱۹ کلمه‌برای«بهشت»، برروی‌هم۹۹،۵۴۲ کلمه (نقل ازچاپ وتفسیر«اسکارتاسینی—واندلی») و بدین حساب کلی اکتفا نکرده ، بلکه در مورد بسیاری از کلمات نیز بدقت تعداد دفعاتی‌را که‌آن کلمه درین کتاب‌آمده، محاسبه کرده‌اند ، مثلاحساب کرده‌اند که کلمهٔ «خدا» ۲۶بار در « دوزخ » ، ۴۱ بار در « بهشت » و۶۳ بار در «بهشت » تکرار شده است (نقل‌از Concise dictionary of proper names and notable matters in the works of Dante تألیف « پجت توین‌بی») . طبق همین حسابها ، کوتاه‌ترین سرود کمدی‌الهی سرودششم «دوزخ» است که شامل ۱۱۵ شعراست، وبلندترین آنها سرود سی‌ودوم «برزخ» که ۱۶۰ شعر دارد . از این‌قبیل حسابها دربارهٔ جزئیات وکلیات کمدی الهی‌بقدری شده است که شایدجمع فهرستی ازآنها خود مستلزم تهیهٔ کتاب جداگانه ای باشد .

متعدد قبلی این کتاب بزبانهای مهم خارجی ، آنهم توسط مردان برجستهٔ دنیای ادب ، جدیدهرچند یکبار ترجمهٔ تازه‌ای از« کمدی الهی » بهمان زبانها منتشر میشود ، زیرا مترجم‌جدیدبا توجه به ترجمه‌های گذشته چنین پنداشته که بنحوی از انحاء میتواند مفهوم گفتار دانته را بصورتی دقیق تر از دیگران بخوانندگان‌خود عرضه دارد .

در ایران‌نه تنها این اولین باری است که « کمدی الهی » ترجمه میشود ، بلکه شاید اولین باری است که اثری از ادبیات‌ایتالیائی‌مستقیماً بفارسی در میآید ، و اگر افتخار نقل اثری چون «کمدی الهی» بفارسی بیش از ارزش نقل سایرآثار ادبیات کهنسال و وسیع زبان ایتالیائی باشد ، بهمین نسبت ، و شاید بیش ازآن ، مسئولیت آن زیادتر است ، زیرا که در عالم ادب ترجمهٔ اثری بعظمت «کمدی الهی» راشوخی نمیتوان گرفت ، همچنانکه فی المثل ترجمهٔ حافظ یا سعدی یا فردوسی ما بیك زبان خارجی کار شوخی برداری نیست ؛ ومن نیز که دست بدین کار زده‌ام ، چنانکه درمقدمهٔ «دوزخ» گفته شد صمیمانه آرزومندم که ترجمهٔ من از کمدی الهی زمینه‌ای برای ترجمه‌های بعدی بهتر وکاملتری ازین کتاب شود . درعین حال مایهٔ منتهای خوشوقتی وامتنان من است اگر انتقاداتی مستدل و منطقی دررفع خطاها و اصلاح این ترجمه یاریم کند ، البته بدان شرط که چنین انتقاد ها از طرف کسانی صورت گیرد که واقعاً صلاحیت این کار را داشته باشند ، وفی‌المثل مانند اظهار نظر منقد محترمی نباشد که دریك مجله ادبی ، سبك ترجمه مرا از « کمدی الهی » باایما و اشاره باسبك‌ترجمه من ازاشعار لامارتین مشابه دانسته بود (!) وبالاتر ازآن از روی یك ترجمه فرانسه این کتاب (که باعتراف خود او ترجمهٔ مغلوطی بوده) یعنی ازروی نوشته یك فرانسوی که حتی معنی شعر دانته راهم درست نفهمیده ، قضاوت کرده بود که سبك ترجمهٔاین کتاب باسبك اصلی‌دانته‌هماهنگ نیست ، و هنوز برای من معمائی است که چگونه ازروی یك ترجمه خارجی اثری میتوان فهمید که ترجمه خارجی دیگر این اثر، آنهم‌نه ازحیث صحت و سقم مطلب بلکه از نظر«سبك» واسلوب با اصل اثرنزدیك‌است یا نیست .

در ترجمهٔ فارسی این کتاب دو نکته از آغاز تا بانجام آن مورد توجه من بوده‌است: یکی‌ترجمه دقیق وتقریباً تحت اللفظ ، بطوریکه در متن‌فارسی هیچ‌چیز نسبت باصل‌ایتالیائی‌حذف یاکم ویازیاد نشود ، و درین راه بکرات سلاست جملات فارسی فدای این‌امانتداری شده، وحتی درچند جامتن فارسی بصورتی نامأنوس درآمده است،وبااین وصف من درهمه این موارد بی‌تردیدی (وشاید بضرر خودم) صحت و دقت ترجمه را برفصاحت‌آن مقدم داشته‌ام .

دیگر اینکه کوشش کرده‌ام سبک «کلاسیك» سنگین وفشردهٔ دانته تاآنجا که لطمه‌ای بنقل دقیق مطلب وارد نیاید در ترجمه فارسی آن منعکس شود، وازین نظر بناچار بسیاری ازجملات این کتاب به شیوهٔ کلاسیك وقدیم فارسی نزدیکتر است تا باسلوب نویسندگی امروزی ما. ــ نکته خاصی که تذکرش لازم است اینست که ترجمه «کمدی‌الهی» بزبان‌فارسی اشکالاتی‌را پیش میآورد که غالباً درمورد ترجمه‌های اروپائی‌آن پیش نمیآید،زیرا در ترجمه فارسی نه فقط دربسیاری‌موارد ترکیب جملات ووضع صرفی ونحوی‌آنها بکلی عوض میشود، بلکه فی المثل در مورد ضمایر مذکر و مؤنث که برای هرکدامشان در زبانهای غربی کلمات مشخصی موجود است در ترجمه فارسی غالباً این اشکال پیش میآید که‌کلمه «او» یا «ایشان» بتنهائی‌کافی برای ادای منظور نیست، وبناچار باید بااسمی خاص چندبار تکرار شودوبا متن فارسی نسبت باصل کمی تغییر یابد.

متون مختلف ایتالیائی «کمدی الهی» که دردست است در بسیاری از موارد با هم اختلاف دارند، واین اختلاف مربوط به نسخ خطی اولیه این کتاب است که از قدیم ملاك چاپهای مختلف بوده. مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز گاه یك متن معین وگاه ترکیبی‌از متن های مختلف راملاك ترجمه قرارداده‌اند.

در ترجمه حاضر من شق دوم را برگزیده‌ام، ولی در هر مورد که میان متون مختلف و موثق این کتاب که مورد استفادهٔ من بوده اند اختلافی بوده، وجود این اختلاف را درحاشیه تذکر داده وترجمه صورتهای دیگر جمله یاکلمه مورد اختلاف‌را نیزبرآن افزوده‌ام.

ترجمه فارسی «کمدی الهی» ازروی **متن ایتالیائی** این کتاب و با مطابقه دقیق‌آن با چندین ترجمه درجه اول انگلیسی وفرانسوی صورت گرفته است تا درطرز تعبیرو نقل‌مفهوم جملات نظریات «دانته‌شناسان»وانواع‌تعبیرهای مختلف در نظرگرفته شده باشد. نسخه‌های این کتاب که برای ترجمه فارسی متن «کمدی الهی» مورد استفادهٔ من بوده‌اند چنینند:

۱ـ چاپ «نیمه‌رسمی» کمدی‌الهی،درمجموعه‌آثار دانته، که ازطرف **انجمن دانته شناسی ایتالیا** در سال ۱۹۲۱ بمناسبت مراسم بین‌المللی ششصدمین سال‌مرگ دانته درفلورانس تحت عنوان Le opere di Dante,testo critico della Società dantesca italiana بچاپ رسیده و جلد ششم آن که «کمدی‌الهی» است زیر نظر دانته‌شناس بزرگ معاصر ایتالیائی Vandelli منتشرشده است. این کتاب فقط حاوی متن شعر دانته است و شرح وتفسیری ندارد، ولی برای انتخاب این متن صدها نسخهٔ خطی و چاپی قدیمی «کمدی الهی» درطول سالیان دراز از طرف عدهٔ زیادی ازمطلعین

مورد مقایسه ومطالعه قرار گرفته اند .

این کتاب درواقع زمینه ومقدمه‌ای است برای انتشار «چاپ بزرگ ملی» کمدی‌الهی که برای آن قانون خاصی درسال ۱۹۱٤ در پارلمان وسنای ایتالیا وضع شد . ولی بعداز چهل سال هنوز این چاپ بپایان نرسیده است . متن «انجمن دانته‌شناسی ایتالیا» درحال حاضر موثق‌ترین متون کمدی‌الهی است وتقریباً سندیت دارد .

۲ ـ چاپ معروف « کمدی الهی » که در سال ۱۹۲٤ در **آکسفرد** بزبان ایتالیائی از طرف بزرگترین «دانته‌شناس» غیر ایتالیائی معاصر **توین بی** Toynbee انگلیسی در تکمیل چاپ قبلی این کتاب (توسط دانته شناس بزرگ انگلیسی قرن نوزدهم Moore) انتشار یافته است . این چاپ که به Dante of Oxford معروف است همردیف باچاپ «انجمن دانته شناسی ایتالیا» ازموثق ترین متون کمدی‌الهی محسوب میشود، وغالباً درمحافل ادبی اروپا مورد استناداست ؛ ولی میان این دومتن ازلحاظ کلمات وبخصوص ازنظر نقطه گذاری اختلافات اساسی است که درترجمهٔ حاضر ، هرجا که چنین موردی پیش آمده ، درحواشی بدان اشاره‌شده است .

۳ـ چاپ مفصل «کمدی‌الهی» درسه جلد ، باحواشی وتفسیرهای سطربسطر که توسط Carlo Steiner استاد ادبیات ایتالیائی دانشگاه میلان ودانته‌شناس برجستهٔ معاصر درسال ۱۹۳۱ درشهر «تورینو» Torino انتشار یافته است . متن مورد استفادهٔ این چاپ متن چاپ چهارجلدی معروف «کمدی‌الهی» بزبان ایتالیائی است که درشهر لایپتسیك Leipzig آلمان توسط اسکارلاتسینی Scarlazzini چاپ و در طبع بعدی این کتاب درمیلان ایتالیا توسط واندلی Vandelli تکمیل شده‌است واکنون بمتن Scarlazzini – Vandelli موسوم است ؛ درمیان این متن با دومتن فوق‌الذکرنیز اختلافاتی دیده میشود که در جای خود بدانها اشاره‌شده است . این کتاب بخصوص ازلحاظ حواشی وتفسیرهای آن مورداستفادهٔ **کامل** من قرار گرفته‌است، ووظیفهٔ خود میدانم که ازمتصدیان محترم کلیسای کاتولیك ایتالیائی تهران که این نسخهٔ نفیس را بمن امانت دادند تشکر کنم .

٤ ـ آخرین چاپ ایتالیائی «کمدی‌الهی»، که درسال گذشته از طرف مؤسسه مطبوعاتی بزرگ **«موندادوری»** درمیلان » انتشار یافته ویکی از زیباترین چاپهای این کتاب است . این چاپ نیز مثل چاپ «انجمن دانته‌شناسی ایتالیا» حاوی متن ساده و بی‌تفسیر «کمدی‌الهی» است وازروی متن «فرانچسکوفلورا» Francesco Flora درچاپ نفیس این کتاب که بزبان ایتالیائی ازطرف مؤسسهٔ « آلبرتالون » در پاریس منتشر شده چاپ‌شده است . از امتیازات این چاپ صد تابلو معروف « گوستاو دوره » است که درچاپ فارسی حاضر نقل شده است .

۵ـ چاپ ساده‌ای از «کمدی الهی» که درسال ۱۹۲٤ تحت نظر **انریکو بیانکی**

Enrico Bianchi متصدی «انستیتوی مطالعات عالی فلورانس» منتشرشده است . این نسخه بیشتر بمنظور استفاده درمدارس تهیه شده وحاوی تفسیرهائی مختصر وساده‌است ، معهذا این حواشی درچندین‌جا درین ترجمه مورد استفادهٔ خاص‌من واقع شده ، وازین بابت میباید از نمایندگی محترم واتیکان در تهران که آن را بمن امانت داده اند تشکر کنم .

۶– ترجمهٔ انگلیسی معروف **لانگ‌فلو** Longfellow شاعربزرگ امریکائی‌از «کمدی الهی» که جلدنهم ازمجموعه چهارده جلدی آثار «لانگ‌فلو»است . این‌ترجمه که به انگلیسی زیبائی در طول چندین سال صورت گرفته ، باحتمال قوی‌عالیترین ترجمه «کمدی‌الهی» بیك‌زبان خارجی است، ومن درطول‌تمام مطالعات خود درادبیات خارجی کمتر ترجمه ای را دیده‌ام که تا بدین اندازه هم‌آهنگ با متن(آنهم متنی بدین پیچیدگی) و در عین حال بدین حد عالی و بی‌نقص باشد ، بطوریکه باجرئت میتوان‌خودترجمهٔ انگلیسی لانگ‌فلو را یك شاهکار واقعی شمرد . این ترجمه درسال ۱۸۸۶ تحت عنوان

The Divine Comedy of Dante Alighieri , translated by Henry Wadsworth Longfellow, with bibliographical and critical notes

در امریکا توسط Riverside Press , Cambridge , Massachusetts در سه جلد بزرگ بچاپ رسیده است وگذشته ازمتن ترجمه انگلیسی شامل حواشی و توضیحات مفصلی درآخر هرجلد است . منتها درین مورد «لانگ فلو» سلیقه خاصی بکار برده ، بدین ترتیب که به بعضی از مطالب وحوادثی که محتاج تفسیر است اهمیتی نداده و ذکری از آنها نکرده ، و بالعکس دو مورد برخی دیگر بتفصیل توضیحاتی‌داده‌است، که غالباً از چندین صفحه تجاوز میکند ؛ این توضیحات بیشتر مربوط به تاریخ قرون وسطای ایتالیا وعلوم غریبه وامثال آنهاست، وبخصوص سهم مهمی‌درین حواشی‌به‌تطبیق سخنان دانته با میلتن (دربهشت گمشده) ودیگر شعرای انگلیسی زبان داده شده‌است. علاوه براین درآخر هرجلد مقالات متعددی ازنویسندگان بزرگ اروپا وامریکا در بارهٔ این کتاب‌یا کتب‌مربوط بدان‌نقل‌شده که‌ازآنهاآنچه دراصل‌بزبان‌فرانسه‌بوده بهمان‌صورت فرانسوی‌آن آمده است . درترجمهٔ «لانگ‌فلو» نیزاختلافاتی با متن‌های دیگر« کمدی الهی» که درین ترجمه‌مورد استفاده‌قرارگرفته‌اندوجود داردکه به متن ایتالیائی ملاك ترجمه او مربوط است ، ، این موارد درموقعی که اهمیتی خاص داشته در حواشی‌این کتاب‌تذکرداده شده است

این نسخهٔ نفیس وکمیاب توسط «کتابخانه دانشسرایعالی» بمن امانت‌داده‌شده وبدین مناسبت وظیفه خود میدانم که از اولیای محترم این کتابخانه تشکر کنم .

۷- ترجمهٔ انگلیسی «دوزخ» و «برزخ» بشعر کلاسیك که دردوساله گذشته در «نیویورك» منتشرشده‌وشاید تازه‌ترین ترجمه‌این کتاب بانگلیسی باشد . این‌ترجمه‌توسط John Ciardi استاد دانشگاههای Harward وRutgers وعضو«فرهنگستان ملی‌هنرها و علوم» امریکاصورت گرفته‌ودارای مقدمهٔمحققانه‌ایست از Archibald T. Mac Allister دانته‌شناس معاصر امریکائی واستاد دانشگاه «پرینستن» . حواشی این کتاب چندان زیاد نیست ، ولی‌مقدمه‌هائی که‌برسرودها نوشته شده بخصوص ازنظرتشریح مفاهیم«سمبولیك» اشارات دانته جامع است . جلد سوم این کتاب یعنی «بهشت» هنوز منتشر نشده و ظاهراً زیرچاپ است .

۸- ترجمهٔ فرانسه «کمدی الهی » از Alexandre Masseron استاد دانشگاه سربن ودانته‌شناس معاصرفرانسوی . این ترجمه که مورد تجلیل «فرهنگستان فرانسه» قرار گرفته و درسال ۱۹۴۹ جایزهٔ ادبی «لانگلوا» دریافت داشته است یکی ازبهترین ترجمه های فرانسوی «کمدی الهی » است و شامل چهار جلد است که جلد آخرآن به فهرست و شرح اسامی خاص و مطالب مهم سه جلد اصلی اختصاص دارد . این ترجمه از سال ۱۹۴۷ تاسال ۱۹۵۰ توسط مؤسسهٔ Albin Michel پاریس بچاپ رسیده وحاوی شرحها وتوضیحات نسبتاً جامعی‌است، منتها مفسر درحواشی کتاب غالباً سعی کرده است مفسرین مختلف را تخطئه کند وبخصوص اصرار داشته باشد که « این‌قسمت ازکتاب» اصولا غیرقابل درك است وهمه مفسرین بفلان‌وفلان دلیل در تعبیر آن‌اشتباه کرده‌اند . «ماسرون» در آشنائی با ادبیات‌ایتالیاوبخصوص‌در «دانته‌شناسی» مقام‌ارجمندی دارد، چنانکه پیش‌از ترجمهٔ «کمدی الهی» چندین کتاب دیگر دربن‌باره بنام«دانته» و «معماهای کمدی‌الهی» و«برای‌درك کمدی‌الهی» ازاومنتشرشده که هردو کتاب اخیر از طرف «آکادمی فرانسه » مورد تجلیل قرار گرفته و بهردوی آنها در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۴۰جایزهٔادبی «بوردن»داده‌شده‌است. وی‌بیش‌ازبیست کتاب دیگردربارهٔروحانیت‌مسیحی و روحانیون‌کاتولیك دارد که چندتا ازآنها بچندین زبان اروپائی ترجمه‌شده وجایزه‌های متعدد گرفته‌است ـ معهذا باید گفت که این ترجمهٔ «کمدی‌الهی» نیزباآنکه ازغالب ترجمه‌های‌فرانسوی‌این کتاب دقیق‌تراست‌برسم‌بسیاری ازترجمه‌های‌فرانسوی با متن‌اصلی اختلافاتی دارد ، مثلا مترجم‌آن تعبیری‌را که بذهن فرانسوی نزدیکتربوده آورده‌است بی‌آنکه باختلاف‌آن‌بااصل اشاره کرده باشد. بااین وجود ،چنانکه گفته‌این‌شد ترجمه را میتوان ازبهترین ترجمه‌های خارجی «کمدی‌الهی» دانست .

۹- ترجمه فرانسهٔ « آزاد » کمدی الهی از Henri Longnon که در۱۹۵۱ توسط موسسهٔ «گارنیه‌Garnier» درپاریس منتشرشده واین ترجمه نیز(ازنظرمتن‌فرانسه آن)ازطرف«فرهنگستان‌فرانسه» موردتجلیل‌قرار گرفته‌است.ازلحاظ امانت‌وتطبیق‌بامتن

اصلی این ترجمه بهیچوجه مورد استناد واستفاده نمیتواند بود، ولی بسیاری ازتعبیرات شاعرانه آن کمك مؤثری بدرك مفهوم واقعی سخن دانته میکند که غالباً چنین کاری از ترجمه‌های تحت اللفظی دانته ساخته نیست . ازنظرادبی این ترجمه اززیباترین ترجمه‌های «کمدی الهی» است ، منتها درآن امانت وصحت فدای خوش آهنگی وروانی جملات شده است .

۱۰ـ ترجمه عربی دوزخ دانته بنام «جحیم دانتی» که درسال ۱۹۳۸ توسط ابوشعر المجاعی دربیت المقدس منتشرشده . این ترجمه بسیار نارسا ومغلوط است وبروش غالب مترجمین عرب مترجم از خود دخل و تصرف بسیار در متن کرده و حتی از ترجمه سه سرود که شاید مورد علاقه او نبوده خودداری کرده است . استفاده‌ایکه من ازین ترجمه عربی کرده‌ام نقل برخی ازکلمات آن در ترجمهٔ فارسی است که درغیراینصورت ممکن بود متوجه آن‌ها نشده باشم . يك تابلو این کتاب نیز (تابلوشیطان اعظم) درآخرین سرود «دوزخ» مورد استفاده قرار گرفته است .

۱۱ـ چند نسخه دیگر ایتالیائی وفرانسه وانگلیسی «کمدی الهی» در کتابخانه‌های مجلس و ملی ودانشسرایعالی و کتابخانه انستیتوی ایران وفرانسه و کتابخانه انستیتوی ایران وانگلیس کمابیش درین ترجمه مورد استفاده من واقع شده‌اند که چون سهم آنها چندان زیاد نیست، نقل مشخصاتشان لزومی ندارد .

***

اما دربارهٔ حواشی این ترجمه که بیش ازنیمی ازتمام کتاب را شامل شده است ، باید گفت که این شرحها وحواشی ترجمه‌ای مستقیم ازهیچیك از چاپ‌های خارجی «کمدی الهی» نیست، بلکه برای نگارش آنها ازهمهٔ چاپ هائیکه دربالا بدانها اشاره شد ، ونیز از کتب مذهبی (تورات،انجیل،قرآن) وازچندین دائرة المعارف فرانسه وانگلیسی، و کتابهای دیگری که در صفحهٔ «مراجع حواشی این کتاب» از آنها نام برده شده ، استفاده شده است. متن فارسی جملات تورات وانجیل ازچاپ رسمی این دو کتاب بزبان فارسی که توسط «موسسهٔ مسیحی نشر کتب مقدس بزبانهای خارجی» درسال ۱۹۱٤ درلندن انتشار یافته نقل شده است . گذشته از اینها سه کتاب بسیار جامع ومفید اختصاصاً مورد استفادهٔ من بوده‌اند که عبارتند از :

«فرهنگ مذاهب» Dictionnaire desReligions تألیف Royston Pike انگلیسی (ترجمه بفرانسه)؛ **فرهنگ میتولوژی یونان وروم** Dictionnaire de la Mythologie grecque et romaine تألیف Pierre Grimal فرانسوی که هردو کتاب دردوسالهٔ اخیر ازطرف Presse Universitaire de France درپاریس بچاپ رسیده ، ودر تدوین آنها دقت ومراقبت بسیار بکاررفته است : کتاب سومی ، اثر کمیابی است بنام **قاموس کتاب مقدس** ، ترجمه و تألیف مستر هاکس آمریکائی ساکن

همدان» که در سال ۱۹۲۸ در مطبعهٔ امریکائی بیروت بزبان فارسی چاپ شده وبا آنکه انشای فارسی‌آن تعریفی ندارد ازلحاظ مطلب بسیار مفیداست،

دربارهٔ شرحها وحواشی «کمدی‌الهی» بایدمتوجه بود که تاکنون‌درطول‌چندصد سال ازطرف صدها مفسرمعروف وغیرمعروف ایتالیائی وغیر ایتالیائی این‌کتاب ده ها هزار صفحه تفسیر بر آن نوشته شده ، بطوریکه فهرستی ازین تفسیرات مختلف خود از صدها صفحه تجاوز میکند. میان همه این تفسیرها ، برخی ازقدیم موردقبول قرارگرفته‌وجنبه‌مستند و «کلاسیك» یافته‌اند، وبرخی ازتفسیرهای‌یکی دوقرن‌اخیرنیز از طرف دانته شناسان و محققین معتبر شمرده شده‌اند ، ولی بغیر از این تفسیر های معروف‌قدیم وجدید، برای بقیه تفاسیر ارزش زیادی قائل نمیتوان‌شد . مهمترین ایـن تفسیرها که درچاپ های خارجی «تفسیر دار» کمدی الهی مورداستفاده قرارگرفته‌اند ، وازین راه طبعاً درحواشی فارسی این‌کتاب نیز ازآنهااستفاده‌شده ، چنینند :

دوتفسیر خیلی‌قدیم از « **یاکوپودی‌دانته** » Iacopo di Dante و«**پیترودی‌دانته**» Pietro di Dante پسران دانته کـه اولـی بایتالیائی تحت عنوان : Chiose alla cantica dell' Inferno di Dante Allighierj ودومی‌در اصل بزبان لاتینی تحت عنـوان Super Dantis ipsus genitoris Comoediam Commentarium نوشته شده ومتن ایتالیائی هردو درسالهای ۱۸٤۵ و۱۸٤۸ درفلورانس بچاپ‌رسیده‌است.

تفسیرمشهور به Ottimo بنام Ottimo commento della Divina Commedia که توسط یك حقوق‌دان فلورانسی بنام «آندرئالانچیا» اندکی بعداز دانته نوشته شـده ودر سالهای ۱۸۲۷تا ۱۸۲۹ درسه جلد در شهر « پیزا » انتشار یافته‌است، وازعالیترین تفسیرهای کمدی‌الهی‌است .

تفسیرمعروف«**بوکاچیو**» Boccacio نویسندهٔ بزرگ‌ایتالیائی(مصنف کتاب‌معروف دکامرون)که اندکی بعد از دانتـه میزیست و با خود اوآشنائـی داشت . این تفسیر (Comento alla Divina commedia) اهمیت بسیار دارد ، ولی فقط ۱۷ سرود اول دوزخ را شامل میشود .

تفسیر لاتینی « **بنونولودیملا** » Benvenuto d' Imola بنام « تفسیر در بارهٔ کمـدی دانتیس‌آلدیگری» Comentum super Dantis Aldigerij comoediam در پنج جلد که درسال ۱۸۸۷ درفلورانس چاپ‌شده وترجمه ایتالیائی آن در ۱۸۵۵درشهر « ایمولا » انتشار یافته است . این تفسیر را کاملترین تفسیر قدیمی « کمدی الهـی » دانسته‌اند .

تفسیر معروف به «بوتی» Buti از «فرانچسکو دابوتی» Francesco da Buti بزبان ایتالیائی، تحت عنوان Commento da Francesco da Buti sopra la Divina Commedia di Dante Allighieri که درسه جلد درسالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۲ درشهر «پیزا» درایتالیا بچاپ رسیده وازتفسیرهای درجه اول «کمدی‌الهی» محسوب است.

از بهترین تفسیرهای جدید کمدی الهی، این‌عده‌را بایدنام‌برد:

تفسیر «تماسئو» Tommasèo، ونیز.

تفسیر «کازینی» Casini، فلورانس.

تفسیر «دل‌لونگو» Del Lungo، فلورانس.

تفسیر «پاسرینی» Passerini، فلورانس.

تفسیر «پولتو» Poletto، رم.

تفسیر «روسی» Rossi، میلان.

تفسیر «اسکارتاتسینی» Scartazzini، چاپ «لایپتسیك» آلمان- این تفسیرعالی همراه‌بافهرستی است که در آن تمام اشعار کمدی‌الهی‌ازروی قوافی آنها تدوین‌شده‌است، بطوریکه با مراجعه بدین فهرست فوراً میتوان شعر مورد نظررا در هریك ازقسمتهای سه‌گانهٔ این کتاب یافت.

تفسیر «اشتاینر» Steiner، «تورینو».

تفسیر «توراکا» Torraca، چاپ‌میلان، که‌با غالب‌تفسیرهای‌دیگر «کمدی‌الهی» اختلاف دارد، ولی بسیار محققانه است.

مجموعه Lectura Dantis نیز که بصورت نشریات منظمی ازسال ۱۹۰۴ ببعددر فلورانس منتشر میشود منبع موثق و مفیدی برای تفسیرهای «کمدی‌الهی» است.

***

یك قسمت دیگر ازین متن فارسی به «مقدمه‌های» سرود های صدگانه‌این کتاب اختصاص‌یافته‌است. این‌مقدمه‌ها نیزهیچیك ترجمه ازیك‌اثر معین‌نیست بلکه‌من آن‌هارا بصورتی که برای درك مطالب سرودها از طرف‌خوانندگان فارسی زبان ضرورت دارد، با استفاده ازهمه‌چاپهای مختلف خارجی تنظیم کرده‌ام. دربارهٔ این «مقدمه‌ها» درچاپهای ایتالیائی «کمدی‌الهی» بجزمنابع خیلی مختصرنمیتوان یافت، وبیشترآنچه مورداستفاده قرارگرفته‌ازچاپ فرانسوی «ماسرون» وچاپهای انگلیسی «لانگ‌فلو» و«چیاردی» بوده است. بخصوص درمقدمه‌های سرودهای بهشت در نقل‌نظریات دانته دربارهٔ تشبیه‌افلاك به علوم مختلف و درذکر خواص وسعد ونحس سیارات کتاب «لانگ‌فلو» خیلی مورد استفادهٔ من قرارگرفته است.

فهرست اعلامی که در آخر این جلد است ، مربوط به هر سه قسمت « کمدی الهی» است . این فهرست شامل اسامی خاص تاریخی وجغرافیائی است که درین کتاب بکار رفته ، و درهر مورد توضیح مختصری همراه باشمارهٔ سرود مربوط بهر کلمه در مجلدات مختلف دوزخ وبرزخ وبهشت داده شده است . فهرست اعلام برحسب الفبای فارسی تنظیم شده ، ونه ازروی املای لاتینی کلمات، وبنابراین باید هرکلمه‌ای را طبق رسم‌الخط فارسی آن درآن جست، منتها برای اینکه صورت اصلی کلمه نیز مشخص باشد املای ایتالیائی آن ونیز تلفظ اصلی کلمات غیرایتالیائی دردنبالهٔ املای فارسی آمده است .

***

چاپ این کتاب، با حواشی مفصل آن ومخصوصاً باحروف ریزاین حواشی وزیادی کلمات وجملات لاتینی وتطبیق حواشی بامتن، مستلزم دقت بسیاری بوده است که من از بابت آن میباید صمیمانه از کسانیکه متصدی حروف چینی وصفحه بندی وچاپ وصحافی آن بوده اند تشکر کنم. این خدمتگزاران شرافتمند و زحمتکش فرهنگ ایران که مثل همهٔ همکاران خود در همه چاپخانه‌ها با رنج مدام وتلاش طاقت‌فرساکار میکنند منتهای علاقه را درکار این کتاب نشان دادند، وبا وجودآنکه نه تنها دشواری عادی کار این کتاب ، بلکه تغییر وتبدیلی که من همیشه درنمونه‌های چاپی صفحات میدهم (وگذشته از اینکه کار غلط گیری را بر متصدی آن سخت میکند ، غلطهای چاپی متعددی راباعث میشود که درین باره مسئولیت آن بیش ازآنکه متوجه متصدی غلط گیری باشد بعهدهٔ خود من است) غلط گیری و صفحه‌بندی کتاب را دشوار میکرد، معهذا در تمام مدت چاپ کتاب من ازجانب متصدیان این کار بجز صمیمیت و گشادهروئی ندیدم وتشکری که ازین بابت میکنم حداقل انجام وظیفه‌ایست که اخلاقاً دراین موردمیتوانم کرد .

امیدوارم چاپهای آیندهٔ این کتاب چه ازحیث متن و مقدمه وحواشی وچه ازلحاظ پیشرفت درچاپ گراورها و کمی اغلاط چاپی ، بازهم بهتر و پسندیده تر ازین تقدیم فارسی زبانان شود .

تهران — نوزدهم دیماه ۱۳۳۵

کتابهائی که در ترجمهٔ متن وتنظیم مقدمه وحواشی این کتاب مورد استفاده قرار گرفته :

متن :

La Divina Commedia, testo critico della Società dantesca italiana, a cura di G. Vandelli ; Firenze, 1921.

La Divina Commedia di Dante Alighieri, a cura del Dr E. Moore, nuovamente rivedute nel testo dal Dr. P. Toynbee; Oxford, 1924.

La Divina Commedia, commentato da Carlo Steiner, con rimario ; Torino, 1931.

La Divina Commedia, a cura di Enrico Bianchi ; collezione Salani, Firenze, 1924.

La Divina Commedia, con 100 illustrazioni di Gustavo Doré ;Edizione Arnoldo Mondadori ; Milano, 1954.

The Divine Comedy of Dante Alighieri, translated by Henry Wadsworth Longfellow ; Houghton, Mifflin and Company, the Riverside Press, Cambridge, Massachusetts 1886.

The Divine Comedy : Inferno and Purgatorio ; a verse rendering for the modern reader, by John Ciardi; New American Library; New york,1954

La Divine Comédie : traduction , introduction et notes de Alexandre Masseron ; Editions Albin Michel , Paris ; 1947 – 1950 .

La Divine Comédie : traduction , préface , noteset commentaires par Henri Longnon ; Editions Garnier Frères, Paris, 1951 .

مقدمه و حواشی

نسخه‌های مختلف «کمدی الهی» که فوقاً بدانها اشاره شد ، باستثنای نسخه « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » ونسخه چاپ «موندادوری» که فقط حاوی متن کتابند و حاشیه ندارند .

The Holy Bible , with Notes by Bishop Challoner , and Preface by Rev . William H . Mc Clellan , S . J. The Douay Bible House; New york, 1942.

Dictionnaire des Religions : E . Royston Pike , adaptation française de Serge Hutin ; Presses Universitaires de France; Paris, 1954 .

Dictionnaire de la Mythologie grecque et romaine ; Pierre Grimal ›Presses Universitaires de France; Paris› 1954 .

Mythologie Générale; Publiée sous la direction de Félix Guirand ; Edition Larousse , Paris›1935

Artâ Vîrâf_Nâmak › ou Livre d' Ardâ Vîrâf , traducito par M.A. Barthélemy ; Paris , Ernest Leroux Editeur ; 1887 .

Francit Flora : Storia della letteratura Italiana ; Arnoldo Mondadori Editore ; Milano

A . Masseron : Les Enigmes de la Divine Comedie (Art Catholique) ; Paris

A Masseron : Pour Comprendre la Divine Comédie (Desclée) ; Paris

J . M . J . A . de Nantes : Littératures étrangères (J . de Gigord Editeur) ; Paris

René Gouast : Anthologie de la Poésie latine ; Stock› Paris .

Chronology of World History › Edited by George H . Gallup ; New York , 1955 .

Philippe Pouillain : La Littérature latine . Série « que sais - je ? » ; Presses universitaires de France ; Paris .

Encyclopaedia Britannica .

Larousse du xx eme siècle .

قرآن کریم ، با منتخب‌التفسیر آقای مهدی‌الهی قمشه‌ای ؛ نویسنده وناشر، سیدحسین میرخانی : سال۱۳۲۷ .

تفصیل آیات‌القرآن‌الحکیم ، ازمتن فرانسه JulesLa Baume محقق فرانسوی، و متن عربی « محمد فؤاد عبدالباقی » ، چاپ فارسی باهتمام آقای کیکاوس ملك منصور ، چاپخانه مجلس ، ۱۳۳٤.

کتاب‌المقدس : عهدعتیق (تورات) وعهد جدید(انجیل) ؛ ترجمه فارسی ، چاپ «بریتیش وفورن‌بیبل سوسائیتی‌دارالسلطنه‌لندن» ، سال۱۹۱٤ .

کشف الآیات کتاب مقدس ، تألیف ج ـ الدر ـ ترجمه فارسی ، چاپ بروخیم ، تهران ، سال ۱۹۳۵.

قاموس کتاب مقدس ، ترجمه وتألیف «مسترهاکس امریکائی ساکن همدان» ؛ بزبان فارسی ، چاپ «مطبعه امریکائی بیروت» ، سال۱۹۲۸ .

آموزش دینی کاتولیك (Catechisme catholique) ، بزبان‌فارسی، نشریه نمایندگی‌کاتولیك درایران ، چاپ تهران ، اردیبهشت ۱۳۲۰ .

تفسیر کتاب اعمال رسولان ، تألیف و • م • میلرامریکائی — بانضمام ترجمه تازهٔ متن‌کتاب اعمال رسولان از زبان‌اصلی‌یونانی ، بتوسط مؤلف احمدنخستین بزبان فارسی — چاپخانه آوگوست پریس لیپزیگ (آلمان) ، سال ۱۹۳۲.

کلید عهدجدید ، تألیف فلوید فیلسون ، ترجمه مسعود رجب‌نیا نشریه نورجهان ، سال ۱۳۳۳.

تاریخ کلیسای قدیم درامپراتوری روم وایران ، تألیف و• م• میلر ؛ ترجمه علی نخستین بامساعدت عباس آرین‌پور ـ چاپ تهران سال ۱۹۳۱.

خدای مسیحیان ، تألیف استیفن نیلز ـ ترجمه مسعود رجب نیا نشریه نورجهان ، سال۱۳۳٤.

پادشاه محبت ، تألیف کونستانس پادویک ـ چاپخانه فاروس تهران سال ۱۳۲۷ — ۱۹٤۸.

شرح حال سن‌فرانسیس آسیسی ، بقلم آقای سینگ ، ترجمه از انگلیسی ، چاپخانه بروخیم ـ تهران .

جحیم دانتی، ترجمه عربی‌دوزخ دانته، از «امین ابوشعرالمجامی»، چاپ بیت المقدس «مطابع الارض المقدسه»، سال ۱۹۳۸.

مذاهب بزرگ، تألیف Emmanuel Aegenter، ترجمه«احمدتاج‌بخش»، نشریه کتابخانه علمی، تهران، ۱۳۲۸.

دورهٔ «اوستا»: گاتها، یسنا، یشتها، خرده اوستا، از استاد پورداود، چاپ هندوستان.

مانی‌وآئین‌او، دوخطابه آقای‌سیدحسن تقی‌زاده دربارهٔ مانی، بااضافات، گردآورده‌آقای احمد افشار شیرازی؛ نشریه انجمن ایران‌شناسی وکتابخانه ابن‌سینا، تهران سال۱۳۳۵.

کیمیای سعادت، امام محمدغزالی - نشریه کتابفروشی مرکزی چاپ تهران، سال۱۳۳۳.

منطق‌الطیر، فریدالدین عطار، نشریه کتابخانه‌تایید اصفهان، سال۱۳۳۴.

گلشن راز، شیخ‌نجم‌الدین‌محمودبن عبدالکریم شبستری، با حواشی‌آقای عماد اردبیلی- نشریه کتابخانه احمدی‌شیراز - سال ۱۳۳۳.

تاریخ‌تصوف‌دراسلام، تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی، نشریه کتابخانه ابن‌سینا، سال ۱۳۳۳.

سیرالعباد الی‌المعاد،حکیم سنائی غزنوی - بامقدمه آقای سعیدنفیسی - چاپ تهران، سال ۱۳۱۶.

ارداویراف نامه، ترجمه مرحوم رشید یاسمی - مجله مهر سال چهارم (شماره های ۱ تا ۵).

رسالة الغفران،ابوالعلاء المعری، ترجمه آقای اکبر دانا سرشت، چاپ تهران، سال ۱۳۳۰.

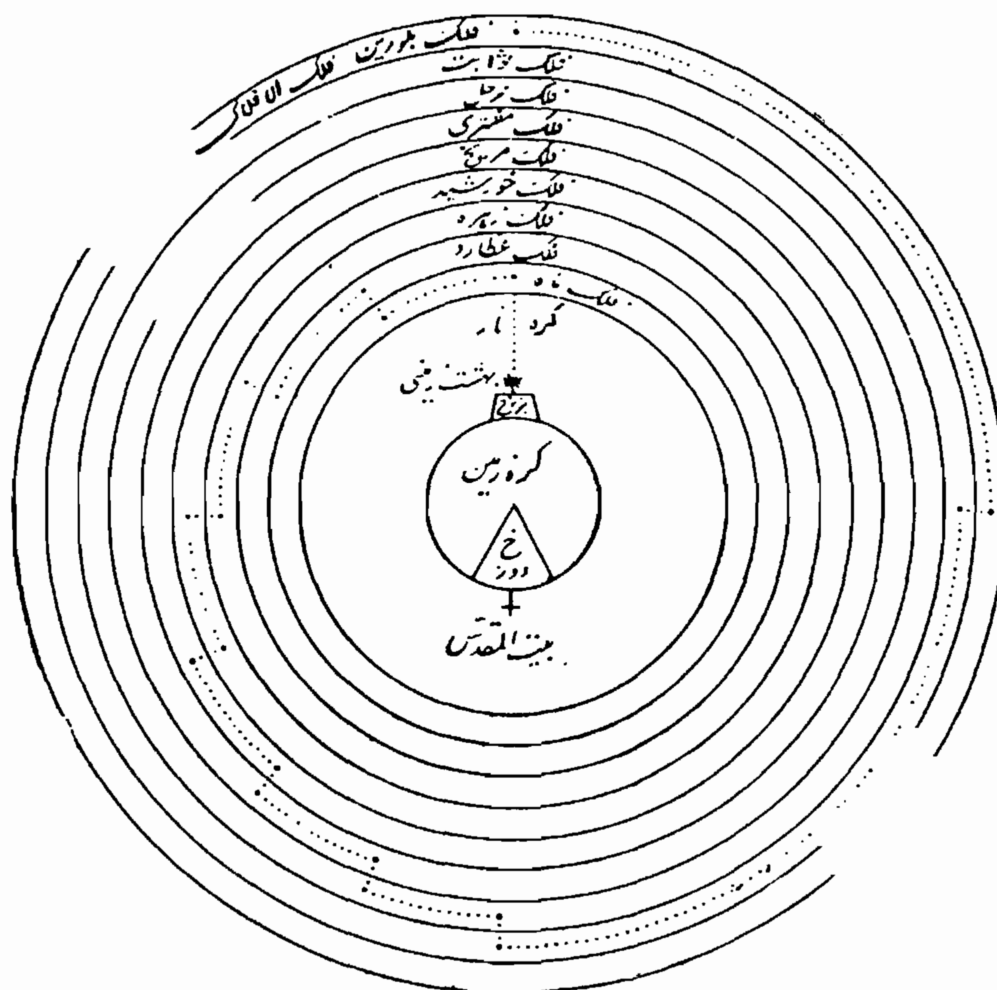
پانزده گفتار، بقلم‌آقای مجتبی‌مینوی، نشریهٔ‌دانشگاه‌تهران، سال۱۳۳۳.

دیوانهای : سنائی، شمس‌تبریزی، مثنوی، نظامی، حافظ، جامی.


بهشت

«نقشهٔ جغرافیائی» بهشت فرضی دانته

عرش الهی



بهشت دانته عبارت از مجموعهٔ افلاکی که « عالم بیکران فلکی» را پدید آورده‌اند . برطبق هیئت قدیم ،که از زمان کلدانیان تاچهار قرن پیش قبول عامه داشت و در اصطلاح علمی به «هیئت بطلمیوسی» معروف است ، عالم آفرینش عبارتست از کرهٔ زمین که درجای خود ثابت است، و افلاک هفتگانهٔ «سیارات سبعه» و آسمان «ثوابت» که همگی بر گرداگرد آن در گردشند .

در الهیات مسیحی ، «بهشت» یعنی جایگاه ابدی آمرزیدگان را «آسمان» دانسته‌اند ، ولی این «آسمان روحانی» جائی است درماورای آسمان محسوس ومرئی . دانته این هردو فکر را با هم درآمیخته ، بدین ترتیب که منزلگاههای «موقتی» ارواح بهشتی را با افلاک هشتگانهٔ محسوس یکی دانسته ، اما مقام ابدی و واقعی آنان را درآسمانی ماورای این افلاک یعنی در Empireo (عرش الهی) جای داده است .

دانته در همراهی «بئاتریس» راهنمای بهشتی خویش ، از این افلاک میِنهد و پس ازطی فلک ثوابت و فلک بلورین بعدی(فلک الافلاک) ، بعرش الهی یعنی آخرین سر منزل این راه و هدف اعلای سفر آن جهانی خویش میرسد ،که ازحد زمان ومکان بیرون است .

مسیر فرضی دانته در این «سیرفلکی» بصورت نقطه چین نموده شده است .

سرود اول

مقدمهٔ بهشت

دانته مرحلهٔ اصلی و نهائی سفرآن جهانی خویش‌را آغاز میکند. این‌بار دیگر مسیر وی دره یا کوهی نیست که باهمهٔ ژرفا وبلندای خود در مقابل مسیر این مرحلهٔ سومین بسیار ناچیز وحقیر مینماید، زیرا که این مرتبه مسافر بلندپرواز دیار خاک نشینان راه افلاک بیکران را پیش‌گرفته‌است که کرهٔ زمین‌خود دربرابر آنها ذره‌ای‌است که‌درحساب‌نمی‌آید. این‌بار وی‌روی بدان فلکی داردکه ازآنجا میتوان گفت: «خشت زیر سروبرتارك هفت اختریای».

طرز سفر دانته دراین مرحلهٔ سومین، بکلی باآن دومرحلهٔ دیگرسفر او تفاوت دارد. در «دوزخ» و در «برزخ» وی در مسیری مشخص که عیناً وضع ظاهری دره‌ها و کوههای روی زمین را داشت، قدم‌بقدم پیش میرفت وازپستیها وبلندیها و دره‌ها وتپه‌ها و کوره راهها وپلکانهائی میگذشت که از سنگ و گل ساخته شده بود وبا جویبارها ورودخانه‌ها ودرختها و گلها وبیزآتش وطوفان و سردی و گرمی زمینی یعنی باتجلیات عادی عناصر چهارگانه روبرو بود، بدین جهت این فصول ازسفرنامهٔ او درست صورت یادداشتهای ساعت بساعت یاروزبروز مسافری‌را دردیاری ناشناس داشت که‌درآن دانته‌عمداًسعی‌میکرد جزء جزء دوزخ وبرزخ خود را ازلحاظ وضع جغرافیائی ووضع ارضی وآبوهوای‌آن‌کاملامشخص کند وحتی شمارهٔ قدمهائی را که براست یا چپ برمیدارد تذکر دهد، وبا توضیحات دقیق ساعات و گاه دقایق منزلهای مختلف این سفر را باطلاع خواننده برساند.

ولی سفر او در «بهشت» یعنی در افلاك نامتناهی بکلی صورتی دیگر دارد. در اینجا قید زمان بکلی کنار گذاشته میشود، زیرا که دانته از قلمرو زمان ومقیاس بیرون رفته ووارد «ابدیت» شده است. دیگر ازروز وشب خبری نیست، زیرا که در قلمرو نور محض ظلمتی وجود نمیتواند داشت. حتی دانته خبر ندارد که با همان صورت زمینی خود بدین سفرآسمانی رفته یا تبدیل به «روحی‌مجرد» شده‌است، زیرا عبور او از افلاك چنان صورت میگیرد که او را خبری از خویش نمیماند. وتازه خود دردومین‌بند ازین سرود تذکر میدهد که‌آنچه را هم که دیده قدرت وصف ندارد:

کانرا که خبر شد، خبری باز نیامد!

تنها اشاره‌ای که در سراسر «بهشت» به «زمان» میشود ، اشارهٔ مبهمی است که دربندپانزدهم این سرود اول بهشت شده است : « ... درآنجا بامدادان بود ودرینجا شامگاهان .. وآن نیمکره سراسر سپید بود ، و این نیم یکسر سیاه » .

دراین سفر «بهشتی» دانته فقط‌ازروی قرائن منزلهای مختلف اورا تشخیص میتوان داد ، ولی او خود در بارهٔ آنها بخلاف منازل دوزخ و برزخ جز با ابهام فراوان توضیح نداده ودرك مطلب را بفراست خواننده واگذاشته است . بدین جهت جنبهٔ معما وابهام در این قسمت «بهشت» کمدی الهی بسیار زیادتر از دوقسمت دیگر این کتاب است .

در تمام طول سفر ، دانته چشم بچشم بئاتریس دوخته است. زیرا که حقیقتی که او در پی‌آن است وبرای نیل بدان بدین سفر برخاسته در چشمان بئاتریس (که ازین پس دیگر شبح وروح محبوبهٔ زمینی دانته نیست ، بلکه مظهر مجرد حقیقت الهی است که از راه دل وایمان متجلی میشود) جلوه‌گر است ، ودر حقیقت دانته با نگاه بدین دودیدهٔ بئاتریس بجلوهٔ حقیقت ازلی و سرمدی مینگرد، و تغییراتی که وی درفروغ دیدگان بئاتریس میبیند مظهر پیشرفتی است که این مسافر سرگشته در راه درك این حقیقت کرده است . در این مدت بئاتریس خود بخورشید خیره شده است که مظهر خداوند است ، یعنی بئاتریس بجلال خدائی مینگرد ودانته بدیدگان او که این جلال درآن منعکس‌است، زیراکه خود او را طاقت وتوانائی آنکه از روبرو بدین‌جلال خیره کننده بنگرد نیست، وتا وقتیکه ازکلیهٔ آلودگیها دور نشده وتجرد مطلق نیافته باشد چنین کاری را نمیتواند کرد .

منزلهای مختلف سفر دانته که یکجا نه‌طبقهٔ جهنم وجای دیگر هفت طبقهٔ برزخ بود ، در اینجا تبدیل به هفت فلك عظیم سیارات سبعه شده است که وی باید ازیکایك آنها بگذرد وبعد به«فلك‌الافلاك» که حتی خیال را جرئت ره یافتن بدان نیست رسد ودرپایان راه بارگاه الهی یعنی « حقیقت مطلق» را ازنزدیك ببیند .

بدیهی است هریك ازین افلاك و هریك ازین منازل در حقیقت مفهوم « سمبولیك » خاصی دارند ، و دراین سفر بزرگ معنوی که آدمی بدرون روح خویش میکند هرفلکی نشان مرحله ای ازکمال وخویشتن شناسی وتصفیهٔ معنوی است . بدین جهت مشخصات خاص هریك ازین افلاك از مرحلهٔ خاصی در طریق کمال روحی حکایت میکند، ودرین باره درسرودهای مختلف توضیحات لازم داده خواهد شد .

در این سرود بئاتریس دانته راکه از بهشت زمینی همراه خود برداشته است ، بی‌آنکه وی خود چگونگی آغاز این سفر را دریابد از «کرهٔ نار» که

مقدمهٔ سرود اول

حد فاصل میان کرهٔ زمین واولین فلك از افلاك آسمانی یعنی فلك ماه است میگذراند ووارد فلك قمر میکند . این «کرهٔ نار» بعقیدهٔ قدما منطقهٔ آتشینی است که حلقه‌وار کرهٔ ارض را درمیان گرفته است ، ودرآنجاست که برق وصاعقه میزاید وآتش پدید میآید، وازهمین‌رو است که هرشعلهٔ آتشی در روی زمین . روی‌بجانب اینزادگاه خود دارد که جاذبهٔ آن این شعله را بسمت‌خویش‌میکشاند تا باآن درآمیزد . در وصف عبور ازین منطقه دانته میگوید : « چنین‌پنداشتم که مسافتی ازآسمان در شعله‌های خورشید میگداخت ، واین مسافت را وسعتی چنان بود که هرگز بارانی یا رودی دریاچه ای بدان پهناوری نزاده است . »

دانته ازینکه با صعود او «قانون‌جاذبه» که هرجسمی را بسمت پائین میکشاند نقض شده است اظهار تعجب میکند ، ولی بئاتریس بوی توضیح‌میدهد که قانون‌کلی افلاك نقض‌نشده، منتها دانته ازیك «جزء» ازین‌عالم بیرون‌آمده وپابه «کل» گذاشته‌است واینبارجاذبهٔ بزرگتری است که اورا بسوی‌خودمیکشاند، واگر چنین نبود قانون افلاك نقض میشد .

توضیحات پیچیدهٔ بئاتریس در بارهٔ «نظم کلی جهان‌آفرینش» درعین‌حال که غامض‌است ازفصول زیبای «کمدی‌الهی» است واین قبیل توضیحات‌معماآمیز ازین پس نیز بکرات تکرار خواهد شد .

سرود اول

جلال آن کس که گرداننده همه‌چیز است[1] سرتاسر جهان آفرینش را بفرمان خویش دارد، ولی دراینجا[2] بیشتر ودر جاهای دیگر کمتر متجلی است.

بدان آسمانی رفتم که بیش ازهر آسمان دگر از فروغ او بهره‌مند است، وچیزهائی را دیدم که آنکس که از آن بالا فرود آمده باشد نه میداند ونه میتواند باز گفت[3].

زیرا که حس ادراك ما بانزدیکی بمایهٔ اشتیاق خود[4] چنان مجذوب میشود که حافظهٔ مارا یارای همراهی باآن نمیماند.

بااین همه، آنچه را که از قلمرو مقدس[5] در گنجینهٔ اندیشه جای توانسته‌ام داد، اکنون مایهٔ این سرود خویش میکنم وبازش میگویم.

ای «آپولوی»[6] نیکنهاد، برای این سهم آخرین، مرا آن اندازه

۱– خداوند. اصل عبارت از «سن‌تماس داکیناس» است: Deus est movens non motum

۲– اینجا: آسمان.

۳– اصل فکر ازانجیل آمده (رسالهٔ دوم پولس رسول بقرنتیان، باب دوازدهم): «.. لابد است که‌فخر کنم هرچند شایستهٔ من نیست، لیکن برؤیاها ومکاشفات خداوند میآیم.. وسخنان ناگفتنی شنیدم که انسان را جائز نیست بآنها تکلم کند».

٤– اشاره بخداوند، که هرروحی مشتاق رسیدن بدو ومحو خویش دراوست.

۵– بهشت.

٦– Apollo خدای شعر وموسیقی در میتولوژی یونان. ـ تااینجا دانته برای‌سرودن «دوزخ» و «برزخ» فقط ازپریان الهام بخش که ندیمه‌های خدای هنرند یاری خواسته بود، ولی در «بهشت» دست بدامن‌خود این خدا میزند.

از نبوغ خویش عطا کن کـه برای سپردن تـاج افتخار محبوب خود[1] یکسان از آنان طلب میکنی .

تا بدینجا یکی از دو قلهٔ «پارناسو» یم بس بـود ؛ امـا ازین پس احتیاج به هردو دارم تا مگر قدم درآن میدانی توانم نهاد که هنوز برای درنوردیدن فرا روی من است[2] .

بدرون سینهٔ من درآی و آنچنانکه خود بهنگام پوست کندن از تن «مارسیا» کردی ، الهام بخش من شو[3] .

ای قدرت الهی، اگر خویش را تابدان اندازه دراختیار من نهی که تنها شبحی از آن قلمرو سعادت سرمدی را که یادش در ضمیرم منقش است بدیگران توانم نمود[4] ،

مرا بپای درخت محبوب خویش[5] آمده خواهی دید تادرآنجا تاجی از آن شاخ وبرگ که هم تو ، وهم موضوع سخن ، شایستهٔ آنم کرده‌ایـد

۱— اشاره بحلقهٔ شاخ وبرگ غار که برپیشانی شعرا وهنرمندان وسرداران بزرگ مینهادند.

۲— پارناسو Parnaso در میتولوژی یونان کوهی بود که خدای هنر وپریان خدمتگزار او درآن خانه داشتند (رجوع شود بسرودهای ۲۲ ، ۲۸ و۳۱ برزخ وتابلو رافائل در صفحهٔ ۲۵ مقدمهٔ دوزخ) . این کوه دوقله داشت که یکی موسوم به Helicon ومقر پریـان الهام بخش (Muse) بود ودیگری Cirrha نام داشت وخود « آپولون » درآن میزیست . ـ دانته اشاره میکند که تاکنون ویرا کافی بوده است کـه روی بجانب قلهٔ پریان آورد، اما این‌بار باید بجـانب هـردوقلـه روکند . از ایـن دوقلـهٔ پارنـاس در ادبیات لاتین ، بنـام Parnassus biceps یاد میشود .

۳— بروایت میتولوژی یونان، مارسیاس Marsyas یکی ازدیوان جنگل (satyr) بود که قدرت سحرآمیزی در نـی‌زدن داشت ، چنانکه یکروز لاف برابری باخدای موسیقی زد . آپولن بخشم آمد ودرحضور دادگاهی بااو مسابقه داد وچون غالب آمد پوست مارسیاس را زنده‌زنده از تنش بیرون کشید .

۴— یعنی: بتوانم فقط شمه‌ای از آنچه‌را که دیدم برای مردمان روی زمین نقل کنم ...

۵ —درختی که شاخ وبرگ آن تاج افتخار هنرمندان میشد .

برسر نهم .

ای پدر ، بسی نادراست، وشهوات بشری را که درین باره گنهکارند ازین بابت شرم باد[1] ، که قیصری یا شاعری بخاطر پیروزی خود چنین شاخ وبرگی را تواند چید[2] ،

ودرخت «پنه‌ای» ، هرآنگاه که عطش کسی را فرو نشاند ، باید که خدای پرسرور «دلفی» را غرق شادمانی کند[3] .

اما همیشه شعلهٔ گران ازاخگر خرد میزاید، وشاید که پس‌ازمن، کسانی دگر باصدائی رساتر از صدای من زبان بتقاضا گشایند تامگر از «چیرا»[4] پاسخی شنوند .

مشعل عالم ازنقاط مختلف برجهان‌خاك میتابد[5] ؛ اما چون ازآن نقطه‌ای بتابش درآید که چهاردائره را با سه‌صلیب بهم پیوسته دارد[6]

---

۱ — یعنی : شهوات پست بشری آدمی را بجانب لذات سطحی میبرند نه بسوی افتخار و جلال .

۲ — اشاره بدودسته کسانیکه میبایست در صورت پیروزی این‌تاج افتخار را برسرنهند .

۳ — درخت پنه‌ای (peneia) ، اشاره به‌درخت غار. اصل این تعبیر از اینجاآمده که بنا بروایات میتولوژی‌یونان ، دافنیس Daphnis دخترخدای رودخانهٔ Peneos (بایتالیائی «پنه‌او») معشوقهٔ آپولن خدای هنر بود وبراثریك ماجرای‌عشق وهوس بصورت این‌درخت‌درآمد- «هرآنگاه که این درخت عطش‌کسی را فرونشاند » ، یعنی : وقتیکه هنرمندی اثری بزرگ پدیدآورد . ـ «خدای پر سرور دلفی la lieta delfica deità » : آپولن.ـدلف Delphes نام معبد معروف آپولن بودکه از بزرگترین معابد یونان‌کهن محسوب میشد .

٤ — Cirra (بیونانی Cyrhha) نام قلهٔ خاص آپولون درکوه پارناس . رجوع‌شود بشرح ۲ صفحهٔ قبل .

٥ — خورشید، که درفصول‌اربعه از نقاط مختلفی در افق سربرمیآورد.

٦ — در بارهٔ این معما تاکنون بحث و گفتگوی بسیار شده است . بطورکلی چهار دائره عبارتند از: افق، منطقةالبروج ، استوا، دائرهٔتلاقی دومدار رأس‌السرطان ورأس‌الجدی، که از برخورد آنها شش صلیب ، یعنی سه‌صلیب در هرطرف کره بوجود میآید . نقطهٔ اتصال این چهار

بقیه درصفحهٔ بعد

مسیری نکوتر واختری نکوتر میابد [۱] ، وموم زمین را بشیوهٔ خاص خود بهتر نرم میکند وبر آن مهری بدیعتر میزند [۲] .

واین نقطه ، تقریباً درآنجا بامدادان را پدیدآورده بود ودر اینجا شامگاهان را [۳] ، واین نیمکره سراسر سپید بود و آن نیم یکسر سیاه ،

که «بئاتریچه» را دیدم که بجانب چپ بر گشته بود وبخورشید مینگریست [۴] ، بدان سان که هرگزعقابی چنین بر آن ننگریسته است [۵] .

وهمچنانکه ازشعاعی نخستین شعاعی دومین برمیتابدوهمچون مسافری که سر بازگشتش باشد بجانب بالا بر میگردد [۶] ،

این نگاه او نیز از راه دیدهٔ من سر بدرونم برد ومرا بدنبال خویش خواند، ولاجرم بادقتی بیش از آن حد که مارا عادت است، نظر بخورشید دوختم.

درآن بالا ، حواس مارا دامنهٔ اختیاری بسیار فزونتر ازین جاست ، واین از برکت آن مکانی است که میبایست اقامتگاه نوع بشر باشد [۷] .

بقیه از صفحه قبل

دائره وسه صلیب ، آغاز بهار یعنی نوروز است که درآن خورشید مسیر خود را دربرج حمل آغاز میکند واشارهٔ این بند بهمین نکته‌است ـ از لحاظ تمثیلی چهاردائره مظهر حسنات اربعهٔ اصلی وسه صلیب نشان حسنات ثلاثهٔ علم الهی هستند (رجوع شود بچهار سرود آخر برزخ) .

۱ — اشاره بدانکه خورشید دربن‌هنگام درخط استوا سربرمیزند ودرمجموعهٔ ستاره‌های برج حمل قرار دارد .

۲ — یعنی ، زمین را با نقش ونگارهای زیباتری میآراید .

۳ — «آنجا» : بهشت زمینی . «اینجا» : روی زمین .

٤ — درنیمکرهٔ مقابل نیمکرهٔ ما، در صورتیکه بافق بمشرق بنگرند خورشید در جانب چپ قرار دارد ونه در سمت راست ، بدین جهت است که بئاتریچه بطرف چپ مینگرد .

٥ — اشاره بدانکه عقاب همواره بخورشید خیره میشود، واین نکته درادبیات ما نیز بکرات آمده است .

٦ — یعنی : مثل شعاعی که بجسمی صیقلی میتابد ومنعکس میشود ، وحال مسافری را پیدا میکند که بمقصد رسیده ودوباره راه بازگشت را درپیش گرفته باشد ...

۷ — اشاره به بهشت زمینی .

فروغ آنرا مدتی دراز تاب دیدار نیاوردم ، اما همان اندازه نگریستنم بس بود تا پیرامون آنرا چون آهنی مذاب که از کوره برآمده باشد ، فروزان بینم .

ودر همان دم ، چنین پنداشتم که روزی دگر برروز افزوده شده [1] ، وتو گوئی آنکس که چنین تواند کرد ، آسمان را بخورشیدی دومین آراسته است .

بئاتریچه نظر برافلاك جاودانی داشت ، اما من دیدگان خویش‌را ازآن بالا برگرفته وبدو دوخته بودم [2] .

چون غرق تأمل بودم ، درضمیرخویش چنان شدم که « گلائوکو » شد ، در آنوقت که خوردن علفی او را دردل دریا مصاحب دیگر خدایان کرد [3] .

اعجاز « برترازآدمی‌شدن » [4] را باکلمات [5] وصف نمیتوان کرد . لاجرم همین‌نمونه کسانیرا که برکت‌الهی چنین‌آزمایشی‌را برایشان مقدر دارد ، بس باشد .

---

۱ — یعنی: گوئی فروزندگی روز دوچندان شده بود .

۲ — از لحاظ سمبولیك ، اشاره بدان است که کسی بی‌آشنائی‌قبلی با علم الهی (که درینجابئاتریچه مظهرآن‌است) با حقیقت‌مطلق که خورشید (خدا) نشان آنست آشنا نمیتواند شد .

۳ — گلائوکو Glauco (بیونانی Glaucus) ماهیگیری‌بود که‌بروایت افسانه‌های یونانی گیاه خاصی را خورد وتبدیل بیکی از خدایان دریا شد، و«اوویدیوس» شرح این ماجرا را بتفصیل در فصل سیزدهم « استحالات » خود آورده است . منظور اینست که دانته نیز با تأمل در چهرهٔ بئاتریس (مظهر علم الهی) احساس کرده که ازقالب‌آدمی برون آمده وروحی آسمانی شده است .

٤ — Trasumanar(e) : این فعل باحتمال قوی ساختهٔ خود دانته است ومعنی « از آدمی گذشتن وبه ملایك رسیدن » را میدهد .

٥ — این کلمه در متن بصورت لاتینی‌آن per verba آمده است .

تنها تو ای عشق که سرور آسمانی ، تو که مرا بافروغ خویش بالا بردی ، میدانی کــه آیا من در آن دم تنها آن قسمت از وجود خودم بودم یانه، که تواش در آخر کار آفریدی[1] .

چون چرخ افلاك که تو جاودانه دراشتیاق‌وصل‌خویش در گردشش داری[2] ، ازراه آن هماهنگی که تواش نصیب کرده‌ای وباآن نظم وترتیبی که‌تو برایش‌خواسته‌ای،مرا بسوی خویش خواند ،

چنین پنداشتم که‌مسافتی از آسمان درشعله‌های‌خورشیدمیگداخت، واین مسافت را وسعتی چنان بود که هـرگز از بارانی یارودی، دریاچه‌ای بدان پهناوری زاده نشده است .

تازگی صدا ودرخشندگی نور ، چنان آتش شوق و کنجکاوی را درمن برافروخت که هرگزم شوقی چنین سوزان دردل نبوده است .

لاجرم ، او که باروح من چنان‌آشنا بود که‌خودم، برای فرونشاندن پریشانی من پیش ازآنکه پرسشی کنم دهان بگشود ،

وچنین‌آغازسخن کرد : « تو خود خویش را بااندیشهٔ خطا گمراه میکنی، ولاجرم‌آنچه را که در صورت وارستن ازین چنین اندیشه توانی دید ، نمیبینی .

---

۱ — «عشق» : خداوند ـ «آن قسمت ازوجودمن که درآخرآفریدی » اشاره بروح، که بعد از پیدایش جسم درآن جای میگیرد (رجوع شود بسرود ۲۵ برزخ) ـ اصل فکر ازانجیل آمده (رسالهٔ دوم پولس رسول‌به قرنتیان ، باب دوازدهم) : « ... شخصی را در مسیح میشناسم که تاآسمان سیم ربوده شد ـ وچنین شخصی را میشناسم ، خـواه در جسم وخواه جدا از جسم نمیدانم ، خدامیداند، که بفردوس ربوده شد » .

۲ — دانته دربابدوم «ضیافت» مینویسد : « شوق رسیدن بخداوند ودرآمیختن باا‌وست که افلاك را بگردش میآورد » . اساس ایـن فکر از افلاطون است که میگوید : «عالم‌امکان را یك شوق محرکهٔ واحد بحرکت میآورد » .

تو اینك بخلاف آنچه میپنداری دیگر درزمین نیستی، وصاعقه‌ایرا در گریز از زادگاه اصلی خود[1] شتابی کمتر از آن است که تو اکنون در راه بالا روی داری . »

این سخنان کوتاه وسرورانگیز ، بهمان اندازه که از بند تردیدی اولین آزادم کردند بدام تردیدی دومینم افکندند ؛

گفتم: «از بهتی بزرگ رستم وخرسندم[2] ؛ اما اکنون ازین درشگفتم که چسان از خلال این اجسام سبك[3] میگذرم . »

آهی از دلسوزی بر کشید و باشفقت مادری که به پسر تب‌دار و هذیانگوی خویش نگرد ، در من نگریست ،

وچنین آغاز کرد : « هر آنچه هست، بهمان صورتی که وجود دارد بارشتهٔ نظمی پیوسته‌است ، وهمین نظم کلی اشیاء است که جهان را بشکل آفریدگار درمیآورد[4] .

آفریدگان اعلی[5] ، درین نظم آن قدرت لایزالی را عیان میبینند که هدف غائی این قانونی که هم‌اکنون از آن سخن گفتم نیل بدان است؛ جملهٔ مخلوقات ، برطبق شرایط مختلف وجودی خویش ، تابع

۱ — اشاره به «فلك نار» یا کرهٔ آتش ، یعنی حلقهٔ آتشینی که بعقیدهٔ علمای هیئت قدیم درمیان زمین‌وفلك‌قمرفاصله است وهرشعلهٔ آتشی از آن جهت روی ببالا میکند که میخواهد باردیگر بدین‌زادگاه خویش رسد . باید توجه داشت که اکنون دانته مشغول طی این فلك است تابفلك ماه برسد .

۲ — خرسندم : requievi ؛ این لغت بهمین صورت لاتینی در متن آمده است .

۳ — اشاره بهوا که از ذرات سبك ساخته شده است ، ودانته تعجب میکند که علیرغم قانون جاذبه وثقل ، بجای اینکه درمیان این هوا روبپائین رود رو ببالا میرود .

٤ — اشاره بگفتهٔ «سن‌تماس‌داکینوس» : « لازم است که سراسر جهان باذات خداوندی هماهنگ وهم شکل باشد » .

٥ — اشاره بفرشتگان وآدمیان .

همین نظمی هستند که‌میگویم، و همه کم و بیش روی بجانب اصل ومنبع خویش دارند ؛

ولاجرم جملگی در دریای بزرگ هستی بجانب بندرهـای مختلف رهسپارند ورهنمای هریك از آنان آن غریزه‌ای است که برای این چنین رهنوردی بدو اعطا شده است .

همین غریزه است که‌آتش را بجانب‌ماه میبرد ، وهمین غریزه است که دلهای خاك‌نشینان را بتپش‌میافکند، وهم این غریزه است که زمین‌را درهم میفشارد و آنرا بصورتی یکدست درمیآورد[۱] .

تنها موجودات بیشعور نیستند که‌آماج تیرهای این کمان‌میشوند، بلکه‌آنان نیز که توانائی ادراك وعشق دارند[۲] چنینند .

مشیت الهی که برین نظم نظارت دارد ، بافروغ خود آن آسمانی‌را که دردرونش شتابنده‌ترین افلاك در گردش است جاودانه بیحرکت نگاه داشته‌است[۳] ،

واکنون نیروی پرتاب کنندۀ‌آن کمانی که همیشه تیرهای‌خویش را بسوی مقصدی میمون میفرستد مارا بجانب این فلك ، که پندارم هدف غائی مایش خواسته‌اند ، روانه دارد[٤] ،

۱ — یعنی : اجزاء زمین را برابر قوۀ ثقل بهم متصل‌میکند ودرکنارهم نگاه میدارد.

۲ — آدمیان .

۳ — اشاره به Empireo ، فلك اعلی یا عرش الهی، که بالاترین افلاك وهمیشه ثابت است ودردرون آن فلك ثوابت وافلاك نه‌گانه وزمین جای دارند .ـ « شتابنده‌ترین افلاك » : فلك بلورین که در ماورای آخرین فلك سیارات قرار دارد وبنابرین برای هم‌آهنگی باگردش افلاك ، تندتر از کلیۀ افلاك دگر میچرخد .

٤ — یعنی : ما روی بجانب این فلك ثابت آخرین داریم که مقصد غائی ماست ودرراه وصول بدان باید از افلاك نه‌گانه بگذریم .

هرچند که غالباً مصنوع یك‌هنرمند بدان‌صورت که اوخودخواسته است ازکار درنمیآید، زیرا که ماده را دربرابراندیشه گوشی‌ناشنوا است [1]،

وبهمین‌دلیل‌آدمی را نیزقدرت‌آن است که باآنکه درچنین جهتی راهیش کرده‌اند، گاه ازین‌راه منحرف شود،

واگر تمایل ابتدائی اوبا جاذبهٔ لذات دروغین بجانب زمینش‌برد، همچوآن‌آتش که از دل ابرها فرو میافتد راه پائین درپیش گیرد [2].

لاجرم،اگراستدلال‌مرا صحیح‌دانی، نباید بیش‌ازدیدارسرازیرشدن جویباری از کوهساری بلند بدرون دره‌ای ، ازتوجه بدین بالاروی‌خویش بشگفت‌آئی .

ووقتی‌واقعاً جای‌شگفتی‌تواندبود که‌تو، که اکنون‌از هرقید وبندی رسته‌ای ، همچون آتشی شعله‌ور که در روی زمین آرام گیرد همچنان در عالم خاك برجای مانده باشی [3] . »

این بگفت ودیده بجانب‌آسمان گرداند .

---

۱ — یعنی : غالباً نارسائی ماده باعث میشودکه محصول کار یك هنرمند بدان کمال که او خود میخواسته از کار درنیاید .

۲ — اشاره به فلسفهٔ جبر واختیارکه قبلا در برزخ شرح آن بتفصیل داده شده است .

۳ — اشاره بگفتهٔ سن‌تماس‌داکینوس : « آتش تا وقتیکه درمکان خود باشد آرام‌است، اما چون ازآن برون آورده شود روی بجانب بالا میکند » .

سرود دوم

فلك اول : فلك ماه

ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده اند

دانته همراه بئاتریس از «کرهٔ نار» میگذرد وپا باولین فلك آسمان یعنی « فلك ماه » میگذارد، ودرآنجا قرص ماه آنانرا در میان میگیرد .

تقریباً تمام این سرود صرف توضیح علمی واستدلالی بئاتریس در بارهٔ ماه ولکه‌های تاریك وروشن آن میشود . دانته بنا بفرضیهٔ علمی رایج دورهٔ خود که اساس‌آن نظریات «ابن‌الرشد» فیلسوف وحکیم بزرگ عرب بود ، این‌لکه‌ها را علامت کمی وزیادی غلظت ووزن مخصوص اجسام درکرهٔ ماه میداند ومعتقد است که در قسمتی از این کره که رقیق‌تر است نور خورشید آسانتر میتابد و انعکاسی کمتردارد، ودرقسمت ثقیلتر آن نور خورشید زیادتر منعکس میشود و درنتیجهٔ این اختلاف تاریکی وروشنی را پدید میآورد ، ولی بئاتریس بدوتوضیح میدهد که این نظر صحیح‌نیست واین‌تاریکی وروشنی‌از ناحیهٔ افلاکی که‌بالاترند آمده است .

این نوع مباحثه واستدلال که در قرون وسطی رواج بسیار داشت، بنظر یك خوانندهٔ امروزی نامأنوس وغیرعادی میآید ، ولی برای خوانندهٔ « کمدی الهی » دلیل بارزی بر عطش « دانش طلبی » دانته است که در هر مسئلهٔ علمی بسراغ حل ودرك عمیقانهٔ علل و عوامل آن میرود . خود دانته قبلا درکتاب «ضیافت» (Convivio) نظری مؤید نظریهٔ علمی«ابن‌الرشد» (که‌درآن زمان ترجمهٔ معروفی از حکمت او بزبان لاتینی بنام De Substantia orbis در دانشگاههای بزرگ اروپا تدریس میشد) ابراز داشته بود ، ولی درین سرود «بهشت» که مؤخر بر کتاب «ضیافت» اوست ، دانته نشان میدهد که عقیده اش درین باره عوض شده وفرضیهٔ جدید بنظرش منطقی‌تر ومعقول‌ترآمده است .

از نظر « سمبولیك » این فلك ماه برای دانته مفهوم علم صرف ونحو (grammatica) را درمیان‌سه رشتهٔ‌اصلی‌علوم بشری که سایرعلوم ازآنها مشتق شده‌اند دارد . خودش درقسمت دوم «ضیافت» مینویسد : « میگویم که‌آسمان ماه را میتوان شبیه علم صرف‌ونحو دانست ، زیرا کرهٔ ماه تنها کره‌ایست که‌یکدست نیست و تاریکی وروشنی دارد و اشعهٔ خورشید در آن میشکند ، ونیز تنها کره‌ایست که تغییرشکل میدهد وخورشید گاه بیك‌طرف وگاه بطرف دیگرآن

میتابد، وازین دولحاظ مانند علم گرامر است که از یکطرف اشعهٔ منطق واستدلال هیچیک ازکلمات آنراطوری روشن نمیتواند کرد که در مفهوم آن ابهام وتردیدی نماند، وازطرف دگر تابش نورمنطق بدین کلمات، گاه ازیکسوو گاه ازسوی دیگر، صورتها و ترکیبهای خاصی بدانهامیبخشد که درحالات مختلف ازآنها مفهومهای مختلفی نتیجه میشود ».

سرود دوم

شما که در اشتیاق شنیدن ، سوار برزورقی کوچك بدنبال کشتی من که آواز خوانان براه خود میرود روانه شده‌اید ،

هم اکنون بدیدار سرزمینهای خویش باز گردید و دست ازین دریانوردی بدارید، مبادا که‌درین راه مرا گم کنید وسر گردان مانید[۱] ؛

هر گز کسی درین‌دریا که من بزیر پای آورده‌ام ره ننوردید[۲] ، زیرا این دریائی است که در آن «مینروا» با دم خویش بپیشم میراند، و «آپولو» رهبریم میکند، وپریان‌نه گانه خرسان را نشانم میدهند[۳] .

اما شما کسان دگر که معدودی بیش نیستید[۴] ، وخیلی زود روی بجانب آن مائدهٔ ملائك[۵] برده‌اید که درینجا از آن میخورند وهر گز سیر نمیشوند ،

۱– مراد ازین دوبند اینست که اگر درك مفاهیم دوقسمت «دوزخ» و «برزخ» آسان بود ، درك مفاهیم « بهشت » که فلسفی‌تر است و از حقائقی عالیتر سخن میگوید چندان آسان نیست، وکسیکه قدرت چنین ادراکی را درخویش نمیبیند بهتر است که از هم اکنون دست ازاینکاز بدارد وکتاب را برهم گذارد .

۲– یعنی : هیچکس‌تا کنون زبان بوصف‌آنچه خواهم گفت نگشوده‌است .

۳– مینروا.Minerva (بیونانی Athena) : ربةالنوع خرد در میتولوژی یونان و روم.ـ آپولوApollo (بیونانی Phoebus) : خدای هنرـ « پریان نه گانه» (Muse): پریان الهام‌بخش‌شعراوهنرمندان.ـ «خرسان» Orse : اشاره به‌مجموعهٔ ستارگان «دباکبر» و«دب‌اصغر» (خرس‌بزرك وخرس کوچك) که ستارهٔ قطبی شمال آخرین ستارهٔ مجموعهٔ اخیر است.ـ «خرسان را نشانم میدهند » ، یعنی مرا رو بشمال (در جهت صحیح) راهنمائی میکنند .

۴– اشاره به خواص .

۵– al pan degli angeli (بنان‌فرشتگان):علم واطلاع ـ این تعبیری‌است که دانته خود درآغاز کتاب «ضیافت» وضع کرده است .

کشتی خویش‌را دراین‌دریا براه افکنید وپیش ازآنکه‌آب درپشت سر من بآرامش نخستین باز گشته باشد، درشیار کشتی من بدنبالم آئید.

بیگمان آن دلیرانی که از «کلکو» گذشتند، بدیدار «جازون» که کشاورزی پیشه کرده بود آن اندازه اسیر شگفتی نشدند که شما درین راه خواهید شد[1].

عطش فطری وجاودانی شناسائی آن دیاری که همانند ذات الهی ساخته شده[2]، مارا تقریباً باهمان سرعتی که‌آسمان را در گردش‌میبینید، پیش میبرد.

«بئاتریچه» ببالامینگریست، ومن‌بدو، ودرزمانی معادل آنکه‌شاید جای دادن تیری‌را در کمانی و کشیدن وپرتاب کردنش را ضرور باشد خویش را بمکانی رسیده دیدم که درآن چیزی معجزآسا نظرمرا بخودخواند؛ لاجرم آنکس که تمنای من از دیده‌اش‌پنهان‌نمیتوانست‌ماند، با صفائی که با زیبائیش برابر بود بسوی من چرخید و گفت: «روی اندیشه را بسوی خداوند کن و حق شناسانه سپاسش گوی، زیرا که وی در این دم مارا بااختر نخستین[3] درآمیخته است.»

چنینم نمود که ابری فروزان وپهناور ودرهم فشرده وشفاف، بسان

۱- اشاره به ارگونائوتها Argonautic که بنا بروایت میتولوژی یونان در طلب قوچهای زرین به‌کلکیدس (بایتالیائی Colco) رفتند ودرآنجاسردستهٔ‌ایشان‌جازونه Giasone (در اصل Jason) برای اغفال پادشاه این سرزمین‌که صاحب قوچهای زرین پشم بود خود را کشاورز خواند (دوزخ، صفحهٔ ۳۱۹، شرح۲).ــ کلمهٔ «دلاوران» دراینجا ترجمهٔ gloriosı است.

۲- اشاره به فلک‌آخرین، که عرش الهی درآنست:

۳- ماه.ــ درین هنگام بئاتریچه ودانته بفلك قمر رسیده‌اند.

الماسی که آفتاب بر آن تابد، مارا در میان گرفته است.

مروارید جاودان[1] دردل خویشمان پذیرفت، واین همچو آن بود که قطرهٔ آبی بی آنکه شکافته شود شعاعی تابان را درخود بپذیرد.

اگر که من در آندم جسمی بودم، وبا آنکه درین جهان معقول نمینماید که سطحی سطح دگر را بخویش پذیرد[2]، بااین جسم دیگر چنان درآمیختم که تنها در صورت نفوذ دوجسم در یکدگر باید چنین شود،

در آنصورت میبایست بیشتر ازپیش مشتاق دیدار آن جوهری شویم که در آن طبیعت مارا باذات خدای درآمیخته و پیوسته میتوان دید[3].

در آنجا آن حقیقتی که ما ازراه ایمان، و بی آنکه اثباتش ضرور باشد، بر آن وقوف داریم، مستقیماً بچشم ما خواهد رسید[4] وبصورت بدیهیاتی که مورد اعتقاد آدمیان است تجلی خواهد کرد[5].

درپاسخش گفتم: «ای بانو[6]، بامنتهای اخلاصی که میتوانم، بدرگاه آنکس که از جهان خاکی بیرونم کشید شکر میگذارم.

---

۱ — eterna margarita : ماه.

۲ — اشاره بدانکه بئاتریچه ودانته وارد ماه شده‌اند، بی‌آنکه سطح ماه برای راه‌دادن آنها گشوده شده باشد.

۳ — اشاره به مسیح، که در وجود او ترکیب بشری با جوهر خداوندی در آمیخته است.

٤ — یعنی: این جنبهٔ الوهیت مسیح که در روی زمین بی‌آنکه دلیلی بر آن بخواهیم مورد قبول ماست، درآسمان عملا ثابت خواهد شد.

٥ — نقل‌ازانجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب سیزدهم): «... زیرا که الحال هرآینه بطورمعما می‌بینم، لکن آنوقت روبرو؛ الآن جزئی‌معرفتی‌دارم، لکن‌آنوقت خواهم شناخت». و (رسالهٔ دوم پولس‌رسول به‌قرنتیان، باب پنجم): «... مادامیکه دربدن متوطنیم از خداوند غریب میباشیم، زیرا که بایمان رفتار میکنیم نه بدیدار».

٦ — بانو: Madonna؛ این لقب که خیلی احترام‌آمیز است وهمیشه در مورد مریم بکار میرود، ازین پس غالباً به بئاتریچه داده میشود.

اما مرا بگوئید که ماهیت لکه‌های تاریك این جسم که در آن پائین،
درروی زمین، مردمان از آنها افسانه‌ها دربارهٔ قابیل ساخته‌اند چیست [1] ؟»
تبسمی ملایم کرد ، و گفت : از این پس عجب مدار اگر پندار
آدمیان دربارهٔ آن چیزها که با مفتاح حواس بشری گشودنی نیستند [2] براه
خطا رود ،
زیرا توخود می‌بینی که نیروی منطق ما را ، حتی درآنوقت که
ازحواسمان پیروی میکند ، جزبالهائی کوتاه برای پروازنیست .
امانخست بمن بگوی که خود دراین باره چه عقیده داری ؟ ومن
گفتم: «پندارم که آنچه دربالا چنین گوناگون مینماید ، ترکیب اجسام
سبك واجسام سنگین است [3]» .
واو گفت : « هم اکنون آشکارا خواهی دید که پندارتوتا بچه حد
ناصواب است ، بشرط آنکه خوب بدان دلائلی که علیه آن اقامه خواهم
کرد ، توجه کنی [4] .
فلك هشتمین [5] ، اختران بسیاررا درنظرشما جلوه گرمیکند ، که

١ — اشاره به‌لکه‌های تاریك ماه که درافسانه‌های قدیمی آنها را پشته‌های خاری میدانستند که قابیل،پسربرادرکش آدم پیغمبر ، بردوش‌دارد (دوزخ ، صفحهٔ ٣٣٧ شرح٣).

٢ — یعنی : آن معماهای آفرینش که از راه حواس و منطق بحل آنها موفق نمیتوان شد .

٣ — یعنی : اجسامی که وزن مخصوص کم و اجسام دیگری که وزن مخصوص زیاد دارند ، بعبارت دیگر.آنها که مایع یابخار یا اجسام بسیارسبك وزنند؛ وآنهای دگر که صورت جامد وسنگین دارند .

٤ — بحثی که بئاتریس در اینجا شروع میکند ، چهارده بند یعنی تقریباً تا ثلث آخر سرود را شامل میشود ؛ این مقدمهٔ بحثهای استدلالی وفلسفی متعدد ومفصل «بهشت» است که تاآخر کمدی الهی ادامه مییابد .

٥ — آسمان ثوابت (رجوع شود بسرود بیست وسوم) .

چنانکه آسمان درمیتوان یافت جملهٔ آنهارا از نظر کیفیت واز نظر کمیت نور، صوری مختلف است .

اگراین امررا علت سبکی و سنگینی آنها بود ، میبایست جملهٔ این اختران را ماهیتی همانند باشد ، زیرا که ازاین بابت برخی بیشتر سهم میبردند ، وبرخی کمتر، وبرخی نیزدرست باندازهٔ آن دگران .

اما ، از اصول مختلف صوری خصائصی مختلف ناشی میشوند ، و اگرعقیدهٔ تودرست بود در آن صورت میبایست جملهٔ این خصائص، منهای یکی از آنها، ازمیان بروند[1] .

ازین که بگذریم ، اگرسبکی دلیلی باشد که توبرای پیدایش این لکه ها میجوئی ، دراینصورت باید که این سیاره یا ازسوئی تاسوی دیگر یکسره محروم ازماده باشد ،

ویا همچوچربی و خشکی که درجسمی پرآکنده است : جابجا صفحات کتاب خود را تغییردهد[2] .

درصورت صحت این نظر، میبایست مورد نخستین درهنگام کسوف باثبات رسد ، یعنی نورهمچنانکه ازخلال تمام اجسام بخاری شکل میگذرد ازورای آن بگذرد[3]

۱ — یعنی : اگرتنها قانون ثوابت وسیارات ، قانون کمی وزیادی وزن بود، کلیهٔ قوانین اصلی آفرینش منهای این یك قانون ثقل ازمیان میرفت ، وچنین چیزی ممکن نیست ، زیراکه خصائص مختلف از اصول مختلف ناشی میشوند ونه از یك اصل واحد .

۲ — یعنی : یابایدلکه‌های ماه نوارهائی ازاجسام سبك باشند که درخلال جسم سنگینی که ماه از آن ساخته شده سراسر ماه را فرا گرفته باشند یا اینکه تنها تا عمق محدودی را شامل باشند .

۳ — این توجه خاص بدینکه کسوف نتیجهٔ آن حائل‌شدن کرهٔ ماه میان زمین وخورشید است ، برای دوران قرون وسطی خیلی جالب بنظرمیآید .

درحالیکه این چنین نمیشود : بنا براین فقط آن احتمال دیگر باقی‌میماند، واگر بطلان‌آنرانیزثابت توانم کرد خطای نظریهٔ توخودبخود باثبات خواهد رسید .

اگرفضای رقیق‌ازسوئی‌تاسوی دیگرمستقرنباشد ، خودبخودنتیجه میشودکه برای‌آن، حدی است که درماورای‌آن آنچه مقابل این سبکی است راه عبوربشعاع نورنمیدهد ؛

ودراین‌حد، شعاع خورشید همچون انعکاس رنگها درروی شیشه‌ای که پشت‌آنرابسرب‌اندوده‌باشند ، منعکس میشود[۱] .

البته میتوانی گفت کــه ازآنروشعاع درآنجــا از قسمتهای دیگر تاریکترمینماید که درعمقی بیشترمنعکس میشود .

اما اگرخود دست بآزمایش زنی ، از قید اینچنین استدلال رهائی خواهی جست ، زیــرا کــه تجربه آن منبعی است کــه جویباران جملهٔ هنرهای شما ازآن سرچشمه‌میگیرند[۲] .

سه‌آئینه بر گیر، ودوتا ازآنها را درفاصله ای مساوی از خــویش بگذار، وسومی‌را درفاصله ای دورترازآن‌دو، بصورتی که‌آنرادرست درمیان آن‌دوتای اولین بینی. پس‌روی بجانب‌آنها کن، وچنان کن که ازپشت سر

۱ — یعنی : اگــر این سبکی تنها در قسمتهائی از ماه وتا عمق معینی برقرار باشد ، در آنصورت اشعهٔ خورشید که ازین منطقهٔ حاکی ماوراء میگذرد در رسیدن بــه قسمت ثقیل و حاجب ماوراء ، باید همچنانکه بآئینه‌ای برخورد ، منعکس شود . — « شیشه‌ای که درپشت خود طبقهٔ سرب پنهان دارد » : آئینه .

۲— یعنی: ممکن‌است‌تصور کرد که تاریکی‌شعاع‌ازآن میآید کــه بجای اینکه این شعاع درسطح ماه منعکس شود در فــاصله‌ای عمقی انعکاس مییابد ، اما تجربهٔ علمی نشان میدهد کــه دوری ونزدیکی محل انعکاس درشدت آن تأثیری ندارد . طی‌چندین بندبعد این موضوع بتفصیل توضیح داده شده است .

تونوری براین سه‌آئینه تابد و انعکاس این نور از این هرسه آئینه بسوی توباز گردد.

دراین صورت آن نوررا که دورتر از آن دوتای دگرمنعکس شده، خواهی دید که بزرگی آندو را ندارد، ولی نوری که دورترین همه‌است درخششی همپایهٔ آنها دارد.

وهمچنانکه با تابش شعاع گرم، مادهٔ برف هم رنگ وهم برودتی‌را که درآغازکارداشت ازدست میدهد[1]،

تونیز که اکنون بحقیقت پی‌برده ای از این پس چنین خواهی بود[2]، و اکنون میخواهم که درون ترا با فروغی چنان شدید روشن کنم که فی‌نفسه بدرخشش درآید.

درآسمان صلح الهی[3] جسمی در گردش است که هستی‌جملهٔ آنچه درون آن‌است، بدان وابستگی دارد[4].

آسمانی که درزیرآنست و اینهمه اختران را درخویش دارد، این مایهٔ هستی را درجوهرهای مختلفی که هم جداازآنند وهم اجزائی‌ازآن، توزیع میکند[5]؛

---

۱ — اشاره بدانکه برف براثر تابش خورشید ذوب‌میشود وشفافیت وبرودت خودرا از دست میدهد. بعضی از مفسرین این جمله را ذوب برفها‌نمودار شدن زمینی‌که در زیرآن پنهان است معنی کرده‌اند.

۲ — یعنی: تابش خورشید منطق من استحکام فرضیهٔ خطای ترا ازمیان برده است.

۳ — اشاره به Empireo، عرش اعلی.

٤— اشاره به Primo Mobile که گردش‌جملهٔ‌افلاك درون‌آن صورت‌میگیردوزندگی آدمیان وموجودات بدان وابسته است.

۵ — آسمان بعد ازفلك هشتمین، یا فلك ثوابت، که این جوهری را که ازفلك علیا گرفته میان «جوهرهای مختلف» یعنی ستارگان توزیع میکند.

افلاك دگر، بر حسب طبایع مختلف خویش ، خصائص مشخصی را که درخود نهفته دارند ، ونیز بذرهای خاص خویش‌را، در راه غایت مقصود خود بکار میاندازند[۱] .

وچنانکه‌ازاین‌پس‌خواهی دید این عوامل اصلی جهان‌هستی بدین ترتیب ازدرجه‌ای بدرجه‌ای میروند، وهریك از آنها آن‌مایه‌را که ازدرجهٔ بالاتر گرفته بدرجهٔ پائین ترمیدهد[۲] .

اکنون نیك‌توجه کن که چسان من‌بااستدلال‌خویش بجانب آن خیری میروم که تودرطلب‌آنی[۳] ، بدانسان که بعد از آن توخود از گدار توانی گذشت[٤] .

همچنانکه آهنگری باید تا پتك برسندان زند ، نفوذ افلاك مقدس را نیز وجود گردانندگانی مسعود[٥] ضروراست ،

وآسمانی که همهٔ‌اختران زیبائی بخش‌آنند[٦] ، تصویر آن جوهری را که مایهٔ گردش آن است میگیرد وازآن مهری میسازد[۷] ،

وهمچنانکه روح درقالب خاکی شما[۸] در میان اعضای مختلف تن

۱ — یعنی : هریك از افلاك دیگر ، قسمتی از این جوهر را که باآنان متناسب است میگیرند وآنرا در راه انجام مأموریت‌خویش ونیز بمنظور توسعهٔ‌آن خصائصی‌که خاص ایشان است (بذرها) بکار میبرند .

۲ — عوامل اصلی : افلاك ـ منظور اینست‌که هرفلك جوهر وجودی را از فلك بالاتر کسب میکند وبفلك پائین‌تر انتقال میدهد .

۳ — اشاره بخداوند .

٤ — یعنی : وقتیکه‌دیدگان‌بصیرتت را گشودم ، خود بی‌احتیاج بمن پیش‌میتوانی‌رفت.

٥ — beati motor(i): اشاره به فرشتگان (دوزخ صفحهٔ ۱۷۹، شرح ۱).

٦ — فلك ثوابت .

۷ — یعنی : نقش خداوند را میگیرد وآنرا بصورت مهری برجملهٔ افلاك میزند .

۸ — دراصل : a vostra polve : درگردوغبار شما . اصل فکر از تورات است (تورات ، سفرپیدایش ، باب سوم) : « ... زیراکه تو خاك هستی وبخاك خواهی برگشت » .

که هریك وظیفه‌ای برعهده دارند تقسیم میشود ،

بهمینسان حکمت ازلی کمال خویش[1] را میان اختران توزیع میکند ، ولی درهمه حال وحدت خود را درحرکت محفوظ میدارد .

هر خصیصه ای در صورت خاص خود با جسم ارزنده ای که این نیرویش بجنبش درآورده است میپیوندد و باآن‌چنان درمیآمیزد که زندگی با شما .

واین نیرو که باجسم آسمانی‌درآمیخته است ، ببرکت آن کیفیتی که زایندهٔ آنست دراین‌جسم‌بتجلی‌درمیآید، همچنانکه برق‌شادی‌دردرون پلکهای آدمیان میدرخشد .

ازاین نیرواست که فرق ظاهری نوری با نور دگر ناشی میشود ، و نه ازسنگینی وسبکی : این است آن اصل مشخص

که باقتضای کرم خویش تاریك وروشن را پدید میآورد[2] .»

---

۱ — در اصل : خیر متعدد او sua bontata multiplicata .

۲ — از مجموع این‌بحث نتیجه‌میشود که‌آنچه حکمفرمای واقعی ثوابت وسیارات است قانون وزن وغلظت نیست، بلکه نیروی‌محرکه‌ایست که ازجانب‌آسمان میآید، وبنابرین لکه‌های ماه درحقیقت مظهر نمونه‌های مختلف این نیروی محرکند ، نه علامت اینکه قسمتی از ترکیب ماه سبك وقسمتی دیگر سنگین باشد .

سرود سوم

آسمان اول: فلك ماه

ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده‌اند

این سرود سراسر به فلك ماه اختصاص دارد ، و دانته در آنجا بانخستین ارواح در آسمان روبرو میشود ؛ در دوزخ ارواح صورت جسمانی روشن ومشخصی دارند، بطوریکه حتی برخی از آنها را با دست لمس میتوان کرد، ودانته خود در یکجا موازسر یکی ازدوزخیان میکند . در برزخ این ارواح صورتی لطیفتر ومجردتر پیدا میکنند، چنانکه نورآفتاب ازآنها میگذرد ودانته که درصدد معانقه باروح آشنائی برمیآید آغوش بروی او میگشاید وچیزی دربازوان خود نمیبیند، اما خطوط چهره و اندام وی‌را بخوبی تشخیص میدهد . در «بهشت» ارواح صورتی ازینهم مجردتر دارند ، زیرا همهٔ آنهاچنان با نوری که ازایشان ساطع‌است درآمیخته‌اند که خطوط ومشخصات اندام وصورتهایشان را تشخیص نمیتوان داد ، وهمهٔ آنها شکلی مبهم وشبح مانند دارند که جنبهٔ «تجرد» ومعنی در آن قویتر است .

در فلك ماه ، دانته باارواحی روبرو میشود کـه مرتکب نوع خاصی از سهل‌انگاری شده‌اند ، بدینمعنی که درحیات زمینی خـود بعهدی که بـا خدای خویش بسته بودند وفا نکرده‌اند ، منتها این عدم ایفای بعهدازجانب آنها الزامی بوده وخودشان درآن دخالتی نداشته‌اند . این ارواح ، مانند دودستهٔ دیگری که بعداً در افلاك عطارد وزهره بادانته روبرو میشوند ، هنوز نشان مختصری ازقالب زمینی وشکل‌انسانی خود دارند ، وفی‌المثل‌دانته تشخیص‌میدهد که زنی بااوطرف گفتگواست وفقط زیبائی خارق‌العادهٔ این زن درقالب «بهشتی» اوست که شاعررا از شناسائی او باز میدارد ، در صورتیکه روح بدو تأکید میکند کـه در روی زمین با دانته‌آشنا بوده است . در افلاك بالاتر همین بازماندهٔ مختصر از صورت خاکی نیز از میان میرود ودیگر تشخیص هویت ارواح از روی شکل ظاهری آنها امکان پذیر نیست .

ظاهراً شباهت خاصی از لحاظ طبقه‌بندی «بهشت» درمیان این فلك اول بهشت وطبقات اول «دوزخ» و «برزخ» موجود است ، بدینمعنی که دراین هرسه طبقه ارواحی جای دارند که مرتکب‌سهل‌انگاری وضعف نفس‌شده‌اند : در«دوزخ» این ارواح ساکن طبقهٔ اول ، آنهائی هستند که اثر وخاصیت وجودی از خود نشان نداده و با آنکه جرم خاصی ندارند قدمی در راه خدا نیز برنداشته‌اند .

در «برزخ» ، برزخیان طبقهٔ مقدماتی آنهایندکه تاآخر عمر در توبه واستغفارتعلل کرده وفقط در دم مرگ یا اندکی پیش از آن دست بدامان خداوند زده‌اند. در «بهشت» ارواحی درفلك اول بسرمیبرندکه اراده‌ای قوی برای ممانعت ازاینکه دیگران آنها را بزور از ایفای بعهد بازدارند نشان نداده‌اند ، وبئاتریس درسرود بعد خود درین باره توضیح کافی میدهد .

ولی برای چه دانته این ارواح را درفلك «ماه» جای‌داده وچه‌وجه شبهی میان ماه ووضع ایشان‌هست ؟ پاسخ‌این‌سئوال‌رابابید درصفاتی‌جست که اخترشناسان قدیم برای ماه ونورآن قائل بودند . بوتی Buti مفسر معروف کمدی‌الهی،درین باره نقل از «المبصر» اخترشناس عرب مینویسد : « ماه کره‌ای سرد و مرطوب ومرموز است .گاهی در ما ایجاد خونگرمی ونشاط و آمادگی برای کار میکند وگاه حس خلوص واحتیاج بـدعا ونیایش پدید میآورد . همیشه برانگیزانندهٔ حس جمال پرستی وزیبائی دوستی است ، ولی محرك استعداد سحر وجادو، علوم غریبه ، اکتشافات وسیاحتهای بـری وبحری نیز هست . از لحاظ احساساتی ، ستارهٔ خاص‌زنان نجیب وزناشوئیهای مسعود است و این جنبهٔ خوب آن ، پابپای جنبهٔ دیگری میآیدکه مربوط بنفوذ این ستاره در پیمان‌شکستن و تهمت بستن ودروغ گفتن است .»

بایدمتوجه‌بودکه در«اخترشناسی» قدیم همیشه‌بنفوذ هرستاره درروحیات واخلاق کسانیکه درزیر نفوذ آن ستاره بدنیا میآمدند اهمیت زیاد داده میشد بدین‌جهت بودکه برای تعیین مقدرات هرکس بسراغ «ستارهٔ» او میرفتند .

در مورد بقیهٔ افلاك «بهشت» نیز همین نکته رعایت شده است .

سرود سوم

آفتابی که پیش از آن دلمرا با آتش عشق گرمی بخشیده بود[1] ، این باربا استدلال و برهان پرده را فرارویم از چهرهٔ دلپذیر حقیقت زیبا برداشت .

برای آنکه اعتراف کرده باشم که دست از پندار خطای خویش برداشته ومتقاعدشده‌ام،تاآن حد که ضروربود سر بالا بردم تاسخن بگویم ؛

اما دراین هنگام چیزی دیدم که تأمل درآن سخت شیفتهٔ خویشم کرد ، چنانکه اعتراف خود را ازیاد ببردم .

همچنانکه خطوط چهرهٔ ما ، درشیشه‌های[2]حاکی ماوراء وصیقلی یا درآبهای روشن وآرام ونه چندان زیاد که عمقشان تاریك نماید

انعکاسیچنان ضعیف دارند که مرواریدی بر پیشانی سپیدی فزون ازآن مردمك دیدگان ما را بخویش نمیخواند ،

بهمانسان چهره ای چند را دیدم که آمادهٔ سخن گفتن مینمودند، واین‌مرا دچارخطائی‌خلاف‌آن‌توهم کرد که مردی را عاشق چشمه ساری کرده بود[3] .

۱- بئاتریس .

۲- یعنی : درشیشه ونه درآئینه .

۳- اشاره به داستان نرگس Narcissus که بنا بروایات یونانی صورت خود را درآب دید و عاشق آن شد (دوزخ ، صفحهٔ ۴۷۳ ، شرح ۱) . ـ «خطائی خلاف آن» : اشاره بدانکه نرگس تصویری راآدمی واقعی پنداشته بود ودانته دراینجا روحی واقعی رابجای تصویری‌میگیرد.



ارواحی چند را دیدم که آمادهٔ سخن گفتن مینمودند (صفحهٔ ۱۱۵۶)

چون اینِ بدیدم آنهارا تصاویری پنداشتم که درجائی منعکس شده باشند،وروی بر گرداندم‌تا صاحبان‌اصلی‌این تصاویررا ببینم ؛

وهیچ ندیدم، ولاجرم به روبروی خویش نگریستم ونظر بـرچهرهٔ راهنمای‌مهربانم دوختم که‌لبخند او گرمی نگاه مقدسش‌را فزونترمیکرد.

وی‌بمن گفت:«عجب‌مدار اگرمرا براندیشه‌های‌باطل‌خویش‌خندان بینی ، زیرا که هنوزاین اندیشه ها را درطلب حقیقت پائی‌استوارنیست ،

وبالعکس بشیوهٔ دیرین‌خود ، ترا بیهوده سر گردان دارند : اینان که‌میبینی‌ارواحی‌واقعیند[1] که‌بسبب کوتاهی درایفای نذوربدینجا فرستاده شده اند .

لاجرم باآنان سخن بگوی وآنچه راکه گویند بشنووبپذیر،زیرا که فروغ حقیقت که‌سراپایشان را ازشوق‌آکنده دارد ، آنان را امکان جدائی‌ازخویش نمیدهد[2] ».

چون این بشنیدم به شبحی که بیش‌ازدیگران شائق گفتارمینمود روی کردم وچون مردی که میلی فزون از اندازه پریشانش کرده باشد بسخن پرداختم :

« ای روحی که برای‌سعادت جاوید آفریده شده ای و این شادکامی را ازبرکت‌آن حیات جاودان داری که جزآن کس که لذتش را چشیده باشد کسی مفهوم واقعی‌آنرا نمیتواند دانست ،

مرا بسی خوشایند است اگرازنام ونشان خویش آگاهم کنی . »

۱– دراصل : اجسام واقعی vere sustanze

۲– یعنی : اینـان چنان مجذوب حقیقتند کـه سخنی جـز بـراست نمیتوانندگفت . « فروغ حقیقت » در اینجا اشاره به ذات الهی است که‌در بارهٔ « دوری ازآن » در اواخر بهشت توضیح داده خواهد شد .

وآنگاه وی با دیدگانی خندان و بی‌آنکه درنگی کند چنینم پاسخ داد :

«احسان ما در بروی هیچ اشتیاق شایسته ای نمیبندد ، زیرا کرم اعلی مایل‌است که دربارخویش را سراسرهمانند خود بیند[۱].

من درروی‌زمین‌باکره‌ای‌بودم وصومعه نشینی[۲]؛ واگرنیك‌بیندیشی تجلی خیره‌کنندهٔ زیبائی کنونی من ترا از شناسائیم بازنتواند داشت[۳]،

دراین صورت درخواهی یافت که من« پیکاردا » یم[۴] که همراه این عاقبت بخیران دگردر کند ترین افلاك بسرمیبرم[۵] ونیکبختم.

تمایلات ما که فقط باآن‌آتشی که روح‌القدس را پسند خاطراست شعله بر میافروزند، باآن سعادتی که وی خواسته است دمساز و ازآن شادمانند[۶].

واین‌وضع‌ما که چنین مینماید[۷]ازآنجهت برای ماخواسته شده که

۱- کرم اعلی: خداوند.ـ اصل‌فکرازانجیل‌است (رسالهٔ اول یوحنای‌رسول ، باب‌چهارم) : « ... وما دانسته وباورکرده‌ایم‌آن حجتی راکه خدا باما نموده است ـ خدا محبت است وهرکه در محبت ساکن است در خدا ساکن است وخدا در وی » .

۲- صومعه‌نشین : sorella (خواهر مقدس) اشاره بدختران تارك دنیا .

۳- یعنی : با اینکه زیبائی من اکنون بخاطر بهشتی‌بودنم درحدکمال است بازهم اگر دقت‌کنی شاید که مرا بشناسی .

٤- Piccarda ، اشاره به «پیکاردا دوناتی» خواهر «فورمزه‌دوناتی» (رجوع شود به سرودهای ۲۳ و۲٤ برزخ) و« کورسودوناتی» (رجوع شود بسرود ۲٤ برزخ) ، که دانته در برزخ ازفوره زه احوال اورا میپرسد . این خانم زیبا اندکی بعد درمتن‌همین سرود عاقبت خودش را برای دانته حکایت میکند .

٥ - سعادتمندان دگر : سایر ارواح بهشتی . ـ «کندترین افلاك» : فلك ماه که چون از همهٔ افلاك دیگر بزمین نزدیکتر است، کندتر از همه میچرخد .

٦ - یعنی : چون‌ما درینجا روحاً مطیع محض روح‌القدس (یکی‌ازمظاهر ثلاثهٔ‌خداوند درآئین مسیح) هستیم ، بهرچه او خواسته باشد راضی وازآن شادمانیم .

۷ - اشاره بدانکه این ارواح در پائین ترین طبقهٔ بهشت ، یعنی در فلك قمر بسرمیبرند .

دردادای نذرهای خویش سهل انگاری کردیم و قسمتی از آنهارا نادیده گرفتیم[1].»

چون چنین شنیدم ، بوی گفتم : « نمیدانم در فروغ پرجلال شما[2] چه چیزی خدائی متجلی است که شباهت شما را با آنچه بودید از میان برداشته است ؛

وازاین سبب است که حافظهٔ من در این باره چیره دستی نتوانست کرد ؛ اما اکنون گفتهٔ تو بیاریم آمد . چنانکه اینك آسانترت باز توانم شناخت .

اما بمن بگوی که شما که دراینجا سعادت جاودان دارید ، آیا باز مشتاق اقامتگهی بالاتر ازاینید تا بهتر ببینید یا محبوبتر باشید[3] ؟ »

وی بهمراه آن ارواح دگر لبخندی کوتاه زد وپس آنگاه با لحنی چنان پرسرور که پنداشتی ازعشق درآتش نخستین[4] میگداخت پاسخم داد:

« ای برادر، آرزوهای ما با دست احسان که بما تنها آنچه رامینماید که خود دارای آنیم، وداشتن عطش بـرای چیزهای دگـر را بما اجازه نمیدهد، برآورده شده‌اند[5] .

۱ — اشاره بدانکه این بانو باخداوند پیمان داشت که زندگیش سراسر درصومعه ودیر بگذرد ، ولی چنین نشد .

۲ — این کلمهٔ «شما» خطاب دانته بجمیع ایـن ارواح است، ووی اندکی بعد هنگامیکه بتنهائی با «پیکاردا» سخن میگوید بدو «تو» خطاب میکند .

۳ — این شعر از شعرهای مبهم کمدی الهی است کـه موجب تفسیرهای بسیار وغالباً متناقض شده است . اصل آن چنین است : per più vedere, o per più farvi amici ؛ بطورکلی مفسرین قدیمی مفهوم این مصرع را ایـن دانسته‌اندکه : « برای بهتر دیدن خداوند و برای « دلبسترتر بودن بدو » . ولی بسیاری دیگر نیزآنرا : « برای دیدن تعداد بیشتری از ارواح بهشتی وجلب دوستی عدهٔ زیادتری ازآنان » معنی کرده‌اند .

٤ — خداوند .

٥ — یعنی : خداوند مارا باآنچه داریم راضی وخوشبخت دارد ، چنانکه آرزوی وضعی دیگررا نمیکنیم، واگر جز این بود غیر ازآن میخواستیم که خداوند خواسته است ، و ایـن کفراست .

اگرما را اشتیاق بالا رفتن بود، چنین شوقی با خواستهٔ آن کس که این اقامتگاه را بما ارزانی داشته سازگارنمیآمد :

واین‌چنین‌ناسازگاری‌شأن‌این‌افلاك که درآنها بالضروره[1] بااحسان میباید زیست نیست ، بشرط آنکه مفهوم این احسان رانیك دریابی .

ازآن‌مهمتر،جوهرواصل زندگانی پر سعادت ما همین است که مطیع ارادهٔ الهی باشیم تا ازاین راه اراده های ما و او در آمیزند ویکی شوند[2] ؛

لاجرم جملهٔ ما ساکنان این دیار ازاینکه هردسته ای درآسمانی دگرجای‌داریم‌خرسندیم،وآن پادشاهی[3] که میل مارا با ارادهٔ خود یکی میکند ، نیزچنین میخواهد ؛

این‌ارادهٔ‌اوست که‌مایهٔ‌صلح‌ماست.اوست‌آن‌دریائی که‌همه روی‌بدان دارند،چه‌آنها که‌خودش‌می‌آفرینندوچه‌آنها که‌بدست‌طبیعت‌پدید میآورد.»

چون این بشنیدم برایم روشن شد که درآسمان همه جا بهشت است[4] هرچند که برکت خیرمتعال برهمه جای‌آن بیکسان نازل نشود .

اما چون گاه اتفاق می‌افتد که خاطرازغذائی سیرمیشود درحالیکه

---

۱ — necesse این کلمه در متن تعمداً بصورت لاتینی‌آن بکاررفته است تااهمیت‌خاص آن درگفتهٔ روح بهشتی بهتر نمودارشود . مفهوم این بند اینست که اساس زندگی بهشت احسان ومحبت است .

۲ — نقل از سن‌تماس‌آکینوس : « ارادهٔ خداوند قانون اصلی است که کلیهٔ اراده‌های معقول باید طبق آن تنظیم شوند » .

۳ —اشاره بخداوند .

٤ — اصل فکر از انجیل است (انجیل یوحنا ، باب چهاردهم) : « ... بخدا ایمان آورید ، بمن نیز ایمان‌آورید ـ در خانهٔ پدر من منزل بسیار است . » وسن‌تماس‌اکینوس ، این «منزل‌ها» را درجات مختلف سعادت ازلی میداند که ارواح مشمول آن میشوند .

هنوز غذائی دیگر ما را پسند است ، چندانکه این را میطلبیم و آنرا پس میزنیم ،

من نیزباحرکت وبا سخن خویش چنین کردم تا از زبان اودریابم که آن مطلبی که وی تا بآخر نگفت کدام بود .

بمن گفت : « حیاتی کامل و شایستگیی خاص ، زنی را درآسمانی بالاتراز اینجاجای داده‌است که دردنیای شمادختران‌تارک‌دنیا بآئینی که او وضع کرده جامه میپوشند وبرقع میافکنند[1]

برای اینکه تا بهنگام مرگ همراه با این شوئی بیدار باشند و بخسبند که هرنذری را که احسان بصورت دلخواه او درآرد ، پذیراست[2] .

بسیارجوان بودم که‌ازجهانیان گریختم تابدنبال اوروم. جامهٔ‌ویرا پوشیدم و در بروی خویش بستم ، و عهد کردم که مقررات آئین اورا رعایت کنم .

اما مردان که بیشتر روی به بدی دارند تا به نکوئی،مرا ازصومعهٔ

---

۱ — اشاره به سنتاکیا راداسیزی Santa Chiara d'Assisi (در اصل فرانسه سنت کلرداسیز Sainte Claire d'Assise) قدیسهٔ مسیحی (۱۱۹٤–۱۲۵۳) که تحت تأثیر سخنان «سن‌فرانسواداسیز» روحانی ومقدس بزرگ مسیحی که همشهری او بود در یکشنبهٔ مقدس سال ۱۳۱۲ در حلقهٔ زنان تارک دنیا در آمد و با ارشاد « سن فرانسواد » دومین فرقه فرانسیسکن را بنام « زنان فقیر » بنیادنهاد که بعداً بنام خود او «کلاریس» خوانده شد (ordine) (ordine delle Clarisse) . دوسال بعد از مرگ وی پاپ الساندروی چهارم از طرف کلیسای کاتولیک بدو لقب مقدس (santa) داد .

۲ — اشاره به مسیح، که مؤمنین روزوشب در دل خود باآو بسرمیبرند . نقل از انجیل (انجیل متی ، باب نهم) : « .. آیا پسران خانهٔ عروس مادامیکه داماد (عیسی) باایشان است میتوانند ماتم کنند ؟ » و (انجیل مرقس ، باب دوم) : « ... وعیسی بدیشان گفت آیا ممکن است پسران خانهٔ عروس مادامیکه داماد باایشان است روزه بدارند؟» .

دلپذیر بیرون کشیدند، و خدا میداند که از آن پس زندگانی من بچه صورت گذشت[1] ؛

وصاحب این فروغ درخشان دگر نیز که درجانب راست منش میبینی، وبا تمام آن رخشندگی که فلك ماراست منوراست ،

همچومن تارك دنیا بود، واونیزهمان را درباره خویش میاندیشد که من در مورد خود میگویم ؛

وهمچنانکه بامن کردند نوارهای مقدس را ازسراونیز بکشیدند .

این فروغی که می‌بینی از « گستانتسا » ی بزرگ است که از دومین باد «سوآوه» نیروی سومین وآخرین را بزاد[2] . »

با من چنین گفت ، وپس آنگاه بخواندن Ave Maria[3] پرداخت ، وسرودخوانان همچون جسمی سنگین که درآب فرورود ازنظرم ناپدید شد.

دیدگان من که تا حد توانائی خود ویرا دنبال کردند ، چون اورا

---

۱ — «پیکاردا» مدت کوتاهی دردیر«سنتاکلارا» بسربرد، ولی برادرش «کورسو» بخاطر مصالح سیاسی خویش وی را بزور ازآنجا بیرون کشید وشوهر داد . این واقعه ظاهراً در فاصلهٔ سالهای ۱۲۸۳ و۱۲۸۸ که «کورسودوناتو» برادر پیکاردا قاضی بزرك «بولونیا» بود صورت گرفت . — چنانکه چندتن از مفسرین قدیمی نقل کرده‌اند ، در شب عروسی این خانم دچار تبی شدید شد واندکی بعد به بیماری جذام گرفتارآمد وخیلی جوان بود که مرد ، وشاید اشارهٔ دانته به«آنچه بعد ازآن گذشت » بهمین نکته باشد .

۲ — گستانتسا Gostanza ، دختر روجیروی اول پادشاه سیسیل ، وزوجهٔ آریگوی‌ششم (بآلمانی هاینریش) پادشاه سواب آلمان بود. وی در سال ۱۱۵٤ متولد شد ودر۱۱۸۵ بزوجیت هاینریش ششم درآمد (که در اینجا «دومین‌بادسوآوه» لقب گرفته ومراد ازآن اینست که وی در دنبال فردریك بـار باروسا آمـده بود و هردو مثل طوفانی باحدت و شدت سلطنت کردند وزود نیز ازمیان رفتند) . از این ازدواج پسری بدنیا آمد بنام فردریك دوم (بایتالیائی‌فدریگو) که « سومین‌وآخرین » پادشاه این سلسله بود . ــ موضوع تارك دنیائی این خانم وبیرون کشیده شدنش ازدیر ، طبق تحقیقات‌محققین افسانه‌ای بیش‌نیست که‌آنرا علیه فردریك‌دوم ساخته‌بودند .

۳ — سلام برمریم ، مطلع لاتینی سرود بسیار معروف مسیحی .

از کف بدادند ، روی بجانب آنکس که مرا هدف شوقی فزونتر بود بردند ،

ویکسره متوجه بتاتریچه شدند،اما ناگهان در نظرمن وی همانند صاعقه ای بافروغی چنان خیره کننده بدرخشید که بینائی مرا در بدوامر یارای تحمل آن نماند ؛

واین مرادرپرسش از اوبکندی بیشتری واداشت .

سرود چهارم

آسمان اول: فلك ماه

ارواحی که در ادای نذور خود کوتاهی کرده‌اند.

دانته وبئاتریس تمام این سرود را در «فلك‌ماه» میگذرانند . سخنان آن بانوی زیبا که در سرود پیش باداتته طرف گفتگو شده بود ، برای وی مشکلی پیش‌آورده که بئاتریس باعلم خدائی خود پیش از آنکه دانته لب بگشاید بدان پی میبرد وتوضیحات کافی بوی میدهد . یك مشکل دانته جنبهٔ فلسفی دارد و مربوط‌به‌عقیده‌ایست که افلاطون دربارهٔ صعود ارواح به‌افلاکی که از آنجا آمده‌اند، درکتاب Timoeus ابراز داشته است . اشکال دیگر او جنبهٔ احساسانی دارد وآن‌اینست که برای چه ارواح کسانیکه برخلاف میل خود یعنی عنفاً از ایفای به نذر مذهبی بازداشته شده‌اند ، باید در بهشت ازسعادتی کمتر ازسعادت ارواح دگر برخوردارآیند ؟

بئاتریس درین هردو مورد توضیحاتی میدهد که دانته را قانع میکند . ولی درآخر سرود شکی دیگر در ذهن دانته پدید میآید که وی‌آنرا باراهنمای خود در میان میگذارد .

سرود چهارم

درمیان دوغذا که ازحیث فاصله وازحیث جاذبه یکسان باشند، آنکس که آزادی انتخاب داشته باشدپیش ازآنکه دندان دریکی‌ازآن‌دو فروبرد، از گرسنگی خواهد مرد؛

وچنین است وضع گوسپند بچه‌ای درمیان دو گرگ‌درندهٔ تیزاشتها که وی‌ازآن هردوبیك اندازه بترسد،ونیزچنین است وضع سگی درمیان دو گوزن.

لاجرم اگرخاموش‌ماندم، خویش را ازاین بابت نه ملامتی میکنم ونه میستایم، زیرا که درآن حال‌درمیان دوتردید سر گردان بودم،وبدین الزام داشتم.

بناچارخاموشی گزیده بودم؛ اما میل من وآنچه میخواستم پرسید آشکارا تر از آنچه میتوانستم باکلماتی مشخص برزبان‌آرم، بر چهره ام نقش بسته بود.

«بئاتریچه» که این بدید چنان کرد که «دانیال» برای فرونشاندن آتش‌خشمی که «نبوکد نصر»رابناحق بسنگدلی واداشت‌کرده بود[1]،

۱- اشاره بدانکه «نبوکدنصر»، پادشاه بابل، در دنبالهٔ خواب معروف خویش،معبرین کلده را گرد آورد ونه فقط ازآنان خواست که‌خوابش را تعبیر کنند، بلکه ازین‌بابت مجازاتشان کرد که چرا نتوانسته بودند باعلم خویش‌برؤیای اووقوف یابند، درصورتیکه خود او جزئیات این‌خواب‌را فراموش کرده بود. وازاینجا بود که خشم وی «غیرعادلانه» بود؛ ولی «دانیال» بافیض ربانی توانست این خواب را برای او نقل کند. اصل این ماجرا بتفصیل در تورات آمده است

بقیه در صفحهٔ بعد

و گفت : «نیك میبینم که چسان دومیل مختلف هریك ترا بجانب
خویش میکشند، چنانکه‌اندیشهٔ تودرین میان ازابرازوجود سربازمیزند.

چنین‌استدلال میکنی که :ـ اگراراده‌ٔ نیکو پایداربماند ، چگونه
اعمال فشارازجانب دیگری ازارزش شایستگی من میتواندکاست[۱]؟ـ

واین نیزترا مایهٔ شك است که دراینجا ارواح بظاهربرطبق فرضیهٔ
افلاطون بستارگان بازمیگردند[۲].

این‌دوپرسش‌هردوبیك اندازه براراده‌ات[۳]سنگینی میکنند: لاجرم
نخست‌آن یك ازاین دو راکه خطرناکتراست مطرح میکنم[٤].

بقیه ازصفحهٔ قبل

(کتاب دانیال نبی ، باب دوم) : «... ودرسال دوم سلطنت نبوکد نصر ، نبوکدنصر خوابی‌دید وروحش مضطرب شده خواب از وی دور شد . پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران وفالگیران وکلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند ، وایشان آمده بحضور پادشاه ایستادند ـ وپادشاه بایشان‌گفت خوابی دیده‌ام وروحم برای فهمیدن خواب مضطرب است ـ کلدانیان بزبان آرامی بپادشاه عرض‌کردند که پادشاه تا ابد زنده بماند ، خوابرا برای بندگانت بیان‌کن وتعبیرآنرا خواهیم‌گفت ـ پادشاه در جواب‌کلدانیان فرمود فرمان از من صادر شدکه اگر خواب وتعبیرآنرا برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد وخانه‌های شما را مزبله خواهند ساخت .... الخ . »

۱ـ اشارهٔ این سخن به «پیکاردا» و «کستانتسا» است که دانته در سرود پیش باآنها مواجه شده است،وبرای دانته این مسئله حل نشده‌که اگر «پیکاردا» و «کستانتسا» را باجبار ازصومعه بیرون‌کشیدند ، ایشان خودچه‌قصوری کرده بودندکه بخاطرآن درپائین‌ترین طبقهٔ بهشت جای‌گیرند .

۲ـ اشاره بگفتهٔ افلاطون ، درکتاب Timoeus ، که بموجب‌آن ارواح آدمیان پیش از بدنهای آنان آفریده شده ودرستارگان جای‌داده شده‌اند، وبعدازمرگ‌کسان نیز هریك ازین ارواح بستاره‌ای که قبلا درآن بوده باز میگردد .

۳ـ این‌کلمه بصورت لاتینی‌آن (velle) آمده است .

٤ـ اشاره به موضوع دوم ، یعنی فرضیهٔ افلاطون،که درصورت اثبات آن اصول عقاید کاتولیك باطل میشود . بنابرین این موضوع خطرناك است ، زیرا ایمان را متزلزل میکند ، در صورتیکه موضوع اولی ، یعنی عدم وفای به نذر ، این چنین خطری را ندارد .

آن کس از« سرافین »[1] که‌ازهمه با خدای درآمیخته تـراست ، و موسی وسموئیل[2] وهریك ازدویوحنا که خواهی[3] ، وحتی مریم ، درآسمانی جدا ازآسمان این ارواحی که هم اکنون دیدی خانه ندارند، ووجودشان را سالیانی بیشتریا کمترازیکدیگردوام نیست[4] ،

بلکه‌اینان‌جملگی‌زیبائی‌بخش حلقهٔ‌نخستینند[5] وهمهٔ آنها بحسب کمی وزیادی توانائی‌خود درادراك روح‌ازلی‌اززندگانی شیرین برخوردار میآیند .

واگراین ارواح دراینجا برتوعیان شدند ، نه ازآنجهت بود که‌این فلك را مقرثابت ایشان خواسته باشند ، بلکه ازآنروکه ترابفهمانندکه آنانرا درجهٔ کمتری ازسعادت ملکوتی نصیب است .

با نیروی مدرکهٔ شما بناچاراینچنین سخن‌بایست گفت، زیرا که این نیروجزازراه حواس شما آنچه راکه بعداً برایتان قابل فهم میشود، درك نمیتواند کرد.

۱– ملائکی که بعقیدهٔ یهودان ومسیحیان در طبقه‌بندی نه‌گانهٔ فرشتگان مقام اول را دارند .

۲– سموئیل نبی ، شیخ وقاضی‌بزرگ قوم اسرائیل، که شاعول وبعد داودنبی‌را بپادشاهی اسرائیل برگزید . ظاهراً فکر همردیف گذاشتن موسی وسموئیل را دانته ازتورات گرفته است (تورات، کتاب‌ارمیاه‌نبی ، باب‌پانزدهم) : « ... وخداوند مراگفت اگرچه‌هم موسی وهم‌سموئیل بحضور من میایستادند،جان من باین قوم مایل نمیشد » .

۳– اشاره به«یوحنای» معمد (San Giovanni Battista) که مژدهٔ نزدیکی ظهور مسیح را میداد و در نهر اردن به تعمیدکسان پرداخت ، و « یوحنای انجیلی » (San Giovanni Evangelista) که از حواریون عیسی‌بود ویکی از اناجیل اربعه ونیز رسالات ثلاثهٔ یوحنا و «مکاشفهٔ» معروف یوحنای رسول از اوست .

٤– یعنی : سعادتشان ابدی است ودورانی‌محدود ندارد .

٥–قلعهٔ‌نخستین : (empireo) بالاترین طبقهٔ آسمان .

ازاین رواست که کتاب آسمانی بعمد سخنان خویش را دراین باره با ضعف قوهٔ ادراك شما هماهنگ کرده، وفی المثل برای خداوند پاهاودستها قائل شده است، درحالیکه دراین اشارات مفهومی دیگرمستتراست .

وازهمین رواست که کلیسای مقدس جبرائیل ومیکائیل وآن دیگری را که درمان بخش طوبیا شد[۱] با صورت آدمیان برشما عرضه داشته است .

آنچه را که «تیمئو»[۲] دربارهٔ ارواح میگوید، با آنچه دراین جا توانی دید شباهتی نیست ، زیرا که اوراظاهراً اندیشه و گفتاریکی است[۳] .

وی مدعی است که روح به ستارهٔ خویش باز میگردد، زیرا گمان میبرد که چون طبیعت آنرا درقالب تنی جای داده ، این روح از آن ستاره جدا شده است ؛

وچه بسا که اندیشهٔ اورامفهومی بجز آنچه ازکلماتش مستفادمیشود باشد، ولاجرم بهرزه نیت ویرا تخطئه نمیباید کرد .

اگرمنظوراوواقعاً این باشد که خوب وبد[٤] آثار بدین افلاك باز میگردند،شاید که کمان وی تیری بجانب حقیقت پرتاب کرده باشد[٥] ؛

این اصل فلسفی که سوء تعبیرشده[٦] پیش ازاین تقریباً همهٔ مردمان

---

۱ — اشاره به رفائیل ، که یهودی پارسای ساکن ری را که در دوران سالخوردگی خود نابینا شده بود ، با دستورهائی که به پسرش داد بینا کرد .

۲ — Timeo (یونانی Timoeus) کتاب معروف افلاطون (رجوع شود بشرح ۲ صفحهٔ ۱۱۶۸) .

۳ — یعنی : چنین بنظر میرسد که افلاطون در لفافه سخن نمیگوید ، تابتوان چنین تصور کرد که کلام او در لباس مفهوم ظاهری آن معنای تمثیلی وضمنی دیگری داشته باشد .

٤ — در اصل : افتخار وملامت l'onor e il biasmo

٥ — یعنی : اگر منظور واقعی افلاطون این باشد که ارواح از لحاظ سعد ونحس تابع نفوذستارگانند ، درینصورت وی چندان بخطا نرفته است .

٦ — یعنی : مردمان آنرا فقط از روی ظاهر معنی وتعبیر کردند .

را بضلالت افکند،چندانکه اینان بـه اختران نامهای مشتری وعطارد و مریخ دادند[1] .

اما آن شك دگر که خاطرت را پریشان دارد با زهری کمتر از این درآمیخته‌است،زیرا که بداندیشی آن بهرحال ترا ازمن‌دورنمیتواند کرد[2] .

اگرداد گری ما دردیدهٔ جهانیان بیداد گری آید ، این خوددلیلی است که باید موجب ایمان شود ونه مایهٔ زندقه‌ای کفر آمیز[3] .

اما ، چون‌حسن‌تفاهم شمادراینجا معنی این حقیقت‌را درك میتواند کرد، من هم اکنون ترا چنانکه میخواهی قانع میکنم .

اگرتعدی بمفهوم واقعی آن فقط وقتی صورت پذیرباشد که‌قربانی این تعدی بهیچ رو در برابر آن سرتسلیم و رضا فرود نیاورده باشد ، در اینصورت این ارواح را دراینجا چنین عذری نیست[4] ،

زیرا که‌آن اراده ای که پایداراست ، سرفرود نمیآورد ، و اگرهم هزارباربا دست تعدی واعمال زوربزانودرآید ، باز آنچنان کند که آتش بمقتضای طبیعت خویش میکند ؛

---

۱ — یعنی : این عقیده کـه ارواح واقعاً در ستارگان خانه دارند ، مـدتی مردمـان را باشتباه انداخت و آنانرا واداشت که تصور کنند که خدایان نیز هریك در ستاره‌ای جای دارند ، وازینجابود که‌سیارات مختلف‌را باسامی خدایان نامیدند : جووه Giove (مشتری) ؛ مرکوریـو Mercurio (عطارد) ؛ مارته Marte (مریخ) .

۲ — اشاره به سؤال اولی دانته ، که چرا «پیکاردا» که عنفاً از صومعه بیرون کشیده شده ، درین‌جا قاصر بشمارآمده است .

۳ — اصل فکر از انجیل است (رسالهٔ پـولس رسول بـرومیان ، بـاب یازدهم) : «... زهی عمق دولتمندی و حکمت وعلم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او وفوق از کاوش است طریقهای وی ».

٤ — یعنی : وقتی میتوان گفت که‌کاری واقعاً بعنف صورت گرفته ، که طرف درمقابل‌آن سرتسلیم فرود نیاورده وتـاآخرین لحظه مقاومت کرده باشد، واین دوروح اینکاررا نکرده بودند .

اما اگر بیش یا کم در برابر چنین تعدی سرفرود آورد ، در این صورت تسلیم عنف‌شده است، و این همان کاری است که این ارواح کردند ، که میتوانستند به جایگاه مقدس[1] باز گردند و باز نگشتند .

اگر ارادهٔ آنها بسان آن اراده ای که « لورنتسو » را در روی میله‌های گداخته استوار نگه داشت[2] و « موتسیو » را به سنگین دلی نسبت به‌دست خویش برانگیخت[3] خلل‌ناپذیر مانده بود ،

چنین اراده ای ، ایشان را بمحض بر خورداری از آزادی عمل بدان راهی که باجبار سر از آن برتافته بودند بازمیگردانید : اما اراده ای چنین استوار را بسیار بندرت در نزد کسان میتوان یافت .

اگر مفهوم این سخنان را چنانکه باید نکو دریافته باشی ، در این صورت توانسته‌ام بنای استدلالی را که از این پس نیز بارها پریشانت میتوانست داشت ، فروریزم .

اما ، اکنون مشکلی دیگر بر دیدگان تو عرضه شده است ، و این مشکل چنان است که تو بتنهائی حل آن نتوانی کرد ، زیرا که در نیمه‌راه آن خویش را بسی خسته خواهی یافت .

این نکته را چون یکی از بدیهیات برلوح خاطرت نقش زدم

۱ — صومعه .

۲ — San Lorenzo ، روحانی معروف مسیحی، که درسال ۲۸۵ بفرمان «والریانوس» امپراتور روم بشهادت رسید وبااینکه او را وحشیانه در روی میله‌های آهن گداخته گذاشتند وزنده زنده کبابش کردند ، دست ازآئین خود برنداشت .

۳ — Muzio (در اصل لاتینی Mucius) ، جنگجوی رومی قرن ششم پیش از مسیح، که قسم خورده بود «پورسنا» پادشاه اتروسك را که میخواست «تارکینوس» شاه مخلوع روم‌را ازراه‌جنگ‌مجدداًبدان‌شهر تحمیل کند بکشد، ولی درمجلس‌شاه اتروسك کسی دیگررا بجای شاه گرفت و چون بخطای خویش پی برد دست راست خود را برید تا از خطائی که کرده بود تنبیه شود .

که روح مسعود دروغ نمیتواند گفت ، زیرا کــه همواره در کنار حقیقت ازلی جای دارد .

وبااین‌وصف ، تواز زبان « پیکاردا» شنیدی که « کستانتسا » علاقهٔ خودرا به‌برقع‌خویش[1] محفوظ داشته، ولاجرم‌تراچنین مینماید که گفتهٔاو وسخن مرا دراین باره تناقضی است .

برادر، بارهااتفاق افتاده‌است که کسان برای فرارازخطری علیرغم خویش دست بکاری زده اند که نمیبایستی زده باشند ،

همچون«آلمئونه» که بنا بمیل‌پدرخویش مادرش را بکشت وبرای آنکه دست ازپارسائی نداشته باشد ، نا پارسائی کرد[2] .

میل‌دارم که‌بدانی‌درچنین‌موردی ارادهٔوالزام‌بایکدیگردرمیآمیزند، ونتیجه این میشود که خطا های ناشی ازچنین وضعی را نمیتوان بخشید .

ارادهٔ مطلق‌دربرابربدی سرخم نمیکند، ولی‌ارادهٔ بشری کم یابیش روی بتسلیم میبرد ، زیرا میترسد که با انکارخویش به بدبختی دیگری دچار آید .

لاجرم ، «پیکاردا» که چنین میگوید به ارادهٔ مطلق نظردارد ، در حالیکه من‌ازآن ارادهٔ دیگر سخن‌میگویم ؛ وما هردوحقیقت را برزبان آورده‌ایم . »

چنین بود امواج آن جویبار مقدسی[3] کــه سرچشمهٔ جملهٔ حقایق

---

۱ – برقع : vel(o) ؛ حجاب زنان تارك دنیا .

۲ – آلمئونه Almeone (در اصل Alcmaeon) پسر Amphiaraüs کــه بنا بوصیت پدر خود، مادرش Eriphylae را بکشت (رجوع شود به «دوزخ» ، صفحهٔ ۱۳۹۱، شرح ۱).

۳ – اشاره به‌بئاتریچه ، یعنی حقیقتی که ازراه علم الهیات ومذهب متجلی‌میشود.

است ، واین آبی که از آن روان‌شد هردو تمنای مرا ارضاء کرد[۱] .

آنگاه بدو گفتم : « ای دلدار دلدادهٔ نخستین[۲] ، ای بانوی ملکوتی که سخنان شما مرا چندان مستغرق خویش میکند و گرمی‌میدهد که ازین‌راه حیاتی فزونترم میبخشد ،

عشق من بشما ، هر اندازه عمیق باشد ، ناتوانتر از آنست که چنین لطفی را با سپاسی پاسخ گوید[۳] ؛ ولاجرم وام مرا بشما آن کس ادا کناد که بینای همه چیز و توانای همه‌کار است !

خوب می‌بینم که هرگز عطش ادراك ما فرونمینشیند ، مگر آنکه حقیقت مطلق[۴] که در ورای‌آن هیچ حقیقتی دگر متجلی نمیتواند شد ، روشنائی‌بخش آن شده باشد .

این قوهٔ ادراك ما ، همچو حیوانی که در کناری خفته باشد، بمحض وصول بدین حقیقت درآن پناه میجوید وآرام میگیرد ؛ وبدین حقیقت نیز نائل میتواند شد وگرنه جملهٔ امیال ما عبث خواهند بود[۵] .

از این امیال است که شاخهٔ شك در پای نهال حقیقت سر برمیزند؛ واین قانونی‌طبیعی‌است که ببرکت‌آن، ازیك‌بلندی به‌بلندی‌دیگرمیرویم

۱- یعنی : هردو مشکل مرا حل کرد .

۲ — O amanza del primo amante؛ محبوب نخستین : خدا .

۳ — جملهٔ اصلی شامل یك صفت لفظی ظریف است : che basti a render voi grazia per grazia دراینجا اولین grazia معنی ringraziamento (سپاسگزاری) را دارد ودومین grazia مفهوم لطف وبرکت الهی را ؛ - بعضی از مفسرین نیز این هردوکلمه‌را دارای مفهومی واحد دانسته و عقیده دارند که دانته از خداوند تقاضا کرده است که وام او را به بئاتریچه ادا کند .

٤ — حقیقت مطلق : خداوند ؛ نقل از «سن‌تماس اکینوس» : « ... نه تنها حقیقت در خداوند است ، بلکه او خود اولین حقیقت وحقیقت اعلی است . »

۵ — بیحاصل frustra : کلمهٔ لاتینی، که بهمان صورت اصلی‌آن درمتن‌آمده است .

تا سرانجام باوج رسیم[۱] .

وهمین‌نکته ، ای بانو ، مرا دعوت وتشویق بدان میکند که ازشما باتکریم تمام در بارۀ حقیقتی دگر که مرا مبهم مینماید ، پرسشی کنم .

میخواهم بدانم که آیا میتوان از راه کارهای خیر دیگری که ترازوهای شمارا چندان سبک نیابند ، گناه قصور در ادای نذور را جبران کرد[۲] ؟ »

بئاتریچه با دیدگانی چنان ملکوتی وچندان فروزان ازعشق الهی بمن نگریست ، که قدرت بینائی من روی از دیدنش برتافت وسر تسلیم پیش‌آورد[۳]

ومن همچو بهت زدگان‌نظر بزیرافکندم ودرهمین‌حال باقی‌ماندم .

۱ — یعنی‌حسن‌تفاهم وحقیقت طلبی باعث میشود که ما از بلندی بربلندی‌دیگر ، یعنی‌از حقیقتی به حقیقتی بالا رویم ، تا بحقیقت مطلق (خداوند) برسیم .

۲ — یعنی: آیا میتوان قصورخودداری از ادای کامل نذر را باثوابی دیگر جبران‌کرد که درکفۀ سنجش نیکیها وبدیها وزنی‌کافی داشته باشد تا مؤثر تواند شد ؟

۳ — این فروغ دیدگان بئاتریچه طبقه بطبقه زیادتر میشود تا دانته واو به عرش اعلی رسند . از لحاظ تمثیلی این مظهرآنست که حقیقت الهی ، بتدریج آشکاراتر بردانته نمودار میشود .

سرود پنجم

آسمان اول : فلك ماه ـ ارواحی که در ادای نذور خود کوتاهی کرده‌اند.

آسمان دوم : فلك عطارد ـ ارواح فعال و نیکوکار

این سرود بدوقسمت کاملا مشخص تقسیم میشود، که قسمت اول آن همچنان در فلك ماه میگذرد ، ولی صحنهٔ دومین قسمت آن فلك عطارد است ، دانته فاصلهٔ ایندو فلك را در یك طرفة العین و بی آنکه خود متوجه آن باشد طی میکند، وفقط وقتی پی بدین سیر فلکی میبرد که فروغی را که از دیدگان بئاتریس منعکس است تابنده‌تر میبیند : زیرا که اینان یك مرحله به عرش خداوند (از نظر مفهوم معنوی : بدرك حقیقت ازلی) نزدیکتر شده‌اند .

شاید کمتر سرودی در کمدی الهی ازین سرود پیچیده‌تر و غامضتر باشد . «آنتونیوتساردو» Antonio Zardo یکی از مفسرین برجسته‌ای که مأمور تدریس و تفسیر « کمدی الهی » در دانشگاه فلورانس بود ، در مقدمهٔ جلدی از Lectura Dantis که مربوط بشرح وتفسیر این سرود است ، مینویسد : از قدیم بما گفته‌اند که راه بهشت راهی دشوار است که باید بازحمت فراوان از آن گذشت ، ودرین راه خارزار فراوان است ، اما خود بهشت را درعوض پراز گل وریحان بی‌خار دانسته‌اند · درصورتیکه بهشت دانته ، اگر برای ارواح بهشتی گلزاری است برای ما که میخواهیم بمعنی کلام این مرد بزرگ پی‌بریم ، یکسره خار مغیلان است ، واین سرود پنجم بهشت ازآنهائی است که بنظر من پراز این خارهاست ، هرچند که اعجاز هنر دانته براین خارها گلهائی بازیبائی سحرآمیز رویانده است .

درقسمت دوم سرود ، دانته در فلك عطارد با ارواح جنتیانی که درروی زمین کوشا ونکوکار بوده‌اند مواجه میشود . این دسته از ارواح بهشتی درآسمان عطارد جای دارند که با نوع خاص ثواب ایشان سازگاراست، وقرائنی که دانته بدست میدهد حاکی است که وی در حیات بعد از مرگ خود پس ازطی دوران کفاره دردوطبقه ازبرزخ که خاص مغروران ونفس‌پرستان است ، درین فلك از افلاك نه‌گانه جای خواهد گرفت .

در بارهٔ « فلك عطارد » ، از نظر سمبوليك ، دانته خود در بـاب دوم «ضیافت» خویش چنین مینویسد : « فلك عطارد را در میان علوم میتوان با علم «منطق» مقایسه کرد، واین ازلحاظ دووجـه شبه است کـه میان این‌دو است ؛ عطارد کوچکترین‌ستارهٔ آسمان است ، زیرا که قطرآن بنا به‌نظریهٔ «الفرغانی»[1] که شعاع آنرا یك بیست وهشتم شعاع زمین دانسته ، دوهزاروسی‌ودومیل (واحد ایتالیائی) میشود . از طرف دیگر عطارد ستاره‌ایست که بیش از هراختر دیگر اشعهٔ خورشید برآن‌پرتو افکن است، وازین‌لحاظ آنرا روشن‌تر میکند وهم براثر همین روشنی از دیدهٔ کسان دورش میدارد . وهمین دو خاصیت در علم منطق وجود دارد : از یکطرف این علم کوچکترین ومحدود ترین علـوم است ، از طرف دیگر تمام اصول وفرضیات علمی کـه در هنرها وعلوم قدیم وجدید وجود دارد در آن تمرکز یافته است، وازین راه‌هم بانور دانش روشن‌تر از همه علوم است وهم با مغلطه‌های علم سفسطه تاریکتر از همه شده است .»

ازین جنبهٔ « سمبولیك » که بگذریم ، جنبهٔ نفوذ فلکی عطارد یعنی تأثیری که این ستاره از نظر سعد ونحس واز نظر جریان امور مختلف در جهان ما دارد شایان توجه است ، زیرا چنانکه گفته شد قدما هرسیاره وفلك آنرا در سرنوشت عده‌ای از مردم این جهان که تحت تأثیرآن ستاره بدنیا آمده اند و نیز در جریان‌کلی امور ایـن جهانی مؤثر میدانستند ، واین نظر در تمام فصول «بهشت» دانته رعایت شده است . در ایران نیز این اعتقاد رواج داشته است وهنوز ازنظربسیاری ازپیروان مکتب قدیم‌رایج‌است‌وهمین رواج‌این عقیده حافظ مارا وادار کرد که بگوید :

بگیـر طـرهٔ مـه طلعتی و قصه مخوان
که سعد ونحس ز تأثیر زهره وزحل است !

در بارهٔ خواص سعد ونحس «عطارد» ، بـوتی Buti مفسر قدیمی کمدی الهی که قبلاذکرش رفت، چنین مینویسد : «بنا بعقیدهٔ «المبصر»، ستارهٔ عطارد بربیست ودوخاصیت وصفت اثردارد که‌عبارتنداز: میل‌به شناسائی‌اسراروامورپنهانی؛ غیبگوئی و پیش‌بینی ؛ بینش حوادث آینده ؛ درك معنی کتابهای‌عمیق و دشوار؛ مطالعات علمی وفلسفی ؛ استعداد بخاطـر سپردن تاریخ‌ها وقصه‌ها ؛ فصـاحت و بلاغت ؛ ظرافت‌قریحه وریزه‌کاری ؛ ریاست‌طلبی ؛ نامجوئی وشهرتخواهی ؛ چرب زبانی ؛ استعداد خوب جلوه دادن آن چیزی که مورد نظر است ؛ میل بکمـال

۱— محمدبن‌الخطیرالفرغانی (بایتالیائی Alfergano) منجم و اختر شناس‌قرن‌دوم‌هجری واصلا ایرانی‌است . وی اهل‌فرغانه‌بود ودر فاراب متولد شد و درحدود سال ۲۰۰ هجری وفات یافت . ازآثار مهم او یکی اثری است که درآن‌محاسبات نجومی بطلمیوس‌را مورد تجدید نظر واصلاح قرارداده ، دیگری کتابی در بارهٔ حرکت سیارات وعلم باحوال ستارگان که در قرون وسطی بزبان لاتینی ترجمه شد .

در هرکار ؛ زبردستی در هنرهای زیبا ؛ علاقه ببازرگانی وعمل بـدان ؛ علاقهٔ زیاد بخرید وفروش وانواع معاملات ؛سرنگاهداری و «نوداری» ؛ تلون وتغییردر عادات ؛ میل‌بخوشگذرانی وشهوترانی ؛ تمایل‌بدروغ وگواهی کذب ونشراکاذیب وغیره . ـ بنابرایـن بعقیدهٔ «المبصر» اشخاص فعال وجـاه طلب و آنهائیکه از رویه واصول سیاسی واخلاقی ثابتی پیروی کرده وبخصوص از راه آنها نام‌آوری جسته‌اند ، آدمهای «عطاردی» هستند وآن خصائص خـوب وبدی را دارندکـه مربوط به تأثیر ونفوذ این ستاره است . »

« اگر من ببرکت آتش‌عشق، ترا ازهرآنچه درروی زمین توان‌دید فروزنده‌تر مینمایم ، چندانکه برنیروی بینائیت پیروزآمده‌ام ،

ازین بابت شگفت مدار: که این زادهٔ کمال بینائی‌است که هرقدر اندیشهٔ نیکی را بیشتر در دل پرورد ، بیشتر راه بنیکی میبرد .

میبینم که چسان ازهم‌اکنون آن فروغ سرمدی که تنها جلوه‌ای ازآن، آتش‌عشقی‌جاویدبرمیافروزد ، درقوهٔمدرکهٔتوبدرخشش‌درآمده‌است؛

واگر مطلوبی دگرعشق‌شمارا بخویش خواند[1] ، چنین مطلوبی‌بجز اثری نامشخص از این فروغ ازلی که درآن منعکس است نتواند بود .

میخواهی بدانی که‌آیا ممکن است قصور در ایفای نذری را ازراه دیگرکارهای‌خیر ،چنان جبران کرد که روح از هرکشمکشی‌ایمن‌ماند؟»

«بئاتریچه» این نغمه را چنین‌آغاز کرد ؛ وهمچوآنکس که رشتهٔ سخن را از دست ننهد ، باستدلال مقدس خویش چنین ادامه داد :

«بزرگترین‌عطیه‌ای که‌خداوندباکرم لایزال‌خود درهنگام‌آفرینش به بشر داد ، آن عطیه‌ای است که بیش ازهمه با رحمت او سازگار است ووی خود از هرچیز دیگر گرانبهاترش میدارد ،

وآن‌آزادی اراده است[2] ؛ جملهٔ مخلوقات‌هوشمند، وفقط همین‌دسته

۱- اشاره‌به لذات زمینی.

۲- اشاره به «اختیار» بشر که قبلا در سرودهای ۱٦ و۱۸ برزخ بتفصیل دربارهٔآن بحث شده است .

از مخلوقات ، ازین عطیه بهره‌مند شدند و بهره‌مند هستند .

باری ، اگر تو ازین‌نظر درین باره تعمق کنی ، بارزش فراوان نذر وپیمان مذهبی پی خواهی برد ، اگر این نذر چنان باشد که‌رضایت‌خالق را با خرسندی مخلوق درآمیزد ؛

زیرا که در پیمانی که میان خداوند وآدمی بسته میشود ، این گنجینه باهمهٔ آن گرانبهائی که گفتم فدا میشود[۱] : واین پیمان فی‌نفسه مستلزم این چنین گذشتی است .

درین‌صورت بجای‌آن، چه‌میتوانی داد که چنین‌ارزشیش‌باشد ؟ اگر پنداری که‌آنچه میدهی مفیدت خواهد افتاد ، بناچار میخواهی ازآنچه بدست‌آورده‌ای حاصلی نیکو بری[۲] .

اکنون دربارهٔ آن که مهمتر ازهمه است یقین کامل یافته ای ؛ اما چون کلیسای مقدس را باجبران وغرامت سازگاری‌است، واین ظاهراً باآن‌حقیقتی که‌برتوعرضه داشتم متناقض‌مینماید ،

بناچار باید زمانی دگر برسر این سفره بمانی ، زیرا غذائی بس سنگین خورده ای که بی کمك هضم نمیتواند شد[۳] .

اندیشه را بروی آنچه برتو مینمایم بگشا واین جمله را خوب در خاطر سپار ، زیرا که بی‌شنیدن ومحفوظ داشتن، ره‌بدانش‌نمیتوان‌برد.

۱- یعنی : بعد ازآنکه کسی پیمانی باخداوند بست وحیات خود را وقف‌کاری معین کرد، آزادی اراده از او سلب میشود واین «نذر» خودبخود ناقض این اختیار است .

۲- یعنی : اگر فکر میکنی که با دادن صدقه‌ای که مثلا از راه رباخواری بدست‌آمده پیمان شکنی خود را با خداوند تلافی میتوانی کرد ، در اشتباه هستی .

۳- یعنی : باید من با بحث‌ها و استدلالهائی تازه ذهن ترا درین‌باره روشن کنم · اصل تشبیه ازکتاب «ضیافت» خود دانته گرفته شده است .

دوچیزاست که ماهیت و اساس این فداکاری‌است : یکی آنچه مایهٔ آن است[1] ، ودیگری‌راهی که برای اینکار درپیش گرفته میشود[2] .

واین نیمهٔ دومین ، تا آندم که بمرحلهٔ اجرا نرسیده باشد همچنان بقوت‌خودباقی‌است، ودربارهٔآن بود که من‌بااین‌چنین وضوح سخن گفتم .

ازهمین‌رو بود که در نزد عبریان نفس قربانی‌ضرورت داشت، هرچند که چنانکه خود میدانی موضوع قربانی تغییر میتوانست کرد[3] .

آن نیمهٔ دگر، که‌آنرا برای تو مایهٔ اصلی دانستم[4] صورتی دارد که میتوان‌آنرا ، بی‌آنکه خطائی روی داده باشد ، تغییر داد .

اما هیچکس نباید آن باری را که بردوش گرفته است بدلخواه خویش عوض کند،مگرآنکه ازآنراه‌کلیدسپید وکلید زرد بنفع اوبگردش درآیند[5] ؛

و یقین بدان که هرتغییر و تبدیلی عبث است اگر آنچه برجای مینهند درآنچه بجای آن برمیدارند مستتر نباشد ، همچون چهار که در شش مستتراست .

۱- یعنی:آنچه موضوع نذر بشمار میرود : مثلا نذر اینکه تاآخر عمر باکره بمانند ، یا روزه بگیرند .

۲- یعنی : طرز نذرکردن وپیمان بستن باخداوند ومراسمی که درینمورد بکار میرود .

۳- تورات ، سفر لاویان ، باب بیست وهفتم : « ... وخداوند موسی را خطاب کرده گفت : بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگوچون کسی نذر مخصوصی نماید نفوس برحسب برآورد تو ازآن خداوند باشند .. واگربهیمه‌ای باشد ازآنهائیکه برای خداوند قربانی‌میگذرانند هرآنچه را که کسی ازآنها بخداوند بدهد مقدس خواهد بود،آنرا مبادله ننماید وخوب را به بد یا بد را بخوب عوض نکند . »

۴- اشاره به موضوع نذر .

۵- اشاره به‌کلیدهای دوگانهٔ سیمین‌وزرین‌برزخ ،که راه را برای ارواح بهشتی میگشاید (رجوع‌شود بسرود نهم‌برزخ) ؛ مفهوم این بند اینست که‌کسی نباید موضوع نذر خودرا تغییردهد مگرآنکه ازین راه خویش را برستکاری وآمرزش نزدیکتر کند .

لاجرم ، آن چیزیرا که سنگینی ارزشش کفهٔ هرترازوئیرا پائین میآورد ، با هیچ عطیه وبخشش دیگری برابر نمیتوان نهاد [1] .

درینصورت مردمان را گوی که نذرهای خویش را سبك نگیرند ، و بدان نذرکه با خدای کرده‌اند وفادار باشند ، اما نه نذری کور کورانه بدانصورت که «یفتاح» در اولین قربانی خویش [2] کرد ؛

ویرا بسی بهتر بود که بگوید : «خطا کردم» ، تاآنکه باحفظ قول خویش خطائی بزرگتر کند ؛ و همین نابخردی را در نزد سردار بزرگ یونانیان توانی یافت ،

که در نتیجهٔ آن «ایفی‌جنیا» برزیبائی خویش گریست وجملهٔ دیوانگان وفرزانگانی را نیز که وصف این آئین وحشیانه را بشنیدند ،

۱ — یعنی : با هیچکار ثوابی ، قصور نذرشکنی را تلافی نمیتوان کرد . درین مورد بخصوص اشارهٔ شاعر به نذر مادام العمر باکره ماندن است که‌نذر پیکاردا وکستانتسا بود.

۲ — یفتاح (بایتالیائی یپته Ieptè) یکی از سران بنی‌اسرائیل، که نذرکرد اگر خداوند او را بر «بنی‌عمون» پیروزی دهد ، اولین کسی را که از در خانه‌اش بدرآید به پیشگاه یهوه قربانی کند، واین اولین کس دخترش بود واو ویرا کشت . اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات ، سفرداوران ، باب یازدهم) : « ... ویفتاح جلعادی مردی زورآور وشجاع وپسر فاحشه‌ای بود ... ویفتاح برای خداوند نذرکرده گفت اگر بنی‌عمون را بدست من تسلیم نمائی، آنگاه وقتیکه بسلامتی از بنی‌عمون برگردم هرچه باستقبال من از در خانه‌ام بیرون‌آید ازآن خداوند خواهد بود .. پس یفتاح بسوی بنی‌عمون گذشت .. وخداوند ایشان را بدست او تسلیم کرد ـ و ایشانرا از عروعیر تا منیت که بیست شهر بود وتاآبیل کرامیم بصدمهٔ بسیار عظیم شکست داد ـ ویفتاح بمصفه بخانهٔ خودآمد واینك دخترش باستقبال‌وی بادف ورقص بیرون آمد واو دختر یگانهٔ او بود وغیر از او پسری یا دختری نداشت . وچون اورا دید لباس خود را دریده گفت:آه ای دختر من مرا بسیار ذلیل کردی وتو یکی ازآزارندگان من شدی زیرا دهان خود را بخداوند باز نموده‌ام ونمیتوانم برگردم ».

بگریه افکند[۱] .

ای‌مسیحیان ، درحرکت خود کندترباشید[۲] ؛ چون پری درمعرض باد مباشید ومپندارید که هرآبی شمارا شستشو تواند داد .

شما تورات را دارید ، وانجیل را[۳] ، وشبان‌کلیسا را برای راهنمائی خویش ، واین جمله رستگاری شما را بس است .

اگرآزمندی نابابی پیامی دگر درگوش شمافروخواند[٤] ، مردانی باشید ونه نافهم گوسپندانی ، تا یهودی در خانهٔ شما ریشخندتان نکند[٥] .

تقلیدازآن گوسپندبچه‌مکنید که دهان ازپستان مادرش‌برمیگیرد ودر عالم سادگی وبازیگوشی خود بجدال باخویش میپردازد . »

سخنان «بئاتریچه» چنین‌بود که نوشتم ؛ پس‌آنگاه وی‌غرق‌اشتیاق بدان جانب که‌درآن‌جهان‌ازهرجای دیگرفروزانتر است[٦] نگریست .

خاموشی او ، وتغییرشکل وی[۷] ، اندیشهٔ آزمند مرا که ازهم آندم

---

۱ — اشاره به‌آگاممنون Agamemnon سردار یونان در جنگ معروف «تروبا»، که چون باد مساعد در بندر «اولیس» نمیوزید ، بنا به توصیهٔ غیبگوئی دختر زیبای خود «ایفی‌گنیا» Iphigeniae (بایتالیائی Ifigènia) را قربانی‌کرد تا خدایان برسرلطف‌آیند . (رجوع شود بدوزخ ، صفحهٔ ۳۴۶ ، شرح ۱) .

۲ — یعنی : قبل از نذرکردن مطالعه ودقت بیشتری درین باره بکنید .

۳ — دراصل : عهدعتیق وعهد جدید را: il vecchio e il nuovo Testamento چنانکه همه میدانند اولی‌نام تورات ودومی نام‌انجیل است .

٤ — یعنی : اگر مانند یفتاح وآگاممنون برای اغراض مادی دست به نذر و دعا بزنید ...

٥— اشاره بدانکه یهودیان مقرراتی بسیار سخت وروشن در بارهٔ نذر وقربانی دارند و اگر مسیحیان دربن‌باره قصوری کنند بدیشان خواهند خندید . ـ « درخانهٔ شما » ، یعنی : در کشور شما .

٦ — اشاره بخورشید .

۷— اشاره بدانکه بئاتریس (مظهرعلم‌الهیات‌وحقیقت الهی)براثرصعود ازفلکی‌بفلك بالاتر زیباترازساعتی پیش‌شده‌است ، واین وضع‌تاباآخربهشت ودرمراحل مختلف‌آن ادامه خواهد داشت .

طرح پرسشهائی تازه میریخت ، بخاموشی وا داشت .

وما ، همچوتیزی که پیش ازبازایستادن زه کمان از لرزش بهدف خود رسیده باشد به قلمرو دومین [1] رسیدیم ،

ودرآنجا بمحض آنکه بانوی من درفروغ آسمان رخنه کرد ، چنان نشان شادکامی در او دیدم که ازاثرآن سیاره‌را سراسرفروزانتر یافتم ؛

واگر ازین بابت چنین ستاره‌ای تغییرحال داد ولبخندزد، بیندیش که من که بمقتضای طبیعت خویش آمادهٔ تغییر وتبدیلم [2] چسان شدم ؟

همچنانکه در درون طشتی پرازآبـی زلال وآرام ، ماهیان برای آنکه طعمه‌ای بچنگ آرند بجانب هرچه از بیرون آید میشتابند ،

بیش از هزارروح پرجلال [3] را دیدم که بجانب ماآمدند، وهریك ازآنان را شنیدم که میگفت : « اینست آنچه مایهٔ فزونی عشق ما خواهد شد [4] . »

وبتدریج که هریك ازآنها بما نزدیك میشد ، روح خرسند وی در درون روشنائی فروزانی که از او ساطع بود ، بصورتی مشخصتر در میآمد .

ای خواننده ، بیندیش که اگر بناگهان دست از داستانی که‌آغاز کرده‌ام بدارم ، تو باچه نگرانی درپـی‌آن برمیآئی کـه درین باره خبری بیش یابی ،

ودرینصورت‌خود خواهی دید که من باچه اشتیاقی از این ارواحی

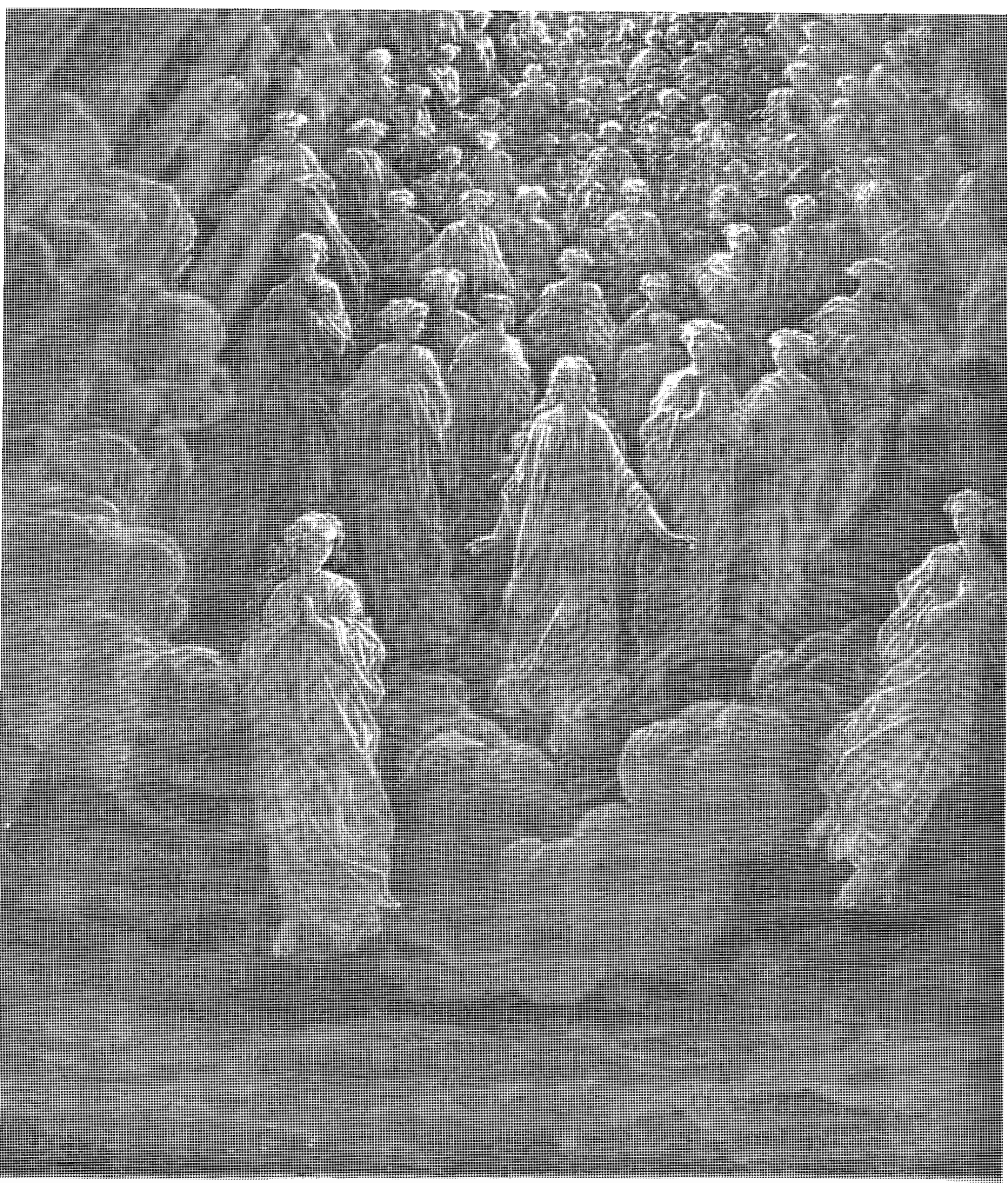
---

۱ — فلك عطارد .

۲ — اشاره به طبیعت آدمی وخاکی دانته .

۳ — در اصل mille splendori : هزار جلال را.

٤ — اشاره به دانته ، یعنی ، اینست کسیکه با سؤال خـود وسیله‌ای برای خدمت بدیگران بماخواهد داد وازین راه علاقهٔ مارا بصفا واحسان بیش خواهدکرد .



بیش ازهزار روح بهشتی را دیدم که بجانب ما آمدند (صفحهٔ ۱۱۸۴)

که روی نموده بودند، جویای احوال میخواستم شد.

« ای‌روح‌نکوزاده، که پیش‌از آنکه بترك سپاه زمینی گفته باشی [1] بر کت الهی اجازت دیدار اورنگ‌های پیروزی جاویدت [2] داده است،

این نوری که مارا گدازان دارد، همان فروغی است که درسراسر آسمان پراکنده است؛ ولاجرم اگرمیخواهی‌درباره ما چیزی‌بیش دانی، هر آنچه را که خواهی، بپرس. »

یکی‌ازین‌ارواح پارسا بامن چنین گفت، و «بئاتریچه» بدین گفته افزود که: « سخن گوی؛ با اطمینان خاطر سخن گوی و کلام اینان را چون گفتهٔ خدایان باور دار [3] ! »

« نیك می‌بینم که تو چسان پوششی از فروغ خاص خویش برتن داری [4]، ومیبینم که‌این‌فروغ‌ازدیدگان‌توبرمیتابد، زیرا که‌چون‌میخندی ازین دیدگان فروغ برمیجهد [5]،

اما نمیدانم که‌تو که‌ای، ونمیدانم که برای چه، ای روح‌بزرگوار، در درجات مختلف آسمان ساکن این فلکی شده‌ای که انوار دیگر از

---

۱ – سپاه زمینی: جمع آدمیان.

۲ – جایگاههای ارواح بهشتی.

۳ – اصل فکر از انجیل است (انجیل یوحنا، باب دهم): «... عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید، پس اگر آنانیرا که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواندند وممکن نیست که کتاب محو گردد ...»

٤ – این کلمه tu t' annidi را که در اینجا بکار رفته میتوان گذشته ازآنچه در متن فارسی‌آمده، بصورت«آشیان گرفتن» نیزمعنی کرد ودرینصورت ترجمهٔ این جمله چنین‌میشود: «توکه چون پرنده‌ای درآشیان خود آرام گزیده‌ای».

٥ – این ترجمهٔ کلمهٔ corruscan است که در چاپ Paget Toynbee آمده‌است. ولی در چاپ ایتالیائی «انجمن دانته شناسی ایتالیا» این کلمه بصورت corrusca آمده، درینصورت‌فاعل این جمله «فروغ خاص تو» میشود.

دیدهٔ مردمان نهانش میدارند [1] . »

این سخن را خطاب بدان فروغی گفتم که در آغاز زبان بگفتار گشوده بود ، واین ویرا از آنچه بود بسیار فروزانتر کرد .

همچو خورشید، که چون فرط حرارت بخارات غلیظی را که مایهٔ تعدیل فروغ آنند از میان بردارد ، خود در پس فروزندگی فزون از حد خویش پنهان میشود [2] ،

این چهرهٔ مقدس نیز در تشعشع خود که فزونی سرور او مایهٔ افزونی آن شده بود [3] پنهان شد ، و در حالیکه یکسره در جلال خویش جای گرفته بود ،

بدانصورت که سرود بعدی وصف آن خواهد کرد ، پاسخم گفت .

۱ — اشاره به عطارد ، که چون نزدیکترین سیارات بخورشید است (بدیهی است سیارهٔ کوچك دیگری که میان عطارد وخورشید است درآنزمان کشف نشده بود) ، براثر نور تند خورشید غالباً قابل رؤیت نیست .

۲ — اشاره بدانکه چون بخار افق متراکم باشد ، خورشید را باچشم نگاه میتوان کرد ، اما همینکه این بخارات از میان بروند فروغ خورشید بقدری تند میشود که دیگرآنرا با نگاه تحمل نمیتوان کرد وازین راه خورشید در فروزندگی خود پنهان میشود .

۳ — اشاره بدانکه پرسش دانته او را از امکان اینکه خدمتی بوی تواند کرد ، شاد کرده‌است ، واین درست خلاف آن عکس العملی‌است که دوزخیان درچنین مورد نشان‌میدادند .

سرود ششم

فلك دوم : فلك عطارد

ارواح کوشا ونکوکار

این سرود تماماً در فلك عطارد میگذرد ودر سراسرآن دانته وبئاتریس وسایر ارواح بیحرکت میمانند وفقط یکی ازارواح، یعنی روح «یوستینیانوس» امپراتور معروف روم سخن میگوید .

درسرتاسر کمدی الهی ، این تنها سرودی است که چنین اختصاصیدارد، یعنی از اول تا آخرآن وقف گفتهٔ یك نفر شده است و خود دانته و دیگران درآن هیچ نقشی ندارند . میتوان این سرود را « حماسهٔ عقاب رومی » لقب داد، زیرا که بحقیقت درآن تاریخچهٔ دوهزارسالهٔ روم از روزیکه « انئاس » شاهزادهٔ تروپائی (که میبایست بعدهاشاهان و امپراتوران روم از نسل او پدید آیند) پس از شکست تروپا از شهر خود بیرون آمد ورهسپار شبه جزیرهٔ ایتالیا شد ودرحقیقت امپراتوری روم را «بالقوه» باخود همراه آورد ، تا انتقال مرکز این امپراتوری از رم به قسطنطنیه (Byzantium) وپس ازآن تاانقراض این امپراتوری وادامهٔ جنبهٔ معنویآن درقالب امپراتوری شارلمانی و«امپراتوری مقدس ژرمنی ورومی » ، باقدرت کلام وایجازی که از خصائص دانته است خلاصه شده است .

برای دانته روم وامپراتوری آن مفهوم مقدس وبسیار وسیعتری ازآنچه ظاهراً تصور میشود دارد . وی امپراتوری روم را پیشدرآمدی برای استقرار «صلحرومی» وامپراتوریواحدجهانیمیداند کهمیبایستخودآنزمینه رابرایاستقرار آئین مسیح ومرکزیت کلیسا آماده کند ودرحقیقت درقالب این امپراتوری، صلح سیاسی وصلح معنوی برروی زمین حکمفرما شود . بدین جهت همهجا پیشرفت روم راکه وی بصورت « پرواز عقاب رومی » بدان اشاره میکند ، اجرای اراده و خواست آسمانی و هرچه را که خلاف آن باشد یا بشود نشان مخالفت با مشیت الهی میداند . و از همین رواست که وی «بروتوس» قهرمان رومی راکه بخاطر حفظ جمهوری روم وجلوگیری از استقرار دیکتاتوری سزار بقیمت فدا کردن جان خود دست بکشتن او زد ، در واقع بجرم اینکه خواسته است بعظمت امپراتوری و « ادامهٔپروازعقاب » لطمه زند (وعلیالظاهر بگناه خیانت

بولینمت) محکوم بتحمل بدترین عذاب دوزخ خویش کرده‌است .

دانته در کتاب دیگر خود بنام «سلطنت» De Monarchia که بزبان لاتینی نوشته شده ودر بارهٔ این نظریهٔ « حکومت جهانی » بتفصیلی بیشترسخن گفته است .

«یوستینیانوس» امپراتور رومی که درین سرود بادانته طرف گفتگو است آخرین امپراتور معروف روم است که این امپراتوری را از «بیزانسیوم» اداره میکرد . بیزانسیوم (اسلامبول کنونی) ازسال ۳۳۰میلادی که «کنستانتینوس» امپراتور روم ، پس ازآنکه بدست پاپ سیلوستر بکیش مسیح درآمد (رجوع شود بسرود بیست وهفتم دوزخ) پایتخت را از روم بدانجا انتقال داد ، مرکز امپراتوری‌روم‌بود وبنام این امپراتور کنستانتینوپلوس (بیونانی‌کنستانتینوپولس) خوانده میشد که اعراب آنرا معرب کردند وبصورت «قسطنطنیه» درآوردند . وی برای آنکه سناتورهای رومی از خاك شهر روم خارج نشده باشند ، تمام خیابانها وکوچه‌های این شهر را ازخاکی که باکشتی از روم آورده بودند فرش کرد وآنجا را « روم تازه » نام نهاد ، ولی بعدها این شهر بهمان اسم خود او شناخته شد .

تقریباً تمام این‌سرود پرازاسامی‌مختلف قهرمانان وپادشاهان وامپراتوران روم ومیدانهای جنك وپیروزی رومیان وحوادثی است که در تاریخ این شهر و امپراتوری روی داده است ، بدینجهت محتاج بتوضیحات وحواشی متعددی است که شاید دربدو امر بنظر حاشیهٔ زائدبرمتن‌آید ، ولی برای درك مطالب سرود، چاره‌ای بجز ذکرآنها نیست .

نکتهٔ جالبی که در این مورد شایان ذکر است تقارن خاصی بین این سرود وسرودهای هم شمارهٔ آن در دوزخ وبرزخ است ؛ سرود ششم دوزخ : فلورانس ؛ سرود ششم برزخ : ایتالیا ؛ سرود ششم بهشت : امپراتوری روم ؛ وباحتمال قوی این تقارن اتفاقی نیست .

سرود ششم

« پس از آنکه « کستانتین »[1] عقاب را[2] که پیش از آن در پی آن دلاور کهن که شوی «لاوینیا» شد براهی که آسمان میخواست رفته بود، درجهتی خلاف این راه بگرداند[3]،

صد وصد سال، وهم بیش از آن[4]. پرندهٔ خدا درحدّ نهائی اروپا در

۱– کستانتین (Costantin(o در اصل لاتینی کنستانتینوس Constantinus و در اصطلاح عرب قسطنطین) امپراتور معروف رومی (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ وسرود سی‌ودوم برزخ).

۲– عقاب: مظهرامپراتوری روم (رجوع شود بسرودهای دهم وسی‌ودوم برزخ).

۳– « آن دلاور کهن که لاوینیا را بزنی گرفت »: انئاس AEneas قهرمان معروف تروبائی که از تروبا بایتالیا آمد ودرآنجا با لاوینیا Laviniae دختر پادشاه « لاسیوم » زناشوئی کرد (رجوع شود بسرود چهارم دوزخ). - « براه آسمان رفته بود »، یعنی: عقاب رومی (حکومت روم که مقدر بود آقای جهان شود) چنانکه خواست تقدیر بود همراه‌با «انئاس» از مشرق بمغرب آمده ودرشهرروم متوطن شده بود. – « علیه‌آن بگرداند »، یعنی: این عقاب را در جهتی خلاف آنچه ارادهٔ آسمان بود از مغرب بمشرق انتقال داد. - این اشاره مربوط به تصمیمی است که « کنستانتینوس » امپراتور روم در سال ۳۳۰ میلادی برای انتقال پایتخت روم بـه «بیزانس» Byzantium گرفت و بالنتیجه ازآن ببعد این شهر قسطنطنیه Constantinoplus نام گرفت که ترکها یازده قرن بعد ازآن آنرا متصرف شدند و بدان استامبول (اسلامبول) نام دادند. - علت مخالفت دانته بااین انتقال اینست که طبق نظریهٔ رایج قرون وسطائی «کنستانتینوس» که بآئین مسیح گروید و کیش عیسی راکیش رسمی امپراتوری روم اعلام کرد، بعد ازین انتقام پایتخت روم را بعنوان تیول به پاپ وکلیسا بخشید (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ وسرود سی‌ودوم برزخ) ودانته همواره براین عقیده بود که وجود این مال ومنال دنیوی باعث فساد کلیسا وسستی جنبهٔ روحانی ومعنوی آن شد وبنابراین این نقل وانتقال پایتخت و «عقاب‌امپراتوری» خلاف ارادهٔ آسمان صورت گرفته بود.

٤– « صدوصدسال وبیش ازآن »: دویست واندی سال؛ این مدت، یعنی فاصلهٔ بین انتقال پایتخت امپراتوری روم به قسطنطنیه وتاجگذاری «یوستینیانوس»، واقعاً اندکی کمتر از دویست سال یعنی ۱۹۷ سال بود.

نزدیك کوهسارانی که نخست از آنها برون آمده بود ، برجای بماند[1].

درآنجا[2] ، درزیر سایهٔ بالهای مقدسش فرمانروائی جهان ازدستی بدستی سپرده شد تادراین نقل وانتقالها بمن رسید[3] .

قیصر بودم و «جوستینیانو» هستم[4] ، که بارادهٔ عشق نخستین[5] که مستغرق‌درآنم،قوانین‌را ازهرچه حشو وزوائد داشت رهانیدم[6] .

وپیش ازآنکه بدین‌مهم همت گمارم ، میپنداشتم که مسیح‌را فقط

۱– پرندهٔ خدا l'uccel(lo) di Dio : عقاب (رجوع‌شودبسرودسی‌ودوم برزخ) . – حدود نهائی اروپا : بیزانس (قسطنطنیه) کـه حد شرقی اروپا است ودر مقابل آن ساحل آسیـا قرار دارد . – «کوهسارانی که نخست ازآنجا برون آمده بود» : کوههای مجاور شهر «تروبا» (در مغرب آسیای صغیر) که «انئاس» بنیان‌گزار روم وامپراتوری آن ازآنجا رهسپار ایتالیا شده بود . خرابه‌های «تروبا» فاصلهٔ زیادی با اسلامبول ندارد وبهمین جهت است که در اینجا اشاره به «نزدیکی» کوههای تروبا با بیزانس شده است .

۲– بیزانس .

۳– یعنی : امپراتوران متعدد آمدند ورفتند تانوبت بمن (یوستینیانوس) رسید .

٤– قیصر (cesare) : لقب امپراتوران روم . – جوستینیانو Giustinïano (دراصل لاتینی یوستینیانوس Justinianus) امپراتور معروف روم (٥٢٧–٥٦٥) که آخرین امپراتور بزرك تاریخ روم است . وی پیروزمندانه با «واندال‌ها» و«استروگت‌ها» که قبایل جنگجوی‌ژرمنی بودند وبه امپراتوری روم هجوم‌آورده بودند وبالاخره هم این امپراتوری را منقرض‌کردند جنگید ومدتی عظمت امپراتوری روم را بـدان بازگردانید ودرحقیقت همان‌کاری‌را کرد که انوشیروان در ایران‌کرد . – ولی شهرت او بیش‌ازهمه مرهون قوانینی است که وضع کرد بدین‌ترتیب که‌بدست حقوقدانان بزرك تمام قوانین گذشته را مورد تجدید نظر قرار داد وبالاخره بعد از سالها مجموعهٔ قوانین تازه‌ای بوجود آورد که Giustinianeo codice نام دارد واز لحاظ تاریخ وتمدن مغرب زمین بسیار مهم است . – بنای معروف «ایاصوفیه» که وی آنرا برای کلیسا پی افکند وعثمانیهـا بدل بمسجدش کردند نیز از یادگارهای بـزرك اوست . «تئودورا» زن اوکـه امپراتریس روم بود از زنان نامی جهان است .

٥ – عشق‌نخستین primo amor(e): اشاره‌به‌روح‌القدس (Spirito Santo) یکی‌از تجلیات سه‌گانهٔ خداوند درکیش‌مسیح .

٦ – اشاره به پیراستن قوانین روم ووضع قوانین جدید.

یك طبیعت است ونه بیش؛ وبدین پندار قانع بودم[1] .

ولی « آگاپیتوی» مسعود که مقام شبانی اعلی‌داشت،مرا باسخنان خود بایمان واقعی رهبری کرد[2] .

گفته‌اش‌راپذیرفتم،واکنون‌آنچه‌راکه درنظریهٔ‌اوپنهان‌بود باهمان وضوح میبینم که تو خود در جملات متناقض دروغ وراست را نهفته توانی دید[3] .

چون بدان‌راه رفتم که‌خواست‌کلیسا بود، خداوندرا درعالم کرامتش چنین پسند خاطرافتاد که اندیشهٔ آن مهم بزرگ را در ضمیرم راه‌دهد[4] ، ومن یکسره دل بدین کار دادم ،

و نیروی جنگی خویش را به «بلیزار»[5]خود سپردم ، که دست

---

۱ — اوتیکس Eutychès از فقهای آئین مسیح ،که اندکی پیش از «یوستینیانوس» میزیست معتقد بود که مسیح دارای دوطبیعت الهی وانسانی نبوده وفقط یك طبیعت الهی داشته است،وبنابراین آن‌کس که بدارآویخته شده مسیح واقعی نبوده وفقط شبحی بوده است . بدین جهت نظریهٔ او را در الهیات «یك‌طبیعی» monophysiste نام داده بودند . بعدها کلیسای روم این نظریه را مردود وکفرآمیز اعلام‌کرد وپیروان آنرا زندیق شمرد . ـ مسلم نیست که «یوستینیانوس» از پیروان این عقیده بوده است .

۲ — آگاپیتو Agapito (بلاتینی آگاپتوس Agapetus) یکی از پاپ‌های روم ، ملقب به «آگاپیتوی اول» که از ۵۳۳ تا ۵۳٦ پاپ بود . شبان اعلی (sommo pastore) لقب پاپ در آئین کاتولیك (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ) . « ایمان واقعی » : مسیحیت بشیوهٔ‌کاتولیك .

۳ — یعنی : همچنانکه مسلم است که از دوگفتهٔ متناقض یکی راست و یکی دروغ است ، من نیز باارشاد پاپ دریافتم که نظر او درست ونظر خلاف‌آن،که قبلا بدان اعتقاد داشتم، خطا است .

٤ — اشاره به قانونگزاری یوستینیانوس که قبلا ذکرآن رفت . دانته در اینجا ازلحاظ تاریخی‌اشتباه کرده، زیرا یوستینیانوس این کار را مدتی پیش ازآنکه «آگاپتوس» پاپ شود آغاز کرده بود .

٥ —Bellisar (بایتالیائی‌امروزی بلیزاریو Belisario ، در اصل لاتینی بلیزاریوس Belisarius) سردار معروف «یوستینیانوس» ، که بشبه جزیرهٔ ایتالیا حمله برد وواندال‌ها و گت‌ها را شکست‌داد ودر٥٦٥مرد . ـ «بلیزارخودم» اشاره به محبوبیت بلیزاریوس درنزدامپراتور.

راست آسمان وی را سخت یاور بود ، واین نشان آن بود که من میتوانستم ازآرامش خاطر برخوردارآیم[1] .

اکنون نخستین پرسش ترا پاسخ کافی گفته‌ام[2] ، اما درچنان وضعی که بناچار باید سخنان خویش‌را دنبال کنم[3] ،

تاتودریابی که آنانکه بانشان مقدس از در مخالفت درآمده اند ، و آنانکه آنرا خاص خویش میدانند ، وآنانکه باآن میجنگند، تا چه حد دراین راه محقند[4] .

ببین که چه اندازه دلیری آنرا شایستهٔ احترام کرد ، و این ازآن هنگام آغازشد که «پالانته» بمرد تا بدان حکمفرمائی داده باشد[5] .

۱– ظاهراً دانته خبرنداشته که «بلیزاریوس» دراواخر عمر خود مورد سوءظن امپراتـور قرارگرفت ومتهم بتوطئه علیه جان او شد وبزندان‌افتاد ؛ بدین‌جهت گفتهٔ او این معنی‌را میدهد که این سردار تا بآخر مورد علاقهٔ امپراتور بوده است .

۲– اشاره بسئوال دانته که : «توکه‌هستی؟» (رجوع شود بسرود پنجم) .

۳– یعنی : اشاره‌ای که بمقام خود کردم مستلزم آنست که توضیحاتی بیشتر بدهم . — ولی احتمال قـوی میرود که کلمهٔ sua condizione (وضع او) کـه در اینجا بکار رفته ، مربوط به « عقاب رومی » باشد ، واین عقیدهٔ چندتن ازمفسرین منجمله «توراکا» است . دربن صورت مفهوم[؟] این‌جمله چنین میشود : « اما وضع عقاب ، مرا مجبور میکند که توضیحات‌خویش را دنبال کنم . »

٤– اشاره بدودستهٔ سیاسی «گیبلین‌ها» و«گوئلفها» که‌آنان خود را طرفدار امپراتوری واینان مخالف آن میدانستند . در متن سرود دربن‌باره توضیح داده خواهد شد . ـ جملهٔ « تاچه انـدازه محقند » جنبهٔ استهزاآمیز دارد ومفهوم واقعی‌آن اینست کـه هیچکدام ازیـن دسته ها محق نیستند .

۵– پالانته Pallante (دراصل لاتینی پالاس Pallas) پسر اوانـدروس Evanderus پادشاه «لاسیوم» در ایتالیا ، که از طرف پدر خود بیاری «انئاس» AEneas فرستاده شد ودانته این اشاره را از«انئیس» ویرژیل گـرفته است (انئیس ، کتاب دهم وکتاب دوازدهم) . «پالاس» درجنگی که بهواخواهی انئاس باتورنوس Turnus کرد کشته شد واین اولین قربانی‌بود که بخاطر ایجاد امپراتوری روم داده میشد .

بقیه درصفحهٔ بعد

میدانی که درطول سیصدسال ، وبیش ازآن ، این‌عقاب در « البا »
خانه داشت[۱] ، تاوقتیکه‌آن سه‌تن بخاطرآن باآن سه‌تن جنگیدند[۲] .
و میدانی که این عقاب از ربایش « سابینا » ها[۳] تا رنج

بقیه ازصفحهٔ قبل

در بارهٔ این بند تذکر خاصی لازم است : ترجمه‌ای که در اینجا شده از روی متنی که مورد قبول « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » است صورت گرفته است ، ولی درچاپ معروف Moore-Toynbee که از چاپهای مستند کمدی الهی است گیومه « » بعد ازکلمهٔ « احترام کرد » بسته شده واندکی‌بعد باکلمهٔ «میدانی» دوباره گشوده شده است . دربنصورت معنی این‌بند بکلی فرق میکند ومفهوم آن این میشود که «یوستینیانوس» داستان خود را ازآن هنگام که «پالاس» بخاطر عظمت روم مرد شروع کرد ، ودر حقیقت این جمله را دانته میگوید ونه امپراتورروم.

۱- «آلبا» Alba : «آلبالونگا» Alba Longa قلمروکوچکی که درکنار دریاچهٔ «آلبا» بدست‌آسکانیوس Ascanius (بایتالیائی Ascanio) پسر « انئاس » ایجاد شد و اولاد «انئاس» مدتی دراز برآن حکومت کردند . ـ رقم « سیصدسال » از افسانه‌های مربوط به ایجاد روم آمده وجنبهٔ تاریخی ندارد .

۲- اشاره به نبرد معروف « هوراس‌ها » و «کوریاس‌ها» که در تاریخ وادبیات مغرب زمین بصورت ضرب‌المثل درآمده است . ـ طبق افسانه‌ای که از قدیم در روم رایج بود ، در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح در زمان سلطنت «تولوف هوستیلیوس» در روم ، میان دوشهر «روم» و «البا» جنگ افتاد وحکمای‌قوم صلاح اندیشی کردند که‌بجای کشت‌وکشتاربیجا هریك ازاین‌دوشهر سه‌پهلوان بمیدان زورآزمائی فرستند وهرکدام از دودسته که در این میدان پیروزآمدند ، شهر خود را فاتح اعلام‌کنند . ـ از هریك ازین دوشهر سه‌برادر برگزیده شدند که برادران رومی «هوراس» وبرادران آلبی (کوریاس) نام داشتند .

دربن‌پیکار دوبرادرازبرادران سه‌گانهٔ رومی (هوراس‌ها) پیاپی کشته‌شدند وهرسه «کوریاس» نیز زخم برداشتند . «هوراس» سومین برای جداکردن ایشان از یکدگر تظاهر بفرارکرد و این سه بدنبال او شتافتند ، ولبی به‌نسبت کمی وزیادی زخمهای خود جدا جدا بدو رسیدند ووی در هرنوبت ناگهان برگشت وحریفی را که باوا نزدیك بود بکشت وعاقبت تنها زورآزمای زنده و پیروز این میدان شد .

۳- بنا بافسانه‌های نیمه تاریخی مربوط بایجاد شهر روم ، هنگامیکه « رومولوس » روم را بنیاد نهاد ، جمعیت این شهر چهار هزار مرد بود ، ولی اینان هیچ زنی نداشتند . بدین جهت «رومولوس» از همسایگان خود زن خواست ، ولی اینان او را مسخره کردند . در نتیجه رومولوس دست بحیله‌ای زد وبکروزجشنی‌بزرك در روم ترتیب داد وهمهٔ اقوام همسایهٔ این شهر را بضیافت خواند واینان دسته جمع بدانجا آمدند . وقتیکه سرهـا از بادهٔ ناب گرم شد ناگهـان

بقیه درصفحهٔ بعد

«لوکرتسیا»[1] در دوران هفت پادشاهی که بر گرداگردخویش بجملهٔ اقوام همسایه پیروز آمدند[2] چه‌ها کرد؛

ونیزچه‌ها کرد، درآن هنگام که رومیان دلاور با «برنو»، با«پیرو» وباشاهان دگر و کشورهای دگر بپیکارش واداشتند[3]؛

واز اینجا بود که «توراکواتو» و«کوینتسیو» که نام خویش را از

بقیه ازصفحهٔ قبل

جوانان رومی سلاح برکف حمله بردند و دختران قبیلهٔ «ساابینا» Sabina (بلاتینی Sabini) را ربودند. درجنگی که بعد درگرفت، «تاسیوس» Tatius پادشاه سابین ها وسربازان او دژ مستحکم روم را متصرف شدند ولی دربنموقع دختران «سابینا» بطرفداری از شوهران تازهٔ خود علیه پدران وبرادران خویش وارد میدان شدند ودرنتیجه پادشاه «سابینی» حاضر بمتارکهٔ جنگ‌شد ودختران در روم ماندند.

۱ — Lucrezia (بلاتینی لوکرسیا Lucretiae) زن زیبائی که قهرمان یکی از معروفترین افسانه های تاریخ روم است، واین افسانه در ادبیات مغرب زمین بصورت ضرب المثل درآمده است. ـ طبق این افسانه «لوکرسیا» زن «تارکینوس کلاتینوس، یکی ازخویشان نزدیك «تارکینوس» هفتمین پادشاه روم بود. پادشاه وشاهزادگان رومی که قلعهٔ مستحکم شهر حریف را در محاصره داشتند، یك شب تصمیم گرفتند بی‌خبربروم روند و ببینند که زنهای خودشان درغیاب شوهرانشان چه‌میکنند. ـ وقتیکه‌آمدند همهٔ این زنان‌را بایکدیگر مشغول قصه گفتن وبازی کردن‌دیدند، بجزلوکرسیای‌زیبا راکه درخانهٔ‌خود سرگرم قلابدوزی بود ودرفراق‌شوهرش دل شوخی وتفریح نداشت. «تارکینوس» پادشاه بدیدن او سخت شیفتهٔ وی شد وچند روز بعد خود بشهرآمد وبعنوان میهمانی بخانهٔ وی رفت وشب را درآنجا ماند واو را تهدید کرد که اگر تسلیم نشود ویرا خواهد کشت وشهرت خواهد داد که او را در حال خیانت بشوهرش دیده وکشته است. «لوکرسیا» بناچار خود را تسلیم اوکرد، اما روز بعد پدر وشوهر خود را بنزد خویش خواند وماجرا را بدیشان گفت وخودش را باضربت خنجری بقتل رسانید ـ پدر او این خنجر خونین را بدست گرفت ومردم روم را بقیام عمومی خواند واین قیام منجر به خلع تارکینوس از سلطنت واعلام رژیم جمهوری در روم شد.

۲ — هفت پادشاه: پادشاهان هفتگانهٔ روم که چنانکه گفته شد اولین آنها «رمولوس» و آخرینشان «تارکینوس» بود وبعد از خلع پادشاه هفتمین حکومت سلطنتی در رم پایان یافت.

۳. — Brenno (بلاتینی برنوس Brennus) سردارگالی‌ها (ساکنان قدیم فرانسهٔ کنونی) که باجنگجویان خود برم حمله برد وپس ازپیروزیهای‌اولیه بدست «کامیلوس» سرداررومی مغلوب شد. ـ پیرو Pirro (به لاتینی پیروس Pyrrhus) پادشاه «اپیروس» یونان، که اونیز چندین‌بار رومیان را شکست داد ولی عاقبت از «فابریسیوس» سردار رومی شکست خورد.

گیسوان آشفتهٔ خود گرفت، و «دچی»ها و «فابی» ها، آن نام بلندرا یافتند
که من بطیب خاطر همت بحفظ آن گماشتم [۱].

این عقاب [۲] غرور تازیان [۳] راکه درپی «آنیباله» [٤] از آن صخره‌های

۱ - تورکواتو Torquato (به لاتینی Torquatus) کنسول ودیکتاتور روم ، که لژیونهای رومی بفرماندهی او با لاتین‌ها جنگیدند ووی پسر خود را بجرم آنکه دلیرانه سر از فرمانش باز زده است محکوم بمرگ کرد . - کوینتسیو Quinzio (به لاتینی Quintius) سردار بزرك رومی ، که هنگامی که در مزرعهٔ خود مشغول کشاورزی بود خبر یافت که ازطرف سنای روم به دیکتاتوری منصوب شده است (دیکتاتوری در دوران جمهوری روم سمتی بود که برای مدتی محدود به سرداران یا سیاستمداران برجسته تفویض میشد ودرحقیقت نظیر حکومت نظامی کنونی‌بود، وبعد از انقضای مدت ویا بلافاصله بعد از رفع خطری که حیات ملی‌را تهدید میکرد ملغی میشد) . لقب این سردار Cincinnatus بود (رجوع شود بسرود پانزدهم بهشت) واین کلمه از cincinnus (گیسو) گرفته شده بود، وازین‌رواست که در شعر دانته به «گیسوی‌آشفته» او اشاره شده‌است . - دچی‌ها Deci (به لاتینی Decius) سه‌نفر «دسیوس» (پوبلیوس دسیوس وپسر ونوادهٔ او) که در دوره‌های مختلف جان خود را در راه عظمت روم فدا کردند . -فابی‌ها Fabii (به لاتینی Fabius) خاندان رومی بزرك ومعروفی که درطول‌چند قرن ، سیصد تن از افراد آن در راه وطن کشته شدندومعروفترین ایشان «فابیوس کینکسیوس ماکزیموس کونکتاتور » است که با «آنیبال» مصاف داد .

« شهرتی را که من بحفظ آن همت گماشته‌ام » : نام‌آوری روم ومفاخر آن . - این تعبیر بطور کلی مبهم است ، زیرا که دانته برای آن یك کلمهٔ واحد mirro را بکار برده که معنی «مورد» میدهد وچون مورد و کندر عادتاً برای تقدیس خدایان یونانی ورومی بکارمیرفتند، میتوان احتمال قوی داد که این کلمه معنی تجلیل وتقدیس داشته باشد . در چند نسخه بجای کلمهٔ mirro ، فعل miro آمده که معنی « بانظر ستایش نگاه میکنم » را میدهد .

۲ - دراصل، این کلمه بصورت ضمیر«آن» esso آمده ودرتندهای بعد نیز غالباً بهمین صورت ضمیری به‌عقاب اشاره شده‌است ، ولی در ترجمهٔ فارسی ذکر پیاپی ضمیر «او» یا «آن» جمله را تقریباً نامفهوم میکند ، بدین جهت چندین‌بار بجای ضمیر اصل کلمه یعنی عقاب آورده شده است .

۳ - تازیان Arabi (اعراب) : اشاره به‌کارتاژی‌ها ، که بفرماندهی «هانیبال» بروم حمله بردند . درقرون وسطی صفت «عرب» بتمام مردم ساکن افریقای شمالی بطور اعم اطلاق میشد ، ولی از نظر تاریخی در زمان هانیبال اصولا از اعراب در شمال افریقا خبری نبود .

٤ - Annibale (دراصل‌فینیقی‌هانیبال Hannibal) سردارکارتاژی‌ویکی ازبزرگترین سرداران نظامی تاریخ جهان (۲٤۷ - ۱۸۳ پیش از میلاد) ، که پادشاه کارتاژ بود و از راه

بقیه درصفحهٔ بعد

آلپی[1] گذشتند که تو ، ای رود پو ازآنها سرازیرمیشوی ، درهم شکست ،
ودر لوای آن ، «شیپیونه» و «پمپئو» هنگامیکه هنوز بس جوان
بودند به‌پیروزی رسیدند[2] ، ودرتپه‌ای که تودرپای آن زاده شدی این‌عقاب
بس تلخکامی ببارآورد[3] .

سپس نزدیك بدان زمان که‌آسمان را سودای استقرار صلح در
سرتاسر جهان درسرآمد[4] ، « سزار » باراده روم آنرا در چنگ خویش
گرفت[5] ؛

بقیه از صفحهٔ قبل

مراکش واسپانیا بایتالیا حمله‌برد وآنجا را متصرف شد وسالها فرمانروای روم بود ، ولی‌بالاخره درشمال افریقا از «سیپیون» سردار رومی که در غیاب او بکارتاژ حمله برده بود شکست خورد وبااین شکست او رومیان کارتاژ را از بیخ وبن ویران کردند و از صفحهٔ روزگار برانداختند .

۱– l'alpestre rocce ترکیب زیبائی که دراینجا اختصاصاً مربوط‌بقسمتی‌از کوهستان آلپ است که کوتیه cozie نام دارد .

۲– شیپیونه Scipïone (پوبلیوس کرنلیوس‌سیپیون) سردار معروف رومی (۲۳۵–۱۸۳ پیش ازمیلاد) که در بیست‌سالگی اسپانیا را متصرف‌شد ودر۳۳سالگی هانیبال را درشمال افریقا شکست داد وازآن پس لقب « افریقائی » گرفت . ـ پمپئو Pompeo (به لاتینی Pompeus) سرداررومی معاصر وهم‌پیمان «سزار» ، که اولین پیروزی بزرك خود را دربیست‌و پنج سالگی علیه ماریوس تحصیل کرد ولی بعدها از سزار شکست خورد .

۳– « آن تپه‌ای که ... » اشاره بکوهستان فیزوله Fiesole که برفلورانس مشرف است ودانته در فلورانس یعنی « در پای این کوه » زاده شده بود . درجنگی که نزدیك «فیزوله» میان «سزار» و«کاتیلینا» روی داد ، کاتیلینا وفیزلی ها شکست خوردند وسزار پس از پیروزی فیزوله را منهدم کرد وساکنان آنرا بدانجا که بعدها فلورانس شد انتقال‌داد ، بدین جهت است که دانته از زبان «یوستینیانوس» میگوید که عقاب رومی در پای این تپه ساکنان آنرا تلخکام کرد . دانته خودش را از اعقاب رومیائی میداند که درفلورانس متوطن‌شدند وبافیزولی‌هادرآمیختند (دوزخ ، سرود پانزدهم) .

۴– یعنی : نزدیك بزمان تولد عیسی که صلح را میان بشر وخداوند برقرار کرد .

۵– سزار (Julius Caesar ، بایتالیائی چزاره Cesare) سردار و دیکتاتور معروف رومی (رجوع شود بسرودهای چهارم وبیست وهشتم دوزخ) .

وآنچه را که او از «وارو» تا «رنو» کرد، «ایزارا» بدید و «ارا» و«سنا» نیز، وهم جملهٔ آن دره‌هائی که آبهایشان «رودانو» را سیراب میکند[1].

کار وی پس از برون آمدن از «راونا» وعبور از «روبیکون» چنان بلندپروازانه بود که زبان وخامه را یارای دنبال کردنش نیست[2]؛

سپاه خویش را بجانب «اسپانیا» بگردانید، وپس بسمت «دوراتسو» برد، ودر «فارسالیا» ضربتی چنان گران زد که سوگ آن تا «نیل» سوزان کاری افتاد[3].

سپس این عقاب «آنتاندرو» و«سیموئنتا» را که روزگاری از آنها براه افتاده بود و «اتوره» درآن بخواب جاودان رفته است باز دید و پس پرواز خویش را بزیان «تولومئو» از سر گرفت[4].

---

۱ — وارو Varo (بفرانسه وار Var) رودخانه‌ای در جنوب فرانسه که نزدیک نیس بدریا میریزد. ـ رنو Reno (بفرانسه رن Rhin (رود معروف فرانسه. ـ «فاصلهٔ وارووزنو»: منطقه‌ای که «گل ماوراءآلپ» Gallia jransalpina نام دارد — ایزارا Isara (بفرانسه ایزر Isères) و ارا Era (بفرانسه لورا Loires) وسنا Senna (بفرانسه سن Seine) و رودانو Rodano (بفرانسه رون Rhône) چهار رودخانهٔ بزرك ومعروف فرانسه. ـ «جملهٔ آن دره‌هائی که ...» یعنی: همهٔ آن مناطقی که شعبه‌های مختلف رود «رون» ازآنها میگذرد.

۲ — راونا Ravenna شهر معروف شمال غربی ایتالیا که آرامگاه دانته درآنجاست و سزار در بازگشت از سفر جنگی «گالیا» (فرانسه) درآنجا جنك داخلی را با عبور مسلحانه از رودخانهٔ «روبیکون» Rubicon(e) وحملهٔ بروم شروع کرد.

۳ — «بجانب اسپانیا»: اشاره بجنك سزار باسرداران پمپئوس ـ دوراتسو Durazzo (به لاتینی دیراکیوم Dyrrachium) شهر ناحیهٔ Illyrium (مغرب یوگوسلاوی کنونی) که درآن سزار باقوای پمپئوس جنگید ـ «فارسالیا» Farsaglia (بلاتینی Pharsaliae ناحیه‌ای در یونان که درآنجا پمپئوس از سزار شکستی خورد و بعد ازین شکست او، سزار دیکتاتور مطلق روم شد. ـ «تانیل سوزان»: اشاره به فرارپمپئوس بمصر (نیل) وکشته‌شدنش بدست پتولمائیس دوازدهم پادشاه مصر.

٤ — آنتاندرو Antandro (بیونانی Antandros) و سیموئنتا Simoenta

بقیه درصفحهٔ بعد

از آنجا همانند صاعقه برسر « یوبا » فرود آمد ؛ سپس بجانب
مغرب زمین شما باز گشت ودر آن طنین بانك شیپورهای پمپه‌ای را شنید[1] .

از کردهٔ این عقاب در کف آنکس که بعد حامل آن شد ، « بروتو »
و« کاسیو » همچنان در دوزخ بفغانند و«مودنا» و«پروجیا» از درد نالیدند[2] .

بقیه از صفحهٔ قبل

(بیونانی Simoïs): اولی شهر ودومی رودخانه‌ای درنزدیکی تروپای قدیم که ایالت آنرا رومیان در زمان سزار متصرف شدند و Troade نامیدند . ــ « عقاب ازآنها بـراه افتاده بود » : اشاره بدانکه «انئاس» ازآنجا بطرف روم حرکت کرده بود . ــ انـوره Ettore (بیونانی Hector) پسر پادشاه تروپا ودلاور بزرك ایـن شهر در جنك با رومیان (دوزخ ، سرود چهارم) ، که بنا بگفتهٔ ویرژیل در کتاب «انئیس» ، گـور او در شهر «آتناند روس» است . ــ « پـرواز خود را بزیان تولومئو از سر گرفت » یعنی : از تروپا بمصر رفت تا پادشاه آنجارا ازسلطنت خلع کند وخواهرش «کلئوپاترا» را بجای اوبرتخت‌نشاند ــ تولومئو Tolommeo (بلاتینی Ptolemeus) بطلمیوس چهارم ، پادشاه مصر، که ازسزار شکست خورد و«کلئوپاترا» جانشین او شد .

۱ ــ یوبا Iuba (بلاتینی Juba) پادشاه «نومیدیا» (نام قدیم سرزمینی که شامل الجزیره ومراکش کنونی‌میشد وبعدها بدان «موریتانیا» ، سرزمین مورها یامسلمانان ، لقب دادند) که پس از شکست پمپئوس از سزار در«تاپسوس»، او وکاتن وسیپیون سردار دیگرش‌را پناه داد، وسزار برای‌انتقامجوئی بدو حمله برد و کشورش را متصرف شد ویکی از ایالات روم قرار داد و «سالوستوس» مورخ رومی را استاندارآنجا کرد . ــ شیپورپمپه‌ای «Pompeana tuba» : شیپور جنگی سپاه پمپئوس . این طرزتعبیرشاعرانه وخاصی است که در«کمدی الهی» در چند مورد دیده میشود و در «بهشت گمشده» میلتن تقریباً همه‌جا بکار رفته است . ــ « بجـانب مغرب زمین شما باز گشت » : اشاره بدانکه سزار پس ازتصرف «نومیدیا» ازراه اسپانیـا باروپا بر گشت ودر اسپانیا پسران پومپئوس را در «موندا» شکست داد .

۲ ــ «آنکس که بعد حامل عقاب شد » : اوکوستوس ، نخستین امپراتور روم (قرن‌اول میلادی) که جانشین سزار شد ، بدینجهت دانته وی را « قیصر دوم » وجـانشینش «تیبریوس» را قیصر سوم مینامـد . ــ «بروتو» Bruto (بلاتینی Brutus) و «کاسیو» Cassio (بـلاتینی Cassius) قاتل سزار وهمدست اوکـه بخاطر نجات جمهوری وجلوگیری از استقرار حکومت مطلقه سزار را کشتند و «اوکوستوس» بعدها آن هـردو را بجرم قتل سزار اعدا کرد . اینهـا همان دونفری هستند که دانته در دوزخ درکام شیطان جـایشان داده است (دوزخ ، سرود سی‌و چهارم) ، و ازین‌روست که گفته میشود « در دوزخ بفغانند » . ــ مـودنا Modena و پروجیـا Perugia ، دوشهر معروف ایتالیا که «آنتونیوس» کنسول رومی (که ماجرای عشقبـازیش با

بقیه در صفحهٔ بعد

وهنوزهم «کلئوپاترا» ی افسرده‌دل که در گریز خود ازبرابراو ، از مار مرگی ناگهانی و پرشکنجه طلبید ، ازین‌بابت گریان است [۱] .

باآن امپراتور ، وی تادریای‌قلزم پیش راند ودردوران او چنان‌صلح را در جهان مستقر کرد که درهای معبد «یانو» بسته شد [۲] .

اما اگر بادیده‌ای روشن وبا دلی پاك توجه شود جملهٔ این‌کارهای نشانی که ازآن سخن میگویم [۳] وآنچه میبایست وی‌بعدازآن

بقیه ازصفحهٔ قبل

کلئوپاترا مشهور است) در نزدیك شهر اولی از «اوکتاویوس» (که‌بعد ها امپراتور شد ولقب اوگوستوس گرفت) شکست خورد و «لوسیوس» برادر «آنتونیوس» ، در نزدیك شهردومی مغلوب اوکتاویوس وزندانی اوشد، وپس ازین شکست او اوکتاویوس شهر را بباد تاراج داد واز بیخ وبن ویران‌کرد وبدین ترتیب این دوشهر « از درد نالیدند » .

۱ — کلئوپاترا Cleopatra ملکهٔ معروف مصرکه باکمك سزار بسلطنت رسید وبعد از قتل سزار «آنتونیوس» کنسول رومی را کـه باتفاق «کـراسوس» و « اوکتاویوس » حکومت امپراتوری روم را میان خود تقسیم کرده بودند فریفتهٔ خودکـرد وبااین عشق آنتونیوس را علیه اوکتاویوس بپیکار واداشت وآتش جنك داخلی بزرگی را در روم برافروخت که منجر بشکست و مرگ «آنتونیوس» شد . کلئوپاترا پس‌ازین‌شکست بعنوان اسیر جنگی بروم رفت وقصد فریفتن «اوکتاویوس» را کرد ، ولی درینجا تیرش بسنگ خورد وبـرای اینکه اوکتاویوس نتواند او را بعنوان اسیر جنگی برومیان نشان دهد وتحقیرش کند خود را با نیش ماری که دردرون سبدگل پنهان شده بود بکشت (دوزخ ، سرود پنجم) .

۲ — « با این امپراتور » : با اوگوستوس . ــ «دریای‌قلزم» که در متن ازآن بصورت lito rubro یاد شده : بحر احمر . ــ یانو Iano (بلاتینی Janus) خدای رومی که‌بخلاف سایر خدایان روم از اقـوام خارجی گرفته نشده بود وخدائی خاص رومیان بـود . در روم چندین معبد بزرك برای این خدا ساخته شده بودکـه مهمترین آنها معبد «یانوس» در فروم بزرك روم بود ورسم براین بودکه در مواقعی که قوای رومی درجائی در جنك بودند درهای این‌معبد گشوده بود و در مواقعی که در سراسر امپراتوری حال صلح برقرار بود این درها بسته‌میشد، وبطوریکه نوشته‌اند در طول هزارسال فقط نه‌بار این‌درها را بستند . ــ «اوگوستوس» پس از پایان جنگهای داخلی واستقرار «صلح‌رومی» Pax Romanus (که‌درآن‌بعلت‌سرکوبی ژرمن‌ها وصلح با دولت اشکانی برای امپراتوری روم منازعی نمانده بـود) فرمان داد کـه درهای این معبد را بعلامت برقراری قطعی صلح ببندند .

۳ — «آن‌نشانی...» : عقاب رومی .

در آن قلمرو خاکی که بفرمان خود داشت کند، در برابر آنچه در
دست قیصر سومین[1] کرد ناچیز و بی‌رونق مینماید؛

زیرا که آن عدل مجسم که الهام بخش من‌شد[2] بادست آن کس که
هم اکنون از او سخن گفتم، افتخار انتقامجوئی خشم او را بوی داد[3]

اکنون از آنچه گویمت باعجاب درآی: که این عقاب بعد از آن،
بهمراه «تیتو» بال گشود تا از انتقام کهن انتقام ستاند[4].

وچون دندان «لونگوباردی» کلیسای مقدس‌را بگزید. «کارلومانیوی»
پیروز در پناه بالهای او بیاری کلیسا شتافت[5].

۱– قیصر سومین : تیبریوس Tiberius (بایتالیائی تیبریو Tiberio) که جانشین اوگستوس‌شد، یعنی دومین امپراتور وسومین قیصر روم بود.

۲– عدل مجسم یا عدالت زنده la viva giustizia : خداوند.

۳– اشاره بدانکه عیسی در زمان «تیبریوس» بشهادت رسید و با شهادت او انتقام خشم خداوند که بعد از گناه آدم وطرد او از بهشت شامل نوع بشر بود ستانده‌شد، واین افتخار نصیب «تیبریوس» آمد که در دوران اوعیسی خود را فداکرد وازین راه نوع انسان را دوباره به بخشایش وآمرزش رسانید.

٤– تیتو Tito (بلاتینی Titus)، « فلاویوس‌سابینوس وسپازیانوس‌تیتوس » امپراتور روم (٤۰ – ۸۱ میلادی)، که چنانکه معروف است امپراتوری شایسته ومصلح ودر عین جنگجوئی مردی‌بخشنده وفیلسوف‌منش وشاعروموسیقی‌دان وخطیب‌بود، بطوریکه نام وی بصورت ضرب‌المثلی‌برای وصف زمامداران نیکوکار درآمده است. در زمان او قوای یهودیان را که در فلسطین شوریده بودند سرکوبی کردند وآنانرا باطراف واکناف امپراتوری پراکندند واین خانه بدوشی وسرگردانی آنان تا تأسیس دولت اسرائیل در چندسال پیش ادامه داشت. ازین راه بود که « انتقام گناه کهن انتقام ستانده شد »، یعنی عیسی بانتقام گناه آدم بشهادت رسید ویهودان بانتقام خون عیسی‌سرکوب شدند. درین باره دانته درسرود بعد توضیح لازم داده است. (دربارهٔ تیتوس بسرود بیست ویکم دوزخ رجوع شود).

۵– لونگوباردی Longobardi : «لمباردی‌ها» که از شمال ایتالیا بجانب روم که درآنوقت فقط مقرکلیسا بود حمله‌ورشدند. — «کارلومانیو» Carlo Magno (دراصل شارلمانی Charlemagne) پادشاه معروف فرانك که بتقاضای پاپ آدریانوی اول با لمباردیها جنگید و باسرکوبی آنان کلیسا را نجات داد. شارلمانی معاصر با هرون‌الرشید بود ودر زمان او دیگر امپراتوری روم وجود نداشت، ولی دانته همواره براین عقیده بودکه امپراتوری فقط بصورت

بقیه درصفحهٔ بعد

اینك توخود میتوانی دربارهٔ آن کسان که هم اکنونشان متهم کردم
ودربارهٔ خطایا یشان که جملهٔ بدبختیهای شمارا باعث آمده‌اند داوری کنی[1] .
یکی از آنها زنبق‌های زرین را بااین نشان جهانی برابر مینهد[2]
و دیگری آنرا فقط بکار دستهٔ خویش میبرد[3] : وتشخیص اینکه کدامین
ازین دوخطائی بزرگتر میکنند دشوار است .
«گیبلین»ها را گوی که هر آنچه خواهند بکنند ، اما در لوای
نشانی دیگر بحرفهٔ خویش پردازند ، زیرا که باجداداشتن همیشگی این
نشان ازحق وعدالت ادعای پیروی ازآنرا نمیتوانند داشت[4] .
واین «کارلوی» نورا گوی که عقاب را با «گوئلف»های خودش
فرونیفکند ، و از چنگالهائی که موی از تن شیرانی قوی پنجه‌تر از او

بقیه ازصفحهٔ قبل

ظاهر منقرض شده وازلحاظ حقوقی وقانونی همچنان پای برجا مانده ، منتها ادارهٔ آن از روم به بیزانس وازآنجا به شارلمانی وبعد به امپراتوران « حکومت مقدس رومی وژرمنی » منتقل شده است ، وبدین جهت همهٔ این فتوحات کلیسا در لوای عقاب رومی انجام میگیرد .

۱ – اشاره به «گیبلین‌ها» و«گوئلف‌ها» که قبلا در این سرود ازآنان سخن رفته است (رجوع شود بصفحهٔ ۱۱۹۴ شرح ٤) .

۲ – یعنی : گوئلف‌ها در برابر « نشان جهانی » (عقاب رومی) بسراغ زنبق های زرین i gigli gialli (گل زنبق ، نشان خاندان سلطنتی فرانسه) رفته‌اند . ـ گوئلف‌ها با « امپراتوری مقدس ژرمن وروم » مخالف بودند وطرفداری از استقلال ایتالیا میکردند که‌فرانسه هواخواه بزرگ آن بود .

۳ – یعنی: گیبلین‌ها که مخالف باعقیدهٔ گوئلف‌ها هستند این عقاب را بصورت یك « نشان‌حزبی » درآورده ومظهر نظریات سیاسی خاص خویش قرار داده‌اند ، در صورتیکه باید مفهوم ومقامی بسیار بزرگتر وجهانی‌تر برای آن قائل باشند .

٤ – «بوتی» مفسر معروف کمدی الهی مینویسد : «گیبلین‌ها ، برای پنهان داشتن اغراض وکینه‌های خصوصی خود دشمنان سیاسی خویش را بهربهانه ومستمسك ناچیزی متهم به دشمنی با « امپراتوری مقدس » میکردند، وبدین ترتیب درعین‌آنکه مدعی پیروی از اصول کلی این «تقدس» یعنی عدالت طلبی بودند ، همیشه خود را از حق وعدالت جدا نگه میداشتند . »

بر کنند بترسد[۱] .

پیش ازین بکرات پسران گناهان پدر را تقاص دیده‌اند[۲] ،وصاحب زنبقهامپندارد که خداوندبخاطر نشان‌او نشان‌خویش‌را عوض‌تواند کرد[۳] .

این اختر کوچك[٤] آراسته به ارواح مسعودی است که درزندگی کوشا بوده‌اند تا نیکنامی وبلندآوازگی را بدنبال خویش‌آرند ؛

وچون شوق‌آنان در عالم انحراف[٥] خود روی بجانب چنین هدفی داشته، بناچارانوار عشق حقیقی درآنها با درخشش کمتری بجانب‌آسمان تافته است .

اما مارا مایهٔ خرسندی است که پاداش خویش را با شایستگی‌خود برابرنهیم، زیرا که درینصورت آنرا نه کمتر می‌بینیم ونه زیادتر .

۱ — کارلوی‌نو Carlo novello : شارل دانژو ولیعهد فرانسه (اشاره بدانکه شارل دانژوی اول «کارلوی‌کهن» بوده واین شارل دوم ، «کارلوی‌نو») که در سال ۱۲۷۹ بپادشاهی رسید و در ۱۳۰۹ مرد ، ولی در زمان سفر خیالی دانته بجهان دگر رئیس گوئلف های ایتالیا بود . — معنی این بند اینست که به شارل‌دانژو پادشاه فرانسوی‌نژاد ایتالیا که رهبر گوئلف‌های این‌کشور ومخالف با « امپراتوری مقدس » وعقاب رومی است بگوئیدکه احترام این عقاب را نگاهدارد وبزور بازوی خود غره نشود، زیرا که تاکنون بسیارکسانیکه قوی‌پنجه‌تر از او بودند درین راه ذلیل شده‌اند .

۲ — شاید اشارهٔ دانته بمرك نابهنگام «شارل‌مارتل» پسرارشد این شارل‌دانژوباشدکه در ۲٤ سالگی مرد وازین راه پدر را عزادار رسانید .

۳ — یعنی خداوند بخاطر خوش‌آیند خاندان سلطنتی فرانسه حاضر نیست عقاب‌خویش را (نشان روم وکلیسا) با گلهای زنبق (نشان خانوادهٔ بوربن) عوض‌کند .

٤ — عطارد، که اکنون این ارواح درآنند وکوچکترین سیارات‌است .

٥ — «انحراف» ، ازآن‌جهت که اشتیاق‌کسان باید هدفی بجز ذات الهی نداشته‌باشد ، در صورتیکه اینان باهمهٔ‌نیکوکاری وپارسائی‌خود درعین خدادوستی هوای نیکنامی وبلندآوازگی داشته وبرای آن‌کوشا بوده‌اند ؛ دانته تلویحاً میفهماندکه وی خود نیز اگر به‌بهشت‌آید ساکن این فلك خواهد بود . ـ « انوار عشق حقیقی درآنها ... » یعنی : ایشان چون ازورای نام‌طلبی بآسمان نگریسته‌اند، جلال ودرخشندگی‌آنرا کمتر احساس کرده‌اند .

عدالت مطلق [۱] تمایلات مارا این چنین از آلایش بری میکند، تا این تمایلات نتوانند روی بجانب مطلوبی ناباب برند [۲].

همچنانکه درروی زمین صداهای مختلف بصورتی دلپذیر هماهنگ میشوند، در زندگانی ما نیز درجات مختلف در این افلاك با یکدگر هماهنگی مطبوعی دارند.

ودردل این مروارید [۳] فروغ «رومئو» میدرخشد که کار بزرگ وزیبای او را پاداشی ناشایسته دادند [٤].

اما «پرووتسی» هائی که علیه او برخاستند از کردهٔ خویش بهره برنگرفتند، زیرا که بس ناصواب است که کسان خیر دیگران را شر

۱ — رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۵۲ شرح۲.

۲ — یعنی: ما ازین بابت احساس حسد یاغبطه نسبت بارواح مسعودترنمیکنیم، زیرا که این غبطه وحسد احساسی ناباب است.

۳ — مروارید: عطارد. قبلا نیز درمورد کرهٔ ماه چنین تشبیهی شده است (سروددوم).

٤ — ازین‌جا تاآخر سرود به ذکر خیر این«رومئو» اختصاص یافته که در اینجا از او نام برده شده است. بنابرین بهتر است توضیحات مربوط بدین بند وپنج بند بعد، یکجا آورده شود:

رمئودی ویلانوا Romeo di Villanova (دراصل فرانسه رومیودوویل‌نوو Romieu de Villeneuve) وزیراعظم «ریمون دوبرانژه» Raymond de Bérenger (بایتالیائی رایموندوبرلینگیری Raimondo Berlinghieri) کنت و زمامدار ایالت بزرك پرووِنس (بایتالیائی پرووِنتسا Provenza) بود. وی خدماتی برجسته بآقای خودکرد وعوائد دربار او را توسعه داد، ولی بزرگان «پرووتسی» باوی بحسادت برخاستند ودست به نمامی زدند ودر ذهن کنت القای شبهه کردند که او اموال خزانه‌را تفریط کرده است. کنت تحت‌تأثیر این سعایت قرار گرفت واز او حساب وکتاب‌خواست، ووی که ازین بابت سخت رنجیده شده بودطیلسان روحانی خود را برگرفت وبصورت همان مرد خدای تنگدست وبی‌نیازی که پیش‌ازآن از «سن‌ژاك» بدانجا آمده بود بازگشت. غالباً نوشته‌اند که این ماجرائی که گفته شده افسانه‌ای بیش نیست، ولی اهمیت این موضوع در این است که دانته دربن‌جا بحقیقت وضع شخص خود را درلفافهٔ «رومئو» عرضه داشته واین خود اوست که از حسادت وسعایت بزرگان فلورانس وحق‌ناشناسی زمامداران این‌شهر که ویرا واداشتند تا مثل رومئو با تنگدستی وافسردگی شهر خود را ترك گوید شکایت کرده است.

خود پندارند .

«راموندو برلینگیری» چهاردختر داشت که هریك از آنان ملکه‌ای شد ، واین کار را «رومئو» کرد که زائری حقیر بیش نبود[۱] .

بااین وصف سخنانی مغرضانه اورا وا داشت که بااین مرد خدا که ده گرفته ودوازه باز داده بود[۲] ، از در بازخواست درآید .

چون چنین شد ، وی در عالم تنگدستی وسالخوردگی از او دوری گزید، واگرمردمان دریافته بودند که این کس که برای امرارمعاش خود تکه‌تکه نان دریوزگی میکرد چه دلی بزرگوار داشت[۳] ،

مردم جهان که ویرا میستایند ، بسیار فزونترازینش میستودند . »

---

۱ — «کنت ریمون دوبرانژه » چهار دختربنام: مارگریت، الئونور ، سانسیا ، بئاتریس داشت که بترتیب زن سن‌لوئی (لوئی نهم) پادشاه فرانسه ، هنری سوم پادشاه انگلستان ، ریکارد (کنت‌ریچارد از اشراف انگلستان که بعداً پادشاه آلمان شد) وشارل‌دانژوی اول پادشاه ناپل شدند،وعقد این هرچهار زناشوئی توسط «رومیو» بسته شد .

۲ — اشاره بدانکه وی‌عوائد خزانه‌را زیادترکرده بود .

۳ — دانته این سخن را در جای دیگر (کتاب ضیافت ، باب اول) بهمین صورت دربارهٔ وضع‌شخص خودش پس از طرد از فلورانس میگوید که « تقریباً دریوزگی میکردم » (quasi mendicando) .

سرود هفتم

فلك دوم : فلك عطارد

ارواح کوشا و نیکوکار

این سرود نیز همچنان درفلك عطارد میگذرد .

همانطورکه سرود پیشین اختصاصاً صورت «تاریخی» داشت ، این سرود تقریباً بالاختصاص‌صورت «فلسفی» دارد ، ودرآن‌بئاتریس سه مشکل‌ومعمای فلسفی راکه برای دانته پیش‌آمده ، باطرز استدلال خاص قرون وسطائی که در مدارس ودانشگاههای زمان دانته معمول بود وغالباً باطرزفکرامروزی مابسیار ناماًنوس وناسازگار است حل میکندو در لفافهٔاین سخنان بئاتریس ، دانته عقاید مذهبی وفلسفی خودرا دربارهٔ جبر واختیار بشر، وخطا ، ولزوم اعتقاد بمعاد ورستاخیز ، و تقسیم مخلوقات جهان بدودستهٔ فساد ناپذیر و فساد پذیر ،یعنی دودستهٔ فانی وابدی ، تشریح میکند .

سرود هفتم

Osanna › sanctus Deus sabaôth›
superillustrans claritate tua
felices ignes horum malachòth !»[1]

چنین بود آواز مقدس این جوهری که فروغی مضاعف برروی او
بهم پیوسته بود[2] وی آوازخوانان بدور خویش میگشت ؛

۱– بزبان لاتینی بمعنی : « درود برتو ، ای خدای مقدس سپاهیان که از بلندی خود آتش‌های مسعود این ملکوت‌ها را بافروغ خویش بدرخشش درمیآوری ! »

این‌سرود را خود دانته ساخته ودرآن سه‌کلمهٔ «اوزانا» (هوشیعانه) Osanna وصبایوت Sabaoth وملکوت Malachoth را بصورت اصلی عبری‌آنها وبقیهٔ کلمات را به لاتینی‌آورده است . ـ «هوشیعانه» در اصل معنی « مارا نجات بده » دارد وبااین معنی درتورات (کتاب‌مزامیر داود نبی ، باب صد وهجدهم : « هوشیعانه ، ای خداوند ») ودر انجیل‌های متی (باب‌نهم) و مرقس (باب‌یازدهم) ویوحنا (باب‌دوازدهم) آمده است ، ولی در اینجا چون این کلمه از زبان ارواح آمرزیده گفته میشود ، معنی «مارانجات‌بده» باآن سازگار نمیآید وطبعاً مفهوم کلی درود وسلام ازآن منظور است . ـ «صبایوت» لقبی است که بکرات در تورات بـه «یهوه» خداوند اسرائیل داده شده ومعنی خدای سپاهیان را میدهد ودر مواردی آمده که اشاره به جنبهٔ جنگی خدای یهود مورد نظر بوده است .درین موارد «یهوه» خود بانك میزند : «منم‌یهوه‌صبایوت» . ـ ملکوت کلمهٔ عبری معروفی است که در فارسی نیز غالباً نقل میشود وازکلمهٔ عبری وعربی «مملکت» گرفته شده . این کلمه هم در تورات (مزامیر داود نبی ، مزمور بیست ودوم : « زیرا که ملکوت ازآن خداوند است ») وهم در انجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به‌قرنتیان ، باب پانزدهم : « ... وبعد ازآن انتهاء است وقتیکه مسیح ملکوت را بخدا و پدر سپارد ») آمده است . ـ «آتش‌های‌مسعود» felices ignes : فرشتگان وارواح مقدسین که در افلاك مختلف بسرمیبرند .

۲– « این جوهری ... » : یوستینیانوس . ـ « فروغ مضاعف » : دوجنبهٔ مختلف «یوستینیانوس» که در بارهٔ آن بین مفسرین اختلاف نظر است ؛ بعضی این دوفروغ را تابش‌فروغ الهی‌برفروغ معنوی روح وی دانسته‌اند ، بعضی‌دیگرآنرا اشاره‌ای شمرده‌اند به‌دوشخصیت‌لشکری وکشوری یعنی جنبهٔ جهانگیری وجنبهٔ قانونگزاری یوستینیانوس ، بعضی‌هم آنرا مربوط به شخصیت مقدس ومعنوی او وشخصیت قانونگزارش دانسته‌اندکه در حقیقت همان ترکیب «عشق و عقل » میشود .

او وآن دیگران پایکوبی خود باز گرفتند[1] و همچون اخگرانی بسیار تندگذر بناگهان دور رفتند واز دیدهٔ من پنهان شدند .

بتردید افتاده بودم و با خویش میگفتم : « بااو سخن بگوی ، بااو سخن بگوی ! » میگفتم : « با بانوی من سخن بگوی تاتشنگی‌مرا با قطره‌های آرامش‌بخش خود[2] فرو نشاند . »

اما آن حس احترامی که برای Be و برای ice سراپای مرا فرا میگیرد[3] ، سرمرا همچون کسیکه درحال خواب رفتن باشد خم میکرد .

«بئاتریچه» مدتی‌درازم درین‌حال نگذاشت،وبالبخندی خیره کننده که حتی در میان آتش مردی را نیکبخت میتوانست کرد چنین آغاز سخن کرد :

« باتشخیص خطاناپذیر خود[4] چنین استنباط میکنم که آنچه ترا نگران دارد درك آن است که چسان از انتقامی بجا ، انتقام ستانده‌شد[5] ؛

اما من هم‌اکنون این‌شبهه را از ذهنت برون خواهم کرد ؛ خوب بشنو ، زیرا که سخنان من حقیقتی بزرگ را برتوارزانی خواهندداشت .

۱- اشاره به پرواز سبك ولطیف ارواح بهشتی .

۲- قطره‌های حقیقت .

۳- Be و ice دوقسمت اول وآخر نام «بئاتریچه»است ـ معشوداینست که تنها شنیدن جزئی از نام این بانوکافی است که مرا مجذوب خودکند . ـ «بوکاچیو» نویسندهٔ بزرك ایتالیائی که مصنف «دکامرونه» است درکتاب معروف خود بنام « زندگانی دانته » مینویسد کـه اصولا Bice (بیچه) مخفف نام بئاتریچه در دوران حیات او بود وویرا دوستان ونزدیکانش بهمین صورت مینامیدند .

٤- اشاره بدینکه این قضاوت چون جنبهٔ آسمانی دارد ، اشتباه‌آمیز نمیتواند بود .

٥- اشاره بگفتهٔ یوستینیانوس ، در سرود ششم بهشت : « ... عقاب بهمراه تیتو بال گشود تا ازانتقام گناه‌کهن انتقام بگیرد » ؛ وبئاتریس میخواهد به‌دانته توضیح دهدکه‌این‌تناقض فقط جنبهٔ ظاهری دارد و براستی تناقضی درکار نیست .

آن کس که‌از زنی‌زاده نشد[1] ، برای‌آنکه وجود لگامی نجات‌بخش
را بر آن‌قوه‌ای که‌میطلبد گردن ننهاده‌باشد، خویش‌رامطرود کرد و بااینکار،
جملهٔ اعقاب خود را نیز بلعنت کشانید[2] .

واین باعث‌آمد که نوع بشر درآن پائین[3] قرنهای بسیار باعجز و
خطای گران گذرانید ، تاآنکه کلام خدا[4] میل فرودآمدن کرد

وبدانجا فرودآمد که درآن تنها باقدرت ازلی ، آن طبیعتی را که
ازآفریدگار خود دوری گزیده بود باوجود خویش درآمیخت[5] .

اکنون خوب باستدلال‌من‌توجه کن: این طبیعت بدان صورت که
درآمیخته باآفریدگارخویش‌آفریده شد پاك ونکو بود ،

اما باخطائی از بهشت‌رانده شد، زیرا که از جادهٔ حقیقت‌وسر نوشت

۱– آدم ، که خداوند او را از گل بسرشت .

۲– یعنی: آدم بجرم‌اینکه حاضرنشدبرای‌قوهٔ ارادهٔ خود (قوه‌ای که میطلبد) قیدوبندی قائل شود (یعنی از فرمان خداوندکه او را از خوردن میوهٔ شجرهٔ ممنوع نهی کرده بود اطاعت کند) باعث لعنت خود وطرد خویش از بهشت شد وازین راه تمام نوع بشر را از بهشت بیرون راند . نقل از انجیل (رسالهٔ پولس‌رسول بروميان ، باب پنجم) : « ... لهذا همچنانکه‌بوساطت یك‌آدم گناه داخل جهان گردید .. موت برهمهٔ مردم طاری گشت ، زیرا که همه گناه کردند » و (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان ، باب پانزدهم) : «... چنانکه درآدم همه میمیرند ، در مسیح همه زنده خواهند گشت » .

۳ – آن پائین (giù) اشاره بزمین . در دوزخ همیشه در اشاره بزمین بجای «پائین» ، «بالا» گفته میشد .

٤ – Verbo di Dio : یکی از القاب مسیح در فقه‌کاتولیك .

٥ – یعنی : مسیح بروی زمین فرود آمد ودرآنجا طبیعت انسانی‌را که براثر گناه آدم از تماس با خداوند محروم شده بود با طبیعت الهی خود درآمیخت وبصورت جسمانی وبشری متجلی کرد . – برخی از مفسرین «آنجا» را اشاره به‌بطن مریم و « عشق ازلی » را «روح‌القدس» دانسته‌اند ودرین صورت مفهوم این سخن اینست که نوع بشر با خطاکاری بسرمیبرد تا آنکه روح عیسی در رحم مریم جای گرفت ودرآنجا بدست روح‌القدس صورت بشری پیدا کرد و بجهان آمد .

خویش دوری گزیده بود.

لاجرم اگر کیفری که از راه صلیب صورت گرفت با طبیعتی که درمعرض این کیفر قرار گرفته بود بپای سنجش نهاده شود،روشن میشود که هرگز کیفری چنین عادلانه اعمال نشده است[1]؛

ولی، اگر این جنبهٔ دیگر درنظر گرفته شود که آنکه این طبیعت بااودرآمیخته بود و متحمل این چنین کیفری‌شد کدامین کس‌بود، مسلم میشود که هیچ کیفری چنین ظالمانه نبوده است[2].

ازین‌رواست که از یك‌عمل، دونتیجهٔ مختلف حاصل‌آمد: مرگی واحد، هم خدای را پسند افتاد وهم یهودان را، و باچنین مرگی زمین بخویش لرزید وآسمان آغوش بگشود[3].

درینصورت ترا شگفت نیاید اگر گویند که دادگاهی دادگستر

---

۱ — یعنی: اگر شهادت عیسی را ازین جنبه مورد توجه قرار دهیم که جسم بشری او را بصلیب کشیدند، این مکافات را بسیار عادلانه خواهیم دانست، زیرا که همین طبیعت‌بشری بود که مرتکب گناه شده واز خداوند دوری گزیده بود.

۲ — دنبالهٔ بحث فوق: .. واگر شهادت عیسی را ازین جنبهٔ دیگر مطالعه کنیم که درست آن جسمی ببالای صلیب کشانیده شد که درآن روحی چون روح عیسی جای داشت، درخواهیم یافت که این بزرگترین ظلمی بود که در تاریخ جهان شده بود.

۳ — یعنی: از شهادت عیسی‌هم خدای راضی شد (ازآن جهت که خدا براثر این فداکاری عیسی توانست دوباره نوع بشررا مشمول رحمت خودکند) و هم یهودان (که توانستند کینه وحسد خود را با قربانی‌کردن بیگناهی ارضاء‌کنند). ـ «باچنین مرگی زمین‌بخودلرزید»: اشاره بهزلزله‌ای که در لحظهٔ مرگ عیسی روی داد (رجوع شود بسرودهای دوازدهم وبیست‌ویکم دوزخ و حواشی آنها که درآن جملات انجیل دربن باره نقل شده است). ـ «آسمان آغوش بگشود»، نقل از «سن‌تماس‌اکیناس»: «... با مرگ مسیح دروازهٔ قلمروآسمانها بروی ما گشوده شد».

از انتقامی بجا ، انتقام بستاند[1] .

اما اکنون میبینم که اندیشهٔ تو در سیر خویش ازفکری بفکری دگر، بگرهی سخت در افتاده است که شوق بسیار برستن از آن دارد .

میگوئی : ــ معنی آنچه را که میشنوم خوب میفهمم ؛ اما راز این حکمت که چرا خداوند تنها این چنین راهی را برای بازخرید گناهان ما برگزید برمز پوشیده است[2] .

برادر ، چنین مشیتی درنظر جملهٔ آن کسان که قدرت ادراکشان در شعله‌های آتش عشق نگداخته باشد درك ناپذیر است[3] .

و بااینوصف، چون کسان در بارهٔ این نکته بسیار اندیشیده و راهی بحل آن نبرده‌اند ، اکنون ترا خواهم گفت که چرا این وسیله شایسته‌ترین جملهٔ وسائل شمرده شد .

خیر الهی، کههر گونه غبطه‌ای را ازخویش دوردارد وپیوسته درآتش خود میگدازد[4] ،چندان میسوزد کهزیبائیهای جاودان را بدرخشش میآورد[5] .

---

۱ ــ مفسرین قدیمی کمدی الهی این اشاره را مربوط به دربار «تیتوس» دانسته‌اند ، وبرخی مفسرین جدیدترمعتقدند کهمراد ازآن دادگاه الهی است . باتوجه بگفتهٔ «یوستینیانوس» در سرود پیش احتمال میرود که نظر اول صحیح‌تر باشد .

۲ ــ یعنی : با خود فکر میکنی که بچه علت خداوند برای بخشیدن گناه بشروآشتی بااو ، این راه قربانی کردن مسیح را برگزیده است که باتوجه به ذات الهی وغیربشری مسیح ، غیرعادلانه بنظر میآید ؟

۳ ــ یعنی : فقط کسانی میتوانند بحکمت این مشیت ربانی پی‌برندکه درآتش ایمان پخته شده باشند .

٤ ــ یعنی : از هرگونه احساسی که بااحسان وبخشندگی منافی باشد بدور است و پیوسته درآتش‌خیر و نکوئی میسوزد .

٥ ــ جمال خداوند راکه در مخلوقات متجلی است .

آنچه مستقیماً از آن ناشی میشود، پایانی برای خویش نمیشناسد، زیرا که اثر مهری که او میزند سترده نمیتواند شد[1] .

هرآنچه مستقیماً از آن ناشی شود آزادی کامل دارد، زیرا که تابع تأثیر ونفوذ مخلوقات[2] نیست ،

واین باوی سازگارتراست، ولاجرم بیشتر پسند خاطر اوست، زیرا که شور مقدسی که در وجود هر کس فروزان است ، در نزدآنانکه با او شباهتی بیش دارند فروزنده‌تر است .

آدمی از جملهٔ این عطایا بهرمند است، وهرآینه یکی ازآنها را قصوری عارض شود ، ویرا باید که از مسند بزرگواری خویش فرودآید .

گناه تنها چیزی است که او را از اختیارش محروم میدارد ومیان اووخیر حاکم جدائی میافکند، وباعث آن میشود که از فروغ وی بصورتی بدبهره گیرد[3] ،

ودرین صورت وی هرگز بزرگواری خویش را بازنخواهدستاند ، مگرآنکه با کیفری شایسته ومتناسب بالذت گناهکارانهٔ خود خلائی را که

---

۱ — دراین بند ودوبند بعد ، بئاتریس بداتته توضیح میدهد که سه صفت اصلی مخلوقاتی که «مستقیماً» یعنی بدون واسطه توسط خداوند آفریده شده‌اند چیست : اولاً :جاودانی هستند (بنداول) ، ثانیاً:آزاد ومختارهستند (بنددوم) ، ثالثاً : بیشتر از سایر مخلوقات بخداوند شباهت دارند (بندسوم) .

۲ — perchè non soggiace alla virtute delle cose nuove ؛ در مفهوم این جمله بین مفسرین قدیم وجدید «کمدی‌الهی» اختلاف نظر است : دستهٔ اول آنرا نفوذافلاك معنی کرده‌اند ودستهٔ دوم نفوذ عوامل ثانوی ، یعنی آنچه مستقیماً ازخداوند ناشی نمیشود . طبق معمول میتوان نظر متقدمین را صحیحتر دانست .

۳ — یعنی : این سه عطیهٔ ابدیت و اختیار وشباهت با خداوند بآدمی داده شده وفقط «گناه» است که او را از عطایای دومین وسومین محروم میکند .

زادهٔ خطای او است پر کند.

طبیعت شما، بهنگامیکه سراپا[1] نسبت بآفرید کارخود گناه کرد، همچنانکه از بهشت رانده شد ازین شایستگیها نیز محروم آمد؛

واگر نیك بنگری بهیچ روآنهارا بازنمیتوانست یافت مگرآنکه ازاین یاازآن گذار گذر کرده باشد:

یعنی، یاخداوند بالطف کامل خود از خطای او بگذرد، یاآنکه آدمی بخودی خود[2] سبکمغزی خویش را جبران کند.

اکنون بعمق ورطهٔ مشیات ازلی نظر دوز ودرین راه تاآن‌حد که میتوانی از نزدیك استدلال مرا دنبال کن:

آدمی، درحدود ممکنات خویش،هرگز بخودی‌خود خطای کرده را جبران نمیتوانست کرد، زیرا که برایش امکان نداشت که از راه فرمانبرداری حقیرانه

تاآن حد که از راه نافرمانبرداری قصدبالاروی کرده‌بودفرودآید، و ازین‌رو است که آدمی را فی‌نفسه وسیلهٔ چنین جبرانی نبود[3].

بنابراین لازم بود که خداوند از راههائی که خاص اوست،چه از

۱ – سراپا tota این کلمه بشیوهٔ لاتینی بکار رفته واصل ایتالیائی‌آن tutta است.

۲ – بخودی‌خود isso – کلمهٔ لاتینی، بجای ترکیب ایتالیائی se stesso.

۳ – یعنی: انسان برای جبران خطای خود وآشتی با خداوند دو راه بیشتر نداشت: یااینکه خود گناه خویش را بنحوی باز خرد وتلافی کند،ویا خداوند او را ببخشاید. ولی گناه آدمی چنان بزرك بود که باز خرید آن توسط خود او امکان نداشت، زیرا هیچ اظهار فروتنی وقبول حقارتی باغرور وی که خواسته بود خود را با خداوند برابر نهد مقابله نمیتوانست کرد. اصل فکر از تورات آمده است (سفر پیدایش، باب سوم): «... ومار بزن گفت با خوردن این میوه هرآینه نخواهید مرد، بلکه مانند خدا عارف نیك وبد خواهید شد.»

یك‌طریق وچه ازهردو[1] ،آدمی‌را بکمال‌شایستگی‌حیات خود باز گرداند.

اما ، چون محصول هرکاری عامل آنـرا بهمان اندازه خوشایندتر
است که برضای او درانجام‌آن گواه باشد

خیر الهی، که نشانش برسراسر جهان نقش است ، درپی‌آن‌برآمد
که شما را ازجملهٔ طرق خویش براه تعالی برد .

درمیان شب اعلی وروز نخستین[2] ، هـرگز این وآن راه را جلوه‌ای
چنین عالی‌وپرجلال نبود وهر گزنیزنخواهدبود[3] ،

زیرا که خداوند باعطای ذات‌خود برای‌آنکه‌آدمی را امکان‌برپای
خاستن دهد ، بیش ازآن‌آزادمنشی کرد که فقط او را از گناهش‌بخشیده
باشد[4] ؛

واگر پسر خداوند خود را تابحد حلول درجسم‌آدمی[5] تنزل‌نداده
بود جملهٔ وسائل دیگر از لحاظ عدالت نارسا بود .

اکنون ، برای‌آنکه همهٔ‌تمناهای ترا ارضاءِ‌کرده باشم[6] ،بنکته‌ای
که باید روشن شود باز میگردم تا تو نیزآنرا بهمان اندازهٔ من واضح
توانی دید .

---

۱ — یعنی : یا از راه بخشش ، یا از راه عدالت ویا ازهردو راه .

۲ — یعنی : از هنگام آغاز آفرینش تا روز رستاخیز .

۳ — یعنی : در سرتاسر دوران حیات بشر ، نه عدالتی بدین عظمت ونه‌بخششی بدین بزرگی دیده خواهد شد .

٤ — یعنی : خداوند فقط از در بخشایش‌گناه بشر برنیامد ، بلکه برای باز خریدن این‌گناه ، ذات وروح خودش را که در قالب عیسی تجلی‌کرده وبروی زمین فرستاده شده بود قربانی‌کرد .

٥ — ad incarnarsi ، اشاره بحلول روح خدائی عیسی در قالب بشری‌که اساس مبحث معروف incarnazione درآئین مسیح است .

٦ — یعنی : همهٔ مشکلات ترا حل‌کرده باشم .

میگوئی : ـ آب را می‌بینم،وآتش را میبینم، وهوا را وزمین را [1] ، وجملهٔترکیبات آنها را که فاسد میشود و کوتاه زمانی بیش نمیپاید .

وبا این وصف ، همهٔ اینها مخلوقات‌خدایند ؛ لاجرم اگرآنچه‌من گفتم راست میبود ، اینان میبایست از فساد مصون باشند [2] .

برادر ، این را توانی گفت که فرشتگان در مناطق پاکی که تو اکنون درآنهائی ،چنین که هستند یعنی‌باهمین کمال وجودی‌خودآفریده شده‌اند ؛

اما عناصری که نامشانرا بردی، وآنچه ازترکیب‌آنان‌پدیدآمده، شکل خویش را از نیروئی مخلوق ستانده‌اند .

مادهٔآنها خلق شده، ونیزآن نیروئی که مایهٔ اخبارآنهاست در این اخترانی که بر گرداگرد آنان میگردند نیروئی است‌آفریده [3] .

فروزندگی وحرکت این فروغهای مقدس [4] است که روح جملهٔ حیوانات وجملهٔ نباتات را از ماده‌ای که چنین استعدادی دارد برمیکشد .

اما زندگی شما را خیر اعلی مستقیماً درشما میدمد وآنرا دلدادهٔ

---

۱ — اشاره به عناصر اربعهٔ اصلی:آب،آتش ، باد ، خاك .

۲ — اشاره بدانکه طبق گفتهٔ بئاتریس آنچه مستقیماً بدست خداوند پدیدآمده جاودانی است ، درصورتیکه این عناصر وترکیبات آنها فسادپذیرند واین نیز باسخن او متناقض مینماید .

۳ — توضیح بئاتریس : عناصر اربعه وترکیبات آنها مخلوق «مستقیم» خداوندنیستند ، بلکه مخلوق«مع‌الواسطهٔ» اویند، زیرا که‌از ترکیب «ماده» و«شکل» ناشی شده‌اند که‌این‌دو خود از نفوذ افلاکی که در پیرامون آنها درگردشند حاصل آمده اند . بنا براین این عناصر و ترکیبات آنها فساد پذیرند ، در صورتیکه فرشتگان که بیواسطه آفریده شده‌اند کامل ودرنتیجه فساد ناپذیرند .

۴ — ستارگان .

خویش میکند، تا از آن پس همواره این زندگی دل بمهر او داشته باشد[1].

از اینجا این نتیجه را نیز میتوانی گرفت که شما را رستاخیزی در پی است، اگر بدین نکته اندیشی که قالب آدمی، در آن هنگام که هر دو پدر ومادر نخستین ما

خلق شدند، چگونه آفریده شد[2]. »

۱ — بقیهٔ توضیح بئاتریس: همچنانکه فرشتگان جاودانیند روح آدمی نیز که مستقیماً توسط خداوند در او دمیده شده ابدی وفسادناپذیر است، امـا روح حیوانات و نباتات بعلت آنکه از تاثیر افلاك وستارگان (فروغهای مقدس) در مادهٔ حیوانی یا نباتی که مستعد زندگی است ناشی شده، جاودانی نیست ودرمعرض فساد است. ـ این بند آخرین از مبهم‌ترین بندهای تمام کمدی الهی است، زیرا که با تغییر وضع فعل وفاعل درمورد کلمات «روح» و «فروغ» و «حرکت»، که وضع قطعی آنها در این چندشعر روشن نیست، ترکیبات مختلف نتیجه میشود که هر کدام از آنها را نیز بچندین صورت تفسیر کرده‌اند.

۲ — پایان استدلال بئاتریس ونتیجهٔ آن: وجود معاد ورستاخیز آدمیان درقالب زمینی آنان حتمی وتردیدناپذیر است، زیرا که جسم آدمی نیز چون روح او مستقیماً توسط خداوند آفریده شده است وبنابرین فنا نمیتواند شد، واگـر موقتاً چنین میشود بخاطر گناهی است که آدم کرد وازین‌راه میان‌انسان وخالق‌او جدائی‌افکند. ـ اساس این استنتاج از «سن‌تماس اکیناس» است که میپرسد: «آیا جسم آدمی مستقیماً توسط خداوند خلق شد؟» و «آیا آدم دردوران معصومیت خود ابدی بود؟» وبا دلائل پیچیده بهردوسئوال جواب مثبت میدهد.

سرود هشتم

فلك سوم : فلك زهره

ارواح عاشق

دانته همچنانکه بیخبرانه ازفلك ماه بفلك عطارد بالارفته‌بود، اینبارنیز بی‌آنکه خود متوجه‌شود از فلك عطارد بفلك زهره ، یعنی سومین فلك‌پیرامون زمین بالا میرود وفقط از روی افـزایش درخشندگی چهرهٔ بئاتریس متوجه این صعود خود میشود . این افزونی فـروغ معلول نـزدیکی بیشتر بئاتریس(مظهر حقیقت) بـا ذات الهی (حقیقت‌مطلق) است واز لحاظ تمثیلی نشان آنست کـه دانته (مظهرآدمی) یك مرحلهٔ دیگر در راه تزکیه نفس ونزدیکی بصفای کامل پیش رفته است .

این فلك خاص ارواحی است که باید آنها را « ارواح عاشق » نامید، وطبعاً همین جنبهٔ آنهاست که در فلك «زهره» جایشان داده است ، ولی‌دانته‌فقط در سرود بعد باحوال ایشان پی میبرد . این ارواح عاشق کسانی هستند که در حیات زمینی خود بیش از هرعامل دیگر فلکی تحت نفوذ «زهره» که‌کارش‌عشق آفرینی‌است قرارداشته‌اند،منتها ایـن عشق را بموقع متوجه تنها هدفی که واقعاً شایستهٔ عشق است یعنی متوجه عشق بخداوند کرده‌اند . این ارواح هنوز نشان مبهمی از قالب‌زمینی خود دارند، ولـی تشخیص مشخصات چهرهٔ آنها در فروغ شدیدی که ازآن برمیتابد امکان پذیر نیست .

سرود بدوقسمت مجزا تقسیم میشود که اولی‌آکنده از خاطرات زمینی است ، درصورتیکه قسمت دوم جنبهٔ فلسفی دارد ودرآن روحی که بادانته طرف گفتگوست معمای نفوذ افلاك را در روحیات بشر برای او حل میکند .

دانته درکتاب « ضیافت » خود در بارهٔ ایـن ستاره ومفهوم تمثیلی‌آن مینویسد : « آسمان زهـره را در میان علـوم مختلف میتوان از لحاظ دوجنبهٔ اختصاصی‌آن با علم «معانی‌بیان» مقایسه‌کرد : یکی درخشندگی وجلوه‌گری‌آن که این ستاره را از لحاظ تماشا زیباترین ومطبوع‌ترین جملهٔ اختران قرارداده است ، دیگر تجلی‌آن در دوموقع مختلف پیش از صبح وبعد ازغروب، واین هردو صنعت در علـم معانی بیان هست : زیرا کـه این علم هم دلپذیرترین و شیرین‌ترین علوم است وهم بدوصورت مختلف جلوه میکند : صبح وقتیکه عالم

معانی بیان برای شنوندگان خود سخن میگوید وشب وقتیکه وی خود باکاغذ وقلم سروکار دارد . »

در بارهٔ ستارهٔ زهره وتأثیری که این ستاره از لحاظ سعد و نحس و از نظر خصائص مختلف در سر نوشت و روحیهٔ مردم جهان دارد ، بوتیButi از قول المبصر (که قبلا ذکر هر دو رفت) چنین مینویسد : « زهره کوکبی است سرد و مرطوب وبا طبیعتی سست وآرام ؛ صفات ومشخصاتی که مربوط بدانند عبارتند از : زیبائی وجمال پرستی؛آزاد فکری ودوری ازتعصب؛ بردباری ؛ جاذبه و ملاحت ؛ آراستگی‌در رفتار ؛ علاقه بلباس وزینت‌های طلا و نقره ؛ فروتنی در برابر دوستان ؛ حسن معاشرت ؛ علاقه بآوازوموسیقی ؛ میل به خوشگذرانی وشادمانی ؛ شوق رقص وساز ؛ علاقه به استعمال عطروروغنهای معطر ؛ استعدادساختن‌آهنگ وآوازهای نشاط‌انگیز ؛ زبردستی دربازی‌شطرنج ؛ میل به تنبلی وفرار از مسئولیت ؛ می‌پرستی ؛ شهوترانی ؛ زناکاری ؛ علاقه به زنان هرجائی ؛ پیمان شکنی وسست عهدی ؛ لاابالیگری وبیقیدی ؛ محبت به کودکان ؛ امردبازی ؛ استحکام بدنی ؛ سستی روح ؛ علاقهٔ بسیار بخوراک و لذات جسمانی ؛ حق طلبی وعدالت دوستی ؛ نیکخواهی ونوع پروری . »

سرود هشتم

جهان را در دوران مخاطرهٔ خود[1]، پندار بر این بود که «چیپرینیا»ی زیبا در گردش خویش در دائرهٔ سومین عشق شهوانی میپراکند[2]؛

ازین‌رو پیشینیان، در خطای کهن خویش، نه‌تنها خود اورا باقربانیها وبا ادعیه ونذور مورد تکریم قرار میدادند،

بلکه «دیونه» را هم تجلیل میکردند و «کوپیدو» را نیز؛ آنرا بخاطر اینکه مادر وی بود و این را ازین‌رو که پسرش بود ومیگفتند که درآغوش «دیدو» نشسته بود[4]؛

۱— اشاره بدوران بت‌پرستی، یعنی در زمان اعتقاد بارباب انواع.

۲— چیپرینیا Ciprigna (بلاتینی Cypris) لقب زهره (ونوس) ربةالنوع عشق در میتولوژی یونان وروم، که باعتقاد یونانیان در نزدیك جزیرهٔ قبرس (بایتالیائی چیپرو Cipro) زاده شده بود و معبد بزرك او در این جزیره بود. — «عشق شهوانی میپراکند» (il folle amore): اشاره به‌اعتقاد یونانیان ورومیان‌بدین‌که زهره‌الههٔ‌عشقها وهوسهای جسمانی است. — «سومین‌دائره» il terzo epiciclo اشاره به مسیر دورانی که طبق هیئت بطلمیوسی، هریك از سیارات باستثنای خورشید برای‌خود درخارج از مسیرفلکی‌کلی خویش دارند ودانته‌آنرا درکتاب «ضیافت» خویش «فلك‌کوچك» آن سیاره نام میدهد.

۳— دیونه Dione در میتولوژی یونان دختر اقیانوس بودکه‌خدای خدایان بااونردعشق باخت و ازین عشقبازی «زهره» بدنیا آمد. ــ و روایتی حاکی بود که زهره از کف دریا در درون صدفی سربرآورد.

کوپیدو Cupido (بلاتینی Cupidon) پسر کوچك زهره در میتولوژی روم که در حقیقت همان Eros یونان بود — «اروس» یا «کوپیدون» پسر «تیرافکن» الههٔ عشق است که همواره ترکشی بر پشت وکمانی دردست دارد وهرکس راکه‌آماج تیرش شود عاشق میکند.

٤— ویرژیل در کتاب اول «انئیس» نقل‌میکند که چون «انئاس» به‌کارتاژرسید، «زهره» برای اینکه «دیدو» Dido ملکهٔ این‌کشور را عاشق اوکند وازین راه از «یونون» زن خدای خدایان که دشمن او بود وشهرکارتاژ را درحمایت خود داشت انتقام بگیرد، پسرخود «کوپیدون» را بقالب اسکانیوس Ascanius پسر کوچك «انئاس» بسراغ ملکه فرستاد واو ویرا برسینهٔ خود نشاند و مدتی با وی بازی کرد وپس از رفتن این‌کودك ناگهان خودش را عاشق بیقرار «انئاس» یافت.

و از او که نامش را مطلع سرود خویش کرده‌ام[۱] ، اسم ستاره‌ایرا بعاریت گرفته‌بودند که خورشید از پشت سر یـا از روبروی آن بـدان مینگرد[۲] .

درنیافتم که‌بدان‌بالا میروم ؛ اما بدیدار افزونی جمال بانوی‌خویش یقین کردم که پای بدانجا نهاده‌ام[۳] ؛

وهمچنانکه در دل شعله‌ای اخگری دیده‌آید،ودر صدائی صدائـی دیگر تشخیص داده شود که یکی بخاموشی گراید ودیگری همچنان در تموج باشد ،

دردل این فروغ نیز فروغهائی دگردیدم که حلقه‌وار با شتابی کم یا بیش در حرکت بودند،و پندارم که این بسته به درجهٔ تأمل جاودانـی آنان بود[٤] .

هرگز از ابری سرد ، بادهائی پیدا یا ناپیدا[٥] بدان تندی فرود نیامده‌اند که حرکت آنهادرنظرآنکسی که‌شاهد فرودآمدن این فروغهای الهی بجانب ما باشد ،

۱– چیپرینیا (زهره) .

۲– اشاره بدوموضع مختلف زهره ، دراول وآخر شب،که بعد از غروب‌آفتاب دردنبال خورشید قرار دارد (خـورشید از پشت بـدان مینگرد) وقبل ازطلوع آفتاب در پیشاپیش‌آنست (وخورشید از روبرو بدان نگاه میکند) .

۳– این همان نکته‌ایست که قبلا در مورد صعود از فلك مـاه بفلك عطارد ذکـر شده است (سرودپنجم) .

٤– lor viste eterne : یعنی بستگی بکمی وزیادی دیدار خداوند از طرف آنهـا داشت . – دربرخی نسخ lor viste interne آمده‌که دراینصورت معنی‌کمی وزیادی حد نگاه دیدهٔ باطن آنها را میدهد ، ولی در هردوحال مفهوم کلی‌فرق نمیکند .

٥– «ابرسرد» : ابری که‌آمادهٔ باریدن باشد .ـ «بادهای‌پیدا»: بادهائی‌که با حرکت ابر همراه باشند ودرنتیجه تغییر مکان آنها بچشم دیده شود .

ناموزون و کند ننماید ، واینان بدین منظور دست از چرخشی که درآسمان سرافین اعلی[۱] آغاز کرده بودند بداشتند .

واز زبان آنانی که پیشاپیش همه نمودار شدند ، «هوشیعانا»ئی[۲] چنان‌شیرین طنین‌افکن بود که‌از آن‌پس هرگز دست ازاشتیاق بازشنیدن آن‌نداشته‌ام .

آنگاه یکی‌ازایشان بمانزدیك‌شد[۳] وبتنهائی چنین‌آغازسخن کرد: « ما همه‌آمادهٔ ارضای توایم ، تا از ما شادی خویش برگیری .

ما بهمراه شاهزادگان آسمان[٤] با حرکتی واحد و شتابی واحد در دورانیم وتشنگی‌ماهمان تشنگی ایشان‌است که تو درروی‌زمین خطاب بدانان گفتی :

–Voi che intendendo il terzo ciel movete –[٥] ؛ و ما چنان

---

۱ – سرافین Serafini نخستین طبقه ازطبقات نه‌گانهٔ ملائك که درسرود بیست‌وهشتم بهشت ازآنها بتفصیل سخن خواهد رفت . ـ « آسمان سرافین اعلی » : عرش‌الهی (Empireo).

۲ – (رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۲۵۸ شرح ۱) .

۳ – این روح که در این سرود مقام مهمی دارد ، روح شارل مارتل Charles Martel (بایتالیائی کارلومارتلو Carlo Martello) پسر شارل‌دانژوی دوم(که قبلا ذکراو رفت)و«ماریا» خواهر لادیسلاس چهارم پادشاه مجارستان است . وی در سال ۱۲۷۱ متولد شد ودر ۱۲۹۰ بپادشاهی مجارستان رسید ودر۱۲۹۵ یعنی‌در۲٤سالگی درشهر ناپل مرد. یکسال‌پیش‌ازآن به‌فلورانس‌رفته‌بود ودرآنجا بااستقبال گرمی‌مواجه شده ومورد علاقهٔ مردم این شهر قرارگرفته‌بود ودرهمین سفر خود با دانته از نزدیك آشنا شده بود .

٤ – Principi celesti : فرشتگانی‌که افلاك را بگردش میآورند .

٥ – « شما که با نیروی ادراك خود فلك سومین را میگردانید»: این مطلع اولین ترانه (canzone) دانته درکتاب ضیافت (Convivio) است که درآن وی شرح میدهد که چگونه دلش مدتی دراز صحنهٔ کشمکشی میان عشق بئاتریس وعشق « خانم بزرگواری » (donna gentile) بوده که وی درکتاب زندگانی نو Vita nuova از او صحبت میکند ؛

بقیه درصفحهٔ بعد

آکنده ازعشقیم که برای خرسند کردن تو ، دمی آرامش مارا باشیرینی کمتری همراه نتواند بود[1] . »

چون دیدگان من با احترامی فراوان ببانویم نگریستند ، ووی بدانان رضایت واطمینان خاطرداد ،

نظر بسوی فروغی که وعده‌هائی چنین بمن‌داده‌بود افکندم وسخنانی مهرآمیز بدین مضمون از دهان من برآمدند : « بگوی که شما که هستید ؟[2] »

و جلال او بسی فزونتر و فروزانتر شد ، آنوقت که با سخنان من سرور تازه ای سرور پیشین وی را مزید آمد !

وی که چنین تغییر حال داده بود بمن گفت : « دنیای شما تنها کوتاه زمانی مرا در خویش داشت[3] ، واگر مدتی بیش در آن مانده‌بودم، بسیاری از آن آلام که ازین پس روی بدان خواهد کرد پدید نمیآمد .

سرورمن که درپیرامونم نورافشان‌است‌مرا همچوحیوانی که‌دردرون

بقیه ازصفحهٔ قبل

وجوداین‌خانم درحقیقت مفهومی‌تمثیلی دارد ومنظور دانته‌علم‌فلسفه Filosofià است که چون در ایتالیائی‌کلمه‌ای مؤنث است بخانم تشبیه شده است . — اشارهٔ شارل مارتل بیکی از اشعار دانته نشان میدهد که وی در دوران زندگانی خود از نظر هنر وادب بدانته دلبستگی داشته ومیان این دونفرموضوع ارتباط‌سیاسی کمتر درکاربوده است.

۱ — یعنی : دربن‌ضمن که‌سرگرم‌گفتگو باتو هستم ازلذت توجه بعشق ازلی وشادکامی بهشتی محروم میمانم ، ولی در عوض این لذت را دارم که مایهٔ خرسندی خاطرتو شده‌ام، ودر افلاك جنتیان ازین بابت لذتی کمتر نمیبرند .

۲ — «di' , chi siete?» ،کلمهٔ اول که مفرد است خطاب بروح شارل‌مارتل،وکلمهٔ دوم که جمع است مربوط بهمهٔ ارواح است . — بعضی از مفسرین عقیده دارندکه این جمله در اصل بدینصورت نبوده است،ولی‌در همهٔ چاپها ونسخه‌های کمدی الهی بهمین صورت آمده است .

۳ — چنانکه گفته شد (صفحهٔ ۱۲۲۲شرح ۳) شارل مارتل فقط بیست وچهار سال عمر کرد .

ابریشم خویش محصور باشد از دیدهٔ تو پنهان میدارد [۱] .

تو مرا بسیاردوست داشتی، واین دوست داشتنت بجا بود ، زیرا که اگر در آن پائین [۲] مانده بودم از مهر خویش بیش از برگهائی نشانت میدادم [۳] .

آن کرانهٔ چپ که «رودانو» پس‌ازدرآمیختن با «سورگا»آبیاریش میکند ، زمانی چند در انتظار من بود تا مرا آقای خویش بیند [۴] ،

ونیزآن گوشه‌ای از «آوزونیا» که « باری » و« گائتا» و « کاتونا » شهرهای‌آنند ، ازآنجائی که «ترونتو» و«ورده» بدریا فرومیریزند [۵] .

از همانوقت تاج‌پادشاهی سرزمینی که «دانوبیو» پس‌ازترك‌سواحل

---

۱ — اشاره بکرم ابریشم .

۲ — giù : در روی زمین .

۳ — یعنی : اکتفا بظواهر نمیکردم وعمق محبت وعلاقهٔ خویش را بتونشان میدادم .

٤ — رودانو Rodano : رود رن Rhône . — سورگـا Sorga (بفرانسه لاسورك la Sorgue) شعبه‌ای ازرود رون‌که در نزدیکی‌آوینیون بدان میریزد . — « آن‌کرانهٔ چپ که ... » : اشاره به منطقه‌ای از «پرووِنس»، درمیان شهرهای‌آوینیون ، اکس ، آرل، مـارسی، در جنوب شرقی فرانسه . — «زمانی‌چند...» : یعنی بعد از مرگ شارل‌دانژو، که در ٦مهٔ ۱۳۰۹ اتفاق افتاد .

٥ — «آوزونیا» Ausonia : لقبی‌کـه شاعران لاتین بقسمت سفلای ایتالیا وگاه بتمام این‌کشور میدادند . — «باری» Bari ، «گائتا» Gaeta ، «کاتونا» Catona : سه‌شهر جنوبی ایتالیا که دوتای اول بالاتر قرار دارند وسومی در «کالابریا» در منتهاالیه جنوبی این‌کشور واقع است . — «ترونتو» Tronto رودخانه‌ای‌کـه بدریای‌آدریاتیك Adriatico میریزد — «ورده» Verde یکی از رودخانه‌های جنوبی‌ایتالیا که ظاهراً همان‌گاریلیانوی (Garigliano) امروزی است وبدریای «تیرنی» میریزد ، ولـی مسلم نیست که منظور دانته همین‌رود بوده است وشـاید مراد او یکی از شعبه‌های «ترونتو» است . — بطور کلی اشارهٔ شاعر در ایـن بند قلمرو «ناپل» (آپولیا Apulia) است‌که از طرف مغرب بدریا واز طـرف شمال بایالات کلیسا محدود میشد ومیبایست شارل‌مـارتل پادشاه آن شود . — مفهوم کلمهٔ « شهرهای آنند » che s' imborga قطعی نیست وشاید بتوان آنرا «حدودآنند» نیز معنی کرد .



... ازهمانوقت تاج پادشاهی سرزمینی که «دانوب» سیرابش میکند برسرم میدرخشید (صفحهٔ ۱۲۲۴)

آلمانی سیرابش میکند برپیشانی من میدرخشید[1]،

و«ترینا کریا»ی زیبا، که‌درفاصلهٔ «پاکینو» و«پلورو»دربالای‌خلیجی

که بیش از هرجا از «اورو» سیلی میخورد،

نه از«تیفئو» ، بلکه‌از گو گردنوزاده تاریك است[2] ، شاید که‌هنوز

میتوانست در انتظار شاهانی باشد که از راه من نسب از «کارلو» واز

«ریدولفو» میبردند،

اگرحکومتی‌بد، که‌همواره اتباع خویش را بخشم و کین‌درمیآورد،

---

۱ — دانوبیو Danubio : رود معروف دانوب . — « سرزمینی که ... » : مجارستان که شارل مارتل درسال۱۲۹۰ ، پس از مرگ لادیسلاس چهارم تاج آنرا برسر نهاد،ولی هیچوقت عملا این سلطنت را دردست نگرفت .

۲ — ترینا کریا Trinacria نامی که یونانیان قدیم بجزیرهٔ سیسیل داده بودند (واز دوریشهٔیونانیtreis بمعنی«سه»وakria«قله» مشتق میشد که اشاره به سه دماغهٔ غربی وشمال‌شرقی آن بود) . — پاکینو Pachino دماغهٔ واقع در جنوب شرقی وپلورو Peloro دماغهٔ واقع در شمال شرقی سیسیل که امروزه بترتیب Passaro و Faro نام دارند . — «خلیجی که‌بیشترین حدسیلی را... »:خلیج کاتانیا Catania که مستقیماً در معرض بادهای شرقی است و ضربتهای آنرا بیش از هرجای دیگر این جزیره تحمل میکند . — اورو Euro (بیونانی Euros) نامی که یونانیان ورومیان (بصورت Eurus) به‌بادمشرق یابعبارت‌صحیح‌تر به‌باد « شرق جنوب‌شرقی» میدادند که یکی از چهارجهت اصلی بادها بود واز لحاظ میتولوژی مظهر این باد را خدائی میدانستند که مجسمه‌اش بربالای « برج بادها » درآتن نصب بود وبا روپوشی ضخیم نمایش داده میشد ، زیرا این باد در یونان عادتاً در زمستانها میوزید . — تیفئو Tifeo (بلاتینی Typhoeus) غول افسانه‌ای معروف میتولوژی یونان که زادهٔ زمین ودوزخ وبروایتی دیگرزادهٔ «هرا» زوجهٔ خدای خدایان بود وچون دیوان را به عصیان برخدایان برانگیخت ، « زئوس » خدای خدایان او را با صاعقهٔ خود از پای درافکند وبصورت اژدهائی چند سر در درون کوه آتش‌فشان «اتنا» AEtna درجزیرهٔ سیسیل بزنجیرش کشید، وآتشفشانی این کوه شعله‌هائی است که از دهان این اژدها برمیآید . وبرژیل این غول زندانی «اتنا» را «انسلادوس» برادر تیفئوس دانسته است . دانته دراینجا از زبان شارل‌مارتل تذکر میدهد که این افسانه‌ها حقیقت ندارد و تیرگی سطح این سرزمین که ازدودهای متصاعد از «اتنا» حاصل میشود مربوط بتشکیل گوگرد در دهانهٔ این کوه است که از لحاظ شیمیائی شعله ودود پدید میآورد ونه از شعلهٔ آتش دیوی که در این کوه باشد . — ازین « تیفئو » قبلا در دوزخ سخن رفته است (دوزخ ، سرود سی ویکم) .

«پالرمو» را وا نداشته بود که بانگ : ـ مرده باد ! مرده باد !ـ بردارد [۱] .

و برادر من، با چنین دوراندیشی ، بیقین هم اکنون از تنگ چشمان «کاتالونیا»میگریخت تا زیانهای ناشی ازآنرا تحمل نیاورد [۲] ؛

زیرا که وی باید شخصاً یا با راهنمائی کسان دگر هش دارد که زورق او که هم اکنون بار برداشته ، باری گرانتر برنگیرد [۳] .

طبع خسیس وی که زادهٔ طبعی گشاده دست است [٤] نیاز بسپاهیانی

۱ – کارلو Carlo (بفرانسه شارل Charles) : شارل دانژوی دوم که قبلا ذکرش رفت . – ریدولفو Ridolfo (بآلمانی رودولف Rudolph) : رودلف‌فن‌هابسبورگ که اولی پدر ودومی پدرزن شارل‌مارتل بودند . – «حکومتی‌بد» : اشاره بحکومت شارل‌دانژوی اول، که براثر اجحافات او و مالیاتهای سنگینی که برای تهیهٔ ساز وبرگ سپاه وحملهٔ بمشرق وضع کرده بود اهالی‌سیسیل شوریدند ودست بقتل‌عام‌فرانسویان زدندکه از ۳۱ مارس تا ۲۸آوریل سال۱۲۸۲ یعنی یکماه تمام ادامه یافت وفقط دونفر فرانسوی توانستند ازآن جان‌سالم بدربرند . این‌قتل‌عام در تاریخ اروپا معروف است وآثارهنری بسیار برزمینهٔ آن پدیدآمده که ازآن‌جمله میتوان اپرای وردی Verdi وتراژدی‌کازیمیردولاوینی Casimir Delavigne را نام برد . – « پالرمو » Palermo شهر معروف سیسیل که شورش وقتل عام از آن آغاز شد . – «مرده‌باد ! مرده‌باد!» Mora ! Mora ! : « مرگ برفرانسویان » .

۲ – « برادر من » : روبردانژو Robert d' Anjou (بایتالیائی ربرتو دانجیو Roberto d'Angio) برادر کوچکتر شارل مارتل که براثر مرك برادر بزرگتر ، پس از شارل دوم در سال ۱۳۰۹ بتخت سلطنت نشست . «روبردانژو» از سال ۱۲۸۳ که شارل پدرش، در جنگ دریائی ناپل از «آراگون» (قسمتی از اسپانیا که دردست مسیحیان بود) شکست‌خورده بود بعنوان گروگان در دربار آراگون یعنی درکاتالونیا Catalonia بسر میبرد تا شارل بفکر انتقامجوئی از «آراگون» نیفتد . ظاهراً این «روبر» که بعد از مرك پدر پادشاه شد وازآراگون به ناپل رفت تا بسلطنت پردازد ، عده‌ای از افسران اسپانیائی را از «کاتالونیا» همراه خود به ناپل آورد واین اشخاص طماع وتنگ‌چشم بودند ، بدین جهت «شارل‌مارتل» اظهار نگرانی میکند که‌مبادا اجحافات اینان‌باعث شود همان بلاکه درسیسیل برسرجدش‌آمد در اینجا نیز برسربرادرش بیاید ؛ البته این سخن از زبان «شارل‌مارتل» بصورت پیش‌بینی گفته میشود ، زیرا که سفرخیالی دانته در سال ۱۳۰۰ اتفاق افتاد وروبر نه‌سال بعدازآن بتخت نشست .

۳ – یعنی : وی از هم‌اکنون که پادشاه نیست مجبور بپرداخت غرامتی سنگین است وباید مراقب باشد که بعدها مخارجش کمرشکن‌تر از این نشود .

٤ – یعنی : او (روبر دانژو) فطرتاً تنگ نظر است ، درصورتیکه پدران ما بسیار گشاده دست بودند .

دارد که دربند آکندن کیسه‌های خویش نباشند [1].

« خدایگانا ، چون همی پندارم کـه تو آن سرور اعلی را که بـا سخنانت درخاطر من پدید میآوری، بهمان سان که من احساس میکنم ، خود درآنجا که آغاز وانجام همهٔ خیرهاست [2]

بچشم می‌بینی ، این سرور مرا گرامیتر است ، و ازین رو نیز عزیز است که تو با نگریستن بخداوند بدان پی میبری [3].

تو مرا آکنده از شادکامی کردی ، اما چون این سخنانت مـرا دچار شکی کرده اند ، بمن بفهمان کـه چگونه از شیرینی تلخی تواند زاد [4]. »

بوی چنین گفتم، واوبمن گفت : «اگربتوانم حقیقتی خاص‌را برتو

---

۱ — درینجا شرح مبسوطی که نه بند وبیست وهفت مصراع را شامل شده پایان‌مییابد، ومجموع این بحث طولانی و پـراز ایما واشاره را کـه از زبان « شارل مارتل » گفته میشود ، میتوان چنین خلاصه‌کرد :

« تاآنوقت که ولیعهد بودم همهٔ ملل تابع پدرم بمن علاقهٔ بسیار داشتند ، چنانکه‌قلمرو «پرووانس» (جنوب شرقی فرانسه) وقلمرو ناپل وکشور مجارستان در انتظار پادشاهی من بودند (ازین نواحی ، دوقلمروپرووانس وناپل بخاندان سلطنتی فرانسه تعلق داشت وتخت تاج مجارستان از راه پیوند زناشوئی نصیب شارل میشد) ، و شاید که سیسیل (بایتالیائی سچیلیو Secilio) نیزهنوزمتعلق بخاندان ما مانده بود ، امانابختگی وسوء ادارهٔ پـدر بزرگ من باعث شدکه مردم «پالرمو» دست بشورش وقتل‌عام زنند وبانك « مرده باد فرانسویان » بردارند و ایـن جزیره را از چنگ‌ما بدرآورند. واگر برادر من‌که اکنون در دربار اسپانیا بصورت گروگان بسرمیبرد ، پس از مرگ پدر ما وتصدی تخت وتاج،افسران ودرباریان طماع کاتالونیا را باخود همراه ببرد ، اینان مردم ناپل را نیز جری خواهندکرد وبه عصیانی نظیر عصیان سیسیل وا خواهند داشت .

۲ — اشاره بخداوند — نقل از انجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب بیست‌ویکم) : « ... آن تخت‌نشین (خدا) مرا گفت : من الف ویا وابتدا وانتهاء هستم » .

۳ — یعنی : بجای آنکه بخود من نظر دوزی ، سرور مرا از ورای‌جلال‌الهی‌مینگری.

٤ — اشاره بگفتهٔ «شارل‌مارتل» در بـارهٔ برادرش «روبر»، که « طبع خسیس او از طبعی گشاده دست زاده شده » .

بنمایم ، آنچه را که میپرسی ، همچنانکه اکنون پشت بدان داری ، در برابر نظر خواهی‌آورد [1] .

خیری که همهٔ آن قلمرو را که تو بدان بالا میروی [2] بگردش درمیآورد وارضاء میکند ، چنان عمل میکند که مشیت ربانی او درین اجسام بزرگ بصورت نیروئی عامله در میآید [3] ؛

آن اندیشه‌ای که فی‌نفسه در حد کمال است نه‌تنها وضع جملهٔ طبایع را پیشاپیش درنظر دارد ، بلکه طریق حفظ آنها را نیز قبلا درنظر گرفته است [4] ؛

زیرا که‌هر تیری که ازین کمان بدر آید چنان پرتاب میشود که بهدف خود اصابت کند و یکسره بجانب آن رود [5] .

اگر چنین نبود ، فلکی که اکنون در آن روانی چنان نتایجی پدیدمیآورد که‌حاصل آن خلق آثارهنری نبود ، بلکه‌تباهی‌وویرانی بود [6] .

وچنین چیزی شدنی‌نیست ، مگرآنکه‌آن ملائکی که‌این‌اختران را بحرکت میآورند درکار خویش‌خطا کنند، ولاجرم‌آن «اول‌الاولین» نیز

---

۱ — یعنی : اکنون این حقیقت برتو مخفی است ، اما بعد از توضیح من برایت روشن خواهد شد .

۲ — بهشت وافلاك نه‌گانهٔ آن .

۳ — یعنی : خداوند قدرت کاملهٔ خود را از راه افلاك (اجسام بزرك) برروی زمین اعمال میکند .

٤ — . . . و در این اعمال‌نفوذ، خداوند مختصات هریك از موجودات وآنچه را که برای حفظ وراهنمائی طبیعت خاص او ضرورت دارد در نظرگرفته است وبرطبق‌آن‌عمل میکند .

٥ — . . . و دراین دستگاه آفرینش ، هیچ‌کاری از جانب خداوند بعبث صورت‌نمیگیرد وهرآنچه میشود هدف وغایتی معلوم دارد .

٦ — ... واگر غیرازین بود وچنین هماهنگی درکار نبود ، محصول نفوذ افلاك در زمین باهم اصطکاك مییافت‌وبجای‌آنکه‌آثارخلاقه پدیدآرد منجر بهویرانی وتباهی‌میشد.

که اینان را بکمال راهبر نشده است خطاکار باشد[1].

میل داری که این حقیقت را برایت بهتر روشن کنم؟» ومن گفتم: «نه، زیرا که خوب می‌بینم که ممکن نیست طبیعت درمورد آنچه‌ضرور است قصور ورزد.»

آنگاه وی در دنبالهٔ سخن خود گفت: «باری، مرا بگوی که آیا آدمی را چیزی بدتر ازین در روی زمین هست که شهرنشین نباشد[2]؟» پاسخش‌دادم: «چنین‌است، ودرین باره نیازی به برهانم نیست.»

«وآیاچنین‌تواندشد، اگر کسان بطرق مختلف وبامشاغل‌مختلف زندگی نکنند[3]؟ اگر استاد شما دربارهٔ این نکته نکو نوشته باشد، نه[4]!»

از راه استنتاج بدین نکته رسید، وپس‌آنگاه از گفتهٔ خود چنین نتیجه گرفت: «بنابرین باید که کرده‌های شما را ریشه‌هائی‌مختلف‌باشد[5]: ازین‌جهت‌است که‌یکی«سولونه»راپدیدمیاورد، ودیگری خشایارشا

۱ — ... و چنین چیزی ممکن نیست، زیرا که در آنصورت این حاکی از خطای ملائکی است که گردانندگان این افلاک‌اند وخطای این ملائك نشان خطای خداوند است که اینان را «جائزالخطا» آفریده است. — در بارهٔ «ملائکی که افلاك را بگردش میآورند» (Intelligenze) دانته‌خود درسرودهای‌بعدتوضیح‌لازم‌داده‌است. — «اول‌الاولین» Il primo: خداوند.

۲ — شهرنشین cive: اجتماعی و متمدن.

۳ — دنبالهٔ استدلال: ... اکنون که محرز شد که نفوذ افلاك مختلف درجهان صورت سرسری‌ندارد ودر راه هدف وغایتی معلوم بکار میرود، درین صورت باید این نفوذهای مختلف چنان اعمال شوند که درنتیجهٔ آن نوع انسان بتواند بصورت اجتماعی‌زندگی کند، وچنین وضعی طبعاً مستلزم آنست که حرفه‌ها ووظائف مختلف وجود داشته باشد و هرحرفه متناسب با استعداد کسی باشد که بدان میپردازد.

٤ — «استاد شما»: ارسطو (رجوع شود بسرود چهارم دوزخ).

٥ — یعنی: باتوجه بدانچه گفته شد بالضروره باید مردمان روحیاتی‌مختلف داشته‌باشند تا بتوانند بحرف مختلف بپردازند ...

را ،وآن دیگری«ملکیصدق» را، ویکی دیگرنیزآنکس را که بهنگام پرواز در فضا پسرش را از دست بداد[1] .

گردش افلاك که نقش خود را برموم وجود خاك نشینان میزنند، کار خویش را آنچنانکه شاید میکند بی‌آنکه خانه‌ای را با خانه‌ای دیگر تفاوت گذارد[2] .

ولاجرم، چنین نتیجه میشود که نطفهٔ «عیسو» با «یعقوب»اختلاف میبابد[3] ، و«کویرینو» ازپدری چنان ناشایسته پدید میآید که ویرا زادهٔ «مریخ» میشمارند[4] .

۱ – .. وازین جهت است که خداوند یکی را چون سولون مظهر قانونگزاری‌میآفریند (بایتالیائی سولونه Solone ، بیونانی Solon ، قانگزار وحکیم وشاعروسیاستمدار یونانی که او را یکی‌از هفت خردمند بزرگ یونان نام‌داده‌اند ، ۵۵۸–٦٤۰ پیش از میلاد)؛ یکی راچون خشایارشا (به ایتالیائی Serse) مظهر جنگجوئی ؛ یکی را چون ملکیصدق (بایتالیائی Melchisedech) مظهر روحانیت (تورات ، سفر پیدایش ، باب چهاردهم : ... وملکیصدق ملك‌سالیم نان وشراب بیرون آورد واوکاهن خدای تعالی بود .) ؛ یکی را هم مانند«ددالوس» Dedalos مظهر صنعت واختراع (ددالوس کسی‌بود که بروایت میتولوژی یونان بال‌های‌مصنوعی برای خود وپسرش ترتیب داد وپرواز کرد ولی پسرش در نیمه راه فرو افتاد . – رجوع شود به سرودهای هفدهم وبیست ونهم دوزخ) .

۲ – سومین قسمت استدلال : افلاك گردنده ، وظیفهٔ خود را در بخشیدن استعدادهای مختلف باشخاص مختلف انجام میدهند ، بی‌آنکه کاری بدان داشته باشند که اینان از چه‌خاندان وکدام شهرند واز لحاظ فقر وغنا در چه وضعی بسرمیبرند، وازین روست که‌فرزندان را غالباً طبایعی مستقل از طبایع پدران میبخشد (باید متذکربود که این استدلال طولانی شارل‌مارتل در جواب این پرسش دانته صورت‌میگیرد که چرا از پدر او که گشاده‌دست بوده ، برادرش که‌خسیس است زاده شده است) .

۳ – عیسو (Esaü) و یعقوب (بایتالیائی Giacobbe وبصورت قدیمی که‌دانته بکار برده Iacob) پسران توأم اسحق شیخ اسرائیل که ازآغاز ولادت با یکدیگر اختلاف‌طبع‌داشتند ووصف آنها در تورات آمده است (سفر پیدایش ، باب بیست وپنجم) : «... عیسو صیادی ماهر ومرد صحرائی بود واما یعقوب مرد ساده دل وچادرنشین . »

٤ – کویرینو Quirino ، لقب رمولوس Romulus کسیکه بنا بافسانه‌های رومی

بقیه درصفحهٔ بعد

اگر مشیت ربانی جلوگیری نمیکرد، خوی فرزندان همیشه در همان راهی میرفت که خوی پدرانشان رفته بود[1].

اکنون آنچه را که درپس خویش داشتی، دربرابر نظرداری[2]، اما برای آنکه بدانی که مصاحبت تو مرا خوشایند است، میل دارم بالاپوش ترا تذییلی دهم[3].

طبیعت اگر باوضعی ناسازگار روبروآید، پیشرفتی نکو نمیتواند کرد، چنانکه هربذر دیگری در بیرون از زمینی که رویش آنرا مساعد باشد چنین میشود.

وجهانیان درآن پائین، اگر به‌بنیادی که طبیعت نهاده‌بود متوجه میشدند وخویش را باآن هماهنگ‌میکردند، تخمی‌نکوپدیدمیآوردند[4].

اما شما بعنف آنکس را که برای شمشیر بستن زاده شده بحلقهٔ

بقیه از صفحهٔ قبل

شهر روم را بنیاد نهاد ونخستین پادشاه این‌شهر شد ونام رم نیز ازاوآمد . — رومیان اورا فرزند مریخ (بایتالیائی مارته Marte) خدای جنگ میشمردند ، زیرا که‌نام پدر خود او شایان ذکر نبود .

۱ — یعنی : اگر خواست الهی نبود ، همیشه پسران خوی پدران خود را میگرفتند و ازین راه جریان اجتماع دچاراشکال میشد ونظم جامعهٔ بشری بهم میخورد .

۲ — یعنی:آنچه قبلا برایت مجهول بود اکنون معلوم شده .

۳ — un corollario voglio che t'ammanti ؛ اصطلاحی که درفارسی‌نامأنوس است ومفهوم آن اینست که : همچنانکه بالاپوش برای تکمیل لباس لازم است ، این استدلال شارل‌مارتل نیز برای تکمیل اطلاعات علمی دانته ضرورت‌دارد، واین نتیجه‌ای که‌شارل از استدلال مفصل خود میگیرد در حقیقت یك‌نوع « توضیح واضحات » است (corollario) .

٤ — یعنی : از روی آنچه گفته شد ، روشن میشود که سعادت آدمیان در تعقیب راهی است که بپیشرفت آنها در استعداد وذوق طبیعی خودشان منجر شود ، واگر ایشان خواست الهی را پیروی کنند براه نکو خواهند رفت .

روحانیان میکشانید، و آنرا که فقط ذوق منبر و محراب دارد پادشاه میکنید،
وازین جهت است که براهی خلاف راه نکو میروید[1] .»

۱– دنبالهٔ نتیجه : ... در صورتیکه مردمان بالعکس درست براهی خلاف آنکه باید میروند ، یعنی آنکه شمشیر زن آفریده شده دنبال مناصب روحانی میرود وآنکه برای منبر و محراب ساخته شده ، شمشیرزنی وجهانگیری پیشه میکند وازینجاست که جریان امور اینجهان بصورتی نامطلوب درمیآید.– غالب مفسرین عقیده دارند که دانته دراینجا به دوبرادر شارل مارتل ،یعنی لودویك Ludovic (بایتالیائی لودویکو Ludovico) وربر Robert (بایتالیائی Roberto که قبلا ذکرش رفت) اشاره میکند که اولی فطرتاً سلحشور بود ولی اسقف «تولوز» شد، ودومی تبحر فراوان در احادیث مذهبی و الهیات و علم فلسفه داشت ، ولی او را بجانشینی پدر برتخت ناپل نشاندند . «لودویك» همان روحانی معروفی است که بعدها لقب مقدس گرفت و « فرقهٔ برادران احقر» راتأسیس کرد وپس از مرگش بدو «سن لوئی دوتولوز» Saint Louis de Toulouse نام دادند .

سرود نهم

آسمان سوم: فلك زهره

ارواح عاشق

دانته و بئاتریس در ایـن سرود همچنان در فلك زهـره بسر میبرند و دانته درآنجابا سه روح بهشتی که زندگانی آنها در زمین تحت تأثیرزهره گذشته، یعنی قسمت اول آن با عشقهای جسمانی وقسمت آخرش باعشق‌روحانی والهی بسر رفته گفتگو میکند . یکی ازین ارواح روح يك‌خانم زیبای اشرافی وعاشق‌پیشه است که بقول یکی از مفسرین « عشق خود را از هیچکس کـه طالب آن بود دریغ نداشت » . دیگری روح فاحشه‌ایست که در تورات وانجیل از او یادشده . سومی‌روح‌شاعریست که همیشه عاشق‌بود وبگفتهٔ مفسری دیگربهمهٔ «زنان‌شوهردار وبیشوهر ودختران وبیوگان وزنان‌اشرافی‌وزنان عامی»بانظرخریداری‌مینگریست. ولی‌این‌هرسه، درآخرعمرخوداین‌حرارت‌عاشقانه را بجانب خداوند گردانده‌ویکسره دل بمهر او بستند واز این راه شایستهٔ بهشت شدند .

یکی از ارواح در این سرود اشاره بنکتهٔ مهمی میکند که در «بهشت» دانته اهمیت خاص دارد، وآن‌اینست که سایهٔ مخروطی شکل کرهٔ زمین در فضای بیکران ، درفلك زهره پایان مییابد ، بدین‌جهت «قسمت‌سفلای‌آسمان» که‌شامل سه‌فلك ماه وعطارد وزهره است در اینجا تمام میشود وازآن پس «قسمت‌علیـای آسمان » شروع میشود که درآن مطلقاً از نفوذ زمین خبری نیست، واین‌قسمت شامل چهارفلك: خورشید، مریخ ، مشتری ، زحل است . درسه‌فلك اول که‌سایهٔ زمین برآنها اثردارد ، ارواح شکل زمینی خود را بصورتی مبهم حفظ کرده‌اند وصحنه هائی که در این افلاك میگذرد تا حدی بصحنه های برزخ شباهت دارد . در سرودهای بعدی این‌ارتباط با زمین مطلقاً ازمیان میرود وجزدرآنجـا که دانته با روح نیای خـود سخن میگوید (سرودهای ۱۵ و۱٦ و۱۷ بهشت) از زمین جز با حقارت وبی‌علاقگی یاد نمیشود ,

سرود نهم

ای «کلمنتسای» [1] زیبا، «کارلوی» [2] تو کداین ماجرا رابامن در میان نهاد ، برایم حکایت کرد که از این پس چه دامها میبایست در راه کسان دودمانش گسترده شود [3] .

و گفت : «خاموش باش، وسالها را بگذار که بگذرند» ؛ لاجرم ازین بابت هیچ نمیتوانم گفت ، بجزآنکه مصائب شما را کیفری شایسته در دنبال خواهد بود [4] . »

وچون چنین گفت ، حیات [5] این فروغ مقدس بدان خورشیدی که آکنده‌اش دارد [6] وصفای آن همه چیز را بس است باز گشت .

دریغ برشما،ای ارواح فریب خورده وای آفریدگان کافرپیشه که

۱- Clemenza دختر شارل‌مارتل که در سال ۱۳۱۵ بزوجیت لوئی دهم پادشاه فرانسه در آمد و در زمان سفر خیالی دانته ببهشت تقریباً ده سال داشت . ـ «لانگ‌فلو» بعکس غالب مفسرین وی را زن شارل‌مارتل (نه‌دختر او) ودختر امپراتور رودولف میداند ودر تأیید این‌نظر مینویسد : « طرز خطاب خیلی بیش ازآنکه حاکی از اشاره به پدری باشد ، حاکی از اشاره به شوهری است ، وانگهی دختر شارل مارتل در زمانی که مورد بحث دانته است شش یاهفت‌سال بیش نداشته‌است . میگویند این‌خانم چندان بشوهرش علاقمند بود که چون خبر مرگ اورا بوی دادند بحال اغما فرو رفت . »

۲- Carlo : شارل مارتل .

۳- اشاره بدانکه بعد از مرگ شارل دوم ، تخت پادشاهی ناپل که میبایست طبق سنت وقانون به «شارل‌روبر» پسراوتعلق گیرد، بدست برادرش «روبر» بلطایف‌الحیل تصاحب شد .

٤- باحتمال قوی اشارهٔ دانته بشکستی است که در۲۹ اوت سال ۱۳۱۵ در«مونته‌کاتینی» درمقابل گیبلین‌ها نصیب گوئلف‌ها شد ودرین پیکار «روبر» پسر وبرادر خود را از دست داد .

٥- la vita : اشاره بروح شارل مارتل .

٦- خدا .

دلهای خویش را از خیری چنین بزرگ بجانب آنچه وهمی وخیالی بیش نیست گردانیده‌اید !

ودرین میان یکی دیگر ازین ارواح پرحشمت بسوی‌من‌آمد، وبا درخشندگی خویش بمن‌فهمانید که سر آن دارد که خشنودم کند[1] .

دیدگان «بئاتریچه» که بروی مـن دوخته شده بود ، همچون بار پیشین[2] مرا اطمینان‌بخشید که‌خاطرعزیزوی‌بااین‌تمایل‌من‌هماهنگ‌است .

گفتم : « ای روح مسعود ، هـرچه زودتر آرزوی مـرا برآور وبمن بنما که اندیشهٔ من در تو منعکس میتواند شد[3] . »

آنگاه این فروغی که هنوز برایم ناشناس بود ، از دل این کانون نو، که نغمهٔ او ازآن برآمده بود[4] زبان بگشود، وچنانکه‌قبول‌خواهش من مایهٔ خرسندی فراوانش باشد در دنبال سخن خود گفت :

« درآن‌ناحیه ازایتالیای‌فسادآلوده که‌میان «ریالتو» وسرچشمه‌های «برنتا» و «پیاوا» جای دارد[5] ،

تپه‌ای‌است نه چندان بلند، که روزگاری مشعلی ازآن فرودآمد و

۱ــ یعنی : پرسشهایم را پاسخ گوید .

۲ــرجوع شود بسرود هشتم .

۳ ــ یعنی : بمن نشان ده‌که بی‌آنکه سخنی گفته باشم ، تو خود میدانی که چه میخواهم بپرسید .

٤ ــ اشاره به وقتی که این روح همراه با ارواح دگر سرود مقدس میخواند .

۵ــ ریالتو Rialto : یکی ازجزائری‌که شهر ونیز(ونتسیا Venezia) برروی آن ساخته شده . ــ برنتا Brenta و پیاوا Piava دورودخانه‌که ازآلپ‌های فاصل ایتالیا وآلمان سرازیر میشوند .ــ این جزیره واین‌رودخانه‌ها حدود جنوبی وشمالی ناحیهٔ « ملرکاتریویجیانا » la Marca Trivigiana هستند که در اینجا اشارهٔ دانته بدان است ,

بدین سرزمین آسیب بسیار رسانید [1] .

من واو از یک ریشه سربرزدیم [2] ؛ مرا «کونیتسا» مینامیدند [3] ، ودرینجا ازآنرو فروزانم که آتش این ستاره مرا در سلطهٔ خود گرفت [4] .

اما من آنچه را که نصیبم‌شد باخرسندی تلقی‌میکنم وازآن‌راضیم واسفی ندارم [5] ، هرچند که شاید عامیان جهان شما را درك این نکته دشوار باشد [6] .

---

۱ — « تپه‌ای نه چندان بلند ... » : تپهٔ «رومانو» میان «ویچنتسه» و «ترویزا» ، که قلعهٔ مستحکم آن Castello di Romano نام داشت ومتعلق بخاندان اشرافی اتسولینو Ezzolino بود که دانته رئیس‌آنرا قبلا در جوی خون جوشان دوزخ جای داده است (دوزخ ، سرود دوازدهم) . ـ «مشعلی...» : اشاره به « اتسولینوداررومانو » ی فوق‌الذکر Ezzolino ستمگر بود ومعروف بودکه پیش‌ازتولد او مادرش خواب دیده بود که در دست خود مشعلی سوزنده دارد . نظیر این خواب را هکوبا پیش از تولد پاریس (ایلیادهمر) دیده بود . منبع این تفسیر Pietro di Dante پسر دانته است .

۲ — یعنی : من و«اتسولینو» خواهر وبرادر بودیم .

۳ — «کونیتسا» Cunizza داررومانو ، خواهر «اتسولینوی» فوق‌الذکر که زنی زیبا واهل دل بود وسه‌شوهر وتعداد نامعینی معشوق داشت که از زمرهٔ آنها سوردلو خواننده و شاعر دوره‌گرد (برزخ ، سرود ششم) را باید نام برد . مفسرین قدیمی‌کمدی الهی عموماً نوشته‌اند که این زن در هوسبازی وشهوترانی‌کم‌نظیر بود، و «لانا» مفسرمعروف دانته دربارهٔ اومینویسد: « وی بقدری آسان بدن زیبای خویش را در اختیار این وآن میگذاشت که پنداری رد هرتقاضای مؤدبانه‌ای را بی‌نزاکتی محسوب میداشت » . ظاهراً این زن در اواخر عمر خود روی بتوبه و انابه برده وبهمین جهت بنظر دانته بهشتی شده بود ؛ بااینوصف مفسرین کمدی الهی غالباً این نکته را از معماهای حل‌ناشدهٔ این‌کتاب دانسته‌اند که چرا شاعر بدین صراحت این زن را مقامی چنین بلند در بهشت نصیب‌کرده است .

٤ — یعنی : از عشق زمینی روی بعشق آسمانی بردم ودرهردوحال عشق (خصیصهٔ ستارهٔ زهره) مرا در اختیار خویش داشت .

۵ — یعنی : از عشق آلودهٔ خود راضیم ، زیراکه پشیمانی ازآن مرا بعشق بخداوند کشانید وبدین فلك آورد .

٦ — اشاره بدانکه در بهشت خاطرهٔ‌گناهان زمینی از میان رفته است ودیگر ازدرد و از پشیمانی خبری نیست ، ولی مردمان در وحلهٔ اول نمیتوانند این حقیقت را درك کنند .

از این مروارید درخشان و گرانبهای فلک‌ما که نزدیکترین همسایهٔ من است نامی بلند برجای مانده است[۱]، و پیش از آنکه دوران این بلند آوازگی بپایان رسد،

این سال صدمین پنج‌بار دیگر بازخواهد گشت[۲]: لاجرم ببین که آدمی‌را چه اندازه شایستگی باید تا زندگانی جسمانیش‌زندگی‌دیگری در پشت سر نهد[۳]!

و اوباش کنونی که میان «تالیامنتو» و«آدیجه» میزیند بدین نمیاندیشند[٤]، وباآنکه ازین بابت بسی‌زیان دیده‌اند هنوز روی بسوی توبه نبرده‌اند.

اما زود باشد که «پادووا»،ازآن سبب که مردمان وظیفهٔ خویش را انجام نمیدهند، آبی‌را که سیراب کنندهٔ «ویچنتسا» است بدل بمردابی کند[۵].

---

۱ – اشاره بروح مردی بنام فولکو Folco یافولکتو Folchetto (دراصل‌فرانسوی فولکه Folquet) که اهل مارسی (شهر وبندر جنوب فرانسه) بود واندکی‌بعد درمتن‌سرود از او بتفصیل سخن خواهد رفت.

۲ – یعنی: اکنون صد سال از مرگ او گذشته وشهرتش کماکان باقی است،وباید پنج‌بار دیگر این چنین صدسالها بگذرد تا این شهرت از میان برود، یعنی نام وافتخار این مرد بدین زودیها از میان نخواهد رفت. طرز بیان دانته در این شعر questo centesim' anno ancor s' incinqua صورت عجیب وخاصی داردکه در ادبیات ایتالیائی نظیرآنرا تقریباً هیچ نمیتوان یافت.

۳ – یعنی: بعد از مرگ نام ونشانی قابل دوام از خود بگذارد.

٤ – کنونی: ساکنین امروزی این ناحیه. ـ تالیامنتو Tagliamento و آدیجه Adige دورودخانه که حدود شرقی وغربی «مارکاترویجیانا» بشمار میروند (رجوع شود به‌صفحهٔ ۱۱۱،شرح۵): اشارهٔ مجددبدین‌ایالت که شهرهای مهم‌آن عبارتنداز«پادوا»، «ویچنتسا»، «ترویزو»، «فلترو».

۵ – این بند صورتی مبهم دارد، وبدین جهت در اطراف‌آن تعبیرها وتفسیرهای‌فراوان

بقیه درصفحه بعد

در آنجا که «سیله» و «کانیان» یار یکدیگر میشوند[1] ، زمامدار شهر چنین کند و مغرورانه براه خویش رود ، درحالیکه ازهم آنوقت تا روپود دامی که باید وی درآن افتد تنیده میشود[2] .

بقیه از صفحهٔ قبل

شده است . ـ صورتی‌ازآن‌که در اینجا ترجمه شده ، اشاره‌ایست به جنگهای شهر «پادووا»(که ازلحاظ سیاسی گوئلف بود)بااتحادیهٔ گیبلین‌های‌ایتالیای‌شمالی که تحت رهبری «کان گرانده‌دلااسکالا» بودند(این‌همان زمامداری است که دانته کمدی الهی خودرا بدو اهداء کرده است وچندجا ازین کتاب راکه درآن اشاره بظهوریك منجی و قهرمان آزادی‌بخش عالم مسیحیت میشود غالباًمربوط بدین شخص‌دانسته‌اند)واین‌جنگهادرباره (در سالهای۱۳۱۱ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۸) بشکست « پادووا » منجرشد، وبراثر این شکستها بقدری اجساد سربازان پادووا در مسیر رود « باکیلیونه » Bacchiglione (آبی که مشروب کنندهٔ ویچنتسا است) انباشته شد که بقول دانته آبهای این رودخانه متوقف شدند ومردابی پدیدآوردند .

بغیر ازآن صورتیکه در اینجا آمده . میتوان قسمتی از این بند را چنین معنی کرد : «...آبی را که مشروب کنندهٔ ویچنتسا است در مرداب تغییر مسیر خواهد داد » . دراین‌صورت این اشاره‌ایست بدین واقعه که در جنگهای میان «پادووا» و «ویچنتسا» ، اهالی شهر اخیر مسیر رودخانهٔ «باکیلیونه» را که از «پادووا» میگذرد برگرداندند تا محصورین دچار بی‌آبی شوند ، ولی پادووائی‌ها نیز در مقابل مسیر رود «برنتا» را که از ویچنتسا میگذرد تغییر دادند وآنرا در مسیر سابق «باکیلیونه» روان کردند . درصورتیکه این تعبیر صحیح باشد ، باید کلمهٔ مرداب palude باحرف بزرك شروع شود ، زیرا درینمورد این کلمه اسم خاص است واز نام منطقهٔ مردابی که «برنتا» بعد از تغییر مسیر خود درآن جاری شده بود حکایت میکند .

۱ــ سیله Sile وکانیان Cagnan(o) دو رودخانه که در ناحیهٔ تروبزو Treviso (که قبلا ذکرش‌رفت) بهم میپیوندند وبنابراین این اشاره مربوط بدین ناحیه است . ـ دانته دراینجا بجای بهم‌میپیوندند(si congiungono) اصطلاح‌خاص«یاریکدیگرمیشوند» (s'accompagna) را بکار برده ومفهوم دقیق این کلمه اینست که درکنارهم میروند ، ولی درنمیآمیزند . ظاهراً شاعر همین منظور را داشته ، زیرا که پس از الحاق این دورودخانه بیکدیگرآبهای‌صاف «سیله» وآبهای گل‌آلودهٔ «کانیانو» همچنان ازیکدیگر مشخص‌میمانند وبااینکه دریك بستر روان‌میشوند، باهم درنمیآمیزند .

۲ــ «آنکس که‌زمامداراست ..» اشاره بهریتساردوداکامینو Rizzardo da Camino پسر «گراردوی‌نیکدل» وبرادر «گایای زیبا» (برزخ ، سرود شانزدهم) که از ۱۳۰۶ زمامدار «تروبزو» بودودرسال۱۳۱۲بدست حریف خود درحین،بازی شطرنج بصورتی خیانت‌آمیز کشته‌شد . این‌حریف شوهری‌بود که «ریتساردو» بازنش روابطی عاشقانه داشت.

«فلترو» بازهم از خیانت شبان خداناشناس خود گریان‌خواهدشد، واین خیانت چنان شرم‌آور خواهد بود که هرگز کسی بخاطرهمانندآن پای به «مالتا» ننهاده است[1] .

لاوکی که ضروراست‌تاخون«فراری»را درخود جای‌دهد گنجایشی فزون از حد خواهدداشت، وآن کس که بخواهد این خون را اونچیا به اونچیا توزین کند درین‌راه فرسوده خواهد شد[2] .

و این آن خونی خواهد بود که این کشیش باتزاکت بذل کند تا هواداری خویش را نشان داده‌باشد، وچنین پیشکشیهائی‌متناسب باشیوهٔ زندگانی‌این‌سرزمین‌خواهند بود[3] .

دربالای سر ما ، آئینه‌هائی‌است که شما اورنگهایشان مینامید ، و این‌آینه‌ها خداوندرا درحال‌دادگستری برمامتجلی‌میکنند،وازین‌رواست که مرا چنین سخن گفتن نکو مینماید[4] . »

---

۱ — اشاره بدین واقعهٔ تاریخی : درسال ۱۳۱٤ ، روحانی بزرگ شهر «فلترو» مردی بود بنام «آلساندرونوولو» Alessandro Novello که هم زمامدار سیاسی وهم رئیس روحانی شهربود. دربن‌سال‌عدهٔ زیادی‌ازتبعیدیان‌ومهاجرین‌سیاسی‌شهر «فرارا» Ferrara بدوپناه‌بردند، واو نیز برای آنکه درجهٔ وفاداری وخلوص خویش را به گوئلف ها نشان دهد همهٔ اینان را تسلیم «پینودلاتوزا»نمایندهٔ تام‌الاختیارپاپ کردووی ایشان رابدست جلادسپرد،«وآلساندرو»ازین راه گناهی چنانزشت مرتکب شدکه ازگناه تمام‌زندانیان «مالتا»زیادتربود.- «مالتا» Malta نام‌زندانی خاص روحانیان‌بودکه دریکی ازجزائر دریاچهٔ «بولسنا» قرار داشت (برزخ ، سرود ۲٤) .

۲ — خون «فراری» : خونی که از اجداد پناهندگان مقتول شهر «فرارا» ریخته‌شده.- «اونچیا» oncia واحد قدیمی وزن در روم وایتالیا ، تقریباً معادل با۲۸ گرم . - اشاره بکثرت عدهٔ قربانیان خیانت کشیشی که در بند پیش وبند بعد از او یاد شده است .

۳ — «کشیش باتزاکت» : اشارهٔ آمیخته با نیشخند به «آلساندرونوولو» . - مضمون این بند مربوط به دوبند پیش است .

٤ — اورنگها Troni : ملائك گردانندهٔ افلاك که‌دراینجا اختصاصاً مراد از آن ملائك فلك زهره‌است .- مفهوم این‌بند اینست که انوار حقیقت الهی‌ازعرش‌اعلی (بالای سرما) ، بدین ملائك میتابد وآنها چون «آئینه‌هائی» این فروغ را بما ارواح بهشتی منعکس میکنند وازین سبب ما بجز حقیقت چیزی نمیتوانیم گفت .

این بگفت وخاموش‌شد، وچنینم نمود که روی بجانب اندیشه‌هائی دگر برد ، زیرا که بحلقه‌ای که پیش از آن درآن بود بازگشت .

و آن روح پرسرور دگر[1] که فرو جلالش را دریافته بودم ، چون یاقوتی[2] که خورشید برآن تابد دربرابر دیده‌ام بدرخشید .

درآن بالا ازسرورفروزندگی میزاید ، همچنانکه درینجا از شادی خنده پدیدمیآید،ودرآن پائین سایه چندان تارترمینماید که‌روح‌افسرده‌تر باشد [3]

گفتم : « ای روح مسعود ، خداوند همه چیز را میبیند ونگاه تو نیز چنان در او رخنه میکند که هیچ اشتیاقی از تو پوشیده نتواند ماند .

درینصورت چرا صدای‌تو که‌هماره همراه‌باآوازمقدس این‌آتشهای پارسا شادی بخش آسمان است که بالهای ششگانهٔ خویش را بالاپوش

---

۱ – اشاره بروح «فولکه» که قبلا ذکراورفت (رجوع شودبصفحهٔ۱۱۳ ، ۱۲۳۹ ،شرح ۱) . وی شاعر وخواننده‌ای دوره‌گرد (بفرانسه troubadour وبایتالیائی trovatore) ازاهالی«پروانس» وپسر یك بازرگان اهل «جنوا» بود . در غالب دربارهای اروپا منجمله دربار ریچاردشیردل‌پادشاه انگلستان وآلفونس هشتم پادشاه کاستیلا (اسپانیا) وریموند پنجم کنت‌تولوز وغیره رفت‌وآمدداشت واشعار عاشقانهٔ بسیار سرود . زندگانی وی تا قبل‌ازآنکه درسلك روحانیون درآید تقریباً سراسر به عشقبازی وعاشق‌پیشگی گذشت ودرین راه با ماجراهای فراوان روبرو شد . درحدود سال۱۲۰۰ بخدمت‌کلیسادرآمد و در ۱۲۰۵ مطران تولوز شد و در قلع و قمع آلبی‌ها (پیروان آئین مانی در جنوب فرانسه) تعصب وسنگدلی فراوان بخرج‌داد، ودرسال ۱۲۳۱ مرد .

۲ – balascio ؛ نام نوع خاصی از یاقوت که نخستین‌بار در هند شرقی واندوزی کنونی بدست آمده واحتمال میرود که اسم آن از نام جزیرهٔ معروف «بالی» گرفته شده باشد. این‌یاقوت‌اکنون درهمه‌جا بصورت فرانسوی آن rubis balais خوانده میشود . اصطلاح عادی یاقوت در ایتالیائی rubino است .

۳ – آن بالا (lassù) : بهشت (آسمان وافلاك)ـ اینجا (qui) : روی زمین – آن پائین (giù) : دوزخ .

خود کرده‌اند [1]،

خواهش مرا برنمیآورد [2] ؟ اگرمن میتوانستم درتوآنچنان بینم که تو درمن می‌بینی، بیقین در انتظار پرسشی از جانب تو نمیماندم [3] . »

آنگاه وی چنین آغازسخن کرد: « بزرگترین دره‌ای که آبها بدان فرو میریزند ، درمیان کرانه‌هائی متقابل،ودرجهتی عکس‌مسیرخورشید، چندان ازآن دریائی کـه زمین را در میان دارد بدور است که آنجا را که نخست برایش افق بود نصف‌النهاری میـکند [4] .

---

۱ — «آتش‌های پارسا Fuochi pii کـه بالهای ششگانـهٔ خـویش را بالاپوش خـود کرده‌اند»: اشاره به«سرافین» ، دستهٔ خاصی‌ازملائك‌آسمان (رجوع شود بصفحهٔ۱۱۶۹شرح۱ وصفحهٔ ۱۲۲۲شرح ۱) که هر کدام شش بال دارند . نقل از تورات (کتاب اشعیاءِ نبی ، باب ششم) : «... خداوند را دیدم که بر کرسی بلند وعالی نشسته بود ... وسرافین بربالای‌آن ایستاده بودند که هریك ازآنها شش‌بال داشت . » ـ «آتش‌ها» : اشاره بدرخشندگی این ملائك .

۲ — یعنی : چرا بی‌آنکه سؤالی از من‌کرده باشی ، خود مشکلم را حل نمیکنی ؟

۳— «اگرمتیوانستم‌آنچنان درتوبینم » S'io m' intuassi ؛ «که تودرمن می‌بینی » come tu m' immii ؛ وترکیب دیگری‌که در دوبند پیش بکار رفته « نگاه او در او رخنه میکند » tuo veder s' inluia : سه فعلی است کـه ساختهٔ خود دانته است وهیچ‌جا قبل و بعدازاوبکار نـرفته‌است، ومیتوان مصادرآنهارا immiarsi ' intuarsi ' inluiasi دانست که معنی «من‌شدن» و «توشدن» و «اوشدن» میدهند . ظاهراً دانته خواسته است سبك سخن سرائـی شاعری را که طرف صحبت اوست نشان داده باشد .

٤ — توضیحات مربـوط بدین بند و بند بالا : « بزرگترین دره‌ای کـه ...» : دریـای مدیترانه که بعد از اقیانوس بزرگترین دریای جهان‌است . ـ « درمیان کرانه‌های متقابل » : میان اروپا وافریقا، ودرعین حال اشاره بدانکه یك ساحل این دریا مسیحی نشین ویـك ساحل دیگرش مسلمان‌نشین است . ـ « در جهت عکس مسیر خورشید » : از مغرب بمشرق . ـ « آن دریائی که زمین را در میان دارد » : «اقیانوس» که بعقیدهٔ قدما دریای بیـکران واحدی‌بود که‌حلقه‌وار تمام خشکیهای ربع مسکون را درمیان‌گرفته بود . ـ « آنجا را که نخست افق‌بود نصف‌النهار میکند » : یعنی‌آنقدر وسیع است که درحالیکه دریك ساحل آن خورشید درافق (درحال‌طلوع) است ، در ساحل دیگرش خـورشید در وسط آسمان است . بدین حساب باید مدیترانه ۹۰ درجهٔ جغرافیائی‌وسعت داشته باشد، درصورتیکه طول واقعی‌آن ٤۲درجهٔ جغرافیائی است . ولی‌چنانکه «انجلینی » یکی از دانته شناسان معاصر تذکر میدهد در نقشه های جغرافیائی قـرون وسطائی وسعت این دریا خیلی بزرگترنشان داده میشد، بطوریکه به ۹۰ درجهٔ جغرافیائی میرسید .

من در میان «ابرو» و «ماکرا» که با راه کوتاه خود «جنوی‌ها» و «توسکانی‌ها» را جدا میکند، ساحل‌نشین این دره بودم [1].

«بوجئا» وزادگاه من که روزگاری بندر خویش را با خون خود گرمی بخشید، تقریباً در یك حد غروب ویك‌حد طلوع قراردارند [2].

آن کسانیکه ازنام من آگاه بودند، «فولکو»یم مینامیدند [3]، واین آسمان نقش مرا از آنرودرخود گرفته است که من نقش آنرا پذیرفتم [4]،

ازآن سبب که دختر«بلو» در مرگ «سیکئو» و«کرئوزا» بیش از من،تاآن‌حد که متناسب باریش من بود، دراین‌آتش نسوخت [5].

---

۱ — « ابرو » Ebro رودخانهٔ معروف اسپانیا ـ ماکرا Macra (بایتالیائی امروزه لاماگرا la Magra) رودخانهٔ کوچکی بطول ۶۰ کیلومترکه در قسمت سفلای خود (با راه کوتاهش) ناحیهٔ لیگوریا را (که شهر جنوا Genoa درآن است) از توسکانا Toscana جدا میکند — اشاره بشهر مارسی Marseilles (بایتالیائی مارسیلیا Marsiglia) که در میان اسپانیا وایتالیا ودرساحل مدیترانه واقع است .

۲ — بوجئا Buggea (بایتالیائی امروزی بوجیا Bugia) شهری در افریقای‌شمالی، که از لحاظ جغرافیائی در نصف‌النهار مارسی واقع است وباآن «تقریباً در یك حد طلوع وغروب قرار دارد » . ـ « روزگاری بندر خویش را باخون خود گرمی بخشید » : اشاره بمحاصرهٔمارسی وقتل‌عام‌اهالی‌آن شهرتوسط تریبونیوس وبروتوس‌که سزاردر فصل دوم‌کتاب «جنگ داخلی» خود بدان اشاره میکند .

۳ — Folco ؛(رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۳۹ شرح۱ وصفحهٔ ۱۲۴۲،شرح۱) .

٤ — یعنی: فروغ من‌بافروغ این‌فلك درآمیخته ، همچنانکه درز ندگانی زمینی‌من ، خود این فلك در روح من اثر بخشیده ومرا عاشق‌پیشه‌کرده بود .

۵ — بلو Belo (بلاتینی Belus) پادشاه شهرصورکه دخترش دیدو Didn (بلاتینی Didonae) ملکهٔ کارتاژشد وبعد ازمرگ شوهرش سیکئو Sicheo (بلاتینی Sicheus) سوگند خوردکه دیگر دل بعشق کسی ندهد ، ولی اندکی بعد عاشق «انئاس» شد (رجوع شود بسرود ۵ دوزخ). ـ کرئوزا Creusa دختر پریام پادشاه تروبا که زن اول انئاس بود ودر حریق تروبا بسوخت ـ « تاآن حدکه متناسب باریش من بود » ، یعنی : تاآن موقع که هنوز جوان بودم ومیتوانستم عاشق‌پیشگی‌کنم . ـ مفهوم‌کلی این بند اینست‌که هیچیك ازعشاق‌بزرگ گذشته باندازهٔ من عاشق‌پیشه نبودند ـ دربن‌باره Ottimo تفسیرنامهٔمعروف «کمدی‌الهی»حاکی است‌که : « فلکوهم زنان شوهردار را دوست داشت هم دوشیزگانرا ، هم بیوه‌زن‌ها را ، هم زنان اشرافی را وهم زنان طبقهٔ عادی را» .

ونه «رودوپیا» که «دموفوئونته»اش بفریفت[1] ، ونه «آلچیده» در آن هنگام که «یوله» را در دل خویش اسیر داشت[2] .

ولی دراینجا کسان از کرده پشیمان نمیشوند ، بلکه یکسره شادمانند، نه از بابت خطائی که دیگر بیاد آن نیستند ، بلکه از بابت آن فضیلت آمر که نیاز کسان را ارضاء میکند[3]

در اینجا همه ناظر آن هنری هستند که زیبائی بخش این دستگاه عظیم است، و آن خیری را ممیزند که جهان بالا را باعمال نفوذ برجهان پائین وا میدارد[4] .

اما برای ارضاءِ جملهٔ آن تمنیات تو که در این فلك زاده‌اند ، مرا باید که نکته‌ای دگر بر آنچه گفتم بیفزایم .

میخواهی بدانی که در دل این فروغی که چون شعاع خورشید در

---

۱ – رودوپیا Rodopeia لقبی که بـه فیلیس Phyllis (بایتالیائی فیلیده Filide) دختر پادشاه «تراکیا» داده بودند، ووجه این تسمیه این بود که ایـن دختر در نزدیك کوه رودوپـه Rodope سکونت داشت . بنا بافسانه‌های یونانی دموفوئون Demophoon (بایتالیائی دموفوئونته Demofoonte) پسر تزئوس Theseos قهرمان ونیمه‌خدای معروف یونانی مدتی بااین دختر نرد عشق بـاخت وبعد ویرا تـرك گفت، ودختربتصور اینکه اورا از دست داده است خودکشی کرد .

۲– الچیده Alcide نام اصلی «هرکول» پهلوان افسانه‌ای یونان است که بعلت عشق خود به یوله Iolae (بایتالیائی Iole) دختر Eurytus ، آتش حسادت زن زیبای خودش «دیانیرا» Dejanirae را برافروخت وویرا وا داشت که جامه‌ای راکه باخون «سنتور» آلوده‌شده‌بود برای شوهرش بفرستد وباعث مرگ او شود (دوزخ ، سرود ۱۲) .

۳ – (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۳۸ شرح ٥) .

٤ – «هووت» Hauvette دانته‌شناس معروف معاصر فرانسوی این بند را « یك معمای واقعی » نام داده است ، بخصوص کـه متن اصلی دانته بطرز محرز روشن نیست . با اینوصف مفهوم کلی شعر معلوم است : «هنر» و «خیر» اشاره‌است به خداوند ؛ « جهان بالا را باعمال نفوذ برجهان پائین وا میدارد » اشاره است بنفوذ میمون افلاك درسرنوشت ساکنان زمین که قبلا دربارهٔ آن بتفصیل سخن رفته است .

آب زلال ، در کنارمن چنین درخشان است ، کدامین کس جای دارد ؟
پس بدان که در درون این فروغ «راحاب» آرامش گزیده است [۱] ؛
واو بجمع ما که فروغ وی آنرا بحد اعلی بدرخشش درآورده ، وابسته است
وی بدنبال پیروزی مسیح [۲] ، پیش‌ازجملهٔ‌ارواح دگر [۳] بدین‌فلکی صعود کرد که درآن سایهٔ زمین بپایان میرسد [٤] .
وحق بود که او در فلکی جای گرفته باشد که مظهر آن پیروزی

---

۱ — بروایت تورات ، « یوشع‌بن‌نون » جانشین موسی وشیخ قوم اسرائیل ، که نواحی مختلف ارض‌کنعان را یکایك بتصرف اسرائیل درآورد ، برای تصرف «اریحا» قبلا دونفر جاسوس بدان شهر فرستاد که وضع دفاعی آنجا را تشخیص دهند وبرای او ازآن خبرآورند . این دونفربه اریحـابخانهٔ فاحشه‌ای بنام «راحاب» Rahab (بایتالیائی Raab) رفتندواوایشانرا ازآسیب‌پادشاه شهر مصون داشت و بسلامت نزد یوشع بازگردانید . قسمتی از متن تورات درین باره چنین‌است (صحیفهٔ یوشع ، باب دوم) : « ... پس رفته بخانهٔ زن زانیهٔ که راحاب نام داشت داخل شده درآنجا خوابیدند ـ وملك اریحا را خبردادند که اینك مردمان از بنی‌اسرائیل امشب داخل اینجا شدند تا زمین را جاسوسی کنند — وملك اریحا نزد راحاب فرستاده گفت مردانی را که نزد تو آمده بخانهٔ تو داخل شده‌اند بیرون بیاور ، زیرا برای جاسوسی تمامی زمین‌آمده‌اند ـ و زن آن دومرد را گرفته ایشانرا پنهان کرد وگفت بلی‌آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم ازکجا بودند — ونزدیك بوقت بستن دروازه آن مردان در تاریکی بیرون رفتند ونمیدانم که ایشان کجا رفتند... »

۲ — اشاره بشهادت مسیح که باعث شد وی دوباره درهای بهشت را بروی ارواح آدمیان بگشاید وازین راه بپیروزی بزرگ خود نائل شود .

۳ — مراداینست که «راحاب» چون‌حقیرترین ارواح«اعراف» (Limbo) بود (رجوع شود بسرود پنجم دوزخ) قبل‌ازهمهٔ ارواح دیگر اعراف پا بـه بهشت نهاد ، زیرا که عیسی در موعظهٔ معروف خودگفته بود : « آنکه کهتر است پیش از مهتران پا بملکوت آسمان خواهد گذاشت » .

٤ — الفرغانی (رجوع شودبمقدمهٔسرودپنجم‌بهشت،صفحهٔ٥١) هیئت‌شناس‌ایرانی معتقدبود که کرهٔ زمین‌سایه‌ای‌مخروطی درفضا گسترده است که تافلك زهره ادامه دارد ودرآنجا پایان‌مییابد، واین فرضیه در قرون وسطی مورد قبول عامه بود (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود) .

والا که او با دوست خویش تحصیل کرد [1]، باشد،

زیرا که وی مایهٔ تسهیل نخستین پیروزی «یوشع» [2] درارض مقدسی شد که پاپ بسیار کم در اندیشهٔ آن است [3].

شهر تو که از زادگان آن کس است که پیش از همه پشت بآفریدگار خویش کرد، [4] وحسد از دیدگان آن این همه اشك برآورده،

زاینده وپراکنندهٔ آن گل ملعونی [5] است که گوسپندها وبره‌ها را از راه راست بگردانیده، زیرا که شبان را بدل بگرگ کرده است [6].

---

۱ — اشاره به پیروزی یوشع در «اریحا» که عامل اصلی آن «راحاب» بود. — «آنرا با دوست خویش تحصیل کرد»: اشاره بدانکه وی دستهای خویش را بعلامت خلوص ودعا در پیشگاه پروردگار برهم نهاد — «فلکی که مظهر این پیروزی است»: اشاره بدانکه راحاب این پیروزی را براثر شغل عشق‌فروشی خود که ارتباط بفلك زهره داشت تحصیل کرده بود. — در بارهٔ مفهوم «دودست» بین مفسرین اختلاف نظر بسیار است. بعضی این اشاره را مربوط بدعای یوشع میدانند ونه راحاب. برخی نیز آنرا مربوط بدین بند از تورات (صحیفهٔ یوشع، باب هشتم) میدانند که: «... یوشع دست خود را که با مزراق درازکرده بود پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاك کرد». برخی نیز عقیده دارند که مراد ازین پیروزی پیروزی کلی مسیح است، نه تصرف اریحا، و درینصورت «دودست» دستهای مسیح است که بربالای صلیب بمیخ کوبیده شد. درتفسیر ایتالیائی «سالانی» بر کمدی الهی نظریهٔ اول، در تفسیر معروف Torraca نظریهٔ دوم و در ترجمه وتفسیر «لانگفلو» نظر سوم مرجح شمرده شده است.

۲ — اشاره به انجیل (رساله به عبرانیان، باب یازدهم): «بایمان راحاب فاحشه با عاصیان هلاك نشد، زیراکه جاسوسان را بسلامتی پذیرفته بود وحصار اریحا چون هفت روز آنرا طواف کرده بودند بزیر افتاد».

۳ — یعنی: پاپ در اندیشهٔ آزادکردن ارض مقدس (فلسطین) ازدست مسلمانان نیست.

٤ — یعنی: شهر فلورانس که زادهٔ شیطان است ... علت این اشاره از یکطرف فسادکلی فلورانس ازنظر دانته واز طرف دیگر این عقیدهٔ مسیحیان است که خدایان یونانی ورومی بحقیقت شیاطینی هستند، وفلورانس همواره خود را شهر «مریخ» خدای جنگ میدانست.

۵ — اشاره به نقش گلی که برروی سکه‌های طلای فلورانس ضرب شده بود. این سکه‌ها را فیورینو fiorino مینامیدند (که همان فلورن کنونی برخی از کشورهای اروپائی است) واین کلمه که انتساب بکلمهٔ فیورنتسا (فلورانس) دارد خود ازکلمهٔ «گل» fiore مشتق شده است.

٦ — یعنی: حرص پول مردم را ازراه تقوی منحرف کرده وسران روحانی راکه باید شبانی کنند گرگی آموخته است.

بخاطر این گل است که انجیل و فقهای بزرگ [۱] متروك شده‌اند،
و کسان تنها احکام وفتاوی‌را، چنانکه از حواشی آنها میتوان دید، مورد مطالعه قرار میدهند [۲].

پاپ‌وکاردینال‌ها همگی‌بدان‌میاندیشند، ودیگرمتوجه «ناصره» که درآن جبرئیل بال بگشود نیستند [۳].

اما واتیکان و سایر نواحی مقدس رم، که برای‌آن سپاهی که «پتروس» را پیرو بود گورستانی شد،
بزودی از بند زنا آزاد خواهند شد [٤].»

۱ – فقهای‌بزرگ i Dottor(i) magni : مقدسین‌کاتولیك که گفته‌هایشان‌بعدازانجیل وتورات حجت است .

۲ – یعنی : روحانیون امروزی ما دیگر باصول مذهب کاری‌ندارند ، بلکه فقط متوجه احکام وشرایع آن هستند که باموروزمره مربوط است، وازین راه میتوان اطلاع برآنها را وسیلهٔ ارتزاق وکسب مال ومنال قرارداد، واین توجه خاص باحکام وفروع را ازکثرت شرحها و حواشی‌که براین قبیل مسائل نوشته میشود میتوان دریافت .

۳– ناصره Nazzarette شهر معروف فلسطین‌که عیسی اهل آن بود . ـ « جبرئیل بال بگشود » ، اشاره به انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... ودر ماه ششم جبرئیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل‌که ناصره نام داشت فرستاده شد ، نزد باکرهٔ نامزد مردی‌مسمی بیوسف از خاندان داود ونام آن باکره مریم بود . »

٤ – واتیکان Vaticano : مرکز حکومت پاپ در روم . – « سپاهی‌که پتروس را پیروی‌کرد » : مسیحیان اولیه‌که باقتدای پطرس رسول (Pietro) به عیسی ایمان آوردند وشهر روم‌گورستان آنان شد ، زیرا که همه بشهادت رسیدند . – « ازبند زنا آزاد خواهدشد»، یعنی : دیگر خود را ببهای سیم وزر در اختیار این وآن نخواهدگذاشت . معلوم نیست که منظور دانته اشاره بمرگ پاپ‌بونیفاسیوی هشتم است که وی او را عامل بزرگ فساد کلیسا میشمارد ، یا بظهور نجات دهنده‌ای که وی در سرود اول دوزخ وسرود آخر برزخ بدو اشاره کرده است .

سرود دهم

آسمان چهارم : فلك خورشید

ارواح فقها و متألهین

یکباردیگر دانته، بی‌آنکه خود متوجه شده باشد ، ازفلکی بفلك دیگر بالامیرود ، یعنی روح او که مظهر نوع آدمی است درراه پیشرفت بسوی کمال معنوی مرحله‌ای تازه را طی میکند تا بحقیقت کامل نزدیکتر شده باشد .

این‌بار وی همراه با بئاتریس (حقیقت متجلی از راه مذهب) از فلك زهره پابفلك باعظمت خورشید مینهد که قدما آنرا فلك چهارم وخودش را سیارهٔ چهارمین از سیارات سبعه میدانستند . این فلك جایگاه ارواح فقها وحکیمان و دانشمندان علم الهی است که در دوران زندگی خود ، نور حقیقت را برجهانیان تابانیده‌اند و ازین جهت در عالم افلاك در فلکی جای دارند که از همهٔ افلاك دگر فروزنده‌تر است . ازین فلك ببعد دیگر ارواح فقط فروغهائی خیره کننده هستند که از درون آنها صدا وسرود بگوش میرسد ، ولی هیچ‌شکل وترکیب آدمی ندارند، ودرخشندگی هریك ازآنها بقدری است که روشنی‌خاص ایشان از فروغ خورشید تابنده‌تر وخیره‌کننده‌تر است .

اولین « حلقه » یا « تاج » از حلقه‌های ارواح دوازده‌گانهٔ بهشتی درین فلك با دانته روبرو میشود . در سرود های بعد نیز چندبار دیگر وی با چنین حلقه‌ها مواجه میشود . در اینجا ریاست این حلقه با بزرگترین فقیه فرقهٔ «دومینیکن» ، یعنی «سن‌توماس‌اکوینوی» مشهور است ودر سرود سیزدهم ریاست حلقه‌ای دیگر، که همین صورت را دارد وهمین تعداد از ارواح بهشتی را شامل است ودر همین فلك خورشید بنظردانته میرسد ، با «سن‌بوناونتوره» بزرگترین فقیه فرقهٔ «فرانسیسکن» است . غالباً گفته‌اند که‌حلقهٔ‌اول حلقهٔ متألهین فیلسوف وحلقهٔ دوم متألهین متصوف است .

دانته در کتاب «ضیافت» خود خورشید را از لحاظ «سمبولیك» مظهر علم ریاضی میشمارد ودرین باره چنین مینویسد : « فلك خورشید را در میان افلاك میتوان از دولحاظ با علم ریاضی در میان علوم شبیه دانست : یکی اینکه فروغ آن تمام اختران دیگر را تحت‌الشعاع قرار میدهد وبهمه نورمیرساند ، دیگر اینکه چشم نمیتواند مستقیماً بدان بنگرد، واین‌هردوخاصیت درعلم‌ریاضی هست : از یکطرف همهٔ علوم از فروغ آن بهره‌مند میشوند ونیرو میگیرند

ـ چنانکه فیثاغورث همزبان باارسطودرکتاب اول فیزیك او، همهٔ اشیاء را ارقامی میداند ونظم وترتیب همه چیز را تابع این ارقام ومقررات ریاضی میشمارد — از طرف دیگر علم ریاضی را مثل قرص خورشید از روبرو نمیتوان نگریست ـ زیرا که ارقام خودبخود قابل درك وتفاهم نیستند وتا برچیزی منطبق نشوند مفهومی برای آنها نمیتوان شناخت ، و کنه چیزی راکه فی‌نفسه نامحدود باشد در نمیتوان یافت . »

در بارهٔ نفوذ فلکی خورشید در موجودات واحساسات وعواطفی که ازآن ناشی‌میشوند . بوتی Buti نقل از «المبصر» (که در سرودهای پیش ذکرهردو رفت) چنین مینویسد : « ... خورشید مظهر روح حیاتی وفروغ وجلال یعنی مظهر منطق وادراك وعلم ومقیاس زندگی است ، وبیش از همه پادشاهان و شاهزادگان وپیشوایان ونجیب زادگان وبزرگان وصاحبان شخصیت را شامل میشود . صلابت ، موفقیت وپیروزی ، زیبائی وجلال ، تندی هوش ، غرور و بلند پروازی ، میل مشروع ومردانه برای ریاست وقدرت ، پولدوستی،فصاحت ، جمال پرستی ازآثارآن است . خدمتگزاران مخلص خداوند ، فقها وعلمای علم الهی ، قضات وخردمندان ، پدران وبرادران روحانی زیر نفوذ این ستاره‌اند و تأثیرآن باعث میشودکه «ارواح‌خورشیدی» سختگیر ومسئولیت‌شناس وانتقامجوو درکیفر بدکاران ومتمردین جدی باشند . »

سرود دهم

کمال نخستین وتوصیف ناپذیر پسر خویش را باعشقی که‌آن هردو جاودانه الهام بخش‌آنندبنگریست[1] ،

وجملهٔ‌آنچه را که در اندیشه ودرفضا گـردان است[2] با چنان نظمی بساخت که هیچکس‌را بی‌درك فیض ازآن قدرت تأمل درآن نیست[3] .

لاجرم، ای‌خواننده، همراه من نظر بافلاك بلند افکن ودرآن‌جائی که تلاقی‌گاه حرکات دوگانه است[4]، بدانها بنگر ؛

خود می‌بینی که چسان ازین نقطه‌آن دایـرهٔ مورب که سیارات را حامل است[5] جدا میشود تاجهان را که خوانندهٔ‌آنها بسوی خویشتن‌است خرسند کند[6] ؛

۱– کمال نخستین وتوصیف ناپـذیر Lo primo ed ineffabile valore : خداـ «پسرخویش‌را...» : عیسی . ـ «عشقی‌که...» : روح‌القدس . این‌ترکیب مظهر اصل تثلیث‌مسیحی است که عبارتست از: پدر، پسر ، روح‌القدس ، یعنی خدا وعیسی و « عشقی این‌آن هردوجاودانه الهام بخش‌آنند » .

۲– دنیای معنوی و دنیای مادی را .

۳– یعنی:نظم مادی ومعنوی جهان چنان کامل است‌که هرکس که بدان نگرد خود را جزئی ازآن مییابد .

٤– اشاره بدونقطهٔ اعتدال ربیعی واعتدال خـریفی (اول بهار واول پائیز) که درآن دومسیر دائره‌ای شکل حرکت وضعی واستوائی (در جهت شرق بغرب) وحرکت منطقةالبروج (در جهت غرب بشرق) باهم تلاقی میکنند .

٥– منطقةالبروج، که نسبت به دایرهٔ استوا مورب است .

٦– اشاره بنفوذ سیارات مختلف درسرنوشت ساکنان زمین که قبلا دربارهٔ آن بتفصیل گفتگو شد .

واگر راه آنها خمیده نبود درآسمان بسیار نیروها بیحاصل میماند ودر این پائین تقریباً هرقدرتی از میان میرفت[1].

واگرهم که جدائی آنها از جادهٔ راست کمتر یا بیشتر ازین بود، نظام جهان چه در پائین وچه در بالا مختل میشد[2].

اکنون، ای خواننده، اگر خواهی که پیش از خستگی احساس خرسندی کنی، همچنان برجای بنشین و بدان حقیقت که تنها شمه‌ای ازآنرا برتو نمودم بیندیش[3].

من مائده را فراروی تونهادم، واینك خود، تراست که درپی خوردن آن برآئی، زیرا که من همت بکتابت[4] مطلبی چنان مهم گماشته‌ام که میباید هوش وحواس خویش را یکسره بدان دهم.

وزیراعظم کائنات که فضیلت آسمان را شامل سراسرجهان میکند

۱– یعنی: اگر دائرهٔ منطقة البروج که سیارات درآن قرار دارند نسبت بدائرهٔ استوا مورب نبود، نفوذ سیارات وافلاك در برخی نقاط بسیار زیاد ودر برخی دیگر بسیار کم میشد ودر این پائین (quaggiù : در روی زمین) تعادل قوا بهم میخورد ودر نتیجه هر نیروئی از میان میرفت.

۲– ... واگر بعکس منطقةالبروج بیشتر یا کمتر ازین حد که هست مورب بود، درآن صورت وضع عوامل طبیعی وفلکی مختل میشد، مثلا نور وحرارت خورشید چنانکه باید توزیع نمیشد وترتیب فصول از میان میرفت.

«چه‌درپائین وچه‌دربالا»: درزمین ودرآسمان؛ برخی‌ازمفسرین «پائین‌وبالا» را دونیمکرهٔ زمین دانسته‌اند، ولی این تعبیر مستبعد بنظر میرسد.

۳– در اصل: برروی نیمکت خود بمان،یعنی: در جائی که نشسته‌ای و این کتاب را میخوانی بنشین. این کلام اشاره‌ای ضمنی‌است به نیمکت درس ومفهوم آن اینست که بتو درسی را که باید بیاموزی آموختم ودرك معنی آنچه گفتم باخود تست.

۴– scriba : «کاتب». این کلام بصورت قدیمی نامأنوسی بکار رفته. صورت امروزی آن scrivano یا scrittore است.

وبا فروغ خویش زمان را برای ما اندازه میگیرد[1].

درآن جا بود که هم اکنون ازآن سخن گفتم[2]، وراه خودرا در طول مسیرهای مارپیچی که هرروز زودتر از روز پیش قدم درآنها مینهد طی میکرد[3]؛

ومن درآن بودم[4]، اما بهیچ روی متوجه صعود خویش بدان نشده بودم، همچنانکه فرارسیدن اندیشه‌ای را پیش‌ازآنکه بخاطرخطور کرده باشد درنمیتوان یافت.

«بئاتریچه» است که مرا بدینصورت از خوب بجانب‌احسن میبرد، واینکاررا چنان سریع میکند که کرده‌اش‌را بامقیاس‌زمان اندازه نمیتوان گرفت[5].

---

۱ — «وزیراعظم»: خورشید — «فضیلت آسمان را برهمهٔ جهان نقش میزند»، یعنی: بهمه جا روشنی وحرارت میرساند — «بافروغ خود زمان را اندازه میگیرد»، یعنی: از روی مواضع مختلف آن درآسمان واز روی طلوع و غروب آن ساعات مختلف روز وشب را تعیین میتوان کرد.

۲ — یعنی: در نقطهٔ اعتدال ربیعی بود. قبلاگفته شد که سفرآن جهانی دانته در آغاز بهار صورت میگیرد؛ دربن هنگام خورشید در برج حمل وخیلی نزدیك بنقطهٔ اعتدال ربیعی است که درروز اول‌حمل (نوروز) خورشید درآن است. امروزه دراصطلاح نجومی این‌نقطه نقطهٔ‌گاما γ خوانده میشود.

۳ — اشاره به مسیرهای روزانهٔ خورشید درآسمان که ازآغاز فروردین تااول تیر هرروز بلندتر میشود (یعنی: طول روز افزایش مییابد) واز اول تیر تا اول مهر بهمین‌نسبت روز بروز کاهش مییابد تا بنطقهٔ اعتدال خریفی رسد وبدین ترتیب مجموعهٔ کلی این مسیرهای خورشید در آسمان صورت مارپیچی را پیدا میکند. بجای «هرروززودترازروزپیش» در اصل کلمهٔ ognora (همواره) بکار رفته که مفهوم کلی‌تر دارد.

٤ — دراصل: e io era con lui که ترجمهٔ تحت اللفظی آن چنین می‌شود: «ومن با اوبودم».

۵ — «کازینی» مفسر کمدی الهی دربن باره مینویسد: «این بحقیقت همان علم الهی است که‌آدمی‌را ازحقیقتی‌بحقیقتی رهبری میکند تا بحقیقت‌اعلی‌رساند، واین طی‌مراحل‌چنان انجام

بقیه درصفحه بعد

آن ارواح خورشید مکان را که من پای به اخترشان نهادم ، چه اندازه فروغ ذاتی میبایست بود که نه از باب رنگ خویش، بلکه از فرط درخشندگی خود هویدا باشند[۱] !

گیرم که اندیشه و هنر و عادت[۲] را یکسره بیاری طلبم، باز یارای چنین تجسمی را نتوانم داشت، ولی گفته‌ام را باور توان کرد و کسان را باید که خود آرزوی دیدار آن کنند[۳].

نه عجب اگر که نیروی خیال ما را امکان رسیدن بچنین بلندائی نباشد، زیرا نتوان پنداشت که دیده ای فروغی درخشانتر از فروغ خورشید بیند.

چنین بود وضع چهارمین خانوادهٔ پدر متعال[٤] که اعضای آنرا جاودانه سرشار از خود دارد و بدانان مینماید که چگونه الهام میبخشد و چسان پسر میآفریند[٥].

بقیه از صفحهٔ قبل

میگیرد که وی خود متوجه آن نمیشود. » چنانکه بکرات تذکر داده شده ، بئاتریس درینجا و در سراسر «بهشت» مطلقاً جنبهٔ معنوی وسمبولیك یعنی مظهر حقیقت الهی را دارد ودیگر جنبهٔ وجود زمینی او مورد نظر نیست .

۱ — یعنی : تابندگی ارواحی که درفلك خورشید بودند از فروغ آفتاب نبود ، بلکه از تابش مستقل خود ایشان بود، واینان فروغی چنان خیره کننده داشتند که حتی درروشنائی تند خورشید مشخص میشد .

۲ — «عادت» : عادت داشته بنویسندگی وشاعری .

۳ — یعنی : باید خواننده خود چنان زندگی کند که شایستهٔ بهشتی شدن ودیدن این منظره شود .

٤ — «چهارمین خانواده» : چهارمین دسته از ارواح بهشتی ، یعنی ارواحی که در فلك چهارمین (فلك خورشید) ساکنند ـ «پدرمتعال» alto padre : خدا ـ اشاره به ارواح فقها و دانشمندان علم الهی که در این فلك بسرمیبرند .

٥ — «آنرا سرشار از خود دارد» la sazia ... یعنی: ایشانرا با راز تثلیث وحقیقت الهی آشنا کرده است . — « الهام میبخشد » : اشاره به روح القدس که از جانب خدا نازل میشود . ـ « چگونه پسر میآفریند » ... e come figlia : اشاره به پیدایش عیسی، که در آئین مسیحی پسر خداوند بشمار میرود . این بند نیز در واقع توصیفی از اصل «تثلیث» است .

و«بئاتریچه» چنین آغاز کرد: «سپاس گزار، سپاس گزار خورشید فرشتگان را که با برکت خویش ترا بدین خورشید محسوس بالاآورده است[1].»

هرگز آدمیزاده‌ای را دل آمادهٔ اخلاصی چنین پارسایانه نبوده وهرگز کسی بااین شتابندگی خویش را باشوق تمام بخداوند نسپرده است،

که من بشنیدن این سخنان چنین کردم، و همهٔ عشق من با چنان سوزندگی روی بدو کرد که «بئاتریچه» فراموشم شد وازخاطرم برفت.

ویرا ازین بابت ملالی عارض نیامد، ولـی با درخشندگی چشمان خندان خویش چنان بلبخنددر آمد[2] که اندیشهٔ من که مستغرق امری واحد بود، ازنو تجزیه شد[3].

آتش‌های بسیار[4] را دیدم که درفروزندگی ازخورشید سبق میبردند وتاجی پدیدآورده بودند که ما مرکزآن بودیم: وصدای ایشان ازآن حد که فروغ آنان میدرخشید نیز شیرین‌تر بود.

چنین است شکل آن کمربندی که برگردا گرد دختر «لاتـونا» توان‌دید، درآن هنـگام که هوا چندان آکنده از بخارات شود که‌تاروپود

---

۱ — «خورشیدفرشتگان» : خداوند. ـ «خورشیدمحسوس» : کرهٔخورشید که‌آنرابچشم میتوان دید. دانته خود درفصل‌سوم «ضیافت» مینویسد: درعالم‌آفرینش هیچ‌چیزمحسوسی‌نیست که از خورشید برای تشبیه بخداوند شایسته‌تر باشد.

۲ — قبلاگفته‌شده‌که لبخند ارواح بهشتی بصورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند.

۳ — یعنی: خیال من که لحظه‌ای صرفاً مستغرق ذات الهی شده و وجود بئاتریس وارواح بهشتی را فراموش‌کرده بود دوباره متوجه ایشان شد.

٤ — ارواح فقها وعلمای علم الهی درفلك چهارم.

این کمربند را برجای نگاه دارد[1].

درفلکی که از آن بازمیآیم، گوهرهای بسیاراست[2] ، واین گوهرها چنان گرانبها وچندان زیبایند که در بیرون ازین قلمرو حتی تصور آنرا بخاطر کسان راه نمیتوان داد ؛

وسرودخوانی این فروغها ازین گوهرها میآمد: آنکس که خود را برای پرواز بدان بالا بالهائی نیرومند ندهد ، بیهوده درانتظاراست که گنگی برایش خبری تازه آورد[3].

چون این خورشیدهای فروزنده سرودخوانان همچون اختران همسایهٔ قطبهای ثابت سه‌بار بر گرد ما بچرخیدند[4] ،

آنان را همانند بانوانی یافتم که دست از پایکوبی نمیدارند ، اما خاموش برجای میایستند تا آهنگ تازه بگوششان رسد[5].

---

۱ — « دختر لاتونا » Latona : ماه، که‌درمیتولوژی یونان دختر «زئوس» خدای‌خدایان و«لاتونا» (Latonae ، مادر «آپولن» و « ارتمیس ») بود . « آپولن » (بیونانی فبوس) مظهر خورشید و «آرتمیس» (بلاتینی دیانا) مظهر ماه بود (دوزخ ، سرود بیستم) . ـ « کمربند لاتونا » : هالهٔ پیرامون ماه . ـ « هوا چندان ازبخارات آکنده شود که ... » یعنی هوا بطوری ازبخارآب اشباع شود که‌چنین‌هاله‌ای (که‌علامت رطوبت هوا ونزدیکی باران‌است) برگردا گرد ماه پدید آید و « تاروپود آن برجای بماند » .

۲ — ارواح فلك چهارم .

۳ — یعنی: کسیکه در مدت زندگی خود خویش را از راه تقوی ونکوکاری شایستهٔ بهشتی‌شدن نکند ، بعبث آرزوی شنیدن این چنین سرودهای بهشتی را دارد، وحال اوشبیه حال آن کسی است که بخواهد از زبان آدم لال وگنگی خبرهائی تازه بشنود .

۴ — یعنی : مانند ستارگانیکه در نزدیکی قطب‌شمال وقطب جنوب قراردارند وگردش آنها بدور قطب کاملا محسوس‌است...

۵ — یعنی: گردش این حلقهٔ ارواح بهشتی نظیر حرکت حلقهٔ رقاصگانی بود که همراه باترانه‌های خوانندگان پایکوبی‌میکنند ، و چون یك بند از ترانه تمام شود لحظه‌ای چند دست از پایکوبی میدارند وبرجای میایستند تا بند بعد شروع شود واینان دوباره برقص پردازند .

و از درون یکی ازین فروغها [1] سخنی را شنیدم که‌چنین آغاز شد:

« اکنون که شعاع برکت الهی در آنجا که عشق واقعی شعله برمیافروزد [2] وهمراه باعشق رشد میکند [3]

در توچند چندان‌شده‌است، وبادرخشندگی خود ببالای این نردبانیت میبرد که هیچکس ازآن فرود نمیآید مگرآنکه دوباره بالارود [4]،

کسیکه شراب قمقمهٔ خویش را ازتو دریغ دارد وعطشت را فرو ننشاند، آزادتر ازآن آبی‌نیست که بدریا سرازیر نمیتواند شد [5].

میخواهی بدانی این حلقه گل، که آن بانوی زیبائی که قدرت صعود بآسمانت داد برگرداگرد خود بدان مینگرد، از کدامین بوته‌ها سر برزده است [6].

---

۱ — اشاره بروح «تماس‌اکیناس» که بعداً از او سخن خواهد رفت.

۲ — اشاره‌به‌دل که‌آئینه‌ایست که شعاع فیض ربانی بر آن میتابد وآتش عشق بحق در آنجا شعله برمیافروزد.

۳ — یعنی بصورت عمل درمیآید وهرعملی که ازین عشق‌ناشی میشود خود عشق‌را فزونی میبخشد.

٤ — تعبیری که بطورکلی‌ازاین‌جمله میشود اینست که کسی که‌چون دانته دردوران‌زندگی زمینی خود چنین برکتی یافته است که تا بدینجا بالاآید، پس‌ازمرگ نیز یقیناً به‌بهشت‌خواهد رفت. ـ ولی احتمال هم میرود که اشارهٔ روح بدین باشد که ارواح بهشتی که ازعرش اعلی‌بدین فلك آمده‌اند تا با دانته دیدارکنند، دوباره بجایگاه اصلی خود بالا میروند (رجوع شود بسرود چهارم بهشت) وبا توجه بدینکه‌به« بالا رفتن ازنردبانی که قبلا ازآن فرود آمده‌اند» اشاره شده، شاید بتوان این نظر را صحیحتر دانست. اصل فکر ممکن است ازتورات گرفته‌شده باشد (سفر پیدایش، باب بیست وهشتم): «... ویعقوب خواب دید که ناگاه نردبانی برزمین برپا شده که سرش بآسمان میرسد واینك فرشتگان خدا برآن صعود ونزول‌میکنند.»

۵ — یعنی: کسیکه چنین برکتی را شامل تو بیند وحاضر بسخن‌گفتن باتو وحل‌مشکلت نشود، حکم رودخانه‌ایرا دارد که طبعاً روبسمت دریا داشته باشد، ولی وجود مانعی درسرراه‌آن باعث‌شود که این رود نتواند آزادانه بدریا فروریزد، وگرنه درین‌افلاك هیچ روحی اراده‌ای‌خلاف خواست خداوند نمیتواند داشت.

٦ — یعنی: میخواهی بدانی که این ارواح بهشتی که‌آنها را حلقه‌وار در اینجا مشغول

بقیه در صفحهٔ بعد

من از بره‌های آن رمهٔ مقدسی بودم که «دومنیکو» راهبر آنست، ودر آن اگر از بیراهه نروند نیکو فربه توانند شد[1].

این کس که درجانب راستمن و نزدیکتر ازهمه بمن است برادر واستاد من بود. وی «آلبرتودی کولونیا»[2] استومن «تماس‌دا کوینو»[3] یم.

بقیه ازصفحه قبل

پایکوبی وسرود خوانی میبینی ، در زندگی زمینی خـود چه کسانی بوده‌اند . اصـل فکر تشبیه ارواح بگل‌وگیاه ازانجیل گرفته شده‌است که‌درآن‌عیسی‌میگوید (انجیل یوحنا ، باب‌پانزدهم) : « ... من تاك حقیقی هستم وپدر من باغبانست . هرشاخهٔ در من که میوه نیاورد آنرا دور میسازد وهرچه میوه آرد آنرا پاك میکند تا بیشتر میوه آورد . » ـ « بئاتریچه برگرداگرد خود بدان مینگرد » : اشاره بدانکه حقیقت الهی (که‌بئاتریس‌مظهرآنست) درروی زمین مرکز ومحور تمام افکار واعمال ایشان بود ، بدینجهت در اینجا نیز همهٔ اینان برگرد بئاتریس میچرخند .

۱ — «رمهٔ‌مقدس» :اشاره‌بفرقهٔ‌مذهبی‌سن‌دمینیك(بایتالیائی‌سن‌دمنیکو San Domenico که آنرا فرقهٔ دومینیکن ها Ordine dei domenicani مینامند ؛ از این روحانی بزرگ درسرود دوازدهم بهشت سخن خواهد رفت . ـ « اگر از بیراهه نروند ... » : یعنی اگرمقررات این فرقه را کاملا رعایت کنند . دربن‌باره از زبان «تماس‌اکیناس» در سرود یازدهم بتفصیل بحث خواهد شد .

۲ — آلبرتـو دی‌کولونیا Alberto di Colonia ، فقیه معروف مسیحی در قـرون وسطی که‌آلبرت‌کبیر (بلاتینی Albertus Magnus ـ بایتالیائی Alberto Magno) لقب دارد وویرا بطوراعم «علامه» Doctor universalis مینامیدند . «آلبرتوس» کبیر درسال۱۱۹۳ تولد یـافت ودر ۱۲۲۲ وارد فرقـهٔ « دومینیکن‌ها » شد وچندین سال در شهرکلن Köln آلمان (بایتالیائی Cologna) بتعلیم‌اصول‌دینی پرداخت (وازین‌جهت‌است که درینجا ازوبنام آلبرتودی کولونیا یاد شده است) . از زمرهٔ شاگردان وی دربن شهر «تماس‌اکیناس» بود که وی بهمراه او در۱۲۴۵ بپاریس رفت ودر۱۲۵۴ اسقف «راتیسبن» شد ودر۱۲۸۰در«کولن» مرد . وقت‌مرگش در سراسر اروپا «علامه» لقب داشت وبزرگترین فقیه مسیحی بشمار میرفت وهنوز هـم وی یکی از پایه‌های اساسی فقه ومعرفت کاتولیك است .

۳ — تماس داکـوینو Thomas d' Aquino (بـلاتینی Thomas Aquinas) بزرگترین عالم علم الهی درقرون وسطی است که بعد از مرگش از طرف کلیسا لقب « مقدس » بدو داده شد و از آن پس « سن‌تماسوداکوینو » خوانده میشود . این روحانی در عالم مسیحیت ودر تاریخ اروپا بقدری مشهور است که احتیاج زیادی بمعرفی او نیست . وی در۱۲۲۶ درکشور ناپل متولد شد ودر ۱۲۷۴ در «فوسانوئووا» مـرد ، پسرکنت «اکوینو» از اشراف بزرگ ایتالیا

بقیه در صفحهٔ بعد

اگر بهمین‌منوال جملهٔ آن دیگران را میخواهی‌شناخت ، سخنان مرا دنبال کن و با نگاه خویش گرداگرد حلقهٔ مسعود را درنورد .

این فروغ آتشین دگر ازلبخند « گراتسیان » بیرون میجهد که این وآن قانون‌را بسی‌نیکوعرضه داشت،چندانکه بهشت را پسند آمد[1] .

آن دیگری که پس از وی آرایندهٔ جمع ماست «پیترو»ئی است که بشیوهٔ زنك بینوا دارائی خویش را بکلیسای مقدس بداد[2] .

بقیه از صفحهٔ قبل

و پسرعم فردریك دوم امپراتور آلمان بود . در شانزده سالگی علیرغم پدر وخاندان خود بحلقهٔ روحانیون پیوست وچنانکه معروف است کسان او بعد از آنکه کلیهٔ مساعی ایشان در انصرافش ازین فکر بیحاصل ماند ویرا مدت چندروز بایکی از زیباترین زنان هرجائی ایتالیا در باغی زندانی کردند ، ولی «تماس» ازین‌آزمایش نیز بسلامت بیرون‌آمد . اندکی بعد به «کولن» رفت و شاگرد « آلبرتوس ماگنوس » شد و پس ازآن ده سال در پاریس بتعلیمات شرعیه پرداخت ومدتی نیز در رم وبولونیا تعلیم داد ، ولی تاآخر عمر از قبول کلیهٔ مناصب وعناوین سرباز زد و با آنکه در همه‌جا او را با منتهای تجلیل میپذیرفتند تا آخرین روز زندگی نسبتاً کوتاه خود (۴۷ سال) باسادگی وفروتنی‌زیست . ـ نوشته‌های «تماس‌اکیناس» بسیارزیاد است وآنهاراکاملترین آثار الهیات درآئین مسیحی دانسته و ازین‌رو او را فقیه ملکوتی Doctor Angelicus لقب داده‌اند . اثر بزرگ او بنام Summa theologica درسراسر کمدی الهی ملاك ومنبع نظریات دانته‌است، وتقریباً در هرمورد که بین نظریات فلسفی والهیٰ این فقیه با سایر فلاسفه وعلمای الهیات اختلافی در میان بوده دانته نظر وی را برگزیده وارجح شمرده است .

۱ — گراتسیان Goazîan (گراتسیانودی‌کیوزی Graziano di Chiusi) فقیه معروف مسیحی از دستهٔ camaldoli متعلق بفرقهٔ بزرگ «فرانسیسکن» است که در اواخر قرن یازدهم‌مسیحی‌متولد شدودرصومعهٔ «بولونیا» بتعلیم پرداخت ودرهمین صومعه بود که اثرمعروف خود را بنام Concordantia discordantium Canonum یا Decretum Gratiani نوشت که درآن سعی کرده بود قوانین شرعی وعرفی را بهم نزدیك کند ووجه شبه این دونوع رابیابد . بدین جهت است که دانته میگوید « این وآن قانون را روشن کرد » .

۲ — پیترو Pietro : پیترولومباردو Lombardo فقیه وعالم کاتولیك که دراوایل‌قرن دوازدهم مسیحی متولد شد ودر ۱۱٦٤ در پاریس وفات یافت . وی از سال ۱۱۵۹ اسقف این شهر بود ودرآنجا سالها بتدریس علم الهیات اشتغال داشت.کتاب مشهورش که بزبان لاتینی‌نوشته شده موسوم است به Sententiarum libri quatuor که یکی از مهمترین کتابهای مذهبی

بقیه در صفحهٔ بعد

فروغ پنجمین، که درجمع ما زیباتر از همه است در چنان عشقی میسوزد که‌در آن پائین همهٔ جهانیان مشتاق شنیدن خبری دربارهٔ اویند [1].

در روح والائی که در درون این فروغ مکان دارد، حکمتی چنان عمیق بودیعت نهاده شد که اگر حقیقت حقیقت باشد، هنوز تالی او در خردمندی زاده نشده است [2].

دردنبال وی، فروغ این شمعی را بنگر که تاآن هنگام که جامهٔ

بقیه ازصفحه قبل

وعلمی قرون وسطی است ومدتها در همهٔ اروپا تدریس میشد. این کتاب باعث شد که خود او را «صاحب‌فتوی» Magister Sententiarum لقب دادند. ـ «بشیوهٔ زنك بینوا»: اشاره به بندی ازانجیل که «پیترولومباردو» در مقدمهٔ کتاب «فتوی» خود آنرا عیناً نقل کرده است (انجیل لوقا، باب بیست وبکم): «... وعیسی نظر کرده و دولتمندانیرا دید که هدایای خود را در بیت‌المال میاندازند ـ وبیوه زنی فقیر را دید که دوفلس درآنجا انداخت ـ پس گفت هرآینه‌بشما میگویم بیوهٔ فقیرازهمهٔ آنها بیشترانداخت زیرا که همهٔ ایشان اززیادتی خود درهدایای خداوند انداختند، لیکن این زن ازاحتیاج خودتمامی معیشت خویش را انداخت». ـ دانته اشاره‌میکند که «پیترو» نیز مثل‌این‌بیوه زن تنها دارائی خودرا که کتابش بود بخداوند اهداء کرد، زیرا وی در مقدمهٔ این کتاب آنرا بکلیسا هدیه کرده بود.

۱ ـ «فروغ پنجمین که زیباترین‌فروغ این جمع است»: سلیمان پیغمبر ـ «درچنان عشقی میسوزد»: اشاره به عشقی که زمینهٔ کتاب معروف «غزل غـزلهای سلیمان» است. ـ «درآن پائین»: درروی زمین. ـ «همه مشتاق شنیدن خبری در بارهٔ او هستند»: همه میخواهند بدانند او بخشیده شده‌است یانه؟ اشاره بفصلی از تورات (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم)، که بموجب آن سلیمان در اواخر عمرزنان زیبای بسیاری را ازسرزمینهای‌بت‌پرستان بحرمسرای خودش که شامل هفتصدزن وسیصد متعهٔ بود آورد واین زنان او را بخدایان ساختگی خویش‌معتقد کردند، بطوریکه سلیمان بخاطر آنها چندین‌پرستشگاه برای‌این بت‌ها ساخت وتورات مینویسد که «وی‌درنظر خداوند شرارت ورزید، اما خداوند بخاطرپدرش داود سلطنت اورا منقرض نکرد». دانته تذکرمیدهد که مردمان میخواهند بدانند آیا سلیمان بالاخره موردرحمت خداوندی قرارگرفته یانه، وخود بدین سؤال جواب مثبت میدهد.

۲ ـ «روح والا»: روح سلیمان ـ «دانشی‌چنان‌عمیق»: حکمت سلیمان که صورت ضرب‌المثل‌یافته ویکی‌از کتابهای تورات نیز بهمین‌نام «کتاب حکمت‌سلیمان» موسوم است. نقل از تورات (کتاب سوم پادشاهان، باب سوم) که در آن خداوند بسلیمان چنین میگوید: «اینك برحسب کلام توکردم و اینك دل حکیم و فهیم بتو دادم بطوریکه پیش از تو مثل توئی نبوده است وبعد ازتوکسی مثل تو برنخواهد خاست.»

گوشت وپوست برتن داشت ، بیش ازهر کس دیگر بطبیعت فرشتگان و وظایف آنان ره برد [1] .

درآن فروغ کوچك دیگر ، وکیل دعاوی ادوار مسیحی را خندان بین که نوشتهٔ لاتینی او«آوگوستین» را سودمند افتاد [2] .

باری،اگرنگاه‌اندیشه‌ات دردنبال ستایشهای من ازفروغی بفروغی رود ، اکنون بی‌شکی ترا عطش شناسائی فروغ هشتمین است .

دیدار خیر مطلق ، این روح مقدسی را ازین دنیا بیرون کشید که بهر کس که‌سرشنیدن داشته‌باشدمیفهماند که دنیا بچه‌اندازه‌فریبنده‌است؛

کالبدی که‌این‌روح از آن‌بیرون رانده‌شد، درآن‌پائین‌در«چیلدائورو» برزمین افتاده ، ولی خود این روح از شهادت و تبعید روی بدین صلح

۱-- اشاره‌بروح‌مردی‌یونانی‌موسوم‌به‌دیونیسیوس‌ارئوپاگیتوس Dionysios Areopagitos (بایتالیائی دیونیجی ارئوپاجیتا Dionigi Areopagita) کـه در انجیل نام او « دیـونیسیوس آریوپاغی» آمده است . وی یکنفریونانی بود که بدست پولس‌رسول بآئین مسیح درآمد (انجیل، کتاب اعمال رسولان ، باب هفدهم): ...«لیکن چندنفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جملهٔ ایشان‌دیونیسیوس آریوپاغی‌بود»این‌مردی‌اولین‌رهبرمسیحیان آتن‌شد ودرسال ۹۵ بشهادت رسید . از اوکتابی در بارهٔ طبقه بندی ملائك درآسمان‌بنام De coelesti hierarchia باقی مـانده که دانته در نامهٔ خود به « کان گرانده دلاسکالا » ازآن یـاد .میکند وآنرا مورد استفـادهٔ فـراوان خود میشمارد .

۲-- دربارهٔ هویت این روح، بخلاف بقیهٔ‌آنهائی که نامشان آمد ، میان مفسرین اختلاف نظرفراوان‌است وتاکنون‌آنرا باختلاف سنت‌امبروجیو، لاکتانس(لاتانتسیو)،سن‌پولن،مارکوویتورینو وغیره دانسته‌اند ولی‌عقیده غالب مفسرین براینست که وی کشیشی اسپانیائی است بنام پائولواروزیو Paolo Orosio که دراوائل قرن پنجم مسیحی درتاراگونای اسپانیا میزیست ودرجوانی خود در افریقا باسنت اوگوستن ملاقات کرده وبدست‌اووارد حلقهٔ روحانیت‌شد، سپس برای‌تلمذ درمکتب «یرومیا» به بیت المقدس رفت . اثر برجستهٔ او کتابی‌است بنام Historiarum adversum paganos libri septem (هفت جلد تاریخ‌علیه‌کفار) که درتأیید عقاید مسیحیت و ردکلیهٔ معتقدات یونانی ورومی نوشته شده است (این‌زمان یکقرن واندی پیش‌ازظهورآئین اسلام بود) . بدین جهت‌است که دراینجا وی « وکیل دعاوی مسیحیت» لقب‌گرفته‌است . ــ « اوگوستین را سودمند افتاد » : اشاره بدانکه وی این‌کتاب را بتوصیهٔ سنت‌اوگوستن نوشته بود.

آورده است [1]

دورتر از آن فروغ روح فروزان «ایزیدورو» را ببین [2] و «بدا» را [3] ،
و «ریکاردو» را که در عالم تأمل بیش از تنی واحد بود [4] .

۱ — « فروغ هشتمین » روح یك سناتور وفیلسوف رومی است بنام «سورینوس‌بوئتیوس» Anitius Severinus Boethius (بایتالیائی آنیچیو سورینوبوئتسیو Anicio Severino Boezio) که در سال ٤٥٥ مسیحی در رم بدنیا آمد ودر ٥١٠ بمقام کنسولی رسید ، ولی در ٥٢٣ مغضوب «تئودوریك» امپراتور روم قرارگرفت ودربرجی بلند زندانی شد وسال بعد درآنجا بقتل‌رسید . کتاب‌معروف اوموسوم است به «تسلی‌فلسفی» De consolatione philosophiae که در بارهٔ ناپایداری لذات جهانی ولزوم توجه بخداوند ولذات معنوی نوشته شده است . جسد وی‌در کلیسای «سن‌پیترو» در «چیل‌دورو» Ciel d' oro (آسمان‌زرین) درشهر پاویا Pavia بخاك سپرده شد و ازین جهت است که در اینجا به‌نام این کلیسا چیلدائورو cieldauro اشاره شده است . ـ بدین صلح : به بهشت .

۲ — ایزیدورو Isidoro ، روحانی‌بزرگ شهر سبیلا در اسپانیا (بایتالیائی‌سیویلیا، بفرانسه سویل ، بعربی اشبیلیه) در قرن ششم میلادی که در ٥٦٠ در «قرطاجنه» متولد شد ودر ٦٣٦ ، چندسال پس از ظهور اسلام ، دراشبیلیه‌مرد. از جملهٔ نوشته‌های فراوان اودائرةالمعارفی بیست جلدی است که دربارهٔ علم اشتقاق نوشته شده (Ethymologia) ودر قرون وسطی درهمه جا تدریس میشد .

۳ — بدا Beda ملقب به مکرم (the Venerable Bede) روحانی بزرگ آنگلو- ساکسون ، در قرن هفتم وهشتم میلادی که در سال ٦٧٣ در«نورثمبرلند» انگلستان بدنیا آمد و تقریباًهمهٔ عمرخویش‌رادرصومعهٔ «یارو» که خود درآنجا تعلیم یافته بودگذرانید ودر٧٣٥ بمرد . وی نویسنده‌ای بسیار پرکار بود وبیش از چهل‌جلد آثار بزرگ تحقیقی وتاریخی ومذهبی‌نوشت که مهمترین آنها تاریخ روحانی انگلستان است موسوم به Historia ecclesiastica nostra gentis insulaea که در آن تاریخ هشتصدسالهٔ انگلستان را از هنگام استیلای رومیان تا قرن هشتم مسیحی از لحاظ روحانی مورد مطالعه قرار داده است . این‌کتاب اصلا بلاتینی نوشته شده وبعدها بفرمان الفرد پادشاه انگلستان بانگلیسی ترجمه شده است .

٤ ـ ریکاردو Ricardo (بانگلیسی ریچارد Richard) روحانی اسکاتلندی قرن دوازدهم مسیحی، که درسال ١١٧٣ درپاریس مرد، وچون راهب دیر سن ویکتور Saint Victor (بایتالیائی San Vittore) در پاریس بود ، او را Richard de St Victor مینامند . وی چندین تفسیربرتورات وانجیل نوشت که باعث شد اورا «متأمل بزرگ» Magnus Contemplator لقب دهند ، وهمین لقب اوست که در اینجا مورد استناد دانته قرارگرفته است .

و آنکس که نگاه تو از وی بجانب من بازمیگردد[1] ، فروغ روحی است که در عالم اندیشه‌های سخت خویش[2] مرگ را بسیار کند دریافت[3] . این فروغ جاودان «سی‌جیه‌ری» است که چون در کوی حصیرفروشان تعلیم میداد ، از راه استدلال ومنطق حقائقی را عرضه‌داشت که ویرا مورد بغض کسان قرارداد .[4] »

۱ـ اشاره به روحی که دراین حلقهٔ ارواح دوازده‌گانه در دست چپ « تماس اکیناس » جای دارد ، و «آکیناس» که از اولین روح سمت راست خود (آلبرتوس ماگنوس) این ارواح را یکا یك معرفی کرده بود ، اکنون به روح آخرین و دوازدهمین رسیده است .

۲ ـ pensieri gravi : افکار مربوط بفلسفه وعلم الهی .

۳ ـ یعنی : آرزو داشت که هرچه زودتر مرگ او فرا رسد و ویرا بفیض دیدارخداوند نائل کند .

٤ ـ سی‌جیه‌ری Sigieri (دراصل فرانسه سیژیه Sigier) روحانی وحکیم فرانسوی ، اهل براهان Brahant ، استاد معروف دانشگاه پاریس در قرن سیزدهم میلادی ، که پیرو فلسفه ومنطق ابن‌الرشد بود وسخت با نظریات « سن تماس اکیناس» و عقاید فرقهٔ « دومینیکن » مبارزه میکرد،بهمین جهت درسال ۱۲۷۷ او را از طرف‌کلیسا محکوم به زندقه (eresia) کردند ودر حدود ۱۲۸۳ زنده‌زنده درآتش‌سوزانیدند . ـ «کوی حصیرفروشان» vico degli strami نام قدیمی کوچهٔ معروف پاریس که بعداً Rue de l' Ecole نام‌گرفت‌وسابقاً مسمی‌به Rue du Fouarre بود . این همان کوچه‌ایست که دانشگاه معروف پاریس در آن واقع است، و درزمان دانته این دانشگاه مرکز تعلیم فلسفه والهیات بود. لقب «حصیرفروشان» ازآنجا میآمد که قسمت مهمی از این محله بازار فروشگاه وحصیر بود . ـ

یکی ازبغرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» ، که هنوز هم مفسرین با همهٔ کوشش خود راه حل رضایت بخشی برای‌آن نیافته‌اند ، این است که بچه علت دانته در اینجا روح این شخصی را که همهٔ عمرمخالف عقیدهٔ «تماس اکیناس» بوده (که چنانکه گفته شد دانته بدو ایمان و اعتقاد کامل دارد) و مخصوصاً کسی راکه از طرف کلیسا بجرم زندقه وبدعت در دین سوزانیده شده ، در بهشت درکنار « سن‌تماس » جای داده و از زبان خود او وصف تجلیل آمیزی از وی کرده ، وعقاید فلسفی ومذهبی ویرا «حقایقی» شمرده که افشای‌آنها اورا مورد بغض کسان قرار داده است.

یکی از دانته شناسان فرانسوی Etienne Gilson در کتاب مفصل خود بنام « دانته و فلسفه Dante et la philosophie درین‌باره مینویسد : «درهیچ‌قسمت کمدی الهی‌دربای‌دانته شناسان تا بدین حد متلاطم نبوده است » ، ونتیجه میگیرد که اگر مفسرین باهمهٔ تحقیقات و مطالعات خود درین مورد براه حل رضایت بخشی نرسیده‌اند ، علت‌آنست که باحتمال بقیه در صفحهٔ بعد

آنوقت، چون ساعت دیواری که مارامتوجه‌آن ساعتی کند که‌زوجهٔ
خداوند برای خواندن سرود مقدس بامدادی بافتخار شویش برمیخیزد تا
عشق او را برانگیزد[1] ،
ودرآن ، قسمتی از چرخها قسمت دیگر را میکشند ومیرانند و
ازین راه چنان « تین‌تین[2] » خوش آهنگی برمیآورند که اندیشه های
مستعد را ازعشق آکنده میکند ،

بقیه از صفحه قبل

قوی با اطلاعات و معلومات کنونی ما درین باره اصولا راه حلی برای این مشکل نمیتوان یافت، وباید به تکرارمعروفترین شعر کمدی الهی(مصراع نهم‌سرودسوم دوزخ) اکتفاکردکه : « ای‌آنکه از این در داخل میشوی ، دست از هر امیدی بشوی » . ـ با این وجود ، شاید بتوان نظریه‌ایرا که یکی از دانته شناسان ایتالیائی Il Nardi در این باره ارائه میدارد ، - Sigieri di) Brahante nella Commedia spianate) (سال ۱۹۱۲) بعنوان نظریه‌ای قابل قبول نقل کرد . بعقیدهٔ وی دانته درعین حال که معتقد به «سن تماس» بوده ، ازبسیاری جهات تحت تأثیر نظریات «ابن الرشد» نیز قرار داشته است وآثار این نفوذ فلسفی ابن‌الرشد در او ، در خیلی از اشعارکمدی الهی محسوس است . بدین جهت وی دراینجا خواسته است بگوید که این دوفیلسوف و فقیه که نظریاتی مخالف دربارهٔ یك حقیقت واحد ابراز داشته‌اند ، هرکدام از یك جانب خاص بدین حقیقت نگریسته ، و در واقع « که معتکف دیر و که ساکن مسجد » بوده‌اند ، ولی هردو عقیده داشته‌اند که : « مقصود توئی ،کعبه و بتخانه بهانه » ، بدین جهت حقیقت درکنه نظریات این هردو نفربیك صورت متجلی است ، واین اختلاف ظاهری که در روی زمین میان این دو بنظر میرسد در آسمان که جایگاه حقیقت محض است بکلی از میان رفته است ، واین باعث شده که «سن تماس» خود زبان بتجلیل این رقیب زمینی خویش بگشاید .

۱ ـ ساعت دیواری : ناقوس کلیسا ـ « زوجهٔ خداوند » : کلیسا (مراد از خداوند در اینجا عیسی مسیح است که‌کلیسا la chiesa که در ایتالیائی‌کلمه‌ای مؤنث است ، زوجه اوست.)
« سرود مقدس بامدادی » : دعای صبحانهٔ مذهبی ـ «بافتخارشویش» : بافتخار عیسی .

۲ ـ tin tin sonando : صدای ناقوس .

سرود دهم

بهمین‌سان چرخ پرجلال را دیدم که بحرکت‌آمد [1] ، ودرآن‌صدا بصدا با چنان هم‌آهنگی وشیرینی در دنبال‌هم‌برخاست که آنرا جز درآنجا که شادمانی ابدی میشود [2] ، نمیتوان شناخت .

۱ ـ اشاره به حلقهٔ ارواح دوازده‌گانه ، که پس از گفتگوی سن‌تماس با دانته دو باره گردش وسرود خوانی خود را از سر گرفته اند .

۲ ـ «درآنجا که . . . » : بهشت . ـ جاودانی میشود : **s' insempra** ؛ کلمهٔ خاصی که از **sempre** (همیشه)گرفته شده ، وجای دیگر بکار نرفته است .

سرود یازدهم

آسمان چهارم: فلك خورشید
ارواح فقها ومتألهین

در این سرود ، کـه همچنان درفلك چهارمین میگذرد ، «سن تماس آکیناس» بتنهائی‌سخن میگوید .

قسمت‌اعظم‌این سرود، که یکی‌ازمعروفترین سرودهای کمدی‌الهی‌است، اختصاص به تجلیل مردروحانی ومقدس بزرگ مسیحی «سن فرانچسکوداسیزی» San Francesco d' Assisi یافته است. این‌روحانی معروف ، همان‌کسی است‌که فرقهٔ بزرگ «فرانسیسکن»را براساس فقر و دوری مطلق ازمال ومنال دنیوی وتوجه به ریاضت بوجود آورد ، واین فرقه هنوز هم باقی است و پیروان بسیار دارد . خود «سن فرانچسکو» در این سرود با دانته روبرو نمیشود ، زیرا که وی ساکن فلك چهارم نیست ، و شاعر او را بعدها درعرش اعلی ، در حلقه عالیمقام ترین ارواح بهشت میبابد (سرود سی‌ودوم بهشت).

سرودهای یازدهم ودوازدهم بهشت صورتی کاملا مشابه دارند . در این سرود « سن تماس » شایستگی و پارسائی «سن فرانچسکو داسیزی» مؤسس فرقهٔ «برادران کهتر» را مورد تجلیل قرار میدهد واز رفتار افراد این فرقه در دورهٔ دانته انتقاد میکند . در سرود بعد همین‌کار را «سن بوناونتوره» بزرگترین فقیه فرقهٔ «برادران کهتر» در مورد «سن دومنیکو» وافراد فاسدفرقهٔ اومیکند .

سرود یازدهم

ای تلاش نابخردانهٔ آدمیان ، این قیاسهای استدلالی که بالهای ترا بجانب زمین بپرواز میآورد ، چقدر ناقص و نارساست [1] !

یکی همت بعلم حقوق [2] گماشته بود ، و یکی به‌کلمات قصار [3] ، ویکی دیگر بشغل روحانی [4] ؛ یکی در اندیشهٔ حکومت از راه زور بود و دیگری از راه سفسطه [5] ؛

یکی سر بلندپروازی داشت و دیگری هوای بازرگانی؛ یکی مستغرق درلذات جسمانی بود وخویش را از این راه میفرسود ، و دیگری خود را بدست تن‌آسانی سپرده بود .

و حال آنکه من ، آزاد از بند این همه ، با «بئاتریچه» در آسمان بودم ومورد استقبالی چنین پرشکوه قرار داشتم [6]

---

۱ ـ یعنی : سعی درحل‌مشکلات و درك حقایق از راه قیاس و استدلال صرف ، آدمی را بجای آشنائی باحقیقت سرگردان میکند و بجای آنکه متوجه معنویات سازد، بدلبستگی بامور مادی وزمینی وامیدارد .

۲ ـ در اصل بصورت کلمهٔ لاتینی iura (حقوق‌وعلوم قضائی) آمده .

۳ ـ aforismi : اشاره به‌کتاب معروفی بدین‌نام که از بقراط (بایتالیائی Ippocrate) پزشك بزرگ یونان باقی است ؛ بنابراین مراد دانته در اینجا علم طب است .

٤ ـ بدیهی است که نظر دانته توهین به روحانیت نیست ، بلکه اعتراض بکسانی است که مشاغل روحانی را راه ارتزاق خود قرار داده‌اند ، درصورتیکه روحانیت واقعی باید ازهرشائبه ونفع مادی بدور باشد .

۵ ـ یعنی : حکومت از راه قلب حقائق ، بکمك فریب وخدعه .

٦ ـ یعنی: بجای اینکه مثل اینان درپی‌استدلال وقیاس باشم ، باکمك ایمان (بئاتریس) راه بحقیقت میبردم .

هر یك از این ارواح بدان نقطه از دائره که قبلا در آن بود بازگشت[1] ودرآنجا چون شمعی در شمعدانی بیحرکت بایستاد.

و من، از درون فروغی که نخست با من سخن گفته بود[2] و درخشندگیش فزون میشد[3]، صدائی‌را شنیدم که همراه با لبخند چنین آغاز شد:

«همچنانکه انوار فروغ او[4] مرا این چنین بدرخشش میآورند، چون بدانها مینگرم کنه اندیشه‌های ترا درمییابم.

تو درشکی، ودلت میخواست که من با زبانی‌چنان روشن وجامع که نیروی ادراك ترا متناسب باشد، باتو ازدر توضیح درآیم.

شك تو از بابت اینست که دمی پیش گفتم: «آنجا که نکو فربه توانند شد»[5]، ونیز ازین بابت که گفتم: «تالی اونیامده است»[6]؛ و درینجا باید که این هردو نکته باوضوح روشن شوند.

مشیت‌ازلی که جهان‌را ازراه‌این‌شورائی که نگاه هیچ‌آفریده‌ای‌را یارای رسیدن به عمق‌آن نیست اداره میکند[7]،

---

۱ ـ یعنی: گردش دورانی ارواح این حلقه بپایان رسید و هرکدام در جای اولیهٔ خود متوقف شدند.

۲ ـ سن تماس داکوینو.

۳ ـ اشاره بدانکه شك دانته وسیله‌ای برای رفع تردید وی و در نتیجه خدمت بنوع به روح «سن‌تماس» داده بود، و ازین راه‌گرمی احسان وی را فروزنده‌تر میکرد.

٤ ـ فروغ الهی.

٥ ـ اشاره به سخن «سن‌تماس» در سرود پیش دربارهٔ پیروان طریقه دومینیکن (رجوع شود به صفحهٔ۱۲۵۸سطر۲).

٦ ـ اشاره به سخن «سن تماس» درسرود پیش، دربارهٔ سلیمان نبی (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲٦۰، سطر٥).

۷ ـ اشاره بدانکه دیدهٔ آدمی قدرت رخنه باسرار مشیات الهی را ندارد.

برای آنکه زوجۀ آن کس که با فریادی بلند و باخون مبارك خود
ویرا بهمسری درآورد همواره با محبوب خویش پیوسته ماند [1] ،
و بخویش اعتمادورزد ، و نسبت بدو بـاز هم وفاداری بیشتر نشان
دهد [2] ، دو شهزاده را [3] بهوا داری‌او بر انگیخت تا ازین و آن جانب
راهنمایش شوند .
یکی ازین دوشوقی سرافی‌داشت، ودیگری راازراه دانائی‌شکوهی
ازفروغ کروبی بود [4] .

---

۱ ـ یعنی: برای آنکه کلیسا همواره به تعلیمات عیسی وفادار باشد . ـ زوجه : کلیسا « آن کس که با فریادی بلند . . . » اشاره به عیسی وفریاد او در دم مرگ (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « عیسی بآواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود » . انجیل مرقس ، باب پانزدهم « . . . پس عیسی‌آوازی بلند برآورده جان بداد» ـ (انجیل لوقا ، باب بیست وسوم): « . . . عیسی بآواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم . این بگفت و جانرا تسلیم نمود . » ـ « با خون مبارك خود . . . » : خون عیسی . نقل از انجیل (کتاب اعمال رسولان ، باب بیست و یکم) « . . . پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را برآن اسقف مقرر فرمود تاکلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است . »

۲ ـ اشاره به انجیل (رسالۀ پولس رسول به رومیان ، باب هشتم) : « . . . زیرا یقین میدانم که نه موت ونه حیات و نه فرشتگان و نه رؤساء و نه قدرتها وچیزهای حال ونه چیزهای آینده . . . . قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد . »

۳ـ سن فرانچسکو (San Francesco)" و سن دومنیکو (San Domenico)ـ: مراد از تشبیه به «شاهزاده» اشاره بمقام فرمانروائی آنها در دنیای معنویات است ، و درعین حـال اشاره به تعداد زیاد پیروان آنان .

٤ ـ (رجوع شـود به صفحـۀ ۱۲۲۲ شـرح ۱) از لحـاظ لغـوی معنی سـوزان دارد ، و.در اینجـا اشاره به حرارت احسـان است کـه وجه ممیـز« سن‌تمـاس آ کوینو » بشمار میرود . ـ « کروبی» cherubica دستۀ معروف ملائك ، از ریشۀ لغوی« کمال‌علم». مفهوم این دو اشاره اینست که سرافین عشقی بیشتر وکروبیان علم و وقوفی بیشتر دارند ، بدین جهت گفته شده است که در «سن‌تماس» جنبۀ سرافی بیشتر بوده و درسن‌دومینیك جنبۀ کروبی این دو تفسیر مربوط بکلمات «سرافی»و« کروبی» ازخود «سن تماس‌آ کیناس» است .

من فقط ازیکی ازین دوسخن خواهم گفت [1] زیرا که آنچه این دو کرده‌اند هدفی واحدداشته است، و باستودن هریك از آنان بحقیقت از هردوسخن گفته‌اند.

درمیان «توپینو» و آبی که از تپهٔ بر گزیدهٔ «اوبالدوی» مسعود سرازیر میشود، دامنه‌ای حاصلخیز از کوهستانی بلند روی بپائین دارد [2]، که در آن «پروجیا» درنزدیك «پورتاسوله» احساس گرما و سرما میکند، و در پس آن «نوچرا» و «گوالدو» در زیر یوغی گران گریانند [3].

ازین کرانه، در آنجا که شیبش از هر جای دیگر تند ترمیشود [4]

۱ ــ سن فرانسوا داسیز.

۲ ــ این بند وبند بعد توصیفی پیچیده از شهر «آسیزی» Assisi (دراصطلاح دانته آشزی Ascesi) است که زادگاه فرانچسکو بود. ــ توپینو Tupino رودخانهٔ کوچکی است که از کوه «نوچرا» جاری میشود وازجنوب شرقی «آسیزی» میگذرد ــ «آبی که از تپهٔ ...». رودخانهٔ «کیاشیو» Chiascio که از تپه‌ای در نزدیکی «آسیزی» سرچشمه میگیرد وبربالای این تپه دیر «گوبیو» Gubbio واقع است که «سن‌اوبالدو» San Ubaldo (۱۰۸٤ـ۱۱٦۰) «راهب مسعود» پیش ازآنکه در سال ۱۱۲۹ اسقف این ناحیه شود درآنجا صومعه‌نشین بود؛ «کیاشیو» در سمت شمال غربی «آسیزی» جاری است و اندکی دورتر از این شهر، با «توپینو» بهم می‌پیوندد و برود «توه‌ره» میریزد. ــ «کوهستانی‌بلند»: کوه «سوبازیو» Subasio

۳ ــ پروجیا Perugia شهر معروف ناحیهٔ مرکزی ایتالیا، در میان رشتهٔ جبال آپنینو. ــ «پورتا سوله» Porta Sole بندرگاه قدیمی ناحیهٔ «پروجیا» که نزدیك ناحیهٔ «آسیزی» بود، ولی امروزه اثری ازآن باقی نمانده است. ــ «احساس سردی و گرمی‌میکند» یعنی: مشغول زندگی است. ــ «نوچرا» Nocera و «گوالدو» Gualdo دوشهر کوچك واقع در۱۲ کیلومتری و۲۵ کیلومتری شمال‌شرقی «آسیزی» که در زیر «یوغ گران» پروجیامینالیدند. ممکن است این «یوغ» اشاره بحکومت «روبردانژو» باشد و در عین حال میتوان آنرا اشاره ای بوضع جغرافیائی‌نامساعد این دوشهر دانست، که در منطقه‌ای خشك وسرد واقعند. هریك ازین سه تعبیر مختلف مورد قبول دسته‌ای از مفسرین است.

٤ ــ «آسیزی».

خورشیدی بجهان آمد [1]، همانند آنکه گاه این خورشید در «گنگ» چنین میکند [2]

لاجرم، آنکس را که ازین مکان سخن گوید، گوی که آنرا «آشنوی» ننامد، زیرا که این کلامی بسیار نارساست، بلکه اگر با نام خاصی سخن میخواهد گفت [3] باید که آنرا «مشرق» بنامد [4].

این خورشید هنوز چندان دور از مطلع خود نبود که بتوزیع قسمتی از فضیلت بزرگ و نیروبخش خود درروی زمین پرداخت [5]،

زیرا وی بس جوان بود که بخاطر آن بانوئی که هیچکس برروی او، چون برروی مرگ، در لذت طلبی نمیگشاید [6]، با پدرش از راه جنگ درآمد [7]؛

و در برابر دادگاه روحانی [8]، et coram patre [9] با این بانو

---

۱ – اشاره بتولد «سن‌فرانچسکو» در سال ۱۱۸۱ یا باحتمال قویتر درسال ۱۱۸۲. – تشبیه این روحانی به «خورشید» از طرف «سن‌بنا ونتورا» که در سرود بعد بتفصیل از او سخن خواهد رفت صورت گرفته ودانته این تشبیه را ازاو نقل میکند. – اصل تشبیه ازانجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب هفتم): «... وفرشتهٔ دیگری را دیدم که از مطلع آفتاب بالا میآید ومهر خدای زنده را دارد».

۲– اشاره به طلوع خورشید واقعی که اکنون دانته درفلك آن است (وبدین جهت بصورت «این خورشید» بدان اشاره شده است) و از جانب مشرق. یعنی از رود «گنگ» (بایتالیائی گنجه Gange) در هندوستان طلوع میکند (رجوع شود بنقشه وشرح مقدمهٔ برزخ).

۳ – یعنی اگر بخواهد نه بصورت عام، بلکه باوضوح وشاخصیت از آن نام برد.

٤ – جائی که خورشید ایمان ومعنویت ازآن طلوع کرده است.

٥ – یعنی: جلال معنوی او حتی پیش ازآنکه وی بدنیا آمده باشد متجلی شد.

٦ – اشاره به «فقر» که اساس وعلت وجودی فرقهٔ فرانسیسکن بود.

۷ – یعنی: علیرغم مخالفتهای پدرش وارد عالم روحانیت شد وریاضت پیشه کرد.

۸ – دربرابر دادگاه روحانی که بریاست اسقف «اسیزی» برای رسیدگی باختلاف سن‌فرانچسکو وپدرش تشکیل شد.

۹ – جملهٔ لاتینی، بمعنای «ودرحضورپدرش».

درپیوست [۱] ، وپس ، روز بروز بیشتر دل بمهرش بست .

این زن که از شوهر نخستینش محروم مانده و هزار وصد سال و هم بیش‌ازآن موردبی‌اعتنائی‌و فراموشی قرار گرفته بود ، تاهنگامی که او آمد ، دعوتی دریافت نداشته بود [۲] .

بیجهت حکایت کردند که‌آنکس که تمام جهان را بهراس افکند ویرا در کنار « آمیکلاته » آسوده دید و نسبت بصدای خود بی‌اعتنایش یافت [۳] ؛

بیهوده وی چنان ثابت قدم وسختگیر بود که حتی درآنجا که‌مریم درپای صلیب بماند ، او ازآن بالا رفت تابهمراه مسیح بگرید [٤] .

اما ، برای اینکه سخنم فزون از حد سربسته نباشد ، ازین‌پس‌در

۱ — اشاره به ماجرای معروفی که طبق آن سن‌فرانچسکو جامه های خویش را ازتن بدرآورد وبپدرش گفت : « تاکنون ترا در زمین پدر مینامیدم ، اما اکنون میتوانم با اطمینان خاطر بگویم : ای پدر ما که درآسمانی » .

۲ — این زن : فقر Povertà (که کلمه‌ای مؤنث است وبدین‌جهت بزن تشبیه‌شده است) که اساس آئین مسیح وفرقهٔ فرانسیسکن است . ـ شوهر نخستینش : عیسی.— « هزارو صدسال‌وهم‌بیش‌ازآن » فاصلهٔ‌شهادت عیسی‌تازمان‌تأسیس فرقهٔ فرانسیسکن . ـ «دعوتی‌دریافت‌نداشته بود » : کسی او را بازدواج نخوانده بود .

۳ — « آنکس که جهان را بهراس افکند » : سزار ، دیکتاتور وقیصر فاتح روم . — آمیکلاته Amiclate (بلاتینی‌آمیکلاس Amiclas) ماهیگیر بینوائی ازاهالی کنارآدریاتیك که بنابروایت «لوکانوس» درکتاب پنجم «فارسالیا» ، سزار درگرماگرم جنگهای داخلی میان او وپمپئوس ، ویرا بسیار خونسرد وآرام یافت ، چنانکه شبها در خانهٔ خود را نمی‌بست وچون سزار او را احضارکرد ، بنزد وی آمد بی‌آنکه خودش را باخته باشد ، زیرا که عقیده داشت فقر ومستمندی او ویرا از هرخطری مصون خواهد داشت . ـ « وی را درکنارآمیکلاته آسوده یافت » ، یعنی : فقروآمیکلاس را درکنارهم یافت وهیچکدام را از رعب خود ترسان ندید .

٤ — اشاره بدانکه عیسی تا دم مرگ فقیربود وبا همین فقر نیز بمرد ، یعنی‌درحالیکه نزدیکترین کسانش در پائین صلیب مانده بودند ؛ فقر بااو ازصلیب بالا رفت . این کلمه دربعضی نسخ بصورت salse (بالارفت) ودر برخی دیگر بصورت pianse (گریست) آمده است .

شنیدن گفتار درازم‌دانسته‌باش که این‌عشاق «فرانچسکو» [1] و«فقر»ند.

هماهنگی آنها وسرور آشکارشان ، وعشق واعجاب ونگاه شیرینشان زایندهٔ اندیشه‌های پارسایانه بود ،

چنانکه «برناردوی» ارجمند پیش از همه پاپوش از پای بدرآورد وبجانب چنین صلحی دوید، وباآنکه دوان بود میپنداشت که دیرکرده است [2] .

چه ثروتی وچه دارائی ثمربخشی که کسان ازآن بیخبرند ! پس‌از

---

۱ — Francesco ؛ «سن‌فرانچسکوداسیزی» ، روحانی بزرگ‌مسیحی، که پس از مرگ ازطرف کلیسا لقب «مقدس» گرفت ومؤسس فرقهٔ بزرگ « برادران‌کهتر » (frati minori) است . وی در ۱۱۸۲ متولد شد ودر۱۲۲۶ وفات یافت . دراوایل مردی خوشگذران‌بود وهمراه پدرش که بازرگان ثروتمندی بود بتجارت اشتغال داشت . یکسال نیز بعنوان اسیرجنگی زندانی شد ؛ اندکی بعد یکسره از دنیا کناره‌گرفت وعمر خود را وقف ریاضت وپرستاری جذامیان و امور خیر کرد واساس همهٔ این کارها فقر و تواضع و افتادگی بود . در سال ۱۲۱۲ فرقهٔ کلاریس (رجوع شود بصفحهٔ۳۷شرح۱) ودرسال ۱۲۲۱ فرقهٔ «توبه» را بوجود آورد . اندکی‌بعد با سیزده روحانی دیگر به مصر رفت وهمت به تبلیغ سلطان فاطمی مصر گماشت وآرزویش این بود که بدست او شهید شود ، ولی سلطان او را تجلیل بسیارکرد ، بی‌آنکه حاضر بقبول آئین مسیح شده باشد . در بازگشت بایتالیا ، از همهٔ مشاغل روحانی که ازطرف کلیسا بدو سپرده شده بود کناره‌گرفت ودر گوشه‌ای کوهستانی انزوا گزید وبقول معروف بعدازچهل‌روز روزه ، فرشته‌ای را بدید که نقش مرگ مسیح را برتن او زد . از آن پس شهرت تقدس وی روز بروز بیشتر شد ، بطوریکه دو سال بعد ازآنکه در ٤٤ سالگی مرد ، پاپ گرگوریوی نهم او را رسماً لقب «مقدس» داد . آثار او عبارتند از مقررات و اصولی که برای فرقهٔ خود نوشته وادعیه وخطابه‌ها ونامه‌هاوسرودها . علامت فرقهٔ اوریسمانی است که افراد این فرقه‌بر کمر می‌بندند ومظهرحقارت وفروتنی است

۲ — برناردو Bernardo : « برناردودی‌کونیتاواله » یکی از نجیب زادگان ثروتمند «آسیزی» که نخستین کسی‌بودکه از سن‌فرانچسکو پیروی کرد وبه‌حلقهٔ مذهبی او وارد شد وترك دنیا گفت . « پاپوش از پای‌بدرآورد » : اشاره‌به برهنه‌پائی سن‌فرانچسکو ویارانش .

شوی [۱]، «اجیدیو» [۲] پای برهنه کرد، ونیز «سیلوسترو» [۳]، زیرا که این
زوجه [٤] ایشانرا سخت پسند افتاده بود.

سپس این پدر و استاد با بانوی خود وبا صد خاندان که ریسمان
حقیر [٥] بهم پیوندشان داده بود روانه شد؛

هرگز نه سستی وزبونی دل، دیدگانش را بزیرافکند ونه‌پسری
«پیترو برناردونه» [٦]، و نه از اینکه در او بدیدهٔ حقارت نگرند تحاشی
ورزید.

درعوض نیت سخت خویش را شاهانه با «اینوچنتسو»درمیان‌نهاد،
ونخستین مهر را برای فرقهٔ خویش از او دریافت داشت[۷].

وچون شمارهٔ حقیران در دنبال آنکس که زندگانی‌شایان‌ستایشش
را درجلال آسمان با برازندگی بیشتری وصف کنند [۸] افزایش یافت،

۱ — شوی: سن فرانچسکو، که دانته قبلا او را شوهر فقر نامیده است.

۲ — Egidio سومین مرید سن فرانچسکو که بعد ازآشنائی بااین روحانی، ناگهان دست از مال و منال دنیوی بشست وهرچه را که داشت بذل کرد وخود در حلقهٔ فقیران فرقهٔ او درآمد. وی نیز مثل رهبر مذهبی خود اهل «آسیزی» بود وازاو مجموعه‌ای بنام Dicta Beati Aegidii مانده که بدست شاگردانش نوشته شده است.

۳ — Silvestro، کشیش "آسیزی"، که بعد از قبول اصول فرقهٔ سن‌فرانچسکو از طرف پاپ «اینوسنت» وارد این فرقه شد وسمت نخستین کشیش آنرا یافت.

٤ —فقر.

٥ — ریسمانی که وجه مشخص افراد فرقهٔ «برادران کهتر» است (دوزخ، سرودهفدهم)

٦ — Pietro Bernardone پدر سن‌فرانچسکو که بازرگانی ثروتمند بود، ولی از خاندانی اصیل نبود.

۷ — «اینوچنتسوی سوم» Innocenzo پاپ معروف، که‌از۱۱۹۸ تا ۱۲۱٦ پاپ بود واصول فرقهٔ «برادران کهتر» را پذیرفت وآنرا موافق با تعلیمات مسیح تشخیص داد وفرانچسکو ویازده تن پیروان اولیهٔ او «نخستین مهر» تقدیس را درسال ۱۲۱۰ از او دریافت داشتند.

۸ — متن اصلی صورتی مبهم دارد. میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد: «جلال آسمان بهتر ازسرودهای زمینی وصف‌آنرا میتواند کرد» ونیز بدینصورت که: «درتجلیل‌خداوند بهتر سروده میشود تا در تجلیل فرانچسکو».

ارادهٔ مقدس این‌شبان بزرگ [1] باتاجی دومین ازجانب «انوریو» که
از روح‌القدس الهام گرفته بود [2] آراسته شد.

پس ازآنکه دراشتیاق‌شهادت، دربرابر سلطان مغرور زبان بتبلیغ
آئین عیسی و کسانی که ویرا پیروی کردند بگشود [3]،

این کسان را ازنظرارشادبسی‌سختدل‌یافت، وبرای‌آنکه‌وجودش‌در
آنجا باطل نمانده باشد، بازگشت تا از علف ایتالیا میوه‌چینی کند.

درصخرهٔ‌سخت میان«تورو» و«آرنو» ازمسیح‌آن خاتم اعلی‌رادریافت
داشت که دوسال براعضای تنش منقش بود [4].

---

۱ — شبان بزرگ Archimandrita لقب‌کشیشان درجهٔ اول یا «سرکشیشان»، در کلیسای ارتدکس یونان؛ این‌کلمه از دوریشهٔ archos یعنی رئیس و mandrita بمعنی شبان گرفته شده ومعنی «رئیس شبانان» را میدهد‌که طبعاً مفهوم آن کسی است‌که برکشیشان ریاست دارد.

۲ — اونوریوی‌سوم Onorio (بلاتینی Honorius) دومین پاپی‌که‌فرقهٔ‌سن‌فرانچسکو را مورد موافقت وقبول قرار داد واین‌بار بطور رسمی وازطرف‌کلیسا آنرا تجلیل‌کرد (۲۹ نوامبر ۱۲۲۳). این پاپ از ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۷ این سمت‌را داشت.

۳ — سلطان Soldan: «ملك‌الکامل» سلطان فاطمی مصر؛ «فرانچسکو» در ۲۴ ژوئن ۱۲۱۹ بعزم مشرق بکشتی‌نشست وبعکاو ازآنجا باردوگاه صلیبیون دردمیاط رفت‌که‌درآنجا قوای صلیبی این بندر را در محاصره گرفته بودند. درآنجا وی تقاضا کرد‌که بحضور سلطان برسد ویقین داشت‌که سلطان پس از شنیدن سخنان او علیه‌آئین اسلام امر بقتلش خواهد داد و ازین راه وی چنانکه آرزو داشت بشهادت خواهد رسید؛ اتفاقاً سلطان او و همراهانش را مورد تجلیل تمام قرارداد، منتها در عقیدهٔ اسلامی‌خود راسخ ماند وناچار «فرانچسکو» بی‌اخذنتیجه‌ای بایتالیا بازگشت تا «علف آنجا را بچینند»، یعنی همت بارشاد مسیحیان ایتالیا (میوهٔ معنوی علف مسیحیت) گمارد. — از لحاظ تاریخی تقدم و تأخر وقایع صحیح نیست، زیرا فرانچسکو در۱۲۲۰ بمصررفت وفرقهٔ او در ۱۲۲۳ مورد قبول کلیساقرارگرفت.

۴ — کوه «ورنا» Verna، واقع درمیان سرچشمه‌های رود توره Tevere (که‌دراینجا بصورت Tevero آمده) ورود آرنو Arno. — «خاتم اعلی که دوسال براعضای اومنقش‌بود»: نقش صلیب که دوسال پیش از مرگ فرانچسکو، ازطرف فرشته‌ای برتن او زده شد (رجوع‌شود بشرح حال سن‌فرانچسکو، صفحهٔ۱۲۷۳ شرح ۱).

وچون آنکس که ویرا چنین خیری برگزیده بود [۱] میل بارتقای
او بدان پاداش که وی‌باحقیرشمردن خود شایستهٔ آن شده بود کرد [۲]،
او زنش را که عزیزترین همه چیزش بود [۳] بدست برادران خود
که وارثان قانونی خویششان میشمرد سپرد وآنان را فرمود که وفادارانه
دل بمهرش داشته باشند؛
و آنگاه روح پرافتخار از درون سینهٔ او در پی پرواز و بازگشت
بقلمروخود برآمد وبرای‌کالبدش تابوتی دگر طلبید [٤].
اکنون‌بیندیش که‌آنکس که همکار شایستهٔ اوشد تازورق«پطرس»
را در دریای بیکران همچنان بجانب نشان راست برد، که بود [٥]
این کس‌مرشد [٦] ما بود؛ ولاجرم، هرکس که با پیروی ازحکم‌او
بدنبالش‌آید، چنانکه توانی‌دیدکالائی نکو برگرفته است [۷].
امارمهٔاوراچنان حرص‌خوراکی تازه‌است که‌بناچاردرچراگاههائی

۱ — خدا.
۲ — یعنی: زندگانی زمینی او را پایان دهد وبه بهشتش ببرد.
۳ — فقر را که اساس فرقهٔ فرانسیسکن است.
٤ — یعنی: جز برهنگی که پوشش فقیران است، پوششی برای جسد خود نخواست.
معروف است که وی در هنگام مرگ از مریدان خود تقاضا کرد که پس از مرگ اوکالبدش را
مدت زمانی معادل زمان طی یك میل مسافت باقدم آهسته، همچنان برهنه در زمین بگذارند.–
در بارهٔ این بند «بهشت» تاکنون تفسیرهاوتعبیرهای فراوان‌شده است. ـ جسد «سن فرانچسکو»
را درمیدانی که «تپهٔ دوزخ» نام داشت بخاك سپردند واکنون کلیسائی بربالای آن ساخته‌شده،
واین میدان نیز «تپهٔ بهشت» نام گرفته است.
٥— «زورق‌پطرس»: کلیسا (رجوع‌شود بسرود ۳۲ برزخ). ـ «روی‌بنشان‌راست»:
بدان سمت که مسیح نشان داده بود.
٦ —«مرشد»دراینجا ترجمهٔ کلمهٔ patriarca است واین لقب شیوخ بزرك بنی‌اسرائیل
است.ـ «این کس»: اشاره بروح «سن‌دومنیکو» San Domenico
۷ ـ یعنی: این زورق حامل کالائی‌است که درآسمان مفید میافتد.

گوناگون پراکنده میشود[1] ؛

و گوسپندان او هرقدر از وی دورتر شوند و بیشتر روی بدین‌سو و آنسو برند ، از شیر تهی‌تر[2] به‌آغل باز خواهند گشت .

میان‌آنها گوسپندانی هستند که از گمراهی میترسند وپیرامون شبان حلقه میزنند ؛ اما اینانرا شمارش چندان کم است که رداهایشانرا پارچه‌ای اندك کافی است[3] .

اینك، چنانچه‌سخنان‌مرا مبهم‌نیافته‌و آنها را با گوش‌توجه‌شنیده‌ای ،

اگر آنچه را که گفتم از خاطر بگذرانی ،

قاعدتاً باید قسمتی از میل تو[4] ارضاءِ شده باشد ، زیرا که درین صورت خود خواهی دید که چرا درخت از شاخه تهی میشود[5] ، و خواهی دید که این اصلاح لغوی چه معنی‌دارد که :

« آنجا که نکو فربه توانند شد ، اگرروی بگمراهی‌نبرند[6] . »

---

۱ — « رمهٔ او » : فرقهٔ‌دومینیکن « برادران مبلغ » . ــ« خوراك‌تازه» مناصب‌ومقامات روحانی که افراد این فرقه را ازسادگی اولیه دورکرده ودرطلب مال و مقام بدامن این وآن (بچراگاههای مختلف) افکنده است .

۲ — یعنی : محروم از فیض اموال مذهبی فرقه که میبایست آنها را غذادهد وغذای دیگران نیز باشد .

۳ — یعنی : هنوزهم معدودی از افراد این فرقه هستند که ازگمراهی احترازدارند و پیرامون رئیس روحانی خود (تعلیمات سن دومنیکو) حلقه میزنند ، اما عدهٔ اینان بقدری کم است که برای پوشاندن بدن آنها مقدار کمی پارچه کافی است .

٤ — « قسمتی از میل تو » : اشاره بدانکه «سن‌تماس» تااینجا فقط دربارهٔ «شك اول» دانته (سروددهم) توضیح داده است .

٥ — یعنی درخواهی‌یافت که چرا در فرقهٔ دومینیکن دیگر ازآن خصائصی که‌باید باشد اثری نمانده است . ــ میتوان این‌جملەرا بدین دوصورت دیگر نیز معنی‌کردکه : « درخواهی یافت که چرا این درخت شاخه‌های خوب خود را (افراد پارسای فرقه را) از دست میدهد » و: «این‌کدام درخت است که من آنرا از شاخ وبرگ تهی میکنم » ، یعنی‌آنرا مورد ملامت و اعتراض قرار میدهم .

٦ — اشاره به جمله‌ای که قبلا سن تماس گفته بود .

سرود دوازدهم

آسمان چهارم : فلك خورشید
ارواح فقها ومتألهین

این سرود نیز در فلك خورشید میگذرد ، و این بار « سن‌بناونتورا » روحانی ومقدس بزرگ مسیحی است که با دانته سخن میگوید .

سرود دوازدهم ، مانند سرودیازدهم ، سراسر به‌مباحث و نکات مذهبی مسیحی اختصاص دارد که برای خوانندهٔ غیر مسیحی بسیار نامأنوس است . در سرود قبل ، اساس بحث فرقهٔ فرانسیسکن بود که براساس فروتنی و دوری از مال ومنال دنیوی وبی - اعتنائی بمقامات و مناصب این جهانی بنیاد شده ، و در این سرود اساس بحث فرقهٔ دومینیکن است که بنیاد آن حفظ اصول و مقررات مذهبی‌آئین مسیح و تبلیغ‌آن است، واهمیت خاصی که.دانته برای سن «فرانچسکو» نسبت به سن دومنیکو قائل شده ، نشان میدهد که درطرح‌کلی او در «کمدی الهی» برای رستاخیز معنوی‌کلیسا ، اصل اول اهمیتی‌بیشتر وحیاتی‌تر دارد وتوجه بدان ضروریتر تشخیص داده شده است .

سرود دوازدهم

چون کلام آخرین توسط شعلهٔ متبرک[1] اداشد، حلقهٔ مقدس بچرخیدن پرداخت[2] ؛

وهنوز گردش خود را بپایان نرسانیده بود که حلقه ای دگر در دائرهٔ خویشش گرفت وحرکت ونغمهٔ خودرا باآن درآمیخت ؛

ونغمهٔ این شیپورهای دلپذیر بهمان اندازه ازنغمات الههٔ الهام بخش یا پریان دریائی ما[3] شیرین تر بود که فروزندگی شعاع نخستین از انعکاس آن بیشتر است .

همچنانکه بهنگام ارجاع مأموریتی ازجانب «جونونه» بخدمتکار او دوقوس موازی وهمرنگ دردل ابرهای شفاف برروی هم خمیده میشوند[4] ، وازقوس درونین قوسی برونین میزاید ، چونان صدای آن دلداده ای

---

۱ ـ سن تماسوداکوینو .

۲ ـ حلقهٔ ارواح دوازده گانه ، که در سرود یازدهم اشاره بتوقف آن شده بود .

۳ـ پریان الهام بخش Muse (سرود اول و بیست ودوم برزخ) وپریان دریائی Sirene (سرود سی ویکم برزخ) .

٤ ـ بعقیدهٔ یونانیان قدیم ، قوس وقزح آسمان خط سیری بود که «ایریس» (برزخ ، سرود ۲۱) خدمتکار هرا Hera زوجهٔ خدای خدایان (به ایتالیائی جونونه Giunone ، بلاتینی یونونه Junonae) در مأموریت خود برای رساندن پیغام بروی زمین ، طی میکرد . ـ « دوقوس موازی وهمرنگ» : دو دائرهٔ خارجی وداخلی قوس وقزح .

که‌آتش عشق چنانش در خود بسوخت که خورشید بخارها را در خویش میگدازد[1]،

واین کمانها بنا به پیمانی که خدا بانوح بست ، آدمیان را درروی زمین آیتی استواربرآنند که ازین پس دیگر جهان درآب غرقه نخواهد شد[2]،

بهمان سان ، دوحلقهٔ این گلهای جاودانی درپیرامون ما در گردش بودند،وبهمان صورت نیز حلقهٔ برونین باحلقهٔ درونین هماهنگی داشت .

چون پایکوبی وبزم والای آواز وآتش که این فروغهای پرسرور ومحبوب در میان هم آراسته بودند

درآن واحد ، وهماهنگ با یکدگر ، همچون دودیده که میباید

---

۱ ـ بنا بافسانه‌های میتولوژی یونان ، اکوEco (بیونانی Echo) (انعکاس ، طنین) پری زیبائی بود که عاشق‌نارسیس Narcissus (بایتالیائی نارچیزو Narciso) (برزخ ، سرود ۳۰) شد وبقول او ویدیوس (کتاب سوم استحالات) که این داستان را نقل کرده ، چنان درآتش این عشق بسوخت که از اوجز استخوانی وصدائی باقی نماند ، و این سوختن چنان بود که « خورشید بخارات را درخویش بگدازد » مراد از این تشبیه ، اشاره به کلمهٔ Eco (طنین و انعکاس) است، ومنظور اینست که حلقهٔ درونی قوس وقزح انعکاس حلقه برونی‌آن است ، وخود بخود ازآن بوجود میآید . ـ از نظر علمی این عقیده صحیح نیست ، زیرا همهٔ حلقه های رنگین کمان مستقیماً از تجزیهٔ نور خورشید حاصل میشوند . ـ فکر این تشبیه ظاهراً از تورات‌گرفته شده (کتاب حزقیال نبی، باب اول) : « . . . مانند نمایش قوس وقزح که در روز باران در ابر میباشد ، همچنین‌آن درخشندگی گرداگردآن بود . »

۲ ـ نقل ازتورات (سفر پیدایش ، باب نهم): « . . . وخدا نوح و پسرانش را خطاب کرده گفت : اینك من عهد خود را باشما و بعداز شما باذریت شما استوار سازم . . قوس خود را درابرمیگذارم ونشان‌آن عهدی که در میان من وجهانیان‌است خواهد بود . وهنگامیکه ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود ، آنگاه عهد خود را که در میان من وشما و همهٔ جانوران میباشد بیاد خواهم‌آورد وآب طوفان دیگرنخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاك کند ، وقوس در ابرخواهد بود وآنرا خواهم نگریست تا بیادآورم‌آن عهد جاودانی راکه درمیان خدا و همهٔ جانوران است . »

در برابر منظره ای دلپذیر که بحر کتشان وامیدارد با هم گشوده و باهم بسته شوند ، متوقف شد ،

ازدل یکی ازفروغهای تازه[1] صدائی برخاست که نظرمرا بسان عقربه ای که روی بجانب ستاره اش برد[2] بسوی مکانی که جایگاه این فروغ بود بگردانید ؛

ووی چنین آغاز سخن کرد : « عشق که مرا زیبا کرده ، وا دارم میکند که دربارهٔ رهبر دیگری[3] که بخاطر او دراینجا ازرهبرمن[4] با این حسن نظر سخن میگویند گفتگو کنم .

حق است که درآنجا که یکی ازین دو هست ، آن دیگری نیزهویدا شود ، تا همچنانکه اینان باتفاق هم در راه خدا جنگیدند ، جلالشان نیز درینجا در کنارهم بدرخشد .

سپاه مسیح[5] ، که بسیج آن چنین گران تمام شد[6] ، دردنبال پرچم خود[7] باقدمهائی سست و بی اطمینان خاطر روان بود وتعدادی قلیل داشت ، که آن امپراتوری که حکومت جاودان دارد[8] بیاری جنگاورانش

۱ – روح سن بناونتورا San Bonaventura که بعداً از اوسخن خواهد رفت .
۲ – قطب نما .
۳ – سن دومنیکو San Domenico .
٤ – سن فرانچسکو .
٥ – مسیحیان .
٦ – یعنی : مسیح آنها را بقیمت قربانی خود با نیروی ایمان مسلح کرد . نقل از انجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان ، باب ششم) : « . . . زیرا که شما بقیمتی زیاد خریده شده اید» و(رسالهٔ اول پطرس رسول ، باب اول) : « . . . زیرا میدانید که خریده شده اید نه بچیزهای فانی مثل نقره وطلا ، بلکه بخون گرانبها یعنی خون مسیح »
۷ – صلیب .
۸ – خدا درصورت مسیح .

که درخطر فنا بودند بشتافت، واین را تنها از راه بخشندگی کرد و نه از آن رو که این سپاه را چنین شایستگی باشد ،

وچنانکه گفته‌شد[1] ، زوجهٔ‌خود را [2] با دوقهرمان زورآزما[3] یاری داد، که با کردارو گفتارخویش گمگشتگان را براه آوردند .

درزادگاه بادملایم‌غربی که مایهٔ شکفتن‌آن‌برگهای نورسته‌میشود که اروپا را جامه برتن میکنند[4] ،

ونه چندان دور از سیلی‌خورآبهائی که خورشید پس از راه‌پیمائی دراز در زمانی معین روی به پشت آنها میبرد تا خویش را از مردمان پنهان کند[5] ،

«کالاروگای» مسعود[6] ، درپناه نشان بزرگی‌جای دارد که‌درآن‌شیر هم فرمانده وهم فرمانبر است[7] .

---

۱ ـ سرود یازدهم ، بند یازدهم .

۲ ـ کلیسا .

۳ ـ سن فرانچسکو وسن دومنیکو .

٤ ـ باد ملایم غربی Zeffiro : بادی که ازجانب مغرب میوزد و یونانیان آنرا مظهر باروری وحاصلخیزی زمین میدانستند ، بدین جهت در اینجا اشاره به « شکفتن برگهای نورسته » شده است . ـ «زادگاه این باد» : اسپانیا » که در مغرب اروپا واقع است .

٥ ـ اشاره به خلیج گاسکنی (بایتالیائی Guascogna)که خورشید درآغاز تابستان که در آسمان مسیری طولانی تر دارد ، در آنجا غروب میکند . ـ برخی از مفسرین منجمله «توراکا» این اشاره را به رود «ابر» در اسپانیا میدانند واستنادشان به شعری از کتاب یازدهم انئیس ویرژیل است که ممکن است منبع الهام داشته باشد .

٦ ـ Calaroga (باسپانیائی کالاهورا Calahorra) شهری درناحیهٔ « کاستیل کهنه » در اسپانیا که زادگاه «سن‌دومنیکو» بود ، و بهمین جهت بدان لقب « مسعود » داده شده است .

۷ ـ نشان رسمی قلمرو کاستیل شامل چهار مربع بود که دوتای آنها شیری برروی‌کاخی (کاستیل به اسپانیائی معنی کاخ دارد) نشسته بود ، و در دوتای دیگرکاخ بر پشت شیر بود ، یعنی شیر در این نشان هم فرمانروا بود وهم فرمانبردار .

درآنجا بود که دلدادهٔ پرشور ایمان مسیحی وپهلوان مقدسی کـه برای یارانش مهربان وبرای دشمنانش سخت بازو بود دیده بروی جهان بگشود[1] ؛

وروح او ، بمحض آفریده‌شدن از چنان فضیلتی ربانی آکنده‌شد که‌وی حتی در رحم مادر خویش درین باره به پیشگوئی پرداخت[2] .

چون بربالای ظرف مقدس تعمید پیوند زناشوئی او با ایمان بسته شد واین‌دودرآنجا متقابلا جهیزیهٔ رستگاری بیکدیگر دادند ،

بانوئی که در مورد او رضا داد[3] ، درعالم رؤیا آن ثمرات عالی‌را که میبایست از او واز وارثانش سربرزند بدید[4] .

وبرای اینکه حتی نام وی نیز نامی بامسمی‌باشد ، الهامی‌خاص‌این نام‌راضمیر ملکی‌اسم آن کس کرد که سراپای وی تعلق بدوداشت[5] .

اورا «دومنیکو» خواندند، ومن ازوی بصورت کشاورزی یاد میکنم

---

۱ ـ « عاشق پرشور » : سن دومنیکو، که در سال ۱۱۷۰ در کاستیل متولد شده و در ۱۲۲۱ وفات یافت . «سخت بازو» : اشاره به مبارزات سخت سن دومنیکو با اهل زندقه وبدعت .

۲ ـ چنانکه معروف بود ، مادر « سن دومنیکو » ، هنگامی که او را در رحم خود داشت ، شبی‌بخواب دید که قلادهٔ سگی را در دست خود دارد ، واین سگ که برنگ سیاه وسفید بود مشعلی درمیان دندان ها داشت که با آن تمام دنیا را آتش زد . بعقیدهٔ کاتولیکها این سگ نشان وفاداری‌وخلوص دومنیکو، رنگهای سیاه وسفیدیعنی دورنگ جامهٔ روحانی فرقهٔ «دومینیکن» ، مشعل مظهر ایمان و اصول معتقدات این فرقه ، و آتش زدن دنیا علامت سوزاندن همهٔ مردمان درآتش خلوص وپارسائی است که این فرقه نمایندهٔ آن بود .

۳ـ la donna' che per lui l'ascenso diede : مادر تعمیدی سن دومنیکو.

٤ ـ بنا بروایات کاتولیك ، مادر تعمیدی « دومنیکو » در عالم رؤیا برپیشانی کودك ستاره‌ای فروزان دید که فروغ‌آن همهٔ روی زمین را روشن میکرد ، وازآنجا دریافت که این طفل آیندهٔ معنوی درخشانی خواهد داشت .

٥ ـ اشاره بدانکه کلمهٔ دومینیکوس Dominics (تلفظ لاتینی دومنیکو) ضمیر ملکی Dominus (سرور) است که در اصطلاح کاتولیك عادتا به خداوند اطلاق میشود

که مسیحش بر گزید تاوی را در کشت وورز باغش یاری‌دهد .

واو خود را فرستاده وآشنای شایستهٔ مسیح نشان داد ، زیرا که نخستین عشقی که در وی بروز کرد مربوط بنخستین پندی بود که‌مسیح داده بود[۱] .

بارها دایهٔ او بیدار و خاموش بر زمین نشسته‌اش یافت[۲] ، چنانکه گوئی میخواست بگوید : « برای همین آمده‌ام . »

حقا که پدرش‌بسی‌نیکبخت بود. وحقا که مادرش شایستگی‌برکت الهی‌را داشت ، اگر این‌واقعاً مفهوم نامی باشد که وی بدان مسمی‌بود[۳] .

نه بخاطر دنیا ، که اکنون کسان در راه‌آن خویشتن را در دنبال

---

۱ ـ نقل از انجیل متی (باب نوزدهم) : « . . . عیسی بدو گفت اگر بخواهی کامل شوی ، رفته مایملك خود را بفروش وبفقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت ، وآمده مرا متابعت نما . »

قوافی این بند وبند پیش، همه جا کلمهٔ مسیح Cristo است واین کلمه عیناً درچندین قافیه تکرار شده است ، زیرا که در تمام کمدی الهی ، دانته هیچ جا کلمهٔ «کریستو» را با کلمهٔ دیگری در قافیه نیاورده ، وباحترام این نام همه جا آنرا با خودش قافیه کرده است .

۲ ـ اشارهٔ دیگری بروایات کاتولیك ، کـه دو منیکو در هنگام طفولیت همیشه از راه ریاضت برزمین میخوابید. شاید اصل فکر از انجیل آمده باشد (انجیل مرقس، باب چهاردهم) : « . . . وقدری پیشتر رفته بـروی زمین افتاد و دعا کرد » .

۳ ـ در این بند دو جناس لفظی بکار رفته کـه نقل آن بفارسی ممکن نیست . پدر «سن دومینیکو» Felice نام داشته و این کلمه مرادف ایتالیائی کلمهٔ لاتینی Felix است، که معنی نیکبخت میدهد » ، و از این لحاظ است که دانته میگوید » پدرش حقاً «فلیچه» بوده ، یعنی همانطور که نامش مسعود بود ، خودش هم مسعود بود .

همین جناس در مورد نام مادرش که « جووانا » Giovanna است بکار رفته ، بدین - ترتیب که این کلمه از اصل لاتینی Iohanna میآید ، ومعنی «آکنده از برکت الهی» میدهد.

«اوستینسه»[۱] و «تادئو»[۲] میفرسایند، بلکه بخاطر عشق به «من»[۳] حقیقی

وی در کوتاه زمانی فقیهی بزرگ شد وهمت بپروراندن آن‌تا کی گماشت که اگرتاکبانی صالحش نباشد بس زود خشك میشود[٤].

واز آن مسندی که پیش‌ازین بدرستکاران مستمندحسن‌نظری‌بیشتر داشت[۵]، واکنون نه بخاطر خطای‌خود، بلکه باخطای‌آن کس که‌بر آن تکیه زده است واز فضائل اخلاقی عاری است[٦] این چنین نمیکند،

وی تقاضای توزیع دو یا سه بجای شش نکرد[۷] وحق استفاده از نخستین منصب بی‌مانع را[۸] نخواست ونه **decimas quoe sunt pauperum Dei**[۹]

---

۱ ـ Ostiense ، « انریکودی سوزا » کاردینال واسقف شهر « استیا » که حقوقدان مذهبی برجسته‌ای بود و در۱۲۷۱ مرد و از او تفسیرمهمی مانده است .

۲ ـ Taddeo ، « تادئو والدروتو » فیلسوف و طبیب فلورانسی‌که آثار طبی متعددی نوشت (۱۲۱۵ ـ ۱۲۹۵) . ـ برخی این اشاره را مربوط به « تادئولیپولی » قاضی بولونیائی معاصر دانته دانسته‌اند .

۳ ـ من manna ، مائدهٔ‌آسمانی‌که برموسی وقوم اونازل شد .

٤ ـ تاك : کلیسا . نقل از انجیل متی (باب بیستم) : « . . . زیرا ملکوت‌آسمان صاحبخانه‌ای را ماندکه بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود بمزد بگیرد » . ونیز از تورات (کتاب‌اشعیاء نبی، باب پنجم) : « . . . سرود محبوب خود را دربارهٔ تاکستانش برای محبوب خود بسرایم» و(کتاب ارمیاء نبی، باب دوم) : « . . . ومن ترا مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم . »

۵ ـ مسند پاپ .

٦ ـ پاپ بونیفاتسیوی هشتم که قبلا نیز بکرات مورد حملهٔ دانته قرارگرفته است (دوزخ ، سرود ۱۹ ـ۲۷ـ برزخ ، سرود ۲۰) .

۷ ـ دو یا سه بجای شش . یعنی: آنکه نیم یا ثلث عواید‌کلیسا وموقوفات را بمصرف امور خیریه برساند وبقیه را نگاه دارد ، درصورتیکه حد معمول سدس بود .

۸ ـ تصدی اولین منصب روحانی را که بی‌منازع باشد . اشاره به سه اسقف نشین که تصدی آنها را به دومنیکو پیشنهادکرده بودند .

۹ ـ جملهٔ لاتینی ، بمعنای «عشریه‌هائی‌که مال فقیران خداوند است » .

بلکه رخصت آن خواست که با دنیای گمراه، بخاطر حفظ آن بذری که اکنون بیست و چهار درخت ِسر برزده از آن درمیانت گرفته‌اند[1] ، بجنگد[2] .

آنگاه آکنده از دانش و از اراده ، همچون سیلابی که از سرچشمه‌ای بلند بیرون جهد ، برای اجرای مأموریت روحانی خود[3] براه افتاد ، و این سیلاب باجریان تندخویش خس‌ها و خارهای زندقه را بر کند ودر آنجائی سخت‌تر ضربت برزد که پایداری زیادتر دید[4] .

پس از آن ازین سیلاب جویباری چند روان شد[5] که با آبیاری نیکوی آنها درختان باغ کاتولیك شاداب‌تر شده‌اند .

اگر یکی از چرخهای آن گردونه‌ای[6] که کلیسای مقدس از بالای آن در رزمگاههای عصیان داخلی از خویش دفاع کرد وپیروز شد، چنین بود، باید آشکارا دریابی که آن چرخ دیگر[7] را که پیش از آمدن من[8] «تما»[9] نسبت بدان چنین ابراز نزاکت کرد ، تا بچه حد شایستگی بود .

۱ ـ اشاره به بیست وچهار روح بهشتی ، که بصورت دو حلقهٔ دوازده تائی ، گرداگرد دانته وبئاتریس را فراگرفته‌اند .

۲ — یعنی : دومنیکو بجای اینکه از پاپ توقع کمك مالی یاجیفه ومقام دنیوی داشته باشد ، اجازه خواست که فرقه‌ای برای مبارزه با فساد وضلالت تأسیس کند .

۳ — اشاره به دستخط اجازه تأسیس فرقهٔ « برادران مبلغ » که در ۲۲ دسامبر ۱۲۱٦ از طرف پاپ «اونوریوس» سوم صادر شد ودرآن دومنیکو وهمراهانش « قهرمانان ایمان وفروغ حقیقی کلیسا » لقب گرفته بودند .

٤ — اشاره بـه مبارزهٔ سرسختانه وبیرحمانهٔ «سن دومنیکو» با «آلبی‌هـا» ، در جنوب فرانسه، که عقیدهٔ مذهبی آنها در لفافهٔ مسیحیت اساس مانوی وایرانی داشت .

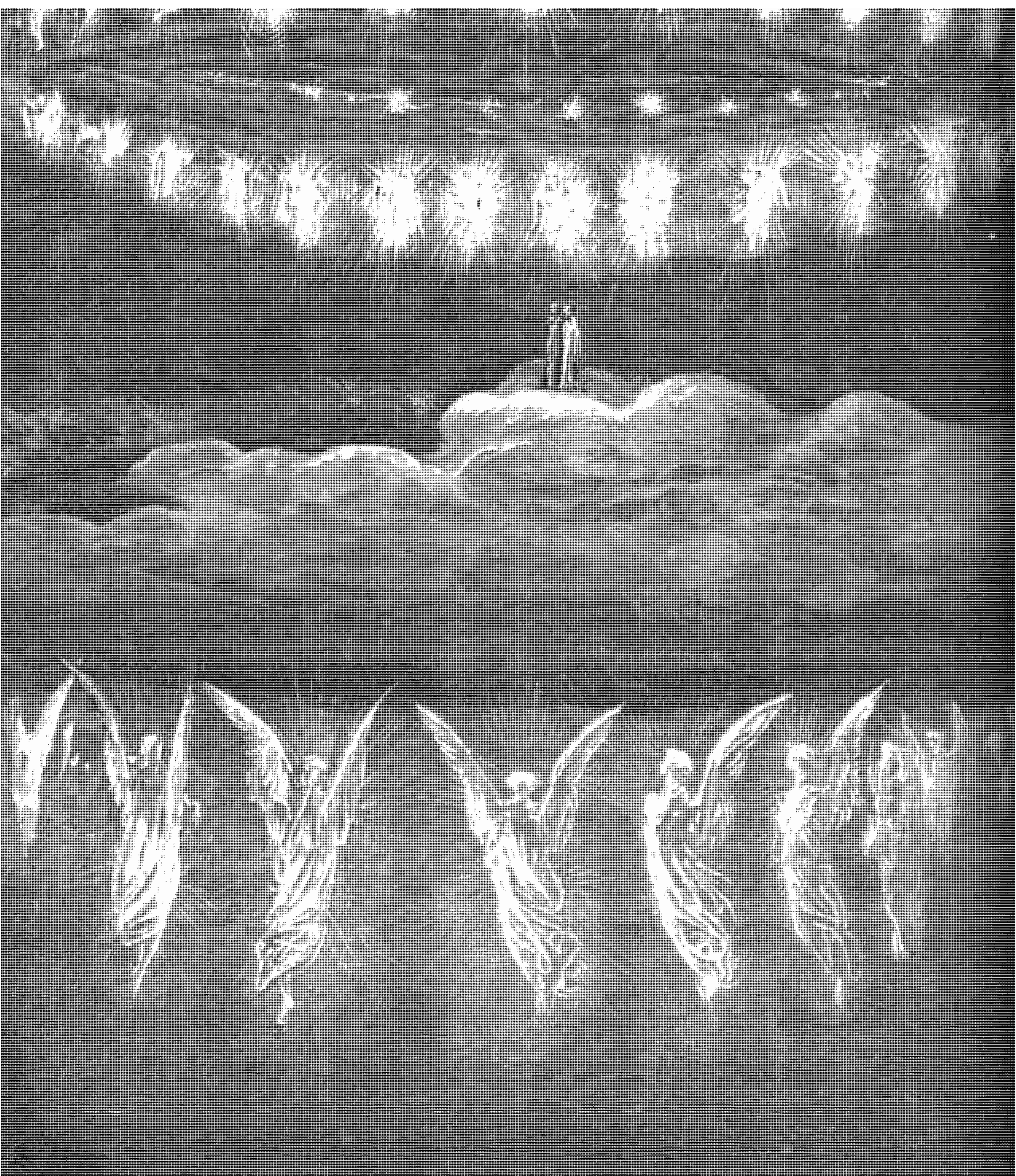
٥ — اشاره به روحانیانی که بعد از «سن دومنیکو» فرقهٔ او را اداره کردند .

٦ — اشاره به کلیسا (برزخ ، سرود ۲۹) .

۷ — سن فرانچسکو .

۸ — یعنی : پیش از آنکه من در حلقهٔ خود بدینجا آیم وباتو سخن گویم .

۹ — Tomma ، مخفف «تماسو» ، اشاره به «تماس آکیناس» .



هردوحلقهٔ این گلهای جاودانی ارواح بهشتی پیرامون ما درگردش بودند (صفحهٔ ۱۲۸۰)

اما اکنون آن قوسی که باقسمت زبرین این دائره رسم شد متروك شده[1] و در آنجا که پیش ازین جای درد بود، بجز کپکی نمانده است[2].

خاندان او که در آغاز براه راست رفت وقدم درجای قدم او نهاد، اکنون چنان ازین راه باز گشته است که پاشنه را در جای پیشین پنجه‌های خود میگذارد[3]؛

وزودباشد که اینان حاصل این بذر نامناسب را ببینند، آنوقت که تلخه شکوه پیش آرد که چرا ازانبار گندم بیرونش رانده‌اند[4]

نیك میدانم که آنکس که دفترمارا برگ بیرگ بکاود، هنوز صفحه‌ای خواهد یافت که درآن توان خواند: «من همانم که بودم»[5]؛

اما گوینده‌ٔ چنین سخنی نه‌از «کازال»ها خواهدبود و نه‌از «آکواسپارتا»ها، که ازآنها کسانی به کتابت آمده‌اند که برخی این‌کار را زیاده‌آسان

---

۱ — یعنی: اکنون دیگر افراد فرقهٔ او بدان راهی که وی تعیین کرده نمیروند.

۲ — اشاره بدانکه ازشراب خوب در دیوارهٔ چلیك درد پدید میآید وازشراب‌بد کپك. و اکنون این خم بخلاف گذشته جز بادهٔ بد در خود ندارد، یعنی این فرقه سادگی و صفای نخستین خود را از دست داده است.

۳ — یعنی:درست‌درجهتی‌عکس‌آنکه سابقاً راه او بود درحرکت است. ـ «خاندان‌او»: پیروانش.

٤ — یعنی: عاقبت معلوم میشود که این افراد فساد را با ایمان در آمیخته‌اند و موقعی که کیفر این کار را ببینند خودمتوجه خطای خویش خواهندشد. نقل‌ازانجیل متی (باب سیزدهم): «... بگذارید که هردوتا وقت حصاد باهم نمو کنند، ودر موسم حصاد دروگرانرا خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید، اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.»

٥ — یعنی هنوزدرفرقهٔ ما کسانی هستند که وجدان پاك‌دارند ومرتکب خطائی‌نشده اند.

میگیرند و برخی در آن براه مبالغه میروند[۱].

من روح «بوناونتورا دابانیورجیو»[۲] هستم، که در انجام وظایف بزرگ همیشه بمهم چپ[۳] توجهی کمتر نشان دادم.

«ایلومیناتو»[٤] و «آوگوستین»[٥] که از نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا بودند که بکمك ریسمان درجمع یاران خدادرآمدند، دراینجایند.

۱– کازال Casal(e)؛ «اوبرتینوداکازاله» یکی از رؤسای مذهبی فرقهٔ فرانسیسکن، که‌درسال ۱۳۱۰ دسته‌ای مجزا بنام spiritualisti تأسیس کرد؛ـ آکواسپارتا Acquasparta روحانی برجستهٔ این فرقه، که درسال ۱۲۸۸ مقام کاردینالی یافت وپاپ بونیفاتسیوی هشتم او را بعنوان «مصلح» ومیانجی‌اختلافات سفیدها وسیاه های فلورانس بدانجا فرستاد ـ دانته معتقد است که «آکواسپارتا» دررعایت اصول فرقه‌سهل‌انگاری میکرد و«کازاله» بالعکس دربن‌بارهٔ‌سختگیری بیمورد داشت. ـ «کتابت» scrittura : مقررات فرقه.

۲ – Bonaventura da Bagnoregio که بعد از مرگ لقب «مقدس»گرفت و «فقیه‌سرافی» نامیده شد، یکی از روحانیون بزرگ کاتولیك بودکه در سال ۱۲۲۱ در«بانیوره‌آ» متولد شد (وبهمین جهت بنام «بانیورجیوئی» نامیده شده) ودر۱۲٤۳ عضویت فرقهٔ فرانسیسکن را پذیرفت ودر۱۲۷۲ کاردینال شد ودر ۱۲۷٤ مرد. از وی تألیفات مهمی درعلم الهیات مانده که غالباً جنبهٔ صوفیانهٔ آنها باطرزفکر «سن تماسوداکوینو» تناقض دارد. وی‌درتقویت اصول این فرقه وتعدیل افراط وتفریطهائی که درآن میشد کوشش بسیار کرد وبقدری درزهد وورع پیشرفت که بعد از وفات در زمرهٔ مقدسین درآمد.

«روح بونا ونتورا»: در متن بجای روح (l'anima)، کلمهٔ زندگی la vita بکار رفته است.

۳ – la sinistra cura : اشاره بامور دنیوی ومادی، در مقابل امور معنوی‌واخروی، که «مهم راست» محسوب میشود. اصل فکر از «سن گرگوریو» روحانی معروف کاتولیك آمده است.

٤ – Illuminato ایلومیناتوداریتی، از همراهان سن‌فرانچسکودرمصر (رجوع شود بسرود یازدهم)، که درسال ۱۲۱۰ بعضویت فرقهٔ «برادران کهتر» درآمد و کشیش «آسیزی»شد.

٥ – Augustin(o) آوگوستینودی‌آسیزی، نمایندهٔ روحانی‌فرقهٔ‌فرانسیسکن درناحیهٔ «لاوردرو»، که او نیز درسال ۱۲۱۰ بعضویت فرقه درآمد. این‌دو از اولین‌مریدان‌سن‌فرانچسکو بودند وازین رو است که درینجا «نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا» لقب گرفته‌اند.

و«اوگوداسن‌ویتوره»[1] باآنان همراه‌است ، و«پیترومانجادوره»[2] ،
و «پیتروایسپانو»[3] که درآن پائین با کتابهای دوازده گانهٔ خود
میدرخشد[4] ؛ ناتان‌نبی[5] ،

۱ — Ugo da San Vittore (دراصل فرانسه Hugues de Saint-Victor)
عالم وفقیه فرانسوی ، متولد در فلاندر و رئیس ومعلم دیر سن‌ویکتور در پاریس که مردی بسیار
دانشمند بود (۱۰۹۶—۱۱۴۱) . از وی آثار متعدد در فلسفه والهیات وتصوف باقی مانده است .

۲ — Pietro Mangiadore فقیه فرانسوی قرن دوازدهم، که او را بلاتینی Petrus Comestor نامیدند . دوکلمهٔ ایتالیائی ولاتینی که در اینجا در دنبال نام کوچك این‌مردآمده ، معنی «شکمخواره» و «اکول» میدهد . وی در اوایل قرن دوازدهم متولد شد ودر۱۱۶۴ بریاست دانشگاه پاریس رسید ودراواخر عمر در دیرسن‌ویکتورعزلت گزید ودر۱۱۷۹ درهمانجا مرد. ازاو اثری بنام Historia scolastica بزبان لاتینی باقی مانده است .

۳ — Pietro Ispano یکی از معروفترین استادان علم منطق در قرن سیزدهم مسیحی، که نام اصلی اسپانیائی او پدرویولیانی Pedro Juliani است . وی در شهر «لیسبن» پایتخت کنونی پرتقال متولد شد ودر جوانی بتحصیل طب پرداخت ودر۱۲۷۴ کاردینال ودر۱۲۷۶ با لقب جیووانی بیست ویکم(Giovanni xxll) پاپ شد وسال بعد براثر ویرانی‌ناگهانی خانه‌اش زیرآوار ماند و مرد . این تنها پاپ معاصر دانته‌است که وی در بهشت جایش داده ، و تازه دربن مورد هم او را از لحاظ شایستگی شخصی وی ونه از لحاظ مقامش شایستهٔ چنین عاقبتی شمرده است .

۴ — کتابهای دوازده‌گانه : اثر لاتینی معروف پاپ جیووانی بنام Summulae logicales که به دوازده جلد تقسیم شده وازآثار درجهٔ اول قرون وسطی بشمار میرود . — « درآن پائین » : در روی زمین .

۵ — Natan ؛ ناتان شیخ بنی اسرائیل بود ، که داود پادشاه اسرائیل را بمناسبت گناه او درهم آغوشی بازن یکی از سردارانش سخت ملامت کرد . داود درموقعی که سرداران و سپاهیان اسرائیل برای جنگ با بنی‌عمون رفته بودند وخودش دراورشلیم مانده بود عاشق«بتشبع» زن زیبای «اوریا» یکی از سردارانش شد واو را بخانهٔ خودآورد وباوی همبسترشد ، وچون این زن آبستن شد بامرداود اوریا را به اورشلیم بازگرداندند تا وسیلهٔ همخوابگی او را بازنش فراهم کنند و طفل را بدو نسبت دهند ، اما « اوریا » حاضر نبود درموقعی که سربازان اسرائیل درمیدان جنگ کشته میشوند سراغ کامروائی رود درنتیجه ازین کار اباکرد ، و داود او را بجبهه بازگردانید ومحرمانه بدست یکی از فرستادگان خود بکشت وخود بازن «اوریا» ازدواج کرد .
بقیه در صفحهٔ بعد

و « کریزوستوموی » مطران[1] ، و « آنسلمو »[2] ، وآن «دوناتو»[3]
که توجه بفن نخستین را دون شأن خویش نشمرد ،
و «رابان»[4] ، همه‌در اینجایند، ودر کنارمن‌فروغ «جوآکینو» اسقف
«کالاوری»[5] میدرخشد که‌روحی‌پیامبرانه داشت .

بقیه ازصفحه قبل

درآنوقت بود که «ناتان» بنزد اوآمد وسخت ملامتش کرد وبدو خبر داد که « پس حال شمشیر از خانهٔ تو هرگز دور نخواهد شد . » ازین زن بود کـه بعد ها سلیمان پیغمبرمتولد شد. تفصیل این ماجرا در باب دوازدهم کتاب دوم سموئیل نبی در تورات آمده است .

۱ — Crisostomo ، از بزرگترین روحانیون مسیحی که او را پدر کلیسای‌ارتدوکس لقب داده‌اند . وی درسال ۳٤٤ در انطاکیه بدنیا آمد ودر۳۹۷ مطران قسطنطنیه شد ودر۴۰۷ در تبعید بمرد ، وبعدها لقب مقدس گرفت . فصاحت او هنوزدر کتب‌مسیحی‌ضرب‌المثل است‌ولقبش هم‌ازهمین‌جاآمده‌است (کریزوستوموس،بیونانی‌معنی‌زرین‌دهان‌میدهد.) همچنین‌غالباً بملامت‌هائی که وی‌آشکارابه‌ملکهٔ «اودوکسی» کرداشاره میکنند. یکی‌ازمفسرین‌برجستهٔ «کمدی الهی»مینویسد : « دانته دوروح ناتان وسن کریزوستومو را ازآنرو درکنارهم جای داده که این هردو بخاطر دفاع از حقیقت باشدیدترین لحنی‌با بزرگان روی زمین سخن‌گفته بودند . »

۲ — Anselmo « سن‌آنسلمودی‌کانتوربری » روحانی‌ایتالیائی، که چون‌اسقف‌کانتربری انگلستان شد ، نام این شهر را براو نهادند . وی در ۱۰۳۳ در «آئوستا» در «پیمونته» ایتالیا بدنیا آمد ودر۱۰۹۳ اسقف‌کنتربری شد ودر ۱۱۰۹ مرد . اثـر بزرگش کتابی بزبـان لاتینی‌درباره حلول روح خداوند در جسم مسیح است بنام ? Cur Deus homo کـه اثر مهمی در علم الهیات محسوب میشود .

۳ — Donato ؛ «الیودوناتو» عالم بزرگ صرف و نحو ، که در قرن چهارم مسیحی میزیست ونام اصلی‌یعنی لاتینی او AElius Donatus بود . وی‌اهل‌روم‌بود و کتاب‌مهمی‌درصرف ونحوبنام De octo partibus orationis نوشت که در قرون وسطی تدریس‌میشد . چندین تفسیر نیز دربارهٔ آثارترنسیوس وویرژیل نوشت . — « فن نخستین » : صرف‌ونحو، که‌اساس‌کتابت وزبان است .

٤ — Raban(o) ، «رابانومائورو» ، (۷٦٦—۸۵۲) فقیه برجستهٔ مسیحی که در سال ۸٤۲ اسقف‌ماینتس (بایتالیائی Magonza) شد وآثار فراوانی از خودگذاشت که قسمت‌عمدهٔ آن بتفسیر انجیل اختصاص یافته است .

۵ — Gioacchino اسقف ناحیهٔ Calabria (که بهمین‌مناسبت «کالابری» یا بصورت قدیمی‌آن «کالاوری» نامیده شده) روحانی قرن دوازدهـم مسیحی (۱۱۳۰—۱۲۰۲)که در سـال ۱۱۸۹ فرقهٔ «فلورا» را تأسیس کرد واین فرقه درسال ۱۱۹٦ توسط پاپ چلستینوی‌سوم برسمیت شناخته شد . تفسیرهای متعدد او از انجیل ، بخصوص تفسیرش بر « مکاشفات یوحنای رسول »

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود دوازدهم

مرا نزاکت پرحرارت «تماسو» برادر روحانی[1] وخطابهٔ احترام‌آمیز
او بستایش چنین بزرگوار عالیقدری برانگیخت ،
واکنون اینان بامن این جمع را پدید آورده‌اند . »

بقیه از صفحهٔ قبل

در قرون وسطی اهمیت بسیار داشت . ـ نکتهٔ جالب اینست که درسال ۱۲۶۰ ، یعنی ۵۸سال بعد از مرگ او ، این فقیه باکلیهٔ آثار خود از طرف کلیسا تحریم شد وافکارش را زندقه‌آمیز اعلام کردند، وجای‌تعجب‌است که بااین وصف دانته روح او را درفلک‌چهارم بهشت جای‌داده ووظیفهٔ ستایش وی را بعهدهٔ «سن‌بناونتورا» گذاشته‌باشد که خود از عاملین تکفیروتحریم او بود .

۱ ــ اشاره بـه سن‌تماس‌آکیناس . علت اینکه در اینجا از او بصورت «برادرروحانی» (fra) نام برده شده اینست که وی هنوز لقب مقدس نگرفته بود، واین لقب دوسال بعد ازمرگ دانته ، یعنی درسال ۱۳۲۲ از طرف کلیسا بدو داده شد .

سرود سیزدهم

آسمان چهارم : فلك خورشيد
فقها و متألهين

این سرود نیز در فلك خورشید میگذرد ودرآن «سن‌تماس‌دا کیناس» که موقتاً خاموش شده بود ، سخن از سر میگیرد .

قسمت اعظم سرود وقف بحث خاصی‌شده که نظیرآن در مدارس ومیان متألهین قرون وسطی بسیار معمول بود ، چنانکه در مدارس علوم قدیمهٔ ما نیز این نوع مباحث میان طلاب دینی رایج است ، ولی ازنظر ما امروزه چنین‌بحثی نامأنوس مینماید . «سن‌تماس» با تفصیل تمام توضیح میدهد که چرا سلیمان نبی از نظر خردمندی از سایر مردم بالاتر بود و ازین نظر میان او با آدم ابوالبشر و عیسی مسیح چه تفاوتی است .

بطور کلی این سرود را از زمرهٔ سرودهای درجهٔ اول کمدی الهی نمیتوان شمرد .

سرود سیزدهم

آن کس که بخواهد نکو دریابد که من در آنوقت چه دیدم ، باید که‌درنظر آرد ، ودرحین گفتار من این‌منظره را همچون صخره‌ای استوار در ذهن خویش نگاه دارد[1] .

که پانزده ستاره درنواحی‌مختلف‌آسمان باچنان فروغی‌میدرخشند که پرتوشان اثر تراکم هوا را یکسره خنثی میکند[2] ؛

وآن گردونه‌ای را بنظر آرد که هم‌شب وهم‌روز میدان آسمان ما کفایتش کند ، چنانکه با گردش مالبند گردونه هرگز خود آن ناپدید نشود[3] ؛

۱– ازین بند تاآخر بند ششم سرود ، بتوصیف دوحلقه‌ای از ارواح بهشتی که دربرابر دانته‌اند اختصاص دارد . این دوحلقه که هر کدام شامل دوازده روح مقدسند وروبهم بیست‌وچهار روح مسعود را شامل میشوند ، درجهتی عکس یکدیگر درگردشند وبسرودخواندن وپای‌کوفتن اشتغال دارند . تعداد این ارواح را دانته معادل باتعداد بیست وچهاراختر فروزان‌آسمان‌میشمارد که در سه بند بعد ازآنها بصورت اخترهای پانزده‌گانه وهفتگانه ودوگانه سخن رفته است .

۲– اشاره به ستاره‌های قدر اول ، که قدما تعداد آنها را پانزده تا میشمردند . — « پرتوشان اثر تراکم هوا را خنثی میکند » : یعنی این اختران چنان فروزانند که فزونی بخارآب درهوا وایجاد ابر روی آنها را نمیتواند پوشاند .

۳– آن گردونه‌ای Carro : ستارگان هفتگانهٔ مجموعهٔ دب اکبر یا بنات‌النعش . — « شب و روز میدان آسمان ، آنرا کفایت کند » : اشاره بدانکه این ستارگان چون با ستارهٔ قطبی شمالی نزدیکند ودر فاصله‌ای اندك ازآن بدور این ستاره میگردند ، در تمام ساعات شب دیده میشوند وبخلاف بسیاری از ستارگان دیگردرقسمتی از شب در زیر افق ناپیدا نمیشوند. — « باگردش مالبند خود ... » یعنی: گردش در دورقطب باعث ناپدیدشدن خود گردونه نمیشود. تشبیه اولین ستارهٔ این مجموعه به « مالبند » طبعاً دنبالهٔ تشبیه همهٔ مجموعه بگردونه است .

ودهانهٔ آن کرنائی را درنظر آرد که درنوك محوری که چرخ نخستین درپیرامونش میگردد آغاز میشود[1] ،

ودرنظر آرد که جملهٔ این اختران دو نشان درآسمان ترسیم کرده‌اند[2] ،

بدانصورت که دخترك « مینوئی » کرد ، درآنوقت کــه سرمای مرگ را بچشید[3] ،

ودر نظر آرد که اشعهٔ یکی در روی اشعهٔ آن دیگری جای گزیده واین دو بایکدیگر ، اما درجهات مخالف، بگردش درآمده‌اند[4] ؛

شاید که چون این همه را بنظر آرد ، تصویری مبهم از آن مجموعهٔ واقعی اختران[5] ورقص دوگانه‌ای که آنها را بر گردا گــرد قرارگاه مــن

۱– «آن کرنا» : دب اصغر، که مجموعاً شکل کرنائی را دارد . ـ «محوری» : ستارهٔ قطبی (جدی) که شبا هنگام براثر حرکت وضعی زمین جملهٔ ستارگان برگرداگرد آن در گردشند. ـ «چرخ نخستین» : فلك ثوابت ، وباحتمال قویتر فلك ما فوق آن (Primum Mobil) که جملهٔ افلاك در درون آن درگردشند . ـ اشارهٔ این بند بطورکلی به دوستاره‌ایست که در دهانهٔ مجموعهٔ « دب اصغر » یعنی در منتها الیه شیپوری قرار دارند کــه نــوك دیگرش ستارهٔ قطبی است .

۲– یعنی : از این بیست وچهاراختر ، دوحلقهٔ جداگانه پدید آمده است .

۳– بنا به میتولوژی یونان ، آریان Arianna دختر مینوس Minos پادشاه جزیرهٔ کرت (که در اینجا بصورت مینوئی Minoi از او یاد شده) پس‌ازآنکه «تزئوس» پهلوان و نیمه خدای یونانی او را ترك گفت (رجوع شود بسروددوازدهم دوزخ) از نومیدی مرد (سرمای مرگ را احساس کرد) ودر دم مرگ او ، دیونیزوس خــدای شراب وسرخــوشی (به لاتینی باکوس Bacchus) برای تسلای خاطرش تاج گلی را کــه وی برسرداشت بدل بمجموعه ای ازستارگان کردوآنهارادرآسمان‌جای‌داد ، واین‌همان‌مجموعه‌ایست که‌اکنون درعلم‌هیئت «تاج‌آریان» نام دارد . منبع این افسانه، که دانته نیز ازآن استفاده کرده، کتاب‌هشتم «استحالات» او ویدیوس شاعر لاتین است . ـ مفهوم کلی این بند اینست که این هردو حلقهٔ ارواح بهشتی صورتی مدور داشتند .

٤– یعنی : این دوائر درست درروی هم جای گیرند ، بطوریکه مراکزشان بایکدیگر تطبیق کند، ودرین حال در دوجهت عکس یکدیگر بگردش درآیند .

٥– مجموعهٔ ارواح بهشتی این دوحلقه .

میچرخانید در ذهن آورده باشد؛

زیرا که این منظره نسبت بدانچه عادتاً توان دید، همانقدر بالاتر است که گردش فلکی که تندروترین افلاك است نسبت بجریان کیانا[1].

درآنجا نه بافتخار «باکو» ونه بخاطر «پئانا» نغمه‌سرائی میکردند، بلکه در وصف ذوات سه گانه‌ای که درطبیعت الهی مسترند ودریکی از آنها دوجنبهٔ خدائی وبشری باهم درآمیخته است سرود میخواندند[2]

چون سرودخوانی وپایکوبی بانـدازه شد، ایـن فروغهای مقدس بجانب ما باز گشتند وشاد بودند که ازمهمی بمهمی‌پرداخته‌اند[3].

آنگاه‌خاموشی‌این‌ملکوتیان همزمان‌باسخن‌آن‌فروغی که‌زندگانی ستایشزای حقیر فقیر خداوند[4] را برایم‌حکایت کرده بودقطع شد، واین فروغ گفت: « وقتیکه خوشه ای درو شد و گندمش بـدست

۱- « فلکی که تندروترین افلاك است » : فلك‌الافلاك Primum Mobil که چون بربالای جملهٔ افلاك دیگر جای دارد ، تندتر از همهٔ آنها میچرخد (رجوع شود بسرود آخر برزخ) . ـ کیانا Chiana رودخانه ای در «تسکانا» که در نزدیك شهر «آرتسو» برود «آرنـو» میریزد ودرزمان دانته مسیرآن قدری باامروز فرق داشت ، بدین ترتیب که از منطقه‌ای مردابی میگذشت و حرکتش بسیارکند میشد .

۲ – یعنی : سرودهای مذهبی این ارواح ، بخلاف‌آنچه در دوران اعتقاد بارباب انواع معمول بود ، برای خوش‌آمد باکو Bacco (بلاتینی Bacchus ، بیونانی Dionysos خدای شراب) یا Peana (لقب Apollon خدای هنر وموسیقی) خوانده نمیشد ، بلکه در وصـف ذوات سه گانه (خدا ، عیسی ، روح القدس) که هرسه مظـاهر ذات الهیند (در طبیعت الهی مسترند) ودریکی‌ازآنها (عیسی) « دوجنبهٔ خدائی وبشری‌را باهم‌درآمیخته است » خوانده‌میشد. اشاره به اصل «تثلیث» مسیحی .

۳ – یعنی: ازآنرودست از سرودخواندن برداشته‌اندکه بامن سخن گـویند وگره از مشکلم بگشایند،تاازین راه خیری را جایگزین خیری دیگر کرده باشند .

٤ – اشاره به سن‌تماسوداکوینو .

آمد ، عشق دلپذیر مرا بدان میخواند که دست بکارخوشه‌ای دگرشوم[1] .

توپنداری که درآن سینه‌ای که دنده‌ای ازآن برکشیده شد تاازآن ، چهره زیبائی پدید آید که‌کامش برای سراسر جهانیان چنین گران تمام شد[2] ،

ودرآن سینهٔ دیگری که بانیزه سوراخ شد وچنان دوران پیش‌وپس را سودبخش افتاد که کفهٔ جملهٔ گناهان را فرود آورد[3] ،

همهٔ‌آن فروغی که طبیعت‌آدمیش صاحب میتواند شد ، بدست آن نیروئی که هم این وهم‌آن را بساخت ، بودیعت نهاده شد[4] ؛

ولاجرم ، ازآنچه پیش‌ازین گفتم بشگفت‌آئی ، که‌آن‌روح‌مسعودی

---

۱ — یعنی : اکنون‌که مشکل اولت حل‌شد وحقیقتی که درآن نهفته‌بود برتو عیان گردید ، من بخاطر اینکه کاری نکوکرده باشم بسراغ حل مشکل دیگرت میروم .

۲ — اشاره به‌آدم پیغمبر، که‌بعقیدهٔ یهودیان ومسیحیان خداوند حوا را ازدندهٔ اوآفرید (تورات ، سفر پیدایش ، باب دوم) : « ... وخداوند خدا خوابی‌گران برآدم مستولی‌گردانید تا بخفت ، ویکی از دنده‌هایش را گرفت وگوشت در جایش پرکرد ـ وخداوند خدا آن دنده را که ازآدم‌گرفته بود زنی بناکرد وویرا بنزد آدم آورد . » . ـ چهرهٔ زیبائی : حوا — « کامش برای جهانیان چنین‌گران تمام شد » ، اشاره بدانکه حوا برای چشیدن طعم میوهٔدرخت ممنوع، گناه‌کرد وگناه اوبدبختی نوع بشر وطرد انسان را ازبهشت دربی‌داشت . «کام» دراینجا ترجمهٔ palato است‌که به «سق» دهان اطلاق میشود .

۳ — اشاره به عیسی، که چون ازصلیب پائین آورده‌شد ، یکی‌از سربازان‌سینه‌اش را بانوك نیزه سوراخ‌کرد (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : « ... لکن یکی از لشکریان بپهلوی‌او نیزه‌ای زدکه درآن ساعت خون وآب بیرون‌آمد . » . ـ « دوران پیش وپس را مفید افتاد » : اشاره بدانکه عیسی با شهادت خود از یکطرف باعث آن شدکه خداوند در بهشت را بروی‌ارواح بگشاید ودرنتیجه ارواح شیوخ وانبیای اسرائیل که تاآن زمان در اعراف بسرمیبردند به بهشت رفتند (سرود چهارم دوزخ) ؛ ازطرف دیگر بآدمیانی‌که بعد از عیسی بدنیا میآیند راه راست را نشان داد تاآنانرا برستگاری رسانده باشد .

۴ — یعنی : عقیدهٔ تو براینست‌که خداوند حداعلای خردرا نصیب دوتن‌کرد که‌عبارتند ازآدم وعیسی ، وهیچ آدمی دیگری بدین پایه نرسید .

که درفروغ پنجمین خانه دارد هیچ تالی نداشت[1] .

اکنون دیده را بروی پاسخ من بگشای ، تا خود ببینی که آنچه پندار ُتست با آنچه من میگویم از لحاظ حقیقت چنان هماهنگند که دایره با نقطهٔ مرکزی آن[2] .

هرآنچه نمیمیرد، وهرآنچه فناپذیراست ، جملگی مظهر جلال آن حکمت متعالند که پروردگار ما در عالم مهر خود بزاد[3] ؛

زیرا آن فروغی که ازکانون اصلیِ خویش برمیآید ، بی‌آنکه از او وازعشقی که همراه بااین فروغ تثلیث را پدید آورده جدائی گزینند[4] ،

باخیرخود اشعهٔخویش را همچنانکه درآئینه‌ای بتابد، در ُنه‌صورت مختلف گردمیآورد و بااینوصف‌جاودانه وحدت خود را محفوظ میدارد .

۱ — ... ودرین صورت : قاعدتاً باید تعجب کرده باشی که من بهنگام اشاره بسلیمان نبی گفتم که « او در خردمندی تالی نداشت » . ـ سن‌تماس در اینجا برای دانته توضیح میدهد که بچه علت‌سلیمان را بی‌عدیل دانسته ، در صورتیکه کسانی ببزرگی‌آدم وچون عیسی در روی زمین زیسته‌اند .

۲ — یعنی : همچنان‌که دائره یك مرکز بیش نمیتواند داشت، کنه پندارمن وتو نیز جز یکی نمیتواند بود .

۳ — ازین بند تا دوازده بند بعد ، یعنی تقریباً ثلث دوم سرود ، مربوط به بحثی از مباحث الهیات است که‌با طبیعت بشری‌سروکار دارد . توضیحات مربوط به بندها بترتیب وبطور خلاصه چنین است : «آنچه‌نمیمیرد» : فرشتگان وروح آدمی . « آنچه‌فناپذیراست » : عوامل قابل فساد ، یعنی عناصر وترکیبات آنها وبطورکلی‌آنچه با ماده مربوط است . ـ «حکمت‌متعال» (idea) : عقل کاملهٔ الهی ، « که پروردگار ما il nostro Sire درعالم مهر خود بزاد» : که بدست خداوند از خود اوآفریده شد .

٤ — « فروغی که .. » فروغ خداوندی که منعکس نمیشود ، بلکه بصورت جزئی از وجود اوبرمیتابد، ودرین‌جا مراد ازآن «روح‌القدس» است که با «خداوند» وبا «عشق او» (عیسی) تثلیث را بوجود میآورد .

۵ — ... یعنی:فروغ الهی‌بصورت روح‌القدس‌بر‌نه‌دستهٔ مختلف فرشتگان میتابد وطبقات نه‌گانهٔ ملائك را پدید میآورد ، ولی در همهٔ این احوال این فروغ یکی بیش نیست .

از آنجا بنیروهای آخرین فرود میآید و از مرحله‌ای بمرحله‌ای، چندان ضعیفتر میشود که دیگر بجز عارضاتی زود گذر نمیآفریند[1] ؛

و ازین عارضات غرضم همهٔ آن چیزهائی است که گردش آسمان بانطفه یا بی‌نطفه‌ای پدید میآورد[2] .

موم آنها، ونیروی نافذی که این موم را شکلی میبخشد، همیشه هم‌طراز نیستند، ولاجرم اتفاق می‌افتد که نقش حکمت متعال از ورای آن کمتر یا زیادتر متجلی شود[3] ؛

ازهمین‌روست که ازدرختی واحد، بحسب جنس آن، میوه‌هائی کم وبیش نیکوسر برمیزند، وشما آدمیان بادرجات مختلفی ازاستعداد بدنیا میآئید[4] .

اگرموم در کمال خودباشد وآسمان درحداعلای فضیلت خویش، جلال آن مهری که براین موم زده میشود بصورتی کامل جلوه گر میآید؛

۱ — .. کمال الهی، یعنی کمالی که از راه «تثلیث» متجلی است، درنه‌طبقهٔ فرشتگان جاوید منعکس میشود، وبعد از آن از فلکی بفلکی فرود میآید تا به عناصر ومواد فسادپذیر رسد، ودرین‌حال تدریجاً فقط قسمتهائی ازآن اینانرا شامل‌میشود، بطوریکه درین‌مرحله آفریدگان همه فناپذیرند وجز مدت کوتاهی نمیپایند.

۲ — .. این آفریدگان شامل حیوانات ونباتاتند که باید نطفه وتخمی پدیدشان آرد، و جمادات که بی‌نطفه‌ای پدید میآیند.

۳ — .. ماده‌ای که جانداران یاجماداترا پدید میآورد، همیشه بانیروئی که آنراشکلی خاص میبخشد وباآن‌درمیآمیزد شبیه ومتوافق نیست (درین‌جا این ماده‌بموم تشبیه‌شده که‌میتوان آنرا بهرشکل که مورد نظر باشد درآورد)، بدین‌جهت بسته بدرجات مختلف ماده، فضیلت الهی ازورای آن بیشتر یاکمتر متجلی‌است، یعنی این ترکیب‌ماده‌ونیرو بحدکمال نزدیکتر یا ازآن دورتر است.

۴ — ... چنانکه از دودرختی که هردو یکنوع میوه میدهند، یکی میوه‌هائی عالیتر ودیگری میوه‌هائی پست‌تر ببارمیآورد، واز دوآدمی که ظاهراً بهم شبیهند یکی‌هوشی بیشتر و دیگری استعدادی کمتر دارد،

اما طبیعت همیشه این نقش را بشکلی ناقص درمیآورد، زیرا کار آن هنرمندی را میکند که هرچند درفن خود خبره است،ولی دستی لرزان دارد [۱].

بااین همه، اگر عشق گرمی‌بخش پا بمیان آرد ونشان حکمت ازلی ذات قادر نخستین را آشکارا نقش زند، درین صورت حد کمال بدست آمده است [۲].

چنین بود که پیش‌ازین خاك زمین باهمهٔ آن کمالی که‌شایستهٔ ذات جانداران‌است آفریده شد، وچنین‌بود که‌مریم باکره بار برداشت [۳]؛

وازین‌رو من باتو همداستانم که هرگز طبیعت همپایهٔ آنچه‌درمورد این دونفربود، نبوده ونخواهد بود.

باری، اگر دورتر ازین نروم، توانی گفت که: «پس چسان این کس را تالی نبوده است؟ [٤]»

---

۱ –... اگرماده بطورکامل‌آماده شده باشد وفضیلت آسمانی نیز دردرجهٔ اعلای خود باشد، فروغ نقشی‌که این فضیلت ربانی برماده میزند، بطورکامل ازخلال آن هویدا میشود. اما طبیعت هرگزکامل‌نیست، وکارش بکارآن نقاش یامجسمه‌سازی میماندکه باحرفهٔ‌خویش‌آشناست، منتها دستی لرزان دارد ونمیتواند محصولی بی‌نقص بیافریند.

۲ – ... ولی اگر اتفاق افتدکه عشق (روح‌القدس) در وجودآفریده‌ای، اثر حکمت ازلی قادر نخستین (خداوند) را بطور واضح نقش زند، یعنی وضع ماده ونیرو طوری باشدکه این فروغ الهی درآن بصورت کامل جلوه‌گر شود، درین صورت کسی‌که بدین شکل خلق شده، بحد کمال‌آدمی نائل شده است، زیرا که درین مورد خداوند فروغ خویش را مستقیماً وبیواسطه در او جای داده است ونه با واسطهٔ افلاك.

۳ – ... واین‌کمال تاکنون فقط در دومورد بروز کرده است: یکی در مورد خاکی که باحد کمال شایستهٔ‌موجودات ذیروح درآمیخت‌وآدم را بساخت، ودیگری در مورد مریم که این‌کمال از وجود او تجلی‌کرد وعیسی را بجهان آورد.

٤ –... اما، اگر دراستدلال خود بهمین‌حد اکتفاکنم وبیش‌ازین نگویم، توحق‌داری از من بپرسی‌که اگر چنین است، پس چرا قبلاً گفتی‌که سلیمان نبی بی‌عدیل بوده است؟

اما ، برای دیدن آنچه اکنون ناپیدا مینماید ، درنظر آر کـه وی
که بود و چه چیزش به تقاضا برانگیخت ، درآنوقت که بدو گفته‌شد:
«بطلب!»[1]

من هیچ نگفتم که ترا ازنکودیدن این نکته‌مانع آید، که‌وی‌شاهی
بود که طلب خردمندی کرد تا خویش را شایستهٔ وظیفهٔ پادشاهی خویش
کرده باشد[2] ،

ونه‌برای‌آنکه شمارش گردانندگان‌آسمان را بداند[3] ، یابداند که
از ترکیب لازم ومحتمل لازم نتیجه تواند شد[4] ،

یاآنکه **si est dare primum motum esse**[5] ، ویاآنکه

۱ – نقل از تورات (کتاب سوم پادشاهان ، باب سوم) : « ... وخداوند بسلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد ، وخدا گفت آنچه راکه بتو بدهم طلب نما » .

۲ – نقل از تورات ، دنبالهٔ بند فوق : « ... سلیمان گفت ای یهوه خدای‌من ، ببندهٔ خود دل فهیم عطا فرما تا قوم ترا داوری نمایم ودرمیان نیك وبد تمیز کنم ، زیرا کیست که این قوم عظیم ترا داوری تـواند نمود ، وایـن امر بنظر خداوند پسند آمد که سلیمان ایـن چیز را خواسته بود. »

۳ – شمارهٔ ملائکی که هردسته ازآنها یکی از افلاك را میگردانند .

٤ – اشاره بیکی از مباحث علم منطق (logica) که آیا از ترکیب دو عـامل که یکی لازم وحتمی‌ودیگری محتمل یاممکن باشد ، نتیجه‌ای حاصل میشود که الزامی وتغییر ناپذیر است یا خیر ؟ ارسطو بدین سؤال کـه از مباحث مهم منطق در قـرون وسطی بود پـاسخ منفی داده است . — درشعر دانته، کلمهٔ «لازم» ، در هردوجای‌این‌بندبصورت لاتینی‌آن necesse آمده است .

٥ – جملهٔ لاتینی ، بمعنای « آیا معقول است که‌محرك نخستینی وجود داشته باشد ؟» این یکی از مباحث مهم علم ماوراءالطبیعه (metafisica) است که‌آیا محرك نخستینی هست که خود مستقلا بحرکت درآید وتابع محرکی دیگر نباشد ؟ ازنظر ارسطو سلسلهٔ محرك‌ها راآغاز وانجامی نیست و صورت ابدی دارد ، ولی از لحاظ علمای الهیات این رشته با محرك اولینی‌آغاز میشود که خداوند یعنی «اول‌الاولین» است .

در درون نیمدایره‌ای مثلثی توان کشید که یك زاویه‌اش قائمه نباشد[۱] ؟

لاجرم، اگر آنچه را که گفتم و آنچه‌را که اکنون بگفتهٔ خویش میافزایم درآمیزی ، درخواهی یافت که خردمندی شاهانه علمی بیعدیل است که اینك پیکان نیت من بدان اصابت خواهد کرد[۲] ؛

و اگر روشن‌بینانه بکلمهٔ «برخاسته» بنگری ، خواهی دید که این سخن تنها مربوط بپادشاهانست که تعدادشان بسیار است ، در صورتیکه نیکانشان نادرند[۳] .

بنابرین سخنان مرا با این وجه تمایز مطمح نظر قرارده ، تا ازین راه آنها را با آنچه در بارهٔ نخستین پدرما و دربارهٔ حبیب ما عقیده داری

---

۱ — اشاره بیك قانون‌هندسی ، که بموجب آن‌هرمثلثی که دردرون نیم‌دایره‌ای‌ترسیم شود، بطوریکه سه رأس آن با محیط نیمدایره مماس باشند و یکی ازاضلاع سه‌گانه‌اش قطر نیمدایره باشد ، یك زاویهٔ قائمه دارد . ـ مفهوم کلی این بند وبند پیش اینست که سلیمان پادشاه را احتیاجی نبود که در علوم الهیات یا منطق یا ماوراء الطبیعه یاریاضی اطلاعات بسیار داشته باشد ، بلکه برای اوفقط لازم‌بود که‌پادشاهی خردمند باشد .

۲ — «پیکان‌نیت‌من ...» یعنی : اکنون‌این‌نکته‌توسط‌من‌مورد بحث قرارخواهد گرفت وروشن‌خواهد شد . این‌طرزتعبیرونظایر آن که دربحثهای الهیات ومنطق در مدارس قرون وسطائی بسیار معمول بود وامروزه نامأنوس‌است ، بکرات درکمدی الهی‌آمده است . ـ این‌ازآن بندهای کمدی‌الهی‌است که مورد تفسیرهاوتعبیرهای فراوان قرارگرفته وبرحسب اختلاف طرزنقطه‌گذاری ومخصوصاً‌اختلاف طرزکتابت حروف e (و) و é (هست)، بچندین صورت خوانده‌شده ، بطوریکه تاکنون لااقل شش تعبیر مختلف ازآن کرده‌اند .

۳ — «برخاسته»: surse ، کلمه‌ای که «سن‌تماسو» درموقع سخن‌گفتن ازسلیمان‌برزبان آورده ، یعنی گفته‌بود که« تالی او برنخاسته است » ، ودرینجا وی متذکر میشودکه این کلمه‌را تصادفاً نگفته ، بلکه‌منظور او اشاره‌بپادشاهان‌بوده که‌بالاتر از جمع مردمان قراردارند . این کلمه عیناً از تورات گرفته شده (کتاب اول پادشاهان ، باب سوم) : «... وخدا ویرا گفت ... اینك برحسب کلام توکردم، واینك‌دل حکیم وفهیم بتودادم ، بطوریکه پیش ازتو مثل توئی نبوده است وبعدازتوکسی مثل تو نخواهد برخاست .»

موافق یابی[1].

وکاش این سخن هماره ترا وزنه‌ای[2] برپای باشد، تاهمچون مردی خسته با آهستگی بجانب آن آری یا نه که برایت ناپیداست قدم برداری؛

زیرا که آن کس که بی‌حسن تشخیص، چه درموردی وچه در مورد خلاف آن، از درتأیید یا تکذیب درآید، در جمع احمقان جائی بسبار پائین دارد؛

ازین راه بسا اتفاق میافتد که عقیده‌ای عجولانه براه غلط میرود، وبعد از ابرازآن نیز دلبستگی بدان مانع تفاهم صحیح میشود[3].

آن کس که درپی‌صید ماهی حقیقت باشد وماهیگیری نداند، عبث‌تر از عبث ساحل را ترك میگوید[4]، زیرا که بهرحال آنچنان که رفته است باز نمیگردد،

---

۱ – یعنی:متوجه باش که چون از آدم (نخستین پدرما) وعیسی (حبیب ما) سخن رود، باید اینان را اعظم و اکمل جملهٔ افراد بشر دانست، در صورتیکه چون از سلیمان گفتگو شود، بایداو را فقط از نظرپادشاهان وحکام‌نگریست ودرمیان‌ایشان‌برایش اولویت‌قائل شد، ودرین صورت‌میان‌نظرتوو گفتهٔ من‌اختلافی‌نیست. ـ اصطلاح «حبیب‌ما» nostro diletto که به‌عیسی اطلاق شده از انجیل‌آمده‌است(انجیل متی، باب سوم): «...آنگاه خطابی ازآسمان دررسید که اینست‌پسرحبیب‌من‌که از او خوشنودم.» و (رسالهٔ پولس‌رسول به افسیان، باب‌اول):«...برای ستایش جلال فیض خودکه مارا بآن مستفیض گردانید درآن حبیب.»

۲ – دراصل: piombo (سربی)، که مراد ازآن سنگینی سرب است. اشاره‌بدانکه باید در ذهن خود متوجه اهمیت واقعی مسائل باشی تا عجولانه براهی نامایسته نروی و قضاوتی خطاآمیز نکنی.

۳– یعنی: صاحب عقیده، پس از توجه بخطای قضاوت عجولانهٔ خویش، ازراه غرور یا برای اینکه اقرار بخطانکند، دردفاع از نظریه‌ای که خودبخطایش پی برده است سماجت‌میورزد، ودرینصورت بهتر است که اصلا ازشتاب درابراز عقیده خودداری کند.

٤ – عبث‌تر ازعبث: اشاره بدانکه نه تنها ازاین سفر حاصلی برای نیل بحقیقت نمیبرد، بلکه بجای حقیقت با خطائی تازه بازمیگردد.

و امثال «پارمنیده» و «ملیسو» و «بریسو» وبسیار کسان دگر که
میرفتند ونمیدانستند که بکجا میروند ، شواهدی بین براین امرند[۱] ؛
«سابلیو» و«آریو»[۲] وآن احمقانی که برای کتب مقدس در حکم
شمشیرهائی بودند که‌چهره‌های‌موزون‌را ناموزون کنند،نیزچنین کردند[۳] .
کسان را گوی که‌بداوریهای‌اینان چندان اعتمادنورزند ، تاهمچو
آن کس نباشند که درکشتزاری گندمها را پیش از آنکه رسیده باشند
تخمین میزنند ؛

۱ -- پارمنیده Permenide (بیونانی Parmenides) فیلسوف یونانی نیمهٔاول قرن پنجم میلادی ، که مؤسس‌مکتب فلسفی Eleatic وشاگرد «کزنوفانس» معروف‌بود ، وعقیده داشت که زندگی همیشه وجود داشته ، یعنی نه‌آغاز شده است ونه تغییری درآن روی میتواند داد ، ونیز معتقد بود که حیات از خورشید ناشی شده است . ـ ملیسو Melisso (بیونانی Melissos) فیلسوف‌جزیرهٔ ساموس، ازفلاسفهٔ پیرو مکتب پارمنیدس، که بقول‌دانته عقیدهٔ هردو خلاف نظریهٔ ارسطو وبنابر این مردود است . ـ بریسو Brisso (بیونانی Brissos) فیلسوف یونانی که ظاهراً شاگرد اقلیدس بود وهمهٔ عمر را درحل معمای مربع کردن دائره‌گذرانید . — این سه‌نفر فلاسفه‌ای بودند که بعقیدهٔ دانته‌از لحاظ افکار فلسفی خود براه خطا رفته بودند .

۲ — سابلیو Sabellio (بلاتینی Sabellius) عالم «زندیق» قرن سوم میلادی، که منکر اصل «تثلیث» بود وعقیده داشت که «روح‌القدس» و «عیسی» جز تجلیات موقتی ذات الهی نیستند ، وپس از انجام مأموریت خود دوباره دراو حل میشوند وخدا بهمان‌صورت واحددرمیآید.ـ آریو Arrio یا Ario (بلاتینی Arius) روحانی معروف‌اسکندریه که درسال ۳۳۶مرد وعقیده داشت که عیسی که‌در قالب‌وجودی زمینی‌تجلی کرده نمیتواند با خداوندیکی باشد . «آریانیسم» از تمام « بدعتهای » مختلف دردین مسیح‌توسعه‌ای‌بیشتر یافت . ـ این دونفر بعقیدهٔ دانته نمایندهٔ «زندیقان» خطاکارآئین مسیحند .

۳ — کتب مقدس (Scritture) : تورات وانجیل که عهد قدیم وعهد جدید خوانده میشوند.ـ «آن‌احمقانی که...»: کسانیکه مندرجات‌این کتب‌راموردِ تفسیرهای نامعقول قرارداده‌اند .ـ « شمشیرهائی که ... »: درین باره مفسرین قدیمی کمدی‌الهی غالباً براین عقیده‌اند که‌چون انعکاس تصویر چهره‌ایرا درتیغهٔ شمشیری بنگرند ، این‌چهره تغییرشکل میدهد وکج ومعوج بنظرمیآید، ولی مفسرین جدیدتر که شاید نظرشان منطقی‌تر باشد اشارهٔ دانته را بدین میدانند که‌همچنانکه ضربت شمشیروضع‌چهره را تغییر میدهد ، این روحانیون نیز مفاهیم واقعی مطالب‌تورات وانجیل را براثر تعبیرات خود عوض کرده‌اند .

زیرا که من درسراسرزمستان بوتهٔ خار را دیدم که نخست سخت و وحشی بود وبعدها گلی از آن سربرزد ،

وبالعکس کشتیی را دیدم که‌درآغاز افراشته‌وتندرومینمود ودریارا یکسره در زیر پای داشت ، ولی در آخر کار درست در آن هنگام که ببندرگاه میرسید غرق‌شد .

لاجرم «خانم‌برتا» و«آقای‌مارتینو»[1] تنها بدلیل‌آنکه‌یکی‌پروازی ودیگری صدقه‌ای را درخواب دیده ، میپندارند که اینان درداد گاه الهی نیز چنین خواهند بود ،

زیرا چه بسا که‌آن بالارود واین فرو افتد . »

۱ — برتا خانم donna Berta وآقای مارتینو ser Martino : دو نام کلی برای اشاره بزنان ومردان عامی‌است. قاعدتاً این دونام درزمان‌دانته صورت ضرب المثل داشته‌اند.ـ مراد دانته کسانی است که هنوز مفهوم مطلبی را درنیافته در بارهٔ آن قضاوت میکنند و نظر میدهند .

سرود چهاردهم

آسمان چهارم: فلك خورشيد

فقها و متألهين

آسمان پنجم: فلك مريخ

شهسواران مسيح

قسمت اول اين سرود در فلك خورشيد ميگذرد وصرف سؤالي اززبان بئاتريس بنمايندگي دانته ميشود كه روح سليمان نبي بدان پاسخ ميگويد. پرسش بئاتريس وپاسخ سليمان مربوط بوضع ارواح بهشتي دردوران بعد ازروز رستاخيز و تغييري است كه برآنها عارض ميشود.

پس ازين سؤال وجواب، بئاتريس دانته را از فلك خورشيد بفلك بالاتر از آن يعني فلك مريخ ميبرد وطبق معمول اين بالا روي طوري صورت ميگيرد كه دانته متوجه تغيير زمان ومكان نميشود، وفقط از افزايش فروغ ديدگان بئاتريس متوجه آن ميشودكه پا بفلكي تازه نهاده است. اين افزايش فروغ از نظر تمثيلي نشان آنست كه شاعر يك مرحلهٔ ديگر را در راه نيل بكمال معنوي و درك حقيقت الهي طي كرده است، زيرا اين فروغ نشان حقيقت الهي است كه از راه ايمان مذهبي درنظر آدميان متجلي‌ميشود، وهرقدرنزديكي‌بخداوند بيشتر شده باشد طبعاً اين درخشندگي افزون ميشود.

فلك مريخ، فلكي‌است كه ارواح جنگجويان وشهيدان مسيحيت درآن بسر ميبرند، وبديهي است كه علت اين انتخاب اينست كه مريخ بارنگ متمايل بقرمز خود هميشه‌مظهر جنگجوئي وسلحشوري بوده و درميتولوژي يونان وروم هم خدائي‌كه مظهر اين ستاره بوده خداي جنگ بشمار ميرفته است.

در فلك مريخ نيز ارواح بهشتي بصورت فروغهائي خيره كننده بنظر دانته ميرسندكه با ديدارآنها مطلقاً روحي راكه‌درفروغ خانه دارد نميتوان‌شناخت. ولي برخلاف فلك خورشيد كه درآن ارواح‌بهشتي بصورت حلقه‌اي پيرامون‌يكديگر گرد آمده بودند (نشان حلقه‌اي‌كه فقها واهل رياضت وعلم در روي زمين براي بحث بايكديگر يا ارشادكسان تشكيل ميدهند)، در اين فلك مريخ ارواح‌طوري

با یکدیگر درآمیخته‌اند که از اجتماع آنها شکل صلیبی پدید میآید (که‌مظهر جنگجوئی این‌ارواح در راه پیشرفت آئین مسیح ونشان مقام شهسواری (شوالیه‌ای) ایشان است) ، ودرین صلیب که بصورت یونانی (ارتدکس) ونه بصورت کاتولیکی است ، یعنی‌هرچهارشاخهٔ‌آن بیك اندازه است ، درمیان فروغ خیره‌کننده،شکل مسیح که به صلیبش کشیده‌اند هویداست و این طبعاً نشان نزدیکی سرنوشت این «شهدای» راه مسیحیت با سرنوشت مسیح است که خود اولین شهید مسیحیت بود . دانته فقط در چهار سرود بعد (سرود هجدهم) در بارهٔ زندگی قهرمانی صاحبان این ارواح درروی زمین وپیکارجوئی‌آنان در راه ایمان عیسوی توضیح کافی‌میدهد. بطور کلی این فلك مریخ خاص ارواحی‌است که در راه مسیحیت شهید شده اند.

دانته درکتاب «ضیافت» (باب دوم) دربارهٔ مریخ مینویسد : « فلك‌مریخ را درمیان سایر افلاك ، از دوجهت میتوان باعلم موسیقی درمیان علوم تشبیه کرد : اول ازین نظر که این فلك در حد مرکزی مجموعهٔ افلاك واقع شده ، یعنی چه از جانب پائین وچه از جانب بالا ، مریخ فلك پنجمین است ودروسط قرار دارد . دوم از نظر اینکه خاصیت اصلی مریخ ایجاد حرارت و سوزندگی است ، زیرا گرمی‌آن همانند گرمای‌آتش است، وازین‌رواست که بحسب کمی یا زیادی ابخره‌ای که‌آنرا در میان دارند گاه کمتر وگاه بیشترآتشین مینماید . واین هردو خاصیت در موسیقی جمع است : از یکطرف موسیقی نمایندهٔ تناسب وهم‌آهنگی وموازنه است و میتوان آنرا مرکز تمام علوم دیگر شمرد که همه را هماهنگ ومتوازن میکند . از طرف دیگر جاذبهٔ‌آن همه را بسوی خود میکشد ودلها راگرم‌میکند وهرگز گرمی وشورآدمی بدان پایه نمیرسد که تحت تأثیر قدرت موسیقی‌میرسد.»

در بارهٔ نفوذ مریخ در زندگانی بشر وجنبه‌های سعد ونحس این ستاره ، «بوتی» ازقول «المبصر» (که قبلا ذکرش رفت) چنین مینویسد : « طبیعت‌مریخ گرم وآتشین وخشك وتنداست، وطعمی تلخ دارد ، ونمایندهٔ‌جوانی ، قدرت جسمانی وتندهوشی است . حرارت،آتش،حریق،انفجار وهرگونه حادثهٔ ناگهانی ازنفوذ این ستاره‌ناشی‌میشود . پادشاهان‌مقتدر، کنسول‌ها ، دوك‌ها، شوالیه‌هاودسته‌های‌سربازان ، جنگجوئی ونام طلبی،آلات وادوات حرب ، فنون لشکرکشی ، راهزنی وتوطئه ، تاراج وغارتگری ، تهورودلاوری ، خشم وکینه ، توسل بطرق غیرمشروع درمقابل طرق مشروع ، شکنجه دادن وزندانی کردن ، تازیانه زدن ودرغل وزنجیرافکندن ، درد وغصه ، دزدی‌های‌بزرگ وکوچك ، ترس‌ووحشت ، ستیزه جوئی ، دشنامگوئی،

مقدمهٔ سرود چهاردهم

ناپاکدلی ، پیمان شکنی ، نابکاری ، درنده خوئی ، زخم‌زبان ، دروغگوئی آمیخته با بد نهادی ، ناپایداری در عقیده و تغییر سریع در رفتار ، لامذهبی ، زودرنجی و پشیمانی آنی ، بیوفائی ، بیشرمی و گستاخی ، علاقه بجهانگردی و آوارگی ، زندگی منزوی ، انتخاب مصاحب بد ، علاقه به نبش قبر وتاراج اموال مردگان ، همهٔ اینها مستقیماً مربوط بدین‌ستارهٔ نحس است ، تغییررنگ آن غالباً خبراز مرگ پادشاهان وبروز جنگها وسقوط امپراتوریها میدهد . »

سرود چهاردهم

درظرفی مدور، آب بحسب آنکه از جانب بیرون یا ازدرون ضربت خورده باشد از مرکز بسوی محیط یا از محیط بسوی مـرکز بحرکت درمیآید[1] .

این نکته پس از خاموش شدن روح پرافتخار «تماسو» بطورناگهان بذهنم خطور کرد ،

زیرا شباهتی فراوان میان این سخنان و گفته‌های بئاتریچه یافتم[2]

که پس از او مشتاقانه چنین آغاز سخن کرد :

«این کس، باآنکه نه باصدای خود ونه هنوز بااندیشهٔ خویش بشما چنین میگوید ، احتیاج بدان دارد که تا کنه حقیقتی دیگر پیش رود .

بدوبگوئید که آیا این فروغی که شمارا بشکل گلی درآورده، بهمان صورت که امروز هست جاودانه همراه شما خواهد ماند ؟

واگر که میماند، بگوئید که چون شما همه ازنو بصورتی قابـل

۱– اشاره بدانکه تماس انگشت یا چیزی دگر باآب ظرفی، امواجی درسطح آب ایجاد میکند که بحسب آنکه ضربت ازکنار یا از مرکز وارد آمده باشد ، تموج آنها متوجه مرکـز دائره یا محیط آن میشود .

۲– اشاره بدانکه سخنان سن‌تماس ازحلقهٔ دایره که وی بادیگر ارواح بهشتی درآن‌است ادا شده وبگوش دانته که در مرکـز دایره است رسیده وبعکس سخنان بئاتریس از مرکز بسمت محیط رفته‌است . عقیدهٔ برخی‌ازمفسرین براینست که ازلحاظ‌تمثیلی‌نیز دانته نظربدین معنی‌داشته که نظریات مذهبی سن تماسو باحقیقت مطلق که درینجا بئاتریس مظهرآن است تطبیق میکند ، ولی دانته باوجود پیروی خود از سن‌تماسو هیچجا ایمانی چنین کامل نسبت بدوابرازنداشته‌است.

رؤیت درآمده باشید ، چسان ایـن فروغ شما را از دیـدار باز نتوانـد داشت[۱] ؟»

همچنانکه گاه آنکسان که درحلقه‌ای پای میکوبند، براثر شوری فزونتر که آنانرا برمیانگیزد وبطرب میافکند صدا بلند میکنند و نشاطی بیشتر ابراز میدارند ،

حلقه‌های مقدس نیز بهمین سان ، با این خواهش بجا و پارسایانه از راه رقص و سرود ستایش زای خود سروری تازه ابرازداشتند[۲] .

آنکس که از مردن مردمان د ینجا برای بازستاندن زندگانی در آن بالا شکوه میکند ، ندیده است که در آنجا باران جاودانی چسان خنکی میبخشد[۳] .

آن یك ودو و سه‌ای که جاودانه زنده است وجاودانه درسه ودو و یك سروری میکند ، وخود محاط درهیچ نیست اما محیط برهمه چیز است[٤] ، سه بار با سرود هریك ازین ارواح موردتجلیل قرار گرفت[٥] ، و آهنگ

۱- مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست : آیا این فروغی که اکنون درپیرامون روح شماست وچنان خیره کننده است که مانع تشخیص شما از طرف بیننده میشود ، همیشه بهمین صورت خواهد ماند یانه ؟ واگر همیشه چنین بماند ، در روز رستاخیز که هرروحی بقالب زمینی خود باز خواهد گشت ، از ورای نوری چنین فـروزان چگونه میتوانید به پیرامون خـویش نگاه کنید ؟

۲- اشاره بدانکه رفع مشکل دانته ، که از زبان بئاتریس پرسیده شده ، وسیله‌ای برای خدمت بدانته بدست ایشان داده وازین راه خرسندشان کرده است .

۳- درینجـا qui : در روی زمین - در آن بـالا colassù : در افلاك - در آنجـا quive : آسمانی که دانته درآن است . - « باران جاودانی » : باران رحمت الهی ، که پیوسته بر ارواح بهشتی میبارد .

٤- یك ، دو ، سه : سه اصل تثلیث درآئین مسیح : خدا ، عیسی ، روح‌القدس .

٥- اشاره بدانکه هرروحی سه‌بار در وصف جلال اجزاء سه‌گانهٔ تثلیث سرودخوانده.

این سرودخوانی چنان بود که شنیدن آن هرشایستگی را پاداشی بجاتوانده بود [1] .

ومن ، درملکوتی‌ترین‌فروغ حلقهٔ کوچك [2] ، صدائی‌راشنیدم که‌شاید بشیرینی‌آوای آن فرشته‌ای بود که بامریم سخن گفت [3] ؛

واین صدا پاسخ داد : « تاآن زمان که بزم بهشت ادامه‌یابد،عشق‌ما چنین جامه‌ایرا برگردا گرد ما فروزان خواهد داشت .

رخشندگی‌آن دردنبال‌حرارت میآید،وحرارت دردنبال‌تأمل،وتأمل همپایهٔ آن‌برکتی است که مزید برشایستگی میشود [4] .

چون ما جامهٔ گوشت وپوست‌پرجلال ومقدس‌خویش را برتن کرده باشیم ، وجودمان‌بصورت اصلی خود درخواهدآمد وکاملتر خواهد شد [5] ؛

ازین روست که آن فروغی که خیر اعلی برایگانش بمامیبخشد، وهم‌آنست که بما اجازت دیدار او را میدهد ، فزونی خواهد یافت ؛

و این مستلزم آنست که تأمل نیز بهمین نسبت زیاده شود و شعله

۱— یعنی : لذت شنیدن این‌آوازازحد هرپاداشی که برای هرنوع کارنکوئی معین شده باشد بیشتر است .

۲— اشاره به سلیمان . قبلا سن‌تماس گفته بود (صفحهٔ ۱۲۶ سطراول) که فروغ سلیمان «زیباترین‌فروغ» این حلقه است .

۳ — اشاره بجبرئیل، که بامریم سخن گفت وبدو خبرداد که از روح‌القدس بار برداشته است . نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : «... پس‌جبرئیل فرشته نزد اوداخل‌شده‌گفت: سلام برتو ای نعمت رسیده ، خداوند باتو است وتو درمیان زنان مبارك هستی . »

٤— یعنی : برکت الهی که شامل مامیشود متناسب بادرجهٔشایستگی ماست، وشایستگی مابادرجهٔ تأمل ما درخداوند ودرك جلال او ، و حرارت معنوی ما بادرجهٔ پیشرفت مادراین تأمل، وهرقدر این حرارت وخلوص ما بیشتر باشد ، درخشندگیمان زیادتر است .

٥— یعنی : چون در روز رستاخیز بقالب زمینی خویش درآئیم ، صورت‌کامل خویش‌را باز ستانده‌ایم . اصل‌فکر ازسن‌تماس‌آکیناس است : « روح فقط وقتی بکمال طبیعی خود میرسد که باجسم خویش پیوسته باشد . »

وحرارتی که ازآن حاصل میشودنیز فزونی یابد و بالطبع جلالی را که ازیـن حرارت ناشی میآید زیادتی نصیب آید[۱] .

اماهمچون ذغال که از آن شعله میزاید ،وشدت افروختگی آن چنان است که همواره مرئی میماندواز تابش شعله فراتر میرود ،

این جلال ودرخشندگی نیز که پیرامون مارافرا گرفته ، بدست آن گوشت و پوستی که اکنون زمین فرویش پوشانیده است افزونتر خواهد شد[۲] .

وبا اینهمه ، این نور باهمهٔ شدت خـود مارا خیره نتواند کرد ، زیرا که اعضای تن مارا نیروی کافی خواهد بود تاآنچه را که مایهٔ سرور ماست تحمل آرند[۳] . »

دودستهٔ سرودخوانان ، در گفتن «آمین»[٤] بنظرم چنان آماده وهشیار آمدند که درجهٔ شوق خویش را درباز یافتن قالبهای خود نیـکو نشان دادند؛

وشاید که این شوق بخاطر خودشان نبود ، بلـکه بخاطر مادران و پدرانشان و بخاطر دیـگر کسانی بود که اینان پیش از آنـکه بدل بشعله هائی

۱ — یعنی : پس از روز رستاخیز نه فقط فروغ کنونی ما از میان نخواهد رفت ، بلکه ازین نیززیادترخواهد شد ، زیرا که برکت الهی بیشتر مارا نصیب خواهدآمد، ودرنتیجه قدرت تأمل ما زیادتر وحرارت معنوی احسانمان بیشتر وجلالمان فزونتر خواهد شد . دراینجا سلیمان آنچه را که قبلا گفته بود در جهت عکس تکرار میکند .

۲ — یعنی : بدست آن فروزندگی که با قالب ما همراه میآید وآنرا درمیان میگیرد.

۳ — این پاسخ قسمت دوم از سؤال بئاتریس است که بنمایندگی دانته گفته شده بود.

٤ — Amme ! این طرز تلفظ که دانته بکاربرده ، تلفظ عامیانهٔ این کلمه است وشاید که شاعر در نقل آن بیشتر بضرورت قـافیهٔ شعری توجه داشته ، زیرا درینجا این کلام از زبـان ارواح عامی گفته نمیشود . تلفظ اصلی این کلمه Amen است که چنانکه درتزدمانیز معمول است ، معنی «چنین باد» میدهد .

جاودانی‌شوند ، خاطرشان را عزیزداشتند[1] » .

و ناگهان در پیرامون ما ، بادرخششی‌همانند ، فروغی سربرزد که از آن چه در برابر داشتم برتر بود ، و افقی می نمود که روشن شود[2] ؛

وهمچنانکه بافرارسیدن شامگاهان‌فروغهائی تازه درآسمان بجلوه میآیند که هم واقعی بنظر میرسند وهم نمیرسند[3] ،

من نیز پنداشتم که اندك اندك ارواحی تازه در آنجا میبینم که درماورای دوحلقهٔ دیگر حلقه‌ای پدیدآورده‌اند[4] .

اوه ، این تشعشع واقعی روح القدس ناگهان در نظرم چنان خیره کننده آمد که دیدگانم یارای تحمل آنرا نیاوردند و بپائین نگریستند ؛

اما بئاتریچه خویش‌را چندان زیبا و خندان برمن عرضه داشت که

۱ – یعنی : این علاقه برستاخیز وبازستاندن قالب زمینی ، بیش‌ازآنکه بخاطرخودشان باشد بخاطر باز دیدن مادران وعزیزانشان بود که‌آرزوی دیدن فرزندان ویارانشان را میبردند ؛ بنابرین محرك این آمین گفتن حس احسان بود ونه خودخواهی .

۲ – افق مشرق که خورشید ازآن سربرمیزند .

۳ – اشاره بنخستین ستارگانی که بعدازغروب خورشیددرآسمان پدیدار میآیند ، وچون هنوز روشنائی روز باقی‌است‌آنها را جزبشکلی‌مبهم تشخیص نمیتوان داد . – «فروغهائی‌نو» دراینجا مرادف با «تجلیاتی‌نو» nuove parvenze آورده شده تا درك مفهوم آن آسانتر باشد .

٤ – این حلقهٔ تازه از ارواح بهشتی درست هنگامی بنظر دانته میرسد که وی در شرف ترك فلك خورشید برای عزیمت بفلك مریخ است . قبلا حلقهٔ اول به فقها و متألهین و حلقهٔ دوم به متصوفین اختصاص داده شده بود ، وازین‌جامعلوم میشود که دانته طرق دیگری را هم برای درك حقیقت الهی ونیل بدان قائل بوده است . ولی وی دربارهٔ این دستهٔ تازه از ارواح ، توضیح بیشتری نمیدهد .

دیدار او اززمرهٔ آن مناظری است که خاطرهٔ آدمی را یارای حفظ آنها نیست.

دیدگان من بدیدار او نیروی نگریستن باز یافتند، وخویش را دیدم که با بانوی خودم تنها بودم و در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای برتر بالا رفته بودم [۱].

نیك دانستم که فراتر رفته‌ام، واین را ازلبخند آتشین اختری دریافتم که از حد متعارف بنظرم آتشین‌تر آمد [۲].

از صمیم دل وبازبانی که درنزد جملهٔ آدمیان یکی است [۳]، آن جان نثاری را که برکت تازه شایستهٔ آن بود بدرگاه خداوند عرضه داشتم [۴]،

وهنوز گرمی قربانی دردلم فرو ننشسته بود که دریافتم که این قربانی با نظر ملاطفت مورد قبول قرار گرفته است،

زیرا که فروغهائی بصورت دو رشته [۵]، با چنان درخشندگی و چنان آتشین فام و گداخته در نظرم پدیدار آمدند که بانگ برداشتم:

---

۱ – چنانکه درمورد سایر بالارویها از فلکی بفلکی ذکر شده بود، اینجا نیز دانته متوجه صعود خود از فلك خورشید بفلك مریخ نمیشود، و فقط افزایش فروغ دیدگان بئاتریس که ازنظر تمثیلی نمایندهٔ افزایش نزدیکی او بجایگاه خداوند وحقیقت‌الهی، یعنی پیشرفت بیشتر شاعردرراه نیل بکمال معنوی است، ویرا متوجه این سفرآسمانی میکند.

۲ – اشاره بقرمزی مریخ. دانته خود درکتاب «ضیافت» مینویسد: «حرارت مریخ نظیرحرارت آتش است، وازین جهت است که این ستاره بنظر ما برنگ قرمز تند میآید.»

۳ – زبان دل وروح.

٤ – جان‌نثاری: olocausto؛ این کلمه دربارهٔ قربانیهائی گفته میشد که برای خدایان بکار میرفت و در آن قربانی در آتش سوزانده میشد. در اینجا مراد شاعر اینست که وی دل خویش را یکسره درآتش اخلاص ونثار سوزانده وآنرا بپیشگاه الهی عرضه داشته است.

۵ – بشکل صلیب.

« ای خورشیدی[۱] که اینها را چنین زیبا میکنی ! »

همچنانکه کهکشان ، آراسته با فروغهای بزرگتر و کوچکتر خود ، در میان قطبهای‌جهان چنان سپیدمینماید که حکیمان را بتردید میافکند[۲] ،

این اشعهٔ گرد آمده نیز ، آن نشان مقدسی را در دل مریخ پدید آورده بودند که از جای گرفتن چهارربع دائره در کنارهم ، دردرون دائره ایجاد میشود[۳] .

دراینجاخاطرهٔمن ازاندیشه‌ام فراترمیرود[٤] ، زیرا که‌براین‌صلیب، مسیح چنان درخشنده بود که تشبیهی برای تجسم آن نمیتوانم یافت ؛

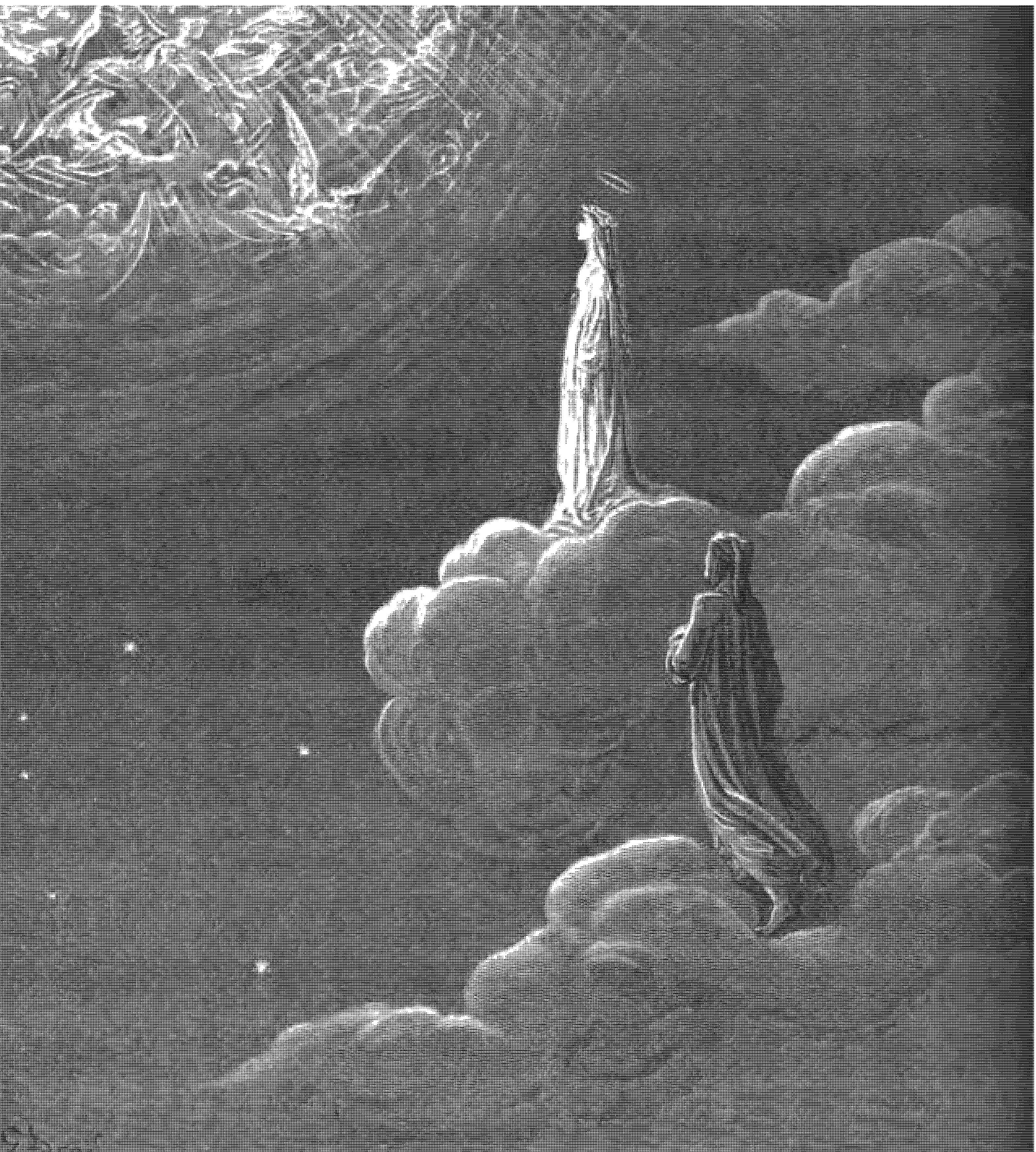
اما هرآنکس که صلیب خویش را بر میدارد تا بدنبال مسیح رود ،

۱ — بخورشیددرین‌جا Elios خطاب‌شده . املای‌این کلمه دراصل‌یونانی Helios است ومعنی خورشید میدهد، وظاهراً یونانیها آنرا از کلمهٔ «ایلی» عبری که معنی‌خدا میدهد گرفته‌اند. دراینجا طبعاً مراد ازین کلمه «خداوند» است، وبدین ترتیب این کلمهٔ یونانی بامعنی عبری‌آن بکار رفته است .

۲ — « فروغهای بزرگتر و کوچکتر » : ستارگان قدرهای مختلف ـ «قطبهای‌جهان»: اشاره بدانکه کهکشان از سوئی بسوی دیگرآسمان کشیده شده . ـ «حکیمان‌را بتردیدمیافکند»: اشاره به بحثهای علمی وفلسفی حکمای یونان وروم ودانشمندان قرون وسطائی در بارهٔ اصل و ریشهٔ کهکشان .

۳ — نشان صلیب، که چون‌چهارربع‌دایره رادر کنارهم جای‌دهند ، ازتقاطع‌قطرهای‌افقی وعمودی دایره بوجودمیآید . این اشاره ضمناً حاکی ازآن‌است که هرچهار شاخهٔ صلیب بیك اندازه بوده است ، واین‌نوع صلیبی است که خاص آئین ارتودوکس است .

٤ — قبلادانته گفته بود (صفحه۷،بنددوم) که‌آنچه راکه‌دربهشت دیده درست‌بیادنمیتواند آورد، وتذکرمیدهد که دراینجا بالعکس خاطرهٔ اوست که این مشهودات را درخود نگاه داشته است ، زیرا عقل واندیشهٔ وی قاصر بوده است از اینکه تاچنین حدی بالا رود .



دیدم که همراه بابانوی خودم درطریق سعادت ربانی بمرحله‌ای بالاتر رفته بودم (صفحهٔ ۱۳۱۵)

این ناتوانی را برمن ببخشاید[1] ، زیرا که درین فروغ خیره کننده مسیح[2]
چون برقی میدرخشید ؛

از بازوئی تا بازوی دگر و از فرق تا پایش[3] فروغهائی در حرکت
بودند ، واین فروغها در نقاطی که بهم میپوستند یا یکدیگر را قطع میکردند ،
درخششی فزونتر داشتند .

بهمین سان در روی زمین ذرات غبار را توان دید که کوتاه
یا بلند ، درمسیری مستقیم یا معوج ، با تندی یا کندی و باتغییر رنگ ،

در درون شعاعی از نور که گاه بمیان سایه‌ای میتابد که آدمیان برای
دفاع خود باهنرمندی و با ریزه کاری فراهم آورده اند ، در حرکتند[4] .

وهمچنانکه از چنگ و ارغنون ، درآن هنگام که تارهایشان با

۱ – نقل از انجیل متی (، باب شانزدهم) : « ... آنگاه عیسی بشاگردان خود گفت اگر کسی خواهد متابعت من کند باید خود را انکار کرده وصلیب خود را برداشته از عقب من آید . » «کازینی» مفسر معروف کمدی الهی معتقد است که این اشاره بیشتر درمورد صلیبی که صلیبی‌ها بردوش داشتند بکار رفته است تا بنشان فروتنی وحقارتی که منظور انجیل است ، زیرا در اینمورد سخن مربوط بارواح جنگجویان مسیحی است که درفلك مریخ بسرمیبرند .

۲ – درین بند وبند پیش ، سه‌بار کلمهٔ «مسیح» Cristo درقافیهٔ شعر آمده وهرسه‌بار این کلمه‌باخودش قافیه‌آورده شده است ، زیراچنانکه‌قبلا گفته شد دانته درهیچ جا «مسیح» را از روی احترام‌با کلمهٔ دیگری در قافیهٔ شعر نمیآورد . در سرودهای دوازدهم ، نوزدهم ، سی‌ودوم بهشت‌همین نکته‌رعایت شده‌است .

۳ – اشاره ببدن صلیب شدهٔ مسیح .

٤ – « سایه‌ای که آدمیان برای‌دفاع‌خود‌فراهم‌میاورند... » : خانه‌یاکارگاهی که‌مردمان‌بنا میکنند تا دردرون‌آن بسربرند وازخویش درمقابل خطر وگرما وغیره دفاع کنند.ـ «هنرمندی و ریزه‌کاری » : آنچه برای بنیاد کردن بنا وآنچه برای آراستن آن انجام میشود .



... زیرا که در دل این فروغ خیره کننده ، مسیح چون برقی میدرخشید **(صفحهٔ ۱۳۱۹)**

اما، آنکس که توجه بدان کند که آن مهرهای زندهٔ جملهٔ زیبائیها [۱] با بالاروی اثری فزونتر مییابند، ونیز توجه کند که من هنوز بسوی آنها ننگریسته بودم،

مرا از آن خطائی که خویشتن را بدان متهم میکنم تا مگر خودرا ببخشایم تواند بخشید، وبصداقتم پی‌تواند برد، زیرا که فرصت درك این لذت مقدس از دست نرفته بود،

ازآنرو که هرچه بالاتر روند، این لذت فزونتر میشود.

۱— دیدگان بئاتریس؛ تشبیه دیده‌به‌مهراز آن‌جهت صورت گرفته که مهری که برچیزی زده میشود، درحکم‌صحه‌ای‌است که برآن گذاشته میشود، ودیدگان بئاتریس‌دومهرزنده‌ای هستند که صحهٔ‌جملهٔ زیبائیهایند، زیرا که این دودیده مظهرحقیقت‌کاملند. برخی‌ازمفسرین مراد ازاین مهرها را افلاك شمرده‌اند.

سرود پانزدهم

آسمان پنجم: فلك مريخ
شهسواران مسيح

دانته و بئاتريس در فلك پنجم (فلك مريخ) كه تازه پا بدان نهاده اند بسرميبرند و بااولين دسته از ارواح ساكن مريخ مواجه هستند.

صحنهٔ ظاهری این سرود فلك مریخ است، ولی صحنهٔ واقعی آن را باید روی زمین، یعنی فلورانس قرن یازدهم تا قرن سیزدهم دانست. آسمان مریخ دربن سرود جائی است که ازآن بروی زمین نظر افکنده میشود تا زندگی فسادآلودهٔ شهری که برای دانته بسیارعزیزاست باتلخی ولی بااستادی تمام درنظرهامجسم شود. دربن سرودوسرودهای بعدکه بمریخ ارتباط دارد، دیگرسخن ازبحثهای طولانی وغامض علم الهیات نمیرود، زیرا «سربازان مسیح» که در مریخ بسرمیبرند بااین بحثها آشنائی ندارند.

دو سرود بعد نیز صرف تصویرهمین «تابلو» فلورانس شد، و این هرسه سرود را از عالیترین سرودهای کمدی الهی دانسته‌اند.

سرود پانزدهم

ارادهٔ نیکو، که هماره میوهٔ آن عشقی‌است که روی بجانب نکوئی دارد (همچنانکه از آزمندی ارادهٔ بد میزاید[1])،

این ارغنون خوشنوا[2] را خاموش کرد، وتارهای مقدسی‌را که‌بادست آسمان[3] ازآنها آهنگ زیروبم برمیآید از صدا بازداشت .

این ارواح‌مسعود که درخاموشی‌همداستان‌شدند تادرمن شوق‌پرسش برانگیزند ، چسان دربرابر خواهشی بجا ناشنوا میتوانستند ماند ؟

حق است که‌آنکس که خویشتن‌را بعشق چیزهائی‌ناپایدارجاودانه ازین چنین عشق محروم میدارد، کیفری بیند که پایانیش نباشد .

همچنانکه گاه درآرامش پرصفا وتابناك آسمان بناگهان آتشی میگذرد[4] ودیدگانی را که تاآندم بیحرکت بوده‌اند برهم میزنند ،

و اگر این نبود که درآنجائی که این‌آتش ازآن‌جدا میشود،جای

۱– این‌همان مبحث عشق نیکو وعشق بد است که اساس نظریهٔ فلسفی افلاطون بشمار میرود،ودرسرودهای چهاردهم وپانزدهم برزخ بتفصیل در بارهٔ آن بحث شده است . منظورشاعر درینجا اینست که علاقهٔ این ارواح بهشتی بجلب رضایت خاطر او وپاسخ بسؤال وی باعث شد که اینان دست از سرود خوانی بدارند وخاموش شوند .

۲– نشان‌صلیب که ازدهان‌ارواح ساکن‌آن آوازبرمیآید . درسرود پیش این صلیب بــه چنگ تشبیه شده بود .

۳– دراصل la destra del cielo : دست راست‌آسمان ؛ اشاره به «دست‌آسمانی» .

۴– شهاب ثاقب (تیرشهاب) .

هیچ نوری خالی نمیماند وخوداین آتش‌را نیزعمری کوتاه است[۱]، درآنصورت چنین آتشی اختری مینمود که تغییرمکان دهد ،

بهمینسان ، ازنوك بازوی‌راست ، اختری ازاین مجموعهٔ ستارگان فروزان[۲] تا بپای صلیب پیش رفت ،

واین گوهر از نوار خود جدا نشد ، بلکه بازاویه‌ای مستقیم طول خط را درنوردید[۳] وآتشی‌نمود که در پس مرمری نهفته باشد[٤] .

اگر سخن بزرگترین نغمه‌پرداز خویش را باورداریم[۵] ، باید گفت که روح «انکیزه» ، درآن هنگام که در «الیزیو» پسر خویش‌رابشناخت، باچنین مهری بجانبش دوید[٦] .

۱– یعنی: اگراین‌ستاره‌ای‌واقعی‌باشد که ازآسمان جداشده، بناچار بایدجای آن‌خالی‌بماند، وچون هیچ ستاره‌ای درآسمان کم نمیشود پس این نورگذران واقعاً اختری نمیتواند بود . ازطرف دیگر این‌آتش ناپدید میشود ، در صورتیکه اگر ستاره‌ای واقعی باشد میباید بفرض جداشدن از قسمتی ازآسمان بقسمتی دیگر ازآن منتقل شود .

۲– اشاره به ارواح فروزانی که بشکل صلیب درکنارهم جای گرفته‌اند .

۳– یعنی : این روح بجای اینکه فاصلهٔ نوك یکی‌ازدوشاخهٔ افقی صلیب را تانوك‌زیرین شاخهٔ عمودی آن بخط مستقیم طی کند وبرای این کار از فضا بگذرد ، شاخهٔ افقی صلیب را تا وسط آن طی‌کرد وازآنجا در طول شاخهٔ عمودی روبپائین‌آمد، وبدین ترتیب در تمام مسیر خود از صلیب جدا نشد .

٤– اشاره بروح که در درون پوششی از فروغ خود پنهان شده وحکم شعلهٔ چراغ‌ی مرمرین را دارد .

۵– nostra maggior Musa : ویرژیل . ـ «اگرباورکنیم» : اشاره بدانکه این گفته با معتقدات مذهبی مسیحی جور در نمیآید ، زیرا که روحی غیر مسیحی نمیتوانسته است باالهامی خدائی پسرش را بشناسد وبجانب او رود .

٦– درکتاب ششم «انئیس» ویرژیل نقل‌شده‌که روح «انکیزس»، پدر انئاس (رجوع‌شود بسرود اول‌دوزخ)درالیزیوElisio (جائی‌ازدنیای مردگان که بعقیدهٔ یونانیان‌خاص‌ارواح نکوکاران ودادگستران بود) در جمع ارواح زادگان خویش که میباید بعدها بجهان آیند، روح «انئاس» را دید وبجانبش دوید وبا خرسندی بدوگفت : «آخرآمدی!»

« O sanguis meus, o superinfusa
Gratia Dei, sicut tibi, cui
Bis unquam coeli ianua reclusa ? »[1]

این‌فروغ چنین گفت ؛ لاجرم من توجه‌خویش‌را معطوف بدو کردم، آنگاه نظر بیانویم افکندم و ازین وآن جانب بیك اندازه اسیر شگفتی شدم[2] ؛

زیرا که در دیدگان اوچنان لبخندی گدازان دیدم[3] که پنداشتم که با دیدگان خویش بحد اعلای برکتی که بمن اعطا شده بود و هم به بهشت خود راه یافته‌ام .

آنگاه‌آن روحی که صدا وحالتش شادی میبخشید ، دردنبالهٔ آغاز کلام خود سخنانی چنان عمیق گفت که مفهوم آنهارا درنیافتم ،

ونه از روی اختیار ، بلکه از راه اجباربود که وی خویش را از من نهان داشت ، زیرا که اندیشهٔ او از حدود بشری بالاتر رفت ،

۱ — سه مصرع لاتینی که معنای آن چنین است : « ای خون من ، ای که برکت خداوند بدین فراوانی شامل نست ، بروی چه‌کس چون بروی تو در آسمان دوبار گشوده شده است ؟ » طرف این خطاب دانته است و اشارهٔ روحی که سخن میگوید بدین است که دانته یکبار درطول‌زندگی‌خود بدینجاآمده ویکبار نیز پس از مرگش خواهدآمد . ـ اشکالی که‌دراینجا پیش میآید، گذشته ازینکه چگونه شاعرتابدین‌حد به بهشتی‌بودن خوداطمینان دارد ،اینست که‌وی قبلا در سرود دوم دوزخ تذکر داده بود که پیش ازین پولس رسول نیز در دوران زندگانیش بآسمان رفته بود . بهترین تعبیری که میتوان کرد اینست که دانته بآسمان رفته تا شایستهٔ بهشتی شدن شود ، درصورتیکه پولس این شایستگی را پیشاپیش داشته‌است، وبنابراین صعود او را در این مورد باصعود دانته یکسان نمیتوان شمرد .

۲ — یعنی : سخن روح‌بهشتی که‌مرا «خون‌خود» (زادهٔ‌خود) خوانده بود ودیداردیدگان بئاتریس که براثر بالارفتن از فلکی بفلك دیگر فروغشان افزونتر شده بود ومن تااین‌لحظه درفلك مریخ بدانها ننگریسته بودم ، بیك اندازه مایهٔ تعجبم شد .

۳ — این‌تعبیری است که همه‌جا درمورد لبخند ارواح بهشتی بکار میرود ، زیرااین لبخند بصورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند .

وچون کشیدگی کمان ِمهر سوزانش چندان بنرمی گرائید[1] که سخنان وی تا بحد ادراك ما فرودآمد[2]،

نخستین کلام‌او که‌معنی‌آنرا دریافتم این بود که: «متبارك‌باشی[3]، ای سه‌گانهٔ واحد[4] که بخاندان من تا بدین اندازه لطف ورزیده‌ای[5]!»

و بگفتهٔ خود افزود که: «پسرجان، شوقی دلپذیر و ممتد که باخواندن آن کتاب بزرگی که هرگز سپید و سیاهش را تغییری عارض نمیشود در من پدید آمده بود[6]،

در این فروغی که از درون آن باتو سخن میگویم، بادست تو ودر پرتو وجود این بانوئی که ترا برای پروازی چنین بلند بال‌وپر داده، تسکین یافت[7].

۱ — یعنی: سخنان اولیهٔ او برای من نامفهوم بود، نه از آن جهت که وی تعمد داشت که چنین سخن‌گوید، بلکه ازآن‌روکه او براثر نزدیکی بیشتر با کانون سعادت ازلی (ذات‌الهی) طبعاً طوری حرف میزدکه برای‌آدمیان بافهم محدودبشری‌قابل ادراك نبود، وفقط وقتی که وی سطح سخنان خود را پائین‌آورد من توانستم معنی‌آنها را تاحدی دریابم.

۲ — یعنی: وقتیکه وی طوری حرف زدکه برای من قابل درك شد...

۳ — نقل ازتورات (کتاب مزامیر داود، مزمور صدوسوم): «... ای جان‌من،خداوند را متبارك‌بخوان، وهرچه در درون من است نام قدوس او را متبارك بخواند.»

٤ — یعنی: ای خداوندکه در سه‌صورت پدروپسر و روح‌القدس تجلی میکنی وبااین وصف یکی بیش نیستی.

۵ — اندکی بعد معلوم میشودکه روحی که سخن میگوید، روح جد بزرگ‌دانته‌است، بدین جهت است که در مورد دانته به «خون‌من» و «خاندان‌من» اشاره میکند.

٦ — «شوقی‌ممتد»: اشاره بفاصلهٔ بین زمان مرگ گوینده (۱۱٤۷) وزمان سفر دانته به بهشت (۱۳۰۰). ــ «کتاب‌بزرگی که...» کتاب تقدیروعلم‌لدنی. ــ «سپیدوسیاه‌آن...»: اشاره بدانکه مندرجات آن قطعی است وتغییر نمیتواندکرد.

۷ — یعنی: شوقی که از هنگام مرگ خویش تاکنون برای دیدار تو داشتم ازآن بود که باعلم الهی میدانستم‌که روزی این‌سعادت را خواهی‌یافت وزنده بآسمان خواهی‌آمد، واکنون که ترا دیدم ودانستم‌که بادست راهنمائی‌آسمانی‌چون بئاتریس بدینجا آمده‌ای، ارضاء شد.

تو پنداری که اندیشه‌ات از سرچشمهٔ وجود آن کس که اول الاولین است[۱] جاری میشود تا بمن رسد، همچنانکه اگر واحد را شناخته باشند، پنج وشش دست توانند یافت[۲]؛

لاجرم از من نمیپرسی که چه کسم و چرا در این جمع شادمانان ازهر روح دگر برتو شادمانتر مینمایم.

آنچه پنداری عین حقیقت است، زیرا خردان و بزرگانی که با آن زندگی دمسازند[۳] در آن آئینه‌ای مینگرند که تو، حتی پیش از آنکه اندیشه‌ای درضمیر آورده باشی، اندیشه‌ات را در آن نشان میدهی[٤].

اما برای ارضای نکوتر آن عشق مقدسی که من با دیدگانی جاودانه گشوده در آن بیدارم[٥]، و در عالم شوقی دلپذیر تشنه‌ام نگاه میدارد،

میل دارم که صدای تو با اطمینان وشادمانی وبا صراحت اراده ومیلت را بمن ابراز دارد تا من پاسخی را که هم اکنون برای آن آماده دارم برزبان آرم[٦].»

۱ – خداوند.

۲– یعنی: از من سؤالی در بارهٔ هویتم نمیکنی، زیرا فکر میکنی که چون بدانجائی رسی که خداوند را بشناسی خود بخود هویت مرا در خواهی یافت، همچنانکه در علم ریاضی وقتیکه عدد یك (واحد) مقیاس قرار گیرد، بآسانی بپنج وشش، یعنی بسایر اعداد دست میتوان یافت. این اساس فرضیهٔ معروف فیثاغورس است.

۳ – اشاره بارواح بهشتی که در درجاتی بیشتر یا کمتر از سعادت ازلی بسرمیبرند.

٤ – آئینه: خداوند که همه چیز دراو منعکس است.

٥ – اشاره به تأمل جاودانی ارواح بهشتی در ذات الهی.

٦– یعنی باآنکه روح بهشتی میداند که کنه اندیشهٔ دانته چیست، باز برای آنکه مقررات سؤال وجواب اجرا شده باشد «باید» شاعر زبان به پرسش بگشاید. دانته خود در کتاب دیگرش De vulgaris Eloquencia مینویسد: «خداوند نیز در آن وقت که باآدم در باغ بهشت تنها بود، باآنکه میدانست نیت درونی وی چیست، ازاوخواست که از وی سؤال کند تاپاسخ شنود.»

بسوی بئاتریچه نگریستم ،ووی پیش از آنکه کلامی گفته باشم سخنم رابشنید ولبخندزنان بمن اشارتی کرد که بالهای شوقمرا امکان پروازی بلندتر داد[1] .

آنگاه چنین آغاز سخن کردم : « از همان دم که مساوات نخستین[2] برشما روی نمود ، عشق ودرایت درنهاد هریك از شما وزنی یکسان یافت ؛

زیرا که این‌دو ، درآن خورشیدی که برشما میتابد وبا گرمی و فروغ خویش شمارا میگدازد، چنان همپایه‌اند که هیچ تشبیهی این تساوی را مجسم نتواند کرد .

اما ، درنزدآدمیان ، اراده واندیشه بعلتی که برشما نیکوروشن است بالهائی باقدرت پرواز یکسان ندارند ؛

لاجرم من که وجودی فناپذیرم ، این عدم تساوی را در خویش احساس میکنم، وبالطبع جز ازصمیم دل ترا از بابت این استقبال پدرانه سپاس نمیتوانم گفت .

ازتو،ای گوهر زنده‌ای که آرایندهٔ این مجموعهٔ گرانبهای جواهر نشانی[3] ، مسئلت دارم که نامت را بمن بگوئی و شادم کنی . »

---

۱ — یعنی : بئاتریس موافق پرسش من بود واین موافقت اوآتش اشتیاقم را برای‌سئوال بیشتر دامن زد .

۲ — la prima equalita : خداوند که چون همهٔ حسنات بحد اعلی یعنی بصورت بینهایت در اوجمع است وازین حیث جملهٔ این حسنات وضعی مشابه دارند، «مساوات مطلق» یا «مساوات نخستین» محسوب میشود .

۳ — گوهر ، دراصل : topazio ، یاقوت زرد که درینجا بمفهوم‌کلی جواهربکار رفته است . ـ مجموعهٔ جواهر نشان گرانبها : gioia preziosa : صلیبی که این ارواح بهشتی برآن جای دارند . ـ برخی نیز این اشاره را بطورکلی مربوط به مریخ دانسته‌اند .

وی پاسخ داد : «ای شاخ و برگ من ، که حتی در آن هنگام که انتظارت را میبردم مایهٔ دلخوشیم بودی ، من ریشهٔ تو بودم [1] . »

و آنگاه بمن گفت : «آن کس که خاندان تو نامش را از وی ستانده [2] ، واو خود صدسال وهم بیش از آن در حلقهٔ اول برگرداگرد کوه چرخیده است [3] ،

پسر من ونیای بزرگ تو بود . لاجرم ترا باید که با احسان خویش دوران دراز کفارهٔ او را کوتاه کنی .

فلورانس ، دردرون حصار کهنش که هنوز از آن زنگ ساعات اولین

---

۱ — گویندهٔ این سخن چنانکه قبلا نیز گفته شد ، روح شخصی است بنام «کاچاگویدا» Cacciaguida که درآخر سرود نامش برده میشود . وی که جداعلای دانته بود درحدود سال ۱۰۹۰ متولد شده ودر۱۱٤۷ وفات یافته بود وشخصیت محترمی بود که نامش چندبار در اسناد دولتی و رسمی فلورانس آمده است . ــ ای شاخ و برگ من o fronda mia : اشاره بدانکه تو با فاصلهٔ زیاد از من بوجود آمده ای ، همچنانکه برگ درخت با همهٔ فاصلهٔ خود بحقیقت از ریشه وساقه سر برمیزند . ــ «حتی درآن هنگام که ...» یعنی : حتی درآنوقت که بدنیا نیامده بودی و من انتظارت را میبردم ، با وجود رنج انتظار بامید دیدارت دلخوش بودم . »

۲ — اشاره به الیگیروی اول Alighiero ، پسر «کاچاگویدا» وجد دوم دانته که نام خانوادگی شاعر(آلیگیری Alighieri) ازاوآمده است . وی پدر «بلین چیونه» بود که «الیگیروی» دوم (پدر دانته) از او بدنیا آمد .

۳ — یعنی : بیش از صدسال است که در حلقهٔ اول برزخ که خاص مغروران است کفارهٔ گناه غرور خویش را پس میدهد . ظاهراً این غروروپیشگی در خاندان دانته ارثی بوده ، زیرا وی درسرود سیزدهم برزخ اعتراف میکند که خود اونیز باید بدین جرم پس ازمرگ به‌برزخ آید وکفاره دهد(برزخ،صفحهٔ ۷۴۸،شرح۲)ــصدسال وهم بیش:ظاهراً حساب دانته درست نیست،زیرا «الیگیرو» بعد ازسال ۱۲۰۱ مرده بود . ــ حلقهٔ اول la prima cornice : حلقهٔ اول برزخ. مفهوم برزخ دراینجا مستتراست ، زیرا درکمدی الهی کلمهٔ Cornice فقط برای حلقات هفتگانهٔ برزخ بکار رفته است . ــ «برگرداگرد کوه» : کوه برزخ .

وسومین بگوش میرسد با قناعت وعفاف در صلح‌وصفا میزیست[1].

هنوز دستبند و نیمتاجی نداشت، ونه زنانی که کفشهای آراسته برپای داشته باشند[2]، ونه کمربندهائی که در دیدهٔ بینندگان از صاحبان خویش زیباتر نمایند.

هنوز دختر بهنگام ولادت مایهٔ ترس پدر نمیشد، زیرا که زمان ازدواج وکابین او نه در جهتی ونه درجهت عکس آن، از حداعتدال فراتر نمیرفت[3].

---

۱ — ازین بند تاآخر این سرود را از زیباترین قطعات کمدی‌الهی دانسته‌اند. دانته درین اشعار تابلو بدیعی ازفلورانس کهن وفضائل مردمان آن ترسیم‌میکند وآنرا در برابرفلورانس فاسد وهوسران دورهٔ خویش میگذارد. ـ «در درون حصار کهنش»: در درون برج وباروهای قدیم‌آن که ازدوران امپراتوری روم باقی‌مانده بود. ـ «ساعات‌اولین وسومین» e terza e nona ازلحاظ کلیسا، روز بچهارقسمت تقسیم‌میشد که هرقسمت آن شامل سه ساعت بود واین چهارقسمت برروبهم ازساعت شش بامداد تا شش‌عصررا شامل میشدند. درین تقسیم بندی چهارگانه که ازنظر قرائت‌ادعیه وانجام‌نمازهای‌مذهبی‌صورت گرفته بود، terzo قسمت‌اول‌محسوب میشد که شامل‌ساعت شش تا نه بامداد بود و nona قسمت سوم که از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر را شامل‌میشد. بدین ترتیب «زنگ ساعات اولین وسومین» معنی ناقوس‌هائی را میدهد که در ساعات نه صبح و سه بعد از ظهر نواخته میشد. این ناقوس متعلق بکلیسائی بنام Badia بود ودرکنار برجی قرار داشت که دو حصار قدیمی شهر ساخته شده بود.

۲ — «کفشهای‌آراسته برپای داشته باشند» contigiate: مفهوم این کلمهٔ قدیمی ایتالیائی که امروزه بکلی‌فراموش شده، بطورقطعی معلوم نیست. تعبیری که عادتاً ازآن میکنند همان‌است که‌درینجاآمده‌است، ومنبع همهٔ مفسرین‌دراینمورد «بوتی» است که مینویسد: «کونتیجیا» کفشی‌است که چرمهای پرنقش ونگارش بصورت حلقه‌هائی گرد پارا فرا گیرد.

۳ — یعنی: در آن زمان بمحض تولد دختری پدرش از آن نگران نمیشد که چطور برای این دختر هرچه زودتر شوهری پیدا کند تامسئولیت گمراهی و فساد اورا برگردن نگیرد، وچطورجهیزیهٔ سنگینی فراهم‌آورد تا کسان‌بطمع آن‌بخواستگاری دخترش‌آیند. ـ افراط وتفریطی که شاعر بدان اشاره میکند مربوط بهمین ازدواج وجهیزیه است.

هنوز در این شهر خانه‌هائی تهی ازخانواده دیده نمیشد[۱] ، وهنوز «سارداناپالو»ئی بدانجا نیامده بود تانشان دهد که در یك اطاق چه‌میتوانند کرد[۲] .

هنوز «اوچلاتویوی» شما از « مونته‌مالو» بالاتر نرفته بود ، امـّا « مونته‌مالو » همچنانکه دربالاروی خود مغلوب شد ، در انحطاط خویش نیز مغلوب خواهد شد[۳] .

«بلین‌چیون‌برتی» را دیدم که با کمربندی از چرم و استخوان براه

۱ — نظر واقعی دانته درینجا معلوم نیست . بعضی معتقدند که اشارهٔ او بوجود کاخهای بزرگ اعیانی است که خانواده های ساکن آنها نمیتوانند همهٔ قسمتهای آنها را اشغال کنندوبناچار قسمتی از بناهای آن خالی و بی‌مصرف میماند . بعضی دیگرآنرا مربوط به خانه‌هائی میدانند که صاحبانشان براثر اختلافات سیاسی و داخلی شهر ، تبعید شده‌اند . برخی نیز منظور از این اشاره را نبودن بچه‌ای در خانواده‌ها میدانند . ـ مفسرین قدیمی عموماً نظریهٔ اول را ابراز داشته‌اند .

۲ — سارداناپالو Sardanapalo(بلاتینی Sardanapalus) پادشاه افسانه ای آشور در دوهزار وهفتصد سال، پیش که از او همواره بنام پادشاهی بسیار عیاش وشهوتران یاد میکنند . «اوروزیوس» که باحتمال قوی دانته بکتاب او بنام « برضد بت پرستان » نظر داشته ، ویرا « آخرین پادشاه سوریه » میشمارد وبدو لقب corrotto più che femmina «فاسدترازززن» میدهد . — « نشان دهد که در یك اطاق چه میتوان کرد » : بنظر مفسرین قدیمی اشاره به شهوترانی‌هائی است که در یك اطاق صورت میگیرد،وبعقیدهٔ برخی دیگر از مفسرین اشاره به تنبلی‌وتن‌آسانی یااشاره بفساد ورشوه خواری‌است . باتوجه بسیاق مطلب ، قاعدتاً نظر اول صحیحتر بنظر میرسد .

۳— اوچلاتویو Uccellatoio تپه‌ای درنزدیك‌فلورانس‌است که چون از ناحیهٔ «بولونیا» بفلورانس میآمدند ، شهر را اولین‌بار ازآنجا میدیدند . ـ مونته‌مالو Montemalo که تلفظ کنونی‌آن مونته‌ماریوMontemario است، تپه‌ای‌است که شهررم‌قبل ازهمه‌جاازآن دیده‌میشود.ـ مفهوم این بند اینست که درآن زمان هنوز شهر فلورانس از لحاظ جمعیت وتجمل از روم بالاتر نرفته‌بود، وهمچنانکه امروزه از حیث شکوه وجلال از رم برتر است ویرانی وسقوط‌آن نیز از سقوط وویرانی رم شدیدتر خواهد بود .

خودمیرفت[1] ،و زنش‌رادیدم که از برابر آئینهٔ خویش بازآمده بود بی‌آنکه چهره را رنگ وروغن زده باشد[2] .

و «نرلی‌ها» وخاندان «وکیو» را دیدم[3] که بپوشیدن پوستی‌بی‌خز اکتفا کرده بودند، و زنانشان را دیدم که یکسره بکار دوك و نخ اشتغال داشتند .

بسی نیکبخت بودند، زیرا که هریك از آنان آگه بود که گورش درکجا خواهد بود[4] ، وهنوزهیچیك نگران آن نبود که شویش بستر او را بخاطر فرانسه ترك گوید[5] .

یکی هوش وحواس خویش را بگهواره داده بود وبرای‌آرام کردن

---

۱ — بلین چیون برتی Bellincion(e) Berti ارشد یکی از خاندان های برجستهٔ فلورانس که از دختراو «گوالدرادا» قبلا با علاقمندی در سرود شانزدهم دوزخ سخن‌رفته است . از زندگی وی اطلاع زیادی دردست نیست بجزهمین که دانته او را مظهرکامل یك فلورانسی‌شریف وموقر معرفی میکند که سادگی را بافضائل دیگر در آمیخته است. «ویلانی » از مفسرین قدیمی کمدی الهی او را « بهترین وشریفترین نجیب زادهٔ فلورانس » نامیده است .

۲ — اشاره بگفتهٔ «فرافیلیپودیلی‌اگاتساری» راهب معاصر دانته : « رنگ وروغن‌صورت زنان ، چهرهٔ شیطان است که برروی چهرهٔ خداوند نهاده شده است . »

۳ —نرلی‌ها Nerli و«وکیتی‌ها» Vecchietti(خاندان وکیو Vecchio)دوخانوادهٔ قدیمی وبزرگ فلورانس‌بودند که هردو از «گوئلف‌ها» طرفداری میکردند.

٤ — یعنی : یقین داشت که او وشوهرش را بی‌سبب از شهر تبعید نخواهندکرد تا در غربت بمیرند، ومیدانست که گوراو درهمان فلورانس‌خواهد بود .

٥ — مردم فلورانس‌اصولا بازرگان بودند ودرین‌راه باطراف واکناف جهان سفرمیکردند، چنانکه در زمان مغول بایران هم آمدند وتجارتخانه‌هائی تأسیس کردند . ولی توجه بازرگانان فلورانسی بیش‌ازهمه جا بفرانسه‌بودکه بازار پررونقی برای‌کالاهای ایشان بود ، و دانته ازین شاکی است که مردان شهر زنهای خویش را تنها میگذارند وخود برای سوداگری یا صرافی راه فرانسه را در پیش میگیرند.

کودك آن زبانی‌را بکارمیبرد که دل پدران ومادران‌را ازشادی میآکند [1] ؛

دیگری ، گیسوی دوك خود را میکشید [2] ودر جمع کسانش از

ماجرای «ترویائیان» واز «فیزوله» و «روم» داستان میگفت [3] .

درآن دوران ، وجود کسانی چون «چانگلا» و «لاپوسالترلو» امری

بود که شگفتی‌میاورد ، همچنانکه امروز وجود کسانی چون«چین‌چیناتو»

و«کورنیلیا» چنین میکند [4] .

بچنین زندگی‌آرام وزیبائی دراین شهر ، بدین اجتماعی که‌اعتماد

برآن‌حکومت میکرد، وبه میهمانخانه‌ای [5] چنین دلپذیر بود ،

---

۱ – زبان کودکانه‌ای که در سخن‌گفتن با بچه‌ها بکار میرود .

۲ – اشاره برشتن پشم .

۳ – ترویائیان Troiani (سرودهای‌اول و ۲٦ و۳۰ دوزخ،سرود۱۲ برزخ‌و٦بهشت)ـ فیزوله Fiesole (سرود ۱۵ دوزخ) . ـ اشاره بداستانهای کهن مربوط بآمدن ترویائیها به ایتالیا وایجاد شهرهای فیزوله وروم بدست آنها .

٤ – چانگلا Cianghella ، خانمی از خاندان فلورانسی توزا Tosa که معاصردانته بود و تا سال ۱۳۳۰ بزیست . این خانم بیوه زنی زیبا وخوشگذران بود وچنان درعیاشی افراط میکرد که نامش برای توصیف زنان هوسران وفاسد بصورت ضرب‌المثل درآمده بود . «لانا»مفسر قدیمی‌کمدی الهی میگوید که وی همهٔ مدهای تازهٔ لباس زنانه را در دورهٔ خود ابداع کرد و ازین راه پیراهنهای سادهٔ زنان را بصورتی هوس‌انگیز وغیرعفیفانه درآورد . ـ « لاپوسالترلو » Lapo Salterello : قانونگزار وشاعر فلورانسی که در مبارزهٔ دسته‌های سیاسی در دورهٔ دانته نقش مهمی داشت و در سال ۱۳۰۲ بدست « سیاه‌ها » تبعید شد . بعقیدهٔ مفسرین قدیمی‌کمدی الهی ، دانته درینجا از او بصورت مردی شهوتران وفاسد یادکرده، ولی‌مفسرین جدیدتر معتقدند که اشارهٔ شاعر بدو مربوط بهمین زندگی اخلالگرانه وعلاقهٔ وی به تفتین وفساد سیاسی بوده است . ـ چین چیناتو Cincinnato (در اصل لاتین سین‌سیناتوس Cincinnatus) دیکتاتور رومی‌که سادگی او ضرب‌المثل بود (سرود ششم بهشت). ـ کورنیلیا Corniglia (دراصل‌لاتین Corneliae) بانوی معروف رومی ، دختر سیپیون افریقائی سردار بزرگ روم ومادرگراکها که ترجیح‌داد که‌شوهرش یك رومی ساده باشد تا پادشاه یك‌کشور غیررومی (سرودچهارم‌دوزخ).ـ دانته تذکرمیدهد که همچنانکه درزمان« کاچاگویدا» جد اعلای اووجود زن‌ومردی‌فاسدشگفت‌آور بود ، در زمان دانته وجود زن ومردی صالح مایهٔ تعجب است .

۵ – میهمانخانه‌ای ostello : اشاره بزندگانی مرفه وامن .

که مریم که با بانگ بلندش فرامیخواندند ، مرا اجازت ره‌یافتن داد[۱] ، ومن درتعمید گاه کهن‌شما ، دردمی ، هم مسیحی‌وهم «کاچا گویدا» شدم[۲] .

«مورونتو» و«الیزئو» برادران من بودند[۳] ؛ زنم از درهٔ «پادو» آمد و از همانجاست که نام خانوادگی تو سربرزد[۴] ؛

سپس بدنبال امپراتور «کورادو» رفتم، وهنرنمائیهایم ویرا چندان پسند افتاد که شمشیر شهسواری خویش را بر کمرم بست[۵] .

درپی او، بپیکار باآن آئین‌فساد آلوده‌ای که پیروانش بخاطر قصور شبانان

۱ — یعنی : مادرم بهنگام وضع حمل من مثل غالب زنان مسیحی فریادکنان مریم مقدس را بکمك میطلبید، ودرچنین حالی بود که من بدنیا آمدم .

۲ — «تعمیدگاه کهن» : کلیسای معروف «سن‌جووانی» (رجوع شود بسرود نوزدهم‌دوزخ) مرکز بزرگ تعمید درفلورانس . ــ کاچاگویدا Cacciaguida جداعلای دانته . ــ «هم‌مسیحی وهم‌کاچاگویدا شدم» : یعنی‌هم تعمیدم دادند وهم نامی برمن نهادند .

۳ — مورونتو Moronto والیزئو Eliseo دوبرادر کاچاگویدا که هیچ اطلاعی از زندگی‌آنان دردست نیست . ــ در بارهٔ کلمهٔ «الیزئو» اختلاف بسیار است ، زیرا میتوان شعر دانته را بدین صورت نیز معنی کرد که «مورونتو برادر من والیزه‌ای بود» ، یعنی برادر من وبزرگ خاندان «الیزه» بود ، همچنانکه‌من‌بزرگ خاندان «الیگیری» شدم . این احتمال ازینجا تقویت میشود که در این شعر فعل بود (fu) بصورت مفرد بکار رفته ونه جمع که مربوط به دونفر بشود . بااین وصف غالب مفسرین عقیده دارند که این دواسم ، اسامی دوبرادر دانته‌است .

٤ — درهٔ «پادو» Pado : درهٔرودپو ، درشمال‌ایتالیا . ــ زنم : «آلیگیرادیلی‌آلیگیری» Alighiera degli Alighieri که بگفتهٔ «بوکاچیو» برای حفظ نام اجداد خویش پسرش را «آلدیگیری» نامید، واندك اندك حرف «د» حذف شد واین نام بصورت «الیگیری» درآمد که‌بعدها نام خانوادگی دانته شد .

٥ — از نظر تاریخی ، «امپراتورکورادو» lo ' mperador Currado کنراد سوم Konrad III امپراتورآلمانی «سوابیا»ست که عم «فردریك ریش قرمز» امپراتور معروف‌آلمان بود . کنرادسوم ازسال ۱۱۳۸ تا ۱۱۵۲ امپراتور بود ودر۱۱٤۷ باتفاق لوئی‌هفتم پادشاه فرانسه فرماندهی قوای مسیحی را در دومین جنگ صلیبی با مسلمانان که سن‌برنارد معروف بانی‌آن بود داشت وجد اعلای دانته نیز در زمان همین امپراتور زیسته بود . ولی این امپراتور هیچوقت‌بخاك

بقیه در صفحهٔ بعد

شما آنچه را که بحق مال شماست غصب میکنند ، همت گماشتم[1] .

درآنجا ، بادست این مردم ننگین از قید دنیای فریبنده که علاقه بدان‌ارواحی چنین فراوان را بپستی میکشاند رستم ،

واز شهادت ، بدین صلح رسیدم . »

بقیه از صفحه قبل

ایتالیا نرفت ، درصورتیکه جد دانته تلویحاً اشاره بدین موضوع‌میکند، ومیتوان احتمال داد که دانته اورا باکنراد دوم که از ۱۰۲٤ تا ۱۰۳۹ امپراتور بود وبمنظور مبارزه با مسلمانان جزیرهٔ سیسیل از فلورانس گذشت وبه سیسیل رفت اشتباه کرده باشد . ـ « شمشیر خویش را بـرکمرم آویخت » : مـرا جـزو شوالیه‌هـای خود درآورد . در اصـل بجای کلمهٔ شوالیه cavaliere ، اصطلاح milizia بکاررفته که معنی‌سپاه‌چریك یاخصوصی‌را میدهد درقرون وسطی این‌کلمه مفهوم شوالیه‌را داشت وبافراد آن miles میگفتند .

۱ — اشاره بآئین اسلام . باید متوجه بود کـه در زمان دانته دنیـای اسلامـی بزرگترین خطربرای عالم مسیحیت بود، ودرگرما گـرم جنگهای صلیبی روزبروز بـرخصومت و کینه‌توزی مسلمانان وعیسویان افزوده میشد . ـ « براثر قصور شبانان شما ... » یعنی : ضعف و کوتاهی پاپ ورهبران عالم مسیحیت سبب شده که سرزمین مقدس فلسطین که شهادتگاه عیسی‌است وبحق‌باید به مسیحیان تعلق داشته باشد ، دراختیار مسلمانان باشد .

سرود شانزدهم

آسمان پنجم: فلك مریخ
شهسواران مسیح

دانته وبئاتریس همچنان در فلك مریخند ووضع آنها وروحی که بادانته سخن میگوید تغییری نکرده است .

این سرود نیز بوصف فلورانس قدیم وفلورانس دوران دانته اختصاص دارد، و درآن شاید شاعر بیش ازهرسرود دیگر کمدی الهی «خورده حساب» های خود را بادشمنان‌خویش‌تصفیه کرده است . سرودشانزدهم‌درواقع تاریخچهٔ‌خانواده‌های بزرگ فلورانس است ، بطوریکه خواندن اسامی خاص فراوانی که در قسمت اعظم این سرود بطور پیاپی ودرهربند آمده برای خوانندهٔ امروزی خسته‌کننده است . ولی برای‌شاعر ، دردورانی که کمدی الهی را میسروده ، این اسامی واین خانواده‌ها وآنچه درفلورانس میگذشته اهمیت بسیار داشته است وطبعاً نمیتوان ازین‌بابت وی را ملامتی کرد .

نتیجهٔ کلی که وی بعد از نیش‌های بسیار دربارهٔ فسادفلورانس ومخصوصاً بی‌آزرمی‌زنان‌آن،از گفتهٔ‌خودمیگیرد، اینست که عظمت یك‌شهربسته بزیادی‌جمعیت وثروت آن نیست ، بلکه مربوطبه ارزش افراد آن است ..

سرود شانزدهم

ای نجیب زادگی خون ما که بس بی‌ارزشی، اگر در این جهان که درآن محبت ماروی بفتور دارد آدمیان را بتفاخر وا داری[1]،

هرگز ازین بابت عجب نمیتوانم داشت، زیرا کـه درآن بالا، که اشتهای ماراانحرافی عارض نمیتواند شد، یعنی‌درآسمان نیز مرا ازین‌امر افتخار حاصل‌آمد[2].

بحقیقت توآن‌بالاپوشی‌بیش‌نیستی که بس‌زود بکوتاهی میگراید، چنانکه اگر هرروز چیزی تازه برآن نیفزایند زمانه با مقراض خویش کار خود را انجام میدهد[3].

سخنان من با«شما»ئی آغازشد که نخستین‌بارش در«روم» بکاربردند،

۱- یعنی : آن نجیب زادگی که ازراه مقام خانوادگی بدست میآید ناچیزاست واصل، آن اصالت ومعنویتی است که از راه تزکیه نفس وکوشش شخصی در راه کمال معنی حاصل‌شود، وبااین وصف در دوران ما که درآن عشق ذاتی مردمان به نکوئی واقعی در مقابل علاقهٔ ایشان به لذات آلوده و ناپایدار روی بسستی نهاده است، این نجیب زادگی خانوادگی همچنان مورد تفاخر وغرور ماست .

۲- یعنی : عجب نیست اگر در روی زمین چنین باشد، زیرا که من حتی درآسمان نیز که درآن از خودپسندیها و شهوات زمینی دور شده بودم، بادانستن آنکه جد بزرگ من چنین‌کسی بوده است احساس غرور کردم . ـ « اشتهای مارا انحرافی عارض نمیتواند شد» : میل دوونی ما براهی جز براه حق‌نمیتواند رفت .

۳- یعنی : نجابت خانوادگی به‌بالاپوشی‌میماند که هرروز بامقراض زمانه قسمتی ازپائین آن چیده میشود و اگرکسی بخواهد ایـن بالاپـوش را بانـدازهٔ اصلی آن نگاه دارد، بـاید هرروز با تلاش شخصی خـود بـرای پیشرفت در راه اصـالت و شـایستگی، مقداری برطـول آن بیفزاید .

ولی امروز خاندان این شهر کمتر از همه بحفظ آن کوشاست[1] ؛

لاجرم «بئاتریچه» که‌اند کی‌ازما کناره گزیده‌بود، بخنده‌پرداخت[2]،
واین مرابیاد آن زنی‌افکند که بشنیدن نخستین خطائی که از «جینورا»
حکایت میکنند سرفه‌ای کرد[3] .

چنین‌آغازسخن کردم : « شما پدر منید ومراپروای‌آن میدهید که
باشماسخن گویم،زیراچنانم بالا برده‌اید که نسبت‌بخویش برتری جسته‌ام.

۱– عقیدهٔ محققین در قرون وسطی بر این بود که در روزگار قدیم بهر شخص واحد در هرمقام که بود «تو» خطاب میشد ، وبرای اولین‌بار در زمان «سزار» دیکتاتور وقیصرروم وی را «شما» نامیدند ، زیرا که سزار چندین سمت ومقام را که حقاً میبایست عده‌ای شاغل آن باشند بتنهائی عهده‌دار شده بود و ازین لحاظ در حقیقت «چندین نفر» در قالب یکنفر بود . بدین ترتیب خطاب « شما » به یکنفر اولین بار در روم معمول شد و بعد بهمه‌جا توسعه یافت، ودرینجا دانته متذکر میشود که رومیان عصر او باآنکه این شیوه درشهرآنها آغاز شده خود کمتر از مردم سایر شهرها «شما» میگویند . ـ از نظر تاریخی تصور میرود که این رسم مربوط به قرن سوم بعد از مسیح باشد ، نه بدوران «سزار» که اندکی پیش از مسیح بود . ـ باید تذکر داد که در حال حاضر در ایتالیائی خطاب « شما » voi و « تو » tu بمخاطب معمول نیست وبجای‌این هردوغالباًضمیر خاص Lei بکار میرود .

دانته که قبلا بدین روح بهشتی «تو» خطاب کرده‌بود ، درینجابراثر شناسائی او خطاب خودرا محترمانه‌تر کرده پیش‌ازاین به«ویرژیل» راهنمای‌دوزخ وبرزخ خود نیز «تو» خطاب‌میکرده ولی‌بئاتریس‌را همواره «شما» میخوانده‌است. بغیرازبئاتریس وکاچاگویدا دانته تا بدینجا فقط به سه‌روح «فاریناتا» و«کاوالکانتی» (سروددهم دوزخ) و«برونتولاتینی» (سرود پانزدهم دوزخ) شما خطاب کرده است .

۲– خندهٔ بئاتریس ازآن‌رواست که این تفاخر دانته بنظرش کودکانه وشاید ابلهانه‌آمده است ، زیرا این امتیازات که در روی زمین اهمیت دارد در آسمان ارزشی ندارد . یکبار دیگر درمورد مواجهه‌باروح پاپ‌آدریانوی پنجم درحلقهٔ خسیسان برزخ (برزخ،سرود نوزدهم) ، دانته این نکته‌را تذکر داده واز زبان این‌پاپ گفته بود که این اختلاف مناصب فقط‌مربوط‌بزندگانی زمینی است ودر جهان دیگر میان ارواح بجز درجهٔ طهارت معنوی آنها تمایزی نیست .

۳– در رمان معروف «لانسلودولاك» (بایتالیائی Lancillotto) (رجوع شود بسرود پنجم دوزخ)، مستخدمهٔ جینورا Ginevra (در اصل Genièvre) ملکهٔ انگلیسی که نامش Mallehault است ، در موقعی که خانمش‌را میبینند که در نهان به «لانسلو» عاشق خود بوسه‌ای میدهد ، عمداً سرفه میکند تااین‌دودریابند که او این صحنه را بچشم دیده است.ـ دانته خندهٔ بئاتریس را (که طبعاً بصورت افزایش فروغ دیدگان او تجلی میکند) نظیر این سرفه ، برای جلب توجه او بخطای خود میداند .

روح من از اینهمه جویبار[1] آکنده از شادمانی میشود، و بسی خرسند است
که میتواند بی درهم شکستن ، این چنین شادی را تحمل آرد .
لاجرم ، ای نیای محبوب من ، مرا بگوئید که نیاکان شما که بودند،
ودر آن سالیانی که در دوران کودکی شما شمارش میشد چه گذشت ؛
بامن از اصطبل «سن جووانی» سخن گوئید[2]، که در آن زمان بچه
اندازه بود وخاندانهائی که در آن شایستگی اشغال برترین درجات را داشتند
کدام بودند[3] ؟ »
چنانکه ذغال در درون شعلهٔ خود با وزش بادی گداخته تر میشود ،
این فروغ را دیدم که باشنیدن سخنان مهر آمیز من درخششی فزونتر
یافت ،
وهمچنانکه در دیدگان من زیباتر نمود ، باصدائی شیرین تر و گیراتر،
اما نه با زبان امروزی[4] ،

۱– یعنی : این همه دلائلی که برای شاد شدن دارم .

۲–سن جووانی San Giovanni (یحیی تعمیددهنده) روحانی بزرگی که درروداردن تعمید میداد و مژدهٔ ظهور مسیح را داد . شهر فلورانس برسم مسیحی که هرشهری برای خود سرپرستی روحانی قائل است ، خویش را تحت حمایت معنوی این روحانی میدانست واز همین رو بزرگترین کلیسای آن کلیسای سن جووانی بود که دانته قبلا بتفصیل ازآن سخن گفته است (دوزخ ، سرود سیزدهم) . ـ «اصطبل یوحنا» : ovil di San Giovanni جائی که گوسفندان گلهٔ یوحنا در آن جمع میشوند : اشاره بشهر فلورانس .

۳– دانته چهارسئوال از «کاچاگویدا» میکند ،که وی بهرچهارآنها جواب میدهد ، ولی اول پاسخ سئوال دوم را میدهد وبعدجواب دوسئوال اول وسوم را ، و آنگاه بپاسخ طولانی سئوال آخرین میپردازد .

٤ – برای این جمله سه نوع تعبیر مختلف شده است : با زبان لاتینی ؛ بازبان خاص فرشتگان وارواح بهشتی ؛ با زبان قدیمی فلورانس . تعبیر دوم بنظر نامعقول میآید ، زیرا که دانته نمیتوانسته است زبان خاص ملائك را بفهمد . میان دونظر اول وسوم نیز ظاهراً نظریهٔ سوم منطقی تر است ، زیرا سیاق مطلب طوری است که بفلورانس وزبان وطرز زندگی مردم آن دردوران «کاچاگویدا» مربوط است .

بمن گفت : « از آن‌روز که Ave گفته‌شد ، تا روزیکه مادرمن که
اکنون روحی آمرزیده است‌ازتحمل بار وجود من در رحم خویش بیاسود،
این اختر پانصدوپنجاه وسی‌بار بدیدار شیر خود باز گشت تا شعلهٔ
خویش را در پای او برافروزد [1] .

نیاکان من ومن ، درآنجا زاده شدیم که آخرین کوی از کویهای
ششگانه [2] برای دوندهٔ بازی سالیانهٔ شما آغاز میشود [3] .

۱ — یعنی : از روزی که جبرئیل بمریم گفت : « سلام بر تو، مریم» وباربرداشتن او را از روح‌القدس بوی خبر داد تا روزیکه من متولد شدم ، ستارهٔ مریخ که اکنون درآن هستیم پانصدوهشتادبار گردش انتقالی خودرا انجام‌داده ودوباره به برج اسد (بدیدارشیر) که اکنون‌مریخ درآن‌است بازگشته‌است . ـ بنا به‌محاسبهٔ «المجوسی» اخترشناس وعالم مشهورهیئت که اصلا ایرانی بود و ترجمهٔ لاتینی کتاب او در قرون وسطی سندیت داشت ، گردش‌کامل مریخ د ر۶۸۶ روز و ۹۴ صدم روز صورت‌میگیرد، وچون این رقم را در۵۸۰ ضرب وبر۳۶۵ روز وربع روز که دورهٔ گردش انتقالی زمین است تقسیم‌کنند ، ۱۰۹۰ سال و۳۰۶ روز وپنجساعت بدست میآید . بنابراین «کاچاگویدا» با این بیان پیچیده خبر میدهد که در ۲۵ ژانویهٔ سال ۱۰۹۱ مسیحی متولد شده است . بااین حساب ، وی در زمان جنگ صلیبی دوم که درآن کشته شده بود پنجاه و شش سال داشته است .

۲ — شهر فلورانس درقرن یازدهم بچهارمحله یا «چهاردروازه» تقسیم شده بود که‌موسوم بودبه«سن‌پیترو»درسمت‌مشرق،«دوئومو» درشمال،«سنتاماریا» درجنوب، «سن‌پان‌کراتسیو» درمغرب. پس‌ازآنکه حصار تازه ای ساخته شد وشهر وسعت یافت ، محلهٔ «سنتاماریا» را بدوقسمت کردند و ناحیه‌ای‌درآنسوی رود«آرنو» را نیز که‌آنرا «اولترارنو» نامیدند ازجنوب بشهر افزودند.بدین‌ترتیب فلورانس دارای شش کوی (شش‌برزن) شد که هر کدام ازآنها را شش‌یك (sesti) مینامیدند ، واین مفهوم«کویهای‌ششگانه» است که درینجا آمده است .

۳ — درفلورانس مسابقه‌های سالیانه‌ای معمول بود که در تمام ایتالیا شهرت داشت و این مسابقه ها هرسال در روز ۲۴ ژوئن ، یعنی روز «سن‌جووانی» صورت میگرفت . جایزهٔ برندهٔ مسابقه بالاپوشی از مخمل ارغوانی بود که در ایتالیائی pallio خوانده میشد وازین‌رو این‌مسابقه را بطورکلی «پالیو» نام داده بودند . مسابقه از منتهاالیه غربی «سن‌پان‌کراتسیو» (برزن‌غربی)آغاز ودر «مرکاتووکیو» (بازارکهنه) درمنتهاالیه شرقی سن‌پیترو (برزن شرقی) ختم میشد . این مسابقه‌در فلورانس سواره‌و درشهرورونا که جائزهٔ آن بالاپوش مخمل‌سبزبود پیاده‌صورت‌میگرفت .

برسرتعیین محل قطعی « خانهٔ اجدادی » که دانته بدین صورت پیچیده بدان اشاره میکند بحثهای بسیار شده ، ولی تقریباً مسلم است که مراد وی قسمت مرکزی شهر بوده که فلورانسی‌های قدیمی واصیل وبخصوص «رومی‌نژاد» درآن سکونت داشته‌اند .

دربارهٔ نیاکان من همین اندازه سخن بس باشد، زیرا درین مورد که اینان که بودند و از کجا آمدند، خاموش ماندن از داد سخن دادن اولی است[۱].

شمارش جملهٔ کسانیکه درآن زمان در میان مریخ ومعمد توانائی سلاح بر گرفتن‌داشتند،پنج یك آن کسان که‌امروزدرآنجامیزیندنبود[۲]؛

اما مردم شهر، که‌اکنون اهالی «کامپی» و «چرتالدو» و«فیگینه[۳]» بدانجا هجوم‌آورده‌اند، تاآخرین پیشه ور از نژاد خالص بودند.

چه نکو تر بود اگر این کسان که از ایشان سخن میگویم هنوز همسایگان شما بودند، و هنوز حدود شهرتان در «گالوتسو» و

---

۱ — در بارهٔ مفهوم واقعی این بند گفتگوی فراوان شده. بعقیدهٔ برخی منظور اینست که اجداد «کاچاگویدا» اشخاص گمنام وناشناسی بوده‌اند، ولی بعید است که دانته باغروری که عادتاً ابراز میدارد چنین اعترافی کرده باشد. ـ آنچه‌منطقی‌تربنظر میآید اینست که وی واقعاً از اصل و نسب خود در دوران پیش از «کاچاگویدا» اطلاعی نداشته وطبعاً نمیتوانسته است درین باره چیزی بگوید.

۲ — مریخ (Marte) : اشاره بمجسمهٔ رب النوع جنگ، که از زمان رومیان در روی پل بزرگ شهر (Ponte Vecchio : پل کهنه) نصب بود ودرین زمان قسمتی ازآن شکسته بود (رجوع شود به سرود سیزدهم دوزخ). ـ معمد(il Battista) اشاره بکلیسای سن جووانی (یحیی‌معمد) که درکنار حصار شهر درست در نقطهٔ مقابل پل کهنه قرار داشت(رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ). ـ «میان مریخ ومعمد» : تمام شهر فلورانس. ـ «توانائی‌سلاح برداشتن ...» و «پنج یك آن کسان ...» : طبق‌محاسبهٔ دانته‌شناسان ایتالیا که «کازینی» خلاصهٔ نظریات آنانرا نقل میکند، در سال ۱۳۰۰ جمعیت فلورانس در حدود هفتاد هزارنفر بود که از آن میان سی هزارنفر قدرت حمل اسلحه داشتند، بنابر این جمعیت شهر در زمان کاچاگویدا چهارده هزارنفر وتعداد «سلاح برداران» آن شش‌هزار بوده‌است.

۳ — کامپی Campi ، چرتالدو Certaldo ، فیگینه Figghine سه قصبهٔ نزدیك فلورانس، در نواحی «وال‌دی‌بیزنتسیو»، «والدلسا»، «والدارنو». ـ بعقیدهٔ برخی از مفسرین دانته عمداً از این سه قصبه نام برده، زیرا کسانیکه مورد بغض او بوده‌اند از این سه ناحیه بفلورانس آمده بودند.

«ترسپیانو» بود[۱] ،

تا آنکه اینان را در درون حصارهای خویش بینید و عفونت آن بیسروپای « آکولیون » وآن رذل « سینیا » را که از هم اکنون برای سوداگری دیده گشوده دارد تحمل آرید[۲] .

اگر این مردم که در دنیا بیش از جملهٔ کسان اصالت خویش را از دست داده‌اند ، قیصر را نامادریی نبودند ، و خویش را در بارهٔ او ، چنانکه مادری با پسرش کند سرشار از محبت نشان داده بودند[۳] ،

آن کس که امروز فلورانسی شده و بصرافی یاسوداگری مشغول است ، به «سیمی‌فونتی» که پدر بزرگش برای گدائی بدانجا میرفت روی میآورد[٤] .

در آنصورت هنوز « مونته‌مورلو » تعلق به کنت های خود داشت ،

۱ – گالوتسو Galluzzo و ترسپیانو Trespiano : دودهکدهٔ نزدیك فلورانس،اولی در دومیلی (مقیاس‌ایتالیائی) جنوب ودومی در سه میلی شمال شهر .

۲ – آکولیون Aguglion(e) و سینیا Signa : دوشهر دیگر ایالت تسکانا ، در نزدیکی فلورانس . ـ طرف‌اشارهٔ دانته در اینجا شخصی است بنام بالدو داکولیونه Baldo d' Aguglione که سهم بزرگی در طرد دانته از فلورانس وتبعید او داشت ، ومخصوصاً هم او بودکه در سال ۱۳۱۱ از عفو دانته وبازگشت اوبفلورانس جلوگیری کرد، ونیز قاضی‌معروفی بنام « فاتسیودئی‌موروبالدینی» Fazio dei Morubaldini که‌اهل «سینیا» بود (وازهمین‌جهت از او بصورت «رذل‌سینیا» یاد شده) واز «سفیدها» به «سیاهها» پیوست ودر سال ۱۳۱۰ بسفارت ازطرف فلورانس بنزد پاپ‌کلمنت پنجم فرستاده شد تا از اجرای نقشه‌های امپراتور هاینریش هفتم (که دانته هواخواه او بود) جلوگیری کند .

۳ – اشاره بروحانیون واهل‌کلیسا که باقیصر (امپراتورآلمان) مخالفت میورزیدند و حقوق او را برسمیت نمیشناختند .

٤ – سیمی‌فونتی Simifonti دهکده‌ای درنزدیك فلورانس در«والدلسا» که قلعهٔ‌نظامی مستحکمی داشت . فلورانسی‌ها در سال ۱۲۰۲ آنرا بتصرف خود درآوردند وضمیمهٔ شهر کردند. احتمال قوی میرود که دانته اسم این دهکده را تعمداً آورده تا بشخص خاصی که‌اهل‌آن‌بوده نیش زده باشد ، ولی‌مفسرین نتوانسته‌اند بهویت این شخص پی برند .

و«چرکی‌ها» در اسقف نشین «آکونه» میزیستند، وشاید که «بوئون ـ دل‌مونتی‌ها» ساکن «وال دی گریوه» بودند[1].

هماره در آمیختگی افراد بود که مایهٔ مصائب شهرها شد، همچنانکه افراط درخوراك بدن را زیان میرساند!

گاوی نابینا زودتر از بره‌ای نابینا از پای درمیافتد، وغالباً یك شمشیر بیشتر وبهتر از پنج شمشیر برندگی میکند[2].

اگر درنظرآری که «لونی» و «اوربیزالیا» چسان از میان برفتند، وچگونه «کیوزی» و«سینیگالیا» در دنبال آنها میروند[3]،

۱ — مونته‌مورلو Montemurlo قلعهٔ مستحکمی در مشرق «پیستویا» که متعلق به کنت‌های معروف گویدی Guidi بود (رجوع شود بسرود شانزدهم دوزخ) ودرسال ۱۲۰۳ توسط صاحبان‌آن بفلورانس فروخته شد. ـ «چرکی‌ها» i Cerchi خاندان متنفذی در«والدی‌گریوه» در شمال شرقی فلورانس که صاحب اسقف‌نشین‌آکونه Acone بود وقلعهٔ مستحکمی‌بنام «مونته‌ـ دی‌کروچه» (تپهٔ‌صلیب) داشت. این قلعه در سال ۱۰۵۳ بدست قوای فلورانس تصرف ومنهدم شد وازآن‌پس خاندان«چرکی»بفلورانس مهاجرت کرد ودرآنجا به‌بازرگانی‌پرداخت‌وقدرت وثروت فراوان‌یافت وبالاخره افراد آن ریاست دستهٔ سیاسی‌سفیدها را بدست‌آوردند (رجوع‌شود به‌دوزخ، سرود ششم). ـبوئون‌دل‌مونتی‌ها i Buondelmonti خاندان متنفذی‌که درناحیهٔ والدی‌گریوه Valdigrieve درجنوب فلورانس، نزدیك رودِ «آرنو» ساکن بود وپس از تصرف املاك خود بدست فلورانس در این شهر متوطن شد.

۲ — اشاره بدانکه نه بزرگی هیکل ضامن موفقیت است ونه زیادی تعداد. بقول سعدی ما: اسب لاغر میان بکار آید روز میدان، نه‌گاوپرواری

۳ — لونی Luni شهر قدیمی دوران اتروسك‌ها، درساحل چپ رود «ماگرا» که در زمان دانته‌شهری‌ویران‌بود. ـ «اوربیزالیا» Urbisaglia شهرقدیمی رومی درناحیهٔ«مارکادانکونا» که ظاهراً بدست «آلاریك» پادشاه گتها منهدم شده بود. ـ «کیوزی» Chiusi شهری کهن از بقایای اتروسك ها در ناحیهٔ «سیه‌نا» که در زمان نفوذ اتروسك بسیار نیرومند بود، ولی در قرون وسطی شهر درجهٔ دوم یا سومی محسوب میشد. ـ سینیگالیا Sinigaglia، شهری درکنار دریای‌آدریاتیك، در سمت شرقی روم، که بدست «مانفرد» ویران و بعد از دانته دوباره آباد شد.

شنیدن این نکته ترا نه شگفت آور و نه دشوار خواهد نمود که چسان خانواده‌ها منقرض میشوند، زیرا که حتی زندگی شهرها را نیز پایانی است.

همه چیز های شما [1] روی بجانب مرگ دارند، اما این در مورد برخی از آنها که دیر میپایند محسوس نیست، زیرا که عمر آدمی کوتاه است [2].

و همچنانکه فلك ماه با گردش خود کرانه ها را بی وقفه‌ای گاه فرو میپوشاند و گاه میگشاید [3]، طالع نیز با فلورانس چنین میکند [4]؛

لاجرم از گفتهٔ من دربارهٔ فلورانسیان بلند مرتبتی که گذشت زمان پرده‌ای برجلال وافتخارشان کشیده، عجب نباید داشت.

من «اوگی‌ها» دیدم، و «کاتلینی‌ها» را دیدم، و «فیلیپی‌ها» را، و «گرچی» ها را، و «اورمانی‌ها» را، و «آلبریکی‌ها» را، که هرچند از سرشناسان فلورانس بودند، از همانوقت روی به تنزل نهاده بودند [5]؛

و کسان خاندان «سانلا» و خاندان «آرکا»، و «سولدانیری‌ها»، و

---

۱ – هرآنچه در روی زمین است.

۲ – یعنی: عمر شهرها وخانواده‌ها طولانی بنظر میآید، زیرا با عمرآدمی سنجیده میشود که بسیار کوتاه است.

۳ – اشاره بجزرومد دریا که ازقوهٔ جاذبهٔ ماه ناشی میشود. – درزمان دانته این نظریه قبول عامه نداشت و اظهار عقیدهٔ قطعی دانته در بارهٔ نفوذ ماه در جزرومد، حاکی از وسعت معلومات اوست.

۴ – یعنی: این شهر گاه ترقی میکند وگاه ازپای درمیافتد.

۵ – Ughi، Catellini، Filippi، Greci، Ormanni، Alberichi، شش خاندان فلورانسی که در زمان دانته یعنی در سال ۱۳۰۰ که زمان سفر وی به «بهشت» است بکلی منقرض شده بودند وکسی ازآنها نمانده بود؛ دراواسط قرن دوازدهم یعنی دردوران «کاچاگویدا» این انحطاط تازه آغاز شده بود.

«آردینگی‌ها» و «بستیکی ها» را دیدم[1] ، که همانقدر که کهنسال بودند بزرگ بودند ؛

نزدیك دروازه‌ای که اکنون بارخیانتی تازه را بردوش دارد ، واین بار چندان سنگین است که بزودی زورق شما را غرقه خواهد کرد[2] ،

«راوینیانی‌ها» سکنی‌داشتند ، که « کنت گویدو» وجملهٔ آن کسان که بعد از آن نام «بلین‌چیون» بزرگ رابازستاندند ازمیان آنها برخاسته بودند[3] .

افراد خاندان «پرسا» از همانوقت میدانستند که چسان حکومت توان کرد ؛ و« گالیگویو» از همان زمان شمشیر زرین قبضه و زرین نوك را درخانهٔ خویش داشت[4] .

ستون «وایو» ازهمان هنگام بزرگ بود[5] ، وهمچنین «ساکتی‌ها»

---

۱ – Sannella ، Arca ، Soldanieri ، Ardinghi ، Bostichi : پنج خاندان سرشناس فلورانسی که بخلاف شش خانوادهٔ مذکور دربند پیش ، درسال ۱۳۰۰ همچنان باقی بودند ، ولی دیگر اهمیت سابق را نداشتند . یکی از افراد خاندان «سولدانیری» گناهکاری است که دانته درآخرین طبقهٔ دوزخ (سرود سی‌ودوم) باوی برخورد کرده است .

۲– اشاره‌به‌دروازهٔ سن‌پیترو Porta San Pietro که‌درسال ۱۳۰۰ کاخ‌خاندان «چرکی» (رجوع‌شودبصفحه ۲۱۹،شرح۱)رؤسای دستهٔ«سفیدها» که‌دشمنان‌دانته بودنددرنزدیك آن‌قرار داشت .

۳– راوینیانی‌ها Ravignani خاندان مشهور فلورانس که در زمان « کاچاگویدا » ارشد آن «بلین‌چیونه‌برتی» Bellincione Berti بود (سرودپانزدهم) که جد دانته اورا «مظهر کامل یك فلورانسی اصیل » شمرده بود . وی دختر خود «گوالدارادا» (سرودشانزدهم دوزخ) را بهمسری کنت «گوید وگوئرا» درآورد که نوادهٔ او در سرود شانزدهم دوزخ ، درطبقهٔ اهل‌لواط با دانته برخورد میکند .

٤– پرسا Pressa خاندان فلورانسی که در سال ۱۲۵۸ بجرم اینکه «گیبلین» بوداز فلورانس طرد شد . ـ «گالیگایو» Galigaio خاندان فلورانسی‌دیگری که چون «گیبلین» بود خانه‌های افرادآن بدست«گوئلف‌ها» درهم کوبیده شد . ـ «شمشیرزرین قبضه وزرین‌نوك » : نشان شوالیه‌ها ؛ اشاره بدانکه «گالیگائی‌ها» در فلورانس سمت شوالیه‌ای داشتند .

٥– ستون وایو la colonna del Vaio نشان خانوادگی خاندان پیلی Pigli (یا بیلی Billi) ؛ این‌نقش عبارت بودازستونی بانقش‌سپید وآبی‌درزمینهٔ قرمز ،که پایهٔ‌سپری بود .

و «جیوئوکی‌ها» و «فیفانتی‌ها» و «باروچی‌ها» و «کالی‌ها»[1] و دیگر کسانیکه ماجرای پیمانه رویشان را ازشرم گلگون میکند[2].

ریشه‌ای که «کالفوچی‌ها» ازآن سر برزدند از همانوقت تنومند بود[3]، و ازهمان زمان «سیتسیئی‌ها» و «آریگوچی‌ها» حق داشتند برمسند عاج تکیه زنند[4].

اوه! چه بزرگ دیدم آنهائی را که بر اثرغرور خویش براه تباهی رفتند، و گوی‌های زرین را، که درجملهٔ کارهای بزرگ سرگل فلورانس بودند[5].

۱ — Sacchetti ، Giuochi ، Fifanti ، Barucci ، Galli : پنج خانوادهٔ فلورانسی که درسال ۱۳۰۰ یعنی درزمان دانته درحال انحطاط وزوال بودند، وخاندان اولی (ساکتی) از دیرباز از دشمنان خانوادهٔ «آلیگیری» بشمار میرفت.

۲ — اشارهٔ تلویحی بخانوادهٔ فلورانسی «کیاراموتنه‌زی» Chiaramontesi که یکی از افراد آن موسوم به Ser Durante که مأمور گمرك شهربود، گنجایش پیمانه‌ایرا که برای توزین بکار میرفت کم وزیاد کرد تا سوء استفاده کند واین تقلب او بزودی کشف شد ورسوائی بسیار ببارآورد. ــ در سرود دوازدهم برزخ نیز بدین ماجرا اشاره شده است.

۳ — اشاره بخاندان Donati که خاندان کالفوچی Calfucci ازآن منشعب شد. — تفسیر معروف «اوتیمو» ازکمدی الهی، بعکس سایر تفسیرها حاکی ازین است که «کالفوچی‌ها» بدست «دوناتی‌ها» نابود شدند، ودرین‌صورت کلمهٔ «ازآن سربرزدند» یا «بزادند» (nacquero) جنبهٔ استهزاآمیز دارد.

٤ — سیتسیئی Sizii وآریگوچی Arrigucci دوخاندان فلورانسی ازدستهٔ سیاسی «گوئلف» که در زمان دانته تقریباً از میان رفته‌بودند، ولی قبلا افراد برجستهٔ آنها بعالیترین مقامات سیاسی و قضائی فلورانس رسیده بودند. ــ «مسندعاج» درروم مسند خاص بزرگترین قضات رومی‌بود وفقط بعدهٔ معدودی تعلق داشت. دراینجا مراد بزرگترین مقامات قضائی فلورانس است.

۵ — گوی‌های‌زرین le palle dell' oro نشان‌خانوادگی خاندان‌لامبرتی Lamberti که از خاندانهای بزرگ «گیبلین» بود. ــ «در جملهٔ کارهای بزرك سرگل فلورانس‌بودند»: در همهٔ حوادث مهم جنگ وصلح هنرنمائی میکردند. این شعر دراصل جناس زیبائی داردکه از شباهت لفظی «گل» و «فلورانس» در زبان ایتالیائی ناشی شده ونقل آن بفارسی‌ممکن‌نیست:
fiorian Fiorenza

و هم چنین بود رفتار پدران آن کسانیکه چون جائی در کلیسای شما خالی ماند ، با تشکیل شورای روحانی کیسهٔ خویش را میآکنند[1] .

آن خاندان بی‌آزرمی که خود را اژدها وار بر روی فراریان میافکند، و درعوض بره وار دربرابر آن کسان که بدو دندان یا کیسهٔ پول نشان دهند رام میشود[2] ،

از همانوقت مشغول نشو و نما بود ، اما اینانرا اصل ونسبی حقیر بود ، چندانکه « اوبرتین دوناتو» را ناخویشایند بود که پدر زنش ویرا خویشاوند آنان کرده باشد[3] .

از همانوقت « کاپونساکو» از « فیزوله » به « مرکاتو» فرود آمده بود ، و از همانوقت « جیودا» و« اینفانگاتو» ازهر جهت فلورانسی بشمار

---

۱ — اشاره بدوخانوادهٔ ویسدومینی Visdomini و توزینگی Tosinghi (یاآلیوتی Aliotti) که طبق امتیازخاصی که بدانهاداده‌شده بود هروقت که مقام اسقفی فلورانس خالی‌میماند موقوفات وسایر عوائد کلیسا نصیب آنها میشد .

۲ — اشاره بخاندان آدیماری Adimari که یکی از افراد آن پس ازتبعید دانته کلیهٔ دارائی اورا غصب کرد، واین شخص که «بوکاچیوآدیماری» نام داشت همواره وسائلی‌فراهم‌میآورد که از بازگشت دانته بزادگاهش جلوگیری کند .

۳ — اوبرتین‌دوناتو Ubertin(o) Donato نجیب زاده‌ای فلورانسی بود که اصالت خانوادگی وشخصیت بسیار داشت . وی با یکی از دختران «بلین‌چیونه‌برتی» نجیب زادهٔ بزرگ فلورانس که قبلا از او سخن رفت زناشوئی کرده بود ؛ «بلین‌چیونه» دختر دیگرش را بیکی از افراد خاندان «آدیماری» داد و بقول دانته (از زبان کاچاگویدا) «اوبرتینو» ازداشتن «باجناقی» از خاندان پست ناراضی وآزرده شد . ـ ولی چندتن ازمفسرین قدیمی اظهار داشته‌اند که‌خاندان «آدیماری» خانواده ای اصیل و قدیمی بوده ، دربن صورت اگر نظر دانته را دربن جا حمل به غرض‌ورزی نکنیم باید اشارهٔ وی را مربوط بخانواده‌ای دیگر بدانیم .

میرفتند[۱] .

و اکنون چیزی خواهم گفت که باور نکردنی ، اما راست است :

مدخل حصار کوچك رادروازه‌ای بود که نام خودرا از کسان خاندان «پرا» ستانده بود[۲] .

جملهٔ صاحبان نشان خانوادگی زیبای آن بارون بزرگی که نام وجلالش را درجشن «تماسو» تجلیل میکنند ،

از او منصب شهسواری و امتیاز مرا دریافت داشتند ، هرچند که امروزه آن کس که بر گرد این نشانها نواری ملیله دوخته دارد ، به دستهٔ مردم عامی پیوسته است[۳] .

«گوالتروتی‌ها» و «ایمپرتونی‌ها» از همانوقت رونق گرفته بودند ؛

۱ - کاپونساکو Caponsaccho : خانوادهٔ گیبلین فلورانسی که از «فیزله Fiesole » (دوزخ ، سرود پانزدهم) آمده بود ودر ناحیهٔ «مرکاتوو کیو» Mercato Vecchio (بازار کهنه) درفلورانس سکنی داشت . - جیودا Giuda واینفانگاتو Iufangato خاندان‌های برجستهٔ «گیبلین» . «جیودی‌ها» که هواخواه دستهٔ سفیدهای گیبلین بودند بهمراه «چرکی‌ها» طرد وتبعید شدند، ولی «اینفانگاتی»ها در فلورانس ماندند .

۲ - معنی این بند اینست که : « یقیناً فکر نمیکردید که خاندان پرا Pera خانواده‌ای کهن‌سال باشد، ولی من بشما میگویم که بسبب قدمت واصالت این خانواده بود که یکی از دروازه‌های اولین حصار شهر یعنی حصارقدیمی آن بنام این خاندان نامیده شد . دریغا که اکنون این خانواده چنان منقرض شده که مردمان خاطرهٔ آنراهم از یاد برده‌اند . »

۳ - اشاره بخاندانهائی که نشان خانوادگی «اوگو» Ugo (پسر مارکی اومبرتو Marchese Umberto) یعنی سمت «شوالیه» و امتیازات آنرا ازاو که در ۲۱ دسامبر ۱۰۰۶ در روز عید «سن تماسوداکوینو» مرد دریافت داشته بودند. یکی ازاعقاب این شوالیه که معاصردانته بود و «جیانودلابلا» Giano Della Bella نام داشت در مبارزات سیاسی جانب مردم طبقهٔ سوم را گرفت وپیشقدم تقاضای اصلاحات اجتماعی « دموکراتیکی » شد که Ordinamenti di giustizia نام گرفت .

و بورگو اکنون ازین نیز آسوده‌تر بود، اگر همسایگانی تازه نیافته بود[1].

خاندانی که بدبختی شما، بخاطر بغض شایسته‌ای که بآدمکشیتان واداشت ودوران زندگی سعادت‌آمیزتان را پایان بخشید، از آن سرچشمه گرفت،

با جملهٔ وابستگان خود مورد تجلیل بود: ای «بوئون دل‌مونته»، چه گنهکاری که با اغوای دیگران سر از وصلت با این خانواده برتافتی[2]!

اگر خداوند ترا در نخستین باری که بشهر آمدی بدست امواج «اما» سپرده بود[3]، اکنون بسیار کسان که سوگوارند شادمان بودند.

۱ — Gualterotti و Importuni ، دوخانوادهٔ «گوئلف» فلورانس که خانوادهٔ اولی بقول «بوتی» مفسر معروف وقدیمی کمدی الهی «عده‌اش کم بود وشرافتش کمتر»، وازخانوادهٔ دوم بقول هم او «تقریباً هیچکس باقی نمانده‌بود». — Borgo : قصبهٔ موسوم به «سنتی آپوستولی» (حواریون مقدس) که مسکن دوخاندان نامبرده بود. — «همسایگانی تازه»: خاندان «بوئون‌دل‌مونتی» که از «والدی گریوه» بفلورانس رفت ودراین بورگو (سنتی آپوستولی) متوطن شد ودر بند بعد ازآن سخن رفته است.

۲ —«خاندانی که...»: خانوادهٔ آمیدئی Amidei . — «بوئون‌دل‌مونته» Buondelmonte که قبلا ذکرش رفت ونجیب زادهٔ برجسته‌ای بود، دختری از خاندان «آمیدئی» را نامزد کرده بود، ولی خانمی ازخاندان دوناتی که زن «فورته گوئرادوناتی» بود او را از این ازدواج منصرف کرد و «بوئون دل‌مونته» اندکی بعد دخترهمین خانم‌را بزنی‌خواست. این‌پیمان‌شکنی‌در فلورانس سروصدای بسیار بدید آورد و خاندانهای متعدد منجمله «لامبرتی» و «اوبرتی» (که قبلا دراین کتاب سخن از هردو رفته) جانب نامزد پیشین ویرا گرفتند، وبالاخره درشورائی به‌پیشنهادموسکا (رجوع شود بسرود بیست وهشتم دوزخ) مصمم شدند که «بوئون‌دل مونته» را در بزم عروسیش بقتل‌رسانند وهمین کار راهم کردند (سال۱۲۱۵). این‌آدمکشی عامل اصلی دودستگی فلورانس و تقسیم‌آن بدوحزب «گوئلف» و «گیبلین» شد که بیش از صدسال این شهر را در آتش نفاق و جنگهای داخلی سوزانید.

۳ — اما Ema رودخانهٔ کوچکی درسر راه «والدی گریوه» که مسکن اصلی «بوئون‌دل‌مونته» بود.

اما ، ضرور بود که فلورانس در آخرین روزهای آرامش خود ،
قربانیی بدان سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است[۱] .

با این خاندانها و خاندانهای دگر ، فلورا نس را با چنان صلحی
دمساز دیدم که هیچ دلیلی برای گریستنش نیافتم ؛

بااین خاندانها ، مردم آنجارا چنان قرین‌افتخار وچندان دادگستر
دیدم که هرگز گل زنبق واژگونه حرکت داده نشده بود[۲] ،
وهرگزجدائیها ، برآن رنگ ارغوانی نزده بودند[۳] . »

۱ — اشاره بمجسمهٔ مریخ، مظهر جنگ، که در مدخل پل بزرگ فلورانس نصب بود و « بوئون دل مونته » در نزدیکی آن کشته شد (دوزخ ، سرود سیزدهم) .

۲ — گل زنبق giglio نشان شهر فلورانس بود . ــ درسال ۱۲۶۰ که فلورانسی‌ها در نبرد مونتاپرتی (دوزخ ، سرودهای دهم وسی‌ودوم) شکست خوردند ، فاتحین پرچمی‌را که این نشان برآن نقش بود وارونه گرفتند ودرشهر حرکت دادند، واین بزرگترین توهینی‌بود که تاآن روز بپرچم فلورانس شده بود .

۳ — رنگ گل زنبق(نشان فلورانس)درآغاز سفید بود ، ولی چون گیبلین‌ها این زنبق سفید را نشان حزبی‌خود شمرده بودند ، «گوئلفها» پس‌ازپیروزی خویش‌در۱۲۶۱ وطرد گیبلین‌ها نشان خود را « زنبق سرخ » انتخاب کردند .



اما ضرور بود که فلورانس درآخرین روزهای آرامش خود ، قربانیی
بدان سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است (صفحهٔ ۱۳۵۱)

سرود هفدهم

آسمان پنجم : فلك مریخ

شهسواران مسیح

صحنهٔ این سرود همان صحنهٔ سرود پیشین است ودروضع اشخاص آن نیز تغییری روی نداده است .

از نظر وقوف برزندگی دانته ووضع خانوادگی او این سرود مهمترین سرود کمدی الهی است ، زیرا که درآن وی بتفصیل از زندگی بعد ازتبعیدخود واز دربدریها وآوارگیهای خویش سخن‌میگوید، ودرین مورد آنچه شایان توجه است اینست که بگفتهٔ یکی‌از دانته‌شناسان بزرك معاصر کسیکه درتمام کمدی الهی « استاد خشم » است درینجا بصورت « استاد حق شناسی » در میآید . تجلیل صمیمانه‌وسپاسگزارانهٔ دانته ازخاندان «اسکالیجر» که شاعرآواره بهترین ایام دوران غربت خود را در پناه سران آن‌گذرانید و باحتمال قوی «برزخ» و «بهشت» را در همانجا سرود ، بقول همین دانته‌شناس بیش از همهٔ آرامگاههای مجلل بزرگان این‌خاندان در نزدیکی کلیسای «سنتامارياآنتیکا» درشهر «ورونا» بجاودانی‌کردن نام آنان‌کمك‌کرده است . بااین‌سرود نه فقط «تبعیدی‌تنگدست وتقریباً گدا » دین خود را بدین خانوادهٔ جوانمرد بطورکامل پرداخته بلکه در حساب سود وزیان تاریخ خیلی هم ازآنها طلبکارشده‌است، بطوریکه‌درواقع این خاندان است‌که مرهون اوست . در برزخ نیز دانته درمورد خاندان«مالاسپینا» نظیر این حق‌شناسی را ابراز داشته بود وهمچنانکه « چوشاعر‌برنجد بگویدهجا» و « بماندهجاتاقیامت‌بجا » ، دراینمورد سپاسگزاری شاعربعکس‌مایهٔ تقدیری‌شده که قرنهای دراز بردفتر روزگار باقی مانده است و خواهد ماند .

درآخر این سرود روشن میشود که «دانته» در سرودن «کمدی الهی» برای خود مأموریت اخلاقی خاصی از جانب خداوند قائل است، بدین‌معنی‌که در برابر حقیقتی که بدو نموده شده خویش را موظف میداند که این حقیقت‌را بسایر مردمان جهان عرضه‌دارد، هرچندکه بقول خود او سخنش‌بمذاق بسیارکسان ناگوارآید و برایش درد سرهای تازه فراهم آرد .

سرود هفدهم

همچنانکه آن کس، که هنوز پدران را درباره پسرانشان بحفظ جانب احتیاط وامیدارد، بدیدار «کلیمنه» رفت تا از آنچه دربارهٔ خود شنیده بود اطمینان یابد[1]،

من نیز چنین کردم[2]، ودرنظر بئاتریچه و آن مشعل مقدسی که پیش از آن بخاطر من تغییر مکان داده بود[3] چنین مینمودم.

لاجرم بانوی من بمن گفت: «گرمی شوق خویش را به بیرونیان بنمای، تا این شوق کاملا نشان از درون تو دهد،

نه از آنرو که سخنان تو آنچه را که ما خود بر آن آگاهیم بهتر

۱- بنابه‌میتولوژی یونان فائتون Phaeton (بایتالیائی فتونته Fetonte) نیمه‌خدای یونانی (رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ وسرودهای ٤ و۲۹ برزخ) که پسر آپولن Apollon (بیونانی فبوس Phoebus وبایتالیائی آپولو Apollo) وکلمینه Clymenae (بایتالیائی Climene) بود از کسی‌بنام اپافوس Epaphus شنید که وی پسر آپولن خدای هنروموسیقی وروشنائی نیست،وچون این بشنید با شتاب تمام بنزد مادر رفت واز او خواست که صحت یا سقم این گفته را براو روشن کند. «اوویدیوس» که این داستان را نقل کرده خطابهٔ «فائتون» رابصورتی بسیار فصیح‌درآورده که آنرا از زیباترین نوشته‌های‌اودانسته‌اند. ـ « آن کس که هنوز پدران را...» اشاره بدین‌داستان‌میتولوژی یونان‌است که فائتون‌ازپدرش «آپولون» که گردونه‌دار خورشید بود، اجازه گرفت که‌یکباررخوداوین گردونه‌رابراند‌وآپولن این‌اجازه‌را بدوداد، ولی‌فائتون‌باناشیگری‌خود اسبان را ازراه‌بدربرد وآتش درآسمان افکند، ودرنتیجه خدای خدایان گردونه را درآتش‌بسوخت، وبدین ترتیب پدران ازین واقعه عبرت گرفتند که درکار پسران احتیاطی بیشتر بکار برند (رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ).

۲- یعنی : من نیز مانند فائتون دچار اضطرابی سخت بودم. نگرانی دانته بخاطر شناسائی آیندهٔ خویشتن است، ودرین باره اندکی بعد بتفصیل خواهد رفت.

۳- روح «کاچاگوییدا»، که قبلا محل اصلی خود را درنوك شاخهٔ افقی‌صلیب برای دیدار دانته ترك گفته وبپائین صلیب آمده‌بود (رجوع شود بسرود۱۵).

برما بنمایند ، بلکه تاتوبدان خوی کنی که تشنگی‌خویش را بادیگران درمیان‌نهی تا اینان نوشابه‌ات درکام ریزند[1] . »

« ای ریشهٔ گرامی من[2] ، که با بلند مرتبتی خود ، همچنانکه ذهن خاك نشینان میتواند دید که مثلثی دو زاویهٔ منفجره نمیتواند داشت[3] ،

آنچه را که محتمل‌الوقوع است، پیش از آنکه واقع شده باشد با توجه بدان نقطه‌ای[4] که برایش جملهٔ ازمنه زمان حاضرند ، معاینه می‌بینی ،

درآن‌هنگام که من‌همراه با ویرجیلیو ببالای کوهستانی که ارواح را درمان میبخشد روان بودم ، و در آنوقت که بدنیای مردگان سرازیر میشدم[5] ،

دربارهٔ آیندهٔ من‌سخنانی‌سخت‌بمن گفته‌شد[6] ، هرچند که من‌خویش

۱– یعنی:عادت کنی که مکنون خاطرخویش‌را باآن کسانکه شایسته‌اند درمیان گذاری‌تا از جانب ایشان پاسخی مقنع شنوی .

۲– اشاره بخطاب قبلی «کاچاگویدا»که خود را ریشهٔ درخت ودانته را شاخ وبرك‌آن شمرده بود (صفحهٔ۱۳۳۱ سطر۲) .

۳– یعنی : بااطمینان خاطری نظیرآنچه درمورد مسائل ریاضی‌وهندسی میتوان داشت .

٤– Punto : خداکه نقطهٔ مرکزی عالم‌آفرینش است وبرایش گذشته وحال وآینده همواره حکم «حال» را دارند ، یعنی هیچ چیز نیست که از نظرش پنهان باشد .

۵–«کوهستانی...» : کوه‌برزخ- «که ارواح‌را درمان میبخشد » :که ارواح‌را ازبیماری خطاکاری شفا میدهد ورستگارشان میکند . - «دنیای‌مردگان» : دوزخ،جایگاه ارواحی که برای همیشه از نعمت سعادت جاوید محروم شده‌اند .

٦– اشاره بپیشگوئیهای «فاریناتا» (سرود۱۰ دوزخ) و«برونتولاتینی» (سرود ۱۵دوزخ) و«کورادومالاسپینا» (سرود ۸ برزخ) و «اودریزی‌داگوبیو» (سرود ۱۱ برزخ) که دردوزخ و برزخ در بارهٔ آیندهٔ ناگوار دانته بطور مبهم بااو سخن‌گفته بودند . - ولی درسرود دهم دوزخ ،

بقیه در صفحهٔ بعد

را همچون هرمی دربرابر ضربتهای‌تقدیر استوار میبابم[۱] ؛
لاجرم شوق من وقتی ارضاءِ خواهد شد که بدانم چه سر نوشتی در انتظار من است : زیرا آن تیری که پرتابش پیش بینی شده باشد با سختی کمتر بهدف میخورد[۲] .»
بـا آن فروغی که در آغاز کار بامن سخن گفته بـود[۳] ، چنین گفتم ، و آنچنانکه بئاتریچه میخواست شوق خویش را با او در میان نهادم .
وآن‌عشق پدرانه[٤] ، از درون لبخندی که در آن متجلی بود[٥] ، نه

بقیه از صفحهٔ قبل
ویرژیل بدانته خبر داده بود که چون ببهشت آسمانی رسد ، «بئاتریس» مفهوم پیشگوئیهای مبهم وناگوار «فاریناتا» رابراو روشن خواهد کرد ، درصورتیکه در اینجا «کاچاگویدا» است که اینکار را میکند . احتمال میرود که دانته در حین سرودن « کمدی الهی » تغییری در طرح اولیهٔ خود داده باشد .

۱ — هرم درترجمهٔ فارسی مرادف باکلمهٔ ایتالیائی tetragono آورده شده ، ولی‌این کلمه مفهوم‌کلی‌تری‌دارد ، یعنی بهرشکل هندسی‌که چهارسطح و چهارزاویه داشته باشد اطلاق میشود . غالب مفسرین این تعبیر را بهمین مفهوم «هرم» تفسیر کرده‌اند ؛ اصل فکر از ارسطو است (اخلاق، کتاب اول ، فصل دهم) : « مرد پاکدل باید چه بهنگام مساعدت اقبال وچه در وقت ناسازگاری‌آن همچون هرمی برجای خود استوار باشد . »

۲ — saetta previsa vien più lenta ، ضرب‌المثل ایتالیائی‌که خـود از یك ضرب‌المثل مشابه لاتینی‌آمده است (praevisa minus laedere tela solent)ـ«سن‌تماسو‌داکوینو» در « رسالهٔ » خـود (کتاب دوم ، قسمت دوم ، فصل صدوبیست وسوم) مینویسد : « پاپ گرگوریو در موعظه‌های خویش غالباً میگفت‌که تیرهائی‌که انتظار پرتاب آنها برود ، کمتر زخم میزنند » . دانته این‌جمله را یااز «سن‌تماسو» گرفته ویا از «اوویدیوس» که‌ضرب‌المثل لاتینی ساختهٔ اوست .

۳ — روح کاچاگویدا .

٤ — amor paterno : تعبیر شاعرانه‌ای که مفهوم‌آن اینست:آن پدری که باعلاقه بامن سخن میگفت .

٥ — اشاره بدانکه ارواح بهشتی درددرون فروغ خویش جلوه‌گرند، ونشان‌سرور وخندهٔ ایشان افزونی این فروغ است ؛ بنابراین اینان در درون لبخند خود تجلی میکنند .

با سخنان پراستعاره ودوپهلوئی که تاپیش‌از شهادت برهٔ گنه‌آمرزخداوند
مردم سبکمغز در دامشان گرفتار میآمدند[۱]،

بلکه با جملاتی روشن ، وبا زبانی مشخص[۲]، چنین پاسخم داد :

« امور محتمل الوقوع ، که از مندرجات دفتر دنیای مادی شما
فراترنمیروند ، جملگی درنگاه ابدی منقوشند ؛

اما در آنجا جنبهٔ الزام بخود نمیگیرند ، چنانکه کشتیی که
در طول رود روان است با دیدگانی که تصویرآن‌درآنهامنعکس میشود
چنین نمیکند[۳] .

۱ — « سخنان پراستعاره ودوپهلو » : غیبگوئیهائی که در زمان اعتقاد بارباب انواع از روی تفأل وتطیر صورت میگرفت وغالباً بصورتی مبهم ومعماآمیز گفته میشد تا باهرنتیجه‌ای قابل تطبیق باشد . ـ «مردم‌سبکمغز» la gente folle : معتقدین بارباب انواع که دراصطلاح مسیحیان بطورکلی مشرکین (pagani) نامیده میشوند وطبعاً اشاره است بیونانیان ورومیان.ـ « برهٔ خداوند که گناهان را میزداید » : عیسی . این لقب (agnus Dei) در انجیل به عیسی داده‌شده (انجیل‌یوحنا ، باب اول) : « ... پس گفت اینك برهٔ خدا که گناه جهان را برمیدارد » (برزخ ، صفحهٔ ۲۰۷ ، شرح ۱) . ـ « در دام‌آنها گرفتار میآیند » ، دراصل s' inviscava که معنی تحت‌اللفظی‌آن چنین است : «بسمغ‌آن میچسبد » . ـ جمله‌بندی این شعر در اصل ایتالیائی طوری است که درترجمهٔ فارسی بناچار نیمی از بند بعد بدین‌بندآورده شده ، بدین‌جهت بند بعد در فارسی بسیارکوتاه شده است .

۲ — دراصل con preciso latin(o) : با لاتینی واضح . ـ برخی از مفسرین ازین کلمه نتیجه گرفته اند که « کاچاگویدا » بزبان لاتینی باداتته گفتگو میکرده.(صفحهٔ ۱۳۲۸ سطر۱۳) . ولی بیشتر براین عقیده اند که در اینجا «لاتینی» مفهوم کلی زبان روشن و فصیح را دارد . درآخر سرود دوازدهم بهشت نیز داتته همین‌کلمه را باهمین مفهوم آورده است (صفحهٔ ۱۲۹۳) .

۳ — مفهوم این بند وبند پیش : خداوند (نگاه ابدی cospetto eterno) تمام حوادث آینده را که امکان وقوعشان میرود ودرزمرهٔ امور دنیای مادی شمایند (یعنی از حدود فهم وادراك شما خارج نیستند) دربرابرنظر دارد، ولی این حوادث محتمل الوقوعند نه لازم الوقوع ، زیرا که اگر بجز این باشد جنبهٔ «اختیار» بشر در انتخاب راه صواب یاخطا از میان میرود . در واقع وقوع این حوادث حکم حرکت یك کشتی را درمسیر رودخانه‌ای دارد که‌تصویر

بقیه در صفحهٔ بعد

از آنجا ، همچنانکه از ارگی[1] آهنگی خوش بگوش رسد ، زمانی که برای تو آمادهٔ فرا رسیدن میشود ، بنظرمن آشکارا جلوه گر میآید[2] .

بهمان‌سان که « ایپولیتو » بخاطر تهمتهای‌نامادری سنگدل ومکار خویش از آتن برفت[3] ، ترا نیز باید که این چنین بترك فلورانس گوئی[4] .

درآنجائی که هرروز مسیح را در معرض بیع و شری میگذارند[5] ، چنین میخواهند وازهم اکنون درپی این مطلوبند ، وزودباشد که آنانکه همت بدین گماشته‌اند بمنظور خویش برسند .

مردمان ، چنانکه رسم است ، مغلوبین را خطا کار خواهند

بقیه از صفحهٔ قبل

کشتی وحرکت آن در دیدگان کسیکه ازکرانهٔ رود تماشاگر باشد منعکس میشود، ولی‌این انعکاس نشان‌آن‌نیست که حرکت کشتی ازاین تصویر وازاین دیدگان ناشی شده است . این‌همان بحث فلسفی معروف «جبرواختیار» است که دانته نیز مثل بسیار متفکرین دیگر سعی در ارائهٔ راه حلی برای آن میکند و مثل آنها بنتیجهٔ رضایت بخشی نمیرسد .

۱ – organo : آلت معروف موسیقی که‌بیشتر درکلیساها معمول است ودرایران‌بصورت فرانسوی آن «ارك» orgue نامیده میشود .

۲ – یعنی : آنزمانی که برای تو «آینده» است ، برای من«حال» است، وهمچنانکه صدای ارك بی‌اشکالی بگوش میرسد ، این‌حوادث نیزبطورروشن بچشم من میآیند .

۳ – بنابروایات‌میتولوژی یونان ، هیپولیتوس Hippolytos (بایتالیائی Ippolito) پسر تزئوس Theseos (بایتالیائی Teseo) پادشاه‌آتن بود (دوزخ ، سرود نهم‌وسرود‌دوازدهم، وبرزخ سرود بیست وچهارم) که بناحق از طرف نامادری خود «فدرا» Phedrae (بایتالیائی Fedra ، بفرانسه Phèdre) مورد اتهام قرارگرفت ودرنتیجه از طرف پدرش محکوم به نفی بلد شدوآتن را ترك گفت.

٤ – یعنی : تو نیز باید در عین بیگناهی مورد اتهام واقع شوی و زادگاهت را ترك گوئی .

٥ – اشاره به واتیکان وکلیسای روم در زمان پاپ بونیفاچیوی هشتم که دانته همواره دخالت او را دراختلافات «سیاهها» و «سفیدهای» فلورانس وکمکش را به «شارل دووالوا» برای تسخیر این شهر عامل اساسی محکومیت وتبعید خود میدانست .

شمرد[1] ، اما کیفری که‌این‌واقعه‌را بدنبال‌میآید، گواه بر آن حقیقتی خواهد بود که همیشه کیفربخش است[2] .

ترا باید که آنچه‌را که دردنیا عزیزتر ازهمه داری‌ترك گوئی : این نخستین تیری است که از کمان تبعید رها میشود[3] .

تو خود خواهی آزمود که نان دیگری را چه طعم شوری است ، وچه سخت است بالا رفتن وفرودآمدن از پلکان دیگری .

وآنچه بیش از همه‌ترا برشانه‌ها سنگینی خواهد کرد ، مصاحبان بد نهاد وسبکمغزی است که باآنان بدین ورطه درخواهی افتاد[4] ؛

---

۱ — ترجمهٔ اصطلاح معروف لاتینی Vae Victis ! (بدابحال‌مغلوبین!)، اشاره‌بدانکه دستهٔ غالب در فلورانس مخالفین خویش را غیاباً دادرسی ومحکوم خواهدکرد ومردم نیز از روی ظاهربینی حق را بطرف غالبین خواهند داد که وسیلهٔ تبلیغ دردست آنهاست .

۲ — معلوم نیست‌که دانته بطورکلی بمصائبیکه دامنگیر فلورانس خواهد شد اشاره میکند یا نظر بواقعهٔ خاصی دارد . «توراکا» مفسر معروف «کمدی الهی» احتمال میدهد‌که مراد شاعر سوء قصد به‌آنانیی (برزخ ، سرود بیستم) ومرگ پاپ بونیفاچیو باشد که اندکی بعد ازین واقعه در۱۱ اکتبر ۱۳۰۳ اتفاق افتاد ؛ ولی این تعبیر‌که شاعر نظری‌کلی دارد واشاره بواقعهٔ مشخصی نمیکند ، صحیحتر بنظر میرسد .

۳ — این‌بند وبندبعد، از مؤثرترین وغم‌انگیزترین اشعار «کمدی‌الهی»است،زیرا درتمام این‌کتاب‌این‌تنهاموردی‌است‌که شاعر بزن وفرزندان خوداشاره‌میکند. وی زنش‌را بعد ازتبعید خود برای همیشه ترك‌گفت ودیگر هرگز اورا ندید، وفرزندانش را نیز فقط درسالیان‌آخرعمرخویش یعنی پس از بیست سال در بدوی وغربت دید . نام زن او جمادوناتی Gemma Donati بود .

٤ — وقایعیکه در اینجا مورد اشارهٔ دانته است بطورکلی مشخص‌است، ولی جزئیات آنها که منظورنظرشاعر بوده درست روشن نیست. نخستین فرمان محکومیت وتبعید دانته در روز ۲۷ ژانویهٔ سال ۱۳۰۲ و دومین فرمان در تأیید اولی در ۱۰ مارس همان سال از طرف دادگاه فلورانس صادرشد، ولی‌کاملا معلوم نیست که دانته این فرمان را در روم که قبل از تحولات بزرگ سیاسی فلورانس وی بسمت سفیر فوق العادهٔ این شهر بدربار پاپ رفته بود یا در راه بازگشت خود درشهر سیه‌نا ویادرخود فلورانس دریافت داشت . نخستین عکس‌العمل دانته این بود که‌بفکرافتاد اتحادیه‌ای‌نظامی تشکیل‌دهد وفلورانس را بانیروی‌جنگی از «سیاه‌ها» بستاند وفاتحانه بشهرخود بازگردد. بدین‌سبب وی از زمرهٔ اعضای درجهٔ اول شورای سران بزرگ «گیبلین‌ها» و

بقیه در صفحهٔ بعد

اینان با ناسپاسی و دیوانگی و کافرپیشگی علیه تو بر خواهند خاست ، اما زود باشد که چهرهٔ آنان سرخ شود ، و نه چهرهٔ تو[1] .

رفتار این کسان نشان از ددمنشی آنان خواهد داد ، چنانکه ترا مایهٔ افتخار خواهد شد که برای خویش جانبی جدا برگزیده‌ای .

نخستین پناهگاه خود و نخستین میهمان نوازی را مرهون لطف آن لمباردی بزرگ‌خواهی بود که پرندهٔ مقدس‌را بربالای نردبانی دارد[2] .

وی در بارهٔ توچنان حسن ظن نشان خواهد داد که از نظر شما

بقیه از صفحه قبل

«سفیدها» بود که روز ۸ ژوئن ۱۳۰۲ در «سن‌گودنتسو» برای عقد پیمان اتحاد ومذاکره در بارهٔ طرق حمله بفلورانس تشکیل شد ودر صورت مجلس این جلسه نام دانته نیز ضبط است . ولی اندکی بعد ، احتمالا در بهار یا تابستان سال ۱۳۰۴ دانته از سایر همراهان خود که وی همهٔ ایشان را کسانی « بدنهاد وسبکمغز » یافته بود جدائی گرفت وازآن پس بقول خویش برای‌خود «حزبی‌جدابرگزید ». ظاهراً«لاپوسالترلو» (صفحهٔ۲۰۹،شرح۵) ازین‌همراهان اوبود. بهرحال دانته ازین «معاشرین‌ناجنس» آزاربسیاردید تا بالاخره بنا به «موعظهٔ‌پیرمیفروش» ازآنان «احترازجست» وآسوده شد .

۱ — «ناسپاسی» : دربرابر خدماتیکه دانته بشهر خودکرده بود ؛ «دیوانگی»:ازآن‌رو که اینان بدین ترتیب علیه مصالح خود نیز اقدام میکردند ؛ «کافرپیشگی» : زیرا که‌اهل‌ایمان ومروت باکسیکه شریك بدبختی ایشان است چنین رفتار نمیکنند . ـ « چهرهٔ آنان‌سرخ‌خواهد شد » ، بعقیدهٔ برخی از مفسرین اشاره بدانست که ایشان ازکردهٔ خود شرمنده خواهند ، شد وبنظر برخی دیگر اشاره بحملهٔ مسلحانه‌ایست که «سفیدها» درسال ۱۳۰۴ بفلورانس‌بردند ودرین راه شکست خوردند وبسیاری ازآنان کشته شدند و « صورتشان خونین شد » .

۲ — «نخستین پناهگاه» : اشاره بخاندان «اسکالیجر» (Scaliger) درشهر «ورونا» که خاندان فرمانروای این شهر بود ونشان خانوادگی آن نردبانی زرین (Scala خود بایتالیائی معنی نردبان میدهد) در زمینه‌ای قرمز بود که عقابی سیاه (عقاب امپراتوری روم) بربلندترین پلهٔ آن نشسته بود . ـ « پرندهٔ مقدس » : عقاب که هم خودش « پرندهٔ خدایان است (برزخ ، سرودهای دهم وسی‌ودوم) و هم مظهر امپراتوری مقدس رومی است (بهشت ، صفحهٔ ٦٥)ـ « لمباردی بزرگ » gran Lombardo بطور یقین اشاره بیکی ازسران خاندان فوق‌الذکراست که اهل«لمباردیا» بودند، ودانته بهترین قسمت دوران غربت خود را درپناه ایشان گذرانید . ولی

بقیه در صفحهٔ بعد

دوتن ، درمیان بخشش و تقاضا اولی آن مفهوم را خواهد داشت که دومی
برای دیگران دارد[1] .

همراه او آنکس را خواهی دید که بهنگام ولادتش نفوذ این اختر
در وی سخت مؤثر افتاد[2] ، چنانکه ازین بابت آوازهٔ کار های او بهمه جا

بقیه از صفحهٔ قبل

درست معلوم نیست که منظور دانته کدامیك از سران ایـن خانواده است . «بـوکاچیو» نویسندهٔ بزرك ایتالیائی معاصر دانته (صاحب کتاب معروف «دکامرونه») که اولین مفسر برجستهٔ کمدی الهی است ، این شخص را «آلبرتو دلا اسکالا» Alberto della Scala میداند ، ولی این «آلبرتو» در سال ۱۳۰۱ پیش از تبعید دانته مرده بود وبنابرین احتمال اینکه اشارهٔ شاعر بدو باشد خیلـی ضعیف است ، بدین جهت غالباً طرف این اشاره را یکی از دوپسر «آلبرتو» دانسته‌اند که بارتولومئو Bartolommeo وآلبوئینو Alboino نام داشتند .

ازین دونفر «بارتولومئو دلا اسکالا» در هفتم مارس سال ۱۳۰۴ مرد واحتمال قوی میرود که در این تاریخ هنوز دانته از «همراهان غربت» خود جدائی نگزیده بود . دربارهٔ «آلبوئینو دلا اسکالا» نیز که چندتن از مفسرین باصرار جانب او را نگاه داشته‌اند این اشکال هست که دانته در کتاب دیگر خود «ضیافت» نسبت بوی هیچ نوع علاقه ابراز نداشته وبرعکس نشان داده که ازاو تاحدی گله‌مند است . ـ درنتیجه برخی از مفسرین اشارهٔ دانته را مربوط بکوچکترین برادر «بارتولومئو» شمرده‌اند که «کان گرانده دلا اسکالا» Can Grande della Scala نام داشت وهم اوست کـه دانته «کمدی الهی» خویش را بوی اهداء کرده وباحتمال قـوی در چند مورد کـه سخن از ظهور «نجات دهنده‌ای» در دوزخ وبرزخ بمیان آورده نظر بدو داشته است . درینمورد نیز اشکال در اینجاست که «کان گرانده» در ایـن هنگام نه‌سال بیشتر نداشت وفقط در سال ۱۳۱۱ بود که وی سرور خاندان «اسکالا» و فرمانروای «ورونا» شد . ـ درصورتیکه این تعبیر صحیح باشد باید اولین مصرع دومین بند بعد صورتی دیگر داشته باشد، یعنی بجای « بهمراه او آنکس را خواهی دید که...» ... Con lui vedrai colui che شعر چنین باشد «آنکس را خواهی دید ، آنکسی راکه ..» ... Colui, vedrai, colui che واین نظری است که برخی از مفسرین اصح دانسته‌اند ، ولی درین باره دلیل کافی دردست نیست .

۱ — یعنی : برخلاف معمول که باید اول تقاضائی شود وبعد این تقـاضا قبول افتد درمیان شما دوتن همیشه او خواهد بود که پیش ازهرتقاضائی از جانب تو خواسته‌ات را اجابت خواهد کرد .

۲—اشاره به«کان گرانده دلا اسکالا»(رجوع شودبشرح۲صفحهٔ پیش) که مردی دلیروجنگجو بود،یعنی « بهنگام تولد او » نفوذ «مریخ» که ستارهٔ جنگ وسلحشوری است « دراوسخت مؤثر افتاده بود» . «کان گرانده» درنهم مـاه مارس (بایتالیائی مارتـو marzo ، ماه مریخ)سال ۱۲۹۱ متولد شده بود .

خواهد رسید .

جهان ، بخاطر نو جوانی او هنوز متوجه این نکته نشده است ، زیرا که تا کنون این افلاك نه بار بیش بر گردوی نچرخیده‌اند [۱] .

اما ، پیش از آنکه «گاسکونی» «آریگوی» والامقام را فریفته باشد ، ارزندگی وی از روی بی اعتنائی او به پول و رنج با وضوح تمام برهمه روشن خواهد شد [۲] .

فر وجلالش چنان برهمگان آشکار خواهد آمد که دشمنان او نیز از این بابت زبان خویش را خاموش نگه نمیتوانند داشت .

امید بدو ونکوکاریهای او بند ، زیرا که بدست وی بسیار کسان سرنوشتی تازه خواهند یافت وتوانگران و گدایان‌را وضع دگرگون خواهد شد [۳] .

---

۱ — در هنگام سفر خیالی دانته بجهان بالا «کان گرانده» نه‌سال بیشتر نداشت، بنابراین افلاك فقط نه‌بار بدور او چرخیده بودند .

۲ — «گاسکونی» il Guasco : پاپ کلمنتوی‌پنجم که‌اصلا فرانسوی واهل «گاسکونی» بود ، وپیش از آنکه بپاپی برگزیده شود «برتران‌دو گوت» نام داشت واسقف شهر وایالت «بردو» بود (دوزخ ، سرود نوزدهم) . ـ «آریگوی‌والامقام» l' alto Arrigo : هانری (هاینریش) اوگزامبورك که در ۲۷ ژوئن ۱۳۱۲ امپراتور شد ودر۲۴ اوت سال بعدمرد، ودانته درسرود سی‌ام بهشت ویرا مورد تجلیلی خاص قرار میدهد . ـ « فریفته باشد » : اشاره بدینکه پاپ «کلمنتو» این پادشاه‌را بایتالیا دعوت کرد، اما درآنجا ناگهان جانب او را رها کرد وبدشمنان‌وی پیوست و آنها را بپایداری در برابر او برانگیخت . ـ « بی‌اعتنائی او بپول ورنج » : یعنی پول را ناچیز میشمارد و به تحمل رنج وسختی عادت دارد . این‌دوکلمه که بامفهوم‌دواصطلاح terra و peltro در سرود اول دوزخ مرادف است ، مهمترین دلیل کسانیست که اشارهٔ دانته را به «تازی‌شکاری» feltro درآن سرود مربوط بهمین «کان گرانده» دانسته‌اند .

۳ — یعنی : بدست او خیلی از توانگران از ثروت خود محروم خواهندشد وخیلی از محرومین بثروت خواهندرسید . درست معلوم نیست که اشارهٔ شاعر بکدامیك ازکارهای «کان گرانده» است، ولی بیشتراحتمال میرود که منظور وی بطورکلی قضاوت بیغرضانه وعادلانهٔ او باشد . شاید اصل فکر از جمله‌ای از انجیل که مربوط بوصف‌عدالت الهی‌است گرفته شده باشد (انجیل‌لوقا ، باب اول) : «... جباران را از تختها بزیر افکند وفروتنان را سرافراز گردانید » .

آنچه را که اینك میگویم از او بخاطر خواهی سپرد ، اما آنرا بکسی نخواهی گفت » ؛ و چیزهائی گفت که حتی شنوندهٔ آنها را باور نکردنی مینماید[۱] .

سپس گفت: «پسرجان ، اینست تفسیری از آنچه برتو گفته شد[۲] ؛ و اینهایند دامهائی که در پس گردش های معدود خورشید بر سر راهت گسترده شده‌اند[۳] .

با این همه نمیخواهم که توبحال همشهریانت غبطه خوری ، زیرا که زندگی تو بسیار بیش از کیفر نابکاری ایشان دوام خواهدیافت[٤] . »

چون روح مقدس باخاموشی خویش معلوم کرد که از بافتن تار وپود آن پارچه‌ای که آنرا آماده بدو عرضه داشته بودم فارغ شده است[۵] ،

۱ — «کان گرانده» در زمان تألیف «کمدی الهی» وتا هنگام مرك دانته زنده بود وتا سال ۱۳۲۹ نیز زندگی کرد . دانته درلفافهٔ این عبارات امیدواری فراوانی‌راکه درهنگام سرودن «بهشت» بکارهای آیندهٔ وی داشت متذکر شده است .

۲ — اشاره بگفتهٔ دانته به «برونتولاتینی» ، سرود پانزدهم دوزخ .

۳ — «گردش‌های‌معدودخورشید»: گذشت سالیانی انگشت شمار ـ عملا این مدت سه‌سال بود ، زیرا دانته در سال ۱۳۰۲ تبعید شد .

٤ — یعنی: آن کسانیکه زمام شهر فلورانس را بدست خواهندگرفت وکامروا خواهند بود پس از مرك فراموش خواهند شد وحتی کیفری‌هم که از بابت گناهان خویش خواهند دید از خاطره‌ها خواهدرفت، درصورتیکه تو نامی جاوید خواهی یافت وهمیشه سربلند خواهی بود . این همان اطمینان شاعر بجاودانی‌بودن خویش است که قبل ازدانته فردوسی را واداشت که بگوید : « نمیرم ازین پس که من زنده‌ام » . این گفته را چنین نیز معنی کرده اند که : تو آنقدر زنده خواهی ماند تاکیفر اینانرا بچشم‌ببینی.

فعلی که دانته در اینجا بکار برده ساختهٔ خود اوست : s' infutura .

۵ — اشاره بدعوتی که دانته از «کاچاگویدا» برای سخن گفتن کرده بود (رجوع‌شود بصفحهٔ۱۳۵۸) .

من ، همچو آن کس که در عالم تردید خویش مشتاق راهنمائی کسی‌است که اراده‌ای راست ودیده‌ای‌بصیر داشته‌باشد، و هم دوستدار وی باشد ، چنین‌آغازسخن کردم :

« پدرم ، خوب میبینم که چسان زمانه مهمیز زنان بجانب من میشتابد تامرا ضربتی زند که هرچه غافلترباشم کاری‌تر است[1] ؛

لاجرم باسلاح مآل‌اندیشی مجهز بایدم شد ، تا اگر آن‌اقامتگهی راکه برایم عزیز تر از همه است از من بستانند ، اقامتگاه‌های دگر را با سروده‌های خویش از دست ندهم[2] .

در دنیای زیرین که با تلخی‌جاودان همراه است[3] ، ودر کوهستانی که دیدگان بانوی من مرا ازقلهٔ زیبایش برداشت وبیالاآورد[4] ،

وپس‌آنگاه درآسمان[5] ، از فروغی بفروغی ، بسی چیزهاآموختم ، که اگر بازشان گویم برای بسیارکسان ترُش خواهند بود[6] ؛

و اگر هم که خویش را یار محجوب حقیقت نشان دهم ، بیم آن

۱—این‌تعبیر مفهوم مخالف‌ضرب‌المثلی‌است که قبلا درهمین سرود نقل‌شده (صفحه ۱۳۵۸ سطر۳) . ـ «مهمیززنان» : باشتاب . ـ اشاره بمصائبی که در انتظار دانته است .

۲ — یعنی : باید درگفته‌های خود ازین پس بیشتر جانب احتیاط را نگاه دارم ، تااگر « عزیز ترین اقامتگاه من » فلورانس را از من بستانند و ازآن طردم کنند بتوانم روی بجائی دیگر برم،نه‌آنکه انتقادها ونیشهای تند من راه همه جای دیگر را نیز برمن ببندد .

۳ — دوزخ .

٤ — برزخ .

۵ — بهشت .

٦ — یعنی : در سفر خود در دوزخ و برزخ واز فلکی بفلك دیگر بهشت (فروغی بفروغی) باحقایق بسیارآشنا شدم که اگر آنها را بگویم شنیدنشان برای بسیار کسان در روی زمین نامطبوع خواهد بود ...

دارم که دیگر درجمع آن کسان که دوران ما را کهن خواهند خواند زنده نمانم[1] .»

فروغی که دردل گنجینهٔ آسمانی من خندان بود ، همچو آئینه‌ای زرین دربرابر خورشید ، تابشی خیره کننده یافت[2] ؛

سپس پاسخ داد : « دلی که از شرمندگی خویش یا شرمندگی دیگری تیره شده باشد ، بیگمان سخن ترا زننده خواهد یافت ؛

با این همه ، خویش را از دروغزنی برحذر دار و آشکارا آنچه را که‌دیده‌ای بگوی، و کسان را بگذار که آنجائی از تنشان را که جرب آلوده است بخارانند[3] ؛

زیرا که اگر گفتهٔ تو در آغاز ذائقه را ناخوشایند باشد، پس از گوارش خوراکی خواهد بود که زندگی را بکار آید .

فریاد تو ، کار باد را خواهد کرد که بالا نشینان را بیشتر

۱ — ... واگر ازآنها با صراحت سخن نگویم ودر لفافه حرف بزنم (خویش را یار محجوب حقیقت نشان دهم) میترسم که شایستهٔ آنکه پس از مرگ نامم را بنیکی برند نباشم .— «آن کسان که دوران ما را کهن خواهندخواند » : آیندگان .

۲ — یعنی : روح بهشتی براثر سرور وجذبه‌ای بیش، فروغی درخشنده‌تر یافت .

۳ — یعنی : فقط ناپاکان وآلوده دامنان از سخنان تو ناراضی خواهندشد، اما تو بایشان کاری نداشته باش ومأموریتی را که خداوند بعهدهٔ تو نهاده انجام بده ودرین راه بسراغ کمترین گزافه گوئی یا قلب حقیقت مرو . ـ دانته چندین‌بار اظهار کرده که وظیفهٔ او در سرودن «کمدی‌الهی» ارائهٔ راه راست بنوع بشر است . ـ « آنجائی از تنشان را که جرب آلوده است بخارانند» : خودشان عواقب خطاهای خویش را تحمل کنند . ـ شاید اصل فکر این بند از تورات گرفته شده باشد (کتاب حبقوق نبی ، باب دوم) : « ... پس خداوند مرا جواب داد وگفت : رؤیا را بنویس وآنرا برلوحها چنان نقش‌نما که دونده آنرا بتواند خواند .»

سیلی میزند، واین امرناچیزی برای کسب افتخار نیست[1] .

از این رو است که در این افلاک ، وبربالای کوهستان ، وردرهٔ دردزا[2] ، تنها آن ارواحی برتو نموده شدند که در روی زمین نام و نشانی داشتند ؛

زیرا که اندیشهٔ شنونده هرگز ازمثالی که سرچشمهٔ آن ناشناخته وپنهان باشد راضی و متقاعد نمیشود ،

و نه از دلائل دیگری که بنظر بیّن نیایند . »

---

۱ — « بربالانشینان » : بربزرگان و زمامداران روی زمین . ـ یعنی : نیش سخن تو بیش ازآنکه متوجه مردم عادی‌شودمتوجه اقویاخواهد شد واین‌خودبرای تومایهٔ افتخاراست .

۲ — «در این افلاك » : در بهشت ـ «روی کوهستان» : در برزخ . ـ «درهٔ دردزا » : دوزخ .

سرود هجدهم

آسمان پنجم: فلك مريخ
شهسواران مسیح
آسمان ششم: فلك مشتری
شاهان دادگستر وخردمند

نخستین قسمت این سرود همچنان در فلك مـریخ میگذرد، ودانته در آن بهویت عـده‌ای از ارواح بهشتی ساکن این فلك که مانند جملهٔ ارواح این طبقه ازآسمان شهیدان راه ایمان مسیحیند آشنا میشود .

سپس از فلك مریخ بفلك مشتری میرود و طبق معمول از افزایش فروغ دیدگان بئاتریس یعنی از تجلی‌کاملتر حقیقت الهی در برابر دیـدهٔ باطن خویش بدین صعود غیرارادی پی‌میبرد . ـ مفهوم این صعود اینست که‌همچنانکه درعالم گناهکاری (دوزخ) گنهکارخودبخود در طریق خطا پیشتر میرود و پیوسته خاطی‌تر میشود (طی درکات مختلف دوزخ) ، درروادی‌رستگاری‌نیز وی‌خودبخود وبی‌توجه‌خاص بکمال بیشتری نائل می‌آید وپیوسته روح خویش را بحقیقت‌الهی نزدیکتر میبیند .

ستارهٔ مشتری که درعلم هیئت قدیم فلك‌آن ششمین‌فلك از سلسلهٔ‌افلاك بشمار می‌آمد ، از نظر قدما مظهر عدالت وحق بـود ؛ بدین جهت ارواحی کـه درین فلك بسر میبرند ارواح پـادشاهان وامپراتوران وزمامداران دادگستر و خردمندند که در دوران حیات زمینی خود کوشیده‌اند تا جانب عدل و انصاف را نگاه دارند .

درین سرود دانته با صحنه‌ای مواجه میشود کـه نظیر صحنهٔ معروف «گردونه» در سرودهای آخر «برزخ» از جالب‌ترین ساخته‌های او در کمدی‌الهی است، وطبق معمول مفهومی «سمبولیك» دارد . دریـن صحنه جمعی از ارواح بهشتی بگردهم می‌آیند وصورت عقابی را پدید می‌آورند که مظهر «حکومت‌واحد جهانی» است . توضیحات مربوط بدین عقاب ومراحل مختلف تشکیل چنین صورتی که سیرتکاملی اجتماعات بشری از شهرنشینی تاایجاد حکومتهای کوچك و کشورها وبالاخره امپراتوری واحد را شامل میشود ومفاهیم تمثیلی و«سمبولیك» هریك ازین مراحل بتفصیل در حواشی این سرود وسرود بعد آمده است .

مشتری که بزرگترین ستارهٔ منظومهٔ شمسی است از نظر درخشندگی فراوان خود همیشه «ارشد» سیارات بشمار رفته، و ازین جهت در میتولوژی یونان و روم نیز خدای خدایان (زئوس یونانیان ویوپیتروس رومیان) را مظهرآن دانسته‌اند . ازهمین نظر است که در اینجا این فلك بپادشاهان عادل اختصاص یافته است .

دانته‌در کتاب «ضیافت» خود دربارهٔ این‌ستاره مینویسد : « فلك‌مشتری را میتوان از دولحاظ بعلم هندسه در میان علوم تشبیه کرد : یکی اینکه این اختر در میان فلك دوسیارهٔ‌دیگر جای‌دارد که بعکس مشتری دارای‌طبایع‌نامطلوب هستند،بدین‌معنی که‌بنابگفتهٔ بطلمیوس‌مشتری‌ستاره‌ای‌دارای‌طبیعت وحرارت‌معتدل است ، درصورتیکه زحل ستاره‌ای‌سرد ومریخ‌ستاره‌ای گرم وآتشین است . دیگر اینکه در میان سایر اختران این ستاره‌ایست که سفیدی کامل وتقریباً نقره‌آسا دارد، واین هردو خاصیت را درعلم هندسه میتوان یافت : از یکطرف اشکال هندسی حد فاصل نقطهٔ مرکزی دایره ومحیط‌آنند (مقصودم از دائره هرچیز مدوری است، خواه سطح باشد وخواه کره)، زیرا که چنانکه اقلیدس میگوید «نقطه» آغاز هندسه ودایره حدکمال یعنی کاملترین صورت‌تصاویرآن وحدنهائی آن است وکلیهٔ اشکال وصور دیگرمربوط بدین علم در درون این دوحد جای دارند . و این دوحد مظاهر متقابل افراط وتفریطند ، بدین ترتیب که نقطه از آن نظر که قابل تجزیه نیست سنجش‌ناپذیراست، وبرای دائره نیز چون‌نمیتوان سطح‌آنرا باحساب دقیق بصورت مربع درآورد ، امکان سنجش دقیق نمیرود.— از طرف دیگر هندسه «سفیدترین» علوم است ، زیرا هیچ اشتباه ریاضی در آن راه نمیتوانداشت،مثل رنگ سفید که وجود کمترین لکه‌ای یکدستی‌آنرا برهم میزند . »

در بارهٔ نفوذ ستارهٔ «مشتری» در زندگی بشر ودرجریان امور جهانی، «بوتی» از قول «المبصر» چنین مینویسد : « مشتری دارای طبیعتی نیمگرم ، مرطوب ، روشن ومعتدل است ونمایندهٔ روح ، زندگی ، حرکت ، کودکی ، زیبائی و خردمندی بشمار میآید . دادگستری ، حسن تشخیص ، قانون وحق ، قانونگذاران وقضات درستکار ، دانشمندان، ادراك صحیح ، تعبیرخواب،مذهب ، ترس‌ازخداوند وتکریم او ، نظم وترتیب ، بردباری واستقامت ، دلیری وشهامت بهنگام خطر ، خلوص و صفای معنوی ، پیروزی ، احترام ، سلطنت وسلاطین، توانگران ونجیب‌زادگان وبزرگواران ، امید وشادی ، راحت‌طلبی، مال‌جوئی ، تندرستی ، امنیت ، عقیدهٔ نیکو،آزادمنشی ، فرماندهی ، بیباکی، علاقهٔ‌عاقلانه ودور از بدخواهی بحکومت وفرمانروائی ، زیبائی وآرایش لباس ، فصاحت و بلاغت،پیوستگی‌روحی باکسان ودوستان ، نفرت از بدی وبدان ، علاقه‌بشناسائی مجهولات ، همهٔ اینها ازآثاری است که مستقیماً بنفوذ مشتری در روی زمین و درطبایع مردمان جهان مربوط است.»

سرود هیجدهم

این آئینهٔ نیکبخت[1] ، بتنهائی مستغرق در فکرت[2] خویش بود ، ومن بااندیشهٔ باطنی خود سرگرم بودم که در آن شیرین و شور[3] راباهم درآمیخته بودم .

وآن بانوئی که مرا بجانب خداوند میبرد ، گفت : « مسیر فکرت خویش را عوض کن ، وبیندیش که در نزدیك آن کس جای داری که بار هر گونه بی‌حرمتی را سبك میکند[4] . »

روی بسوی صدای عاشقانهٔ[5] آن کس که همواره دلداریم میداد گرداندم، و در دیدگان مقدسش اثر چنان عشقی دیدم که از بیانش سر برمیتابم ، و این نه تنها از آن روست که در این راه بقدرت کلام خویش ایمان ندارم ، بلکه از آن جهت نیز که حافظه را ، جز در آن صورت

۱– روح کاچاگویدا که مانند سایر ارواح بهشتی فروغ خدائی درآن چون درآئینه‌ای منعکس میشود (صفحهٔ ۱۲۴۱، شرح ٤).

۲– verbo ، اصطلاحی که در علم الهیات مفهوم ادراك باطنی را دارد و « سن تماسو- داکوینو» در«رسالهٔ»معروف‌خود (کتاب‌اول ، باب‌سی‌وچهارم) بتفصیل دربارهٔ آن سخن گفته، ویقیناً دانته بدین کتاب نظر داشته است .

۳– دراصل : acerbo ؛ : طعم گس · اشاره بتلخی اندیشهٔ رنج تبعید در برابر شیرینی سخنانی که کاچاگویدا دربارهٔ نام‌آوری بعد از مرك دانته بدو گفته بود .

٤–خداوند، که کسان را درتحمل ستمهائیکه ناروا بدیشان وارد میآید کمك میکند و ستمگران را کیفر میدهد .

٥– amoroso suono : سخنانیکه از عشق ومحبت ناشی میشد . بدیهی‌است که‌مراد از عشق درینجا احسان آسمانی است .

که دیگری[۱] راهنمایش باشد، تابدین حدقدرت باز گشت بسوی خویش نیست[۲].

دربارهٔ اینلحظه تنها اینقدر میتوانم گفت که با دیداراواحساس من از بند هراشتیاق دیگری برست،

ودرین میان‌آن سعادت ازلی که مستقیماً دربئاتریچه متجلی‌بود، ازراه انعکاس‌فروغی که ازدیدگان اوبمن‌برمیتافت، سعادتمندم میکرد[۳].

وی با درخشندگی لبخندی مرا بخود باز آورد و گفت: «باز گرد و گوش فرا ده، زیرا که بهشت تنها در دیدگان من نیست[٤].»

۱- دیگری (altri) : خدا.

۲- یعنی: اگر کمك ولطف خاص خداوند نباشد حافظهٔ بشری بخودی‌خود تابدین حدبالا نمیتواند رفت.

۳- مفهوم کلی این بند وبند پیش اینست که فروغ ملکوتی که از خداوند سرچشمه میگیرد وبه ارواح بهشتی میتابد مستقیماً به بئاتریس میتافت ودانته از راه دیدگان او این‌فروغ را بطور غیر مستقیم دریافت میداشت،وازین راه چنان سعادتی احساس میکرد که تااین تأمل دوام داشت وی هیچ‌شوق دیگری درخود نمییافت، تاآنکه بئاتریس بالبخندی او را ازین حال جذبه بیرون‌آورد. ــ اشکالی که دانته‌شناسان درینمورد دارند، طرز نقطه‌گذاری این دوبند است که بااختلاف‌آن هرچند که مفهوم کلی تغییرنمیکند، معنی تحت‌اللفظی شعر عوض میشود. در چاپ Societa dantesca italiana که از کاملترین متن‌های کمدی الهی است، درآخر بند قبل ویرگول ودرآخر این بند نقطه‌گذاشته شده. درچاپ Moore - Toynbee که‌آن نیز ازمتون موثق این‌کتاب است بالعکس نقطه را درآخربند پیش وویرگول را درآخراین بندگذاشته‌اند. درصورت اول بند اخیر مقدمهٔ بند بعد ودر صورت دوم این بند دنبالهٔ بند قبل است، ولی درهردو حال چنانکه‌گفته شد مفهوم کلی چندان فرق نمیکند.

٤- دیدگان بئاتریس چنانکه قبلا گفته شده جلوه‌گاه حقیقت الهی است که ازراه تأمل وتفکر بدان دست میتوان‌یافت، ومفهوم این سخن بئاتریس که «بهشت فقط دردیدگان‌من‌نیست» اینست که راه تأمل تنها راه شناسائی حقیقت خداوندی نیست وراه‌های دیگری نیز برای اینکار هست که ازآنجمله راه پیکار در راه حق یعنی راه عمل‌است، واین آن چیزی است که بئاتریس میخواهد باجلب توجه دانته بارواح کسانیکه درراه دفاع ازآئین مسیحی شهید شده وپس ازمرگ بدین فلك آمده‌اند بدو بفهماند.

همچنانکه در روی زمین گاه محبت‌را، اگر چندان باشد که روح را یکسره دراختیارخویش آرد، درنگاهی‌میتوان دید [1]،

در شعله وری فروغ مقدسی [2] که روی بجانب آن داشتم، شوق‌اورا برای فزون سخن گفتن باخویش دریافتم.

وی چنین آغاز کرد: « در این پنجمین شاخهٔ درختی که نیروی حیات‌را از برترین‌درجهٔ خویش دریافت میدارد، وهمیشه برمیدهد وهرگز برگی ازآن فرو نمیافتد [3]،

ارواح مسعودی جای دارند که در آن پائین [4]، پیش از صعود بآسمان، بسی نام‌آور بودند، آنسان که هر شاعری را وسیلهٔ هنرنمائی توانستند بود [5].

لاجرم شاخه های صلیب را بنگر: هریك از آن کسان که هم ـ

---

۱ — دانته درفصل سوم «ضیافت» خود مینویسد: « دیدگان آدمی پنجره‌ای هستند که از دل وروح اوبدنیای بیرون بازمیشوند».

۲ — روح کاچاگویدا.

۳ — دربنجا بهشت یعنی افلاك نه‌گانه بدرختی تشبیه شده که ۹ شاخه یا درجه داشته باشد،ودربن‌صورت فلك‌مریخ پنجمین این درجات یا شاخه‌هاست. منتها این درختی است که«نیروی حیات»را (که دربنجا مرادازآن فروغ‌وحقیقت الهی‌است) بخلاف درختان روی‌زمین(که‌این‌نیرورا ازریشهٔ خود میگیرند) از بالاترین شاخهٔ خویش (فلك آخرین یا عرش الهی) دریافت میدارد. از طرف دیگر « همیشه برمیدهد »، یعنی پیوسته ارواح جنت مکان تازه‌ای برآن افزوده میشوند و « هرگز برگی ازآن فرو نمیریزد »، زیرا چه فرشتگان وچه ارواح بهشتی را فنائی نیست وجاودانه درآسمان بسرمیبرند.

٤ — giù : روی زمین.

٥ — یعنی: صاحبان این ارواح درآن زمان که زنده بودند. کارهائی چنان‌بزرك کردند که هرشاعری میتواند هنرنمائیهای ایشان را موضوعی برای سرودن حماسه‌ای قراردهد وازین راه ارزش کار خویش را افزون کند.

اکنون نامشان را بتو میگویم، آن خواهد کرد که برقی لامع در دل ابری کند[1].»

چون نام «یوشع» را ادا کرد، شعله‌ایرا دیدم که در روی صلیب بدوید؛ وسخن را پیش از دیدار این واقعه نشنیدم[2].

وبانام «مکابی» بزرگ، شعله‌ای دیگر را دیدم که بحرکت درآمد و بر گرد خویش بچرخید؛ وسرور درونی تازیانه‌ای بود که این فرفره را بچرخ وامیداشت[3].

بهمینسان، چون نام «کارلومانیو»[4] و«اورلاندو»[5] برده شد، نگاه

۱ – یعنی: اینك ارواحی را که درین صلیب جای دارند برای تو نام میبرم، وهریك ازین ارواح که نامش برده‌شود مانند برقی که ناگهان دردل ابری بدرخشد بافروغی‌خیره‌کننده‌برتو خواهد تافت تا ازین راه بهویت او پی توانی برد.

۲– یوشعGiosuè: پیغمبربزرگ‌بنی‌اسرائیل (برزخ، سرودبیستم-بهشت. سرود نهم) که بعد ازمرك موسی رهبر قوم یهود شد وپی‌درپی درجنك باقبائل مشرك فلسطین پیروزآمد، بخصوص پیروزیهای او براقوام «جبعون» و «عمونی» و «کنعانیان» ویرا بلندآوازه کرد. یك کتاب کامل تورات «صحیفهٔ یوشع‌بن‌نون» نام دارد.

۳ – مکابی Maccabeo: یهودا مکابی (بلاتینیJudas Maccabaeus) شیخ یهودکه‌چنانکه درکتاب اول «مکابیین» (باب‌سوم) نقل شده باتفاق برادران‌خویش علیه«آنتیوخوس اپیفانس» پادشاه سوریه که از جانشینان اسکندر بود قیام کرد وقوم خویش را از اسارت او بدر آورد. قبلا درسرود نوزدهم دوزخ از وی سخن رفته است. – «سروری که این فرفره را بچرخ زدن واداشت»: جذبهٔ الهی که باعث شد این فروغ بهشتی بگردش درآید. این تشبیه‌ازکتاب هفتم انئیس ویرژیل گرفته شده.

٤ – Carlo Magno (در اصل فرانسه شارلمانی Charlemagne) پادشاه معروف فرانك که امپراتوری «ژرمن وروم» را بنیاد نهاد ودرقرون وسطی جلال وعظمت او باحماسه‌های بسیار درآمیخته وبصورت افسانه‌ای درآمده بود (رجوع شود بسرود ۳۱ دوزخ).

٥– Orlando (دراصل فرانسوی رولان Roland) سردار شارلمانی و قهرمان معروف فرانك که دلیریهای او در پیکار با مسلمانان اندلس در قرون وسطی ضرب‌المثل بود (رجوع شود بسرود ۳۱ دوزخ).

دقیق من ، همچنانکه دیدهٔ شکارچی پرواز شاهین را دنبال کند ، بدنبال دوشعلهٔ دیگر روان شد .

آنگاه نظرم در روی صلیب به « گولیلمو » و « رینوآردو » و « دوك گوتیفردی» و «روبرتو گویسکاردو» معطوف شد[1] .

ودر پی آن ، روحی که با من سخن گفته بود[2] بحرکت درآمد و با دیگر فروغها در آمیخت ، و بمن بنمود که ویرا در جمع خنیاگران آسمانی[3] چه مقام والائی است .

بجانب راست خویش گشتم ، تا از گفتار یا رفتار بئاتریچه دریابم که چه بایدم کرد ؛

۱ — گولیلمو Gùglielmo ؛ دراصل Guillaume d' Orange معروف به «گیوم کوتاه‌بینی» کنت ناحیهٔ «اورانژ» که‌بقول بوتی مفسر معروف کمدی الهی «شاهزاده ای بزرك » بود که بکرات بامسلمانان اندلس جنگید وبالاخره درحلقهٔ راهبان درآمد ودرسال ۸۱۲ در «جلونـا» مرد . بعدها کلیسا بدو لقب مقدس داد وویرا «گیوم مقدس‌صحرانشین» خواند . —

رینوآردو Rinoardo ، بفرانسه «رنوار» Rainouard ، شخصیتی نیمه‌افسانه‌ای که بنـا بداستان‌های قرون وسطائی مسلمانی از اهالی اندلس بود که اسیر مسیحیان شد وبدست «گیوم— دورانژ» تعمید مسیحی یافت وعیسوی پارسائی شد که در راه آئین عیسی دلیریهای بسیارکـرد ودر دربار«سن‌لوئی» پادشاه معروف فرانسه بمقام روحانی بزرك‌رسید، وبا«آلیس» دختراین‌پادشاه ازدواج کرد،وبالاخره در لباس رهبانی در صومعه‌ای وفات یافت . —

دوکا گوتیفردی il duca Gottifredi ؛ در اصـل فـرانسه دوك گودفـروی‌دوبویون duc Godefroy de Bouillon سردار نخستین جنگ صلیبی کـه فلسطین را بتصرف قوای مسیحی درآورد و در نتیجه این دوك بپادشاهی بیت‌المقدس انتخاب شد .گودفروی درسال ۱۱۰۰ مسیحی‌مرد . —

روبرتو گویسکاردو Ruberto Guiscardo ؛ بفرانسه‌روبر گیسکار Robert Guiscard شوالیهٔ نرماندی که مسلمانان‌را ازجنوب ایتالیابیرون راند وبراثر این پیروزی درسال ۱۰۵۸ «دوك کالابر» (جنوبی‌ترین ناحیهٔ ایتالیا) شد وقلمرو سلطنتی ناپل را تأسیس‌کرد ودر ۱۰۸۵ وفـات یافت . دانته قبلا در سرود ۲۸ دوزخ از وی نام برده است .

۲ — کاچاگویدا که برای سخن‌گفتن بادانته از مقام اصلی خود بپای صلیب‌آمده بود (صفحهٔ۲۰۰) .

۳ — ارواح سرود خوان بهشت .

ودیدگان اورا چنان تابناك وخندان یافتم ، که دراین‌حال‌زیبائیش ازهروقت دیگر ، حتی ازآخرین جلوهٔ وی [1] ، فزون بود.

وهمچنانکه آدمی ، با درك خرسندی بیشتری از راه نکوکاری روز بروز بیشترمتوجه افزونی این‌نکوئی میشود ،

من نیز بدیدار افزایش فروزندگی این معجزه [2] ، دریافتم که آن دایره‌ای که من بهمراه آسمان در مینوردیدم برقوس خود افزوده است [3] .

وباهمان تندی که رنگ بانوئی ، چون چهره‌اش از گلگونی شرم برهد، بسپیدی باز میگردد [4] .

بهنگام چرخیدن من ، سپیدیِ اختر ششمین یعنی آن ستارهٔ معتدلی که مرا در خویش پذیرفته بود ، در دیدگان من بدرخشید [5] ،

۱ — اشاره بوصفی که شاعر در آغاز این سرود از جلوهٔ دیدگان بئاتریس کرده است (صفحهٔ ۱۳۷۱)

۲ — quel miracol(o) : بئاتریس، که‌بقول دانته‌هم جمال وهم کمال‌اوبحدی اعجازآمیز رسیده بود . وی درکتابهای « زندگانی‌نو » و «ضیافت» خود نیز چندین‌بار این لقب‌را به‌بئاتریس داده است .

۳ — اشاره بدانکه یکبار دیگر دانته در همراهی بئاتریس از فلکی بفلك دیگر بالا رفته است . ـ «آن دائره‌ای که ... » یعنی : هریك از افلاك بصورت کره‌ای محیط برکره‌های زیرین است،وطبعاً هرفلك تازه‌ای دائره‌ای وسیع‌تر دارد وبنابراین «برقوس‌خودمیافزاید ».

٤ — اشاره بدانکه سرخی ستارهٔ مریخ ناگهان تبدیل بسپیدی ستارهٔ مشتری‌شده است. در عین حال اشاره ایست بسرعتی که شاعر وراهنمای وی در انتقال از فلك مریخ بفلك مشتری بکار برده‌اند .

٥ — «چرخیدن من» : اشاره به بندآخرصفحهٔپیش که درآن گفته‌شده :« بجانب راست خویش چرخیدم تا بئاتریس را ببینم ». ـ «اخترششمین» : مشتری (بایتالیائی Giove) که اینك دانته پای بفلك آن نهاده است . ـ « ستارهٔ معتدل » : اشاره بحرارت مشتری که قدما آنرا در حد اعتدال میدانستند . دانته درکتاب «ضیافت» (باب‌دوم) دربن‌باره مینویسد : «بطلمیوس اظهار میداردکه مشتری ستاره‌ای معتدل ودر حد فاصل سرمای زحل وگرمای مریخ است، واز طرف دیگر این خاصیت را داردکه در میان تمام ستارگان ازفرط سپیدی نقره‌گون مینماید . »

در این مشعل شادان [1]، دیدم که از تلالؤ ارواح آکنده از عشقی که در آن خانه داشتند [2]، در نظرم حروفی همانند حروف زبان ما مجسم بود؛

وهمچون پرندگانی که از کنارهٔ جویباری بپرواز آیند، وچنانکه بر گرد خوراك خویش بزمی آراسته باشند برفراز آن گاه صورت حلقه ای و گاه شکلی دگر گیرند،

دراین فروغها نیز، ارواح سعادتمند سرود خوانان بهرسو درپرواز بودند، وباترکیب خود حروفی چون D یا I ویا L پدید میآوردند.

نخست با آهنگ سرود خویش بحرکت در میآمدند، و آنگاه با تشکیل یکی ازاین علائم اندکی برجای خودمیایستادند وخاموش میماندند [3].

ای «پگازی» آسمانی [4]، که افتخارو بقائی فناناپذیر نصیب ارواحی میکنی

۱ ـ giovial facella : ستارهٔ مشتری که قدما هرگونه شادی و امید را اثر آن و مربوط بدان میدانستند. ـ در اصل ایتالیائی این شعر «جناس لفظی» زیبائی بکار رفته که آنرا بفارسی نقل نمیتوان کرد، بدین ترتیب که کلمه giovial که دراینجا آمده ازکلمهٔ لاتینی jiovialis آمده که هم معنی «نشاط بخش» وهم معنی «مربوط به ستارهٔ مشتری» رامیدهد.

۲ ـ ارواح پادشاهان وشاهزادگان عادل وخردمند.

۳ ـ یعنی: کمی بر جای میایستادند تا من بتوانم حرفی را که ساخته بودند تشخیص دهم.

٤ ـ پگازو Pegaso در میتولوژی یونان اسب بالداری بود که چون «تزئوس» پری شوم افسانه‌ای موسوم به «مدوزا» را بکشت، ازخون او بوجودآمد (رجوع شود به‌دوزخ، سرودنهم). این اسب «تزئوس» را بر پشت خود نشاند و در فضا بحرکت در آورد و او را بیونان زمین بازگردانید. وقتی که قصد فرود آمدن داشت در ناحیهٔ «بئوسیا» از کوه معروف «هلیکون» گذشت و درآنجا با ضربت سم خود چشمه‌ای از دل کوه بیرون آورد که چشمهٔ «هیپوکرن» نام گرفت، وخاصیت آن این بود که هرکس که ازآب آن مینوشید اهل هنر و ادب میشد. این کوه مقر «آپولون» خدای هنر وپریان نه‌گانهٔ الهام بخش (Muse) بود (رجوع شود به سرود ۲۹ برزخ). ـ بنابر این خطاب «پگازی آسمانی» diva Pegasea در اینجا یا بطور کلی مربوط

بقیه در صفحهٔ بعد

که بایاری تواین‌بقا وافتخار را بشهرها و کشورها میبرند ،

فروغ خویش را برمن بتاب تا تصاویر آنها را چنانکه در ضمیر خویش دارم مجسم توانم کرد : کاش قدرت تو سراپا در این ابیات کوتاه متجلی آید .

پنج بار هفت حرف صدا دار و بیصدا بنظرآوردم[۱] ، و کلمات را بدانسان که برایم بیان شدند بخاطر سپردم .

نخستین فعل و نـام این نوشته **DILIGITE IUSTITIAM** وآخرین آنها **QUI IUDICATIS TERRAM** بود[۲] .

آنگاه، اینان درحرف M از کلام پنجمین در کنارهم برجای‌بماندند ، چنانکه مشتری درآنجا از سیمی مینمود که زر اندوده باشد[۳] .

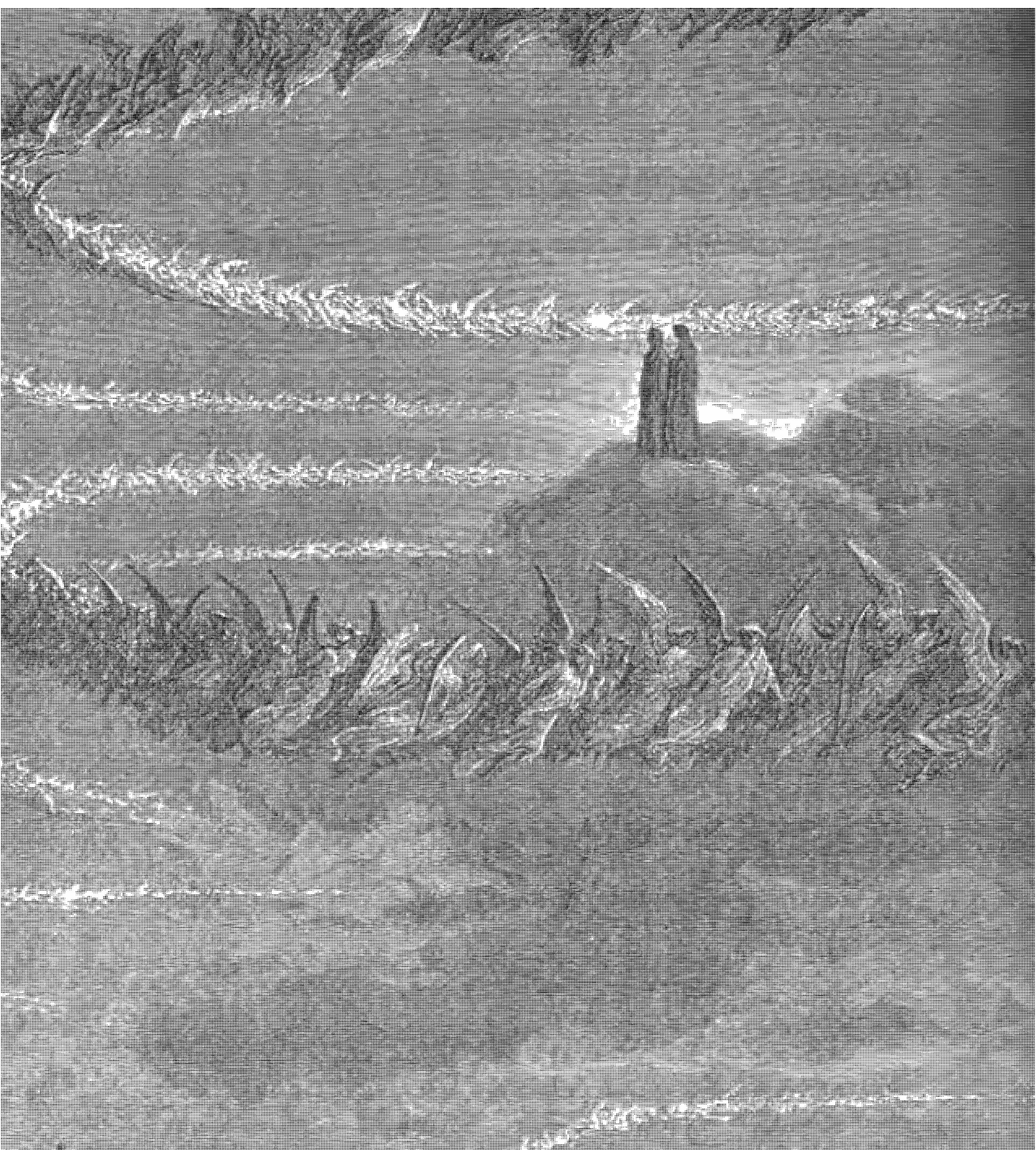
بقیه از صفحهٔ قبل

به پریان الهام بخش است که دانته قبلا نیزچندین بار برای موفقیت درسرودن شعرهای آبدار دست بدامان‌آنها زده‌است (دوزخ، سرود دوم ـ برزخ، سرودهای اول‌وبیست‌ودوم ـ بهشت ، سرود دوم) ، یا اختصاصاً مربوط به «کالیوپه» Calliope پری اشعار حماسی است که شاعر در آغـاز برزخ بدو توسل جسته است ، ویا مربوط به «اورانیا» Urania پری علم اخترشناسی . ـ بقیهٔ بند این معنی را دارد که : توکه شاعران را از این افتخار جاوید برخوردار میکنی که با کمك تو ، آنچه راکه دیده‌اند ، بگوش مردم شهرها و دیارهای نزدیك و دور برسانند . . . (رجوع شود به سرود بیست ویکم برزخ) .

۱ ـ یعنی : برروی هم سی‌وپنج حرف درنظرم نقش بست .

۲ ـ دوجملهٔ لاتینی : اولی بمعنای « عدالت را دوست بدارید» ، و دومی بمعنی «شما که در روی زمین قاضی هستید» . این جمله‌ایست که « کتاب حکمت » سلیمان نبی در تورات با آن آغاز میشود . باید تذکر داد که اصالت این کتاب درتورات محرز نیست .

۳ ـ یعنی: چون آخرین حرف این جمله را مجسم‌کردند ، دیگر ازهم جدا نشدند وهمچنان درین حال باقی ماندند ، بطوریکه گوئی درین نقطه فروغ این ارواح تودهٔ زری بود که برروی‌سپیدی نقره‌گون مشتری نهاده شده بود .



دراین فروغها ، ارواح بهشتی سرود خوانان بهرجانب در پرواز بودند (صفحهٔ ۱۳۷۷)

وفروغهائی دگر را دیدم که بر بالای M فرود آمدند و در آنجا
بنشستند، و سرودی خواندند که پندارم بتجلیل آن خیری که جملگی
آنانرا بجانب خود میخواند تخصیص داشت[1] .

آنگاه، چنانکه از برخورد چوبهای مشتعل اخگر هائی بیشمار
برمیخیزد که احمقان از روی آنها عادت بتفأل دارند[2] ،

ازآنجانیز بیش‌ازهزارفروغ[3] برجهید، که هریك بحسب‌طرزتوزیع
آن ازطرف خورشیدی که این‌جمله رابرمیافروزدکم یابیش بالارفت[4]

وچون هریك از آنها برجای خود بایستادند، دیدم که این‌آتش
سرو گردن عقابی را مجسم کرده بود .

آن کس‌را که نقاش این طرح است نیازی به راهنما نیست، زیرا
که خود راهنمای خویشتن است، وازاوست که‌آن نیروئی که درآشیانه‌ها
شکلی میسازد سرچشمه میگیرد[5] .

---

۱ «آن خیری که ...» خداوند، که اینان‌را باعمال عدالت رهنمائی‌میکند ــ دراصل، حرف «م» دربند پیش بصورت املائی آن M و در این بند بصورت تلفظ الفبائی آن emme آورده شده است .

۲ ــ Lana مفسر معروف کمدی الهی درین باره مینویسد : « احمقان را عادت بر اینست که درکنار بخاری نشینند وهیزم های نیمسوخته‌را برهم زنند و از روی تعداد جرقه هائی که از آنها برمیجهد با خود بگویند که امسال فلان قدرگوسفند و فلان قدر بچه خوك و فلان مقدار فیورینوی طلادرآمد خواهم داشت . »

۳ ــ مراد «تعداد خیلی زیاد» است .

٤ ــ یعنی این ارواح برخی بیشتر و برخی کمتر پرواز کردند، و این کمی و زیادی مربوط بدرجه‌ای بود که خداوند (خورشیدی که این جمله را روشن میکند) برای‌آنها مقرر داشته بود .

٥ ــ یعنی : نقاش آسمانی (خداوند) در ترسیم این صور نیازی به استاد و راهنما ندارد، زیراکه اوخود مبتکر اصلی است، و اوست که در هرآشیانی بهرموجودی شکلی میبخشد و او را بهر صورتی که خود مایل است درمیآورد . ــ در این شعر کلمه‌ای بکار رفته که درك

بقیه در صفحهٔ بعد

آن ارواح سعادتمند دگر که در آغاز از پدید آوردن گل زنبقی بر روی M خرسند مینمودند ، باحرکتی ملایم صورتی‌را که ترسیم شده بود تکمیل کردند [1] .

بقیه از صفحهٔ قبل

مفهوم قطعی‌آن بسیار دشوار است ، وبدین جهت برخی از مفسرین این بند را نیز، مانند معمای آغاز سرودنهم‌برزخ ، «بسیار دشوار » لقب داده‌اند . اصل شعر اینست : quella virtù ch'è forma per li nidi و کلمهٔ مورد بحث «forma» است ، که تاکنون لااقل دوازده تعبیر مختلف ازآن شده است ، بخصوص ازین روکه معلوم نیست مراد از nidi مفهوم واقعی آن «آشیان‌ها » یا مفهوم مجازی « افلاك » است . حتّی برخی از مفسرین بسراغ اصلاحاتی چند در متن رفته‌اند ، ولی متون موثق «کمدی الهی» ازقدیم بهمین صورت بوده است . بهرصورت احتمال‌قوی‌اینست که کلمهٔ forma دراینجابمفهوم‌فلسفی‌آن‌بکاررفته که درمدارس علوم قدیمه مورد بحث بوده ، و عبارتست از نیروی مشخص وجودی که شیوهٔ زندگی و مظاهر خاصهٔ هر یك از اشیاء وموجودات مختلف را بدانها میبخشد .

۱ ــ این بند از آن بندهای کمدی الهی است که بی‌تفسیر کامل قابل درك نیست ، ومیتوان‌آنرا از «سمبولیك» ترین اشعار تمام این مجموعه دانست . صحنه‌ای که در اینجا دربرابر نظر دانته مجسم میشود ، ازنوع همان صحنهٔ «گردونهٔ سمبولیك» سرودهای‌آخر برزخ وتحولاتی است که پیاپی در وضع این گردونه روی میدهد ، واتفاقاً مفاهیم کلی این دوصحنه نیز، دراینجا و در برزخ ، با هم بسیار نزدیك است .

بطور خلاصه ، معنی این بند اینست که چون از پیوستگی‌ها و جدائیهای پیاپی ارواح بهشتی که در این فلك مشتری در برابر دانته بودند ، جملهٔ لاتینی « شما که قاضیان زمینید ، عدالت‌را دوست بدارید» پدیدآمد ، ارواح درآخرین حرف این جمله ، یعنی حرف M ، بهمان وضع که داشتند باقی ماندند و دیگر پراکنده نشدند ؛ سپس ارواحی دیگر درنقاط مختلف این علامت M جای گرفتند ، بطوریکه از ترکیب آنها این بار حرف M صورت علامت گل زنبقی درآمد ؛ ولی طولی نکشید که باز دسته‌ای از این ارواح جای د را تغییر دادند ، و درنتیجهٔ شکل «گل زنبق » نیزعوض شد و این مرتبه این شکل صورت عقابی را بخودگرفت ، و از آن پس بهمین حال باقی ماند .

مسلم است که همهٔ این تحولات دارای مفهومی «سمبولیك» است ، بهمین‌جهت از قدیم تاکنون دربن‌باره دست بانواع تفسیرها زده‌اند . میان همهٔ این تفسیرها من دوتفسیرمختلف راکه کاملتر بنظرمیآید درینجا نقل کرده‌ام :

حرف‌آخرکلمهٔ TERRAM ، یعنی‌حرف M ، درعین حال‌حرف اول‌کلمهٔ NONDO

بقیه در صفحهٔ بعد

بقیه از صفحه قبل

(دنیا) ونمایندهٔ دنیای بشری ، یعنی عامهٔ مردمان است . ارواحی که « بحسب مقامی که خداوند برای آنها معین کرده » دردونوك بالای این M جای گرفته‌اند. ارواح دادگستران وقاضیان‌عدالت پیشه‌اند که باید بااجرای عدالت امنیت ملل واقوام جهان را حفظ کنند . ارواحی که بعداً بدانها میپیوندند وبربالای ایشان مینشینند نمایندهٔ زمامداران وفرمانروایان شریفند که بی‌وجود آنها وبی«بالانشینی» وحکمفرمائی ایشان نظم جامعه محفوظ نمیماند وبناچارهرج‌ومرج پدید میآید . جایگزینی‌این عده برروی سر ارواح قضات دادگستر نشان فرمانبری واطاعتی است که باید اینان در برابر قوانین نشان دهند ، زیرا که این زمامداران وپادشاهان مظهر اجرای قانونند وقاضیان وسایرکسانیکه هریك سمتی در ادارهٔ امور و در حفظ نظم اجتماع بعهده دارند ، باید بیغرضانه در مقابل قانون ومظاهرآن مطیع ، یعنی با «حکومت» واقعی همکار باشند . ـ بدین ترتیب «گل زنبق» پدید میآید که نشان آراستگی وزیبائی است که ازین راه بجهان داده میشود،وتاوقتی که زمامدارانی در اجتماعات وجود نداشته باشند این «گل» نیز بوجود نمیآید ، یعنی هیچ جامعه تا وقتیکه قوهٔ قضائیه ای نداشته باشد و بعد ازآن تاوقتیکه دارای دستگاه حکومت منظم‌نباشد، جامعه‌ای آراسته وقابل‌قبول بشمارنمیآید،وطبعاًاسیرهرج ومرج وبیعدالتی‌است .ـمرحلهٔ بعدازین، بروزتغییرات تازه‌ای دروضع گل زنبق برای تشکیل شکل «عقاب» است . چنانکه گفته شد این عقاب مظهر «امپراتوری» رومی‌است، و معنی این تحول تازه اینست که وجود جماعات مجزائی که هریك ازآنها دستگاه قضائی وحکومتی منظم داشته باشند ، هرچند لازم است ولی کافی نیست ، زیرا وجودکشورها واقوام مستقل ومتمدن ولی کوچك درکنارهم مایهٔ اختلاف و اصطکاك منافع‌دائم میان ایشان است، ولازم است که همهٔ اینها تحت حکمفرمائی یك دستگاه بالاتر یعنی دستگاه «امپراتوری» واحد قرارگیرند که جریان اموررا بارعایت مصالح کلی‌امپراتوری اداره منظم کنند ونه ازروی مصالح خصوصی هریك ازاین اجزاء ، واین همان نظریهٔ کلی‌سیاسی‌است که دانته درکمدی الهی مخصوصاً در کتاب جداگانهٔ خود بنام « سلطنت » بتفصیل مورد بحث قرار داده وازآن سخت جانبداری کرده است . ـ بطور خلاصه مفهوم این بند اینست که‌برای‌حسن ادارهٔ جماعات بشری وجود قوانین ضروری است و برای اجرای این قوانین وجود پادشاهانی لازم است ؛ ولی وجود این پادشاهان باآنکه لازم است کافی نیست وباید که اینان بنوبت خود تحت فرمان امپراتور واحدی باشند که همان « امپراتوری‌جهانی‌روم » یعنی ضامن صلح ووحدت بین‌المللی است .

این‌تفسیری است که توسط «کارلواستاینر» دانته‌شناس معاصر ایتالیائی باتوجه‌بتفسیرهای متعدد چندصد سالهٔ گذشته دربن باره شداست . تفسیر بعد از « میکلانجلوکائتانی » اشرافی دانشمند ودانته‌شناس‌معروف قرن نوزدهم ایتالیاست که عنوان رسمی او « دوك دی‌سرمونه‌تا » بود و نتیجهٔ مطالعات وی در بارهٔ این سه‌مصرع ، درسال ۱۸۵۲ در رسالهٔ مفصلی حاوی بیش ازصد صفحه انتشار یافت که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است . وی در اصول با تفسیری که

بقیه در صفحهٔ بعد

عدالت‌ما ناشی از نفوذ آن آسمانی است که تو جواهرنشانش داری[1] ؛
لاجرم از آن قدرت عاقله‌ای که حرکت ونیروی تو از او آغاز
میشود[2] ، مسئلت دارم که ببیند آن دودی که اشعهٔ ترا میآلاید از کجا

بقیه از صفحهٔ قبل

نقل شد موافق است ، ولی حرف M را بجای دنیا (MONDO) مظهر « سلطنت » (MONARCHIA) و «گل‌زنبق» را بجای نشان‌کلی «آراستگی وزیبائی» ، یعنی حسن‌جریان امور کشورها و هم‌آهنگی شئون مختلف مملکتی ، علامت حکومت فرانسه میداند که گل زنبق نشان خانوادگی سلسلهٔ پادشاهان آن بود .

بدین ترتیب مفهوم این‌بند این‌میشود که هرچند ملل مسیحی که سابقاً اجزاء امپراتوری واحد روم بودنداکنون تجزیه شده وبصورت شهرها وکشورهائی کوچك درآمده‌اند ، ولی دولت فرانسه که اکنون غالب‌آنهارا تحت نفوذ خودگرفته‌است دارای صلاحیت اخلاقی ومعنوی‌چنین حکومتی‌نیست وباید که خودتحت‌فرمان«امپراتوری مقدس‌روم‌وژرمن» که جانشین شایستهٔ امپراتوری روم است قرارگیرد، واین‌چیزی است که خداوند درآسمان بدان اراده کرده یعنی‌خواسته است که بزودی فرانسه در «امپراتوری» ژرمن وروم حل شود . بدیهی است که این همان عقیدهٔ کلی دانته است .

«توین‌بی» دانته‌شناس‌معروف ومعاصرانگلیسی، این «گل‌زنبق» را نشان‌حکومت‌فلورانس شمرده است ، زیرا که این‌گل‌هم علامت خاندان سلطنتی فرانسه وهم نشان حکومتی فلورانس بود،وفقط رنك‌گل وزمینهٔ آن در این دومورد فرق داشت . چندتفسیر جامع دیگر نیز دربن‌باره بصورت رساله‌ای مفصل‌توسط « پارودی » دانته‌شناس ایتالیائی، تحت عنوان «زنبق‌طلائی در سرود هجدهم بهشت » و«پاپا» در« بولتینودی‌سوچیتادانتسکا ایتالیانا » و«پاسرینی» وغیره صورت گرفته که اصول آنها باآنچه گفته شد نزدیکست ودراینجا از نقل آنها صرفنظر میشود .

در تمام این موارد این تحولات حرف M ، براساس طرزنگارش این حرف با رسم‌الخط گوتیك» ونه برسم‌الخط لاتینی‌آن متکی است .

۱ — چنانکه در مقدمهٔ این سرود گفته شد ، قدما عقیده داشتند که «عدالت» از نفوذ ستارهٔ مشتری در روی زمین حاصل میشود . بنابرین مفهوم این بند اینست که : ارواح درخشان بهشتی‌ساکن‌فلك‌مشتری، که‌ارواح‌دادگستران،زمامداران عدالت‌پیشهٔ روی زمین بودند باحضورخوددر این فلك بمن ثابت کردند که عدالت بشری ناشی از نفوذ ستارهٔ مشتری است که فلك ششم را باحضور خودزینت بخشیده‌است(جواهرنشانش دارد) .

۲ — خداوند .

میآید[۱]،

تااین که‌اکنون، برای‌باری‌دگر،ازبیع‌هاوشری‌هادرآن معبدی که بامعجزه‌ها وباشهادت ها برپاشد بخشم‌آید[۲].

ای سپاه این‌آسمانی که بدیدهٔ تأمل درآن مینگرم ، برای کسانی که در روی زمین باسرمشق بد از راه بدر رفته‌اند ، دعا کن[۳].

پیش ازاین، کسان‌را عادت براین بود که شمشیر بر کف بجنگند، اما امروزه وسیلهٔ‌این هماوردی گرفتن آن نانی‌است که پدر ملکوتی ما ازهیچکس‌مضایقه‌اش‌نمیدارد[۴] ؛

۱ – یعنی : از خداوند تقاضا دارم که ببیند چه کسانی در روی زمین مانع ازآن میشوند که اشعهٔ تابناك این ستاره (فروغ عدل الهی) باهمهٔ درخشندگی خود برزمین بتابد، وکدام‌مردم‌با ناپاکدلی‌وحق‌کشی‌خوداین‌فروغ‌را بادود ستمگری تاریك میکنند،وآنگاه‌این کسان‌را چنانکه مستحقند کیفر دهد .

۲ – یعنی : یکبار دیگر خداوند ، از اینکه‌کلیسای او را (که بامعجزه‌ها وبا دادن شهدای بسیار استوار شده) در معرض بیع وشری‌گذاشته‌اند وازآن استفادهٔ مادی میکنند (اشاره بپاپ بونیفاچیوی هشتم وفساددستگاه روحانی اوکه درسرودنوزدهم‌دوزخ بتفصیل ازآن سخن رفته است) بخشم درآید . ـ «یکباردیگر» اشاره است به بار اولی‌که عیسی سوداگران را از درون معبد با تازیانه براند (انجیل متی ، باب بیست ویکم) : «... پس عیسی داخل هیکل خدا گشته جمیع کسانی را که در هیکل خرید وفروش میکردند بیرون نمود وتختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت » ، و (انجیل یوحنا ، باب دوم) : « ... وچون‌عید فصح یهود نزدیك‌بود عیسی باورشلیم رفت ودرهیکل‌فروشندگان‌گاو وگوسفند وصرافان را نشسته یافت . پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته همه را از هیکل بیرون نمود ، هم‌گوسفندان وگاوان را ونقودصرافان را ریخت وتختهای ایشان را واژگون ساخت وبکبوترفروشان‌گفت اینهارا ازاینجا بیرون برید وخانهٔ پدرمرا خانهٔ تجارت مسازید » .

۳ – یعنی : ای ارواح دادگسترانی‌که اکنون در این فلك بسرمیبرید ، برای مردم روی زمین دعا کنید تامبادا اینان بدنبال سرمشقی‌که پاپ وروحانیون فاسدکلیسا بدیشان میدهند بروند وازرستگاری‌محروم‌مانند.

۴ – «آن نانی...» رحمت و بخشش الهی‌که شامل همه هست وخداوند (پدرملکوتی) آنرا از هیچکس مضایقه نمیکند ـ مفهوم این بند اینست‌که سابقاً اختلاف کشور ها ومبارزهٔ
بقیه در صفحهٔ بعد

ولی تو که چیزی نمینویسی مگر برای آنکه از آن عدول کنی ،
بیاد آر که «پتروس» و«پولس»، هرچند بخاطر آن تا کی‌مردند که توهمت
بضایع کردنش گماشته‌ای ، هنوز زنده‌اند[۱] .

راست است که میتوانی گفت : « من با چنان شوقی آن کس را
که دربیابان بزیست وبخاطر رقصی به‌شهادت رسید طالبم[۲] ،

بقیه از صفحه قبل

بین حق وناحق بصورتی مردانه یعنی از راه شمشیر وجانبازی در میدان جنگ حل میشد ، اما امروزه پاپ اختلاف خود و دیگران یا اختلاف بین‌کشورها از راه تکفیر وتحریم مذهبی فیصله میدهد ، یعنی بخشش خداوندی راکه بیدریغ شامل همهٔ بندگان مؤمن او میشود ، بخاطرمصالح خصوصی خویش‌ازبرخی‌کسان‌دریغ میدارد یا بعبارت بهتر ادعا میکند که دریغ داشته است . — «پدرآسمانی» : در اصل il pio padre (پدرپارسا): خدا .

۱ ـ این «زخم زبان» را در این‌بند وبند بعد ، بعلت نیشخند خاصی که درآخرین بند این سرود مستتر است ، تندترین زخم زبان دانته در کمدی الهی دانسته شمرده‌اند . طرف خطاب دانته را برخی ازمفسرین پاپ بونیفاچیوی هشتم دانسته‌اند که در هنگام سفر خیالی دانته بدنیای جاوید ، پاپ بود ؛ برخی دیگرطرف این خطاب‌را پاپ‌کلمنتوی پنجم شمرده‌اند که درسال ۱۳۱٤ مرد ؛ بعضی نیز این اشاره را به پاپ جووانی بیست ودوم Giovanni XXII مربوط دانسته‌اند ، و احتمال میرود که این نظر اخیر صحیحتر باشد ، زیرا که در تاریخ سروده شدن این اشعار ، جووانی بیست ودوم پاپ بود ، وتا سال۱۳۳٤ درهمین مقام باقی ماند . این پاپ چندین باردست به تکفیر مذهبی مخالفین خود زد ، وبعد باآنها توافق کرد ، یعنی بقول‌بسیاری ازمورخین‌ازایشان پولی ستاند و رفع تکفیر کرد (از نوشتهٔ خود عدول ورزید) . ـ « بیاد بیاور که . . . . » : بیاد داشته باش‌که هنوز «پتروس رسول» و «پولس رسول» ، بنیادگزاران کلیسا ، حیات جاودان دارند و بر هرعمل خوب و بدی نظارت میکنند . ـ «آن تاکی‌که . . . » : کلیسا ،اصل فکر ازانجیل‌آمده است (انجیل متی ، باب بیستم) : « . . . . زیرا ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را ماندکه بامدادان‌بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود بمزد بگیرد » .

۲ ـ «آن کس که دربیابان بزیست» : یحیی‌معمد(باپتالیائی‌San Giovanni Battista) که درصحرای فلسطین بارشادکسان مشغول بود (انجیل لوقا : باب اول) : « . . . پس وی تا ظهور خود برای اسرائیل در بیابان بسرمیبرد » . یحیی مژدهٔ نزدیکی ظهور مسیح را بمردمان میداد ، وآنانرا در رود اردن تعمید میداد تا پاك وطاهر آمادهٔ این روز باشند . وی زن هیرودیس پادشاه را ازبابت هوسرانیها وعیاشیهایش سخت مورد ملامت قرار داد ، و در نتیجه این‌زن دربارهٔ او تعتین کرد ، و او را بامر شاه بزندان افکندند . درمجلس بزمی در دربار ، « سالومه»

بقیه در صفحهٔ بعد

که دیگر نه ماهیگیر را میشناسم، ونه پولس را [1] ! ».

بقیه از صفحه قبل
دختر ملکه که ظاهراً عاشق یحیی بود و از طرف او مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته بود، بجای خلعت رقص خود از ناپدری خویش (پادشاه) سر بریدهٔ یحیی را خواست، و شاه نیز با خواهش او موافقت کرد، و بدین ترتیب یحیی « بخاطر رقصی بشهادت رسید ». نقل از انجیل (انجیل متی، باب چهاردهم) : « . . . . اما چون هیرودیس را میآراستند دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده هیرودیس را شاد نمود. ازین رو قسم خورده وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد. و او از ترغیب مادر خود گفت که سر یحیی تعمید دهنده را الان در طبقی بمن عنایت فرما. آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم وخاطر همنشینان خود فرمود که بدهند، و فرستاده سریحیی را در زندان ازتن جدا کرد، وسر اورا درطشتی گذاشتند وبدختر تسلیم نمودند». نظیر همین مطلب در باب ششم انجیل مرقس آمده است.

۱- ماهیگیر il Pescator : پتروس رسول، حواری بزرگ عیسی که هنگام آشنائی با عیسی شغل ماهیگیری داشت (برزخ، سرود ۲۲) . - پولس Polo : پولس رسول، حواری بزرگ عیسی (دوزخ، سرود ٤- برزخ، سرود ۲۹) .

زخم زبان خاصی که در این بند هست، مربوط بدین نکته است که تصویر « یحیی تعمید دهنده» علامتی بود که بر روی سکه های طلای فلورانس (فیورینو) ضرب میشد، زیرا «یحیی» حامی وسرپرست معنوی فلورانس بود؛ بدین ترتیب دراینجا دانته خطاب به پاپ جووانی بیست ودوم، در دنبالهٔ این اعتراض که چرا این پاپ بزرگان را تکفیر مذهبی میکند و بعداً از ایشان رشوه میستاند وتکفیر را پس میگیرد، میگوید : البته عذر تو درین باره موجه است، زیرا میتوانی جواب بدهی که من درمیان روحانیون، آنقدر به «یحیی» علاقه داشتم (یعنی مشتاق سکه‌های طلائی بودم که نقش یحیی بر روی آنهاست) که دیگر بیاد پطروس رسول وپولس رسول (یعنی بیاد پاکی وقدس کلیسا) نیفتادم، وآنها را دربرابر یحیی ناچیز شمردم.

سرود نوزدهم

آسمان ششم : فلک مشتری

شاهان دادگستر و خردمند

دانته وبئاتریس همچنان بیحرکت درفلک ششم ایستاده‌اند .

درتمام‌این سرود، «عقاب»مقدس که کیفیت آن‌درسرود پیش تشریح‌شده ٬سخن میگوید . گفتهٔ وی شامل دو قسمت است : یکی بحثی از مباحث الهیات ، دربارهٔ اینکه چگونه دو روح غیرمسیحی توانسته‌اند بدین فلک راه یابند ، وبطور کلی بحث در مسئلهٔ کفر و ایمان و رستگاری و فنای ارواح بشری . دیگری حمله ای شدید از جانب دانته (و از زبان عقاب) بدان شاهان و زمامداران مسیحی که در روز رستاخیز جائی بسیار دورتر ازکفار ، نسبت بخداوند خواهند داشت .

سرود نوزدهم

در برابر من ، آن تصویر زیبا[1] که از اجتماع ارواح مسعود وشادکام[2] پدید آمده بود گشوده بال هویدا بود .

هر یك از این ارواح یاقوتی مینمود که شعاع خورشید در آن بگدازد ، و سوزندگیش چنان بود که در دیدگان من منعکس میشد .

و اکنون باید وصف آنچیزی را کنم که تا بامروز با هیچ کلامی گفته نشده وبا هیچ مرکبی برصفحهٔ کاغذ نیامده ودرهیچ مخیله‌ای نگنجیده است ؛

زیرا که هم دیدم وهم شنیدم که ازمنقار عقاب سخن برآمد، ودرصدای اوکلمات «من» و«مرا» طنین افکن شد ، درحالیکه درضمیرش «ما»و«مارا» نهفته بود[3] .

و چنین آغاز سخن کرد : « بخاطر آنکه دادگستر وپارسا بودم،

۱– تصویر عقاب که از اجتماع ارواح شاهان دادگستر و خردمند پدید آمده بود .

۲ – درمتن،این کلمه بصورت لاتینی fruí آمده ،واین همان صورتی است که غالباً در رسالهٔ «سن‌تماسو» بکار رفته است .

۳– یعنی تصویر عقاب منقار گشود وبامن سخن گفت، ودرین گفتار بجای اینکه از زبان همهٔ ارواح پارسائی که او را پدید آورده بودند صیغهٔ جمع بکار برد و «ما» بگوید، باصیغهٔ مفرد «من» سخن میگفت ، زیرا این ارواح چنان همدل وهمداستان بودند که مجموعهٔ آنها یك وجود واحدراتشکیل میداد . اصل فکر ، مخصوصاً اصطلاح «دیدم وشنیدم» از انجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هشتم) : «... وعقابیرا دیدم وشنیدم که دروسط آسمان میپرد وبآوازبلند میگوید وای برساکنان زمین » .

در اینجا با چنین جلالی مورد تکریم قرار گرفتم که شوق تنها بدان راه نمیتواند یافت[۱]؛

و در روی زمین چنان خاطره‌ای از خویش برجای‌نهادم که بَدان درآنجا ستایشم میکنند، اما کرده هایمرا سرمشق قرار نمیدهند[۲].»

همچنانکه ازذغالهای گداختهٔ بسیاربجزحرارتی واحدبرنمیخیزد، از این تصویری که از در آمیختن این همه عشق پدیدآمده بود، تنها یك صدا برمیآمد.

چون این بشنیدم، گفتم: «ای گلهای ابدیِ سُرور جاودانی[۳] کههمهٔ عطرهای خویش‌را بصورت عطری واحد بمشامم عرضه‌میدارید،

با گفتار خود روزهٔ ممتد مرا، که چون در روی زمین هیچ غذائی شایستهٔ آن نیافتم مدتی بس درازم گرسنه نگاه داشت، پایان بخشید[۴].

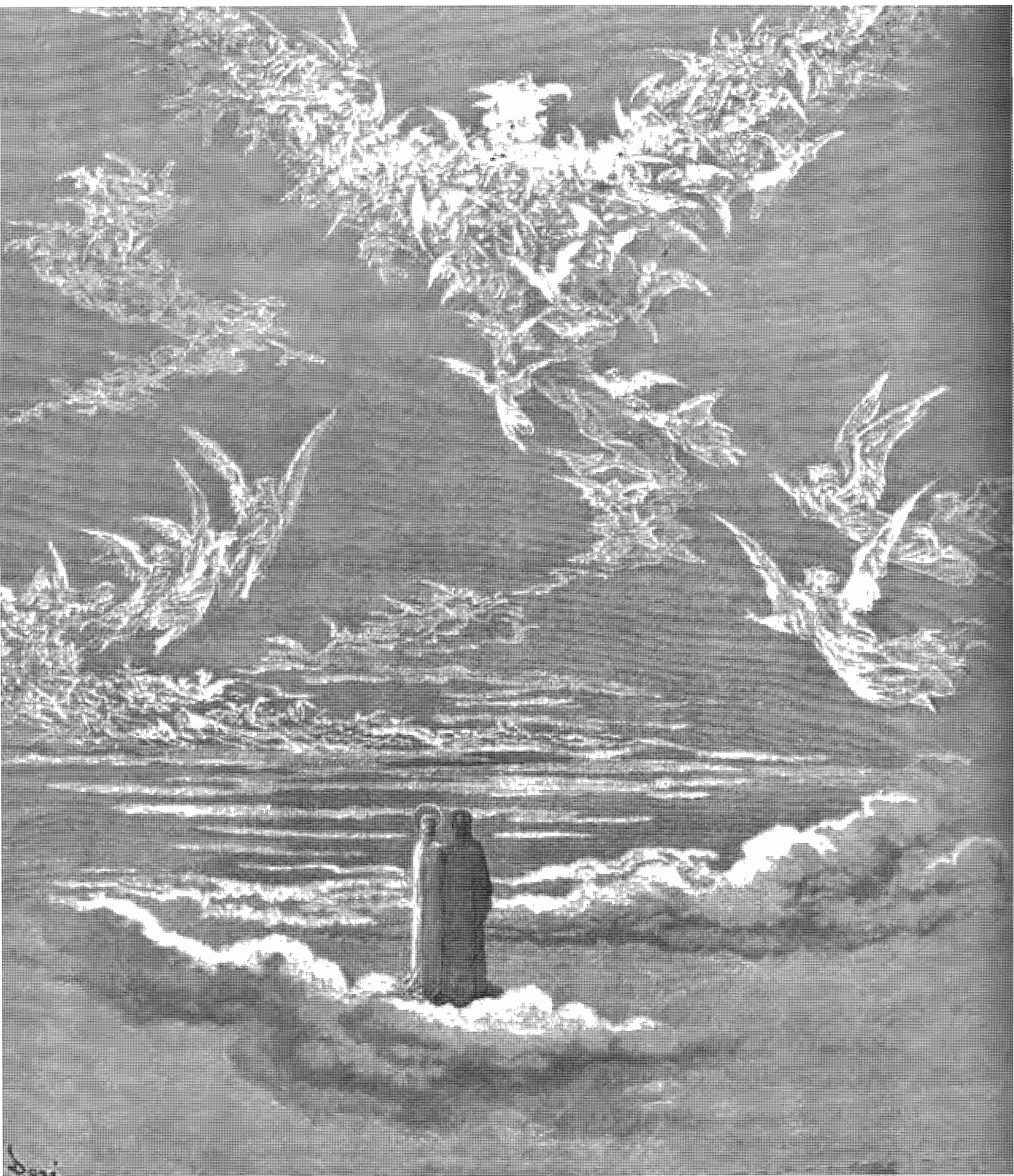
۱- یعنی: فقط شوق بهشتی شدن برای نیل بدین سعادت کافی نیست، وباید که اعمال حسنه نیز مزید براین شوق شوند. - بیشتر مفسرین قدیمی که غالباً نظریاتشان‌صائب‌تر است، این شعر را بدینصورت معنی کرده‌اندکه: «این جلالی که از حد هرشوقی بالاتراست». متن شعر چنین است:

quella gloria che non si lascia vincere a disio

۲- یعنی: جلال امپراتوری روم بقدری است که حتی بد خواهان نیز از ستایش آن خود داری نمیتوانندکرد، منتها اینان در عین این ستایش حاضر نیستند عملا آنچه را که این امپراتوری میکرد سرمشق خود قرار دهند.

۳- یعنی: ای‌ارواح بهشتی که جاودانه سعادتمند وشاده‌انید. درآخرین‌سرود کمدی‌الهی، تمام بهشت بگل تشبیه میشود.

۴- یعنی: مشکلی راکه در روی زمین باهمهٔ تلاشها وتفکرات خود بحل‌آن توفیق‌نیافتم در اینجا برایم حل‌کنید. این مشکل که مربوط برستگاری‌ارواح نکوکاران غیرمسیحی است، در اواسط این سرود مورد بحث قرار میگیرد.



دربرابر من تصویر زیبائی که از اجتماع ارواح بهشتی پدید آمده بود گشوده بال هویدا بود(صفحه۱۳۸۹)

نیك میدانم که اگر درآسمان ، عدالت الهی درآئینهٔ قلمروی دیگرمنعکس میشود ، فلك شما نیز بی‌پرده وحجابی باآن‌آشنائی دارد[۱].

خودآگهید که‌با چه شوقی خویش‌رابرای‌شنیدن سخنانتان‌آماده میکنم، و میدانید که آن شکی که مرا بروزه‌ای چنین کهن واداشت[۲] کدام است .»

همچنانکه بازی شکاری ، پس از آزادی از بند سرپوش خود[۳] سر تکان میدهد وبال زنان ابراز خرسندی میکند ومیل خویش را نشان میدهد وخود را میآراید ،

این نشان ارواح بهشتی‌را درحین خواندن آن سرود های‌مقدس[٤] که فقط شنوندگان آسمانیشان با آن آشنائی دارند دیدم که از جای تکان خورد ،

وپس چنین‌آغاز کرد : «آن کس که با پرگارخویش حدودعالم را

۱– یعنی : هرچند که انوار عدالت‌الهی مستقیماً بطبقه‌ای از ملائك میتابد که«اورنگها» Troni نام دارند ومقرشان فلك « زحل» است ، ولی میدانم که این فروغ گذشته از انعکاس خود در « آئینهٔ قلمروی دیگر » (فلك زحل) بر‌آسمان مشتری (آسمان شما) نیز میتابد، بنابراین شما هم میتوانید رفع اشکال مرا بکنید . ـ «ماسرون» دانته‌شناس فرانسوی معاصر باشتباه این فلك را فلك زهره دانسته است .

۲– رجوع شود بشرح ٤ صفحهٔ پیش .

۳ – درقرون وسطی قوش های شکاری را در زیر سرپوش چرمین نگاه میداشتند تادر مواقع عادی قادر بدیدن وپروازکردن نباشند، وفقطدرموقعیکه پروازشان ضرور بود این سرپوش (cappello) را برمیداشتند .

٤ – quel segno che di laude della divina grazia era contesto

این جمله را اینطور نیز معنی کرده‌اند که « این نشان که از ترکیب ارواحی پدید آمده بود که خودمدح‌وثنای‌برکت الهی‌بودند» ، واین‌تعبیر نظیرآن است که سابقاً (دوزخ،سرود۲)دانته‌درمورد بئاتریس بکار برده واو را « ثنای خداوند » نامیده بود .

مشخص کرد[۱] ، وهرآنچه راکه‌پیداست وآنچه راکه ناپیداست در درون آن برجای‌معین قرار داد[۲] ،

فضیلت‌کاملهٔ خویش رابتمام کائنات ارائه نمیتواند کرد، مگرآنکه اندیشهٔ اوبصورتی نامحدود بالاتر ازآن جمله بماند[۳] .

و این حقیقت را نخستین غرور پیشه‌ای برما ثابت میکند که با آنکه برترین آفریدگان بود ، پیش از آنکه بحد کمال خویش رسیده باشد ، از آن سبب که در انتظار روشنائی نمانده بود از بلندای خود فرو افتاد[٤] ؛

ازینجا نتیجه‌میشود که‌هروجودسفلائی،قرارگاهی‌بسیارتنگ‌برای آن‌خیری‌است که‌پایانی‌ندارد، وبرای‌خودمقیاسی بجزخویش‌نمیشناسد[۵] .

لاجرم بینائی شما[٦] که تنها شعاعی از این قدرت عاقله است

---

۱ — خدا .

۲ — نقل از تورات (کتاب امثال سلیمان نبی ، باب هشتم) : « .... وقتیکه او آسمان را مستحکم ساخت ، من آنجا بودم وهنگامیکه دایره را برسطح لجه قرارداد ،ووقتیکه افلاك را بالا استوارکرد ... وبدریا حد قرار داد .. وزمانیکه بنیاد زمین را نهاد ، آنگاه نزد او معمار بودم » .

۳ — یعنی : مقام خداوند بهرحال بسیار بالاتر ازجملهٔ‌آفریدگان اوست . — اندیشهٔاو il suo verbo (رجوع شود بصفحه ۱۳۷۱ سطر ۱ وشرح ۲) .

٤ — اشاره بشیطان اعظم Lucifero (رجوع شود بسرود آخر دوزخ وسرود۱۲برزخ). روشنائی : فروغ برکت الهی .

۵ـ یعنی: ازاینجاچنین‌نتیجه میشود که وجودهرآنچه‌مقامی کمترازشیطان‌دردورهٔ تقرب او داشته‌باشد، چه فرشته وچه‌انسان ،کوچکتراز آن‌است که خداوندرا با همهٔ عظمتش در خود جای دهد ، زیراکه برای‌گنجاندن خداوند واحد مقیاسی بجزخود او نیست .

٦ ـ در دو متن موثق «کمدی الهی» که از طرف «مجمع دانته شناسی ایتالیا» در روم‌و«مورتوبن‌بی» درلندن چاپ شده ، این‌کلمه بصورت «بینائی ما» nostra veduta آمده ، ولی تقریباً درهمهٔ چاپهای دیگر همین صورت «بینائی شما» vostra veduta را دارد ، که با سیاق عبارت بیشتر نزدیك است ، و بنا برین صحیح تر بنظر میرسد . « لانگ‌فلو » در ترجمهٔ معروف خود ، شق اول را برگزیده است .

که همه چیز آکنده از آن است[1] ،

بمقتضای طبیعت خود ، چندان نیرومندنمیتواند بود که برای‌مایهٔ اصلی[2] ، درماورای‌آنچه براومینماید امکان تغییری‌نباشد[3] ؛

ازاین‌سبب ، نگاهی که خاص دنیای شماست ، جزبدان‌صورت که چشم دردریا میکند درعدالت جاودانی رخنه نمیتواند کرد ،

زیرا که دیدهٔ آدمی در نزدیکی ساحل ته دریا را میبیند ، ولی در میان دریاچنین قدرتی را ندارد ؛ هرچند که دراینجا نیزدریارا کفی است ، امااین‌بارعمق‌این کف آنرا پنهان نگاه میدارد[4]

نوری بجز فروغ آن آسمان شفاف که هرگز چیزی ابر آلودش نمیکند[5] وجود ندارد ، و هرچه‌بجز آن است ظلمت ، یا سایهٔ جسم ،

---

۱ ـ نقل از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست و سوم) : « . . . خداوند میگوید آیا کسی خویشتن را درجائی مخفی پنهان تواند نمودکه من او را نبینم ؟ مگرمن‌آسمان وزمین را مملو نمیسازم ؟ »

۲ ـ suo principio : روح وحقیقت الهی .

۳ ـ یعنی: طبیعت بشری‌را که محدود است ، آن قدرت نیست‌که بیش ازآن حدکه خداوند میتواند دید چیزی ببیند ، اشاره بدانکه آدمی ، چون بهتر ازخداوند بکنه مشیات الهی پی نمیتواند برد ، باکوتاه بینی خود حق چون وچرا درکارهای او را ندارد .

٤ ـ مفهوم‌این‌بند وبند پیش‌چنین‌است: عقل‌وادراك آدمی ، که فقط قسمت محدودی از مشیات الهی را درك میتواند کرد ، مانند چشم انسان است که چون در زیر آب دریاگشوده شود ، درصورتیکه به ساحل نزدیك باشد (یعنی عمق دریاکم باشد) کف دریا را میتواند دید ، ولی اگر ازساحل دور شود دیگر قدرت دیدن‌کف دریا را ندارد ، هرچندکه دریا در اینجا نیز کفی دارد ، منتها این بار دیگر نگاه آدمی باعماق آن راه نمیتواند یافت . درمورد عدالت الهی واسرارآن نیزچنین است ، بدینمعنی‌که فهم وشعور انسانی میتواند تا اندازهٔ محدودی ازین عدالت‌کامله را بشناسد وبعلل‌آن پی برد ، ولی ازین حدکه بگذرد آنرا قدرت راه بردن بکنه مشیات ازلی نیست .

۵ ـ اشاره بحقایقی‌که از راه روح وایمان برآدمی عرضه میشود .

یا زهر آن است[1] .

اینك آن مغاره ای که عدالت زندهٔ مورد بحث ترا از تو پنهان میداشت ، در برابرت کاملا گشوده شده است[2] ؛

زیرا که تو میگفتی: « مردی در کرانه‌های رود سند[3] بدنیا میآید، و در آنجا هیچکس نیست که سخن از مسیح گوید ، و چیزی دربارهٔ او بخواند یا بنویسد ؛

و همهٔ امیال وهمهٔ کارهای نکوی این مرد، تاآنجا که منطق آدمی میتواند دید ، چه در کردار وچه در گفتار او ، از گناه مبراست .

و چنین کسی ، بی‌تعمید و بی‌قبول ایمان[4] میمیرد ؛ کجاست آن عدالتی که ویرا محکوم کند ؟ واگر او را ایمانی نیست ، خطایش در کجاست[5] ؟ »

---

۱ ـ ظلمت : آنچه فروغ الهی‌را از دیدهٔ کسان پنهان میدارد (بدی و بدکاری) ؛ سایهٔ جسم (وساوس نفسانی ، یا مرگ) ؛ زهر : (غرور ، خشم و غیره که زندگی را زهرآگین میکنند) .

۲ ـ یعنی: اکنون از تاریکی شك وگمراهی بیرون‌آمده وبحقیقت راه برده‌ای . ـ «مغاره» : اشاره به تنگنای تردید وضلالتی که دربن مورد دانته‌را درمیان گرفته بود». ـ «عدالت زنده : » عدل الهی . ـ این « شك » و « تنگنا » ، زمینهٔ سئوالی است که در بند بعد مطرح میشود .

۳ ـ Indo رودخانهٔ معروف هندوستان، که درقرون وسطی اروپائیان آنرا حد شرقی جهان میپنداشتند .

٤ – ایمان مسیحی .

٥– مفهوم کلی این‌بند ودوبند پیش روشن‌است: مشکل دانته این‌است که اگرفی‌المثل مرد پاکدل‌ونیکنهادی درهندوستان‌یعنی‌کانون بت‌پرستی بدنیا آیدوازین‌نظر که‌دراین‌ناحیه اثری‌از مسیحیت نیست وی اصولا از وجود مسیح خبر نداشته باشد تا بدو ایمان آورد ، ولی این مرد در همهٔ عمر خویش با درستی وانصاف زندگی کند واز هرگونه خطا درگفتار وکردار خودمبرا باشدوباهمین‌پاکی‌نیز بمیرد، در اینصورت چگونه عدالت الهی این‌چنین‌کسی راکه خود

بقیه در صفحهٔ بعد

باری، تو که‌ای، که از فاصلهٔ هزار میل برمسند قضا میخواهی نشست، وحال آنکه دیده‌ات را بجز وجبی امکان دیدار نیست[1]؟

بیگمان اگر کتاب مقدس[2] نبود تا شما را راهنما باشد، برای آن کس که در مورد من نازك بینی کند تا سرحد حیرت جای شك باقی میبود[3].

ای حیوانات زمینی[4]، ای ضمایر ناهنجار! ارادهٔ نخستین که فی‌نفسه نکو است، هرگز از وجود خودش که خیری اعلی است دوری نمیگزیند[5].

بقیه از صفحه قبل

گناهی در دوری از ایمان مسیحی نداشته از بهشت محروم میتواند کرد؟ - بدین نکته در انجیل‌نیزاشاره شده‌است (رسالهٔ پولس رسول برومیان، باب دهم): «... پس چگونه بخوانند کسی‌را که باو ایمان نیاورده‌اند، وچگونه ایمان آورند بکسیکه خبر او را نشنیده‌اند، وچگونه بشنوند بدون واعظ؟»

۱ — یعنی: توچه حق‌داری که در بارهٔ مشیات کاملهٔ الهی داوری کنی وبدانها اعتراضی روا داری، در حالیکه بیش از یك وجب una spanna ازپیش‌پای خودرا نمیتوانی دید (بیش از حدی ناچیز ره به خواست الهی نمیتوانی برد).

۲ — la Scrittura: تورات وانجیل.

۳ — یعنی: قاعدتاً حق داری چنین سؤالی بکنی، زیرا که تدقیق در وضع‌من(عقاب، مظهر عدالت) چنین شکی را ایجاب میکند. ولی بابودن کتاب‌آسمانی وآنچه ازین‌بابت درآن نوشته شده، حق این چنین شك و تردیدی برای تو نمیماند. اشارهٔ دانته بدین جملات انجیل است (رومیان، باب نهم): «... پس چه گوئیم که‌آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا! زیرا بموسی میگوید رحم‌خواهم فرمود برهر که رحم کنم، ورأفت خواهم نمود برهر که رأفت‌نمایم. لاجرم نه از خواهش‌کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم‌کننده - ... پس مرا میگوئی که‌دیگر چرا ملامت میکند؟.. نی، بلکه تو کیستی ای‌انسان که باخدا معارضه‌میکنی؟ آیا مصنوع بصانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی؟ یا کوزه‌گر اختیار برگل ندارد که از یك خمیره ظرفی عزیز وظرفی ذلیل بسازد؟»

۴ — terreni animali: این لقبی‌است که دانته در باب چهارم کتاب «ضیافت» خود بنوع آدمی داده ودرین باره بحثی مفصل نیز کرده است.

۵ — یعنی:مشیت خداوندی (ارادهٔ نخستین) نمیتواند براهی جز راه خیرمطلق که وجود خداوند مظهر اعلای آنست، برود.

هیچ چیز نکو نتواند بود مگر آنکه باآن تطبیق کند [1]؛ هیچ خیر آفریده ای نیست که او را بسوی خویش کشاند، و بالعکس اوست که با تشعشع خود این خیر را پدید میآورد [2].»

همچنانکه لکلك، پس از سیر کردن جوجگان خویش بر بالای آشیان خود بگردش درمیآید، و لکلك بچهٔ سیر شده بدو مینگرد، آن‌تصویر مسعودنیزدرآن هنگام که من خود نظر ببالا میکردم، چنین کرد، یعنی با نیروی این همه رایزنان بالهای خویش را برهم سائید [3].

چرخ زنان سرود میخواند و میگفت که: «همچنانکه سخنان من [4] برای تو ادراك‌پذیر نیست، قضای ابدی [5] نیز برای شما خاکیان چنین است.»

---

۱ — یعنی: بنا بدانچه گفته شد، هیچ چیز صحیح وعادلانه نیست مگرآنکه بااین اراده تطبیق کند. ـ همهٔ استدلال عقاب را در پاسخ دانته در همین جمله خلاصه میتوان کرد: چگونه عدالت الهی غیرعادلانه میتواند بود، در صورتیکه‌فقط‌آن چیزی عادلانه است که بااراده‌ٔ او مطابق باشد؟

۲ — نقل از انجیل (رسالهٔ پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم): «... زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود هم اراده وهم فعل را بعمل ایجاد میکند.»

۳ — یعنی: همچنانکه لکلك پس از انجام وظیفهٔ خود درسیر کردن جوجگان خویش ازرضایت بال برهم‌میزند، این‌عقاب (تصویرمسعود) نیز بعدازاینکه مشکل مراحل کرد و گرسنگی روحم‌را تسکین بخشید، بال برهم‌زد واینکاررا بااراده‌ٔ مشترك جملهٔ ارواحی (رایزنانیconsigli) کرد که او را بدین برمیانگیختند.

٤ — در اصل le mie note: آهنگهای آواز من. ـ ولی مفهوم این اشاره همان کلمات عقاب است که مجازاً به «آواز مقدس ومذهبی» تشبیه شده است.

۵ — giudizio eterno: عدالت الهی.

سپس این شعله‌های فروزان روح‌القدس [1] بر جای‌بایستادند ، ولی آن نشانی که جهان را باحترام رومیان وا داشت [2] همچنان محفوظ ماند ،

و از نو چنین آغاز سخن کرد : « بدین قلمرو هرگز کسی پای ننهاد که به مسیح مؤمن نباشد، چه پیش و چه بعد از آنکه وی‌را بصلیب میخکوب کردند [3] .

امابنگر ! بسیارکسان بانگ « مسیح ! مسیح !» برمیآورند که در روز قضا کمتر از آن کس که هرگز مسیح رانشناخت بدو نزدیکند [4] ؛

و چنین مسیحیانی را ، درآن هنگام که دو صف از هم جدا آیند ویکی‌ازآن دو برای ابد توانگر ودیگری مستمند شود ، حبشی محکوم خواهد کرد [5] ؛

و ایرانیان ، چون این دفتری را که در آن جملهٔ اعمال شایان

---

۱ — ارواحی که شکل عقاب را پدید آورده بودند .

۲ — «نشانی که...» : عقاب (صفحات ۱۱۹۱ تا ۱۲۰۶) .

۳— نقل از انجیل (رساله بعبرانیان ، باب یازدهم) : « ... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است ، زیرا هرکه تقرب بخدا جوید لازمست که ایمان آورد . »

٤ — نقل از انجیل متی (باب هفتم) : « ... نه هرکه مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد ، بلکه آنکه ارادهٔ پدرمرا که درآسمان است بجاآورد . »

٥ — یعنی : در روز رستاخیز که دو صف گناهکاران و پاکان بطور قطع مشخص شوند ودستهٔ اول برای همیشه دوزخی (مستمند) ودستهٔ دیگر جاودانه بهشتی (توانگر)گردند ، چنین مسیحیانی حتی‌مورد لعن‌مشرکین خواهندبود.«حبشی» l' Etiòpe ، درینجا بمفهوم کلی«کافر»بکار برده شده. اصل‌فکر ازانجیل‌است (انجیل‌متی،باب دوازدهم ـانجیل لوقا، باب یازدهم):«...مردمان نینوا در روز داوری بااین فرقه برخاسته بر ایشان حکم خواهندکرد . » همچنین فکر «جدائی دوصف » از انجیل‌گرفته شده (انجیل متی ، بـاب بیست وپنجم): « ... امـا چون پسر انسان در جلال خود باجمیع ملائکهٔ مقدس خویش‌آید ... آنگاه جمیع امتها در حضور اوجمع شوند، وآنها را از همدیگر جدامیکند؛ بقسمیکه شبان میش‌ها را از بزها جدا میکند ومیشهارا بردست راست وبزها را برچپ خود قرار دهد » .

نکوهش پادشاهان شما ثبت‌است ببینند، بدیشان چه خواهند گفت[1] ؟

در آنجا ، درمیان کارهای «آلبرتو» قلم را مشغول ثبت آن کاری خواهند دید که قلمرو«پراگا» را ازمردمان تهی کند[2].

در آنجا درد و رنجی را خواهند دید که در نتیجهٔ جعل مسکوك ، بربالای «سن» نصیب آنکس خواهد شد که باید باضربتی ازجانب گرازی بدیار نیستی رود[3] ؛

---

۱ — کلمهٔ ایرانیان li Persi نیز دربنجا مفهوم کلی « غیر مسیحیان » را دارد . — « این دفتری » : سیاههٔ اعمال خوب وبدکسان ، در روز رستاخیز . نقل ازانجیل (مکاشفهٔیوحنای رسول ، باب بیستم) : « ... و دیدم کـه پیش تخت ایستاده بودند ودفترهـا را گشودند . پس دفتر دیگری گشوده شد که دفتر حیات‌است، وبرمردگان داوری شد بحسب اعمال ایشان ازآنچه در دفترها مکتوب است . »

۲ — آلبرتو Alberto ؛ آلبرتـو داسبورگو Alberto d' Asburgo (در اصـل آلبرت فون هابسبورگ Albert von Habsburg) معروف به « آلبرت اول » یا «آلبرت اتریشی» که دانته در سرود ششم برزخ ازاو بصورت «آلبرتوی‌آلمانی» یادکرده ؛ وی‌پسر«رودولف‌ـ هابسبورگ » و از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸؛ امپراتور آلمان بود ، وبرای توسعهٔ خاك خود ، بـه « قلمروپراگا » (Praga ، نام‌کنونی پایتخت چکوسلواکی کـه در قرون وسطی بتمام سرزمین «بوهمیا» Boemia اطلاق میشد) کـه پادشاه آن از خویشاوندان نزدیك او بود حمله برد و ازین راه آتش جنگی برافروخته شدکه این سرزمین را ویران‌کرد واین ویرانی « دردفتر تقدیر ثبت شد » . ـ این بند آغاز بندهای نه‌گانهٔ معروف این سرود است که بـه دستهٔ سه‌بندی تقسیم میشود ؛ سه‌بند دستهٔ اول‌باکلمات «درآنجا دیده خواهد شد ... li si vedrà » وسه‌بنددوم بـا کلمهٔ «خواهند دید vedrassi » وسه بند سوم باحرف «و» e شروع میشوند .

۳ — اشاره به فیلیپ لـوبل Philippe le Bel (بایتالیائی فیلیپوایل‌بلو Filippo il Bello) پادشاه فرانسه که چنانکه معروف است بعداز شکست خود در «کورتری» درسال۱۳۰۲، براثرخالی‌بودن خزانهٔ خویش سکه‌های جعلی‌ساخت وباآنها حقوق سربازان را پرداخت . «ویلانی» در تاریخ خود نقل میکندکـه مرگ این پادشاه در سال ۱۳۱٤ براثر حملهٔ گرازی بهاسب او صورت گرفت که منجر بسقوط وی ازاسب شد . دانته دراینجا بجای کلمهٔعادی گرازcinghiale ، کلمهٔ cotenna را که فقط بپوست این حیوان اطلاق میشود بکار برده است . ـ «بربالای‌سن» sopra Senna : درخاك فرانسه . «سن» نام رودخانهٔ معروف پاریس است .

دربارهٔ «فیلیپ لوبل»،رجوع شود بسرود هفتم برزخ کـه درآنجا بتفصیل وبالحنی بسیار نامساعد ازین‌پادشاه سخن رفته است .

در آنجا آن غروری را خواهند دید که «اسکوتی» و «انگلیسی» را دیوانه میکند، چندانکه اینان در درون مرزهای خود آرام نمیتوانند گرفت[1].

شهوت پرستی و سست طبعی آن اسپانیائی[2] و آن بوهمی[3] را خواهند دید که هرگز نه باپاکدامانی آشنا شدند و نه تمایلی بپاکیزه خوئی نشان دادند؛

نکوکاری لنگ اورشلیم را خواهند دید که با نشان I مشخص شده، در حالیکه سیئاتش نشان M خواهد داشت[4]؛

---

۱ — اشاره بجنگهای « اسکاتلند » و « انگلستان » که در میان نیرو های جان بالیول John Baliol سردار اسکاتلندی، وادوارد اول Edward I پادشاه انگلیس صورت گرفت . ولی چون دانته قبلا « ادوارد اول » را که از ۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷ پادشاهی میکرد مورد ستایش قرار داده (برزخ ، سرود هفتم) برخی احتمال داده‌اند که مراد او پسر این پادشاه ، یعنی ادوارد دوم باشد که اونیز مدتی بااسکاتلند درجنگ بود. ـ اسکوتی Scotto : اهل سرزمین اسکاتلند (که بایتالیائی اسکوتسیا Scozia نامیده میشود) . ـ «انگلیسی» Inghilese : اهل انگلستان خاص (جنوب جزیرهٔ بریتانیا) .

۲ — در بارهٔ هویت این « اسپانیائی » اختلاف نظر است ، ولی غالب مفسرین اشارهٔ دانته را مربوط به فردیناند چهارم Ferdinand IV پادشاه «کاستیل» درسالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۲ دانسته‌اند. این پادشاه همان کسی است که «جبل الطارق» را از اعراب پس گرفت . چنانکه «لانگ فلو» مینویسد درسال ۱۳۱۲ یکی از زهاد معروف بنام کارواخال Carvajal بدین پادشاه خبرداد که باید تاسی روز دیگردردادگاه عدل الهی حضوریابد، یعنی بوی فهماند که تاپیش ازیکماه دیگرخواهدمرد . وی از فرط خشم این مرد روحانی را بدست جلاد سپرد ، ولی خود پیش ازپایان این مدت یک شب براثرافراط درباره‌خواری و شهوترانی در بسترش جان داد ؛ بدین جهت در اسپانیا بدو لقب « احضارشده » el Emplazado داده اند .

۳— آن بوهمی quel di Buemme : وینسلاس Vincelas (بایتالیائی ونچسلائو Venceslao) که در سرود هفتم برزخ ازاو بصورت « ونچسلائوی ریشو » یاد شده ، از ۱۲۷۸ تا ۱۳۰۵ پادشاه «بوهمیا» (قسمت اصلی چکوسلواکی کنونی که شهر پراك مرکز آن بود و هنوز هست) بود .

٤ — « لنگ اورشلیم » il Ciotto di Ierusalemme شارل دوم ، معروف بشارل دانژو Charles II d' Anjou (بایتالیائی Carlo II d' Angio) پادشاه فرانسوی آپولیا

بقیه در صفحهٔ بعد

تنگ چشمی و بیغیرتی فرمانروای آن جزیرهٔ آتشین را خواهند دید که «انکیزه» زندگانی دراز خود را در آنجا بسر رسانید[۱]،

و تا معلوم شود که وی بچه حد ناچیز است. آنچه مربوط بدوست با حروف ملخص نوشته خواهد شد تا درجائی اندك مطالبی بسیار گنجاند[۲].

پستی‌های عم او و برادرش که مایهٔ بی‌آبروئی خاندانی نام آور و دوتاج و تخت شده‌اند درآنجا نمودار خواهد شد[۳].

بقیه از صفحهٔ قبل

(ناپل) در ایتالیا؛ پادشاهان ناپل عادتاً لقب «پادشاه اورشلیم» نیز داشتند، وازین‌جهت است که در اینجا بدین پادشاه که از پای راست میلنگید لقب «لنك اورشلیم» داده شده. ـ «نشان I» عدد «یك» در رسم الخط لاتینی و «نشانM» عدد هزاردرهمین رسم‌الخطاست. ـ اشاره بدانکه محاسن‌این پادشاه یك ومعایبش هزار است. ازین‌شخص‌قبلا در سرود بیستم برزخ‌سخن رفته‌است.

۱ — اشاره به فردریك دوم، معروف به «فردریك‌آراگونی» Ferederic II (بایتالیائی فدریکو Federico) پادشاه جزیرهٔ سیسیل که بعقیدهٔ غالب مورخین شاه بلند نظر وشایسته‌ای بود، وشاید بزرگترین گناه او درنظر دانته مخالفت وی باالصل «امپراتوری واحد» آلمان وروم بوده است. ـ «جزیرهٔ آتشین» l' isola del foco: سیسیل که آتش‌فشان‌معروف «اتنا» درآن قرار دارد، وچنانکه درکتاب سوم «انئیس» ویرژیل آمده، انکیزس Anchises (بایتالیائی انکیزه Anchise) پدرانئا درآنجابمرد.

۲ — lettere mozze: یعنی در دفتر اعمال جهانیان شرح سیئات وی را با حروف ملخص خواهند نوشت تا بتوانند مطالب زیادی را در جای کمی بگنجانند. ـ برخی نیز مفهوم این سخن را این‌دانسته‌اند که شرح حسنات را دراین دفتر باحروف «بزرگ» (ماژوسکول) وشرح سیئات‌را باحروف کوچك (مینوسکول) مینویسند.

۳ — «عم‌فردریك»: جاکوموی اول Giacomo I (دراصل اسپانیائی خواکیمو، بفرانسه ژاك، بانگلیسی جیمز) پادشاه جزائر بالئار در اسپانیا، که عموی فردریك دوم سیسیل بود ودر ۱۳۱۱مرد. ـ «برادراو»: جاکوموی دوم، پادشاه سیسیل وبعدپادشاه سیسیل‌وآراگون، که‌در۱۳۲۷ مرد (برزخ، سرودهفتم). ـ «خاندانی نام‌آور ودوتاج وتخت»: خاندان پادشاهی «ماخورکا» Majorca و «آراگونا» Aragona، اشاره بخاندان همین پادشاهان. ـ کلمهٔ «عمو» در شعردانته‌بصورت barba آمده، که اصطلاح «خودمانی» عمو درایتالیائی‌است ومعنی «ریش» یابقول ما «ریش‌سفید» میدهد.

درآنجا آن پرتقالی، و آن نروژی را خواهند شناخت، و نیز آن «راشیائی» را که از بدبختی خود مسکوك ونیز را بدید[1].

چه نیکبخت است مجارستان که دیگر اجازت آن نمیدهد که با ناشایستگی بر آن حکم رانند[2]، و چه نیکبخت است «ناوارا» اگر با کمك کوهستانهائی که پیرامونش را فرا گرفته‌اند از خود دفاع تواند کرد[3]!

۱ — آن پرتقالی quel di Portogallo : «دنیس» Denis ملقب به کشاورز (agricola) پادشاه پرتقال از ۱۲۷۹ تا ۱۳۲۵ (بایتالیائی دیونیزیو Dionisio) که بنا به تفسیر معروف «اوتیمو» رفتاری تاجرانه‌داشت ونه شاهانه، ودرعمرخود هیچ‌کار باارزشی‌نکرد.— «آن نروژی» quel di Norvegia : هاکون هفتم Haakon VII (بایتالیائی Acone VII) پادشاه نروژ که در سال ۱۳۱۹ مرد ومعلوم نیست با بعد مسافت وعدم ارتباط میان نروژ وایتالیا، دانته چگونه اطلاعی از وی بدست آورده است. — «آن راشیائی» quel di Rascia: «راشیا» نام قدیمی قسمتی از «سربستان» در یوگوسلاوی کنونی بوده که کرانهٔ «دالماسی» را شامل‌میشود، ودر زمان دانته بدان «راشیا» یا «راگوزا» Ragusa میگفتند.

پادشاهی که در اینجا بدو اشاره شده، استفانو اوروزیوی دوم Stefano Orozio II (در اصل اوروسیوس Oroscius II) است که دختر میخائیل پالئولوگوس Palaeologus امپراتور بیزانس را بزنی گرفت ومعروف است که پول مسکوك ونیز را که اعتبار زیاد داشت و grossi نامیده میشد در سرزمین خود جعل کرد، و چون ازین راه گناهکار شد دربنجا به «بدبختی» او اشاره شده است. این پادشاه در ۱۳۳۱ بمرد. — در برخی از نسخه ها بجای male ha visto که در اینجا ترجمه شده، male aggiusto (بد ترتیب داد) چاپ شده است.

۲ — اشاره به‌آندرئاس سوم Andreas III پادشاه مجارستان Ungharia که معاصر دانته بود و درسال ۱۳۰۱ مرد — بقول‌برخی از مفسرین بخصوص مفسرین ایتالیائی،دانته‌دراینجا این پادشاه را میستاید واظهار امیدمیکند که بعد ازمرك او مجارها دیگر حاضر نشوند که کشورشان مثل زمان پیش از او بد اداره شود. بعضی از مفسرین بعکس معتقدند که در اینجا دانته طرز حکومت آندرئا وپیشینیان او را بطور کلی مورد انتقاد قرار داده است.

۳ — «ناوارا» Navarra سرزمین واقع در جنوب فرانسه، میان فرانسه واسپانیا، که دانته امیدوار بود بااستفاده از مواضع کوهستانی خود بتواند در برابر قوی دولت فرانسه که دانته باآن نظر نامساعدی داشت مقاومت کند.

و هر کس باید باور دارد که از هم اکنون، برای اینکه صحت
این مدعا باثبات رسیده باشد، « نیکوزیا » و « فاماگوستا » از جور
حیوان درنده خوی خویش مینالند ومیخروشند[1] ؛
و این حیوانی است که از پهلوی‌آن دیگران جدا نیست[2] . »

۱ – Nicosia و Famagosta دوشهر بزرك جزیرهٔ قبرس که در زمان دانته یك شاهزادهٔ فرانسوی Henri II de Lusignan بر آنها حکومت میکرد، ومنظور این است که بدبختی مردم جزیرهٔ قبرس که اکنون حاکم فرانسوی دارند نشان میدهد که دیگر سرزمینها نیز در زیردست فرانسویان چه خواهند کشید .

۲– یعنی : این ستمگر از قماش همهٔ ستمگران است و این شاهزاده غیر از سایر فرمانروایان فرانسوی نیست .

سرود بیستم

آسمان ششم : فلك مشتری

شاهان دادگستر وخردمند

این سرود نیز همچنان در فلك مشتری میگذرد و قسمت اعظم آن صرف معرفی شش روح درجهٔ اول این فلك از طرف « عقاب » میشود . توجه بدینکه دوروح ازین ارواح ششگانه کسانی هستند که مسیحی نبوده‌اند ، دانته را بدان وامیدارد که در بارهٔ « تقدیر ومشیت ازلی » یعنی دربارهٔ اینکه چرا ارواح معینی از طرف خداوند مورد لطف خاص قرار میگیرند وپیشاپیش برای آنها سرنوشتی بزرك معین‌میشود از عقاب توضیح‌طلبد . این همان بحث معروف «جبرواختیار» و « تقدیر و تدبیر » است که یکبار دیگر نیز شاعر در «برزخ» برای روشن کردن آن کوشیده ، ولی مثل همهٔ کسانیکه در طول قرنهای دراز در شرق وغرب درین‌باره‌بحث کردمو بجائی نرسیده‌اند ، جواب قانع کننده‌ای برای آن پیدانکرده و شاید این جواب قانع کننده فقط در این سرود داده شده باشد ، آنجا که دانته از زبان روح سخنگو میگوید : « این نکته‌ایست که نه‌تنها فهم بشر، بلکه فهم فرشتگان وارواح‌بهشتی‌نیز از درك آن قاصر است وامری است که‌فقط‌خداوند بکنه آن وقوف دارد . »

سرود بیستم

چون روشنی بخش سرا سرجهان[1] ازنیمکرهٔ ما روی بپائین میبرد وفروغ روز ازهرجانب خاموش میشود ،

آسمان که نخست تنها بانورآن روشن بود، بناگهان‌ازفروغهای بسیارمنور میشود که یك‌نور واحد درهمهٔ‌آنها میدرخشد[2] .

ومن بیاد این کار آسمان افتادم ، در آنوقت که این نشان جهان و راهبران‌آن[3] ، درقسمت نوك مبارکش خاموش شد ؛

زیرا که در پی این امر ، جملهٔ این فروغهای زنده که درخششی فزون یافته بودند ، خواندن سرود هائی را آغاز کردند که از حافظهٔ من دوری گزید و محوشد[4] .

ای عشق دلپذیر که جامهٔ لبخند او را بر تن داری[5] ، در این

۱- خورشید . عقیدهٔ دانته درباب دوم کتاب « ضیافت » این است که خورشید تنها کانون «فیزیکی» نور در عالم است ونه فقط سیارات بلکه ثوابت نیز ازآن نور میگیرند و نور آنرا منعکس میکنند .

۲- یعنی : نور واحد خورشید است که در همهٔ آنها متجلی است .

۳- نشان جهان و راهبران آن : عقاب مظهر امپراتوری جهانی روم وامپراتوران رومی (رهبران جهان) ـ اشاره بدانکه عقابیکه در فلك مشتری بنظر دانته رسیده اکنون خود خاموش شده است ولی‌قسمتهای مختلف بدن آن که ازارواح بهشتی تشکیل شده‌اند مستقیماً سخن میگویند ، وهمچنانکه نورخورشید در تمام اختران منعکس میشود بحقیقت همان صدای عقاب است که بعداً اززبان این ارواح بطور جداگانه شنیده میشود .

٤- یعنی : حافظهٔ مرا یارای نگاهداری آنها نماند ، زیرا که عظمت این‌سرودها مافوق آن بود که یادی ازآنها در خاطر نگاه توان داشت .

٥- یعنی : ای عشق‌الهی که در پوششی از سرور ونشاط ملکوتی جای داری .



جملهٔ این فروغهای زندهٔ که درخششی فزون یافته بودند ، بخواندن سرودهائی ملکوتی پرداختند (صفحهٔ ۱۴۰۶)

نی‌هائی که در آنها فقط دم اندیشه های مقدس دمیده میشد ، چه سوزنده جلوه میکردی[1] !

چون آن بلور های گرانبها و درخشان که فروغ ششمین رااز آنها گوهرنشان دیدم[2] ، نغمه‌های ملکوتی خویش را بخاموشی واداشتند،

پنداشتم که زمزمه ایرا از جانب رودی میشنوم که امواج زلالش از سنگی بسنگی فرو میریزند و نشان از زایندگی چشمهٔ آن میدهند[3] .

و همچنانکه صدای برآمده از سه تاری از گلوگاه آن ، و آهنگ هوائی که بدرون نی دمیده میشود از دهانهٔ تنگ آن برون میآید[4] ،

این زمزمه نیز بی کمترین درنگی از گلوگاه عقاب برخاست ، چنانکه گوئی این گلوگاه میان تهی بود ؛

ودر آنجا زمزمه بدل بصدائی شد ، وآنگاه بشکل سخنانی از منقارش بیرون جست که دلی که این سخنان را بر لوح آن نقش زدم در انتظار شنیدنشان بود .

۱– نی‌لبکها flailli : ارواح سرودخوان که دم خدائی درآنها دمیده میشود وبصورت آهنگهای مقدس برمیآید .

۲– « بلورهای گرانبها ودرخشان » : ارواح بهشتی ـ «فروغ ششمین» : ستارهٔ مشتری که فلك آن ششمین فلك مجموعهٔ افلاك است . ـ «گوهرنشان دیدم» : این ارواح فروزان را دیدم که چون گوهرهائی فلك مشتری را آراسته بودند . این تشبیه قبلا نیز چندبار بکاررفته است .

۳– نقل ازتورات (کتاب حزقیال نبی ، باب چهل‌وسوم) : « ... وایتك جلال خدا از طرف مشرق آمد وآواز او مثل صدای آبهای بسیار بود . »

۴– گلوگاه سه‌تار : جائیکه انگشت نوازنده بیشتر از همه‌جا برآن نهاده میشود . ـ « دهانهٔ تنك نی‌لبك » : جائیکه هوای دمیده شده در نی جهنگام بیرون آمدن ازآن بدل به صدا میشود .

با من چنین آغاز سخن کرد : « اکنون ترا باید که با دقت بدان عضوی از اعضای من بنگری که در نزد عقابان زمینی خیره‌خیره بخورشید مینگرد[1] ؛

زیرا که درمیان این آتشهائی که من چهرهٔ خویش را از ترکیب آنها ساخته‌ام ، آنهائی که دیدهٔ مرا درسرم بدرخشش درآورده‌اند مرتبتی بالاتر دارند[2] .

آن فروغی که در میان مردمك این دیده میدرخشد نغمه سرای روح‌القدس است که تابوت را از شهری بشهری برد[3] .

و اکنون وی[4] ازدرجهٔ پاداشی که بتناسب شایستگی اعطا میشود، بارزش مزمورخوانی خود، تا آن حد که این وابسته باراده‌ٔ خود او بود[5] ، پی میبرد.

۱ — چشم . ـ وضع حرف M که بدل بعقاب شده طوری است که دانته فقط ازنیمرخ این عقاب را میبیند ، وبنابرین فقط یك چشم اورامیتواند دید ؛ ازین جهت است که درینجا این کلمه بصورت مفرد بکار رفته است .

۲ — یعنی : درمیان ارواحی (آتش‌هائی) که ترکیب آنها صورت مرا (عقاب را) پدید آورده ، آن ارواحی عالیقدرترازهمه‌اند که چشم من ازآنها ساخته‌شده‌است این عده‌عبارت ازشش روحند که بعداً از یکایك آنها سخن میرود .

۳ — داود پیغمبر ، پادشاه بنی‌اسرائیل، که «مزامیر» او از عالیترین آثار تغزلی عبری وازآثار زیبای ادبیات جهان‌است، وبدین جهت است که درینجا لقب « نغمه سرای روح‌القدس » il cantor dello Spirito Santo بدوداده‌شده ، همچنانکه درنزدما اصطلاح «صوت‌داوودی» رایج است . ـ « تابوت را از شهری بشهری برد » : اشاره به «تابوت‌خداوند» وانتقال آن ازخانهٔ «ابیناداب» به اورشلیم توسط داود که شرح آن نقل از باب ششم کتاب دوم سموئیل نبی در تورات، قبلا در حواشی قسمت دوم این کتاب بتفصیل آمده است (برزخ ، سرود دهم) .

٤ — در دوازده‌بندی که درین سرود بشش روح مورد اشارهٔ عقاب اختصاص داده‌شده ، همه جا بند دوم مربوط بهریك ازین ارواح با این جملهٔ « واکنون میداند » ora conosce شروع میشود .

۵ — یعنی : تاآن اندازه که خودش آزادانه خواسته بود ، زیرا آنچه مربوط بالهام خدائی‌است بحساب ارزش شخصی وی گذاشته نمیشود .

از آن پنج فروغی که حلقهٔ ابروی مرا پدیدآورده‌اند، آنکه بیش ازهمه به منقارم نزدیك است کسی است که بیوه زن را برمرگ پسرش تسلیت داد[1]؛

و اکنون وی از روی تجربه‌ای که در بارهٔ عاقبت نیکوی ما و سرنوشت بد عاقبتان آموخته، میداند که بدنبال مسیح نرفتن چه گران تمام میشود[2].

وآن کس که چون درطول حلقه بالا روی، در محیط دایره‌ای که از آن سخن میگویم بدنبال وی میآید، با توبه‌ای بی غل و غش مرگ خویش را بتأخیر افکند[3]؛

۱ـ اشاره به ترایانو Traiano (دراصل Trajanus) امپراتور معروف روم که داستان او و پیرزن رومی که درینجا بدان اشاره شده ، قبلا بتفصیل نقل شده است (برزخ ، سرود دهم) .

۲ – اشاره بافسانهٔ معروفی که بعداً در همین سرود در بارهٔ آن سخن خواهد رفت ، وحاکی‌ازینست که روح ترایانوس چند قرن در دوزخ بسر برد تاآنکه پاپ «گرگوریو» با دعای خود او را زنده کرد، و اینبار ترایانوس بآئین مسیح درآمد ودر دومین مرگ خود به بهشت رفت .

۳ – حزقیا Ezechia پادشاه عبرانیان که بروایت تورات براثر دعای او خداوند مرك وی‌را پانزده سال از موعد مقرر بتعویق انداخت (تورات ،کتاب اشعیاء نبی ، باب سی‌وهشتم) : «... درآن ایام حزقیا بیمار ومشرف بموت شد ، واشعیاء بن‌آموص‌نبی نزد وی آمده او را گفت خداوند میگوید تدارك خانهٔ خود را ببین ، زیرا که میمیری وزنده نخواهی ماند . آنگاه حزقیا روی خود را بسوی دیوار برگردانیده نزد خدا دعا نمود وگفت ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه بحضور توحزقیا زارزار بگریست ... وکلام خداوند براشعیاء نازل شده گفت برو وبحزقیا بگوبهوه خدای پدرت داود چنین میگوید: دعای ترا شنیدم واشکهایت‌را دیدم . اینك من برروزهای تو پانزده‌سال افزودم » . درکتاب دوم پادشاهان (باب‌بیستم) این مطلب عیناً بهمین صورت‌آمده است . در هیچکدام ازین‌موارد صحبتی از « توبهٔ بی‌غل وغش » حزقیا نشده ، فقط دراواسط سرود سی‌وهشتم کتاب اشعیاء که قسمت اول آن در بالا نقل شد سخن از استغاثهٔ حزقیا بدرگاه خداوند و فروتنی اورفته، وشاید اشارهٔ دانته بهمین موضوع باشد .

واکنون وی میداند که عدالت سرمدی تغییرناپذیر است ، هرچند که دعای شایستهٔ اجابتی در آن پائین آنچه را که باید امروزشده باشد بفرداتواند افکند[1] .

آن کس که در دنبال اوست ، با حسن نیتی که ثمرهٔ بد ببار آورد خود را ، و قوانین را ، و مرا یونانی کرد تا جای خویش را بشبان داده باشد[2] ؛

اکنون وی میداند که چسان آن بدی که از نیکی مورد نظر او حاصل آمد بدو آزاری نرسانید ، هرچند که دنیائی ازآن ویران شد[3] .

وآن کس که در نیمهٔ نزولی قوس میبینی ، « گولیلمو » است که سر زمینی که بر زندگی « کارلو » و «فدریگو» میگرید ، بر مرگ او گریان است[4] ؛

---

۱ – اشاره بمطلب بند پیش . – درآن پائین : در روی زمین .

۲ – کستانتینو Costantino (در اصل لاتینی کنستانتینوس Constantinus) امپراتور روم، که پایتخت امپراتوری را از رم به بیزانس (قسطنطنیه) انتقال داد وبقول دانته خود را و قوانین را (قوانین رومی) وعقاب را (مظهرا مپراتوری روم) که پیش ازآن همه‌رومی‌بودند « یونانی »کرد (زیرا که بیزانس جزئی از یونان بود) تا روم را بپاپ واگذارد و بگفتهٔ دانته جای خویش را (روم) بشبان (Pastor : پاپ که بنمایندگی عیسی شبان گلهٔ مؤمنین است) دهد ؛ ولی اینکارکه براثر ایمان‌کامل کنستانتینوس بآئین مسیح وبقصد تقویت بنیادکلیسا ، یعنی بانیت خیر انجام گرفت ، ثمرهٔ بد ببارآورد ، یعنی منجر بدان شدکه کلیسا ضیاع وعقار پیدا کند وبفساد گراید (رجوع‌شود بدوزخ ، سرودهای ۱۹و۲۷– برزخ، سرود ۳۲–بهشت ،سرود۶)

۳ – یعنی : خود او بعلت نیت خیری که‌داشت آمرزیده و «جنت‌مکان» شد ، ولی‌اشتباه وی امپراتوری روم را متلاشی و « دنیائی را ویران » کرد

٤ –گولیلمو Guglielmo ،گولیلموی دوم ملقب به «خوب» ، پادشاه سیسیل ، که‌در سال ۱۱۸۹مرد وبقول «لانا» مفسر معروف کمدی الهی «در دوران سلطنت اوجزیرهٔ سیسیل‌بهشت روی زمین بود » . دانته در اینجا تذکر میدهدکه در حال حاضر (در دورهٔ دانته) مردم سیسیل‌ازاین گریانند که‌چراکارلوCarlo (شارل‌دانژو، پادشاه‌ناپل وسیسیل) وفدریگو Federigo (فردریك دوم ، پادشاه سیسیل) زنده‌اند ، درصورتیکه بعد ازگولیلمو ازینکه او مرده است گریان بودند .

اکنون وی میداند که چسان آسمان دل بشاهی دادگستر میبندد وبا درخشندگی فر وجلال خویش دیگرانرا نیزاز این شناسائی برخوردار میکند.

در دنیای گمراه زیرین،چه کس باورمیتواند داشت که دراین‌دایره «ریفئوی» تروبائی همنشین این فروغهای مقدس باشد[1] ؟

اکنون وی‌بربسیار چیزهاازآنچه جهانیان‌ازبرکت الهی‌نمیتوانند دانست‌آگاه‌است، هرچند که بینائی اورا قدرت تشخیص عمق این برکت نیست.

همچنانکه چکاوك نخست آواز خوانان در فضا بال میگشاید ، و آنگاه درسرمستی آخرین آهنگهای این آواز که او را خرسندمیکنند خاموش میشود ،

تصویر این نقش لذت جاودانی[2] که اراده‌اش هرچیز را بدانصورت که هست درمیاورد ، درنظرم چنین‌آمد.

و با آنکه شك خویش را ، چون رنگی که از پس شیشه نمایان

---

۱ — ریفئوی تروبائی Rifeo troiano قهرمان افسانه‌ای تروبا که بقول ویرژیل (انئس ،کتاب دوم) پس از خروج «انئا» از تروبا بااو همسفر شد وویرژیل او را « عادلترین وباتقوی‌ترین مردم تروبا » نامیده‌است. این تنها اشاره ای است که دربارهٔ این آدم گمنام وساختگی درادبیات کهن میتوان یافت . اندکی بعد ، درهمین سرود دربارهٔ وی باتفصیلی بیشترسخن میرود . «ونتوری» مفسر قدیمی کمدی الهی درین باره مینویسد : « اگر دانته احتیاج بدان داشت که یکنفر مشرك را به‌بهشت خود راه دهد ، خوب بود خود «انئا» را که قهرمان اصلی کتاب‌ویرژیل است بدانجابرده‌باشدونه یکی‌از قهرمانان درجهٔ دوم کتاب ویرژیل را که خود ویرژیل‌هم‌بدواعتنائی نکرده است . »

۲ — اشاره بعقاب که خداوند (لذت جاودانی eterno piacere) اورابصورت‌مظهری از جلال خود مجسم کرده است . ــ برخی از مفسرین مفهوم این شعر را این‌دانسته‌اند که : « عقاب را از سخنان خود و از لذتی که از آنها احساس کرد و نشانی ازلذت جاودانی ، یعنی انعکاس ارادهٔ الهی بود ، خرسند یافتم » .

است نشان دادم ، این شك با خاموشی منتظر نتوانست ماند ،

و با سنگینی خود دهان مرا بگفتن « چگونه چنین است ؟ »

بگشود[1] ، و این باعث آمد که بزمی بزرگ در میان ایشان برپا بینم[2]

اندکی بعد ، نشان مبارك[3] برای اینکه مرا از فرط شگفتی در

سرگشتگی ننهاده باشد ، بادیده‌ای فروزانتر چنین پاسخم داد :

« میبینم که تو این مطالب را از آنجهت که از زبان من میشنوی

باور میداری ، اما پی نمیتوانی برد که چسان چنین تواند بود ، چندانکه

باهمهٔ اعتقادی که درین باره داری ، کنه این امور بر تو پنهان‌مانده‌است .

حال آن کس را داری که چیزی را فقط از روی نام آن میشناسد ،

اما تا کسی دگر ماهیت آن را[4] بر او آشکار نکرده باشد ، دربارهٔ آن هیچ

نمیتواند دانست .

Regnum coelorum[5] درشتخوئی عشق آتشین و امید تندرو

---

۱ — یعنی : درین هنگام شکی بردلم راه یافته بود که بی‌آنکه احتیاج بتذکر آن باشد ، چون رنگی که از پس شیشه‌ای نمودار آید ، هویدا بود . معهذا بار این شك چنان سنگین بود که نتوانستم خاموش بمانم وبی‌اختیار گفتم : « چگونه چنین چیزی ممکن است ؟ » (چطور ممکن است کسانی مانند «ترایانو» و «ریفئو» که بخدا ومسیح مؤمن نبوده‌اند به بهشت آمده باشند ؟)

۲ — یعنی : این اعتراض من برای ایشان وسیله‌ای شد که مرا بیشتر باحقیقت ذات الهی ومشیات ازلی آشنا کنند ، و این امکان خدمت بمن این ارواح را بسیارشادمان کرد ، چنانکه گوئی بزمی‌آراستند . این فکر قبلا بکرات در «بهشت» آمده است .

۳ — lo benedetto segno : عقاب .

٤ — اصطلاحی که دراینجا بکاررفته « quiditate » درمنطق والهیات رایج‌است ، ومعنی «جوهر» را میدهد .

٥ — دوکلمهٔ لاتینی ، بمعنای «قلمروآسمان» .

را که بر ارادهٔ خدائی غلبه میجویند تحمل میآورد[1]؛

نه‌آنکه این‌غلبه ،همانندپیروزی مردی برمرد دگرباشد، زیرا که اینان از آن رو غالب میآیند که این اراده خود مایل بـه مغلوب شدن است ، وچون مغلوب شده باشد بحقیقت با نکوئی خویش پیروزی جسته است[2] .

نخستین روح ابرو وپنجمین‌آنها ، ترا باعجاب میآورند[3] ، زیرا که ایشان را آرایندهٔ اقامتگاه فرشتگان می‌بینی .

اینان ، چنانکه میپنداری ، قالب خویش را بصورت مشرکینی ترك نگفتند ، بلکه چون ترسایانی سخت ایمان ترك گفتند، چه آنکس که ایمان به پاهائی بست که میبایست بدرد آیند ، وچه‌آنکس که ایمان بدان پاها آورد که بدرد آمده بودند[4] .

---

۱ — یعنی : در قلمروآسمان ، خداوند مخالفتی درین باره نشان نمیدهد کـه علی‌رغـم قوانین‌کلی او بخشش او را بنیروی «عشق و امید» از وی مطالبه وبراو تحمیل‌کنند » . این‌جمله از انجیل متی (باب‌یازدهم) نقل شده : « ... واز ایام یحیی تعمید دهنده تاالآن ملکوت آسمـان مجبور میشودوجباران آنرا بزور ازوی میربایند» . اصل‌لاتینی‌این‌جمله که دانته قسمت‌اولش‌رابهمان صورت لاتینی نقل‌کرده ، چنین‌است :

Regnum coelorum vim patitur, et violenti rapiunt illud

۲— توجیه‌گفتهٔ بالا : این «تحمیل برخداوند» معنی این‌رانمیدهدکه واقعاً برخداوند غالب‌آمده وچیزی را که او نمیخواسته است بوی قبولانده باشند ، زیرا این «شکست» خداوند که در نتیجهٔ‌آن بخشش بیشتری از جانب وی نصیب‌کسان میشود ، بحقیقت همان است که خود او خواسته است ، یعنی ازین راه از جانب وی خیری بیشتر عاید شده و او پیروزی بیشتری یافته است .

۳ — اشاره به دوروح «ترایانو» و «ریفئو» که اولین وپنجمین روح ابروی‌عقابند.

٤— یعنی : این دونفرهیچیك دروقت مرگ‌خودمشرك (pagano) نبودند، بلکه‌هردو بخداوند وبه‌عیسی ایمان داشتند ، چه «ریفئو» که برکت الهی شامل او شد وپیشاپیش‌بمسیح کـه میبایست پاهایش بصلیب میخکوب شوند (بدرد آیند) ایمان‌آورد وچه «ترایانو» که بعدازمرگ مسیح زیست (بعد از بدردآمدن پاهای او) وبدو مؤمن شد .

یکی ازین دو ، از دوزخ که هرگز ساکنانش به ارادهٔ نکو باز نمیگردند ، بکالبد خود بازگشت واین پاداش را از دست امیدی پرشور بستاند[1] ،

امیدی پرشور که باهمهٔ نیروی خود روی نیاز بدرگاه خداوند برد تا مگراورا ازنو زنده کند، وازین راه اراده‌اش را امکان برپای خاستن دهد[2] .

روح پرجلالی که از او سخن میگویم ، بکالبد خود بازگشت و در کوتاه زمانی که دراین قالب بماند بدان کس که بیاریش میتوانست آمد[3] ایمان آورد ؛

و بر اثر این ایمان در چنان آتشی ازعشق حقیقی بگداخت که در مرگ دومین خویش شایستهٔ حضور در این بزم شد[4] .

آن دیگری ، در پرتو برکت کاملهٔ چشمه ای چنان عمیق که هرگز نگاه آفریده‌ای تابعمق آبهای آن رخنه نکرد[5] ،

---

۱ — بنا بعقیده ای که در قرون وسطی رایج بود ، پاپ «گرگوریوی مقدس» بعد از اطلاع بررفتار جوانمردانهٔ امپراتور «ترایانو» با بیوه زن رومی که پسرش را کشته بودند (برزخ، سرود دهم) ازینکه روح چنین مردی در دوزخ بسرمیبرد سخت افسرده شد، وبدرگاه خداوند دعا کرد که یکباردیگر اورا زنده کند وخداوند نیزچنین کرد، ودرنتیجه روح ترایانو از «اعراف» (دوزخ ، سرودچهارم) ،ونه از دوزخ اصلی ، بدنیای زندگان فرا خوانده شد» واینبار «ترایانو» بآئین مسیحی ایمان آورد وآمرزیده از دنیا رفت . ـ « از دوزخ که هرگز ساکنان آن بارادهٔ نکو باز نمیگردند » : اشاره بدانکه دوزخ جایگاه گناه مطلق است وفروغ پشیمانی وتوبه بدان راه ندارد . ـ «بکالبد خود» ؛ دراصل : باستخوان torno all' ossa . ـ « امیدی پرشور » : ایمان واحسان پاپ گرگوریو .

۲ — امکان آنرا که پس از سقوط ، دوباره برپای خیزد ونجات یابد .

۳ — مسیح .

٤ — بزم ارواح بهشتی ، در فلك مشتری .

٥ — برکت الهی که از مشیات ذات لایزال سرچشمه‌میگیرد، واین مشیات چنانند که هرگز کسی بکنه‌آنها راه نمیتواند برد .

در دنیای زیرین همهٔ عشق خودرا وقف داد گستری کرد، چندانکه خداوند او را از برکتی به برکتی برد ودیدگانش را بروی نجات آیندهٔ ما بگشود [۱]؛

آنگاه وی ایمان آورد، و از آن پس دیگر عفونت آئین مشرکان را تحمل نتوانست کرد، وبنکوهش مردم گمراه پرداخت.

تعمید او بدست آن سه بانوئی صورت گرفت که تو در کنار چرخ راست گردونه با ایشان روبروشدی [۲]، و این فزون ازهزارسال پیش ازآن بود که کسان بتعمید پردازند [۳].

ای مشیت ازلی که پیشاپیش سرنوشت کسان را معین میکنی [٤]، چقدرریشهٔ توازدسترس نگاههائی که علت نخستین را بطور کامل نمی‌بینند بدور است [٥]!

۱ــ دنیای زیرین laggiù: روی زمین. ــنجات redenzione: باز خرید گناهان بشر بدست عیسی.

۲ ــ سه بانوئی: حسنات ثلاثه، که در سرودهای آخر برزخ بتفصیل ازآنها سخن رفته است (برزخ، سرودهای ۳۱،۳۲،۳۳). ــ در کنار چرخ راست گردونه (برزخ، سرود ۳۲).

۳ ــ یعنی: این ایمان آوردن هزارسال پیش ازآن صورت گرفت که مسیح بقالب زمینی خود زاده شده باشد. قبلا گفته شد که همهٔ این اشارات مربوط به «ریفئو» Rifeo قهرمان افسانه‌ای تروبائی است (صفحهٔ ۲۸۷، شرح ۱). ظاهراً نام این شخص را دانته درکتاب ویرژیل Ripheus خوانده وازآن «ریفئو» ساخته است، درصورتیکه املای اصلی آن بلاتینی Rhipeus است. این «ریفئو» نه یك قهرمان تاریخی وواقعی است ونه یك «آفریدهٔ هنری»، وفقط نام ساده ومبهمی است. احتمال قوی میرود که انتخاب وی توسط دانته تنها بدین نظر بوده که گفته باشد غیرمؤمنین نیز، درصورتیکه خود را شایستهٔ برکت الهی کنند رستگار میتوانند شد.

٤ ــ همهٔ این جمله، ترجمه کلمهٔ predestinazione است که شاید جز بدینصورت مفهوم آنرا بشکلی واضح نقل نتوان کرد ــ «سن تماسوداکوینو» دررسالهٔ معروف خودش که دانته درتمام «کمدی الهی» بدان نظر دارد، این کلمه را «منشور ازلی الهی، در بارهٔ آنچه بعدها از پرتو برکت او روی خواهد داد» معنی کرده است.

٥ ــ یعنی: چقدر ادراك آدمی از درك حقیقت مشیات ابدی تو قاصر است.

و شما ای آدمیان، در داوریها جانب احتیاط را نگه دارید [1] زیرا
که مانیز که خدای رامی‌بینیم هنوزجملهٔ بر گزیدگان اورا نمیشناسیم،
واین شناسائی ناقص ما را دلپذیر است، زیرا که سعادت ما دراین
خیر، یعنی باخواستن آنچه خداوند خواسته‌است، کامل میشود.»

بدینسان بود که با دست این تصویر ملکوتی، برای روشن کردن
دیدهٔ کوتاه بین من، داروئی گوارا بمن داده شد [2].

وهمچنانکه نوازنده‌ای چیره دست ارتعاش سیمهای سه‌تار خود را
باصدای‌خواننده‌ای خوشنوا هماهنگ‌میکند وازاین راه آوازرا دلنشینی
بیشتر میبخشد.

بیاد دارم که بهنگام سخن گفتن او نیز، دوفروغ مبارك را [3] چون
دودیده‌ای که باهم باز وبسته شوند، دیدم
که همراه با کلماتی که ادا میشد، شعله‌های خویش را بتموج
درمیآوردند.

۱ — تکرار سخنی که قبلا دانته از جانب خود گفته بود (صفحهٔ ۱۳۰۴، شرحهای ۲و۳)

۲ — یعنی: این عقاب مشکل مراحل کرد وداروئی را که میبایست دردم باآن‌درمان یابد بمن‌خورانید.

۳ — ارواح «ترایانو» و «ریفئو».

سرود بیست و یکم

آسمان هفتم : فلك زحل

ارواح مجذوب

دانته و بئاتریس یکبار دیگر فلکی را در پشت سر مینهند و پای بفلکی تازه میگذارند . این فلك تازه آسمان «زحل» آخرین سیاره از سیارات هفتگانه‌درعلم‌هیئت‌قدیم‌است که درینجا بارواح راهبان وزهاد گوشه‌نشین ومعتکفین وبطورکلی‌همهٔ‌آن پارسایانیکه خداوند را از راه «تأمل‌وتفکر» شناخته وره‌بجلالش برده‌اند ، اختصاص یافته است .

در اینجا نیز ، چون در افلاك پیشین ، صعود دانته چنان صورت میگیرد که وی خود متوجه بالا روی خویش نمیشود ، اما درین فلك زحل،دیگر افزونی فروغ و زیبائی بئاتریس نیست که او را متوجه صعود بفلکی‌بالاترمیکند ، زیرا چنانکه خود بئاتریس بدو تذکر میدهد ، اگر وی (مظهر حقیقت الهی) بیش ازاین فروزندگی یابد ، یا بقول دانته لبخندی تازه بزند ، دیدگان زمینی دانته را طاقت تحمل فروغ او نخواهد بود. ومفهوم واقعی این اشاره اینست که اگر تا پیش ازآشنائی بافروغ عیسی وروح‌القدس که در فلك بعد (فلك ثوابت) صورت خواهد گرفت ، وی باقدرت ادراك بشری ومحدود خود بحقایقی‌کاملتر ره ببرد ، نیروی اندیشه وادراك او را یارای تحمل چنین بار سنگینی نخواهد بود .

در فلك زحل ، دانته از دیدار نردبان زرینی که پایانش معلوم نیست ، (ودرسرود بعد معلوم میشود که این نردبان تابعرش خداوند ادامه دارد) وارواح بیشمار در طول آن روی بجانب بالا دارند ، پی میبرد که پای بفلکی تازه نهاده است . این همان نردبانی است که بروایت تورات در هنگام خواب بنظر«یعقوب» پیغمبرآمد، که برآن فرشتگان بالا وپائین میرفتند (رجوع شود به بند دهم همین سرود ، صفحهٔ۱۴۲۳، سطر اول وشرح ۱) . مفهوم سمبولیك این‌نردبان، درجات پیاپی ارتقاء روح آدمی ، ازراه تأمل وتفکر ، بجانب حقیقت‌الهی‌است.

دراین فلك زحل بخلاف سایر افلاك خاموشی کامل حکمفرماست و هیچ‌نغمه‌ای وسرودی وآهنگی‌درآن‌طنین‌نمیافکند، زیرا که این طبقه‌ازآسمان‌خاص آن ارواح پارسااست که از راه سکوت وجذبه وتنهائی درپی‌درك‌حقیقت‌الهی‌برآمده بودند . یکی از ارواح برای دانته توضیح میدهد که اینان درواقع بسرودی‌خاص مترنمند ، منتها حواس بشری را قدرت شنیدن این چنین سرودی نیست .

دربارهٔ این ستاره ، دانته در باب دوم «ضیافت» چنین مینویسد : «زحل را در میان سیارات میتوان از دولحاظ بعلم هیئت در میان علوم تشبیه کرد : اول کندی‌حرکت این سیاره درگذشتن از بروج دوازده‌گانه ، زیرا که طبق محاسبات اخترشناسان بزرگ هردورگردش‌کامل این ستاره بیست ونه‌سال واندی‌طول‌میکشد . دوم اینکه این ستاره دورترین وبلندترین همهٔ سیارات است ؛ واین هردوخاصیت در علم نجوم هست ، زیرا که از یکطرف آموختن این علم از فراگرفتن تمام علوم دیگر بیشتر بطول میانجامد وتحقیقات ومطالعات علمی وتجربی مربوط بدان وقتی موسع‌تر میخواهد تاصحت وسقم فرضیه‌ها وحسابها را روشن‌کند ؛ از طرف دیگر این علم بالاترین علوم است ، زیرا چنانکه ارسطو درآغاز رسالهٔ خود در بارهٔ روح میگوید علم ازآن‌جهت شریف و عالیقدر است که هم موضوع آن اصیل است وهم‌قاطعیت وایقانیکه همراه‌میآورد، وازین هردونظرهیئت را بایدارزنده‌ترین وعالیقدرترین علوم دانست ، زیرا کـه موضوع آن باگردش افلاك سروکار دارد و قاطعیت آن بانظم عظیم جهان‌آفرینش که درآن بینظمی‌وخللی راه نمیتوانددداشت. واگر کسی توهم‌بی‌قاعدگی ومنقصتی درآن کند ، این نقص مربوط بافلاك‌نیست ، بلکه بقول بطلمیوس مربوط بسهل‌انگاری واشتباه درمحاسبه یا بی‌اطلاعی ماست.»

ستارهٔ زحل از دیرباز درنظرقدما مظهر نحوست وشومی ومرك بوده است چنانکه حافظ ما درمورد «سعدونحس» به « تأثیر زهره وزحل » اشاره میکند .

در مورد نفوذ این ستاره در حوادث روی زمین ودر طبایع افراد ، «بونی» از قول «المبصر» چنین مینویسد : « طبیعت زحل سرد ، خشك،افسرده ، تاریك وسختگیر ، وشایدهم‌گاهی سرد ومرطوب است ورنك ناخوشایندی دارد . امور ذیل همه وابسته بنفوذ زحـل است : دریا نوردی ، سفرهای دور ودراز و پرمخاطره ، بدنهادی ، حسد ، حیله وفریب ، اغوا ، خطرجوئی ، غرور، تفرعن ، زرق‌وریا ، لاف وگزاف ، تفاخر ، عبودیت دربرابر حکام وزورمندان وهرکوششی که برای نیل بمقصود از راه زورگوئی یا بدطنیتی یا پیمان شکنی یا مجادله یا قیدوبند یا بزندان افکندن صورت گیرد ، لذات معنوی وفکری؛تجربه‌اندوزی از راه حیله یـا از راه مشاوره ، مردان سالخورده وباوقارکه صحبتشان ملال‌انگیز است ، طمأنینه، ترس ، استرحام ، بیماری ، اختلال مشاعر، کلاه برداری،حزن و نومیدی،خرابی، ضایعات‌مختلف، مرك وهمهٔ امور مربوط بدان،نوحه‌ومرثیه،یتیمی، امور مربوط بخاطرهٔ چیزهای قدیمی. نیاکان‌واعمام وبرادران ارشد و خدمتگزاران وستوربانان ، آدمهای حقیر ، راهزنـان وقطاع‌الطریقان ، نبش قبرکنان ، دزدان اموال مردگان ، دباغان ، بدزبانان وناسزاگویـان ، جادوگـران ، جنگجویـان قسی‌القلب و مردمان دنی‌الطبع و فرومایه . » برونتو لاتینی دانشمند بزرگ معاصر دانته (سرود پانزدهم دوزخ) این ستاره را « سنگدل ، حیله‌گر ، وسرد طبیعت می‌نـامد .

سرود بیست ویکم

دیدگانم از نو بچهرهٔ بانویم دوخته شده بود ، و همـراه باآنها اندیشهٔ من نیز که نظر ازهرچیز دیگر باز گرفته بود چنین کرده بود .

وی دیگر نمیخندید ؛ ولی بامن چنین آغاز سخن کرد : «اگرباز بخندم ، تو همچون «سمله» خواهی شد ، در آن هنگام که سراپا بدل بخاکسترشد[1] ؛

زیراکه زیبائیمن، کهچنانکهخود دیدهای دردرجات مختلف کاخ سرمدی، هرقدرکه بالاتر رود افروختهتر میشود[2] ،

اکنون چنان میدرخشد کـه اگر نقابی بر روی نکشد نیروی خاکی تو در برابر فروغش همچوآن شاخه خواهد شد که صاعقه ای درهمش شکند .

۱- در میتولوژی یونان ، سمله Semele دختر «کدمـوس» و معشوقهٔ خدای خدایان بود . «هرا» زوجهٔ خدای خدایان که میخواست از شر این رقیب زمینی خود آسوده شود، بقالب پیرزنی درآمد واو را اغواکردکه از خدای خدایان که همیشه بصورتآدمی عادی بیستراومیرفت تقاضاکندکه یکبارنیز خودشرا با فروجلال خدائی بدو بنمایاند ؛ « زئوس » اورا ازین کار برحذر داشت ، ولی بالاخره بااصرار وی چنین کرد ودرنتیجه آتش جبروتش دختر را سوزانید وخاکستر کرد . (دوزخ ، سرود ۳۰) .

۲- اشاره بفروغ دیدگان بئاتریس که درصعود از هرفلکی بفلك دیگر زیادتر میشود . ازنظر تمثیلی اشاره است بدینکه نزدیکی تدریجی باحقیقت الهی پیوسته روح را ازآلایشهادورتر میکند . ـ «چنانکه دیدهای» : اشاره بموارد پیشین کـه نظیر این واقعه روی داده بود (بهشت : سرودهای پنجم ، هشتم ، دهم ، چهاردهم ، هجدهم) .

اینک‌ما به شکوه هفتمین، که اکنون از زیر سینهٔ شیر سوزان شعاعی‌آمیخته بانیروی خاص خود بپائین میفرستد پای‌نهاده‌ایم[1].

اندیشهٔ خویش رادرپس دیدگانت تمرکز ده ، و آنها را آئینه ای دربرابر آن‌تصویری کن که اینک دراین‌آئینه‌اش‌خواهی دید[2].

آنکس که بداند در آن دم که من روی بمهمی دیگر بردم ، دیدگانم از این چهرهٔ تابناك چه مائده‌ای بر میگرفتند[3]،

در خواهد یافت که اطاعت فرمان این یار آسمانی تابچه اندازه‌ام خوشایند بود ، زیرا که ازین راه لذتی را با لذتی دیگر در دو کفهٔ ترازو مینهادم .

در دل آن بلوری که‌دنیای مارا در میان گرفته‌است، ونام رهنمای خویش‌را دارد که در دوران فرمانروائیش هرگونه بدنهادی رخت ازجهان بر بسته بود[4]،

۱ــ «شکوه هفتمین» settimo splendore : ستارهٔ زحل ، که فلك آن هفتمین فلك از مجموعهٔ افلاك‌است ودانته بی‌آنکه متوجه شده باشد همراه با بئاتریس پای بدان‌نهاده‌است .ــ «زیر سینهٔ شیر سوزان» : اشاره ببرج «اسد» (Leone) که در هنگام سفرآن جهانی‌دانته، یعنی‌درآغازبهار، «زحل»درآن‌است.ــ «سوزان»:اشاره بروشنی‌اخترانی که‌این برج را پدیدآورده‌اند. «شعاعی‌آمیخته بانیروی خاص خود» : شعاعی سرد ، که خاص زحل است وبا «شعاع سوزان» برج اسد تعدیل میشود . ــ بسوی پائین : بزمین .

۲ــ یعنی : سعی کن که‌بمفهوم آنچه میبینی پی‌بری ، وکاری کنی که همچنانکه‌حقیقت الهی‌درآئینه‌های‌افلاك منعکس‌میشود وازآنجادرفروغ‌فرشتگان وارواح‌آسمانی‌بتجلی‌درمیآید ، تونیز بانگریستن بدین فروغها این حقیقت را تا آنجا که ممکن است در خود منعکس ومتجلی کنی .

۳ــ اشاره به دولذت متقارن : تأمل در حقیقت الهی و اطاعت ازفرمان بئاتریس .

۴ــ درفلك‌بلورین «زحل»، که زمین وافلاك ششگانهٔ دیگر را درمیان‌گرفته ونام زحل Saturno (رهنمای روشن خویش il suo chiaro duce) را دارد که بعقیدهٔ یونانیان ، پیش‌ازروی کارآمدن زئوس فرمانروای روی زمین بود و دوران او عصر بیگناهی وپاکی بشر یعنی «عصرطلائی» بشمار میرفت (دوزخ ، سرود ۱۴ ــ برزخ ، سرود ۲۸) .

نردبانی‌را، برنگ‌طلائی که درمعرض شعاعی ازخورشید قرار گرفته باشد ، دیدم که ازفرط بلندی آن نگاهم ببالایش نمیرسید[1] .

ودرهمان هنگام از پله‌های‌آن فروغهائی چنان فراوان را بجانب پائین روان دیدم که پنداشتم جملهٔ فروغهائی که در آسمان توان دید[2] در آنجا پراکنده شده‌اند .

و همچنانکه زاغان ، بعادت فطری خود ، در آغاز روز بحرکت درمیآیند تا بال وپر سرد خویش را گرمی بخشند ،

وچون چنین کنند ، برخی ازآنها بی بازگشتی براه‌خود میروند، و بعض دیگر بدانجا که ازآن بپروازآمده بودند بازمیگردند، ودسته‌ای نیزچرخ زنان در فضا باقی میمانند ،

در تلالؤ این ارواحی که دسته جمع بدانجا آمده بودند ، در آن هنگام که این تلالؤ بدرجهٔ معینی رسید ، وضعی چنین دیدم[3] :

۱– این « نردبان » که تا عرش اعلی بالا میرود مظهر « تأمل وجذبه » است ، و این فلك جایگاه ارواحی است که ازین راه به‌بهشت آمده‌اند، همچنانکه در فلك مریخ «صلیب» نشان آنهائی بود که از راه جنگجوئی وشهادت در راه ایمان شایستهٔ بهشت شده‌اند، ودرفلك مشتری «عقاب» مظهر سلطنت وامپراتوری ونشان پادشاهانی بود که از طریق عدالت پروری به بهشت راه یافته‌اند . دراینجا «نردبان» نمایندهٔ صعود این ارواح بسوی کمال از راه « جذبه وتأمل »است، ودانته بدین‌وسیله میفهماند که در نظر او ازین راه بصورتی عالیتر میتوان بکمال رسید . فکر «نردبان» باحتمال قوی از تورات گرفته شده (سفر پیدایش ، باب بیست‌وهشتم) : «... ویعقوب در خواب دید که ناگاه نردبانی برزمین برپا شده که سرش بآسمان‌میرسد، واینك فرشتگان خدا برآن صعود ونزول میکنند . در حال خداوند برسرآن ایستاده میگوید من هستم یهوه خدای پدرت ابراهیم . »

۲– ستارگان .

۳– اشاره بدین‌که در راه شناسائی خداوند از طریق تأمل،آدمیان چون بمرحله‌ای معین از رشد معنوی رسند (هنگامیکه این تلالؤ بحد معینی رسد) یکی از سه راه را در پیش میگیرند: یا « بی‌بازگشتی براه خود میروند » (از تأمل بسراغ عمل میروند)یا «بازمیگردند» (کماکان مستغرق در تأمل میمانند) و یا « چرخ زنان در فضا میمانند » (تأمل و عمل را در میآمیزند) .

وآن که بما نزدیکتر از همه شد بر جای بایستاد [۱]، وچنان فروزنده شد که اندیشه کنان با خویش گفتم: «آن عشقی را که بمن مینمائی، خوب می‌بینم [۲].»

اما آن بانوئی [۳] که همواره در انتظار آنم که چگونگی سخن گفتن یا خاموش ماندن و وقت آنرا بمن بگوید، برجای ایستاده است [٤]، لاجرم کاری نکو میکنم که علیرغم شوق خویش چیزی طلب نکنم؛

اما او [٥]، که در جلوهٔ آنکس که همه چیز را میبیند [٦] مکنون خاطر مرا عیان میدید، بمن گفت: «گرمی شوق خویش رافرونشان [۷]!»

و من چنین آغاز سخن کردم: «مرا آن شایستگی نیست که تو پاسخم گوئی [۸]، اما بنام آن کس [۹] که مرا اجازت سؤال از تو میدهد،

تو، ای روح مسعود که خویش را در سرور خود پنهان داری [۱۰]، مرا بر آن سببی که چنین نزدیك منت آورده آگاه کن،

۱ — اشاره بروح پارسائی بنام Pietro Damiano کـه در اواخر سرود خـودش را معرفی میکند (صفحهٔ ۱۴۳۰ شرح۳ وصفحهٔ ۱۴۳۱ شرح۲)

۲ — یعنی: چنان فروزانی که خوب احساس میکنم که باچه علاقه‌ای انتظاررفع مشکل من وجلب رضایت مرا داری

۳ — در متن، بصورت ضمیر مؤنث quella.

٤ — si sta: حرفی نمیزند وحرکتی‌نیز نمیکند.

٥ — ella: بئاتریس.

٦ — خدا.

۷ — یعنی:پرسش کن، تا پاسخ شنوی.

۸ — خطاب دانته بروحی است که در برابر اوست.

۹ — colei: بئاتریس اشاره به حقیقت الهی.

۱۰— یعنی: پوششی از فروغ خیره کننده که نشان سرور وسعادت تست، در میـانت گرفته است.



... در تلالؤ این ارواحی که بایکدیگر بدانجا آمدند ، وضعی چنین دیدم (صفحه۱۴۲۳)

و بمن بگوی که چرا در این فلك[1] آهنگ[2] خوش بهشتی که پائین‌تر از اینجا چنین پارسایانه در افلاك دگر طنین میافکند خاموش است[3] ؟ »

پاسخم داد : « شنوائی تو ، همچون بینائیت ، خاص خاکیان است ؛ در اینجا همان سببی مانع سرود خواندن‌میشود که بئاتریچه را از خندیدن بازمیدارد[4] .

من در طول پله‌های این نردبان مقدس تنها از آنرو تا بدین حد پائین‌آمدم که برای تو، با سخنان خویش وبا فروغی که مرا دربر گرفته است ، بزمی بیارایم ؛

آنچه مرا چنین شتابان دارد ، عشقی‌فزونترنیست ، زیرا که همین اندازه عشق وهم فزون از آن ، چنانکه ازشعله های فروزان‌آن بالاتوانی دید ، درآنجا گدازان است[5] ؛

اماآن احسان والا که ما را خدمتگزاران فرمانبردارآن حکمت کامله‌ای دارد که سرورکائنات‌است، چنانکه می‌بینی بهریك ازماوظیفه‌ای محول کرده‌است. »

---

۱ — in questa rota : دراین چرخ گردون .

۲ — sinfonia : سمفونی .

۳ — یعنی : چرا درسایرافلاك ارواح بهشتی‌پیوسته‌سرودمیخوانند ، ولی‌دراینجاخاموشند؟

٤ — یعنی : این ارواح اکنون ازآن جهت خاموشند که سامعهٔ بشری ترا قدرت‌شنیدن آوای ایشان نیست ، همچنانکه باصرهٔ ترا قدرت آن نیست که فروغ بئاتریس را ازین فزونتر بیند . ـ میتوان احتمال دادکه دانته از این خاموشی نظردیگری نیزداشته که‌درك‌آنرا بخواننده واگذارکرده‌است، وآن اینست که خاموشی شرط اصلی «تأمل» است .

٥ — یعنی : من نه از آن جهت بنزد توآمده‌ام که بیش ازدیگران مشتاق جلب رضایت خاطر توام ، زیراکه دیگر ارواح نیز جملگی بهمین اندازه بدین کار علاقه دارند .

گفتم : « ای فانوس مقدس[1] ، خوب می‌بینم کـه چسان درین
دربار عشقی آزادانه برای فرمانبرداری ازمشیت ازلی کافی است ؛

اما درک این نکته مرا دشوار مینماید که چرا در میان جملهٔ
همراهانت ، تنها تو پیشا پیش بدین مهم گماشته شده‌ای[2] . »

هنوز کلام آخرین را بپایان نبرده‌بودم که این فروغ از قسمت
میانین خویش محوری ساخت ، و همچون آسیا سنگی گردان بتندی
بر گرد خویش بچرخ زدن پرداخت[3] .

پس آنگاه عشقی که در درون آن بود چنین پاسخ داد : « نوری
خدائی برمن فرود میآید و در فروغی که بر گردا گرد خویش‌دارم رخنه
میکند ،

ونیروی ملکوتی آن با جذبهٔ من درمیآمیزد و مرا چنان ازخویش
بالاتر میبرد که آن جوهر اعلی را کـه این نور از آن ساطع است[4]
بچشم میبینم .

۱ — sacra lucerna درینجا با همان مفهوم «فروغ مقدس» ولی بصورتی باشکوهتر آورده شده است .

۲ — پاسخ روح بهشتی دربارهٔ تقدیر ازلی که پیشاپیش هر کس را برای‌کاری‌برمیگزیند، دانته را کاملا راضی نکرده است ، بدین جهت در اینجا سؤالی را که در فلك مشتری کرده بود بصورتی دیگر تکرار میکند ، یعنی میپرسد که چرا خداوند در میان‌همه ارواح‌این روح خاص را مأمور پاسخگوئی بدو کرده ونه روحی دیگر را . ولی در اینجا موضوع بحث بااساس بحث پیشین اندکی فرق دارد ، بدین معنی که اکنون دانته میخواهد بداند که راز پنهان نقشه‌های تقدیر کدام است ؟ پاسخ روح بهشتی در این مورد نیز مشابه باپاسخ روح قبلی است ، یعنی «به‌اسرار مشیات الهی مطلقا پی نمیتوان برد » .

۳ — نشان ابراز خرسندی روح از رفع مشکل دانته و خدمت بدو . قبلانیز (صفحهٔ ۱۲۷۹، بند اول) دانته به چرخیدن یك روح بهشتی اشاره کرده بود .

٤ — خدا .

آن‌سروری که در من شعله‌ور است از اینجا میزاید، زیرا که من روشنائی شعلهٔ خویش را با روشنی تأمل وجذبهٔ خود برابر نهاده‌ام.

اما آن روحی که برترین حد فروغ را در آسمان دریافت‌میدارد [1]، آن «سرافی» [2] که بیش ازجملهٔ فرشتگان بخداوند مینگرد نیز مسئول ترا اجابت نمیتواند کرد،

زیرا که آنچه تومیخواهی دانست، چنان عمیقانه درژرفنای‌مشیات ازلی‌اوجای گرفته‌است که نگاه هیچ‌آفریده‌ای بدان رخنه ندارد.

و چون بدنیای‌خاکیان باز گردی، این پاسخ را بدو [3] بگوی، تاویرا دیگر چنین هوائی در سر نیاید.

روحی که درینجا میدرخشد در روی زمین دوده اندوده [4] است: لاجرم بنگر که چنین روحی چسان در آنجا آن تواند کرد که درینجا، باآنکه آسمان آغوش برویش گشوده دارد، نمیتواند کرد؟ [5] »

سخنان اوچنان عنان‌برتوسن‌اشتیاقم‌زدند که دست ازپرسش‌بداشتم و بدان اکتفا کردم که فروتنانه نام ونشان او را از او بپرسم.

« در میان دو کرانهٔ ایتالیا [6]، در اندك فاصله‌ای از زادگاه تو [7]،

---

۱ — مریم (رجوع شود بسرود آخر این‌کتاب).

۲ — serafin(o): از دستهٔ «سرافین»، فرشتگانی‌که بیش از همهٔ ملائـك دیگر بخداوند نزدیکند(رجوع شودبسرودهای٤ و۸و۹و۱۱ این‌کتاب- درسرود ۲۸ازایشان بانفصیلی‌بیشتر سخن خواهد رفت).

۳-بدنیای خاکیان: جامعهٔبشری.

٤ — fumma: اشاره بدانکه در روی زمین قیود جسمانی بدست‌وپای‌آن‌بسته‌شده‌و راه را براندیشه‌اش گرفته است.

٥—یعنی:... دربنصورت، چگونه توقع‌آن‌داری که چنین‌کاری راکه ارواح مجرد درافلاك نمیتوانند کرد،آدمیان در روی زمین بکنند؟

٦ — میان دودریای آدریاتیك و «تیرنی»، در شبه جزیرهٔ ایتالیا.

۷ — فلورانس.

صخره‌هائی سر بر افراشته‌اند ، و این صخره ها چنان بلندند که تندر ها
بسیار پائین‌تر از آنها میخروشند[1] ؛
آنها را قله‌ای بنام « کاتریا» است که در پائین آن دیری است ،
واین دیر تنها بپرستش خداوند اختصاص داشت[2] . »
وی برای سومین بار سخن چنین آغاز کرد ؛ وآنگاه در دنبال
کلام خود گفت : « درآنجا ، من با چنان حمیتی همت بخدمت خداوند
گماشتم[3]
که بخوراکهائی که با شیرهٔ زیتون فراهم میآمد اکتفا کردم[4] ،
و مستغرق در شوق و جذبهٔ خویش گرما ها و سرما ها را بآسانی
گذراندم .

۱ — یعنی : طبقات‌ابر در ارتفاعی‌کمتر از قلهٔ این‌کوه بوجود میآید ، بطوریکه قسمتی ازکوه بالاتر از ابر قرار میگیرد .

۲ — کاتریا Catria : کوهی میان «گوبیو» و «پرگولا» در شمال ایتالیا که ۱۷۰۲ مترارتفاع دارد . ـ «دیری...» un ermo (اعتکافگاهی) : دیر «سنتاکروچه» Santa Croce (صلیب‌مقدس) معروف به دیر «فونته‌آولانا» Fonte Avellana که در قرن پنجم مسیحی‌تأسیس شد وباحتمال قوی متعلق بفرقهٔ مذهبی «بندیتی» و شاید هم فرقهٔ «کامالدولی» بود . تحقیقات دانته‌شناسان نشان داده‌که دانته مدت نسبتاً زیادی دراین دیر بسربرده بود . ـ «پرستش خداوند» latria : حیات مذهبی خاصی‌که باید وفقط صرف نیایش بدرگاه خداوند شود وکاری بسایر امور نداشته باشد . این تعبیری است که از باب دوم کتاب دوم رسالهٔ « سن‌تماسو » نقل شده است .

۳ — گوینده ، روح راهبی است بنام پیترو Pietro که برای ابراز حقشناسی نسبت بیکی از برادران روحانی‌که او را پرورش داده بود ، نام دوم خود را دامیانی Damiani نهاد. وی درسال ۹۸۸ یا باحتمال قویتر در۱۰۰۷ در «راونا» متولد شد ودرحدود سال ۱۰۳۵ بصومعهٔ «فونته‌آولانا» رفت وده سال بعدکشیش بزرگ آنجا شد . در ۱۰۵۸ بمقام کاردینالی واسقفی«اوستیا» رسید و در ۱۰۷۲ وفات یافت . وی را یکی از عالیترین مظاهر رهبانیت وتقوی درسراسر قرون وسطی‌دانسته‌اند .

٤ — اشاره بریاضتهای دیر «فونته‌آولانا» که ازجملهٔ آنها روزه‌های ممتد بود، بطوریکه چهار یا پنج روز از هرهفته را در تمام سال وتقریباً یکماههٔ پیش از تولد مسیح وعید فصح را شامل میشد .

سرود بیست‌ویکم

آن صومعه در آن دوران بـرای این افلاك حاصلی فراوان ببار میآورد، ولی‌اکنون‌بدل بچنان‌شوره زاری‌شده‌است که بزودی جملهٔ کسان براین نکته وقوف خواهند یافت[1] .

من در آنجا « پیترو دامیانو » نام داشتم ، و در کرانهٔ « آدریانی » درخانهٔ « نوسترادونا » « پیتروی گنهکار » بودم[2] .

چون‌مرا بقبول این کلاهی که‌اکنون‌ازفاسدبافسدمنتقل‌شده‌خواندند

۱— یعنی :آن زمان دراین صومعه پارسایانی واقعی میزیستند که چون میمردندروحشان ببهشت میرفت،وازین راه این دیر « حاصلی‌فراوان‌بافلاك میداد » ، ولی امروز این زمین از نظر زهد وورع شوره زاری شده که دیگر حاصلی ببار نمیآورد .

۲ — این بند از پیچیده‌ترین بندهای کمدی الهی‌وازآنهائی است که مایهٔ بحث وجنجال بسیار شده، بطوریکه آنرا از معماهای اصلی این کتاب میشمارند ، وازهمین‌جهت‌است که‌شمارهٔ تفسیر های مختلفی که در بارهٔ آن شده از بیست تجاوز میکند . بیشتر اختلاف مربوط بـه کلمهٔ 'fu است که در این شعر بکار رفته وبحسب‌آنکه‌آنرا fui یا fu بخوانند ، «بودم» یا«بود» معنی‌میدهد، وهمچنین اختلاف طرز نقطه‌گذاری دردنبال کلمهٔ «دامیانو» که بحسب‌آنکه«ویر گول» یا « نقطه وویر گول » بگذارند ویا اصلا علامت فاصلی نگذارند ، مضمون جمله فرق میکند . همین اشکال در مورد کلمهٔ گنهکار peccator وجود دارد . ـ شاید بهترین توضیحی که ازمقایسهٔ تفسیرهای مختلف‌میتوان داد ، اینست که این راهب تا زمانیکه درصومعهٔ «فونته‌آولانا» بسرمیبرد «پیتروداميانو» Pietro Damiano خوانده میشد وچون بصومعهٔ نوسترادونا Nostra Donna (بانوی ما ، اشاره بمریم واین همان اصطلاحی است که بفرانسه «نوتردام» گفته میشود) واقع درکرانهٔ‌آدریانی lito Adriano (ساحل دریای‌آدریاتیك) رفت ، نام خود را «پیتروی گناهکار» Pietro peccator نهاد (اشاره بدانکه وی هنوز خود را گناهکار شرمنده‌ای دردرگاه‌خداوند بیش نمیدانست) . این صومعهٔ دومی « سنتاماریا این پورتو » Santa Maria in porto نـام داشت . ـ مفسرینی که بجای «بودم» fui ، «بود» fu خوانده‌اند معتقدند کـه در این بند بدونفر مختلف‌اشاره شده است، ودرینصورت مفهوم گفتهٔ روح بهشتی این میشود که : « نام من پیترو۔دامیانو » است ونباید مرا با«پیتروی» دیگری که دردیر کرانهٔ‌آدریانی بوده و«گنهکار» لقب‌داشته است اشتباه کنی » ـ «بارلود» دانته‌شناس ومفسر کمدی الهی ، درین باره بـه بیست وهشت نسّخه مختلف این کتاب مراجعه وحساب کرده است که ازین میان۱۴ نسخه شق اول و ۱٤ نسخه شق دوم را بر گزیده‌اند . در میان قدیم ترین مفسرین ، در «اوتیمو» جانب «دونفر »گرفته شده و«بوتی» و «بنونوتو» طرفداریك نفر واحد هستند . بهرحال هنوزهم اختلاف نظر درین باره باقی است .

وبدان‌سمتم گماشتند[۱] ، کوتامزمانی اززندگانی زمینیم بیش نمانده بود .

« کیفا» آمد[۲] ، و ظرف بزرگ روح القدس آمد[۳] ، و این هردو نحیف و برهنه پای بودند و بر سرهر سفره‌ای بخوراك مینشستند .

ولی شبانان امروز را باید که ازین و از آن جانب برایشان تکیه گاهی فراهم آرند و نقل و انتقالشان دهند ، زیرا که اینان‌چندان باوقارند که میباید کسان پشتشان را نگاهدارند[٤] .

ردای ایشان اسبهای سواریشان را چنان نیکو میپوشانند که دو حیوان درزیر پوستی واحد براه خود میروند[٥] : ای بردباری[٦] ، چگونه چنین چیزهائی را تحمل میکنی ! »

---

۱ — کلاه کاردینالی .

۲ — کیفا Cefàs ، لقبی که در انجیل ازطرف عیسی به پطرس رسول حواری بزرك مسیح داده شده (انجیل یوحنا ، باب اول) : « ... عیسی بدو نگریسته گفت تو شمعون پسر یونا هستی واکنون کیفا خوانده‌خواهی‌شد که ترجمهٔ آن پطرس‌است » . «پتروس» بلاتینی و «کیفا» بعبری ، معنی «سنگ» میدهد .

۳ — اشاره به پولس رسول که این لقب در انجیل بدو داده شده (کتاب اعمال‌رسولان باب نهم) : « ... خداوند ویرا گفت برو ، زیرا که او ظرف برگزیدهٔ من است تا نام مرا پیش امتها وسلاطین وبنی‌اسرائیل ببرد » . قبلا نیز درکمدی‌الهی از پولس باهمین لقب یاد شده است (دوزخ ، سرود دوم) .

٤ — یعنی : بخلاف‌پیشوایان‌آئین مسیح که کم میخوردند وبآسایش‌خود اهمیتی‌نمیدادند، امروز روحانیون از افراط در لذائذ دنیا چنان فربه شده‌اند که برای تکان دادنشان باید دونفر دردوجانب آنان‌بایستندوتکیه گاهشان‌شوند ویکنفرنیزدرهنگامیکه برپشت‌اسب یابرکالسکه‌مینشینند پشتشان را بگیرد . صفت «باوقار» gravi از روی استهزا آمده و کنایه‌ازآن است که ایشان کندی خود را در حرکت که علت آن فربهی است بطمأنینه و وقار خود نسبت میدهند .

٥ — یعنی : ردای فاخری که این روحانیان برتن دارند ، چنان بلند است که هم خود آنها وهم اسبی راکه برآن سوارند درزیرخود میگیرد، وازین راه بحقیقت دوحیوان درزیر ردا حرکت میکنند.

٦ — بردباری pazïenza : صبروحوصلهٔ خداوند ،که اینان را چنین فسادآلوده‌میبینند وبازتحمل میکند.

سرود بیست و یکم

بشنیدن این‌صدا هزار شعله [1] را دیدم که از پله‌ای به‌پله‌ای فرود آمدند و بچرخ زدن پرداختند ، ودر هرچرخ زیبائی بیشتری مییافتند!

همهٔ آنها پیرامون آن شعلهٔ نخستین آمدند و در آنجا برجای بایستادند ، وفریادی چنان پرطنین برآوردند که درین جهان هیچ چیزرا با آن برابر نمیتوان نهاد ؛

واین غریو مرا چنان درهم فشرد که مفهوم آنرا درنیافتم [2] .

۱– هزارشعله : ارواح بسیار .

۲– بئاتریس در سرود بعد مفهوم این فریاد را برای دانته روشن میکند. ـ درین‌جهان: qui : در روی زمین .

سرود بیست و دوم

آسمان هفتم : فلك زحل

ارواح مجذوب

آسمان هشتم : فلك ثوابت

قسمت اول این سرودرا میتوان درردیف سرودهای یازدهم ودوازدهم بهشت نهاد که‌دانته درآنها بتفصیل ازپاکی‌اولیهٔدوفرقهٔ بزرك «فرانچسکانی»(فرانسیسکن) و «دومینیکانی» (دومینیکن) وفساد روحانیون این دوفرقه در زمان خود سخن گفته بود . در این جا نیز وی باهمین صورت وبا همان تأسف وخشم ، ازصفای گذشتهٔ فرقهٔ «بندیتینی» (بندیکتن) وفساد آن در دوران خویش یادمیکند وشرح میدهد که این فرقه چگونه صالح بود و چسان طالح شد . فرقی‌که میان این سرود و دوسرود دیگر است ، اینست‌که در اینجا « سن‌بندتو» بنیان‌گزار این فرقه ، خود باداته سخن میگوید و شخصاً انحطاط معنوی فرقهٔ خویش را وصف میکند . قسمت‌دوم سرود خداحافظی تحقیرآمیزی باکرهٔ زمین وجنگ‌وستیزها وسود جوئیهای ناچیز زادگان آنست واین خداحافظی را دانته وقتی میکندکه در شرف ترك آخرین فلك از افلاك سبعه برای بالارفتن بسوی فلك ثوابت Cielo delle stelle fisse است .

در اینجا نیز ، صعود دانته از فلکی بفلك بالاتر بطور آنی و در یك طرفةالعین صورت میگیرد . اما بعکس سایر افلاك ، وی برای نخستین‌بار خود متوجه بالاروی خویش میشود، زیراکه این‌راه را باصعود از نردبانی طی میکندکه مظهر تأمل و شوق ارواح مجذوب است . قطعاً علت این اختصاص اینست که درینجا دانته قسمت اول از تقسیمات سه‌گانهٔ اصلی سفر بهشت ، یعنی قسمت « افلاك سبعه » را درپشت‌سرنهاده وقسمت‌دوم ، یعنی «فلك‌ثوابت» و « فلك‌الافلاك» را آغازکرده است تا ازآنجا رهسپار قسمت نهائی این سفر ، یعنی‌عرش الهی شود.

سرود بیست و دوم

سرگشته ازحیرت[1]، همچون کودکی که هماره روی بدان کس که بیش از همه مورد اعتماد اوست[2] میبرد، براهنمایم نگریستم،

و او، چنانکه مادری بیدرنگ بیاری پسرش رود که نفس زنان رنگ از رخ بداده است، با صدائی که‌وی را دوباره اطمینان خاطر تواند داد[3]

بمن گفت: «مگر نمیدانی که درآسمانی[4]، و مگر نمیدانی که آسمان سراپا قدس است، و درآنجا همه‌چیز ازحمیتی پاکیزه[5] میزاید؟

اکنون قیاس گیر که سرود خوانی اینان و لبخند من ترا تا بچه حد مایهٔ دگرگونی حال میشد، زیرا که خروشی تنهایت چنین مؤثر افتاده است[6]؛

اگر خواهشی را که در این فریاد نهفته بود در میبافتی[7]، ازهم

۱ــ یعنی که از شنیدن بانك بلند ارواح حاصل شده است.

۲ــ مادر. در سرود سی‌ام برزخ همین تعبیر آمده است.

۳ــ اشاره بدانکه مادر نه فقط با سخنان شیرین درپی رفع نگرانی فرزندش برمیآید، بلکه لحن صدای، او نیز بدینکار کمك میکند.

۴ــ یعنی: جای ترس نیست واحتمال خطری‌نمیرود.

۵ــ buon(o) zelo: شوق بسیار بنکوکاری.

۶ــ اشاره‌بسرودبیست‌ویکم که‌درآن بئاتریس علت‌خودداری خویش‌را از لبخند وخودداری ارواح ساکن فلك زحل را از سرود خوانی شرح داده است.

۷ ــ اشاره بتقاضای انتقام، که درفریاد این ارواح نهفته‌است.

اکنون با آن انتقامی که پیش از مرگ خود ناظر آن خواهی بود آشنا شده بودی [1] .

شمشیر آسمانی [2] در ضربت زدن نه‌شتابزدگی میکند و نه تأخیری روا میدارد ، و تنها درنظر آن کس که باشوق یا بیم انتظار آنرا میبرد چنین مینماید [3] .

اینك روی بجانب ارواح دگر کن، زیرا که اگر بگفتهٔ من‌عمل کنی بسیار نام آوران را درجمع آنان خواهی یافت . »

چنانکه فرموده بود ، نظرافکندم ، و صدگوی کوچك را دیدم که همه با انوار متقابل خویش یکدیگر را زیبائی بیشتر میدادند [4] .

حال آن کس را داشتم که خار خار اشتیاق [5] را در درون خویش فرومینشاند، وچندان ازتصدیع کسان بیم‌دارد که درپی پرسش برنمیآید. وبزرگترین و فروزانترین این‌مرواریدها [6] برای آنکه خواستهٔ

۱ — رجوع شود بسرود بیستم . بطور یقین معلوم نیست که دانته دربنجا بواقعهٔ خاصی که در فلورانس روی داده اشاره میکند یانظری کلی وعمومی دارد . دربن‌باره حتی میان مفسرین قدیمی نیز اختلاف است .

۲— دراصل ، شمشیر بالا la spada di quassù : عدالت وانتقام الهی .

۳— یعنی : انتقام الهی همیشه در موقع مقتضی گرفته‌میشود، وفقط آن‌کس که در روی زمین ازآن بیمناك است گمان میبرد که این انتقام زودتر ازآنچه شایسته است ستانده شده ، وبالعکس آنکس که درانتظار چنین انتقامی است که باید نصیب ستمگری شود وداد او را که مظلوم است ستاند ، خیال میکند که در این باره بیش از حد تأخیر شده است .

٤— صدگوی کوچك cento sperule :اشاره‌به‌تعداد زیادی ازفروغها که‌هر کدام‌شکلی مدور دارند و مظهر ارواح بهشتی هستند . درسرود بیست‌و یکم این ارواح به «ستارگانی» تشبیه شده‌بودند (صفحهٔ۲۹۷، سطر٤). ـ « باانوار متقابل خویش .. » : اشاره بعشق متقابلی که از جانب این ارواح ابراز میشود .

٥ — خارخار اشتیاق la punta del disio : تندی میل بکنجکاوی .

٦ — مروارید margarita : روح بهشتی (صفحهٔ ۱۳۳۰، شرح ۳) .

مرا ازجانب خویش بجای آورده باشد بپیش آمد[1] ؛

و آنگاه از درون آن چنین شنیدم : « اگر تو نیز همچو من آن احسانی‌را میدیدی که گرمی‌بخش ماست ، تاکنون اندیشه‌های نهانت را را برما بیان کرده بودی[2] ؛

اما ، برای آنکه انتظار تو مایهٔ تأخیر در انجام منظور والایت نشود ، اکنون بدان پرسشی که در بیانش تردید میدادی پاسخ خواهم گفت[3] .

۱ — این روح ، روح روحانی بزرگی است بنام سن‌بندتو San Benedetto ، بنیان‌گزار فرقهٔ مسیحی معروف بندتینو Ordino Benedettino وبانی صومعهٔ بزرگ وقدیمی «مونته‌کاسینو» Monte Cassino. وی در سال ۴۸۰ مسیحی متولد شد ودرجوانی ناگهان دست از همه چیز بشست وبغاری در ناحیهٔ سوبیاکو Subiaco پناه برد ودر آنجا چنان بازهد وورع خوگرفت که‌آوازهٔ پارسائیش در اطراف بپیچید وکشیشان صومعهٔ نزدیك آنجا از وی خواستند که صومعه را اداره کند ، اما سختگیری وانضباط او وریاضتهای بسیاری که تحمیل میکرد آنانرا باوی دشمن کرد ووا‌داشت که در پی مسموم کردنش برآیند . وی به اعتکافگاه خویش بازگشت ودر آنجا مریدانش روز بروز زیادتر شدند ، چنانکه ناگزیر شد چندین صومعه بنیاد نهد . در سال ۵۲۸ به « مونته‌کاسینو » رفت ودرآنجا معبد قدیمی وبزرگی را که از امپرانوری روم مانده بود وخاص پرستش «آپولون» ربالنوع رومی بود خراب کرد وبجای آن دیری بساخت که مقر اصلی فرقهٔ او شد . این «مونته‌کاسینو» همانجائی است که بزرگترین نبرد میان متفقین ودول محور در ایتالیا در جنك جهانگیر دوم درآنجا روی داد ومنجر بویرانی بقایای کهنسال این صومعه شد . «سن‌بندتو» خود در سال ۵۴۳ در این دیر بمرد و بعدها از طرف پاپ «مقدس» لقب گرفت . از هنگام تأسیس این فرقه تا پیدایش فرق مذهبی «فرانچسکانی» (رجوع شود به سرود ۱۱این کتاب) و«دومنیکانی» (رجوع شود بسرود ۱۲این کتاب) در قرن سیزدهم مسیحی ، یعنی درطول هفتصدسال ، هیچ فرقهٔ روحانی کاتولیك اهمیت ونفوذ این فرقه را بدست نیاورد . «سن‌بندتو» که اورابفرانسه«سن‌بنوا» Saint Benoît وبانگلیسی «سن‌بندیکت» San Benedict مینامند، راهشناسائی خداوند ونزدیکی بااورا «استغراق‌معنوی» و«جذبه» و«تأمل» میدانست وازین رواست که روح وی در فلك زحل جای داده شده است .

۲— یعنی : اگر میدیدی که ماچه اندازه مشتاق خدمت بتوایم ، دربیان آن پرسشی که ازگفتنش خودداری میکنی(رجوع‌شودبه‌دوبند پیش) درنك نمیکردی .

۳ — یعنی : برای‌آنکه این تردید تو مایهٔ تأخیر درسیرکمالت بسوی خداوند نشود ، من منتظر سئوال تونمیمانم، وچون مثل همهٔ ارواح بهشتی پیش‌ازآنکه سخنی‌گفته باشی برکنه اندیشه‌ات واقفم ، قبل از پرسش تو پاسخت میگویم .

کوهستانی که « کاسینو » را در دامنهٔ خویش دارد، در روزگاران گذشته رفت وآمد کسانی را بر قلهٔ خودشاهدآمد که در چنگ گمراهی ونا آمادگی اسیر بودند [۱].

و من برای نخستین بار نام آنکس را که در روی زمین مبشر آن حقیقتی بود که تا بدین حدش بالا آورده است [۲]، بدان مکان بردم؛

فروغ برکت الهی چندان برمن تافت که نزدیک نشینانرا ازپیروی آئین کفرآمیزی که جهان را شیفتهٔ خود کرده بود بازداشتم [۳].

این فروغهای دگر جمله مردانی بودند که عمرخویش را درجذبه وتأمل گذراندند، و پیوسته در آن حرارتی گداختند که زایندهٔ گلها و میوه‌های مقدس است [۴].

« ماکاریو » در اینجاست [۵]، و« روموآلدو »، ونیز آن برادران

۱ — اشاره به معبدآپولن که درصفحهٔ پیش(شرح۱)ازآن سخن رفت . این‌معبد تاقرن‌ششم مسیحی هنوز مرکز رفت وآمد مردمی بودکه بآئین ارباب انواع رومی اعتقاد داشتند ومراسم قربانی را برای«آپولن»درآنجا انجام میدادند ، ووضع خاص این معبد در قلهٔ کوهستانی‌صعب العبور تااین هنگام از ویرانی‌آن بدست مسیحیان جلوگیری کرده بود . — «کسانیکه اسیرگمراهی و نا آمادگی بودند » la gente ingannata e mal disposta : مردمیکه هنوز بارباب انواع اعتقاد داشتند . «گمراهی» : از لحاظ آنکه پندار خطا اغفالشان کرده بود ؛ «ناآمادگی» : از نظر عدم آمادگی باطنی ایشان برای قبول کیش مسیح .

۲ — نام مسیح را .

۳ — یعنی : همهٔ مردم اطراف این کوه را ازاعتقاد بارباب‌انواع بازداشتم ومسیحی کردم.

٤ — یعنی : این‌ارواح ازآن کسانیست که در دورهٔ زندگانی خود درحرارت‌عشق‌بخداوند سوختند وچنانکه‌براثرگرمی تابستان گلها میشکفند ومیوه‌ها پخته میشوند ، این‌حرارت‌نیز درنهاد ایشان گلهای اندیشه واحساس پاك ومیوه‌های نکوکاری واحسان پدید آورد .

۵ ـ ماکاریو Maccario (بلاتینی ماکاریوس Macarius) ؛ دوروحانی بزرك مسیحی در تاریخ کلیسای کاتولیك این نام را دارندکه‌هردولقب «مقدس» دارند : یکی از ایشان ماکاریوی

بقیه در صفحهٔ بعد

دیگرمن که در درون صومعه ها مسکن گزیدند و دل قوی داشتند [۱] . »

ومن بدو گفتم : « مهری که تو درسخن گفتن بامن ابرازمیداری،

وحسن نیتی که درجملهٔ فروغهای شما [۲] میبینم ویادش رابخاطر میسپارم ،

اعتماد مرا نسبت بشما افـزون میـکند ، چون خورشید که گل را

تا آخرین حد ممکن بشکفتگی وامیدارد .

لاجرم روی نیاز بجانب تو میآورم ، و تـو ، ای پدر [۳] ، مرا آگاه

کن که آیا چندان مشمول برکت الهی خواهم شد که ترا گشاده روی

بقیه از صفحه قبل

اهل اسکندریه ملقب بـه «مصری» است که در قرن چهارم مسیحی در بیابانهای مصر میزیست و اساس رهبانیت را درآنجا پای برجا کرد ودر ٣٠٤میلادی مرد ؛ دیگری ماکاریوئی‌است که درقرن پنجم مسیحی‌درصحرای لیبی‌بارشادکسان پرداخت و رهبانیت را بدانجا برد . معلوم نیست دانته به کدامیك از این دو روحانی نظر داشته ، و اصولا احتمال قوی میرودکه هردو را یکی دانسته واز او بعنوان موجد ومؤسس بنیاد رهبانیت در شمال افریقا یادکرده است .

۱ــ روموآلدو Romoaldo (بلاتینی روموالدوس Romoaldus) ملقب به «مقدس» از روحانیون بزرك كاتولیك‌که درقرون دهـم ویازدهم مسیحی در ایتالیا میزیست وفرقهٔ مـذهبی «کامالدولی» Ordine dei Camaldolesi را بنیاد نهاد، که براساس همان فرقـهٔ « بندیتینی » (صفحهٔ۱۴۳۷شرح۱)تکیه دارد . وی درسال ٩٥٦یا٩٦٠ مسیحی در «راونا» متولد شد ودر۱۰۲۷ بمرد و صومعهٔ اصلی فرقهٔ او در «کازنتینو» بود که دانته قبلا (برزخ ، سرود پنجم) ازآن یاد کرده است . ــ نام طریقهٔ روحانی او،که وی در سال ۱۰۰۹ رسماً تأسیس‌آنرا اعلام داشت ازاسم مردی موسوم به «مالدولی» آمده‌کـه زمین وسیعی را برای ایجاد صومعهٔ این فرقه وقف‌کرد و آنرا دراختیار «روموالدو»گذاشت، ووی برای ابراز حقشناسی نام فرقه خود را « خانهٔ مالدولی » Casa Maldoli نهادکه‌بعدهابلهجهٔ تسکانی‌آنرا Ca' Maldoli وسپس Camaldoli خواندند . افسانه‌های مسیحی حاکی ازین است‌که درسال ١٤٦٦ ، یعنی چهارقرن بعدازمرك این روحانی ، جسد او را درگورش سالم ودست نخورده یافتند .

برادرمن frati : مقصود برادران‌روحانی است .

۲ ــ gli ardor(i) vostri : آتش‌های شما ؛ اشاره به فروغی کـه در پیرامون این ارواح است .

۳ ــ padre : پدر روحانی .

بینم ؟ [1] »

پاسخم داد : « برادر ، مطلوب والای خویش را درآن بالا یعنی در فلك آخرین که مطلوب من و جملهٔ ارواح دگر در آنجاست ، برآورده خواهی یافت [2] .

درآنجا هرشوقی به کمال و پختگی و تمامیت خویش میرسد ؛ و هرجزئی‌فقط درآنجا بدان قرارگاهی‌دست‌مییابد که همیشه در آن‌بوده [3] است ؛

زیرا که آنجا را نه مکانی است و نه قطبی [4] ، و نردبان ما تا بدان حد بالا میرود ، وازین رو است که نگاه ترا یارای رسیدن بیلندای آن نیست [5] .

« یعقوب ، شیخ اسرائیل ، این نردبان را بدید که تا بدانجا بالا

۱ — یعنی : بتوانم چهرهٔ ترا ببینم و فروغ خیره‌ام نکند . ـ این اولین‌باری است که دانته در بهشت در برابر روحی چنین تمایلی ابـراز میکند و قطعاً ایـن امتیاز مفهوم خاصی را داردکه درست روشن‌نیست .

۲ — یعنی : در عرش اعلی که قبله آرزوی من وجملهٔ این ارواح بهشتی است ومـا درآنجا جمال خداوند را بی‌نقاب وپرده توانیم دید ، تونیز بدین‌مطلوب خودکه دیدن چهرهٔ من است خواهی رسید (رجوع شود بسرود سی و دوم این کتاب) .

۳ — یعنی در عرش اعلی (empireo) هرچیزی در حد اعلای‌کمال وبی‌نقصی است و هرچه در جهان وجود هست ، جزئی است که ازین‌کل جـدا شده است وبدانجا باز میگردد . — « همیشه درآن بود » sempr 'era اشاره بدینکه عرش اعلی تنها فلکی است‌که ثابت است و بدور خود نمیچرخد وبنابر ایـن هرجزء از اجزاء آن جاودانه در جـای خویش بـوده است و خواهد بود .

٤ — «نه‌مکانی..» ، زیرا که عرش اعلی بخلاف سایر افلاك صرفاً جنبهٔ مجرد دارد و از ماده‌وجسم درآن اثری‌نیست، وازطرف دیگر این فلك محدود بحدود معینی نیست و آغاز وانجام ندارد . ـ«نه قطبی» ، زیرا که بدور خود نمیگردد .

٥ــ اشاره بگفتهٔ دانته در سرود بیست ویکم(صفحهٔ ۱۴۲۳ سطر ۲) .

رفته بود، درآن هنگام که فرشتگان براو نمودار آمدند[۱] .

اما امروزه دیگر کسی برای بالارفتن از این نردبان قدم از زمین برنمیدارد ، و احکام فرقهٔ من بجز سیاه کردن کاغذ بکاری نمیآید[۲] .

دیوارهائی که ازین پیش بر گرد دیرها بودند، اکنون درپیرامون مغاره هایند[۳] ، و دیگر طیلسانها انبانهائی آکنده از آردی بد بیش نیستند[٤] .

اما رباخواری ناهنجار ، تـا بدان حد با ارادهٔ خدائی ناسازگار نیست که‌این‌ثمرجوئی، که دلهای کشیشان‌راچنین‌ازراه‌صواب‌بدرمیبرد[٥] .

۱ – یعقوب (Giacobbe) پیغمبراسرائیل ، پدریوسف، که‌چنانکه درتورات آمده‌است درشبیکه بسفرمیرفت، درنزدیکی‌بئرشبع بخواب رفت و (تورات ، سفرپیدایش،باب‌بیست‌وهشتم): « ... خواب دید که ناگاه نردبانی برزمین برپا شده که سرش بآسمان میرسد واینك‌فرشتگان خدا برآن صعود و نزول میکنند . » (رجوع شود به صفحهٔ۱۴۲۳، بند۲) . – « شیخ »درینجا ترجمهٔ patriarca لقب شیوخ بزرك اسرائیل است ،که درجای دیگر این‌کتاب «مرشد» ترجمه شده است .

۲ – یعنی : امروز احکام فرقهٔ من فقط بکار سیاه‌کردن کاغذ میخورد ، زیرا که‌کسی بدانها عمل نمیکنند . حملهٔ دانته بفساد افـراد فرقهٔ «بندیتینی» در ایـن سرود ، مشابه و دنبالهٔ حملات قبلی او بفساد دوفرقهٔ «برادران مبلغ» (سرود یازدهم صفحهٔ۱۲۷۷) و « برادران کهتر » (سرود دوازدهم ، صفحهٔ۱۲۸۹) است .

۳ – یعنی:آن دیوارهائی که سابقاً زهـاد را در دیرها در پناه خـود میگرفت ، امـروز در این دیرها پناهگاه زاهدان دروغین شده که چون دزدان مغازه نشین مشغول غارت وچپاولند . اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب بیست ویکم ـانجیل لوقا ، باب نوزدهم) : « ... پس عیسی ایشانـرا گفت : مکتوب است کـه خـانهٔ من خانهٔ دعـا نامیده میشود ، لیکن شمـا مغارهٔ دزدانش ساخته‌اید . » در تورات نیز همین مضمون آمده است (کتـاب ارمیاء نبی ، باب هفتم) : «.. آیا این خانه‌ای که باسم من مسمی است در نظر شما مغارهٔ دزدان شده‌است ؟ »

٤ – اشاره بتشبیه قبلی(سرودبیست‌ویکم ، صفحهٔ۱۴۳۰بنداول) پارسایان مسیحی‌بحاصل نیکوئی که‌ازمزرعهٔزمین‌تقدیم‌آسمان‌میشود، ودرینجا تذکرداده میشود که این‌ناپارسایان‌کنونی‌خرمن ناباب و«آردبدی» هستند‌که امـروزه درین‌کشتزار بعمل میآید . ـ «طیلسان‌ها» le cocolle : رداهای بلندآستین کشیشان .

٥ – دانته قبلاتذکرداده (دوزخ ، سرود یازدهم)که رباخواری گناهی است‌که مستقیماً
بقیه در صفحهٔ بعد

زیرا که هرآنچه در انبان کلیساست مال آن کسان است که بنام خداوند صدقه میطلبند، و نـه مال خویشان و یا کسانی ناباب تر از ایشان [1].

آدمیان را نفس اماره چنان است که در جهان زیرین آغازی نکو بیش از آن مدت زمانی که بلوطی نورسته را برای ثمرآوردن ضروراست، مؤثر نمی‌افتد [2].

پطروس بی‌زری و بی‌سیمی بکار پرداخت [3]، ومن صومعه داری را با دعا و با روزه آغاز کردم [4]، و « فرانچسکو » دیر خویش را با آئین حقارت بنیاد نهاد [5].

بقیه از صفحه قبل

علیه خداوندصورت میگیرد، ودر اینجا متذکرمیشود که بااین‌وصف ، ربـاخواری مردمان عادی جرمی بسنگینی گناه منفعت جوئی روحانیون نیست .

۱ — ناهنجارتر piú brutto : کسانی دیگر که حتی شایستهٔ نام بردن نیستند.ـباحتمال قوی اشاره است بمعشوقگان وفرزندان نامشروع (رجوع شود بآخر سرود بیست‌ونهم بهشت) .

۲ — نفس اماره la carne ـ جهان زیرین giù : زمین . ـ «آغازی نکو...» یعنی: نیروی پایدارآدمی در برابر شهوت و امیال چنان ضعیف است که فی‌المثل حسن نیت او بهنگام ورود در حلقهٔ زهاد و راهبان بـرای تضمین آنکه وی تاباآخر از لغزش مصون بماند و برستگاری جاوید رسدکافی‌نیست ، زیراکه این‌حسن نیت فقط معادل آن مدت‌زمان از وساوس نفس در امـان میتواند ماندکه‌برای بلوطی لازم است تامیوه دهد،وبرای‌آنکه عضو فرقه‌ای روحانی واقعاً رستگار شود باید که بپاکی اصول فرقه اکتفا نکند وخود نیز در پاکی خویش بکوشد .

۳ — اشاره به‌پطروس رسول حواری بزرك عیسی ،که دراینجا از او بصورت Pier یـاد شده و نه بصورت عادی Pietro . نقل ازانجیل (اعمال رسولان ، باب سوم) : «...آنگاه‌پطرس گفت مرا طلا ونقره نیست ، اما آنچه دارم بتو میدهم ، بنام عیسی مسیح برخیز » . منظورازین گفته ودونمونهٔ‌دیگری که درهمین‌بند ارائه میشود ، تذکر اینست که بنیانگزاران واقعی‌روحانیت جز بانیروی ایمان وتقوای خویش مجهز نیستند .

٤ — من : «سن‌بندتو» .

٥ — فرانچسکو Francesco : سن‌فرانچسکوداسیزی ، روحانی بزرك‌کاتولیك که قبلا دانته از او بتفصیل سخن‌گفته است (سرود یازدهم ـصفحهٔ۱۲۷۳، شرح۱) .

واگر آغاز کار هریك را درنظر آری، وبعداز آن بعاقبتش بنگری، سفید را خواهی دید که سیاه شده است [۱].

حقا که دیدار « اردن » که بسر چشمهٔ خود باز گشت ، و دیدار دریا که با خواست خدا بگریخت ، بیشتر مایهٔ اعجاب تواند بود تا آن مددی که دراینجا داده‌شود [۲] . »

۱ – یعنی : اگر بیبنی که فرقهٔ اینان با چه پاکی وصفائی بوجود آمده واکنون کارش به چه فسادی کشیده است ، متوجه خواهی‌شد که چگونه صفحه‌ای که سپید بوده اینك بکلی سیاه شده است .

۲– « اردن بسرچشمهٔ خود بازگشت»: اشاره به‌معجزه‌ای که ازآن‌درتورات سخن‌رفته‌است (صحیفهٔ یوشع‌بن نون ، باب سوم) : « ... وچون قوم اسرائیل از خیمه‌های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم میبردند ... بردارندگان تابوت به اردن رسیدند وپایهای کاهنانیکه تابوت را برداشته بودند بکنارآب فرورفت ... واقع شد که آبهائیکه از بالا میآمد بایستاد وبمسافتی بسیار دور تا شهرآدم که بجانب صرتان است بلند شد و آبیکه بسوی دریای عربه یعنی بحرالملح میرفت تماماً قطع شد . » ـ « دریا با خواست خدا بگریخت » : اشاره به معجزهٔ معروف دیگری که در تورات نقل شده واز شکافته‌شدن دریای‌قلزم در برابر موسی وقوم اسرائیل حکایت میکند (تورات ، سفر خروج ، باب چهاردهم) : «...پس موسی دست خود را بردریا درازکرد وخداوند دریا را بباد شرقی شدید تمامی‌آنشب برگردانیده دریا را خشك‌ساخت وآب منشق گردید، وبنی‌اسرائیل درمیان دریا برخشکی میرفتند وآبها برای ایشان برراست وچپ دیوار بود . » ـ این دومعجزه ، بهمین صورت که دانته‌آورده ، در جای دیگری از تورات بدنبال هم آورده شده‌اند (کتاب مزامیر داود ، مزمور صد وچهاردهم) : « ... وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند ... دریا این را بدید وگریخت ، واردن به عقب برگشت . »

مفهوم کلی این بند اینست که : اکنون چنان فسادی در عالم روحانیت حکمفرماست که فقط معجزه‌ای از جانب خداوند میتواند این وضع‌را اصلاح کند ، ولی‌ازبروز چنین اعجازی نومید نباید بود ، زیرا که پیش ازین خداوند معجزاتی بزرگتر ازین کرد که شکافته‌شدن دریای قلزم و بازگشتن آبهای رود اردن بعقب ازآن جمله است .

این بند ازآن بندهای کمدی الهی است که در بارهٔ آن اختلاف نظر بسیار است ، زیرا که در نسخ مختلف خطی قدیمی طرز نقطه گذاری آن فرق دارد . متنی که در اینجا برای ترجمه انتخاب شده ، متن دوچاپ بسیار موثق این کتاب یعنی چاپ « انجمن دانته‌شناسی‌ایتالیا »

بقیه در صفحهٔ بعد

این بگفت و بیاران خویش پیوست، و این جمع بدور هم گرد آمدند و آنگاه جملهٔ ارواح همچون گردبادی راه بالا رادرپیش گرفتند[1].

بانوی مهربان[2] با اشارتی مرا در پشت سر آنان از راه این نردبان بجانب بالا راند، ونیرویش چنان بود که درین راه بر طبیعت من پیروز آمد[3]؛

وهرگز در جهان زیرین[4] که درآن مردمان بصورتی طبیعی بالا وپائین میروند، حرکتی چنان سریع دیده نشده که با پرواز من برابرش توان نهاد.

ای خواننده، بدین پیروزی مقدس که غالباً مرا بر گناهانم بگریه میافکند ووادارم میکند که برمشت بر سینه کوبم، بازنگردم،

بقیه از صفحه قبل

و چاپ ایتالیائی معروف « مور-توین بی » درانگلستان است ؛ ولی در بسیاری از چاپهای مختلف، به پیروی از نظر «کازینی» مفسر برجستهٔ کمدی الهی این بند بصورت دیگری نقطه گذاری شده که بموجب آن باید آنرا چنین ترجمه کرد : « حقا که اردن بسرچشمهٔ خود بازگشت ، امادیدار این رود درآنوقت که باخواست خدا از دریا بگریخت ، بیشتر مایهٔ اعجاب بود ... » این ، متنی است که درچاپ فرانسوی « ماسرون » مرجع شمرده شده است .ـ باحتمال قوی ، باید متن اول را صحیح‌تر دانست .

۱ — یعنی : روح «سن‌بندتو» پس‌از پایان سخن خود بسایر ارواح که درانتظار اوبودند پیوست وهمهٔ آنها بشتاب در طول نردبان مقدس راه بالا را درپیش گرفتند .

۲ — la dolce donna : بئاتریس .

۳ — یعنی : چون این ارواح در طول نردبان بجانب بالا براه افتادند ، بئاتریس بمن اشاره کرد که بدنبال آنان روم و«فضیلت او» یعنی نیروی آسمانی وی که در راه اعتلای معنوی من بکار میرفت ، چنان زیاد بود که بر «طبیعت من» یعنی به کوته‌بینی زمینی وقیود جسمانی که مرا بسمت زمین میکشانید (بسوی انحطاط وسقوط میبرد) فائق آمد، وچنانکه درسایر افلاك کرده بود درین فلك نیز مرا بی آنکه خود دریافته باشم بفلك بالاتر برد . از نظر تمثیلی ، مفهوم این سخن اینست که دانته ازراه تأمل وجذبه یك مرحلهٔ دیگر بسرمنزل درك حقیقت الهی نزدیك شده است .

۴ — quaggiù : روی زمین ،

اگر راست نگفته باشم ، که در زمانی کوتاهتر از آنکه توانگشت درآتش نهی وبرونش کشی ، برجی را که دردنبال گاواست دیدم وخویش را دردرون آن یافتم [۱] .

ای اختران پر جلال ، ای فروغ آکنده از فضیلتی والا ، که من قریحهٔ خویش‌را هرآنسان که باشد ازتو بعاریت دارم [۲] ،

درآن هنگام که برای نخستین‌بار در هوای تسکانی دم‌برآوردم [۳] ، پدر جملهٔ زندگیهای فناپذیر [۴] همراه با شما زاده میشد و همراه باشما روی پنهان میکرد [۵] ؛

سپس،چون مرا برکت ورود بدان‌فلك والاکه شما را درگردش

۱ — «برجی که در دنبال گاو میآید» : برج جوزا Gemelli ، کـه در منطقةالبروج بلافاصله بعد از برج ثور (گاو Tauro) میآید . مفهوم بند پیش واین بند این است که‌چون بفرمان بئاتریس بدنبال این ارواح بهشتی رفتم ، در یك چشم برهم زدن خود را دردل اختران برج جوزا یافتم ، واین تندی انتقال از تندی حرکت کسیکه دستش را براثر احساس سوزندگی ازآتش بیرون میکشد بیشتر بود . واگر درین باره دروغ گفته باشم ، بعد از مرك روی بهشت را نبینم (به « پیروزی‌مقدس» یعنی‌دیداردوبارهٔ آسمان، که غالباً یاد آن مرا از فرط پشیمانی وادار میکند که بر گناهان‌خویش‌بگریم کنم واز نومیدی وتأسف دست برسینه کوبم ، بازنگردم) .ـاین آخرین باری است که دانته درکمدی الهی «خوانندهٔ» خود را مخاطب قرار میدهد .

۲ — «اختران‌پرجلال» : دوستارهٔ برج جوزا . ـ «فروغ آکنده ازفضیلتی‌والا» : اشاره بعقیدهٔ قدما ، کـه طبق آن کسانیکه در برج جوزا بـدنیا آمده باشند استعداد طبیعی بـرای ادبیات وعلوم دارند، واین «فضیلتی» است که فروغ این دواختر جوزا نصیب ایشان میکند . — ازین جهت دانته که خوددراین‌برج متولد شده بود ، اشاره میکند که نبوغ خویش‌را(ingegno) بهرصورت که باشد وهرچندهم کم باشد (هرآن‌سان که‌باشد) ازین ستارگان گرفته است .

۳ — هنگامیکه درایالت «تسکانا» بدنیاآمدم وبرای نخستین‌بار نفس برکشیدم .

٤ — خورشید، که «پدر»حیوانات ونباتات یعنی‌جملهٔ‌جانداران روی زمین‌است وبی‌اوآنان را قدرت زیست نیست .

٥ — یعنی : بهنگام تولد من خورشید در برج جوزا (خرداد) بود . ازین‌گفتهٔ دانته معلوم میشود که وی در ماه خرداد (١٤ مه تا ١٣ ژوئن) سال ١٢٦٥ متولد شده بود . ـ جلد هشتم نشریهٔ «انجمن دانته‌شناسی‌ایتالیا» حاکیست کـه دانته بهنگام مرك گفته بود که تولد او در ماهمه بوده است ، بنابراین این مدت یکماهه محدود به ١٧ روزهٔ اول ماه خرداد میشود .

دارد ، بدادند ، قرارگاه شما بود که برایم‌مقدر شد[1] ؛

واکنون روح‌من پارسایانه روی‌نیاز بسوی شما دارد ، تاآن‌فضیلتی را که برای عبورش ازگذرگاهی بس دشوار ضرور است ، از شما کسب کند[2] .

بئاتریچه چنین آغاز کرد : « تو اکنون چنان با رستگاری اعلی نزدیکی ، که بایدبینندگان خویش‌را بسی‌روشن ونافذ داشته باشی[3] .

لاجرم، پیش‌ازآنکه بیشتر روی[4] ، نظر بزیر افکن و آن اندازه‌ از عالم‌کون ومکانرا که تا کنون بزیرپایت آورده ام بنگر[5] ؛

تا ازین راه دل خویش را با حد اعلای سروری که تواند داشت به سپاه پیروزمندی که با خرمی از این چرخ گردان اثیری بجانب

۱ — یعنی : مشیت الهی مرا در ماه جوزا بجهان آورد، ووقتی‌هم‌که اراده فرمودکه برکت خویش را شامل حالم کند ودر دوران حیات بآسمانم برد ، چنین خواست که بهنگام ورود به «فلك‌ثوابت» بقسمتی از آن وارد شوم که جایگاه اختران «جوزاء» است . ـ « آن فلك والاکه ...»: فلك ثوابت، که جملهٔ اختران آسمان (بجز سیارات‌سبعه) درآن مستقرند وهمراه باآن‌گردش میکنند . بدیهی است که این نظر متکی باصول قدیم هیئت است .

۲ — یعنی : روح من از شما یاری میجوید تا با نیروی کافی برای توصیف مرحلهٔ دشواری‌که در پیش دارد (سه فلك آخر بهشت وبـدار خداوند) مجهز شود . دربارهٔ دوکلمهٔ «گذرگاه دشوار» passo forte بحث بسیار شده است .

۳ — یعنی : اکنون چنان بجایگاه الهی نزدیك شده‌ای، که ازین‌پس باید دیدگان‌خود را ازهروقت دیگر بیشترآمادهٔ دیدن ودریافتن کنی . ـ «بینندگان‌تو» ترجمهٔ اصطلاح شاعرانهٔ le luci tue است‌که دانته دراینجا بکار برده است .

٤ — دراینجا پیشترروی che tu più t'inlei (کـه بیشتر ازین «او» شوی ، یعنی بیشتر ازین‌پابدرون این اخترگذاری)؛ این اصطلاح خاصی‌است‌که دانته یکباردیگرنیز(سرودنهم، صفحهٔ ۱۲۴۳، شرح۳) درکمدی الهی بکار برده است .

٥ — یعنی : نگاه‌کن که تاکنون با یاری من پای.برسر چند طبقهٔ دوزخ وبرزخ‌وچند فلك از افلاك بهشت نهاده وتا بدینجا بالا آمده‌ای .

مامیآید ، عرضه‌داری[1] . »

چون این بشنیدم، نظر بافلاك هفتگانه[2] کردم ، و این کره را[3] بچنان صورتی دیدم که از ناچیزی جلوه اش بتبسم درآمدم ؛

وا کنون آن‌عقیدتی‌را که کمتر ازهمه برای‌این کره‌ارزش‌قائل‌است. بهترین همه میشمارم[4] ؛ هرآنکس که اندیشهٔ خویش را معطوف بجائی دگر کند بحق نام خردمند تواند گرفت .

دختر «لاتونا» را افروخته دیدم[5] ، وبی آن سایه‌هائی که پیش ازآن حمل براجسامی سبك وسنگینشان کرده بودم[6] .

ای « ایپریونه » ، درآنجا جلوهٔ پسرت را تحمل آوردم ، و دیدم که چسان « مایا » و «دیونه» در نزدیکی‌او در گردش بودند[7] .

---

۱ — ... تا ازین راه ، باحد اعلای شوق وسرور روحانی ، دربرابر ارواح بهشتی (سپاه پیروزمند مسیح) که از فلك گردندهٔ ثوابت (etera tondo ، چرخ گردان اثیری ، فلك‌دواری که از اجزاءِ اثیری پدید آمده است) بسوی تو میآید ، حضور یابی .

۲ — هفت فلك : ماه ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل که تااین هنگام توسط دانته طی شده اند .

۳ — کرهٔ زمین .

٤ — اشاره بدین بند ازکتاب « رؤیای‌سیپیون » اثر معروف «سیسرون» خطیب ومتفکر وسیاستمدار بزرك رومی، که دربن‌سرود دانته چندین‌جا از او الهام گرفته است : « اگر مسکن آدمیان ، چنانکه واقعاً هست ، بنظرت ناچیز وکوچك میآید ، دیده ازآن برگیرو بآسمان بنگر وآنچه را که خاص زمین است حقیر گیر . »

٥ — دختر لاتونا la figlia di Latona : ماه (رجوع شود بسرود بیستم برزخ ، ۱۳۰ ، وسرود دهم این کتاب ، صفحهٔ ۱۲۵۶ شرح ۱) .

٦ — اشاره به توهم قبلی دانته دربارهٔ وجود مناطق رقیق وغلیظ در کرهٔ ماه که لکه‌های ماه ازآنها پدیدآمده‌است (رجوع شود بسرود دوم این کتاب، صفحهٔ۱۱۴۸بنداول‌وشرح۱) .

۷ — ایپریونه Iperïone (دراصل Hyperion) پسر «اورانوس» و«زمین» درمیتولوژی یونان ، که بنا بروایات یونانی خورشید ازآمیزش این‌دو بوجود آمد . ــ «مایا» Maia مادر عطارد ، و «دیونه» Dione مادر زهره در میتولوژی یونان وروم ، که در اینجا مجازاً بجای خود عطارد وزهره (دوسیارهٔ اول ودوم) بکار رفته‌اند . ــ مفهوم کلی این بند اینست که : ازآنجا که بودم خورشید را دیدم که دیگر فروغش دیده‌ام را خیره نمیکرد، واندکی دورتر ازآن زهره و عطارد را نیزدر گردش دیدم .

درآنجا، مشتری را دیدم که درمیان پدر وپسر خویش جای دارد و هردو را اعتدال میبخشد [۱] ، وآشکارا دیدم که چگونه این هرسه تغییر مکان میدهند [۲] .

و آن هر هفت [۳] نشانم دادند که بچه حد بزرگ و تابچه اندازه تندروند، ودرچه فواصلی ازهم قرار دارند .

ذرهٔ ناچیزی که ما را چنین درنـده خو میکند ، درآن حال که همراه با توأمان جـاوید در گردش بودم از کوهها تا مصب هایخویشرا نشانم داد [٤] .

وآنگاه دیدگان خویش را بجانب دیدگان زیبا [٥] باز گرداندم .

---

۱ — مشتری Giove در میتولوژی یونان وروم مظهر خدای خدایان است ، که طبق روایات اساطیری پسرزحل Saturno (یونانیاورانوس Uranos) وپدرمریخ Marte (یونانی آرس Ares) بود ، و در اینجا یعنی، در سلسلهٔ افلاکنیزفلك مشتری در میان فلك زحـل و فلك مریخ جای دارد ، و بـا حرارت معتدل خود سردی زحل و گرمی مریخ را تعدیل میکند (رجوع شود بصفحهٔ ، شرح ٥) .

۲ — یعنی : دیدم که چگونه زحل و مشتری ومریخ در فواصلی معین از خورشید در گردش بودند .

۳ ـ سیارات هفتگانه .

٤ — یعنی : درآن حال که در دل اختران دوگـانهٔ برج جوزا جـای داشتم وباآنـان همراه فلك ثوابت درگردش بودم ، از دورکرهٔ زمین راکه ذرهٔ ناچیزی بیش نیست وبااینوصف ما بخاطرلذائذ آن چنیندرندهخو وآزمند هستیم ،دیدم ومناطقمسکونیآنرا (ازکوهها تامصبها dai colli alle foci) از نظر گـذراندم . ـ از لحاظ علمی دانته شناسان در توجیه این گفته سخت دچار محظور شدهاند ، زیرا دانته ازبرج جوزا که بیش از سی درجه نسبت به خورشید (که در این هنگام در برج حمل است) انحرافدارد . نمیتواند «تمامنیمکرهٔمسکون» زمین را ، که بااین تأکید از دیدارآن سخن میگوید ، ببیند . درکتاب «مطالعاتمربوطبدانته» (ازمورـتوربی) و « بولتن انجمن دانته شناسی ایتالیا » و «تفسیر» کازینی چندین نظریهٔ مختلف بطور مشروح درین باره نقل شده، که هیچکدام ازآنها با نظریات دیگری تطبیق نمیکند .

٥ — دیدگان بئاتریس .

سرود بیست و سوم

آسمان هشتم: فلك ثوابت

پیروزی مسیح و مریم

دانته همراه باتائریس افلاك سبعه یعنی آسمانهای سیارات هفتگانهٔ ماه وعطاردوزهره وخورشید ومریخ ومشتری وزحل را درپشت سرنهاده ووارد فلك هشتمین یعنی فلك ثوابت شده است . این فلکی است که بعقیدهٔ قدما ستارگان ثابت آسمان یعنی همهٔ ستارگان منهای سیارات سبعه درآن جای دارند وجملگی همراه باآن گردش شبانروزی خود را بدور زمین انجام میدهند .

درین فلك ثوابت دیگر دانته با طبقهٔ خاصی از ارواح بهشتی بصورتیکه درافلاك سیارات معمول بود روبرو نمیشود، بلکه جملهٔ ارواح بهشتیند که دردنبال فروغ مسیح وفروغ مریم پروازمیکنند تا پیروزی آندورا تجلیل کنند .

همهٔ این سرود بوصف منظرهٔ باشکوهی که دانته دربرابر خویش دارد، ونقل سخنانیکه بئاتریس در این باره خطاب بدو برزبان میآورد اختصاص یافته است.

دربارهٔ این فلك ثوابت ومفهوم سمبولیك آن، دانته در باب دوم «ضیافت» چنین مینویسد : « آسمان ثوابت را میتوان از سه لحاظ باعلم فیزیك fisica واز دولحاظ باعلم ماوراءالطبیعه metafisica تشبیه کرد؛ واین از آن روست که دراین آسمان دومجموعهٔ مجزا ازهم میتوان دید : یکی ستارگان عادی ودیگری کهکشان. این کهکشان همان حلقهٔ سپیدی است که عوام آنرا « جادهٔ یعقوب » مینامند [1]. از دوقطب این دائره یك قطب آن برما عیان ویك قطب دیگرش ازما پنهان است . از نظر دورانی نیز فقط یك نیمهٔ این دایره که از شرق بغرب میرود برما هویدا است وآن نیمهٔ دیگرش نهفته است . بدین جهت باید اول این فلك را از نظر تشبیه آن بعلم فیزیك وبعد از نظر شباهتش باعلم ماوراءالطبیعه موردمطالعه قراردهیم.ـ چنانکه گفتم در آسمان ثوابت ، اختران بسیار در نظر ما جلوه گرند که بنا بمحاسبهٔ دانشمندان مصری تاآنجاکه در نصف النهار مصر پیداست شمارهٔ آنها به یکهزاروبیست ودو مجموعهٔ مختلف بالغ میشود،وازین حیث، یعنی باتوجه بدین سه رقم دو وبیست وهزار شباهت زیادی میان این آسمان باعلم فیزیك است ، زیرا که فیزیك براساس حرکت تکیه دارد ودرحرکت رقم ۲ نمایندهٔ دونقطهٔ ابتدا و

۱ـ درایران نیز کهکشان را دراصطلاح عامیانه «راه مکه» میگویند.

انتهای تغییر مکان ورقم بیست نمایندهٔ تعدیل وتغییر وضع آن ورقم هزارنمایندهٔ حد کمال آن‌است [۱] . واین سه‌حرکت طبق آنچه درفصل‌پنجم کتاب اول ارسطو[۲] تشریح شده‌همان حرکات‌سه گانهٔ علم‌فیزیك‌است . ـ اما ازنظر کهکشان،این فلك شباهت باعلم‌ماوراءالطبیعه دارد . دربارهٔ این کهکشان وآنچه باید از آن پنداشت فلاسفه نظریات متفاوت ابرازداشته‌اند . پیروان مکتب فیثاغورس براین‌عقیده‌اند که در روزگاران پیش یکبار خورشید بناگهان از مسیر خویش منحرف شد واز میان قسمتهائی از آسمان که باحرارت او سازگار نمیآمدند بگذشت وخط سیر خویش‌را آتش‌زد،و کهکشان اثر این‌آتشی است که درآسمان افکنده‌شد .بگمان من این عقیده از افسانهٔ « فائتون » که «اوویدیو» درآغازکتاب دوم «استحالات» خود ازآن سخن‌گفته زاده شده‌است[۳] . عده‌ای دیگر یعنی پیروان مکتبهای آناکساغوراس وذیمقراط معتقدند که رشتهٔ کهکشان انعکاس تابش خورشید در این قسمت خاص‌ازآسمان است، وبرصحت این نظر دلائل متعدد اقامه کرده‌اند.درست نمیتوان فهمید که نظر ارسطو در بارهٔ این موضوع چیست ، زیراکه‌درترجمه‌های مختلفی که ازآثار او شده [٤] ، عقیدهٔ وی بصورتهای متفاوت آمده است ومن گمان میکنم که این تناقض زادهٔ اشتباه مترجمان باشد ، زیرا که بموجب ترجمهٔ جدیدآثار او ، وی معتقد است که کهکشان از ترکیب بخاراتی پدید آمده که در این‌قسمت‌ازآسمان بانیروی جاذبهٔ ستارگان پیرامون‌این‌اختران گردآمده‌اند وچنین نظریه‌ای بنظر من چندان منطقی ومعقول نمینماید [۵] . ولی از ترجمه های قدیم ارسطو چنین برمیآید که وی کهکشان را مجموعه‌ای از اختران ثابت بیشمار و چنان کوچك میداند که تشخیص یکایك آنها ممکن نیست ، و از ترکیب مجموعهٔ این‌اختران‌است که‌این‌نورسپیدآسمانی پدید میآید،وشاید که دربن قسمت ازآسمان غلظت و تراکم بیشتر ودر نتیجه انعکاس نور خورشید درآن‌زیادترباشد؛ این عقیده‌ایست که ابن‌سینا و بطلمیوس طرفدارآنند . بهرحال ازین‌نظر که این کهکشان ازترکیب‌اختران بیشماری پدید آمده که آنها را بچشم نمیتوان‌دید ولی اثرشان‌را که پیدایش‌چنین‌مجموعهٔ فروزان‌وبزرگی‌است درمیتوان یافت (واین‌همان

۱– دانته در توضیح این نظربحث استدلالی مفصلی‌پرداخته است که چون ارتباط باموضوع این‌کتاب ندارد از نقل آن دراینجا صرفنظر میشود .

۲– اشاره به «فیزیك» ارسطو است .

۳– رجوع شود به‌دوزخ ، سرود هفدهم، که‌درآن این افسانهٔ یونانی‌نقل‌شده‌است.

٤– مقصود ترجمه‌های لاتینی ارسطو است .

ه– اگر منظور از «بخارات» را توده‌های بخاری شکل (nebuleue)بدانیم که طبق معلومات علمی جدید کهکشان را پدید آورده اند ، معلوم میشود که اتفاقاً همین نظر ارسطواست که بحقیقت نزدیك‌است، وجای شگفتی است که‌وی دربیست ودوقرن پیش‌بدین نکته پی برده‌باشد

خاصیت علم ماوراءالطبیعه) است میتوان آنرا بااین علم برابر نهاد. ازطرف دیگر میتوان آن قطب را که درآسمان پیداست مظهر فیزیك (یعنی آنچه جنبهٔ مادی ومحسوس دارد) وآن قطب ناپیدای دیگر را مظهر علم ماوراءالطبیعه (یعنی آنچه صورت غیرمادی دارد وبا حواس خمسه بدان دست نمیتوان یافت) دانست . ـ در عین حال حرکات دوگانهٔ این فلك ، خود وجه شبه دیگری بااین دوعلم هستند : زیرا که گردش شبانروزی این آسمان در طول دائره ای از نقطه‌ای بنقطه‌ای نشان اشیاء فناپذیر طبیعت است که شکل مادی آنها از صورتی بصورتی در تغییر وتحول است وازین حیث مظهر فیزیك بشمار میآید ؛ از طرف دیگر حرکت نامحسوس دیگر این فلك که از غرب بشرق صورت میگیرد ومقیاس آن یك درجه درهرصدسال است[1]، نشان امور فناناپذیر است که بدست خداوند آغاز شده‌اند وهرگز پایان نخواهند یافت، واین همان خصیصه‌ایست که در علم ماوراءالطبیعه وجود دارد . »

در بارهٔ تأثیر اختران دوگانهٔ برج جوزا که دراین سرود دانته پای بدانان میگذارد و بنفوذ آنها در طبایع آدمیانی که در این برج بدنیا آمده‌اند اشاره میکند ، «بوتی» نقل از «المبصر» چنین مینویسد : « جوزا نشان اخلاص وخداپرستی ونبوغ وقریحه است . علاوه براین درصورتی که در منطقةالبروج در حال نزول باشد ، یا آنکه ماه که مظهر سراشیبی است در این برج باشد ، نمایندهٔ سترونی، میانه روی در فکر ومذهب وجمال پرستی ، واعتدال در رفتار و کرداراست ؛ ودرصورتیکه درمنطقةالبروج در حال صعود باشد ، نشان از وسعت فکر ونکوئی وخوش‌قلبی وآزادمنشی میدهد . »

۱ــ این حرکت ، همان حرکت ملایم زمین در محور قطبی آنست که بسیار خفیف است، بطوریکه درطول چند هزارسال دایرهٔ کوچکی را طی میکند که اکنون ستارهٔ قطبی جدی درآن قراردارد. وعلمای هیئت قدیم که دانته ازآنان نقل‌قول میکند بدین حرکت پی‌برده بودند، ولی آنرا بجای گردش زمین منتسب بگردش خاص آسمان میکردند .

سرود بیست و سوم

همچنانکه پرنده ای درتاریکی رازپوش شب میان شاخ و برگهای محبوب خویش بر فراز آشیان جوجگان دلبندش مینشیند

و برای دیدار منظره ای که مورد علاقهٔ اوست، و جُستن خوراکی که غذای آنان شود ، وتهیه‌اش برای اوکاری سخت اما دلپذیر است،

پیش از وقت برروی شاخه‌های بلند جای میگیرد وازآغازسپیده دم باشوقی سوزان درانتظار طلوع خورشید خیره خیره بافق مینگرد[1] ، .

بانوی من نیز بهمینسان هشیارانه برسرپای‌ایستاده بود،وروی‌بجانب آن‌ناحیتی ازآسمان داشت که‌درآن خورشید کمتر از همه‌جا شتابندگی میکند[2]

چون چنین نگران و مشتاقش دیدم ، حال آن کس را یافتم که

۱- این سه‌بند اول سرود ، صحنه‌آرائی زیبائی است که مفهوم آن کاملا روشن است ، وآنرا یکی ازاستادانه‌ترین صحنه‌آرائیهای دانته درکمدی الهی دانسته ولقب « بسیار زیبا » bellissima بدان داده‌اند . ـ « تاریکی رازپوش شب » ، دراصل : « تاریکی‌شب که اشیاء را از ما پنهان میدارد » . ـ « شاخ‌وبرگهای محبوب » amata fronde : شاخ‌وبرگهای درختی که‌آشیان جوجگان‌پرنده‌درآن است . ـ « منظره‌ای کـه مـورد علاقهٔ اوست » : منظرهٔ آشیانه و جوجگان. ـ «پیش‌ازوقت » : پیش از سپیده دم ـ اشاره بدانکه‌پرنده‌ازبس مشتاق دانه‌فراهم کردن است ، پیش‌ازآنکه خورشید سربرزند وهمه‌جا را بدو نشان دهد ، درانتظار طلوع آن بربلندترین شاخهٔ درخت مینشیند ونظر بافق میدوزد .

۲- اشاره بنصف‌النهاروسطای‌آسمان، که‌خورشید بهنگام نیمروز یعنی موقعیکه حرکت آن بسیار کند بنظرمیآید درآن قرار دارد (برزخ ، سرود سی‌وسوم) .

در دل تمنای چیزی دگر دارد ، اما امید بدو آرامش میبخشد[1].

درمیان این و آن لحظه[2] ، یعنی درمیان انتظار من ودیدار آسمان

که دم‌بدم فروزنده‌تر میشد کوتاه‌زمانی فاصله شد،

و بئاتریچه گفت : « اینانند سپاهیان پیروزی مسیح ، و همهٔ آن

ثمره‌ای که از گردش این افلاك بر گرفته شد[3]!»

مرا چنین نمود که چهره‌اش یکپارچه از آتش بود[4] ، و دیدگانی

چنان آکنده‌ازسرور داشت، که‌بناچاربی‌توصیفی‌ازین‌مقوله‌میبایدم گذشت[5].

همچنانکه درشبهای تابناك بدر ، «تریویا» درمیان پریان جاویدی

که ازهرسو آرایندهٔ آسمانند خنده میزند[6] ،

۱– یعنی : باآنکه شوق دانستن داشتم ، بدیدار نگرانی بئاتریس دست از سؤال خود برداشتم ودرانتظارآن ماندم‌که او خودش بمن توضیحی بدهد .

۲– uno e altro quando ـ دربنجا کلمهٔ quando بجای quanto بکاررفته‌است.

۳– یعنی : این ارواح فروزان‌که میبینی،آنهائی هستندکه‌آئین مسیح را در روی‌زمین پای برجا کردند وازگردش همهٔ افلاك این ثمربرگرفته شدکه از نفوذ ایشان درجهان،آدمیانی صالح وپارسا چون اینان پدید آیند وپس‌از مرك بآسمان روند واین جمع را که دربرابرنظرتست پدید آرند . ـ برخی از مفسرین مفهوم این سخن را « ارواحی که از جملهٔ افلاك دربنجا گرد آمده‌اند تا در پیروزی مسیح شرکت جویند » و‌بعضی دیگر مفهوم آنرا « ثمری‌که تـو (دانته) از طی این افلاك بر گرفتی » دانسته‌اند.تعبیر اصلی‌که از «بنونوتو» و «بوتی» است بنظر صحیحتر میآید .

٤– اشاره بشدت تابش فروغ الهی برچهرهٔ بئاتریس .

٥– یعنی: چون‌قلم‌مرا قدرت‌چنین توصیفی نیست ، میباید‌که ازینکاربکلی‌صرفنظر‌کنم .

٦– «تریویا» Trivia یکی از القاب «دیانا» (آرتمیس) الههٔ شکار در میتولوژی یونان ورومکه او را مظهر ماه میدانستند، و بدین ترتیب دراینجا این کلمهٔ «تریویا» مرادف با «ماه» بکار رفته است . لقب « تریویا » درکتاب ششم انئیس ویرژیل به « دیانا » داده شده‌که درآن از « درباچهٔ نمی »که رومیان آنرا مال « دیانا » میدانستند بصورت Triviae lacus (درباچهٔ تریویا) یاد شده است . «تریویا» در لاتین معنی سه شاخه دارد و زادهٔ این عقیده است‌که «دیانا» ربةالنوع هرمیدانی بود‌که سه جادهٔ مختلف در آن بهم میپیوست .

بقیه در صفحهٔ بعد

خورشیدی را برفراز هزاران مشعل دیدم که چون خورشید ما که
مرائی علیا را روشن میکند ، برهمهٔ آنها نورافشان بود[۱] ؛

و دردل فروغ تابناك ، جوهری که نور ازآن ساطع است با چنان
رخشندگی متجلی بود که دیده ام طاقت دیدارش را نیاورد[۲] .

اوه ! بئاتریچه مرا چه راهنمای مهربان وعزیزی بود ! بمن گفت:
« آنچه چنین گرانیت میکند ، نیروئی است که هیچ چیز در برابرش
پای نمیتواند داشت[۳] .

آنجا ، جایگاه آن حکمت وآن قدرت متعال است که در میان

بقیه از صفحهٔ قبل

«پریان جاودان» le ninfe eterne : ستارگان (برزخ ، سرود سی‌ویکم : در اینجا پریانند ودرآسمان ستارگان) . ـ این بند را نیز اززیباترین اشعار دانته شمرده‌اند .

۱ـ یعنی : همچنانکه خورشید دنیای ما بر اختران آسمان (مرائی علیا le viste superne) که نور خودرا از او دریافت میدارند میتابد وآنها را روشن میکند ، فروغ‌مسیح را دیدم که چون خورشیدی براین مشعلهای بیشمار (ارواح فروزندهٔ بهشتی) میتافت . ـ عقیدهٔ رایج زمان دانته درعلم هیئت براین بود که نه‌تنها سیارات بلکه ثوابت نیز فروغ خویش را از خورشید کسب میکنند .

۲ ـ «فروغ تابناك» : مسیح . ـ « جوهری‌که نور ازآن ساطع است » la lucente sustanzia : جوهر ذاتی مسیح ، یعنی وجود اصلی او . ـ مفهوم این بند اینست که بخلاف سایر ارواح بهشتی که تابش فروغ الهی برآنها حلقه ای فروزان برگرد ایشان پدید میآورد و مشکل اصلی‌آنانرا در درون این فروغ از نظر دانته پنهان میدارد ، جوهر ذاتی مسیح ازآن‌جهت که خود مظهر کمال وحقیقت الهی‌وپدیدآرندهٔ این فروغ است ونه مستغرق درآن ، ازورای‌حلقهٔ تابناکی‌که پیرامون وجود مسیح را فراگرفته است هویداست ، ودانته بعکس‌آنچه‌درمورد ارواح دیگر اتفاق افتاده‌بود ، دراینمورد توانسته است فروغ اصلی‌مسیح را ازآنروکه این فروغ ازفروغ پیرامون او قویتر وتابنده‌تر بود بچشم ببیند وپی‌بردکه در این فروغ تابناك (خورشید) مسیح نهفته است ، ولی تابندگی مسیح چنان شدید است‌که دیدگان زمینی دانته طاقت تحمل آنرا نمیآورد ، ووی ناچار نظر بزیر میافکند .

۳ ـ یعنی : نه فقط توئی‌که یارای تحمل چنین فروغی را نداری ، بلکه دیگران نیز چنینند .

آسمان‌وزمین‌راهی‌را که‌پیش‌ازین‌بس دیرزمانی‌انتظارش‌رفته‌بود بگشود[۱] .»

همچون آتشی که از فرط انبساط در ابر جای نتواند گرفت ، و لاجرم از آن جدا شود و علیرغم طبیعت خود روی بپائین کند و برزمین نشیند[۲] ،

اندیشهٔ من نیز که بااین مائده ها نیروئی فزون یافته بود، از خود بدرآمد، واکنون بیاد نمیتواند آورد که درآن‌وقت چه‌روی داد[۳] .

«دیده بگشاومرابیین که فروغم‌تابچه حد رسیده‌است ! زیرا که تو چیزهائی را دیده‌ای که قدرت تحمل لبخند منت داده‌اند .[٤] »

چون این دعوت شایستهٔ چندان سپاسگزاری‌را بشنیدم که هرگز

---

۱ — « حکمت وقدرت متعال » : مسیح ؛اقتباس‌از انجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان ، باب اول) : « ... لکن مـا بمسیح مصلوب وعظ میکنیم ... زیرا که مسیح قـوت خدا وحکمت خداست . » ـ « در میان آسمان وزمین ... » یعنی : مسیح با نیروی خدائی‌خود راهی را بگشودکه ارواح آمرزیدهٔ بشری میتوانند ازآن بجانب آسمان روند ؛ اشاره باینکه‌پیش از مسیح راه رستگاری بروی ارواح آدمیان بسته بود وشهادت عیسی این راه ملکوت آسمان را برایشان بگشود . در سرود دهم برزخ دراین‌باره سخن رفته است . ـ « چنین دیرزمانی ... » : اززمان گناه‌آدم تا زمان شهادت عیسی .

۲ — یعنی : نظیر صاعقه‌که از دل ابر بیرون می‌آید وبرخلاف طبیعت خود (که چون ازآتش ساخته شده باید همیشه روی ببالا داشته باشد ـ(رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۱۴۰ این‌کتاب،شرح۱) بروی زمین فرو می‌افتد .

۳ — یعنی : اندیشهٔ من نیز که ازین خوراکهای معنوی (مائده‌ها quelle dape) نیروئی تازه یافته بود ، محیطی‌را که درآن بود ترک‌گفت. ولاجرم اکنون بیادندارم که درآنوقت چه روی داد ومن چه‌ها دیدم .

٤ — بئاتریس تذکرمیدهدکه درفلک‌زحل لبخند نزده بود ، ازآن‌جهت که‌هنوزدیدگان دانته را قدرت تحمل فروغی‌که ازین لبخند زاده میشد نبود ، اما اکنون‌که دانته در این فلک ثوابت فروغ پیروزی مسیح را بچشم دیـده ، وی میتواند بااطمینان خاطر از قدرت بینائی او لبخند بزند . مفهوم تمثیلی این اشاره اینست‌که درمرحلهٔ جذبه وتأمل (زحل) هنوز روح آدمی آنقدر بحقیقت الهی ره نیافته است‌که این حقیقت را روی در رو تواند دید، ولی پس ازطی‌ایـن مرحله ودرک جلوهٔ مسیح این روح را چنین امکانی حاصل میآید .

یادش از کتابی که گذشته را ثبت میکند زدوده نخواهد شد[1] ،

حال آن کس را یافتم که هنوز احساس رؤیائی فراموش‌شده را در
ذهن دارد ، اما بیهوده میکوشد تامگر آنرا بیاد آرد .

اکنون ، اگر جملهٔ آن دهانهائی که نوشندهٔ گوارا ترین شیر
پستان « پولینیا » و خواهران اویند[2] بسخن درآیند ویاریم‌دهند ،

باز این همه ، در ستایش لبخند مقدس و وصف آنکه این لبخند
تابچه حد چهرهٔ مقدس‌را تابناك کرده بود . یك از هزار نخواهند گفت ؛

بناچار در شرح بهشت سرود مقدس[3] را باید که همچون کسی
که راه خویش‌را بریده بیند ، جهشی کند[4]

اما هرآنکس که بسنگینی موضوع سخن اندیشد ، و شانه ای
خاکی را بیند که میباید چنین باری را بردارد ، این شانه را از اینکه
درزیر این بار بلرزد نکوهش نخواهد کرد ،

زیرا که مسیر کشتی افراشته بادبان من‌دردل‌این‌دریا ، راهی‌نیست

---

۱ — یعنی: هرگز یاد این گفتهٔ بئاتریس از خاطرهٔ من (کتابی که‌جملهٔ حوادث گذشته‌در آن ثبت میشود) بیرون نخواهد رفت .

۲ — پولینیا Polinnia (بیونانی Polyhymnia) یکی ازپریان الهام‌بخش‌نه‌گانه (Muse) درمیتولوژی یونان‌که براشعار تغزلی‌وشعرای غزلسرا سرپرستی داشت . ـ «آن‌زبانهائی که با گوارانرین شیر پستان پولینیا وخواهرانش تغذیه میکنند » : شعراء که از این پری واز پریان دیگری‌که برهنرهای زیبا واشعار سرپرستی میکنند الهام میگیرند .

۳ — سرود مقدس lo sacrato poema : «کمدی‌الهی» ـ این لقب را که درآغاز سرود بیست وپنجم بهشت تکرار میشود دانته ازآن جهت بکتاب خود داده.که درآن‌هم از امور مذهبی ومقدس گفتگو میشود و هم هدفش اینست که راه قدس و رستگاری را بمردم جهان نشان دهد .

٤ — یعنی: کتاب من مجبوراست درتوصیف بهشت از وصف این قسمت‌بخصوص‌صرفنظر کند وآنچه را که بعد ازآن روی داد شرح دهد .

که زورقی سبك یا زورقبانی میانه کوش‌رایارای درپیش گرفتن آن باشد[۱] .

« برای چه چهرهٔ من چندان سرمست عشقت کرده‌است که دیگر بسوی گلزار زیبائی که با انوار مسیح پر گل میشود نمینگری[۲] ؟

بنگرودرآنجا، آن گلی‌را ببین که کلام خدائی‌در آن بقالب‌خاکی درآمد[۳] ،ودرآنجای دگر، زنبقهائی‌رابین که‌عطرشان راه راست‌را فراروی آدمیان مینهد[٤] .»

«بئاتریچه»چنین گفت : ومن که همارهآمادهٔپیروی ازپندهای اویم باری دگر بامژگان ناتوان خویش روی بمیدان پیکار بردم[٥] ؛

همچنانکه دیدگان من ، ازین پیش ، درحمایت سایه گلزاری را درزیر اشعهٔ خورشید که بی‌حائلی‌ازشکاف‌ابری برمیتافت میتوانستندید[٦] ،

۱– یعنی:کار توصیف بهشت، بخصوص ازین‌جا ببعد ،کاری نیست که بابیمابکی یاباستی واحتیاطکاری بدان دست توان زد . این فکر قبلا نیز بهمین صورت در «بهشت» آمده است (رجوع شود بصفحهٔ ۱۱۴۵ این کتاب، بنددوم) .

۲ – یعنی : چرا توجه خود را تنها بچهرهٔ من معطوف کرده‌ای وبدین‌گلزاری (فلك ثوابت یابطورکلی‌آسمان)که براثر تابش خورشید وجود مسیح ازآن‌گلهای بیشمار (ارواح‌بهشتی) سر برمیزند نمینگری ؟ (رجوع شود بصفحهٔ۱۳۹۰، سطر های ۸ و۹) .

۳ – اشاره به «مریم» مادر عیسی (که دراینجا فروغ او به‌گل تشبیه شده)که عیسی (کلام خدائی il Verbo divino – رجوع شود بصفحهٔ شرح ٤) در رحم او بصورت آدمی (بقالب‌خاکی) درآمد . اقتباس‌ازانجیل یوحنا (باب‌اول) : «... وکلمه جسم گردید ومیان‌ما ساکن شد،پرازفیض وراستی، وجلال او را دیدیم جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر » . تشبیه مریم بگل تشبیهی است که درکلیسا رایج است (Rosa Mystica و Rosa Mundi) .

٤ – اشاره به حواریون مسیح . اصل این تشبیه از تورات آمده (غزل‌غزلهای‌سلیمان، باب اول) : «... عطرهای تو بوی خوش‌دارد، واسم تو مثل عطر ریخته شده است . »

٥ – پیکار میان دیدگان بشری داتته وفروغ خیره‌کنندهٔ آسمانی؛اشاره بتلاش روح ناتوان آدمی برای درك حقیقت الهی .

٦ – همچنانکه در روی زمین گاه اتفاق میافتاد که شعاعی از خورشید از میان ابرها میگذشت و بچمنزاری پر گل میافتاد ودر نتیجه من که در سایهٔ ابر بودم میتوانستم بی‌آنکه چشمم از تابش‌آفتاب خیره شود این منظره را ببینم ... – گلزاری:prato di fiori چمنزار پر گل .

جمع کثیری از فروغهای محتشم را دیدم که بهمین سان ازجانب بالا انواری آتشین بر آنها میتافت، بی آنکه کانون این تابش را بتوانم دید [۱].

ای‌نیروی خیر [۲]، که نشان خویش را چنین بیدریغ بر لوح وجود آنهامیزنی، تو دراینجا ازآن به بلندائی بیشتر رفتی که دیدگان ناتوان مراامکان دیدی فزونتر داده باشی [۳]!

نام‌آن گل زیبائی که هربامداد وهر شامگاه‌دست توسل بدامانش درازمیکنم، همهٔ توجه مرامعطوف بدیدارآن آتشی کرد که بزرگترین این همه بود [٤].

وچون کیفیت و کمیت اختر زنده‌ای که درآن بالا نیز چون‌دراین پائین‌پیروزمنداست درهردو دیده‌ام جای گرفت [۵]،

۱ – یعنی: ارواح بهشتی را دیدم که از بالا فروغی بسیار رخشنده‌تر از فروغ خود ایشان برآنهامیتافت، اما نتوانستم کانونی راکه این فروغ ازآن برمیآمد (مسیح) ببینم. ـ اصل فکر از انجیل است (مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب بیست ویکم): «... وشهر احتیاجی‌ندارد که آفتاب یا ماه‌آنرا روشنائی‌دهد، زیرا که جلال خدا آنرا منورمیسازد وچراغش بره است» (برهٔ خدا Agnus Dei: عیسی).

۲ – benigna virtù: مسیح.

۳ – یعنی: توکه این ارواح بهشتی را مشمول برکت خویش داری، دراینجا عمداً بالاتر ازآنکه بودی رفتی تا تابش توکمتر دیدگان مرا خیره کند. طرف این خطاب طبعاً مسیح است.

٤– «گل زیبائی»: مریم(رجوع‌شودبصفحهٔ ۱۴۵۷، شرح۳) ـ «هربامداد وهرشامگاه...» اشاره بادعیه‌مذهبی که صبح وشب توسط مسیحیان متقی خوانده میشود. ـ «بزرگترین‌این‌آتشها» lo maggior foco: مریم.

۵ – کیفیت وکمیت il quale e 'l quanto: زیبائی وبزرگی. ـ «اخترزنده»: ازالقاب مریم؛ قتباس از سرود مسیحی «سلام بر مریم ستاره» Ave maris stella. — «درآن‌بالا» lassù: درآسمان.ـ «دراین‌پائین» quaggiù: درروی زمین ـ «پیروزمنداست»: درآسمان رخشنده‌ترین فروغهای بهشتی است ودرزمین پرافتخارترین‌آدمیان. اشاره بجلال مریم‌در آسمان ویاکدامانیش در زمین.

سرود بیست وسوم

از بلندای آسمان شعله‌ای دایره وار همانند حلقه‌ای از گل فرود آمد، که این اختررا درمیان گرفت وبر گردا گردش بچرخ‌زدن‌پرداخت[۱].

خوش آهنگترین نغمه‌ای که دراین جهان طنین افکند، وبیش‌از هرآهنگ دگر روح آدمی را شیفتهٔ خویش کند،

دربرابر نوای آن چنگی که آرایندهٔ زیباترین گوهر فروزانترین آسمان گوهرنشان بود[۲]، خروش تندری است که از سینهٔ شکافتهٔ ابری برخیزد[۳].

«من عشق‌ملکوتیم، وبر گردآن سروراعلی‌میگردم که از آن‌بطنی که خانهٔ شوق ما بود برتراوید[٤]؛

و همچنان، ای بانوی آسمان، در گردش خواهم بود تاتو در دنبال پسرت پای‌بفلك اعلی‌نهی واین فلك‌را ملکوتی‌تر کنی[۵].»

---

۱ — اشاره بجبرئیل.

۲ — اشاره به‌فروغ مریم که در فلك‌الافلاك(که پرازفروغهای ارواح بهشتی وازین‌حیث درخشانترین فلك آسمان است) درخشندگی وجلالی بیش ازهمه دارد، یعنی «زیباترین گوهر فروزانترین‌آسمان گوهرنشان»است. ـ «آن چنگی»: جبرئیل، که سرودخوانان برگرد مریم درگردش‌است.

۳ — یعنی: در مقابل نوای خوش‌آهنگی که از دهان جبرئیل شنیدم، دل‌انگیزترین آهنگهای موسیقی روی زمین حکم غریو رعد را دارند که صدائی‌گوش خراش است.

٤ — عشق ملکوتی amore angelico: عشقی که مال فرشته‌ایست. ـ «سروراعلی» alta letizia: مریم. ـ «آن بطنی (ventro) که خانهٔ (albergo: میهمانخانهٔ) شوق مابود»: رحم مریم، که مایهٔ شوق وجذبهٔ این ارواح بهشتی (عیسی) ازآنجا بجهان‌آمد.ـ یعنی: من جبرئیلم که باشور و اشتیاق پیرامون مریم طواف میکنم. اصل فکر ازانجیل است (رسالهٔ اول پطرس رسول، باب اول): «... اکنون خبر یافته‌اید ازکسانیکه بروح‌القدس که ازآسمان فرستاده شده است‌بشارت داده‌اند، وفرشتگان نیز مشتاق هستند که درآنها نظرکنند».

۵ — «بانوی آسمان» donna del ciel: مریم. ـ «در دنبال پسرت»: درپی مسیح. ـ «فلك‌اعلی» la spera suprema: عرش‌الهی (Empireo). ـ «آنرا ملکوتی‌تر کنی» farai dia: باشرکت خود آنرا خدائی‌تر کنی.

... چنین بود مُهری که براین نغمهٔ دوّار زده شد[1] ؛ و دردنبال آن
از دهان جملهٔ فروغهای دگر نام « مریم » طنین افکند .

شنل پادشاهی جملهٔ افلاك جهان آفرینش، که دم پروردگار ومشیات
ازلی او آنرا سوزنده‌ترین و کوشاترین همه دارد[2] ،

جانب درونین خویش‌را بربالای سرما گسترده بود ، اما بعد مسافت
چندان بود که مرا ، ازآنجائی که بودم ، قدرت دیدارش نبود[3] .

لاجرم دیدگانم یارای دنبال کردن شعلهٔ تاجداری را که دردنبال
پسرش براه بالا رفت نیافتند[4] ،

وهمچنانکه کودك خرد سال[5] پس‌از خوردن شیر ، بنیروی آتش

۱– یعنی : سرودی که جبرئیل در حال طواف بدور مریم میخواند بااین کلمات پایان یافت . «مهر» علامت ختم مکتوب وامضاء یاصحه‌ایست که برآن نهاده میشود.

۲ – « شنل پادشاهی » lo real manto : فلك آخرین (فلك الافلاك Primo mobile) که جملهٔ افلاك دیگر در درون‌آن درگردشند، واین فلك حکم شنلی را دارد که همهٔ آنها را در میان گرفته باشد . ـ « بادم خداوند وبا مشیات ازلی او ...» یعنی: فقط نفس خداوند وارادهٔ اوست که این فلك آخرین را سوزنده‌ترین افلاك (از نظر نزدیکی آن باعرش الهی) وکوشاترین آنها (ازآن نظر که سرعت گردش آن ، براثر زیادی قطر دائره‌اش ، ازجملهٔ افلاك دگر بیشتراست) کرده. برخی مراد ازاین فلك را «عرش الهی» دانسته‌اند ، ولی اشاره به « شنل » و «سخت کوشی» و «گرمی» بیشتر مؤید نظریهٔ «فلك‌الافلاك» است .

۳ – یعنی قسمت درونی این شنل (آسترآن) بربالای سرمابود، اما بعد مسافت چنان بود که دیدگان مرا قدرت دیدارآن نبود .

٤ – این بند ، نتیجه‌ایست که از دوبند پیش گرفته شده : اگر دیدگان مرا حتی قدرت دیدار فلك بالاتر (فلك الافلاك) نبود ، چگونه ممکن بود ازآن حد نیز فراتر روم و مریم را درسیرصعودیش بسوی عرش‌اعلی دنبال کنم ؟ ـ «شعلهٔ تاجدار» la coronata fiamma فروغ مریم ، که جبرئیل آنرا بصورت حلقه یا تاجی آراسته بود . – « در دنبال پسرش » : درپی مسیح .

٥ – fantolin(o) ؛ اصطلاحی که امروزه خیلی بندرت بکار میرود، وبجای آن کلمهٔ bambino معمول است .

مهری که ازدرونش‌شعله برمیکشد بازوی خویش را بجانب مادرش پیش میبرد[1]،

این‌فروغهای پرجلال‌شعله‌های‌خودرا چنان‌بالا بردند که من‌بدیدار آنها به مهر والائی[2] که اینان به«مریم» داشتند پی بردم.

آنگاه جملگی آنان در برابرم بر جای بماندند و سرود Regina coeli[3] را باچنان شیرینی خواندن گرفتند که آن لذتی را که ازین بابت بردم هرگز فراموش نکرده‌ام.

شگفتا، که این صندوقچه های پرگوهر که‌بذرهائی نکو درجهان خاکی پراکندند، چه بارآوری فراوانی درخود نهفته داشتند[4]!

۱ — کلمه‌ای که درینجا بکار رفته ، اصطلاح «خودمانی» مادر یعنی mamma است که از زبان‌کودک گفته‌میشود . شاید جای تعجب باشدکه دانته‌که این‌کلمه را دراینجا ودردومورد دیگر کمدی الهی بکار برده ، درکتاب دیگر خویش De Vulgari Eloquentia (باب دوم) آنرا کلمه‌ای «عامیانه» میداند که هیچوقت بقلم «آدم حسابی» نمیآید .

۲ — l'alto affetto : کمال علاقه .

۳ — دوکلمهٔلاتینی، بمعنای «ملکهٔآسمان» . این مطلع سرودی است‌که در عید پاك (فصح) خطاب بمریم خوانده میشود :

Regina coeli , laetare ! Alleluia .
Quia quem meruisti portare, Alleluia .
Resurrexit, sicut dixit Alleluia

کاتولیکها معتقدند که این سرود را پاپ گرگوریوی‌کبیر بهمین صورت در دوران شیوع بیماری عمومی درروم درسال ۸۹۰ از زبان فرشتگان بشنید وخود این مصرع چهارم را فی‌البداهه برآن افزود :

Ora Pro nobis Deum ! Alleluia .

٤ — صندوقچه‌های پرگوهر arche ricchissime : ارواح بهشتی . ـ « بذرهائی نکو » buone bobolce : تقوی وایمان . اقتباس از انجیل (رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان ، باب ششم) : « ... زیرا هرکه برای جسم خود کارد از جسم فسادرا دروکند، وهرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید » . ـ جهان خاکی ، در اصل quaggiù : در این پائین . بقیه در صفحهٔ بعد

درآن‌جا ، ازآن گنجینه‌ای میزیند وبهره برمیگیرند ، که‌دردوران تبعید بابلی که درآن بترك طلا گفته بودند ازراه اشکریزی بدست‌آمد[۱] .

درآن‌جا ، آن کس که کلید های چنین افتخاری‌را در کف خویش دارد در پناه پسر والای خداوند ومریم، همراه باشورای کهن ونوپارسایان،

بقیه از صفحهٔ قبل

معمای این بند ، کلمهٔ «بذرها» bobolce است که در بارهٔ آن بحث بسیار شده ، زیرا این کلمهٔ نامأنوسی است که با اینصورت که درشعر دانته آمده درجائی دیگر بکار نرفته است . ممکن است دانته‌این کلمه را ازکلام لاتینی bubulcus (بذرافشان) گرفته‌باشد،ونیز ممکن است که این‌صورت مؤنث‌کلمهٔ bobolco باشد که بمفهوم کشاورز در بعضی از نواحی ایتالیا بکار میرود، ولی این کلمه عادتاًفقط صورت‌مذکر دارد. ممکن‌هم هست که منظور ازآن‌شخصی نباشد ، بلکه واحد مقیاسی‌باشد که هنوزهم برای تعیین مساحت زمینهای مزروعی دربرخی نواحی ایتالیای شمالی معمول است و biolca و bifolca نامیده میشود . دراین‌صورت میتوان منبع این اشاره را انجیل دانست (انجیل متی ، باب سیزدهم) : «... وآن بذرکه در زمین نیکوکاشته شد بار آور شده بعضی صد وبعضی شصت وبعضی سی‌ثمر میآورد.» داستان برزگری که تخم در سنگلاخ پاشید واین‌جمله ازاین‌داستان‌نقل شده، بتفصیل درباب سیزدهم انجیل‌متی وباب چهارم انجیل‌مرقس وباب هشتم انجیل لوقا آمده است .

۱ — «درآنجا» : دربهشت . — «آن گنجینه‌ای ...» : گنجینهٔ برکت الهی وشایستگی ذاتی . — «تبعید بابل» esilio di Babilon اشاره بدوران معروف « اسارت بابلی » در تاریخ یهود ، که‌درآن یهودان‌دراسارت پادشاهان‌بابل بسربردند، ومراد ازین گفته اینست که‌آدمی‌دردوران زندگی‌زمینی خود،درحقیقت‌ازآسمان که جایگاه اصلی‌اوست تبعیدشده ، وحکم‌آن یهودانی‌را دارد که از ارض‌کنعان دور افتاده بودند ودر بابل بااسارت وغربت عمر میگذراندند . شرح تاراج اورشلیم و کوچاندن اسرائیل ببابل بدست نبوکد نصر پادشاه بابل ، بتفصیل درتورات (کتاب‌دوم پادشاهان ، باب بیست وپنجم — کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجاه ودوم) آمده است . — « درآن ترك طلا گفته بودند » : یعنی این پارسایان در زندگانی زمینی خود (تبعید بابلی) بمال ومنال دنیا بی‌اعتنا بودند . اقتباس از انجیل متی (باب نوزدهم) : «... عیسی بدوگفت : اگر بخواهی کامل‌شوی رفته مایملك خود را بفروش وبفقرا بده که درآسمان گنجی خواهی‌داشت... وبشاگردان خودگفت هرآینه بشما میگویم که شخص دولتمند بملکوت آسمان بدشواری داخل‌میشود، وباز شما را میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند درملکوت خدا » . — « از راه اشك بدست آمد » : اینان این گنجینهٔ آمرزیدگی وسعادت ازلی را از راه اندوختن زروسیم تحصیل‌نکردند،بلکه ازراه توبه وانابه بدست آوردند .

سرود بیست و سوم

بپیروزی اعلای خویش رسیده است[1] ؛

۱ –« آن کس که کلیدهای چنین افتخاری‌رادر کف‌دارد » : پطرس رسول که عیسی او را کلیددار بهشت کرد (انجیل متی ، باب شانزدهم) : «... و کلیدهای ملکوت آسمانرا بتومیسپارم، وآنچه برزمین ببندی درآسمان بسته گردد وآنچه درزمین گشائی درآسمان گشاده شود » (رجوع شود بسرودنهم‌برزخ،صفحهٔ) .– « پسروالای خداوند ومریم» : عیسی که از حلول روح‌القدس در بطن مریم زاده شد . – « شورای قدیم وجدید پارسایان » antico e novo concilio : ارواح برگزیده در تورات (کتاب‌عهدقدیم) وانجیل (کتاب‌عهدجدید) . – « بپیروزی‌اعلای‌خویش رسیده است » : تا بدین حد بالا آمده است .

سرود بیست و چهارم

آسمان هشتم : فلك ثوابت

پطرس مظهر ایمان

سرود همچنان در فلك ثوابت میگذرد .

این سرود وسرودهای بیست وپنجم وبیست وششم ، سرودهای سه گانه‌ای هستند که کاملا بهم پیوسته‌اند وبتجلیل اصول سه گانهٔ آئین مسیح (طبق آنچه خود مسیح معین کرده) یعنی تجلیل ایمان و امید واحسان اختصاص دارند که مظاهر آنها سه روح پطرس رسول ویعقوب ویوحنای رسولند(که حواریون برگزیدهٔ عیسی، وشهود ثلاثهٔ تغییرشکل او، ویارانش درکنار تپهٔ صلیب بودند). این هرسه سرود را از بهترین آثار دانته شمرده‌اند .

سرود بیست و چهارم شرح یك رشته سئوال و جواب است که میان پطرس‌رسول ودانته صورت میگیرد ، تا بدین وسیله حواری بزرك عیسی وکلیددار مقدس بهشت قدرت ایمان این آدمیزاده ایرا که با تأیید برکت الهی تا بدینجا بالا آمده است آزمایش کند . دریـن آزمایش پطرس معلم و ممتحنی سختگیر اما نیکنهاد است که میکوشد تا شاگرد خود را تشویق بدادن پاسخ صحیح کند، وهروقت که از او جواب مناسبی شنود خوشحال میشود . مفهوم واقعی این سئوال وجواب که مدارس قدیمهٔ اروپا ودارالعلمهای اسلامی وگفتگوهای طلاب علوم دینی خودمانرا بیاد خواننده میآورد ، مشکلاتی‌است که باید در روح کسیکه روی بجانب طهارت دارد ودر راه درك حقیقت الهی قدم برمیدارد حل شده باشد ، تاوی بتواند باایمان استوار وخلل‌ناپذیر بدین راه ادامه دهد .

سرود بیست و چهارم

ای برگزیدگان خوان بزرگ برهٔ مبارک[1]، که چنان نیکو از این خوان بهره میگیرید که همیشه بمطلوب خویش میرسید،[2]

۱– این خطاب که ظاهراً معماآمیز بنظر میرسد ، اشارهایست بآخرین غذائی که مسیح باحواریونش صرف کرد واندکی بعد ازآن براثر خیانت «یهودا» که یکی از حاضران این سفره بود تسلیم دشمنان شد . این غذا که درآئین مسیحی اهمیت بسیار دارد ، به Cena موسوم است و آنرا بعربی «عشاء سری» ترجمه کرده اند ، ولی درینجا من همان اصطلاح مأنوس «خوان» را برگزیدهام.ـ «برهٔ مبارک» benedetto Agnello : مسیح، اشارهبهبرهای کهآنرا ذبح وبریان کردند وبراینخوانباهادند.ـ «جمع برگزیده» sodalizio eletto : حواریونمسیح کهازمیان همهٔ مردمان افتخار حضور در چنین بزمی را یافته بودند . ـ بنابرین مفهوم ظاهری اینخطاباینست که: «ای کسان بلند مرتبتی که برخوان ضیافت مسیح نشستهاید » ، ولی مفهوم واقعی اینگفته دراینجا اینست : « ای ارواح جنتمکانی که با شایستگی خود بآسمان آمده وحقنشستن برسراین سفرهٔ برکت الهی را یافتهاید که غذای آن برهٔ مقدس خداوند (عیسیمسیح) است » . ازینخوان معروف در هرچهارانجیل سخن رفته است (انجیل متی ، باب بیست وششم) : « ... پس درروز اول عیدفطر شاگردان نزد عیسیآ.ده گفتند کجا میخواهی فصح را آماده کنیم تابخوری؟ گفتبشهر نزد فلانکس رفته بدو گوئید استاد میگوید وقت من نزدیك شد وفصح را درخانهٔ تو باشاگردان خود صرف مینمایم . شاگردان چنانکه عیسی ایشانرا امر فرمود کردند وفصح را مهیا ساختند . چون وقت شام رسید باآن دوازده بنشست . ووقتیکه ایشان غذا میخوردند اوگفت هرآینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند . » درباب چهاردهم انجیل مرقس و باب بیست ودوم انجیل لوقا وباب سیزدهم انجیل یوحنا باتفصیل در همین باره سخن رفته است . درروایت «لوقا»، عیسی درین بزم بشاگردان خود میگوید : « اشتیاق بینهایت داشتم کـه پیش از زحمت دیدنم این فصح را باشما بخورم ، زیرا بشما میگویم ازیـن دیگر نمیخورم تاوقتیکه در ملکوت خـدا تمام شود . »

اصل این شعر دانته ، خطاب به « دعوتشدگـان بزم برهٔ مبارك » ، از مکاشفهٔ یوحنای رسول درانجیلاقتباس شده (بابنوزدهم) : «... ومرا گفت:بنویس، خوشا بحالآنانیکه ببزم نکاحبره دعوت شدهاند ، واین است کلام راست خدا » .

۲– یعنی : مسیح که مظهر خداوند است ، چنان حقیقت خود را درآسمان بطورکامل برشما عرضه میدارد کهآرزویتان ازین بابت یکسره برآورده میشود .

اگر این کس[1] با برکت الهی ریزه خوار خوان شماست، و این کار را پیش از آن میکند که مرگ چنین امکانیش داده باشد،

شوق فراوانش را درنظر آرید وژالهٔ خویش را بروی بیفشانید[2]: زیرا که شما جاودانه از آن سرچشمه‌ای مینوشید که اندیشهٔ او سراسر از آن میآید.[3]»

بئاتریچه چنین گفت، و این ارواح مسعود بـا تشعشعی همانند دنباله‌دار[4]، گوی وار برمحور قطبهای ثابت خویش بگردش پرداختند[5]؛

وهمچون چرخهای ساعتی دیواری، که درنظر بینندهٔ آنها بتناسب نوع دورانشان، چرخ اولین بیحرکت وچرخ آخرین پران مینماید[6]،

۱- دانته.

۲- یعنی: قطره‌ای چند از چشمهٔ حقیقت را نثار اوکنید. تشبیه ازاصل لاتینی گرفته شده: Rorate, coeli, desuper

۳- یعنی: شما جاودانه از سرچشمهٔ حقیقت الهی سیراب میشوید وباعلم لدنی پیشاپیش با اندیشهٔ این شخص که روی بجانب این حقیقت دارد وازآن برمیآید، آشنائی دارید.

٤- Comete: ستارگان دنباله‌دار.

٥- این چرخش در سراسر بهشت از طرف ارواح بهشتی صورت میگیرد، ولی دراینجا ظاهراً این ارواح بجای اینکه چون ارواح فلك خورشید حلقه‌وار برگرد بئاتریس ودانته‌بگردند، هریك گوی‌وار برگرد خویش میگردند، زیرا که در غیر این صورت احتیاجی بدین نیست که روح «پطرس‌رسول» از سایر ارواح جدائی گزینند وبرای‌سخن‌گفتن برگرد بئاتریچه بگردش‌درآید (رجوع‌شودبصفحهٔ ۱۴۶۷،سطر ٦). باحتمال قوی این‌گردش انفرادی وتندی وکندی‌آن، نمایندهٔ درجهٔ سعادت وآمرزش هریك از این ارواح‌است که نمونهٔ کاملتری ازآن درسرودهای بعدی‌بهشت ارائه داده میشود. - باید تذکرداد که غالب مفسرین‌کمدی الهی طرفدار عقیدهٔ گردش‌دسته‌جمعی این ارواح در پیرامون بئاتریس ودانته‌اند.

٦- اشاره‌به‌چرخهای مختلف ساعت‌شمار ودقیقه‌شماروثانیه‌شمارساعت‌که حرکت اولی‌تقریباً نامحسوس وحرکت دومی متوسط و حرکت سومی بسیار سریع است، چنان‌که گوئی در حال پریدن است.

این پایکوبان[1] نیز با تنوع رقصهایشان ، که برخی تندتر و بعضی کندتر بود ، بمن نمودند که از کدامین درجهٔ سعادت ازلی برخوردارند[2] .

ازدل آن جمعی که بنظرم زیباتراز همه آمد[3] ، آتشی را دیدم که سر بر کشید، ودرآن چنان اثری ازسعادت هویدا بود که هیچیك ازآتشهای دگررا امکان پیشی جستن برآن نبود[4] ؛

واین فروغ سه‌بار بر گرد «بئاتریچه» بچرخید[5] ، ودرحین گردش سرودی چنان ملکوتی خواندن گرفت که تفنن مرا[6] قدرت باز گوئی آن نیست ؛

بناچار خامه را بر میجهانم[7] و در ین باره چیزی نمینویسم ، زیرا که‌نیروی تخیل‌ما وقدرت‌کلمات‌را برای‌ترسیم این چنین چینها رنگهائی تندتر ازآن در اختیار است که ضرور است[8] .

---

۱ – این‌پایکوبان quelle carole وبعبارت دقیقتر« این‌پایکوبیها» اشاره‌است‌به carola رقص قدیمی خاص ایتالیا که‌گردشی تند داشت و باآواز همراهی میشد . دراینجا خود این‌رقص مرادف بارقاص آورده شده است .

۲ – یعنی : هریك ازین ارواح ، باتندی وکندی‌گردش وپایکوبی خود بمن‌میفهمانید که از چه درجه‌ای از سعادت ازلی برخوردار است . کلمهٔ « بااختلاف » differentemente در این بند براثر ضرورت شعری تجزیه شده وبصورت خاصی درآمده ، یعنی نیمهٔ اول آن در یك‌شعر ونیمهٔ‌دومش درشعربعد جای‌گرفته است وچنین‌امری‌جزدریك‌مورد دیگر درهیچ‌جای کمدی الهی دیده نمیشود .

۳ – حلقهٔ ارواح حواریون مسیح .

٤ – روح پطرس رسول San Pietro بزرگترین حواری عیسی .

٥ – (رجوع شود بصفحهٔ۱۴۶۶،شرح٤) .

٦ – la mia fantasia ، این تعبیر از «سن‌تماسو» گرفته‌شده که میگوید: «تفنن‌قسمتی از حافظه است » . مراد شاعر اینست که‌آنچه راکه درآنوقت بانیروی حافظه در ذهن جای دادم ، اکنون دیگر بانیروی میل وشوق خود ازآن برنمیتوانم‌کشید .

۷ – یعنی : ازروی این‌مطلب «جست میزنم» وآنرا ناگفته میگذارم .

۸ – چین‌ها pieghe : اشاره بدینکه در نقاشی ، برای ترسیم چین‌ها در یك تابلو

بقیه در صفحهٔ بعد

« ای خواهر مقدس من که چنین پارسایانه روی نیاز بجانب ما آوردی ، گرمی مهر تو مرا بر آن میدارد که دمی ازین حلقهٔ زیبا جدائی گزینم [1]. »

آتش مبارك [2] بر جای بایستاد و بانوی مرا مخاطب قرار داد ، و آنچه‌را که بیان کردم بااو بگفت.

و بئاتریچه [3] گفت : « ای فروغ جاودانی آن بزرگمردی [4] که خداوندگار ما کلیدهای نیکبختی معجزآسای برزمین‌آمده‌را بوی بامانت سپرد [5] ،

این کس‌را ، دراصول یافروع ایمانی که ترا اجازت راه‌رفتن برروی دریا داد [6] ، آنچنانکه خواهی بیازمای .

بقیه از صفحهٔ قبل

رنگهای تیره‌تر لازم است ودراینجا قلم سطحی وناتوان شاعر چنین رنگهائی را دراختیار ندارد.ـ مراد از «چین» قسمتی است که در یك منظره یا صحنه فشردگی بیشتری‌دارد، ودرینجا طبعاً اشاره به امتیاز و اهمیت خاص آواز «پطرس» در میان سایرآن چیزهائی است که باید از طرف شاعر توصیف شود .

۱ — خطاب «پطرس» به «بئاتریس» . پطرس اظهار میدارد که شدت شوق بئاتریس او را واداشته است که از جمع ارواح حواریون دوری گزیند وبدیدار او ودانته‌آید، تاچنانکه مطلوب بئاتریس است بادانته سخن گوید .

۲ — il foco benedetto : پطرس .

۳ — در متن به بئاتریس فقط بصورت ضمیر مؤنث ella اشاره شده است .

٤— gran viro ؛ کلمهٔ«مرد» دراینجا بصورتی‌خاص‌ومشتق از لاتینی‌آورده شده که نسبت بمفهوم عادی مرد (uomo) اهمیت وتشخص بیشتری دارد .

۵ — . . . عیسی مسیح (خداوندگار ما nostro Signor) وی را (پطرس را) کلیددار‌بهشت یعنی‌نیکبختی سحرآمیزی(gaudio miro) کرد که‌عیسی‌آنرا باخود بروی‌بزمین آورده‌بود (رجوع شود ببرزخ ، صفحه ۶۹۵ شرح۳ و باین کتاب ، صفحه ۱۲۶۲ سطر۳) .

٦ — « ایمانی که ... » : ایمان مسیحی ٠ اشاره بواقعه‌ای که در انجیل چنین نقل شده است (انجیل متی ، باب چهاردهم) : « ... اما کشتی درآنوقت در میان دریا بسبب باد مخالف

بقیه در صفحهٔ بعد

تو خود بیخبر از آن نیستی که ویرا تا بچه حد عشق نکو و امید نکو و ایمان هست ، زیرا دیده بر آنجا دوخته داری که همه‌چیز در آن منقش است[1] ؛

اما از آنرو که ایمان واقعی رعایائی بدین قلمرو داده‌است ، بجاست که وی از آن سخن گوید تا حق تکریم را بجای آورده باشد[2] . »

همچنانکه شاگرد[3] تا بدان دم که استاد سؤال خود را مطرح نکرده‌است ، بی سخنی خویش را مجهز میکند تا بتأیید مسئله پردازد ، ونه آنکه دربارهٔ آن اعلام رأی کند[4] ،

بقیه از صفحهٔ قبل

که میوزید بامواج گرفتار بود . و درپاس چهارم ازشب عیسی بردریا خرامید وبسوی ایشان روانه گردید . اما چون شاگردان او را بردریا خرامان دیدند مضطرب شده گفتند که خیالی است و از خوف فریاد برآوردند . اما عیسی ایشانرا بی‌تأمل خطاب کرده گفت خاطرجمع دارید ، منم . ترسان مباشید . پطرس درجواب اوگفت خداوندا ، اگر توئی مرا بفرما تا برروی آب نزد تو آیم. گفت بیا . در ساعت پطرس از کشتی فرو شده برروی آب روانه شد تانزد عیسی آید . لیکن چون باد را شدید دید ترسان گشت ومشرف بغرق شده فریاد برآورده گفت : خداوندا مرا دریاب . عیسی بیدرنگ دست آورده او را بگرفت وگفت : ای کم‌ایمان ، چرا شك آوردی؟» .

۱ — یعنی : توخود بانظاره در جلوهٔ حقیقت الهی بخوبی آگاهی که وی تابچه حد اهل عشق روحانی وایمان وامید است ...

۲ — دنبالهٔ بند پیش : ... ولی ، از آنجهت که ارواح فقط درپرتو ایمان استوار وخلل‌ناپذیر میتوانند ببهشت راه‌یابند (رعایای این قلمرو شوند) شایسته است که او را دراین‌باره مورد آزمایش‌قرار دهی .

۳ — baccellier(o) : دانش‌آموزی که در مرحلهٔ امتحان نهائی تحصیلات‌خویش‌است؛ درمدارس‌علوم قدیمه‌این‌نام بطلابی اطلاق میشد که‌آمادهٔ تحصیل جواز روحانیت بودند، واین همان اصطلاح «باشلیه» و «باکالورئا» است که امروزه رایج است .

٤ — ماندونه Mandonnet مفسر کمدی‌الهی دربن‌باره‌مینویسد : «معمول‌دانشگاههای قرون وسطی این بود که استاد در جلسهٔ طلاب موضوع بحث را «طرح» میکرد ؛ آنگاه محصلی که درمعرض امتحان قرارگرفته بود تحت سرپرستی ورهنمائی او مسئله را طبق اصولی که از وی آموخته بود مورد بحث ومطالعه قرار میداد وباثبات و «تأیید» آن میپرداخت ؛ سپس طلبه باطلاب

بقیه در صفحهٔ بعد

من نیز در آن هنگام که بئاتریچه [1] سخن میگفت خودرا باهمهٔ نیروی استدلال خویش مسلح میکردم تا آمادهٔ مواجهه با چنین ممتحنی وچنین امتحانی [2] باشم .

« ای‌مسیحی مؤمن ، بگوی وتوضیح بده که معنی ایمان چیست ؟»

این‌بشنیدم ودیده‌بجانب فروغی که این صدا ازدل آن برمیآمد [3] بالا بردم؛ آنگاه روی بسوی « بئاتریچه» گرداندم ، و وی بیدرنگ بااشارتی بمن گفت که آب چشمهٔ درونی خویش را بیرون جاری کنم [4] .

چنین آغاز کردم : «کاش آن برکتی که بمن ارزانی شده است تا دربرابر نخست فرمانده والا [5] ازایمان خویش دفاع کنم ، مرا توفیق آن

بقیه از صفحه قبل

دیگر که صلاحیت اظهارنظر داشتند برد گفته‌های او میپرداختند وخلاف‌آنها را ثابت میکردند . پس ازین مباحثه که مدت زیـادی بطول میانجامید ، استاد خود رشتهٔ سخن را بدست میگرفت و نظریات موافق ومخالف را دربرابرهم میگذاشت واعتراضاتی راکه به عقاید محصل ، یعنی‌درواقع بنظریات خود او وارد آمده بود بادلائل وبراهین متقن رد میکرد ، ودرپایان بحث ازآنها نتیجه میگرفت ونظریهٔ قطعی را اعلام میکرد . این اعلام determinatio بود وفقط استاد حق‌داشت بچنین‌اعلام رأی نهائی بپردازد،زیراوظیفهٔ شاگردی که درجلسهٔ امتحان حضورداشت فقط « تأیید » approvare یعنی دفاع از نظریاتی بودکه از استاد فرا گرفته بود . »

۱ – دراصل ، تنها بصورت ضمیر مؤنث ella آمده .

۲ – tal professione : حرفهٔ پاسخگوئی بممتحن؛اشاره بوظیفهٔدفاع ازاصول‌ایمان.

۳ – فروغ پطرس، که این سئوال را از دانته میکند .

٤ – دانته مثل موارد پیشین (صفحهٔ ۱۳۷۵، سطر ۸ – و غیـره) بـرای سخن گفتن از بئاتریس کسب تکلیف میکند وبئاتریس بوی میفهماندکه سئوال چنین روح عالیقدری را بیدرنگ پاسخ گوید . ـ « آب چشمهٔ درونی خویش را ... » : مکنون خاطر خود را .

٥ – نخست فرمانده primopilo : اصطلاح نظامی دوران امپراتوری روم ؛ این‌عنوان که تلفظ لاتینی اصلی‌آن primipilus است بفرمـاندهٔ نخستین جوخهٔ صد نفری (centuria) ازلژیونهای رومی‌اطلاق میشدکه درواقع « فرمانده مقدم » بود . این جوخه‌های صدنفری‌سومین قسمت لژیونها را تشکیل میدادند وازین‌جهت‌آنها را «سومین» (triarius) مینامیدند . دراینجا مراد از ذکر این عنوان بـرای «پطرس» ، اشاره باولویت او در جمع ارواح بهشتی‌است که قبلا دانته‌آنها را « سپاهیان مسیح » شمرده است (صفحهٔ ۱۲۸۱ ، سطر۱۲) .

دهد که اندیشه های خود را بروشنی برزبان آرم !»

ودر دنبال کلام خویش گفتم : « ای‌پدر ، همچنانکه خامهٔ‌حقنویس برادر محبوبت ، که با دستیاری تو روم را براه‌راست هدایت کرد [۱] ، نوشته‌است ،

ایمان جوهر امید ها است و برهان نادیده ها [۲] ؛ اینست آنچه بر من ذات ایمان مینماید [۳] . »

آنوقت چنین شنیدم : « سخن بصواب گفتی ، اگر خوب فهمیده باشی که چرا وی ایمانرا نخست ازجوهرها شمرده است، وآنگاه

---

۱ — اشاره به «پولس‌رسول» که همراه با «پطرس» بروم رفت ودرآنجا بتبلیغ آئین‌مسیح همت گماشت و بالاخره او و پطرس دربن راه بشهادت رسیدند . ــ « خامهٔ‌حقنویس »: اشاره بـه رساله‌های سیزده‌گانهٔ پولس رسول در انجیل . ــ «برادرمحبوب» : لقبی که درانجیل به‌پولس داده شده (رسالهٔ دوم پطرس ، باب سوم) : «.. وتحمل خداوند مـا را نجات بدانید ، چنانکه برادر حبیب ما پولس نیز برحسب حکمتی که بوی داده شد بشما نوشت . »

۲ — Fede è sustanza di cose sperate,
Ed argomento delle non parventi

این‌دومصرع عیناً از انجیل (بند اول باب یازدهم رسالهٔ پولس رسول به عبرانیان) نقل شده است :« پس ایمان، اعتماد برچیزهای امید داشته شده است وبرهان چیزهای نادیده» که از نص لاتینی پولس بایتالیائی ترجمه شده :

est fides sperandarum substantia rerum, argumentum non apparentium

ـ مفهوم این‌گفته ایـن است : امید بشری بـرایمان تکیه دارد ، بنابراین ایمان جوهر ومـایهٔ اصلی همهٔ آن چیزهائی است که‌آدمیان بدانها امید دارند یا خواهندداشت، از قبیل خدا وبهشت وآمرزش؛ واین‌ایمان در عین حال وسیله‌ایست که حقیقت نادیدهٔ ملکوت آسمانرا بآدمی‌بنماید، یعنی برهانی است بروجود آنچه قابل دیدار نیست ، ولی بنیروی ایمان میتوان پی برد که چنین حقیقتی وجود دارد .

۳ — درنظر من چنین مینماید pare a me دراینجا معنی «چنین‌می‌بینم»را دارد ونه مفهوم «چنین می‌پندارم»را ، زیرا که دانته نمیتواند دربارهٔ سخنی که عیناً از «پولس‌رسول» نقل شده ابراز تردیدی کند . ــ «ذات‌ایمان» quiditate : اصطلاح رایج فقه‌کاتولیك که تعبیر عادی آن essenza است .

از براهین [۱] .»

ومن درپاسخش گفتم: «حقایق گرانی که در اینجا برمن عیان‌میشوند
چنان ازدیدهٔ خاکیان [۲] پنهانند

که کسان جز ازراه ایمان بوجود آنها پی‌نمیتوانند برد، و براساس
همین‌ایمانست که امید والا بنیادشده است، ولاجرم ازین راه ایمان جنبهٔ
جوهر میبابد ؛

وازهم اوست که ما باید بنیروی قیاس بجملهٔ استنتاجها برسیم ، و
لاجرم ازین راه ایمان جنبهٔ برهان میبابد [۳] . »

آنوقت چنین شنیدم : « اگرهمهٔ آنچه درروی زمین [۴] ازراه تعلم
آموخته‌میشودبدین‌خوبی فراگرفته‌میشد، جائی برای‌اهل‌سفسطه [۵] نمیماند.»

۱ – اشاره بجملهٔ اول بند پیش که درآن ایمان نخست «جوهر» وبعد «برهان» خوانده شده . دربن باره بعداً خود دانته توضیح لازم میدهد .

۲ – occhi di laggiù : دیدگان آن پائین ، اشاره بقدرت بینائی وادراک آدمیان .

۳ – مفهوم بند پیش وابن بند چنین‌است : امیدواری بشر بدانکه روزی بحقیقت مطلق (حقیقت الهی) دست یابد ، برایمان متکی است ، بنابرین این ایمان اساس وبنیادآن چیزی است کهما امید بدان‌داریم، ولی‌ازنظرمان پنهان است (مانند بدیهیات ریاضی که‌آنهارا بچشم نمیتوان دید،اما همهٔ اصول ریاضی وعلمی برآنها متکی است) ، وازین جهت «جوهر» امید بشمارمیآید؛ از طرف دیگر ادراک بشری از راه برهان واستدلال بحقیقت میتواند رسید ، ازین جهت پیوستگی ادراک ما با حقیقت پنهان ، «برهان» نام‌دارد، ولی‌چون این‌ایمان‌باآنکه‌خودبخود جوهر امید است حقیقت‌را فقط از راه قیاس واستنتاج sillogizzar(e) (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۶۳سطر۴وشرح۴) نشان‌میتوانداد، بناچار «جوهر» درمرحلهٔ اول و«برهان» درمرحلهٔ بعد قرار دارد .

۴ – دراصل : درآن پائین .

۵ – sofista ، پیرو مکتب سوفسطائی، که درآن باکمک بیان واستدلال سعی در قلب حقایق وانکار مسلمات میشود ، مانند مکتب معروف «الناس» در یونان قدیم کـه پیروان آن با دلیل و برهان ثابت میکردند که حرکتی در جهان وجود ندارد . «کریتیاس» و«پروتاگوراس» فلاسفهٔ معروف یونان از بزرگان این مکتب بودندکه سقراط همواره باعقایدشان مبارزه‌میکرد.– مفهوم سخن پطرس اینست که اگر مردمان روی زمین آن اصول علمی وروحانی‌را که میآموزند خوب درک کنند ، جائی برای سفسطهٔ سوفسطائیان باقی نمیماند .

آن‌عشق گدازان[1] چنین گفت ، وآنگاه بکلام خویش افزود که :
« تو وزن وعیار این سکه‌را نیکو اندازه گرفتی[2] ؛
اما مرا بگوی که آیا این چنین سکه ایرا در کیسهٔ خویش
داری ؟[3] » ومن گفتم : «آری ، دارم ، و چنان درخشان ومدور است که
هیچ چیزم دراصالتش بشك نمیافکند[4] .»
آنوقت‌ازدرون فروغ گرانی که باجلال بسیار میدرخشید، این‌سخن
برخاست : « این گوهر گرانبها که جملهٔ فضایل برآن تکیه دارد ،
ازکجا بدستت رسیده است[5] ؟» ومن گفتم : « باران بیحساب
روح‌القدس که بر پوستهای کهن ونو باریده[6] ،
قیاسی است که حقیقت ایمان را برمن عرضه داشته‌است،چندانکه
هراستدلال دیگری دربرابر آن مرا بیمایه‌مینماید[7] .»

۱ — quell'amore acceso : پطرس .

۲ — یعنی : این مسئله را خوب تحلیل و تجزیه‌کردی ودر باره‌اش توضیح دادی . — «این‌سکه» : ایمان ؛ « وزن وعیار » : جوهر وبرهان .

۳ — بگوی که‌آیا این ایمانرا در روح خویش داری ؟

٤ — دنبال تشبیه ایمان به‌سکه.ـ «درخشان» : بی‌غل‌وغش.ـ «مدور» : کامل وبی‌نقص.

۵ — پطرس سؤالات امتحانی خود را دنبال میکند ؛ وبس ازجواب دانته ازاو میپرسد: «حالاکه این ایمان را داری، آیا میتوانی بگوئی که‌آنرا ازکجا تحصیل کرده‌ای ؟ » —«این گوهر گرانبها که هرفضیلتی برآن تکیه دارد »: ایمان . اقتباس‌از انجیل (رسالهٔ پولس‌رسول‌بعبرانیان، باب یازدهم) : «... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است ، زیرا هرکه تقرب‌بخدا جوید لازمست‌که ایمان آورد براینکه او هست . »

٦ — کتابهای تورات (عهدقدیم) وانجیل(عهدجدید) که برپوستهای دباغی‌شده (cuoia) نوشته میشد ـ این مضمون در اینجا بصورت شاعرانهٔ « پوستهای کهن ونو » le vecchie e le nuove cuoia آمده است ، که درآن « پوستهای کهنه » مفهوم تورات و «پوستهای‌نو» مفهوم انجیل را دارد .

۷ — یعنی : حقیقت الهی که بحد وفور در تورات وانجیل متجلی است (باران بیحساب روح‌القدس) دلیلی‌کافی است براینکه مرا با ایمان واقعی‌آشنا کند واز هرتردیدی درین باره بدور دارد .

آنگاه شنیدم که : « برای چه تکالیف قدیم وجدید را که بدین استنتاجت راهنما شده اند ، اقوال الهی میشماری[1] ؟»

ومن گفتم : « دلیلی که حقیقت‌را برمن مینماید ، اعمالی است که دردنبال آنها صورت گرفته است، ودراین مورد طبیعت نه‌آهنی برتافت و نه‌چکشی برسندان بزد[2] .»

پاسخ شنیدم که : « بگوی : کدامین کس ترا اطمینان میدهد که چنین‌کارهائی صورت گرفته است ؟ فقط اثبات این مدعایت ضروراست که ازکجا بچنین امری یقین داری ؟»

گفتم : « اگر جهانیان بی‌دیدار معجزاتی بکیش مسیح گرویدند، این خود معجزه ای‌است‌که معجزات دگر را صد یك آن ارج نیست[3] ؛ زیرا که تو خود فقیر و گرسنه[4] پای بدین مزرعه نهادی تادرآن

۱ – «تکلیف‌قدیم وجدید» l'antica e novella proposizion(e) : تعبیرتازه‌ای از دو کتاب عهد قدیم (تورات) وعهد جدید (انجیل) . ـ پطرس در دنبالهٔ سئوالات آزمایشی خود میپرسد: حالا که‌میگوئی از روی کتابهای تورات وانجیل‌پی‌بایمان برده‌ای ، توضیح بده که‌چه‌دلیلی برآسمانی بودن این‌کتابها یعنی نزول آنها از جانب خداوند داری ؟

۲ – پاسخ دانته : دلیل من معجزاتی است که برای اثبات جنبهٔ فوق بشری این کتب روی داده (کارهائیکه دردنبال آنها صورت گرفته) واین چنین معجزاتی‌کارطبیعت نیست ، یعنی با قوانین طبیعی وبااصول علمی وفیزیکی جور درنمیآید (طبیعت درموردآنهاآهنی‌نتافته وچکشی‌نزده و این مصنوعات درکورهٔ آهنگری‌آهنگرطبیعت ساخته نشده است) .

۳ – دنبالهٔ سئوال پطرس : « ازکجا یقین داری که واقعاً چنین معجزاتی روی‌داده‌است؟» وجواب دانته : « اگر براستی بی‌وقوع چنین معجزاتی مردمان بکیش مسیح گرویده باشند ، این خود بزرگترین معجزهٔ این‌آئین است ، زیرا نشان میدهد که نیروی حقیقت چنان دراین‌آئین‌جای داشته که مردمان‌را خود بخود مجذوب کرده‌است . » دراین استدلال دانته‌از «سنتوآوگوستینو »و «سن‌تماسوآکوینو» دوروحانی بزرگ کاتولیك که‌قبلا ازهردوسخن‌رفته الهام گرفته است .

٤ – فقیروگرسنه povero e digiuno ، اشاره بتنگدستی وبی‌باوری پطرس درآن وقت‌که بتبلیغ آئین مسیح پرداخت . « اسکارتانسینی » و « واندلی » مفسرین برجستهٔ کمدی الهی مفهوم این دوکلمه را « ناتوان وبیسواد » دانسته‌اند .

تخمی نکو کاری ، که پیش ازین تا کی ببار آورد ، وامروزه بوتهٔخاری [۱].»

چون سخن بپایان رسید، ازحلقه های دربار مقدس والا [۲] بانغمه‌ای که درآن بالا رایج است بانگ « خدای را بستائیم [۳] » برخاست.

واین صاحبجاه آسمانی [٤] ، که باآزمایش من مرا چنان نیکو از شاخدای بشاخه‌ای بالا برده بودکه اینك من‌واو ببالاترین برگها نزدیك میشدیم [٥] ،

ازنو چنین آغاز کرد : « برکتی که روح ترا شامل شده، تابدینجا دهانت را بدانسان گشوده است که میباید گشوده باشد ؛

لاجرم آن سخنی که ازین دهان برآمد مورد تأیید من‌است [٦] ؛ اما

---

۱ — یعنی: آنروزکه تو تخم ایمان مسیحی را درمزرعهٔ جهان کاشتی ازین‌تخم درختانی بارورسربرزد، ولی امروزه‌براثرفساد روحانیت ، دیگر این تخم جز بوته‌های خار ببار نمیآورد . تشبیه «تاك» بایمان تشبیهی است که در انجیل شده . بوتهٔ خار pruno در اصل ببوتهٔ تمشك گفته میشود .

۲ — l' alta corte santa : بهشت وارواح بهشتی . ـ حلقه‌ها le spere : جمع ارواحی که حلقه‌وار درینجا گرد آمده‌اند . این اشاره را سابقاً برخی از مفسرین باشتباه «افلاك» معنی کرده‌اند ، ولی درینجا یقیناً چنین مفهومی را ندارد .

۳ — «الحمدلله» ، ازسرود معروف مسیحی Te Deum .

٤ — دراصل : این«بارون» e quel baron ؛ بارون یکی از القاب اشرافی‌مغرب‌زمین است که سلسلهٔ مراتب آنها از بالا بپائین عبارتست از : دوك ، مارکی ، کنت، ویکونت، بارون ؛ شاید درینجا این‌سمت «بارون» درمقایسه‌با فرشتگان که حائز مقامات بالاترند بپطرس‌داده شده‌باشد، وشایدهم مراد ازآن بطورکلی تذکر مقام برجستهٔ پطرس باشد . این تشبیه روح پطرس به «بارون» در دنبالهٔ تشبیه خداوند به «امپراتور» وتشبیه ارواح بهشتی به «دربارآسمانی» و درباریان آن‌صورت گرفته است . درسرود بعدهمین‌تشبیه بصورت «امپراتور» و «کنت‌ها» و« دربارامپراتوری » تکرار میشود .

٥ — یعنی : مرا چنان از بیان حقیقتی ببیان حقیقتی بالاتر واداشته‌بودکه اینك من و او ، درین سؤال وجواب ، بمرحلهٔ حقائق اعلی نزدیك شده بودیم .

٦ — تا بدینجا ، در پرتو عقیده وایمان‌خودتوانسته‌ای سؤالات مرا پاسخ صحیح وشایسته بدهی، ازین جهت دلائل تو مورد قبول وموافقت من است .

اکنون بیان‌دار که بچه‌ایمان داری؟ وبگوی که این از کجا بر ایمان تو عرضه شده است[1].»

چنین آغاز سخن کردم : « ای پدر وای روح مقدس ، که اکنون آنچه‌را بچشم می‌بینی که ازفرط اعتقاد بدان دردویدن بجانب گورپاهائی جوانتر را در پشت سرنهادی[2] ،

تو میخواهی که من دراینجا جوهر ایمان استوار خویش را[3] عیان

۱ — سئوال تازهٔ پطرس ازسلسلهٔ سئوالات امتحانی او : حالا که در مؤمن بودنت تردیدی نیست ، توضیح بده که ایمان بچه داری و این اصول را ازکجا آموخته ای ؟

۲ — اشاره بواقعه‌ای که ازآن در انجیل سخن رفته است (انجیل یوحنا ، باب‌بیستم): «... بامدادان دراول هفته وقتیکه هنوز تاریک بود مریم مجدلیه بسرقبر عیسی‌آمد ودید که‌سنگ از قبر برداشته شده است . پس دوان دوان نزد پطرس وآن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده بایشان گفت خداوندرا از قبر برده‌انـد، ونمیدانـم او را کجا گذارده‌اند . آنگاه پطرس وآن شاگرد دیگر بیرون شده بجانب قبر میرفتند . وهـردو باهم میدویدند ، امـا آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده اول بقبر رسید وخم شده کفن را گذاشته‌دید ، لیکن داخل نشد . بعد پطرس نیز از عقب اوآمد وداخل قبرگشته کفن را گذاشته دید ، ودستمالی را کـه برسر او بود نه باکفن نهاده ، بلکه در جای علیحده پیچیده . پس‌آن شاگرد دیگر که اول‌بسر قبرآمده بود نیزداخل‌شده‌دید وایمان‌آورد ، زیرا هنوزکتابرا نفهمیده بودند که باید او ازمردگان برخیزد . » این « شاگرد دیگر » خود «یوحنا»است که این داستان‌را حکایت میکند، وچنانکه دیده میشود یوحنا ازآن نظر که جوانتر بوده زودتر از پطرس بگور عیسی رسیده ، ولی تردیـد او درآنجا باعث توقف وی شده درصورتیکه استواری ایمان پطرس باعث آمده است که‌وی‌بیدرنگ پا بدرون گور نهد وبدین ترتیب « پاهائی جوانتر را درپشت سر گذارد » . تردید «یوحنا» واعتقاد راسخ «پطرس» مربوط بسخن عیسی است که بدانها خبر داده بود که پس از مرگ از گوربرخواهد خاست وبآسمان خواهدرفت، ودرین باره «یوحنا» ازبیم‌آنکه جسد عیسی را در گور بیابد لحظه‌ای مردد مانده، ولی پطرس که روحی ساده‌ترداشته ، براثر ایمان‌کامل خود بصحت گفتهٔ‌عیسی‌بی‌نگرانی وتردید داخل گور شده است . — « اکنون بچشم می‌بینی » : یعنی‌آن حقیقتی‌راکه در روی زمین بدان اعتقادی چنین راسخ داشتی ، دراینجا عیان می‌بینی .

۳ — ایمان استوار خویش را del pronto creder mio ؛ کلمهٔ pronto را میتوان بجای «استوار»، سریع و آماده نیز ترجمه کرد ؛ دراینصورت معنی این گفته این میشود که:«ایمان خویش را که ازفرط‌آمادگی نیازی بانبات ندارد ... » هرچند این تعبیر طرفدارانی دارد ، ولی آن صورتیکه در متن ترجمه شده صحیحتر بنظر میرسد .

کنم ، ونیز طالب آنی که دلایل چنین ایمانی‌را ارائه دهم ؛

و پاسخت میدهم که : من ایمان بخدائی واحد و لایزال دارم [۱] ،
که بی‌آنکه خود متحرك باشد آسمان را باعشق و با شوق بحرکت درمیآورد [۲] ،

وبرصحت این ایمان تنها نه‌شواهدی ازعلوم طبیعی وماوراءالطبیعه دارم ، بلکه حقیقتی که از اینجا نازل میشود اصالتش را بر من محرز میدارد [۳] ،

واین حقیقت از راه موسی، وازراه انبیاء ، و از راه مزامیر ، و از انجیل، و از جانب شما که بدست روح آتشین تقدس یافتید و بکتابت پرداختید ، بمن رسیده‌است [٤]

۱ – ازاینجا تاآخر سرود ، «صیغهٔشهادت مسیحی» است که دانته برزبان میآورد ودر حکم « ادای شهادتین » درآئین اسلام است . این شهادتها باکلمهٔ Credo (ایمان‌دارم‌که ...) شروع‌میشود . دانته‌مانندآنچه درمورد سرود Pater noster دربرزخ کرده‌بود (برزخ، سرودیازدهم صفحهٔ۷۱۲،شرح۱) دراینجانیز هربند ازین«صیغهٔشهادت»را باتفسیروتوضیح‌همراه میآورد.ـ نام «خدا» در اینجا ، بخلاف بقیهٔ مواردی که درکمدی الهی از او بصورت Dio یاد شده ، Iddio آمده است، واین اصطلاحی است که در ایتالیائی امروزی رایجاست .

۲ – (رجوع شود به صفحهٔ۱۳۴۱سطراول ، وبصفحهٔ ۱۱۳۹ شرح ۲) .

۳ – علوم طبیعی وماوراءالطبیعه fisice e metafisice : دلائل محسوس ودلائل نامحسوس . «سن تماسوداکوینو» در « رسالهٔ » معروف خود Summa theologica پنج دلیل بروجود خداوند ارائه میکند که این هردونوع‌را شامل میشود ؛ اولین این دلائل لزوم وجود نیروی محرکه‌ایست که خود متحرك نباشد ، واین همان اصلی است که در بند پیش دانته بدان اشاره کرده است . ـ « حقیقتی که از اینجا نازل میشود » : حقیقتی که از راه ایمان ومذهب به بشر عرضه‌میشود ونه از راه منطق علوم وریاضی .

٤ – قسمت اول این بند تکرار سخنان عیسی بعد از رستاخیز اوست (انجیل لوقا ، باب بیست وچهارم) : «... وبایشان گفت همین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم‌ضروری‌است که‌آنچه در توراة موسی وصحف انبیاء وزبور در بارهٔ من مکتوب است بانجام رسد . » و دانته بیطرس پاسخ میدهد که حقیقت ایمان را از راه آنچه بصورت وحی از جانب خداوند بموسی و

بقیه در صفحهٔ بعد

و ایمان بذوات ثلاثهٔ ابدی دارم، و آنها را جوهری میدانم که هم یکی‌است وهم سه‌تا[1] ، ولاجرم میپذیرد که در باره اش هم« sono » وهم « este » گویند[2] .

وراز عمیق الهی را که از آن سخن میگویم، حکم «انجیلی» برمن فاش کرده که باری چند نقش خویش‌را برلوح‌ضمیرم زده‌است[3] .

بقیه از صفحه قبل

داود وسایر انبیاء اسرائیل نازل شد ومجموع آنها تورات را پدیدآورد دریافته است . ـ قسمت‌دوم اشاره است بانجیل Evangelio و نویسندگان چهارگانهٔ اناجیل اربعه (متی ، مرقس ، لوقا ، یوحنا) که روح‌القدس (روح آتشین l' Ardente Spirto) برآنها نازل‌شد وایشانرا بکتابت (تدوین‌اناجیل) توفیق داد . ـ «قدوسیت‌یافتید» ؛ دراصل vi fece almi : شما را غذای مقدس (غذای‌ایمان) داد .

۱ – قسمت‌دوم از«صیغهٔ‌شهادت» مسیحی.– ذوات ثلاثهٔ ابدی : خدا وعیسی‌وروح‌القدس ، سه‌پایهٔ تثلیث در دین مسیح .

۲ – یعنی : این مظاهر سه‌گانهٔ ذات الهی چنان با هم یکی هستند که هم میتوان ازآنها باصیغهٔ جمع sono (هستند) یادکرد و هم باصیغهٔ مفرد este (هست) . کلمهٔ اخیر از صورت لاتینی‌آن (est) گرفته شده (هستند وهست ، بهلاتینی sunt و est) وشکل‌ایتالیائی آن «è» است .

۳ – مقام عمیق الهی profonda condizion (e) divina : اشاره بدانکه حقایق مربوط بذات الهی واصل تثلیث ، از فرط عظمت برای قدرت ادراك بشر قابل فهم نیست وفقط احکام خدائی (کتب‌مذهبی) است که قسمتی ازآنها را بمقتضای نیروی‌مدرکهٔ آدمی براو عرضه میدارد . ـ « حکم انجیلی » evangelica dottrina : (انجیل متی ، باب بیست وهشتم) : « ... پس عیسی بدیشان خطاب کرده‌گفت : رفته همهٔ امتها را شاگرد سازید وایشان را باسم اب وابن وروح‌القدس تعمید دهید ـ وایشان را تعلیم دهید‌که همهٔ اموریرا که بشما حکم‌کرده‌ام حفظ‌کنند » ؛ و (رسالهٔ دوم پولس رسول بقرنتیان ، باب سیزدهم) . « ... فیض عیسی مسیح خداوند ومحبت خدا وشرکت روح‌القدس باجمیع شما باد » ؛ و (رسالهٔ اول پطرس رسول ، باب اول) : « ... برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر بتقدیس روح برای اطاعت وپاشیدن خون عیسی مسیح ، فیض وسلامتی برشما افزون باد · متبارك باد خدا وپدر ما عیسی مسیح » ؛ و(رسالهٔ‌اول یوحنای رسول ، باب پنجم) : «... وروح است آنکه شهادت میدهد ' زیراکه‌روح حق است ، زیرا سه هستند‌که شهادت میدهند ، یعنی روح وآب وخون ، واین سه‌یك هستند ... آنکه بپسر خدا ایمان‌آورد در خود شهادت دارد . »

این حکم[1] بنیاد ایمانست ؛ اخگری است که منبسط میشود و بصورت شعله‌ای فروزان درمیآید، ودروجودمن چنان میدرخشد که‌اختری در آسمان درخشد[2] .»

همچنانکه خانه خدا ، بشنیدن خبری که وی‌را پسند خاطر افتد ، روی خدمتکار مژده گوی‌خویش را میبوسد و از آن‌خبر که شنیده‌است‌غرق شادمانی میشود ،

فروغ حواری[3] نیز که بفرموده‌اش سخن گفته بودم ، سرودخوانان مرا تبرك داد ، وسه‌بار بر گردم بچرخید[4] ،

زیرا که پاسخ من ویرا سخت مقبول افتاده بود[•] .

---

۱ – این کلمه درمتن فقط بصورت حرف اشارهٔ questo آمده است . ـ از نظر مفسرین قدیم وجدید کمدی الهی ، درست مشخص نیست که اشارهٔ «این» مربوط به «حکم‌انجیلی» یا مربوط به«رازعمیق‌الهی» است که دربند پیش از هردوسخن رفته . در ترجمهٔ فارسی ، بپیروی از عقیدهٔ مفسرین قدیمی نظریهٔ «حکم انجیلی» ملاك قرار گرفته است .

۲ – یعنی : ایمان برای‌آدمی حکم « شعله‌ای فروزان » را دارد که راه اورا فرارویش روشن کند،وحکم «ستاره‌ای» را که تاریکی تردید وشك وی‌را از میان بردارد .

۳ – فروغ حواری l'apostolico lume : تعبیری شاعرانه ، بمعنی: «فروغی که از روح حواری برمیتافت» و« روح حواری که در درون فروغ پنهان بود. »

٤ – «سه» رقم مقدس آئین مسیحی است ودرینجا بدین رقم بمناسبت‌آنکه سخن از تثلیث میرود اشاره شده است .

• – باید متوجه بود که این ادعا لافزنی و تفاخری ازجانب‌دانته نیست ، زیرا که‌آنچه او گفته ، تکرار سخنانی است که در انجیل آمده ودانته فقط ناقل و شارح آنها بوده است .

سرود بیست و پنجم

آسمان هشتم : فلك ثوابت

یعقوب و امید

صحنهٔ این سرود، مانند سرود پیش وسرود بعد ، فلك ثوابت است،واین بار سرود بگفتگوی دانته باپك روح مقدس دیگر یعنی « یعقوب » حواری بزرگ عیسی اختصاص دارد .

یعقوب ازآن جهت که در راه ایمان خود بشهادت رسید ، دراینجا مظهر امید مسیحی بشمارآمده است ، زیرا که کسی تاامید کامل برستگاری آینده نداشته باشد حاضر بمرگ نمیشود ــ وی صاحب یکی ازکتابهای انجیل است که صفحه‌ای چند بیش نیست و« رسالهٔ یعقوب » نام دارد، وسراسرآن حاکی از روح ایمان وامید است .

این‌بار دانته بهمان طریق که در سرود پیشین ازطرف « پطرس » در بارهٔ ایمان خود مورد آزمایش قرارگرفته بود، از طرف یعقوب در بارهٔ امید خویش‌در معرض امتحان قرار میگیرد . این‌مرتبه‌سئوال وجوابها کوتاهترند وهیجان وگرمی بارپیش را ندارند،ویکبارهم طی‌آنهابئاتریس بنفع دانته درگفتگودخالت میکند واز طرف وی‌جواب میدهد .

سرود بیست‌وپنجم بطورکلی تجلیل هنرمندانه‌ای از «امید» است که یکی از سه رکن اصلی آئین مسیح بشمار میرود .

سرود بیست و پنجم

اگر مقدر چنین باشد که منظومهٔ مقدس، که آسمان و زمین در سرودنش دست داشته‌اند، ودرطول سالیانی دراز بس نزارم کرده‌است[1]،

بر آن سنگدلی که‌مایهٔ دوریم ازآغل زیبائی شد که درآن همچو گوسپند بچه‌ای دشمن گرگان بدخواه خفته بودم، پیروز آید[2]،

درآنصورت با صدائی دگر و گیسوانی‌دگر، بامقام‌شاعری‌بدانجاباز خواهم گشت، و درتعمید گاه خویش کُله برسر خواهم نهاد[3]،

---

۱ – منظومهٔ مقدس il Poema sacro : کمدی الهی ـ قبلا نیز (سرود بیست و سوم) این اصطلاح در مورد این کتاب بکار رفته است . ـ «کـه‌آسمان وزمین در سرودنش دست داشته‌اند» : کـه زمین و آسمان زمینهٔ اصلی موضوع آنند . درین باره چند تفسیر دیگر نیز شده که‌درآنهامفهوم‌این‌دوکلمه‌رابتفاوت چنین‌دانسته‌اند : دانش الهی ودانش بشری ؛ تقوی و گناه ؛ زیبائی وزشتی ؛ تأثیر افلاك در سرنوشت مردم زمین ؛ علم الهی وفلسفهٔ بشری . ـ «در طـول سالیانی دراز بس نزارم کرده است» : اشاره بدانکه عظمت موضوع وتنوع شواهد وامثال ولزوم تفکردائمی ، نیروی شاعر را درطول سالهائی که «کمدی الهی» سروده شده ، تحلیل برده‌است . دربرزخ‌نیزدانته تلویحاً بدین نکته اشاره‌شده (برزخ، سرودبیست‌ونهم، صفحهٔ ، بند۲ وسرود سی و یکم ، دوبند آخر) .

۲ – «آغل زیبا» : فلورانس که‌آنرا درایتالیا «فلورانس‌زیبا» Fiorenza la bella لقب داده بودند . ـ «گوسپندبچه» : مظهر بیگناهی ؛ اشارهٔ دانته بصلحجوئی‌خود واطاعتش ازقوانین در دورانی‌که در فلورانس میزیست . ـ «گرگانی‌که بااو درجنگند» : فلورانسیهای برجسته‌ای که بخاطر مصالح و اغراض خصوصی شهر خویش را بجنگ باشهر های دیگر وامیدارند ، ونیز درداخلهٔ شهرآتش اختلاف ودودستگی را دامن‌میزنند، وبدین‌ترتیب «بافلورانس‌درجنگند» .

۳ – «باصدائی‌دگر» : نه بصورت آن شاعر غزلسرا که ترانه‌های عاشقانه میسرود، بلکه بصورت شاعری بزرگ که اثری مذهبی وروحانی بعظمت «کمدی الهی» پدید آورده است واز مقدسات سخن میگوید ؛ درین باره چندین تفسیر دیگر نیز شده است . ـ «... وگیسوانی‌دگر»: اشاره بدانکه بهنگام ترك فلورانس گیسوان شاعر جوان سیاه بوده واکنون باگذشت سالهای دراز

بقیه در صفحهٔ بعد

زیرا که در آنجا من اهل آن ایمانی شدم که ارواح را بخدای میشناساند ، و بخاطر هم آن ایمان بود که پطرس حلقه بر پیشانیم نهاد[1] .

پس از آن[2] ، از حلقه‌ای که مقدم نواب مسیح از آن بیرون آمده

بقیه از صفحهٔ قبل

تبعید از سالخوردگی سپید شده است . ـ « تعمید گاه خویش » : کلیسای بزرك سن جووانی San Giovanni درفلورانس که دانته درآن تعمید مسیحی یافت وقبلا ازآن باعلاقه بصورت«سن جوانی زیبای من» سخن گفته است (دوزخ، سرودنوزدهم، صفحهٔ ۵۲۷ بند۳وشرح۲)_« کلاه برسرخواهم نهاد» :اشاره بحلقهٔ برگ درخت غار که بنشان افتخار برسر شعرا وهنروران بزرگ مینهادند ودانته قبلا نیز (بهشت ، سروداول ، صفحهٔ ۱۱۳۵ ، بند۴وشرح۵) چنین امیدی را ابراز داشته است ، وهمین امید را در نامهٔ جوابیهٔ خود به «جوانی دل‌و برجیلیو» که او را برای دریافت « تاج افتخار » به «بولونیا» دعوت کرده بود ابراز میدارد . کلمهٔ «کلاه» cappello که دراینجا بکار رفته ، جمله را قدری بغرنج کرده ، بطوریکه باعث چندین تعبیر مختلف شده است . شماره‌های ۸ و۹ و۱۷ نشریهٔ انجمن دانته شناسی ایتالیا حاوی توضیحات مفصلی دراین باره‌است، ودر شمارهٔ اخیر «بار بی» دانته شناس مشهورایتالیائی دونمونهٔ cappellum perlarum (بجای حلقهٔ مروارید) و incappellare (بجای تاج برسرنهادن) را ذکر میکند که از طرف ادبای بزرك دیگر ایتالیا بکاررفته است . ولی یك دانته شناس برجستهٔ دیگر بنام «نوواتی» عقیده دارد که این «کلاه» نه‌مفهوم تاج افتخار، بلکه‌معنی کلاه‌فارغ‌التحصیلی‌ادبیات‌وهنرهای زیبارا تقریباً بهمان مفهوم‌امروزی آن دارد ؛ دراین‌باره بحث‌ها بسیار شده است .

معنی کلی سه‌بند اول این سرود که یکی از مؤثرترین اشعار کمدی‌الهی است ، با توجه بتوضیحاتی که داده شد این است : « اگر بنا باشد که بپاس سرودن منظومه ای با چنین موضوع وبا چنین ارزش که بقیمت سالها عمر ورنج من تمام شده حکم ستمگرانهٔ تبعید مرا از فلورانس زادگاه زیبایم لغو کنند ، خواهم توانست فرسوده وسالخورده اما غرق‌افتخاروجلال بموطن‌خویش بازگردم ودر تعمیدگاه سن‌جووانی تاج افتخار خاص شاعران بزرك را برسرنهم . » بدین ترتیب شاعرآواره وافسرده ، سرودی را که خاص «امید» است باابراز عزیزترین امیدی که خود در دل دارد آغاز میکند .

۱ــ «درآنجا» : کلیسای سن‌جووانی ـ « بدان ایمانی ... » : ایمان مسیحی . ـ « که ارواح را بخداوندمیشناساند » : آنانرا امکان حضوربپیشگاه‌الهی‌میدهد ، زیرا خداوند باآن‌ارواحی که ویرا نشناسند ، سرشناسائی ندارد . ـ «پطرس‌مقدس‌حلقه‌برپیشانیم‌آراست» : اشاره به سه‌دور گردش روح پطرس برگرد دانته (سرود پیش) .

۲ــ دراینجا ، پس از «جملهٔ معترضه‌ای» که چهاربند اول این سرود را شامل شده،دانته دنبالهٔ داستان را بازمیگیرد .

بود فروغی بجانب ما آمد [1]،

و بانوی من، سرشار از سرور، بمن گفت: «بنگر! بنگر! و عالیجاهی‌را ببین که دردنیای زیرین کسان بخاطر او به «گالیتسیا» میروند» [2]

چونانکه کبوتری در کنار جفت خویش نشیند و هریك از آن دو باچرخیدن و بازمزمه علاقهٔ خویش را بیکدگر ابراز دارند،

این دو شهزادهٔ والای محتشم را [3] دیدم که هریك مائدهٔ آسمانی

۱— «آن‌حلقه‌ای»: حلقهٔ ارواح حواریون (سرود بیست‌وچهارم). «مقدم نواب»؛ la primizia ... dei vicari: پطرس رسول، نخستین نایب عیسی درروی زمین. — درانجیل (رسالهٔ یعقوب، باب اول) بهمین نکته اشاره شده است: «... او محض ارادهٔ خود ما را بوسیلهٔ کلمهٔ حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.»

۲— «آن‌عالیجاهی» il barone (آن‌بارونی)؛ لقبی‌که در سرود پیش به پطرس‌داده شده بود. — دنیای زیرین laggiù: زمین. — «گالیتسیا» Galizia ایالت معروف اسپانیا که آرامگاه یعقوب San Giacomo حواری عیسی (کـه این سرود مربوط بدوست) درشهرمرکزی آن‌سانتیاگودی‌کومپوستلا Santiago di Compostella قراردارد. این‌آرامگاه در قرون وسطی ازبزرگترین‌زیارتگاههای جهان‌مسیحیت‌بود وهنوزهم «مزاریعقوب» اززیارتگاههای درجهٔ اول مسیحی است. افسانه‌های مذهبی قرون وسطی حاکی ازین بود که چون این حواری بمرد، جسدش را دریك‌کشتی نهادند وآنرا در دریا رهاکردند تاغرق‌شود، ولی فرشته‌ای‌ناخدای کشتی شد وآنرا صحیح‌وسالم تا «گالیسیا» رسانید ودرآنجا این جسد را ازکشتی بخشکی‌آوردند ودفن کردند. این مدفن بعدها فراموش شد ودیگرکسی ازآرامگاه این حواری‌خبر نیافت، تا سال ۸۰۰ میلادی‌که رؤیائی معجزه‌آسا مقبرهٔ وی را بیکی از روحانیون نشان داد و ازآن‌پس تابوت‌وی را بمحلی‌که اکنون مزار اوست بردند ووبرا حامی روحانی سراسر اسپانیا دانستند و مرقدش زیارتگاه مسیحیان سرا سر اروپا شد، بطوریکه دست‌کم سالی یکصد هزار زائر بدانجا میرفتند و موقوفات او غنی ترین موقوفات مذهبی دراسپانیا شد.

۳— روح‌پطرس‌رسول San Pietro وروح‌یعقوب‌حواری(سن‌جاکومو)San Giacomo: این شخص اخیر (که نامش در ایتالیائی‌امروزی سن‌یاکوپو San Iacopo، در فرانسه سن‌ژاك Saint Jacques، درانگلیسی سنت‌جیمز Saint James است) یکی ازحواریون دوازده‌گانهٔ عیسی‌وبرادر«یوحنای انجیلی»است‌که همراه‌باپطرس وپولس بزرگترین حواریون مسیح بشمارمیرود. «یعقوب» درسال ۴۲ میلادی‌یعنی‌نه‌سال پس‌از عیسی،در روز بیست وپنجم ژوییه بشهادت رسید، و زیارتگاه او چنانکه درشرح بالاگفته شد، در خاك اسپانیا است.

خویش را[1] حمد گویان باستقبال دیگری شتافتند .

ولی چون از تهنیت گوئی بیاسودند ، Coram me [2] خاموش بماندند، وفروغشان چندان بود که چهره‌ام را بزیر آورد[3] .

آنگاه « بئاتریچه » لبخند زنان گفت : « ای روح نام آور[4] که گشاده دستی کلیسای بزرگ ما را برصفحهٔ کاغذ آوردی[5] ،

بانگ امیدرا دراین مقام‌اعلی‌طنین‌انداز کن[6] ؛ زیراتو خودمیدانی که در هربار که عیسی خویشتن را با وضوح بیشتری برآن سه‌تن بنمود ، تو مظهر این امید بودی[7].»

---

۱ – غذای معنوی خویش ، یعنی لذت دیدار خداوند را .

۲ – دو کلمهٔ لاتینی ، بمعنی «دربرابرمن» .

۳ – یعنی : طاقت تحمل چنین فروغی را نیاوردم ونظر بپائین افکندم .

٤ – inclita vita ؛ دانته در چند جای دیگر این کتاب نیز (صفحهٔ ۱۱۰،بند۳ـ صفحهٔ۱٦٤، بند۱) «زندگی» را مرادف با «روح» آورده است .

٥ – «کلیسای‌بزرگ‌ما» nostra basilica : دربارآسمانی ؛ «گشاده دستی»:بزرگواری وبخشندگی خداوند وارواح برگزیدهٔ او که در افلاك بسرمیبرند . این‌سخن چنانکه بئاتریس‌خود متذکر میشود ، از رسالهٔ یعقوب در انجیل نقل شده است (باب اول) : «... واگر از شما کسی محتاج بحکمت باشد سؤال بکند از خدائیکه هرکس‌را بسخاوت عطا میکند وملامت‌نمینماید، وباو داده خواهد شد . » و بند دیگری از همین باب : « هربخشندگی نیکو وهربخشش کامل از بالاست ونازل میشود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل وسایهٔ گردش نیست . » ـ در بعضی چاپها بجای «گشاده دستی» larghezza ، سرور allegrezza آورده شده ، ولی ازسیاق مطلب مسلم میشود که صورت اخیر صحیح نیست .

٦ – اشاره بدانکه «یعقوب» دراینجا مظهر امید است ووظیفهٔ اوست که این فضیلت را درآسمان مورد تجلیل جماعهٔ ارواح بهشتی قرار دهد .

۷ – یعنی : در تمام دفعاتی که عیسی جنبهٔ الوهیت‌خویش‌را بسه‌تن از حواریون خود (پطرس ویوحنا وهمین یعقوب) بالاختصاص وآشکاراتر ازآنچه درمورد سایر حواریون‌کرده بود نشان داد ، تو در میان این سه‌تن مظهر امید بودی (چنانکه پطرس مظهر ایمان ویوحنا مظهر احسان است) . این اتفاق بنا بروایت انجیل سه بار روی داده است : یکی در مورد زنده‌شدن دختر یائرس Giairo (انجیل لوقا ، باب هشتم) : « ناگاه مردی یائرس‌نام‌که رئیس کنیسه

بقیه در صفحهٔ بعد

« سر بردار، و آسوده خاطرباش ، زیرا که هرآنچه ازدنیای‌خاکی

بقیه از صفحهٔ قبل

بود بپایهای عیسی افتاده والتماس نمودکـه بخانهٔ او بیاید ، زیرا کـه او را دختر یگـانهٔ قریب بدوازده ساله بود که مشرف برموت بود ... درین میان یکی از خانهٔ رئیس‌کنیسه‌آمده‌بوی‌گفت دخترت مرد دیگر استاد را زحمت مده . چون عیسی این را شنید توجه نموده بوی‌گفت‌ترسان مباش ، ایمان آور و بس‌کـه شفا خـواهد یافت . وچـون داخل خانه شد جز پطرس ویوحنا و یعقوب وپدر ومادر دختر هیچکس را نگذاشت‌کـه به اندرون‌آید ... پس دست دختر را گرفته صدا زد وگفت ای دختر برخیز ، وروح او برگشت وفوراً برخاست ... پس ایشانرا فرمود کـه هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند . »

مورد دوم « تبدیل هیئت عیسی » trasfigurazione است‌که شرح آن درانجیل متی (باب هفدهم) وانجیل مرقس (باب نهم) وانجیل لوقا (باب‌نهم) آمده است، وروایت متی‌دربـن باره چنین‌حاکی‌است : « وبعد ازشش روز عیسی پطرس ویعقوب وبرادرش یوحنا را برداشته ایشانرا درخلوت بکوهی بلند برد . ودرنظر ایشان هیئت اومتبدل‌گشت وچهره‌اش چون‌خورشید درخشنده وجامه‌اش چون نور سفید‌گردید.که ناگاه موسی والیاس برایشان ظاهر شده بااوگفتگومیکردند. اما پطرس بعیسی متوجه شده‌گفت‌که خداوندا ، بودن ما دراینجا نیکو است ، اگر بخواهی سه سایبان در اینجا بسازیم ، یکی برای تو ویکی بجهت‌موسی ودیگری برای الیاس . وهنوز سخن برزبانش بودکه ناگاه ابری درخشنده برایشان سایه‌افکند واینك آوازی از ابر دررسید‌که‌اینست پسرحبیب من که ازوی خوشنودم ، او را بشنوید وچون شاگردان این را شنیدند بروی‌درافتاده بینهایت ترسان شدند . عیسی نزدیك آمده ایشانرا لمس نموده وگفت برخیزید وترسان‌مباشید . وچشمان خود را گشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند . وچون ایشان ازکوه بزیر میآمدند عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد زنهـار این رؤیا را بکسی باز نگوئید . »

مورد سوم دعای عیسی بربالای‌کوه جتسیمانی Getsemani است‌که ازآن درانجیل‌متی (باب بیست وششم) وانجیل مرقس (بـاب چهاردهم) سخن رفته‌است، وروایت متی درین باره چنین حاکی‌است : «...آنگاه عیسی باایشان‌بموضعی‌که مسمی به جتسیمانی بود رسیده بشاگردان خودگفت دراینجا بنشینید تامن رفته درآنجا دعاکنم . وپطـرس ودوپسر زبدی را (یعقوب‌ویوحنا) برداشته بینهایت غمگین ودردناك شد . پس بدیشان‌گفت نفس من از غایت الم مشرف بموت شده است . دراینجا مانده بامن بیدار باشید . پس قدری پیش‌رفته بروی در افتاد ودعاکرده‌گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد ولیکن نه بخواهش مـن بلکه باارادهٔ تو،ونزد شاگردان خود آمده ایشانرا درخواب یافت، وبه پطرس‌گفت آیا همچنین نمیتوانستید یکساعت بامن بیدار باشید ودعاکنید تا درمعرض آزمایش نیفتید ؟ روح راغب است لیکن جسم نـاتوان . وبار دیگر رفته باز دعا نموده‌گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد کـه این پیاله بدون نوشیدن ازمن بگذرد آنچه ارادهٔ تست بشود، وآمده باز ایشانرا در خواب یافت ، زیراکه چشمان ایشان

بقیه در صفحهٔ بعد

بدین جهان علیا میآید، باید که با انوار ما پخته شود[1] . »

این اطمینان خاطر از جانب آتش دومین[2] بمن داده شد ، لاجرم نظر بجانب آن کوههائی که سنگینیشان در ابتدا دیدگانمرا بزیر افکنده بود بالا بردم[3] .

« اکنون[4] که امپراتور ما باکرم لایزال خویش خواسته است که تو ، پیش از آنکه مرده باشی ، درنهانیترین تالار دربار او با خاصان این

بقیه از صفحهٔ قبل

سنگین شده بود . پس ایشانرا ترک کرده رفت . دفعهٔ سوم بهمان کلام دعا کرد. آنگاه نزد شاگردان آمده بدیشان گفت : مابقی را بخوابید واستراحت کنید ، الحال ساعت رسیده است که پسر انسان بدست گناهکاران تسلیم شود . »

دراین بند ، در دوچاپ موثق کمدی الهی یعنی چاپ « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » وچاپ «مور-توین بی» در وجود یا عدم وجود علامت «ویرگول» در دنبال کلمهٔ «میدانی» tu sai اختلاف نظراست . در این ترجمه متن « مور-توین بی » که مورد تأیید غالب محققین ایتالیائی است و ویرگول ندارد مرجع شمرده شده . درصورتیکه متن چاپ « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » ملاک قرار گیرد ، باید جمله را چنین ترجمه کرد : « این کارکارتست ، توکه هرچندبار... الخ » .

کلمهٔ « وضوح» chiarezza نیز که در این بند بکار رفته ودرچاپ « مور-توین بی » و غالب چاپهای ایتالیائی همین صورترا دارد ، در چاپ « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » careezza آمده، که دربنصورت بجای «باوضوح بیشتری» معنی« بالطف ونوازش بیشتری »را میدهد .

سه حواری مورد بحث ، بنظر برخی از مفسرین مظاهر «حسنات ثلاثه » علم الهیند (برزخ ، سرودهای ۱ ، ۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳) .

۱ — یعنی : بتحمل فروغ الهی که در ارواح بهشتی منعکس است عادت کند .

۲ — روح «یعقوب»، که پس ازروح «پطرس رسول» پیش روی دانته آمده است .

۳ — کوهها‌ئی monti : اشاره به ارواح حواریون ثلاثه ، که از فرط عظمت در میان ارواح دگر حکم کوههائی‌را دارند . اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی ، مزمور هشتاد وهفتم) : «... اساس خداوند درکوههای مقدس است . » وهمان کتاب (مزمور صد وبیست ویکم) : «... چشمان خود را بسوی کوهها برمی‌افرازم که ازآنجا اعانت من میآید . اعانت من از جانب خداوند است . »

٤ — روح «یعقوب» است که خطاب بدانته سخن میگوید .

در گاه روبرو شوی[۱] ،

تاپس از دیدار حقیقت ، امید را که دردنیای خاکی[۲] منشاء عشق بنکوئی‌است دردل خویش و دردل دیگران افزون‌توانی کرد،

بمن بگو که امید[۳] چیست؛ وبگوی که این نهال چسان درمزرع روح تو گل برمیآورد ، و بگو که از کجا بسوی تو میآیـد ؟ » چنین بود سخنی که‌فروغ‌دومین دردنبال کلام خویش گفت[٤] .

وبانوی پارسائی[٥] که بال وپرمرا[٦] در پرواز بچنین بلندائی یاری داده بود ، در پاسخگوئی برمن پیشی جست و گفت :

«کلیسای‌مبارز را پسری‌نیست که امیدی بیش‌از ویش دردل باشد، و این خود درآن خورشیدی که برجمع ما نور میافشاند مکتوب‌است[۷] ؛

---

۱ – «امپراتورما»: خدا(دوزخ، سرود اول، صفحهٔ۹۲بند۱–بهشت ، سروددوازدهم،صفحهٔ ۱۲۸۱،بندآخر)–«پنهانی‌ترین‌تالار درباراو» : آنجا که مرکز تجمع محرم‌ترین ارواح بهشتی‌است ، اشاره به‌آسمان که تالار مخصوص خداوند درجهان آفرینش است . – « بزرگان درباراو »، دراصل suoi conti : کنت‌های او .

۲ – laggiù : دردنیای سفلی . – «یعقوب» نیز دراینجا مأموریت معنوی دانته را در تدوین «کمدی‌الهی» بدو تذکر میدهد .

۳ – درمتن فقط بصورت ضمیر ella آمده .

٤ – بااین سئوالات ، « یعقوب » جلسهٔ امتحانی دانته را افتتاح میکند ، ولـی طرز امتحان وی باپطـرس فرق دارد ، زیراکه پطرس این سئوالات را جداجدا دردنبال‌هم طرح کرده بود (سرودپیش) ویعقوب در اینجا هرسه را باهم مطرح‌میکند .

٥ – دراصل ، quella pia : آن پارسا (باضمیرمؤنث) : بئاتریس .

٦ – دراصل ، پرهای بالهای مرا .

۷ – کلیسای مبارز la chiesa militante : کلیسای زمینی‌که با شهوات ومعاصی وخطایای‌بشری‌مبارزه میکند .– «پسری» : دانته . – «آن‌خورشیدی» : خدا . – «مکتوب‌است »، یعنی : چنانکه خواست خداست و تو این را بانگریستن بفروغ الهی میتوانی دید .

لاجرم اورا فیض آن ارزانی شد که ازمصر باورشلیم آید [1] تا دیدنیها را ببیند، وپیش از آن چنین شود که دوران پیکارش بسر رسیده باشد [2].

اما دربارهٔ آن دو نکتهٔ دیگر که از وی پرسیدی ، و نه از آنرو چنین کردی که پاسخ اورا دریابی [3]، بلکه تاوی روشن کند که این فضیلت ترا تابچه حد پسند خاطر است ،

پاسخگوئی را بخودش وا میگذارم ، زیرا که چنین پاسخی برایش دشوار نیست ووی را ازین بابت حق خودستائی نخواهد بود [4] ؛ لاجرم او خود جواب دهد ، و برکت الهی دربن راه یاورش باد ! »

همچو آن شاگردی که درمحضر استاد دربارهٔ آنچه نیکو فرا گرفته است بی تأمل و باطیب خاطر سخن میگوید تاارزش خویش را نشان داده باشد ،

گفتم : « امید ، انتظار متیقن جلال مستقبل است کـه از برکت الهی وازاستحقاق قبلی ما حاصل میشود [5] .

---

۱ — مصر Egitto ، محل اسارت عبرانیان در دوران پیش از موسی کـه درینجا بمفهوم تبعیدگاه و مرکز اسارت ارواح آسمانی در دوران زندگانی زمینی ایشان بکار رفته است (رجوع شود به‌برزخ، سرود دوم، صفحه۱۵۹۷، بند۱). ـ اورشلیم Ierusalemme، مرکز آئین یهود ومسیح‌وشهر مقدس‌خداوند، که درینجامفهوم آسمان وقلمرو خاص خداوند را دارد .

۲ — یعنی خداوند چنین اراده فرمود که این‌شخص (دانته) پیش ازآنکه دوران‌زندگانی زمینیش (دورهٔ پیکارش) بسررسیده باشد ، از زمین بآسمان آید .

۳— ... زیراکه تو خود باخدای‌بینی خویش برین پاسخ وقوف داری .

٤ — اشاره بدوسئوال اول وسوم یعقوب، کـه پاسخ آنها برای دانته دشوار نیست ، در صورتیکه پاسخ‌گفتن بسئوال دوم از جانب خود او ممکن‌است حمل به‌لافزوتی یا غروروی شود ، و ازین‌رو این سئوال را بئاتریس جواب گفته است .

۵ — ایـن پاسخ دانته ، تقریباً تـرجمهٔ تحت‌اللفظی یکی از گفته‌های پیترو لومباردو Pietro Lombardo فقیه و عالم بزرگ مسیحی است که قبلا درین کتاب ذکـرش رفته است (صفحهٔ ۱۲۵۹، شرح ۲) . این فقیه درجلد سوم از مجلدات چهارگانهٔ کتاب معروفش که «حکم

بقیه در صفحهٔ بعد

این فروغ از اختران بسیار بمن میرسد [۱]، اما نخستین بار کسی آنرا بردلم بتافت که نغمه سرای والای راهبر والا بود [۲].

وی در سرودمقدس خود گفت : «Sperino in te, color che sanno il nome tuo!» [۳] و آنکس که ایمانی همچو ایمان منش باشد، چگونه این نام را نتواند شناخت؟ [۴]

تو در رسالهٔ خویش همراه با قطره های حقیقت او، قطره های دیگری ازحقیقت درکامم بریختی [۵]، چندانکه از این بابت سرشار آمدم

بقیه از صفحهٔ قبل

وفتاوی» Sententiarum نام دارد امید را بزبان لاتینی چنین تعبیر میکند Spes est certa expectatio futurae beatitudinis, veniens ex Dei gratia et ex meritis praecedentibus .

(امید انتظارآمیخته بااطمینان بسعادت روحانی‌آینده است که از برکت‌الهی‌واستحقاقهای پیشین حاصل میشود) . ـ مفهوم این بند اینست که : « امید عبارت است ازانتظارآمرزش‌حتمی روح وسعادت پس‌ازمرگ، واین اطمینان ازیکطرف ببرکت وبخشش الهی ، وازطرف دیگر بـه حسنات ونکوکاریهای شخصی که‌آدمی را شایستهٔ‌آمرزش میکند، تکیه‌دارد .

۱ — اشاره بنویسندگان‌کتب مختلف تورات و انجیل ،که فروغ معنوی راه دانته بوده وبدو امید بخشیده‌اند . این تشبیه دنبالهٔ تشبیه قبلی امید بروشنائی است .

۲— نغمه‌سرای‌والای راهبروالا sommo cantor del Sommo Duce : داودپیمبر، نغمه‌سرای خداوند در «زبور داود» (رجوع شود بسرود بیستم این کتاب، ۱۴۱۰. بند۳ و شرح۳)

۳ — جملهٔ ایتالیائی‌بمعنی : « امیدآنانکه نام ترا میشناسند ، درتوباد ! » این عین‌بندی از مزامیر داود (مزمور نهم) است که درینجا نقل شده است : « وآنانیکه نام ترا میشناسند برتو توکل خواهند داشت » .

٤ — یعنی امید زائیدهٔ ایمان است، و کسی که ایمانش باستواری ایمان مـن بـاشد (رجوع شود بسرود پیش ،آزمایش ایمان دانته از طـرف پطـرس) چگونه ممکنست با امید آشنا نباشد ؟

۵ — یعنی : تو دررسالهٔ (epistola) خود (انجیل ، رسالهٔ یعقوب) ، سخنان داود نبی را تأییدکردی ومرا باامید آشنائی بیشتری دادی . ـ باید تذکر داد کـه در رسالهٔ یعقوب هیچ‌جا اختصاصاً نامی از امید برده نشده ، اما مضمون آن بطورکلی‌آمیخته باحس امید واعتماد قلبی بخداوند وبخشایش اوست ، بطوریکه درخوانندهٔمسیحی ایجاد امیدواری میکند.چندجمله‌ای

بقیه در صفحهٔ بعد

و اکنون منم که باران شما را بردیگر کسان میبارانم [۱] . »

چون سخن میگفتم ، در دل این‌شراره‌بکرات و بناگهان شعله‌ای همانند برقی لامع بتموج درمیآمد [۲] ؛

وهنگامیکه‌سخن بپایان بردم،این‌شعله‌چنین گفت : «عشقی که‌هنوز بخاطر آن فضیلت که تا بهنگام کسب افتخار وتا بوقت‌بیرون رفتنم‌ازمیدان پیکار بدنبالم آمد ، مرا درآتش خویش میگدازد [۳] ،

خواهان‌آنست که باری دگر دربارهٔ آن باتو که ازاین بابت‌شادکام

بقیه از صفحهٔ قبل

ازین رساله‌که احتمالا اشارهٔ دانته بدانهاست چنین است : (باب اول) «... خوشا بحـال کسی که متحمل تجربه شود ؛ زیرا که چون آزموده شد آن تاج حیاتی راکه خداوند بمحبان خود وعده فرموده است خواهد یافت . » ـ (باب‌دوم) : «... ای برادران عزیز،گوش دهید.آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تادولتمند درایمان ووارث‌آن ملکوتی‌که بمحبان خود وعده فرموده است بشوند ؟ » ـ (باب چهارم) : « وبخدا تقرب جوئید تابشما نزدیکی نماید . دستهای خود را طاهر سازید ای گناهکاران ، ودلهای خود را پاك کنید ای دودلان . »

۱ — یعنی:آن حقائقی راکه ازشماآموختم ، اکنون بدیگرکسان میآموزم .

۲ — روح «یعقوب» حواری که در درون فروغ است ، دراینجا به برقی تشبیه شده که در دل ابری جای داشته باشد، وگاه بگاه با لمعان ناگهانی خود شوق وحرارت خویش را نشان دهد . اشاره بدانکه یعقوب از سخنان دانته خشنود شده است و جابجا باافزونی درخشش خود این خرسندی را ابراز میدارد .

۳ — «آن‌فضیلتی‌که...» ایمان ـ « تا بهنگام افتخار»: تابوقت شهادت ؛ طبق روایـات مسیحی این حواری درسال ۴۲ میلادی بفرمـان Herod Agrippa بقتل رسید ؛ از شهادت در اینجا بصورت palma یاد شده‌که‌معنی «نخل» میدهد واشاره بشاخهٔ درخت خرما است‌که‌بعلامت افتخار برسرپیروزمندان مینهادند . ـ « تا بوقت بیرون‌رفتنم از میدان بامن همراه بود » : ایمان وامیدی‌که تابهنگام مرك داشتم ؛ اشاره‌بدانکه پس‌ازمرك دیگر موردی برای ایمان وامیدنمیماند واین دوفضیلت فقط در دوران زندگی ضرورند تاآدمی را شایستهٔ آمرزش‌کنند . ـ «بدنبالم‌آمد» mi seguette ؛ این‌تعبیر طوری‌است که‌گوئی ازآدمی زنده سخن میرود ، یعنی «ایمان» برای یعقوب ، همانند زوجه‌اش شمرده شده‌است ، چنانکه درمورد «سن‌فرانچسکو» وفقرنیز همین‌تعبیر بکار رفته است (صفحهٔ۱۲۷۲. شرح ۲) .

میشوی سخن گویم [1] ؛ لاجرم مرا بس خوشایند است که آنچه را که امید بدانت نوید میدهد برمن عرضه داری [2] . »

ومن گفتم: « مصاحف عهد جدید وقدیم ، کمال مطلوب آن ارواحی را که خدایشان بدوستی خویش برگزیده است معلوم میدارند ، واین هدف بمن مینماید که کدامین نوید درامید نهفته است [3] .

اشعیاء میگوید که هریك از این ارواح در سرزمین خود جامه‌ای دوگانه برتن خواهد کرد [4] ، و سرزمین او همین زندگانی دلپذیر است [5] .

۱ — سخن گویم : ch'io respiri (که نفس بکشم) : تعبیر از « سن تماسو داکوینو » گرفته شده: «سخن گفتن تنفس روح است » .

۲ — دنبالهٔ « سئوالات امتحانی » یعقوب : اکنون باید دانته شرح دهد که امید معنوی او بچه چیز است .

۳— «مصاحف عهد جدید وقدیم» le nuove e le scritture antiche: تورات وانجیل؛ بعداً به بندی از تورات (کتاب اشعیاء) وبندی از انجیل یوحنا اشاره میشود . — « ارواحی که خداوند بدوستی خود برگزیده است » : ارواح آمرزیدگان؛ نقل از انجیل (رسالهٔ یعقوب، باب دوم) : «... وآن نوشته تمام گشت که میگوید ابراهیم بخدا ایمان آورد وبرای او بعدالت محسوب گردید ودوست خدا نامیده شد » . — « نویدی که در امید نهفته است » : وعده‌ای که در امید مستتر است : وعدهٔ رستگاری جاوید .

دربارهٔ این بند ازقدیم میان مفسرین اختلاف نظربوده واین اختلاف بسته بطرز نقطه گذاری سه مصرع آن است . در بعضی از نسخ ، منجمله چاپ معروف « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » ، نقطه‌ای که علامت ختم جمله است درآخر بند گذاشته شده واین همان صورتی است که در اینجا ملاك ترجمه قرار گرفته‌است. — دربعضی دیگر از نسخ، منجمله چاپ «موز-تورین بی» این نقطه درآخر مصرع دوم گذاشته شده ، ومصرع سوم باعلامت «ویرگول» به بند بعد مربوط شده است ، دربن صورت باید قسمت آخر بند را چنین معنی کرد : « واین هدف ، نوید نهفته در امید را بمن می‌نماید ، آنجا که اشعیاء می گوید که ... » — یك طرز سوم نقطه گذاری نیز دربعضی چاپهای دیگر دیده میشود که درآن مصرع دوم چنین است : pongono il segno, ed esso ومفهوم آن با تعبیر اخیر نزدیکتراست .

٤ — نقل ازکتاب اشعیاء نبی درتورات (باب شصت ویکم اشعیاء) : « ... بعوض خجالت نصیب مضاعف خواهند یافت ، وبعوض رسوائی از نصیب خود مسرور خواهند شد . بنابرین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت وشادی جاودانی برای ایشان خواهد بود .» — « جامه‌ای مضاعف:» سعادت روح وجسم .

٥ — زندگانی ارواح بهشتی درآسمان . اشاره بکلمهٔ «زمین خود» درگفتهٔ اشعیاء

و برادر تو ، درآنجا که‌ازجامه‌های سپید سخن‌میگوید ، این‌مکاشفه را بسیار واضحتر ازین برما بیان میکند [1] . »

وچون سخن بپایان رساندم ، نخست بربالای سرما بانك **Sperent in te** برخاست [2] ، که پایکوبان آسمانی [3] جملگی پاسخش گفتند ؛

پس آنگاه درمیان‌آنان فروغی چنان‌تابان‌بدرخشید که‌اگرسرطان را بلوری چنین تابنده بود زمستان را ماهی تمام ، روزی میشد [4] .

---

۱ — برادر تو : یوحنای رسول ، برادر یعقوب حواری (رجوع شود بصفحهٔ ۳۵۷،شرح ۳.) اشاره بسخن یوحنا درانجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هفتم) : « ... و بعد ازین دیدم که اینك گروهی عظیم که هیچکس ایشانرا نتواند شمرد ازهرامت وقبیله وقوم وزبان در پیش تخت ودرحضور بره بجامه‌های سفید آراسته وشاخه‌های نخل بدست گرفته ایستاده‌اند وبآوازبلندندا کرده میگویند: نجات ، خدای ماراکه برتخت نشسته است وبره راست . » اشاره بآرواح آمرزیدگان که باجامهٔ سپید رستگاری دربرابرمسیح حضور یافته‌اند . . ـ «مکاشفه» revelazïon (بایتالیائی کنونی rivelazione) : اشاره بدانکه وقوف برچنین اموری که مربوط بدنیای دیگر است از دانش بشری ساخته نیست وباید که این حقایق بصورت «مکاشفه» ازطرف کسانی که‌خداوندبدانان امکان چنین دیداری را داده است بجهانیان عرضه شوند.

۲ — کلمهٔ لاتینی ، بمعنی « امید برتو بدارند » . این قسمت اول از همان جمله‌ایست که درچند بند پیش، نقل از مزمورنهم داود ، بصورت ایتالیائی آن آورده شده بود (رجوع شود بصفحهٔ ۱۴۸۹ شرح ۳) . اصل لاتینی‌آن، که‌کلمات اولش دراینجا نقل شده چنین‌است :

Sperent in te qui noverunt nomen tuum

۳ — tutte le carole : جملهٔ پایکوبیها » اشاره بسایر ارواح بهشتی این‌فلك . دانته توضیح نمیدهد که خوانندهٔ این سرود که سایرارواح آنرا تکرارکرده‌اند کیست ، ولی‌ازسیاق‌عبارت مستفاد میشود که اشارهٔ او بروح «یوحنای‌رسول» است که دراینجا پای بمیدان مینهد .

٤ — مفهوم‌این « معمای نجومی » ، چنانکه « انجلیتی» دانته‌شناس ایتالیائی وعالم معاصر علم هیئت ، درجلد هفتم « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » شرح میدهد وبقول‌خود او«پیچیدگی‌خاص دانته‌ای » دارد ، چنین است : در ماه اول زمستان (دی‌ماه) که خورشید در برج جدی است ، برج سرطان (il Cancro) در منطقةالبروج درست در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد ، بطوریکه ستارگان این برج باغروب خورشید درآسمان نمودار میشوند ، وباطلوع آن غروب میکنند ، و بدین ترتیب در همه شبانروز یا خورشید در آسمان هویداست و یا مجموعهٔ ستارگان سرطان ، بطوریکه اگر مجموعهٔ سرطان نیز اختری بفروزندگی خورشید داشت ، در تمام طول ماه جدی

بقیه در صفحهٔ بعد

همچو آن دوشیزه‌ای که سرمست ازجای برخیزد وبراه‌افتد وپای درجرگهٔ پایکوبان نهدتانوعروس را تجلیل کرده باشد، ونه‌آنکه ازروی خودستائی چنین کند،

این فروغ تابنده را دیدم که بجانب آن دو فروغ دیگر آمد، کدرقصی‌حلقه‌وار ساز کرده بودند وباآن تندی که درخور عشق سوزانشان بود پای میکوفتند.

فروغ تابان درین سرود خوانی و پایکوبی شرکت جست، وبانوی من نوعروس‌وار بیحرکت وخاموش برآنان نظردوخت [۱].

«این همان کس است که برسینهٔ مرغ ماهیخوار ما بخفت [۲]، و

بقیه از صفحه قبل

(دی) کرهٔ زمین روز وشب روشن بود و ماه دی بصورت یکروز یکماهه در میآمد. ـ اشاره بچنین معمائی، بااین سادگی که دانته درذکرآن بکار برده، حاکی از احاطهٔ شاعر برمسائل نجومی است، و ضمناً نیزنشان میدهدکه وی علاقهٔ «شیطنت‌آمیزی» بگیج‌کردن خوانندهٔ خود دارد. ـ «فروغی‌چنان‌تابان»: فروغی‌که بقول دانته باتابش‌خورشید برابربود؛ اشاره بروح«یوحنا» که دربنلحظه نمودار شده است. ـ «چنین‌بلوری» tal cristallo: چنین‌آئینه‌ای که‌نورخورشید را(دراینجااشاره‌است‌بفروغ‌الهی) منعکس‌میکند.

۱ — «بانوی‌من»: بئاتریس. تشبیه‌بئاتریس‌بعروس دنبالهٔ مطلب دوبندپیش درتشبیه این بزم‌آسمانی بمجلس عروسی وتشبیه ارواح پطرس ویعقوب ویوحنا بدوشیزه‌ایست‌که برای تجلیل عروس وادای احترام نسبت بدو برقص می‌پردازد. دراینجا بئاتریس‌آن عروسی شمرده شده که‌این پایکوبی بخاطر اوصورت می‌گیرد، ومفهوم تمثیلی این‌گفته اینست‌که روح سه‌حواری‌که مظهر حسنات ثلاثهٔ علم الهی یعنی ایمان وامید واحسانند، برگرد بئاتریس‌که مظهرحقیقت‌الهی‌متجلی ازراه مذهب است میگردند، زیرا که ایمان وامید و احسان طرق سه‌گانه‌ای هستندکه بحقیقت منتهی میشوند. قبلا نظیرهمین‌صحنه بصورت رقص‌فرشتگان سه‌گانه برگردگردونهٔ‌مقدس حامل بئاتریس توصیف‌شده است (برزخ، سرود سی‌ویکم، صفحهٔ ۹۸۲ بند۳).

۲ — مرغ ماهیخوار ما il ñostro pellicano: مسیح. این تشبیه درقرون‌وسطی بسیاررایج بود، واساس آن این عقیده بودکه مرغ ماهیخوار جوجگانش را ازگوشت بدن خویش غذا میدهد وحتی در صورتی‌که مار یکی ازآنها را بگزد، خون تن خود را بدو میدهد وازنـو

بقیه در صفحهٔ بعد

از بالای صلیب بوظیفهٔ مهم خود گماشته شد[1] . »

بانوی من چنین گفت ؛ ولی این سخنگوئی از آن بازش نداشت که چه پیش از گفتار خود وچه بعد از آن بادقت نگران باشد .

همچو آنکس که دیده بخورشید میدوزد ومیکوشد تا مگر اندکی از گرفتگی آنرا بچشم ببیند ، اما در تلاش چنین دیداری از بینائی باز میماند[2] ،

من نیز دربرابر این آتش آخرین چنین شدم ، تا آندم که گفته شد : «برای چه خویش را درتلاش دیدارچیزی که درینجایش نتوانی یافت آزار میدهی[3] ؟

بقیه از صفحهٔ قبل

زندهاش میکند . این عقیده در ادبیات و هنر های زیبای مغرب زمین منبع الهام بسیاری از هنرمندان وشعرا بوده است ، وتشبیه مسیح بدین مرغ ازین‌رو است که مسیح نیز باخون وهستی خود گناهان افرادبشر را که زادگان او بودند خریداری کرد وآنهاراازنو«زندگی» یعنی‌رستگاری روح بخشید .

« آنکس که برسینهٔ مرغ ماهیخوار ما بخفت » : یوحنا ؛ نقل از انجیل یوحنا (باب سیزدهم) : «... ویکی از شاگردان اوبود که بسینهٔ عیسی تکیه میزد وعیسی اورامحبت‌مینمود.» و (انجیل یوحنا ، باب بیست‌ویکم) : «... پطرس ملتفت شده آنشاگردیکه عیسی اورا محبت می‌نمود دید که ازعقب میآید، وهمان بود که برسینهٔ وی‌وقت عشاء تکیه میزد . »

۱ — عیسی از فرط علاقه به یوحنا ، بهنگام مرگ خویش از مادرش خواست که بعد ازآن او را بچشم پسرش نگاه‌کند (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : « ... وپای‌صلیب عیسی مادر او وخواهر مادرش ومریم مجدلیه ایستاده بودند . چون عیسی مادر خود را باآن شاگردیکه دوست میداشت ایستاده‌دید بمادرخود گفت : ای‌زن، اینك پسرتو. وبآن شاگرد گفت‌اینك مادرتو. ودرهمانساعت آن شاگرد او را بخانهٔ خود برد . »

۲— اشاره بکسی که از روی گفتهٔ منجمین در انتظار کسوف است و در لحظه‌ای که‌باید این کسوف آغازشودبادقت‌بقرص خورشیدمینگرد، امابیش‌ازآنکه گرفتن‌خورشیدرا دیده باشد تابش خورشید دیده‌اش را خیره میکند وازدیدارباز‌میدارد.

۳ — این سخن توسط «یوحنا» گفته میشود ، و مفهوم آن ، باتوجه به‌بندبعد ، اینست که دانته بااین دقت فراوان میکوشد تامگر جسم خاکی یوحنا را در درون این فروغ ببیند، و

بقیه در صفحهٔ بعد

کالبدمن درجهان‌خاکی بخاك پیوسته‌است، وهمراه‌باکالبدهای دگر همچنان‌در آنجا خواهد ماند تاآنکه شمارهٔ مابا آن رقمی که مشیت ازلی خواسته است برابرآید [۱].

تنهادوفروغ بودند که دردرون‌جامه‌های خویش پای‌بصومعهٔ سعادت جاوید نهادند، وتو این را در دنیای شما بکسان خبرخواهی‌داد [۲]. »

بقیه از صفحهٔ قبل

یوحنا بدو توضیح میدهد که قالب زمینی او در روی زمین مانده وخاك شده است. اشارهٔ دانته بیك افسانهٔ مذهبی است که درقرون وسطی بسیار رایج بود، وحکایت از آن میکرد که یوحنا نیز مانند عیسی ومریم باقالب جسمانی خود بآسمان رفته است. چنانکه دیده میشود دانته دراینجا علیه این عقیده برخاسته است وخلاف‌آنرا ازجاب خود یوحنا تأیید میکند.

این عقیده که از همان قرون اول مسیحیت رواج داشت از تفسیر خطای بندی ازانجیل یوحنا ناشی شده بود (باب بیست ویکم) : «... پس چون پطرس او (یوحنا) را دید بعیسی گفت ایخداوندا، واو چه‌شود؟ عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تاباز آیم ترا چه؟ تواز عقب من بیا. پس این سخن درمیان برادران شهرت یافت که‌آن شاگرد نخواهد مرد. »

۱ — یعنی: جسم من همچنان از روح جدا خواهد ماند تا وقتی که تعداد ارواح بهشتی بدان رقم که خداوند مقدر فرموده است برسد، بعبارت دیگر تا وقتیکه روز رستاخیز فرا رسد. از انجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب ششم) : «... دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتیکه داشتند کشته شده بودند، که بآواز بلند صدا کرده می‌گفتند ای خداوند قدوس وحق تابکی انصاف‌نمی‌نمائی وانتقام خون مارا نمی‌کشی. وبهریکی از ایشان‌جامهٔ سفید داده شد وبایشان گفته شد که اندکی‌دیگر آرامی نمایند تاعدد همقطاران که مثل‌ایشان کشته خواهند شد تمام شود. »

۲ — اشاره بعیسی ومریم، که طبق احادیث مسیحی باقالب زمینی خود بآسمان رفتند. «باتلر» درکتاب معروف خود «زندگانی مقدسین مسیحی» دربن‌باره چنین می‌نویسد: «ازقدیم عقیدهٔ پارسایان مسیحی براین بود که خداوند تن خاکی مریم را که روح وی برآن نازل شده ووجود خاکی عیسی را پدید آورده بود اندکی پس از مرگ وی برداشت وبآسمان برد، واین امتیاز پیش از روز رستاخیز شامل حال «مریم عذراء» شد. این عقیده در مغرب از طرف «سن گرگواردوتور» روحانی ومقدس بزرگ فرانسوی درقرن ششم، ودرمشرق ازطرف «آندرئاس-کرتی» علامه وفقیه یونانی درقرن هفتم مورد تأیید قرارگرفت ... درجهٔ احترام وستایشی که روحانیون بزرگ مسیحی بدین «پارساترین و مقدسترین وپاکترین جملهٔ آفریدگان» نشان میدادند چنان بود که «سنت‌اپیفانیوس» اعلام داشت که اصولا هیچ دلیلی برمرگ مریم عذراء دردست

بقیه در صفحهٔ بعد

بدین سخن ، حلقهٔ آتشین ازحرکت بایستاد ونوای خوشی که از این دمهای سه گانه[1] بر میآمد خاموش شد ،

و این بهمان سان شد که پارو هائی که امـواج را میشکافند برای احتراز از خستگی وخطر جملگی باصفیری برجای خویش آرام گیرند[2] .

شگفتا که دستخوش چه حیرتی شدم ، آنوقت که برگشتم تـا « بئاتریچه » را ببینم ، و او را ندیدم[3] ،

هرچند که همچنان در کنار او و در دنیای نیکان جای داشتم !

بقیه از صفحه قبل

نیست ، ودرهیچ‌جـا نیز بچنین امری اشاره نشده‌است، وممکن است وی همچنان زنده بآسمان بالا برده شده باشد تا حیات جاودان را درآنجا ادامه دهد . » . ـ « باجامه‌های‌خویش » باقالب خاکی خود . ـ «صومعهٔسعادت‌جاوید» beato chiostro : عرش‌اعلی. ـ «دنیای‌شما» : زمین . یوحنا بدانته امرمیدهد که چون بروی زمین برگردد ، مردمانرا براین‌حقیقت آگاه‌کند .

۱ — trino spiro : سه سرودخوان‌آسمانی : پطرس ، یعقوب ، یوحنا .

۲ — باصفیر ناخدای‌کشتی. اشاره بدینکه ارواح بهشتی دست ازرقص‌وآواز بداشته‌اند ، تایوحنا آغاز سخن‌کند .

۳— اشاره بخیرگی دانته‌است که ازنگریستن بفروغ یوحنا نتیجه شده وقدرت بینائی‌را بطور موقت از او ستانده است .

سرود بیست و ششم

آسمان هشتم: فلك ثوابت

یوحنا، مظهر احسان

این سرود نیز در فلك ثوابت میگذرد، ودرآن دانته برای سومین بار از لحاظ ایمان خویش مورد آزمایش قرار میگیرد. منتها این مرتبه موضوع امتحان سومین پایهٔ دین یعنی احسان است وممتحن حواری بزرك عیسی «یوحنای رسول» است که ازبزرگان طراز اول دین مسیح بشمارمیرود. ـ «یوحنا» نویسندهٔ یکی از انجیلهای چهارگانه ودورساله وکتاب معروف «مکاشفهٔ یوحنای رسول» است وروبهم رفته قسمت مهمی از انجیل نوشتهٔ اوست.

پطرس ویعقوب ویوحنا، سه حواری بزرك مسیح که عیسی بروایت انجیل سه بار در قالب الوهیت خود برآنان متجلی شد، در اینجا مظاهر «حسنات ثلاثه در علم الهی» یعنی ایمان و امید واحسانند، ودرمورد همین مسئلهٔ آخرین است که دانته از طرف یوحنا مورد امتحان قرار میگیرد ومثل دوآزمایش پیشین ازین امتحان سربلند بیرون میآید. هریك ازسئوالها وجوابها وآنچه روی میدهد دارای مفهوم خاص فلسفی یا مذهبی و یا تمثیلی است که در جای خود در حواشی دربارهٔ آنها شرح لازم داده شده است.

درقسمت آخر سرود روح تازه‌ای هویدا میشود که دیدارش برای دانته بسیار جالب است. این روح، روح آدم ابوالبشر، نیای بزرك نوع انسان است، و آدم برای دانته توضیح میدهد که چرا از بهشت رانده شد و این واقعه در چه وقت اتفاق افتاد. گفته‌های آدم ساده تر است وکمتر از سخنان یوحنا عمق دارد، زیرا آدم از لحاظ سادگی که خاص اولین بشری است که خدا بیافرید، بایوحنا که وارث ایمان مسیحی وعلوم وفلسفه وتمدن چندهزارسالهٔ بشراست فرق دارد.

همچنانکه میان سرودهای ششم دوزخ وبرزخ وبهشت، از نظرآنکه اولی مربوط بفلورانس و دومی مربوط بایتالیا وسومی مربوط بـه امپراتوری روم است ارتباطی مسلم وجود دارد، بعقیدهٔ برخی از دانته شناسان بین سرود های بیست و ششم این سه کتاب نیز چنین ارتباطی هست، بدین ترتیب که در این سه مورد، وی باسه روحی که خیلی بدیدارشان علاقمند بوده وهرسه، هریك بنحوی، دردرون آتش بسرمیبرند گفتگومیکند: این سه روح عبارتند از: اولیس، گویدو گوینیتسلی وآدم، که اولی بصورتی دوزخی و سومی بصورتی بهشتی درآتش محصورند، ودومی دوران کفارهٔ برزخی خویش را در این آتش میگذراند.

سرود بیست و ششم

چون ببینائی ازدست‌رفته میاندیشیدم و در تردید بودم [۱] ، ازفروغ خیره کننده‌ای که این بینائی‌را ازمن‌ستانده بود صدائی برآمد که بسوی خویشم خواند ؛

واین صدا میگفت : « تابهنگام بازستاندن آن بینشی که در آتش منش‌بسوزاندی، بجاست که بامن سخن گوئی تامگرچنین زیانی‌را جبران کرده باشی [۲] .

لاجرم سخن آغاز کن ، وبگوی که روح ترا چه مطلوبی است ؟ و خاطر آسوده دار که نیروی بینائیت خلل یافته اما نمرده است ،

زیرا که بانوئی که‌ترا دراین‌سرزمین الهی‌دلیل راه‌است‌آن نیروئی را که دردست «حنانیا» بود درنگاه خویش دارد [۳] .»

۱– یعنی : نمیدانستم که باید این نابینائی را بچه حمل کنم .

۲– یعنی : ازفرط نگریستن بفروغ من قدرت دیدار را ازدست داده‌ای، وتا بازیافتن این بینائی بهتر است گوش بسخنان من دهی تاازفیض محروم نمانده باشی .

۳– بنا بروایت انجیل ، «حنانیا» مردی از اهالی شام بود که خداوند بدستهای‌او قدرت بینا کردن پولس رسول‌را که کور شده بود عطا کرد. پولس درآنزمان از بزرگان دین یهود بود و سخت‌باعیسی‌وآئین‌او مخالفت میورزید. وی‌درسفری که بعد از شهادت عیسی وبمنظورآزردن‌پیروان او بجانب دمشق‌میکرد ، درراه نور عیسی‌را که‌ازآسمان‌نازل‌شده‌بود بدید وازتابش این فروغ بینائی را ازدست بداد . بقیهٔ این ماجرا در انجیل چنین‌آمده است (کتاب اعمال رسولان ، باب نهم): «... پس پولس از زمین برخاسته چون چشمان خود را گشود هیچکس‌را ندید ودستش‌را گرفته او را بدمشق بردند . وسه روز نابینا بود. چیزی نخورد ونیاشامید . ودردمشق شاگردی حنانیا نام بود که خداوند دررؤیا بدو گفت : ای حنانیا . عرض کرد خداوندا لبیك . خداوند ویرا گفت

بقیه در صفحهٔ ۱۵۰۱



خاطر آسوده دار که نیروی بینائیت ، باآنکه خلل یافته ازمیان نرفته‌است (صفحهٔ ۱۴۹۸)

گفتم: «کاش که ویرا دیر یازود هوای درمان این دیدگانی در سر آید که او خود همراه باآتشی که همارهام میسوزانند ازراه آنها پای در دلم نهاد[1].

خیری که رضای ایندربارازآن میآید، «آلفا» و«اومگای»همهٔ آن نوشتهایست که عشق باصدائی گاهآهستهتر وگه بلندتر برمن فرومیخواند[2].»

بقیه از صفحهٔ ۱۴۹۸

برخیز وبکوچهٔ که آنرا راست مینامند بشتاب ودر خانهٔ یهودا پولس نام طرسوسی را طلب کن، زیرا که اینك دعا میکند، وشخصی حنانیا نام را در خواب دیده است که آمده براودست گذارد تا بیناگردد ـ حنانیا جواب داد که ایخداوند دربارهٔ این شخص از بسیاری شنیدهام که بمقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانیده ... خداوند ویراگفت برو، زیرا که او طرف برگزیدهٔ من است تا نام مرا پیش امتها وسلاطین وبنیاسرائیل ببرد ... پس حنانیا رفته بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده گفت ایبرادر شاؤل خداوند یعنی عیسی که درراهی که میآمدی برتو ظاهر گشت مرا فرستاد تا بینائی بیابی واز روحالقدس پرشوی. درساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده بینائی یافت وبرخاسته تعمید گرفت.» ـ یوحنا در این بند بداننه تذکر میدهد که آن قدرت بینائیبخشی که دردستهای حنانیا بود دردیدگان بئاتریس نیز هست، واو ویرا بیناخواهد کرد. مفهوم این سخن اینست که بینائی واقعی فقط از حقیقت ناشی میشود.

۱ــ اشاره بآتشعشقی که درروی زمین، بدیدار بئاتریس، دردل دانته شعلهورشده بود. بقول «تسناتی» یکی از دانتهشناسان ایتالیائی معاصر، دراینجا شاعر باوقار وجدی «بهشت» دوباره بدل بشاعر غزلسرای فلورانسی شده است.

۲ــ «خیری که رضایتمندی این دربار ازآن میآید»: خدا. ـ «آلفا» alfa و«اومگا» omèga: دوحرف اولوآخرازحروف بیست وچهارگانهٔ الفبای یونانی که بصورت α و ω نوشته میشوند، وحکمالفوبایمارادارند؛اشاره به اول تاآخر (صدرتاذیل). فکرازانجیل آمدهاست(مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب اول): «... من هستم الف ویا. اول و آخر: میگوید آن خداوند خدا که هست وبود.» ایضاً (باب بیست ویکم): «... مراگفت تمام شد. من الف ویا وابتداء وانتهاء هستم.» ونیز (باببیست ودوم): «... من الف وباء وابتداء وانتهاء واول وآخر هستم.» در بعضی از چاپهای ایتالیائی، این دوکلمهٔ آلفا و اومگا بجای alfa ed omèga بصورت alfa ed o دیدهمیشود.

«آن نوشتهای...»: کتاب خلقت، که فقط عشق قدرت خواندن وفهمیدن معنی نوشتههای آنرادارد.

«عشق باصدائی آهستهتر یا بلندتر درگوش من فرومیخواند»: عشق الهی که درمصنوعات زمینی وآسمانی خداوند با شدتی کمتریابیشترمتجلی است. مفسرین مختلف چندین تعبیر دیگر نیز برای این جمله قائل شده وحتی بسراغ شکل املائی دوحرف «آلفا» و «اومگا» در رسمالخط یونانی وترکیب این دوشکل ونتایجی که ازآن میتوان گرفت رفتهاند.

همان آوائی که بیم مرا از خیرگی ناگهانیم فرو نشانده بود[1]
بسخن گفتنی فزونم برانگیخت ،

و گفت : « بیگمان ترا باید که ازغربالی تنگ سوراخ تر بگذری
تا بیغشتر ازین شوی[2] ؛ بگوی که کدامین کس کمانت را بسوی این
آماج بگردانید[3] ؟ »

و من گفتم : « چنین عشقی میباید از راه براهین فلسفی وهم ازراه
ایقانی که ازینجانازل میشود، نقش خویش را برلوح وجود من نهاده باشد[4] ؛

زیرا که خیر، بهمان سبب که خیراست ، چون آنرا چنین شناسند
آتش عشق را برمیافروزد ، و هراندازه نکوئی بیشتری درآن نهفته باشد،
این آتش افروخته تر میشود ؛

لاجرم اندیشهٔ بینایان آن حقیقتی را که این استدلال برآن تکیه
دارد ، باید که بیش ازهرمطلوبی دگر ،

عاشقانه روی بجانب این جوهری داشته باشد که ازفرط زایندگیش،
هر آن خیری که بیرون از آن است فروغی از تابش آن بیش نیست[5] .

۱– صدای یوحنا .

۲– یعنی : همچنانکه آرد هرقدر ازغربالی باسوراخهای ریزتر بگذرد خالص تر میشود ، تونیز باید سئوالاتی غامضتر را جواب گوئی تاازین امتحان سربلندتر بیرون آئی .

۳– چه عاملی ترا بجانب این عشق بخداوند راهنمائی کرد وبچنین مهری برانگیخت؟

٤– یعنی : ازیکطرف دلائل وبراهین فلسفی (عقل ومنطق بشری) واز طرف دیگرسخنان آسمانی ومکاشفات رسولان (ایمان ومذهب) راهنما، من بجانب این عشق بودند .

٥ – مفهوم کلی این سه بند اینست : خیر ، هرقدرکاملتر باشد ، عشق ومحبتی بیشتر برمیانگیزد ؛ وچون خداوند (حقیقتی که این استدلال برآن تکیه دارد) خیر محض است، و چنان این خیر زاینده است که دربیرون ازآن هرچه هست فقط انعکاس وفرع آن است ؛ دراینصورت هرچه درخدا بینند بجز خوبی نیست ، وآنانکه بدین نکته واقف شده باشند طبعاً میباید که خداوند را مافوق هرچیز دیگر دوست بدارند .

بقیه در صفحهٔ بعد

این حقیقت را آن کسی بر نیروی درا کۀمن عرضه میدارد کهعشق
نخستین جملۀ جوهرهای جاویدرا بمن مینماید[۱] ؛
ونیزصدای آن مصنف حقنویسی که درسخن گفتن ازخود ، بموسی
میگوید : « جملۀ احسانهارا بتو نشان خواهم داد[۲] » ؛
ونیزتوخوددرآغازپیشگوئیوالائی کهرازآسمان‌را بهترازهرمنشوری
دگر بزمینیان ابلاغ میکند ، این حقیقت را بر من عرضه میداری[۳] . »

بقیه از صفحه قبل

درمتن ایتالیائی ، طرز جمله بندی طوری است که محل این بند وبند پیش نسبت به وضع آن در زبان فارسی کاملا تغییر میکند ، بدین‌ترتیب که دراصل این بند بجای بندپیش و بند قبل بجای این بند آمده است .

۱ — دانته قبلا گفته بود که هم ازراه استدلال ومنطق بشری ، وهم از راه کتب آسمانی به عشق بخداوند راه بردماست . دراین بند ، اشارۀ اوبراه اول یعنی‌راه منطق وعقل آدمی‌است ، و در بند بعد براه دوم یعنی ایمان مذهبی . بنابر این مراد از « آن کسی» یکی از حکما و فلاسفۀ بزرگ است . عقیدۀ غالب مفسرین قدیم و جدید کمدی الهی اینست که وی دربن اشاره به «ارسطو» Aristotele نظر داشته است ، بخصوص که درکتاب de Causis(که در زمان دانتهآنرا به ارسطو نسبت میدادند) سعی دراثبات این نظریه شده‌که خداوند خیرمطلق وبقول دانته عشق‌نخستین « جملۀجوهرهای‌جاوید »است(فرشتگان وارواح‌آسمانی وارواح‌آدمیان، که همگی فناپذیرند) ـ این نظر که مراد دانته «ارسطو» است مورد قبول اکثریت مفسرین است ، ولی مخالفینی نیز داردکهآنرا بدلائل مختلف اشاره به افلاطون ، فیثاغورس ، ویرژیل ، دلیسیوس ایروپاغی (سروددهم،صفحۀ ۱۲۶۱، شرح۱) میدانند. یک دانته شناس معاصر ایتالیائی «مسیلوموزی‌گوئلفی» اصولا عقیده داردکه این اشاره مربوط بهفیلسوف یاشاعر وبطورکلی شخص معینی نیست ، بلکه مراد دانته «خورشید» است . دلائل این تعبیر بتفصیل از طرف وی درکتاب او بنام « مطالعات در بارۀ دانته » (چاپ «کاستلو» سال ۱۹۰۸ ، صفحات ۵۲۷ تا ۵۴۰) نقل شده است .

۲ — «مصنف‌حقنویس» verace autore : خدا ـ اشاره به بندی ازتورات ، که در حقیقت «خداوند» نویسندۀ آنست (سفر خروج ، باب سی‌وسوم) : « ... یهوه بموسی گفت من تمامی احسان خود را پیش روی تو میگذرانم ونام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم ، و رأفت میکنم برهرکه رئوف هستم ، ورحمت خواهم کرد برهرکه رحیم هستم . »

۳ — پیشگوئی والائی (alto preconio) که رازآسمان (arcano) را بهتر از هرمنشور دیگری (ogni altro bando) بمردم زمین ابلاغ‌میکند : اشاره به « مکاشفۀیوحنای

بقیه در صفحۀ بعد

وچنین شنیدم که : « باادراك بشری‌خود وبانصوصی که مؤیدآنند،
برترین درجهٔ عشق خویش را برای خداوند محفوظ دار[1] .
اما بازهم بگوی که آیا رشته‌هائی دگررا میشناسی که‌ترا بجانب
او کشانند؟ تاازین راه‌نشان دهی که این‌عشق ترا باچند دندان‌میگزد[2] .»
نیت مقدس عقاب مسیح[3] ازمن پنهان نماند ، و نیك دریافتم که

بقیه از صفحهٔ قبل

رسول» Apocalisse (در اصل یونانی Apocalypsos) آخرین‌کتاب ازکتب دوازده‌گانهٔ انجیل ،که بقلم « یوحنا » نوشته شده و پر هیجان ترین قسمت انجیل است . این کتاب شامل هفت «رؤیا» است‌که درآنها یوحنا آیندهٔ مسیحیت را بصورتی معماآمیز وپراز رمز واشاره بچشم میبیند . در اینجا به بندهفدهم ازباب اول این‌کتاب اشاره شده است : « من هستم اول و آخر و زنده.. واینك تاابدالآباد زنده هستم وکلیدهای موت وعالم اموات نزد من است . پس بنویس چیزهائیراکه دیدی وچیزهائیکه هستند وچیزهائیراکه بعد از این خواهند شد . »

برخی ازمفسرین ، این‌کنایهٔ دانته را مربوط به « انجیل‌یوحنا » دانسته‌اند ونه « مکاشفهٔ یوحنا » . این احتمال ضعیفتر بنظر میرسد ، ولی در صورت قبول آن باید اشارهٔ دانته را مربوط به‌آغاز باب اول از این انجیل دانست : « درابتداءکلمه بود ، وکلمه نزد خدا بود ، و کلمهٔ خدا بود . همان درابتداء نزد خدا بود ... در او حیات بود وحیات نور انسان بود ... آن نور حقیقتی بودکه هرانسانرا منور میگرداند ودرجهان آمدنی‌بود ... وکلمه جسم‌گردید ومیان ما ساکن شد ، پرازفیض وراستی، وجلال او را دیدیم . »

۱ـ یعنی‌چه‌ازراه منطق وچه‌ازراه ایمان (صفحهٔ ۱۵۰۲شرح٤)روی‌بجانب هدف‌واقعی‌داری وبایدکه درهمین طریق پیش بروی وبالاترین درجهٔ عشق خویش را نثارخداوندکنی .

۲ـ « باچند دندان میگزد» : از چندراه بدین عشق رسیده‌ای وچه دلائل دیگر برای دوست داشتن خداوند داری ؟

۳ ـ «عقاب‌مسیح» درهنر وادبیات مسیحی مظهر «یوحنا» است ، زیراکه‌اندیشه وتخیل وی از جملهٔ حواریون ورسولان بلند پروازتر وقویتر ودر وصف اسرارآسمانی از همه نیرومندتر است.حتی‌گاه‌نقاشان‌مذهبی‌تصویر«یوحنا»را باسروپای‌عقاب‌وبابدن ودست انسان‌میکشیدند . ازهمین‌نظر سمبولیك «مرقس» را بصورت شیر و «لوقا» را بصورت‌گاو و«متی»را بصورت آدمی مجسم‌میکردند، چنانکه فی‌المثل هنوز هم «شیر» علامت شهر «ونیز» ایتالیاست که تحت حمایت معنوی مرقس (بایتالیائی Marco)قرارداردونام میدان‌بزرگ ونیز «سن‌مارکو» ازهمینجاآمده است . بدین‌چهار حیوان درتورات (کتاب حزقیال نبی ، باب اول : « ... وازمیانش شبیه چهارحیوان پدیدآمد ونمایش ایشان این بودکه شبیه انسان بودند. ») ودرانجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب پنجم : «... ودیدم در میان تخت وچهارحیوان ودروسط پیران بره ایستاده است. ») اشاره شده‌است .

وی درطریق این آزمایش روحانی مرا بکجا میخواست برد[1] ؛

لاجرم ازنو چنین آغاز سخن کردم : « جملهٔ این گزشهائی[2] که
دلرا بجانب خدای رهنمونند ، احسان مرا پشتیبان بوده اند ؛

زیرا که وجود دنیا و وجود من ، ومرگی که «او» برخود خرید تا
من زنده مانم ، وآنچه مایهٔ امید هرمؤمن دیگری همچون من است ،

ونیز وقوف برآن نکتهٔ بارزی که ازآن سخن گفتم ، مرا ازدریای
عشقهای دروغین بیرون کشید وبساحل حقیقت برد[3]

شاخ‌وبرگهای درختان باغ‌باغبان‌سرمدی‌را درحد آن خیری‌دوست
دارم که وی نصیبشان میکند.[4] »

۱ — اشاره‌بدانکه یوحنا میخواهد ازجملهٔ علل معنوی واستدلالی که دل‌آدمی‌راباحسان وعشق میکشاند سخن گفته شود .

۲ — رجوع شود بشرح ۲ صفحهٔ پیش .

۳ — «او» : خداکه در قالب عیسی متجلی شد (انجیل ، رسالهٔ اول یوحنای رسول، باب چهارم) : «... ومحبت خدا بما ظاهر شده است باینکه خدا پسر یگانهٔ خود را بجهان فرستاده است تابوی زیست نمائیم » و (همین باب از همین رساله) : «... هرکه اقرارمیکندکه عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و او در خدا . وما دانسته وباورکرده‌ایم آن محبتی راکه خدا باما نموده است . » ـ « مرگی که او برخود خرید ... » : اشاره بعقیدهٔ‌مسیحیان ، که عیسی بشهادت رسید تاگناه آدمیان را بخرد وآنها را « زنده کند » . ـ « آنچه مایهٔ امید هرمؤمنی است » : آمرزش وسعادت جاودانی . ـ « آن نکتهٔ بارزی ... » : اینکه خداوند خیر محض‌است(همین‌سرود،صفحهٔ ۱۵۰۸ شرح۳) . ـ « مرا ازدریای عشقهای دروغین بیرون کشید » : اعتراف قبلی‌دانته (دوزخ، سرود دوم، صفحهٔ۱۰۳ ، بند۲ـ برزخ،سرودسی‌ویکم صفحهٔ۹۷۴ ، بند۲)

٤— «شاخ وبرگهای...» :آفریدگان خداوند ـ « باغبان سرمدی » : خداوند، که جهان آفرینش «باغ» اوست . اصل فکر از انجیل آمده (انجیل یوحنا ، باب پانزدهم) : « ... من (عیسی) تاك حقیقی هستم وپدر من باغبان است . هرشاخهٔ درمن که میوه نیاورد آنرا دور میسازد وهرچه میوه آرد آنرا پاك میکند تا بیشتر میوه آورد . » ـ « درحدآن خیری دوست‌دارم.. » یعنی:آفریدگان بخاطر خودشان مورد علاقهٔ من نیستند ، بلکه متناسب باآن درجهٔ خیری که خداوند در آنها قرار داده ، و آنقدر از فروغ خود که بدانها بخشیده ، دوستشان دارم . جملهٔ «شاخ وبرگهای درختان باغ باغبان ابدی » در اصل ایتالیائی یکی از زیباترین اشعار کمدی الهی است .

Le fronde, onde s'infronda tutto l'orto dell' ortolano eterno ...

چون خاموش شدم ، نغمه ای شیرین در آسمان طنین افکند ، و بانوی خویش را شنیدم[1] که همراه بادیگران میگفت : « قدوس! قدوس! قدوس ! [2] »

و همچنانکه فروغی نافذ ، از آنرو که حس بینائی بپیشباز نور میشتابد وازعضوی بعضوی میرود ، مایهٔ بیداری میشود ،

و خفتهٔ بیدار شده در بهت بیداری ناگهانی خویش آنچه را که میبیند تحمل نمیتواند آورد ، تاآنکه نیروی فکر بیاریش شتابد[3] ،

« بئاتریچه » نیز بهمینسان با شعاعی از انوار خویش که از بیش از هزارمیل[4] تابان بود ، اثر هرتیرگی‌را ازدیدگان من بسترد؛

و درآندم ، من که نیروی بینائی خودرا بهتر ازپیش‌باز یافته‌بودم،

---

۱ — در پایان امتحان «ایمان» ، روح پطرس سه‌بار بدور دانته چرخیده ، و در پایان آزمایش « امید» روح یعقوب همراه باسایر ارواح بخواندن سرود مقدس پرداخته بود . دراینجا پس از ختم سؤال و جواب یوحنا ودانته ، نه تنها جملهٔ ارواح بلکه بئاتریس نیزآواز مذهبی میخوانند ، وازین راه دانته نشان میدهد که درجهٔ سرور وجذبهٔ روحانی اینان ، مرحله بمرحله زیادتر میشود .

۲ — Santo, Santo, Santo این ترکیبی است که یکبار درتورات ویکبار درانجیل آمده (تورات ، کتاب اشعیاء نبی ، باب ششم) : « ... ویکی از سرافین دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس قدوس یهوه ، تمامی زمین از جلال او مملو است . » و (انجیل،مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب چهارم) : «... وآن چهارحیوان که هریکی ازآنها شش‌بال دارد گرداگرد ودرون بچشمان پرهستند وشبانروز بازنمیایستند از گفتن قدوس قدوس قدوس خداوند قادرمطلق که بود وهست ومیآید . »

۳ — ... همچنانکه شعاعی از روزنی بردیدگان خفته‌ای بتابد ، و اثرآن با تحریکات پیاپی سلسلهٔ اعصاب که بهم وابسته‌اند بمغز رسد وخفته را بیدار کند ، ولی وی که هنوز هوش وحواس خویش را بازنگرفته است تامدتی باآنکه متوجه روشنائی است مفهوم‌این‌روشنی‌رانفهمد ، تاآنکه تدریجاً نیروی‌فکر بکمکش رسد ...

۴ — mille milia : مراد اشاره بمسافتی بسیار زیاد است (میل miglia از واحدهای مقیاس ایتالیائی‌است .) ـ مفهوم واقعی این سخن جلوهٔ حقیقت است که‌فروغ‌آن برهمه جا از دور ونزدیك پرتوافکن میشود .

تقریباً با بهت وحیرت پرسیدم که این فروغ چهارمین که در کنار ماست فروغ کدامین کس است[1] ؟

و بانوی من گفت : « دردل این فروغ ، نخستین روحی کـه بدست قدرت نخستین آفریده شد ،عاشقانه بصانع خویش نگران است[2] .»

چون شاخه ای که با وزش باد سر خم کند و پس با نیروی ذاتی خویش برپای خیزد و دوباره قد برافرازد ،

من نیز درآندم که وی چنین میگفت درعالم حیرت خویش بدین حالت دچار آمدم؛ آنگاه شوق سخن گفتن که درآتشش میگداختم قویدلم کرد،

وچنین آغاز کردم : « ای تنها میوه ای که رسیده آفریده شدی[3] ، ای پدر کهن که هرزوجه‌ای ترا هم دختر وهم عروس است[4] ؛

بامنتهای خلوصی که مراست، التماس آن دارم که بامن سخن گوئی. توخود شوق مرا میبینی، ومن از آنرو از بیان این شوق سر بازمیزنم که زودتر کلام ترا بتوانم شنید .»

---

۱ — «فروغ چهارمین» : روح بهشتی تازه‌ای که درمدت خیرگی ونابینائی دانته به‌جمع ارواح دگر پیوسته است ودانته پس از بازیافتن بینائی خویش متوجه حضور او میشود .

۲ — « نخستین روحی که بدست قدرت نخستین آفریده شد » : «آدم»، که اولین بشری بود که بادست خداوند پدید آمد . ـ « عاشقانه مینگرد » vagheggia ، از مصدر قـدیمی vagheggiarc : با شیفتگی نگریستن .

۳ — اشاره به «آدم» که تنها بشری بود که دورهٔ زندگی جنینی و کودکی را نگذرانید وکامل بدنیا آمد. «میوه» درینجا مثل غالب جاهای دیگر کمدی الهی ، بصورت «سیب» pomo بکار رفته . در تفسیر چاپ «واندلی» درین باره بالحن شوخی نوشته شده است که : « پیش‌درآمـد سخن دانته به‌آدم قدری ناشیانه ودور از سیاستمداری است ، زیرا که ممکن است این کلمهٔ سیب آدم را از همان اول بیاد میوه‌ای اندازد که خوردنش باعث طرد او از بهشت شد . »

٤ — میان همهٔ آفریدگان ، فقط آدم است که چنین امتیازی را دارد ، یعنی هرزنی از یکطرف دختر اوست (زیرا که از او بوجود آمده است) وازطرف دیگر عروس او (زیرا همسر مردی است که او نیز از پسران آدم است.)

گاه چارپائی‌غاشیه‌برپشت، جائی از بدنش‌را چنان حرکت میدهد
که تکانهای غاشیه‌ازحرکات اوحکایت میکند[۱] ؛

روح نخستین نیز بهمینسان از راه فروغی که ویرا درمیان داشت ،
سرورخویش را درارضای من هویدا کرد .

آنگاه گفت : « بی‌آنکه توخود شوقت را برمن‌ابرازداشته‌باشی[۲] ،
من این شوق ترا بهتر ازآن تشخیص میدهم که تو آنچه راکه برایت‌در
حد اعلای یقین است تشخیص توانی داد ،

زیراکه من این همه‌را درآن آئینهٔ حقنمائی میبینم که چیزهای
دیگررا مشابه خویش میکند ، اما خودرا مشابه هیچ‌چیز نمیکند[۳] .

۱ — یعنی : همچنانکه تکانهای جل وپوست اسب یا درازگوشی نشان از تکانهای‌بدن او میدهد ، ‌نوسانها و تموجات فروغ آدم نیز حاکی از درجات شوق درونی او از شنیدن سخنان من بود . ـ «ونتوری» دانته‌شناس معروف ومفسر برجستهٔ کمدی الهی، که کتاب او بنام « تشبیهات دانته‌ای » le similitudini dantesche (چاپ‌فلورانس،۱۸۷٤) صورت کلاسیك یافته ، این تشبیه را «ضعیف‌ترین» تشبیه دانته‌در کمدی‌الهی و«مثالی‌نامطبوع» خوانده است .

۲ — دریکی دونسخهٔ خطی از قدیمترین نسخه‌های « کمدی» ، ودر چاپهائی که از روی آنها صورت گرفته، دراین جمله بااضافه‌شدن یك حرف n تغییرجالبی روی‌داده است . اصل‌جمله بایتالیائی چنین است : « ... senz ' essermi profferta da te » ودر این نسخه‌ها دو کلمهٔ‌آخر این جمله را بااضافهٔ حرف n دروسط‌آنها تبدیل به Dante (دانته) کرده‌اند . دریـن صورت معنی این جمله چنین میشود : « دانته ، بـی‌آنکه شوق تو بهمن ابـراز شده باشد ... » بدیهی‌است این نظر مردود است ، زیرا دانته بجزدریك مورد که خود را مجبور دانسته وبـدین اجبارهم‌اشاره کرده (برزخ ، سرودسی‌ام . صفحهٔ‌۳۹٤،بندهای٤و٦) درتمام کمدی تعمداً از ذکر نام خویش‌خودداری کرده‌است، ودرینجا هیچ دلیلی برای ذکراین نام نیست .

۳ — «آئینهٔ حق‌نما» verace speglio : خداوند ، که هرآنچه در عالم خلقت هست وخواهد بـود از روز ازل دراو منعکس‌بـوده است . ودر نتیجه همه‌چیزها انعکاس آن ومشابه بـا تصاویرآنند ، نه‌آنکه تصاویرآن انعکاس بـرون باشد . ـ دوکلمهٔ pareglie و pareglio کـه درین بند بکار رفته بحسب‌آنکه‌آنها را حقیقت ، نظر ، تصویر ، مثـال وغیره معنی‌کنند ، مفاهیم مختلفی بدست میدهندکه هرکدام ازآنها مورد تأیید جمعی ازمفسرین‌است، ودر اینجا ازتوضیح بیشتری درین باره خودداری میشود .

تومیخواهی دانست که ازچه وقت‌خداوند مرادرآن‌باغ رفیعی‌بنهاد
که این بانو درآن امکان بالارفتن از نردبانی چنین بلندت داد[۱] ،

وچه مدت زمانی این باغ شادی‌بخش دیدگان من‌بود، وقهربزرگ
را مایهٔ اصلی چه‌بود ، وکدام بود آن زبانی که منش بکاربردم وساختم[۲]

باری، پسرجان ، آنچه تبعیدی چنین را باعث آمد ، نفس چشیدن
میوه نبود ، بلکه فقط تخطی ازحدود مقرره‌بود[۳] .

درآنجا ، که بانوی تو «ویرجیلیو» را ازآن بیرون کشید ، من
چهارهزاروسیصد ودو دورشمسی‌دراشتیاق‌ورود بدین‌انجمن برجای‌ماندم[۴] ؛

---

۱ — « باغ رفیعی » : بهشت‌زمینی، که بربالای کوه‌بلند برزخ جای دارد .ـ«این‌بانو»، دراصل بصورت ضمیر اشارهٔ costei : بئاتریس . ـ « نردبانی‌چنین‌بلند » : درجات مختلف‌آسمان وافلاك . ـ مفهوم این بند اینست که : « میخواهی‌بدانی‌من درچه‌تاریخی درباغ بهشت، که‌بئاتریس ترا ازآنجا همراه خویش بافلاك آورد ، جای داده شدم . »

۲ — پرسشهای دوم و سوم وچهارم دانته ،که آدم آنها را اززبان وی مطرح میکند: چه مدتی‌آدم در باغ بهشت ماند ؟ و چرا ازآن بیرون رانده شد ؟ وزبانی‌که‌وی باآن سخن میگفت کدام بود ؟

۳ — آدم ، اول پرسش سوم را پاسخ میگوید : رانده شدن او از بهشت بخاطر نفس عمل خوردن میوهٔ « شجرهٔ ممنوعه » نبود ، بلکه بدین جهت بودکه وی بااین عمل خود فرمان خدائی را زیرپاگذاشته واز روی غرور درصدد آن برآمده برد که « بمعرفت نیك وبد » دست یابد و بعلمی‌که خاص خداوند است ره برد . این فکر را دانته از رسالهٔ سن‌تماسو داکوینو (کتاب دوم ، باب صد وشصت وسوم) گرفته است . ـ « چشیدن میوه »، دراصل:چشیدن‌درخت il gustar del legno ، اشاره به « درخت معرفت نیك وبد » .

٤ — پاسخ سئوال اول دانته : آدم توضیح میدهدکه روح او ، پس ازمرگ وی، به «اعراف» Limbo یعنی‌طبقهٔ‌مقدماتی دوزخ (دوزخ ، سرود چهارم) رفته (زیراکه پس‌ازگناه‌آدم روح هیچ آدمی را اجازهٔ رفتن به بهشت نبوده است) و این همان جا بوده که ویرژیل نیز مانند ارواح بسیار بزرگان دیگر هماره درآن بسرمیبرد، ودرهمان جا بودکه بئاتریس (بانوی‌تو) بدیدار ویرژیل رفته واز او تقاضا کرده است‌که درجنگل تاریك بیاری دانته رود (دوزخ، سرود دوم،صفحهٔ۲۳ بند٤). سپس‌آدم خبر میدهدکه ازهنگامیکه وی پابااعراف نهاده ، یعنی ازهنگام مرگ او ، تا بدانوقت‌که وی بادست عیسی از اعراف بیرون آورده شد (دوزخ ، سرود چهارم، صفحهٔ۵۰، بند۳)، یعنی‌تابهنگام‌شهادت‌عیسی، ٤۳۰۲سال‌فاصله بوده‌است. این‌رقم‌برمحاسبات‌یهودیان دربارهٔتاریخ جهان متکی‌است که هنوزهم‌تقویم‌خاص قوم‌اسرائیل براساس‌آنست . ـ « این انجمن » questo concilio : جمع ارواح آمرزیدهٔ بهشتی.

و درآن مدت که برروی زمین بودم ، خورشید را نهصد و سی بار از میان جملهٔ اخترانی که برسر راه اویند بازآمده دیدم[۱] .

زبانی که با آن سخن میگفتم ، بسیار پیش ازآن که قوم نمرود همت بدان کاری گمارد کــه امــکان پایانیش نبود ، یکسره از میــان برفت[۲] ؛

۱ - پاسخ آدم به دومین سؤال دانته که مربوط بمدت اقامت او در بهشت است چنین است: این مدت ۹۳۰ سال بود ، یعنی درطول آن خورشید نهصدوسی بار منطقةالبروج را طی کرد وبجای نخستین خود بازگشت . نقل از تورات (سفر پیدایش ، باب پنجم) : « ... پس تمام ایــام که زیـست نهصدوسی سال بود که مرد . »

بااین حساب آدم ۹۳۰ سال در بهشت زمینی بوده ، و۴۳۰۲ سال دراعراف گذرانده ، و از بعد از خروج وی ازاعراف نیز ۱۲۶۶ سال (فاصلهٔ شهادت عیسی وسفر دانته بجهان جاوید) تاموقع دیدار دانته فاصله شده است ، واز مجموع این سه رقم نتیجه میشود که آدم ۶،۴۹۷ سـال پیش از بهشت دانته (وبهمان حساب ۷،۱۵۵ سال پیش از این) آفریده شده است . ـ «تسنانی» مفسر کمدی الهی مینویسد که این رقم رقمی « کامل » است ، زیرا تاباآخر به ۳ (رقم مقدس مسیحی) قابل تقسیم است ، یعنی ازضرب کردن عدد ۳ درخودش ودرخودش وتکرارهمین محاسبه بوجود میآید . میتوان احتمال داد که دانته نیز چنین نظری داشته است .

۲ - این چهارمین وآخرین پرسش دانته است که آدم بدان پاسخ میگوید ، ولی این بار پاسخش درازتر است ، چنانکه تاآخر سرود را شامل میشود . سؤال وجواب مربوط بزبانی است که آدم برای سخن گفتن بکار میبرد .

درتورات آمده که تا پیش از نمرود (پادشاه جبارآشور) همهٔ مــردم زمین بیك زبــان حرف میزدند ، ولی چون نمرود وقومش خواستند در زمین شنعار برج بابل بسازند وآنرا آنقدر بلند کنند که سربآسمان ساید ، خداوند برایشان خشم گرفت ولغت وزبان اهــل جهانرا مشوش کرد (تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم) : « ... وتمام جهانرا یك زبان ویك لغت واحـد بود ... پس خداوند نزول نمود تا شهر وبرجی راکه بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید، وخداوند گفت هماناقوم یکیست وجمیع ایشانرا یك زبان ، واینکار را شروع کرده‌اند والآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهدشد . اکنون نازل شویم وزبان ایشان را درآنجا مشوش سازیم تاسخن یکدیگر را نفهمند . » ـ آدم دراینجا توضیح میدهد کــه زبانی که او وضع کــرده بود مدتها پیش ازین تــاریخ از میان رفته بــود ؛ قبل ازآن دانته در کتاب De Vulgaris Eloquentia نظری خلاف این ابراز داشته یعنی اظهار عقیده کرده بود که باساختن برج بــابل زبانهای جهانیان پریشان شد ، واگر چنین نبود اکنون همهٔ جهانیان بزبان عبری سخن میگفتند.

بقیه در صفحهٔ بعد

زیرا که آنچه زادهٔ عقل ومنطق بشری باشد ثبات جاودان نمیتواند داشت، واین از آن رواست که امیال آدمیان باقتضای تغییر نفوذ افلاك در تغییر است.

این امری طبیعی است که آدمی سخن گوید؛ اما اختیار چنین یا چنان سخن گفتن را طبیعت بشما میسپارد تا خود این کار را چنانکه خواهید کنید.

پیش از آنکه بمحنتکدهٔ دوزخی درافتاده باشم[1]، خیر شادی‌زای اعلی که درمیانم دارد، در روی زمین I نام داشت[2]؛

سپس اورا EL نامیدند[3]، و میباید که چنین شده باشد، زیرا که سنن آدمیان بمثابهٔ برگهای درخت است که یکی فرو میریزد و

بقیه از صفحه قبل

دربارهٔ زبانی که آدم حرف میزد، نظریاتی ابراز شده که برخی از آنها شوخی‌آمیز بنظر میرسد. از آن جمله دلائل مفصل «خوان‌باوتیستادارو» محقق اسپانیائی است که معتقداست این زبان همان زبان «باساك» است که امروزه در جنوب غربی فرانسه وشمال غربی اسپانیا رایج است وریشهٔ آن که غیراروپائی است معلوم نیست.

۱ — «محنتکدهٔ دوزخی infernale ambascia: اعراف؛ اعراف قسمتی است که جزء دوزخ واقعی نیست وساکنانش نیز بجز «امید نداشتن» رنجی نمیبرند، ولی درنظر کسی چون آدم که درین هنگام از سعادت ازلی برخوردار است، چنین مکانی «محنتکده» ودوزخ واقعی مینماید. بقول سعدی‌ما: «حوران بهشتی را، دوزخ بوداعراف ـ ازدوزخیان پرس، که اعراف بهشت است».

۲ — یعنی: تازمانیکه من زنده بودم، مردمان خداوند را «ای» I مینامیدند. باهمهٔ تحقیقات دانته‌شناسان معلوم نشده که دانته این کلمه را از کجا آورده است.

۳ — ال El، نام بعدی خداوند، در زبان آدمیان. این کلمه عبری است ومعنی قوی وقادر میدهد، وکلمات عبری «ایلوئی» و «الوهی» بمعنی «خدای من» که در انجیل ازآن سخن رفته ازین کلمه مشتق شده است. شکل اخیر همان است که در زبان عربی «الهی» شده است وهمین معنی را دارد. درانجیل آمده است که (متی، باب بیست وهفتم): «.. وعیسی بآواز بلند نداکرده گفت ایلوئی ایلوئی ... یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی؟» دانته خود درکتاب «فصاحت» خویش این‌نام را نیزنام اصلی خداوند دانسته ودر جای دیگر کمدی الهی (سرودچهاردهم بهشت، صفحهٔ ۱۳۱۶شرح۱)کلمهٔ یونانی «هلیوس»رابمعنی«ایلی»عبری بکاربرده‌است.

دیگری برجایش میروید[۱] .

در آن کوهی که افزون ازجملهٔ کوههای دگر سر از آب بر آورده است[۲] ، درفاصلهٔ میان بیگناهی و گنهکاری ، مدت زمانی معادل آن زمان بسر بردم که از نخستین ساعت روز

تا آن ساعتی که درتغییر ربع دائرهٔ خورشید بدنبال ساعت ششمین میآید ، فاصله است[۳] .»

۱– یعنی: زبان آدمیان نیز، مثل رسوم وآدابشان درتغییروتحول است وسیر تکامل زبان از I صورتی کاملتر بنام El ساخته است .

۲ – کوه برزخ (رجوع شود بسرود بیست وششم دوزخ ،صفحهٔ ۴۲۳، بند۲،وصفحات ۵۴۵ ۵۴۶ ,مقدمهٔ برزخ).

۳ – یعنی : ازآنوقت که باخوردن میوهٔ ممنوع گناه کردم ، تاآنوقت که ازبهشت زمین اخراج شدم ، معادل فاصلهٔ آغاز روزتاهفتمین ساعت آن ،وبعبارت دیگرفقط هفت ساعت فاصله بود . – «ربع دائره» quadra: قوس نود درجه از مسیرخورشید ،که یک چهارم ازمسیر کامل آنست وطبعاً خورشید آنرا در شش ساعت طی میکند .

سرود بیست و هفتم

آسمان هشتم: فلك ثوابت

آسمان نهم: فلك بلورين (فلك‌الافلاك)

قسمت اول این سرود همچنان در فلك ثوابت میگذرد؛ این قسمت باسرودی آغاز میشود که ارواح این فلك و جملهٔ افلاك در وصف جلال خداوند و عیسی وروح‌القدس ساز میکنند؛ آنگاه پطرس، بنیانگزار کلیسا، باجملاتی که از عالیترین اشعار «کمدی‌الهی» بشمار میآیند خشم آسمان را از فساد دستگاه روحانیت وانحطاط ایمان درروی زمین ابرازمیدارد، وبدانته امرمیدهد که دربازگشت بدنیای زندگان این خشم و نفرت آسمانرا از دستگاه روحانیت که مسئول این فساد است بجهانیان خبردهد. ـ آنگاه ارواح آسمانی که دانته باایشان روبرو بود راه فلك بالاتررا در پیش میگیرند، ودانته نیز پس از نگاهی دیگر بکرهٔ زمین همراه بابئاتریس روانهٔ آسمان‌نهم میشود.

این فلك، که قسمت دوم سرود بوصف استادانه‌ای ازآن اختصاص‌یافته، فلك‌الافلاك Primo Mobile یا فلك بلورین (Cielo Cristallino) است که گردش‌جملهٔ‌افلاك ازآن‌سرچشمه‌میگیرد وساکنانش فقط‌طبقات مختلف‌ملائك‌هستند. در بارهٔاین فلك درمقدمهٔ سرود بیست وهشتم توضیح‌لازم داده شده است.

سرود بیست و هفتم

« برپدر، برپسر، برروح‌القدس ثنا باد!»[1] چنین بود نغمه ای که در سراسر بهشت آغازشد، واین نغمه‌چنان‌شیرین بود که‌یکباره‌سرمستم کرد[2].

آنچه را که دیدم لبخندی ازجانب کائنات یافتم، وازین‌رو بود که سرمستی من از راه شنوائی و از راه بینائی ره بدرونم برد[3]!

چه‌نشاطی ! چه سرور وصف ناپذیری ! چه زندگی‌آکنده ازعشق واز صلحی ! چه ثروت پای برجائی که باهیچ تمنائی همراه نیست[4] .

هرچهار مشعل آتشین دربرابر دیدگانم بر جای ایستاده بودند[5]، وآن که پیش‌از دیگران بود[6] بپراکندن فروغی تابنده‌تر پرداخت[7]،

۱– پدر ، پسر ، روح‌القدس Padre, Figlio,Spirito Santo (خدا و عیسی و روح‌القدس): سه‌اصل «تثلیث» آئین مسیح . ـ بااین تجلیل خداوند ، مراحل سه‌گانهٔ آزمایش آسمانی دانته ، یعنی بحقیقت تجلیل جداگانهٔ هریك از « حسنات ثلاثهٔ » آئین مسیح (ایمان، امید ، احسان) پایان مییابد .

۲– « سرمستم کرد » m'inebbriava ؛ این تشبیه سرورآسمانی بنوشابه‌ای که ازآن سرمست میشوند از زبور داود گرفته شده (تورات ، مزمور سی‌وششم) : « ... ای خداوند ، ایشانرا ازنهر خوشیهای خود بنوشانی ، زیرا که نزد تو چشمهٔ حیات است . »

۳– یعنی هم‌شنیدن آواز بهشتیان ، وهم دیداراین‌فروغ که لبخندجهان‌آفرینش‌مینمود، مرا سرمست میکرد .

٤– «پای‌برجا» sicuro : از آنرو که بیم از میان رفتنش نمیرود . ـ « با تمنائی همراه نیست » sanza brama : از آنروکه چیزی فزون ازآن نیست تاکسی تمنای افزونی این ثروت را داشته باشد .

۵– پطرس ، یعقوب ، یوحنا ، آدم .

٦– پطرس .

۷– یعنی : نشان داد که میخواهد سخن بگوید .



بر پدر ، بر پسر ، بر روح القدس ثنا باد (صفحه ۱۵۱۴)

وچنان جلوه‌ای یافت که مشتری‌را میتوانست بود ، اگر که او و مریخ پرندگانی بودند وبال وپر خویش را عوض میکردند[1] .

مشیت ازلی که درجهان اعلی نوبت هر کس و وظیفهٔ او را معین میکند[2] ، جمع سرود خوانان بهشتی‌را از هرسو بخامشی واداشته بود ؛

و درینهنگام بود که چنین شنیدم : « اگر مرا بینی که برنگی دگر درآیم ، شگفت مدار ، زیرا که چون سخن گفته باشم همهٔ اینان را خواهی دید که چنین شوند[3] .

آنکس که درروی زمین جای مرا ، جای مرا ، جای مرا [4] که در حضور پسر خداوند خالی است غصب کرده [5] ،

---

۱ -- مفهوم این جملهٔ معماآمیز اینست : اگرستارهٔ مشتری که بزرگترین سیارات‌است، میتوانست بهمان بزرگی خود بماند ولی‌رنگ سفید خویش را بارنگ آتشین مریخ مبادله کند، در آنصورت شکل این ستاره همانند شکل فروغ پطرس درین لحظه میشد .

۲ -- یعنی: معین‌میکندکه چکار باید بکنند واینکار را چه وقت باید بکنند .

۳ -- یعنی : اگر می‌بینی که من (پطرس) از زشتی‌آنچه اکنون میخواهم در بارهٔ آن سخن‌گویم از شرم وخشم گلگون شده‌ام، شگفت مدار، زیرا، که این ارواح بهشتی نیز بشنیدن سخنان من از غضب وخجلت بهمین‌رنگ درخواهندآمد . پطرس درینجا موضوع‌فساد روحانیت وکلیسا را مطرح میکند .

٤ -- جای مرا il luogo mio : مقام نیابت مسیح یعنی مقام پاپی را ، وکلیسای «سن‌پیترو» را که مرکز واتیکان است وبنام پطرس‌مسمی‌است این‌گفته سه‌بار تکرار شده است تا نشان دهدکه این‌مقام چقدر اهمیت دارد ، وتابچه اندازه عالی‌ومقدس وسنگین است . باحتمال قوی دانته درین تکرار از یکی از بندهای تورات الهام گرفته است (تورات ، کتاب ارمیاء نبی ، باب هفتم) : « ... بسخنان دروغ توکل‌منمائید ومگوئید که هیکل یهوه هیکل یهوه هیکل یهوه این است . »

۵ -- « ...که در برابر پسر خداوند خالی است » : در نظر عیسی (پسر خداوند) کسانیکه اکنون برمسند پاپی نشسته وجانشین پطرس رسول شده‌اند غاصب این مقامند ، وجای پطرس واقعاً خالی‌است . - اشارهٔ دانته بچند پاپ معاصر او است که عبارتند از : بونیفاچیوی هشتم Bonifacio VIII که در ۱۳۰۰ ، یعنی درتاریخ سفرآن جهانی دانته پاپ بود وقبلا ازاو

بقیه در صفحهٔ بعد

گورستان مرا[1] گندابی ازخون ونجاست کرده‌است که در درکات سفلی آن ملعونی‌را که ازینجا فرو افتاد شادمان دارد[2] .»

در دنبال این سخن ، آسمان را دیدم که سرا سر برنگی که هر- شامگاه وهربامداد خورشید برابرهای فراروی خویش میزند، درآمد[3] .

« بئاتریچه » نیز ، همچون زنی پاکدامان که باهمهٔ اطمینانش بپاکیزه خوئی خود ، ازشرح خطای زنی دگر پریشان خاطر شود، تغییرحال بداد[4] ؛ وپندارم که این چنین کسوفی درآسمان‌روی‌داد،

بقیه از صفحهٔ قبل

بتفصیل سخن رفته است (دوزخ ، سرودهای ۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۷ ـ برزخ، سرود ۲۰ـ بهشت، سرود ۱۲) ؛ کلمنتوی پنجم Clemento V ، کـه بعد از بونیفاچیو پـاپ شد و از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱٤ این سمت‌راداشت(دوزخ ، سرود ۱۹ ـ برزخ، سرود ۳۲ ـبهشت ، سرودهای ۱۷ و ۳۰) ؛ جووانی بیست ودوم Giovanni XXII که در۱۳۱٦ بپاپی رسید ودرزمانیکه‌دانته‌بهشت را میسرود پاپ بود(بهشت ، سرود ۱۸) .

۱ — اشاره به « واتیکان » ، کـه جسد «پطرس» را بعد از شهادتش ، از کاتاکومبها (دخمه‌های پنهانی مسیحیان در زیر شهر روم) بدانجا یعنی به محل کنونی کلیسـای «سن‌پیترو» بردند وبخاک‌سپردند. دربارهٔ واتیکان قبلا سخن رفته‌است (سرودنهم- صفحهٔ۱۲۴۸شرح٤) ؛ درعین حال ممکن‌است این اشاره بتمام شهر رم باشد .

۲ — درکات‌سفلی laggiù : دوزخ . ـ « آن ملعونی‌که ... » شیطان اعظم (دوزخ ، سرود ۳٤) . ـ اشاره بـدینکه فسادکنونی کلیسا ودستگاه روحانیت مایهٔ خشم خداوند وشادی شیطان است .

۳ — . . . بشنیدن این‌سخن نه‌تنها ارواح بهشتی بلکه سراسرآسمان ازفرط خشم‌برنگی آتشین یعنی بدان رنگی درآمد که هرصبح وشام در ابرهای کنارافق دیده میشود .

٤—یعنی: بئاتریس‌نیز بشنیدن‌ماجرای‌این‌خطای‌جانشینان مسیح درروی‌زمین، ازشرم گلگون شد . ـ یکی از مفسرین‌بنام «دانکونا» در « مکاتیب دانته‌ای » (فلورانس ، چاپ ۱۹۱۳ ، صفحهٔ ٤٦۰) معنی این تغییرحال را این میداندکه وی بکلی رنگ ازرخ بداد، واشاره به «کسوف» را درمصرع بعد مربوط بدین سخن میداند ؛ ولی بنظر منطقی‌تر میآیدکه در مورد شرم ، بـرنگ گلگون اشاره شده باشد ، ونه به‌بیرنگی.

در آن هنگام که قدرت اعلی برنج آمد[1] .

سپس وی[2] رشتهٔ سخن باز گرفت ، ولی اینبار صدایش چنان

دگرگون‌شده بود که‌رنگ شعله‌را تغییری بیش‌ازآن عارض نیامده بود[3] .

«زوجهٔ‌عیسی‌ازآن‌باخون من وخون«لین» وخون«کلتو» ارتقاءنیافت

که وسیلهٔ زراندوزی شود ؛

بلکه در راه چنین زندگانی مسعودی بود که «سیستو» و « پیو» و

«کالیستو» و«اوربانو» خون خویش‌را پس‌از اشکریزی بسیار نثار کردند[4] .

---

۱ – اشاره بدانچه در انجیل در بارهٔ لحظهٔ مرگ عیسی وتأثیرآن درآسمان گفته شده است (انجیل متی ، باب بیست وهفتم) : « ... وعیسی بـآواز بلند صیحه زده وروح را تسلیم نمود ، که‌ناگاه پردهٔ هیکل از سر تا پا دوپاره شد وزمین متزلزل وسنگها شکافته گردید.وقبرها گشاده شد وبسیاری از بدنهای مقدسین که‌آرامیده بودند برخاستند . وبعد از برخاستن وی ازقبور برآمده بشهر مقدس رفتند و بسیاری ظاهر شدند . » و (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) : «... وچون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین‌را فروگرفت...پس‌عیسی‌آوازی بلند برآورده جان بداد .آنگاه پردهٔ هیکل ازسر تا پا دوپاره شد » و(انجیل‌لوقا ، باب بیست وسوم) : «... وتخمیناً ازساعت ششم تاساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت . و خورشید تاریك گشت وپردهٔ قدس از میان بشکافت . وعیسی بآوازبلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خودرا میسپارم . اینرا بگفت وجانرا تسلیم نمود . »

۲ – پطرس .

۳ – یعنی : این‌بار صدای پطرس نیز از فرط خشم ورنج ، مـانند رنگ او تغییر کرده بود .

٤ – « زوجهٔ‌عیسی » : کلیسا (سرودیازدهم، صفحهٔ ۱۲۶۵ ،بند۱)که باید همچون زوجه‌ای، وفادارانه ازشویش پیروی کند . ـ شش‌پاپی که نام برده شده‌اند بترتیب عبارتند از:«لینو» Lino (بلاتینی Linus) که جانشین بلافاصلهٔ پطرس رسول بود ، ودرسال ۷۸ مسیحی بشهادت رسید؛ «کلتو» Cleto (بلاتینی Cletus) جانشین لینو،که درسال ۹۰ مسیحی شهادت یافت ؛ «سیستو» Sisto (بلاتینی Sixtus) ملقب به «سیکستوس‌اول» که درسال ۱۲۷ مسیحی بشهادت‌رسید ؛ «پیو» Pio (بلاتینی Pius) ملقب به «پیوس» اول کـه در سال ۱۵۵ مسیحی شهادت یـافت ؛ «کالیستو» Calisto (بلاتینی Calixtus) ملقب به«کالیکستوس‌اول» ، که در۲۲۲مسیحی‌شهید شد ؛ «اوربانو» Urbano (بلاتینی Urban) که در سال ۲۳۰ بشهادت رسید.ـ «اشکریزی بسیار» : اشاره به‌گریه‌های این روحانیون برسرنوشت مسیحیانی که پیوسته از طرف امپراتوران روم مورد آزار و شکنجه قرار میگرفتند .

نیت‌ما این نبود که قسمتی ازجامعهٔ مسیحی برجانب راست‌وقسمت
دیگرش بر دگر جانب جانشینان ما نشینند[1] ،

ونه‌آنکه کلید های سپرده بمن بدل بنقشی در روی پرچمی شوند
که برای پیکار با تعمیدیافتگان بکار رود[2] ،

ونه‌آنکه من تصویر مُهری برای امتیازات فروخته شده ودروغزن
شوم[3] که ازبابت آنها بارها احساس شرمندگی وانزجار میکنم .

از اینجا ، در همهٔ چراگاهها گرگانی تیزدندان در جامهٔ شبانان

---

۱ – یعنی : نیت ما این بود که پاپ و کلیسا بجملهٔ مؤمنین مسیح بیك چشم نگاه کنند ونه‌آنکه از روی تبعیض یکدسته ازیشان را مورد لطف خود قرار دهند (برجانب راست بنشانند) وبادسته‌ای دیگربیدی رفتار کنند(برجانب چپ جای دهند) .بنابه‌تفسیر معروف «اوتیمو» دانته درین اشاره تلویحاً بدودستهٔ «گوئلف های» فلورانس که مورد علاقهٔ پاپ بودند و«گیبلین‌ها» که پاپ باایشان مخالف بود نظر دارد . ـ اصل فکر ازانجیل گرفته شده است (انجیل متی ، باب بیست وپنجم) : «... اما چون پسر انسان درجلال خود با جمیع ملائکهٔ مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی‌خود خواهد نشست ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید بیائید ای‌برکت یافتگان از پدر من ... واصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید . »

۲ – «کلیدهای سپرده بمن» : کلیدهای بهشت ، که بروایت انجیل عیسی پطرس را امانتدارآنها کرد (انجیل متی ، باب شانزدهم) : «... وکلیدهای ملکوت‌آسمان را بتومیسپارم » (برزخ ، سرود ۹ ـ بهشت،سرودهای۲٤ و ۳٤) . ـ « نقشی در روی پرچمی » : نقش پرچم قوای پاپ، که تا سال ۱۲۲۹ علامت دوکلید برروی آن بود ، و بقول «واندلی» مفسر وناشر معروف کمدی الهی و این سپاه پاپ تاآن سال اصولا chiavisegnata (کلیدنشان) نامداشت.ـ «تعمیدیافتگان» : مسیحیان ؛ اشاره بدانکه نیروی نظامی تحت فرمان پاپ بخلاف آنچه معمول است ، نباید علیه مسیحیان بکار رود ، وباحتمال قوی ازین کنایه اختصاصاً جنگ قوای پاپ با گیبلین‌ها وباخاندان «کولونا» (دوزخ ، سرود ۲۷،صفحهٔ۳٥٤، شرح۳) منظور است .

۳ – یعنی : نمیخواهم فقط نقشی برروی مهر کلیسا باشم که درپای مقاوله نامه‌ها و فرمانهای واگذاری مناصب ومشاغل روحانی که درباطن بمنظور «معامله» تنظیم میشودزده شود ، زیرا حقیقت این مقاولات وفرمانها چنان است که مرا ازشرم گلگون میکند . ـ «فروخته‌شده» : امتیازات ومناصبی که درمقابل‌رشوه از طرف پاپ داده میشود ؛ـ «دروغگو» : زیرا که‌همیشه ادعا میشود که‌این مناصب وامتیازات بمنظور حفظ بنیاد روحانیت وکلیسا صورت میگیرد . ـ مهررسمی پاپ مهری بود که نقش سر وصورت پطرس رسول را داشت .

عیانند[1] ؛ آوخ ، ای‌دفاع الهی ! چرا بخواب رفته‌ای[2] ؟

«کائورسی‌ها» و«گواسکونیی‌ها» آمادهٔ نوشیدن خون‌ما شده‌اند[3] .

آغاز نکورا بین که چه‌عاقبتی ناگوار دردنبال داشت[4] !

اما یقین دارم که مشیت اعلی ، که بدست «اشیپیو» جلال جهان‌را برای روم محفوظ بداشت، بیاری ما خواهد شتافت[5] .

وتو، پسرجان، که سنگینی‌تن‌خاکی ازنو بروی زمینت بازخواهد برد ، دهان بگشا وآنچه را که من خود پنهان نمیدارم از کسان

۱– اشاره بکشیشانی که در لباس روحانیت فقط دراندیشهٔ اندوختن مال وتأمین‌شهوات خویشند .ـ «چراگاهها» : شهرها ومراکز اجتماعات مسیحی . ـ تیزدندان rapaci : حریص ؛ اصل فکر از انجیل متی است (باب هفتم) : «... اما از انبیای‌کذبه احتراز کنید که بلباس میشها نزد شما میآیند ، ولی در باطن گرگان درنده میباشند . » ونیز از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست وسوم) : «... خداوند میگوید : وای برشبانانیکه‌گلهٔ مرتع مرا هلاك و پراکنده میسازند. »

۲ – دفاع الهی difesa di Dio : دفاع خداوندازکلیسا وآئین‌خود ؛ یعنی:خداوندا، پس چرا ازحیثیت وتقدس‌کلیسای خودت دفاع‌نمیکنی ؟ اصل فکر ازتورات است (کتاب‌مزامیر، مزمور چهل‌وچهارم) : «...ایخداوندا ، بیدارشو، چرا خوابیده‌ای؟ برخیز ومارا تا ابد دورمینداز. چرا روی خود را پوشانیدی ؟ » .

۳ – کائورسیها Caorsini : اهالی شهرکاهور Cahors در فرانسه (دوزخ ، سرود۱۱) وگواسکونیی‌ها Guaschi اهل‌گاسکنی Gascogne یکی از ایالات قدیمی فرانسه . پاپ جووانی بیست ودوم (که دراصل «ژاك‌دوز» نام‌داشت) اهل «کاهور» وپاپ کلمنتوی‌پنجم(که‌دراصل «برتران دوگوت» نام‌داشت) اهل‌گاسکونی بودند . ـ مقصود از «کائورسی‌ها» و «گواسکونیی‌ها» در اینجا این دوپاپ واعوان وانصاری هستندکه اینان از شهرهای خود آورده بودند .

٤ – یعنی : ای کلیساکه باآن شهادتها واز خودگذشتگیها رونق یافتی ، امروزه باید وسیلهٔ چه سوءِ استفاده‌ها وآزمندیها قرارگیری !

۵ – مشیت اعلی alta provvidenza : خـواست الهی . ـ اشیپیو Scipio : «کرنلیوس‌اسیپیون» سردار معروف رومی‌که « هانیبال » پادشاه وسردار نامی‌کارتاژ را شکست داد (دوزخ ، سرود ۳۱ – برزخ ، سرود ۲۹ – بهشت ، سرود ٦) و « جلال دنیا را برای روم تأمین‌کرد » ، یعنی‌سیادت جهانی‌روم را مسجل ساخت . دانته این پیروزی را خواست‌خدامیداند، زیرا برای روم مأموریتی الهی قائل است (بهشت ، سرود ٦) ـ « بیاری‌ماخواهدآمد » : اشارهٔ دیگری از طرف دانته بظهور نزدیك نجات دهنده‌ای در ایتالیا (دوزخ ، سرود اول صفحهٔ ۹۵ ، شرح۱– برزخ ،سرود سی‌وسوم صفحهٔ۱۰۵۳بند٤وشرح۷) .

پنهان مدار[1] . »

همچنانکه در جهان زیرین ، درآن هنگام که شاخ بز درآسمان بخورشید میساید ، ذرات بخار منجمد درفضای ما باریدن آغازمیکنند[2] ،

در آن جهان علیا ، اثیر را بدیدم کـه آرایش یافت ، و بخارات پیروزمندی که درکنار ما جای گزیده بودند ، برف وار درآن بحرکت درآمدند[3] .

دیدگان من درپی آنها بنگریستند و آنقدر درین راه بدنبالشان رفتند که بعدمسافت ازطی راهی دورتر بازشان داشت .

بانوی من مرا بدید که دست از بالا نگریستن بداشته‌ام ، و بمن

۱ — پطرس درینجا مأموریتی را که بعهدهٔ دانته واگذار شده است ، و قبلا از زبان بئاتریس (برزخ ، سرود ۳۲) وکاچاگویدا (بهشت ، سرود ۱۷) بدو تذکر داده شده بـود تأیید میکند . ـ «دهان‌بگشا» اصطلاحی است که از تورات گـرفته شده (کتاب حزقیال نبی ، باب سی‌وسوم) : « ... دست خداوند برمن آمده دهان مرا گشود ، پس چون او در وقت صبح نزد من رسید دهانم گشوده شد . »

۲ — جهان زیرین in giuso : زمین . ـ بز Capra : برج جدی ، که خورشید در طی مراحل دوازده‌گانهٔ منطقةالبروج درماه‌جدی (دی) یعنی اولین ماه زمستان درآن جای دارد؛ بنابراین « چون شاخ بز درآسمان بخورشید خورد » یعنی : « چون اولین‌ماه زمستان فرارسد ». ـ «درفضای‌ما» : درفضای زمین . ـ « ذرات بخار منجمد » : برف .

۳ — جهان علیا in su : آسمان و افلاك . ـ « اثیر » etere مادهٔ بیوزن و لطیفی که بعقیدهٔ قدما فاصلهٔ افلاك وکرات آکنده‌ازآن بود . ـ «بخارات پیروزمند» : ارواح بهشتی، که براثر پیروزی معنوی خود درآسمان جای‌گرفته‌اند . مفهوم کلـی این دوبند اینست کـه ارواح بهشتی را دیدم که مانند ذرات برف کـه در زمستان در فضای زمین ببارند ، در فضای این فلك هشتمین بپرواز درآمدند ، واین اشاره است ببازگشت این ارواح به‌آسمان‌آخرین (empireo) که جملگی ازآنجا آمده بودند .

گفت : « نظر بزیر افکن، وببین که چگونه چرخیده‌ای[1] !»

دیدم که از آن بار پیشین که نگه کرده بودم ، قوس منطقهٔ نخستین را ، ازنیمهٔ آن تاب‌آخر سراسر درنوردیده بودم[2] ،

چنانکه درآن سوی« گاده» گذرگاه «اولیسهٔ» سبکمغزرا میدیدم، ودراینسو ،کرانه‌ای راکه اروپا درویآن باری سبك‌شد تقریباً دربرابر نظر داشتم[3] .

۱ — دانته در همهٔ مدتی که بطرس سخن میگفته ، وقبل ازآن،یعنی بعدازآخرین‌باری که بکرهٔ زمین‌نگریسته بود(سرود بیست ودوم،صفحهٔ۱۳۲۱،بند۱) بزمین ننگریسته ، ودرین مدت فلك ثوابت که اینان درآنند مقداری از حرکت دورانی عادی خود را انجام داده است ، واکنون بئاتریس او را دعوت میکند که دوباره نظر بزمین افکند تا قسمت دیگری ازآنرا که بار پیش ندیده بود ببیند .

۲ — قدما از لحاظ جغرافیائی قسمت مسکونی کرهٔ زمین‌یعنی‌خشکیهای‌آنرا (تاآنجا که ازآن اطلاع داشتند) بهفت منطقه (clima) تقسیم کرده بودند که از استوا شروع و بقطب ختم‌میشد . « منطقهٔ نخستین » که دانته دراینجا بدان اشاره میکند از نزدیك استوا آغاز میشد وتقریباً هشت درجهٔ جغرافیائی بسمت بالا میرفت . ازنظر عرضی اورشلیم دروسط این منطقه ورود «گنگ» درهندوستان منتهاالیه شرقی‌آن وشهر «کادیز» دراسپانیا منتهاالیه غربیش بود . دانته بار پیش‌که بزمین نگریسته (سرود ۲۲) درست بربالای اورشلیم جای داشته ، ودرینموقع متوجه میشودکه همراه بافلك هشتم نیمهٔ غربی این «منطقهٔ‌نخستین» یعنی‌فاصلهٔ‌اورشلیم تاکادیز را طی‌کرده وبآخرین حد غربی « منطقهٔ اول » رسیده است .

۳ — گاده Gade (بایتالیائی امروزی کادیچه Cadice ، باسپانیائی‌کادیز Cadiz ، بفرانسه وانگلیسی‌کادیکس Cadix) که مسلمانان‌درزمان‌تسلط براندلس‌آنرا «القادس»مینامیدند، شهر وبندو ومعروف اسپانیا .ـ«گذرگاه اولیسه » : جبل‌الطارق ، که بقول دانته « اولیس » با « سبکمغزی » ازآنجا گذشت و در دریای بیکران سرگردان شد وبالاخره جان درین راه نهاد (دوزخ ، سرود ۲٦) . ـ « کرانه‌ای‌که اروپا درآن باری سبك شد » کرانهٔ فینیقیه (سواحل کنونی لبنان) که بنا بروایت میتولوژی یونان ، « زئوس » خدای خدایان که عاشق اوروپا Europa دختر پادشاه فینیقیه شده بود بصورت گاوی وحشی در آمد و این دختر را غافل‌کرد وبرپشت خود نشانید واورا بجزیرهٔ کرت برد . «باری‌سبك» اشاره به‌پرواز این دختر برپشت‌گاو وحشی‌است. ـ کلمهٔ«تقریباً» درین بند ازآنروآورده شده‌که طبق محاسبات نجومی ، چون برج جوزا که دانته درین هنگام درآن است بربالای جبل‌الطارق باشد ، خورشید که‌درین

بقیه در صفحهٔ بعد

وشاید که میتوانستم ناحیتی بزرگتر ازاین‌را نیز ببینم،اماخورشید
زیر پای‌من براه خویش میرفت وبیش‌از برجی ازما بدور بود[۱] .

روح‌شیفتهٔ من، که همواره عاشقانه ببانویم‌مینگرد[۲] ، بیش‌از هروقت
دگر شوق نگریستن بدوراداشت ؛

وهرچندهم که‌هنر یاطبیعت‌ازراه‌بدن آدمی یاازراه نقش آن، دام‌ودانه
اروی آدمیان نهاده‌باشدتااز راه‌دیدگان‌ایشان بر روحشان رخنه کند.

همهٔ این دام ودانه ها ، برروبهم ، در برابر آن لذت آسمانی که
هنگام دیدارچهرهٔ متبسم این بانو خیره‌ام کرد، هیچ مینماید[۳] ؛

بقیه از صفحه قبل

فصل در برج حمل است وتقریباً ۳۰ درجه جلوتر از جوزا قرار دارد نمیتواند این کرانه‌را روشن کند، زیرا که دربن‌موقع درساحل لبنان درحدود دوساعت ازشب گذشته است. بنابرین دانته این ساحل را بطور مشخص نمیبیند . ـ باید تذکر داد که مفهوم کلمهٔ presso که درینجا بکاررفته کاملا روشن نیست، واین تعبیر ازآن‌به«تقریباً»، تعبیری‌است که «توراکا» دانته‌شناس ومفسربزرگ کمدی‌الهی وطرفداران او برای توجیه سخن دانته ورفع اشکالی که ذکر شدکرده‌اند .

نکتهٔ جالبی که درین بند بچشم میخورد اینست که اگر از اشارهٔ مبهم یکی از بندهای سروداول بهشت (صفحه۱۱۲۷، بند۲) بگذریم، این تنها جائی در«بهشت» است که درآن از جهت زمانی اطلاعی داده شده است ، یعنی معلوم میشود که از هنگامیکه شاعر همراه با بئاتریس‌پای ببرج جوزا در فلك هشتمین نهاده ، تااین دم که درشرف ترك آن است ، شش‌ساعت فاصله شده است . ـ این بند از بندهائی است که مورد تعبیرها وتفسیرهای بسیار قرارگرفته است وهنوزهم دربارهٔ آن اختلاف نظر زیاد است .

۱ — اشاره به برج «ثور» که درمیان برج «حمل» (که دریـن هنگام خورشید درآن است) وبرج جوزا(که دانته در یکی از ستارگان آن جای‌دارد) فاصله است . مفهوم این سخن اینست که چون خورشید درحدود سی‌درجه جلوتر از جوزا بود ، ازآنجاکه من بودم بیش از۶۰ درجهٔ جغرافیائی را از قادس بسمت اورشلیم در روی زمین روشن نمیتوانستم دید .

۲ — دراینجا مراد مفهوم روحانی بئاتریس ، یعنی «حقیقت» است .

۳ — یعنی هرقدر جاذبهٔ جنسی که آدمی را بسوی بدن برهنهٔ جنس مخالف میکشاند (کارطبیعت)، وزیبائی‌تصاویری که نقاشان ازتن‌آدمی میکشند (کارهنر)، وسیله‌ای باشد که بمصداق « هرآنچه دیده بیند دل کند یاد » از راه دیدگان او روحش را در استیلای خویش‌آرد ، چنین جاذبه‌ای در برابرآن زیبائی‌که من در چهرهٔ خندان بئاتریس (جلوهٔ آشکارای حقیقت) دیدم بسیار ناچیز است .

نگاه او مرا چنان نیروئی بخشید که از آشیان زیبای «لدا» بیرونم کشید وبدان آسمانم درافکند که تندوترین افلاک است.[1]

همسایه ترین و بالاترین قسمتهای این آسمان[2] چنان همانند یکدگرند که نمیتوانم گفت کدامین قسمتی از آنرا بئاتریچه برایم بر گزید؛

اما او، که شوق مرا میدید، باچنان سروری بخنده پرداخت که گوئی ذات پروردگار درچهره‌اش بوجد آمده بود[3].

---

۱ — لدا Leda درمیتولوژی یونان زن زیبای شوهرداری بود که «زئوس» خدای‌خدایان عاشقش شد و برای اینکه بوصالش برسد خودرا بصورت قوی سپیدی درآورد وباوی درآمیخت، وازین همخوابگی «کاستور» و «پلوکس» زاده شدند که زئوس آنانرا بدل به دوستارهٔ توام برج‌جوزا کرد وبآسمان برد، واین همان دوستاره ایست که اکنون دانته درآنهاست؛ بنابراین «آشیان زیبای لدا» اشاره است به برج جوزا. ـ «درآن آسمانم افکند که تندروترین افلاک است»: بااین جمله، دانته میفهماند که یکبار دیگر همراه با بئاتریس از فلکی‌بفلکی بالاتر رفته است؛ مراد ازین «آسمان» تازه، فلك نهم یا فلك‌الافلاك (Primo Mobile) است که در اصطلاح هیئت قدیم آنرا «فلك بلورین» مینامیدند (دربارهٔ این فلك، بمقدمهٔ سرود بیست‌وهشتم مراجعه شود). ـ «تندروترین» یا «بسیارتند» velocissimo: اشاره بدینکه فلك آخرین، چون بلندترین ودورترین افلاك است، درگردش افلاك بناچار حرکتی‌تندتردارد تاباافلاك دگرهماهنگ باشد. ـ طرزبیان‌دانته که این «صعود» آسمانی را، باآنکه تابدین‌جا مهمترین مراحل سفرفلکی اوست، فقط دریك مصرع شرح میدهد، خود ناظر بهمین موضوع است.

۲ — «فلك‌بلورین» مثل سایر افلاك هنوز جنبه‌ای جسمی ومادی دارد، منتها این‌جنبه بسیار ضعیف است ودر حقیقت این فلك مقدمهٔ فلك نهائی «عرش‌الهی» محسوب میشود که درآن مطلقاً زمان ومکان وماده وجود ندارد. ـ بدین جهت در این فلك بلورین امتیازی بین قسمتهای مختلف نیست تادانته بتواندگفت که بکجای آن پا نهاده است. ـ «همسایه‌ترین» vicissime نزدیکترین قسمت آن بکرهٔ زمین؛ بالاترین eccelse: دورترین قسمت نسبت به زمین. ـ کلمهٔ vicissime، بدینصورت که ترجمه‌شده، مخفف vicinissimo است، واین‌نظری‌است که‌درچاپ «انجمن‌دانته‌شناسی ایتالیا» مرجح شمرده‌شده؛ ولی در چاپ «مور-توین‌بی» این کلمه بصورت vivissime آمده، که‌درینصورت معنی «تندترین» یا «درخشانترین» میدهد.

۳ — یعنی: گوئی جلال خداوند یکسره در او منعکس شده بود.

« عالم امکان که مرکز خویش را ثابت و هرآنچه را که جز آن است درپیرامون این مرکز گردان دارد، ازین‌ریشه سر برمیزند[۱] .

واین فلکرا مکانی بجز ضمیر الهی نیست که هم آن عشقی را که گردانندهٔ آنست وهم نیروئی‌را که از آن فرومیبارد‌پدید میآورد[۲] .

فروغ وعشق حلقه‌ای واحد بر گردآن کشیده‌اند ، همچنانکه‌این فلك خود افلاك دگر را در بر گرفته است ، واین حصار را تنهاآن کس میتواند شناخت که چنین حلقه‌ایرا آفریده‌است[۳] .

گردش‌آن باهیچ حرکتی دگر سنجیده نمیشود ، بلکه حرکات دیگرند که باآن سنجیده میشوند ، همچنانکه ده را با نصف و با خمس میسنجند[٤] .

وباید که ازین پس آشکارا توانی دید که چگونه زمان ریشهٔ‌خودرا

---

۱ — یعنی : عالم‌آفرینش عبارتست از زمین که درمرکزآن قرار دارد وثابت است ، و سیارات‌وثوابت که‌بصورت‌افلاك‌سبعه‌وفلك‌ثوابت‌بر گرد آن در گردشند ، ونیروی محرکهٔ این گردش ازین فلك که فلك‌الافلاك است ومستقیماً باعرش الهی تماس دارد ناشی میشود .

۲ — یعنی : هرچه در این فلك بلورین هست ترکیبی ازعشق‌الهی‌است که‌آنرا بحرکت درمیآورد،ونیروی محرکه‌ای که ازین فلك بسایر افلاك نازل میشود (فرو میبارد) .

۳ — «حلقه‌ای واحد» : فلك عرش الهی empireo که تنها حلقه‌ایست که‌بیرون‌ازین فلك بلورین هست و صرفاً جنبهٔ غیر مادی دارد ، یعنی از فروغ وعشق پدید آمده است . — «آن کس» : خداوند . — «حصار» precinto : عرش اعلی،که فقط از فروغ وعشق پدید آمده است . این اصطلاح نامأنوس فقط یکبار دیگر درکمدی الهی بکار رفته (دوزخ ، سرود بیست وچهارم ، صفحهٔ ۳۹۱، بند ۱).

٤ — یعنی : مقیاس زمان برای آدمیان توالی روزوشب است که ساعات ودقایق از روی آن معین میشود ، و چون حرکت خورشید وماه وستارگان ، یعنی همهٔ عواملی که پیدایش روز وشب را باعث میشوند از این «فلك بلورین» ناشی میشود ، بنابراین گردش این فلك خود ملاك و مقیاسی‌است که باید همه‌چیز باآن سنجیده شود و نه خود آن‌با مقیاسی دیگر،چنانکه فی‌المثل، عدد ده را که میتوان به ۲ وبه ۵ تقسیم کرد بااین‌دو واحد میسنجند . — نصف‌وخمس: mezzo وquinto : یك دوم ویك پنجم .

ازین گلدان وشاخ وبرگهایش را از گلدانهای دگر میگیرد[1].

تفو برتو، ای‌آزمندی، که آدمیان‌را چنان درامواج دریای‌خویش غرقه میکنی که هیچیك بیرون‌ازین امواج را نمیتوانند دید.

نیت‌نکومایهٔ شکفتن گلهائی زیبا در روح‌آدمیان میشود، اماباران مستمر گوجه‌های حقیقی را بدل بآلوچه هائی میکند[2].

اکنون دیگر ازایمان وعصمت جز در نزد کودکان نورسیده[3] اثری نتوان یافت، اما پیش از آنکه اینانرا موئی بر عارض رسته باشد ازین هردو دیگر نشانی نمیماند.

آن کس که هنوز زبانی الکن دارد روزه‌میگیرد، ولی هم او چون زبان بگشاید هرآنچه را که پیش‌آید در هرماه که پیش‌آید در کام فرو میبرد[4].

وآن کس که هنوز زبانی الکن دارد، بمادر خویش مهر میورزد

۱ — یعنی: اندکی‌بعد، خود متوجه خواهی‌شد که چگونه افلاك مختلف (خورشید و سیارات دیگروثوابت) که درنظرتو ملاك «زمان» بشمار میروند، شاخ وبرگهای درختی‌هستند که ریشهٔ‌آن در این فلك است. ـ گلدان testo: ظرف گلین وسفالین.

۲ — یعنی: هرچند اراده وحسن نیت آدمی او را بسمت نکوئی راهنمون‌شود، شهوات و وساوس‌زندگانی روزمره وسرمشقهای بد، که ازآزمندی میزاید، درمورد این اراده‌کاربارانهای آغاز بهار را میکند که چون بر «چغاله‌های» گوجه فرو ریزد، آنهارا ضایع میکند، چنانکه ازآنها بجای گوجه‌های آبدار (susine) فقط آلوچه‌های نیمرس و ترش bozzacchioni بیار میآورد.

۳ — parvoletti، مخفف pàrvoli (بچه‌ها).

۴ — یعنی: درروزگار ما فقط اطفال نابالغ که هنوز حرف زدن را هم درست نمیدانند (balbucïendo: تمجمج کنان) برای آنکه تقلید بزرگتران را کرده باشند درایامی که برای روزه معین شده روزه می‌گیرند، ولی همهٔ اینان، وقتی که بسن روزه داری برسند، چنان بی‌اعتقاد میشوند که در ماههای روزه داری نیز مثل ماههای دگر دست از خوردن باز نمیدارند.

وخواسته‌اش را گردن مینهد، اما هم‌او آنوقت که نیکو سخن تواند گفت، آرزو میکند که وی‌را در گور بیند[1] .

چنین‌است که پوست سپید ، بانخستین نگاه دختر زیبای‌آن که صبحدم‌را همراه میآورد وشامگه را برجای مینهد ، بسیاهی میگراید[2] .

تو، برای‌اینکه درین‌باره‌بشگفتی‌درنیائی، بیندیش که‌اکنون‌درروی زمین هیچکس فرمانروا نیست، واین باعث آمده است که خانوادهٔ بشری

۱– دنبالهٔ‌مطلب‌بندپیش: ... وهمینطور، اطفال تاکوچکند از مادرشان حرف‌شنوی‌دارند، ولی دربزرگی‌آرزوی مرگ او را میکنند .

۲– این بند یکی از غامض ترین بند های کمدی الهی است، ومعمای آن چنان‌لغزوار بیان شده که بقول ماسرون دانته شناس معاصر فرانسوی « باید هرگونه امیدی را بدرك منظور واقعی دانته در این بند از سر بیرون کرد . » بااین وصف ، من آن تعبیری را که میان تفسیرهای مختلف بنظر صحیحتر میآید ، ومورد قبول غالب مفسرین برجسته نیز هست ، درینجا نقل میکنم :« پوست سپید» وجه مشخص آدمی است ، و «پوست سیاه» وجه ممیزهٔ حیوانات ، و « سیاه شدن پوست سفید » اشاره بدین است که‌آدمی از مقام انسانی خود تنزل کند وخویش‌را از لحاظ معنوی تا بحد حیوانیت پائین آورد ؛ « آن که صبحدم را همراه خود میآورد و شامگه را ازخود باقی میگذارد » : خورشید ، که در افسانه های میتولوژی یونان «فبوس» خدای خورشید مظهرآن بود ، واین‌«فبوس» از یکی از عشقبازیهای خود دخترزیبائی داشت‌بنام «سیرسا» (بایتالیائی چیرچه Circe، رجوع‌شود به دوزخ صفحهٔ ۴۲۱ شرح ۱ برزخ‌صفحهٔ ۷۵۵ شرح۳) که باسحروجادوآشنائی‌داشت وبسیارهوسبازبود،بطوریکه‌درادبیات قدیم وی مظهر لذت‌طلبی بشمار میرفت .بنابرین «دخترزیبای‌آنکس که صبحدم‌را همراه می‌آورد» اشاره‌ایست به «سیرسا» وبعبارت دیگربه‌مفهوم‌او که‌لذائذ زمینی‌است . و بطورکلی معنی‌این بندچنین میشودکه:«آدمی در اولین برخورد بالذائذ وآزمندیهای‌زندگی مادی ، ازمقام انسانی‌خود فرود می‌آید وحیوان‌صفت‌میشود».

بدیهی است تعبیرهای فراوان دیگر نیز درین باره شده ، چنانکه «دختر زیبا»را بتفاوت: طبیعت بشری، کلیسا، ماه، سپیده دم‌وغیره دانسته‌اند . شاید میان‌این‌همه بتوان تعبیر«ماسرون»را بهتر دانست که این «دخترزیبا» را روح وطبیعت‌آدمی میداند که درآغازمعصوم بود وبعد گناهکار شد، ودربارهٔ «دخترخورشید» نیز اشاره به(صفحهٔ۱۴۴۵، شرح٤) سرود بیست‌ودوم بهشت میکند که درآن دانته خورشید را « پدر هرزندگانی خاکی » دانسته است .

چنین سر در گم شود[1] .

اما ، پیش‌از آنکه ژانویه[2] بااین یکصدمینی که در دنیای زیرین دربارهاش بسی سهل انگارند ازمستان بدر آمده باشد[3] ، این افلاك اعلی چنان خواهند خروشید[4] ،

۱ — یعنی: کرسی‌ریاست روحانی (مقام‌پاپی) ازآنروکه‌پاپهای کنونی غاصبینی‌بیش‌نیستند درنظر خداوند خالی‌است، وکرسی‌امپراتوری نیز (که‌دانته سخت هواخواه‌آنست) براثرکارشکنیها ومخالفتهای مردم ایتالیا خالی مانده وآنکه ظاهراً امپراتور است قدرت انجام وظیفهٔ بزرگ خود را ندارد. بنابراین هیچ فرمانروای واقعی در روی زمین‌نمیتوان‌یافت‌واین باعث بی‌تکلیفی ولجام — گسیختگی مردمان شده است .

۲ — تلفظ ایتالیائی‌این‌کلمه‌«جنایو» gennaio است ، ودرترجمهٔ فارسی تلفظفرانسوی آن‌که در ایران مصطلح است بکار رفته است . ژانویه اولین ماه سال مسیحی است وازا۱ دی تا ۱۱ بهمن را شامل میشود .

۳ — درتقویم رایج قدیم اروپا، که درزمان یولیوس سزار توسط علمای هیئت‌روم تدوین شده بود و تقویم جولیائی calendario Giuliano نام داشت ، طول سال ۳۶۵روز ویك‌ربع‌روز بحساب‌آمده بود ، درصورتیکه طول واقعی سال شمسی ۱۲دقیقه ازین‌مقدار کمتراست،واین‌اختلاف که تقریباً معادل‌با« یك‌صدم » طول یکروز است (یکصدمینی centesma که درروی زمین در باره‌اش سهل‌انگاری میشود) باعث میشد که درهرسال ۱۲دقیقه‌بیشتر ازسال‌پیش‌میان‌سال رسمی‌وسال واقعی اختلاف زمان افتد ، بطوریکه درزمان دانته این اختلاف به هشت روز رسیده بود ، وبدین ترتیب اندك اندك ژانویه از صورت یك‌ماه زمستانی خارج میشد وبصورت یك ماه بهاری درمیآمد. ولی «بهاری‌شدن»کامل این‌ماه‌ازلحاظ‌ریاضی درزمان دانته مستلزم گذشت قرون فراوان‌بود ، واشارهٔ دانته بدین نکته ، فقط این مفهوم را داردکه « پیش‌ازآنکه مدت مدیدی بگذرد ... »

تقویم «جولیانی» درحدود دویست وپنجاه سال بعد از مرگ دانته اصلاح شد ، وبصورت تقویم «گرگوریانی» (مشتق ازنام پاپ گرگوری هشتم که این اصلاح درزمان اوصورت گرفت) درآمد . در این تاریخ (چهارم اکتبر ۱۵۸۲) این اختلاف زمانی بین سال رسمی وسال واقعی بده‌روز رسیده‌بود ، ازین‌جهت بفرمان پاپ‌ده روزبرتاریخ افزودند وفردای چهارم‌اکتبررا بجای‌پنجم اکتبر پانزدهم اکتبر دانستند . بنا بر این عملا مدت زمانی که دانته بطور استهزا بدان اشاره کرده‌چندان زیاد نشد .

« از زمستان بیرون‌آید » ترجمهٔ کلمهٔ si sverni است که‌عیناً بفارسی‌قابل‌نقل‌نیست.

٤ — نقل از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست وپنجم) : « ... خداوند ازاعلی علیین غرش مینماید ، و از مکان قدس خویش آواز میدهد ومثل آنانیکه انگور را میافشرند برتمامی ساکنان جهان نعره میزند . » و (کتاب هوشع نبی ، باب یازدهم) : «... خداوند مثل شیر غرش خواهد نمود ، وچون غرش نماید فرزندان از مغرب بلرزه خواهند آمد . »

که طالع ، که بس دیر زمانی در انتظار آن‌مانده‌اند ، جانب پسین کشتی‌را برجای نیمهٔ پیشین‌آن خواهد نهاد ، چنانکه جملهٔ کشتیها از نو راه راست‌را باز گیرند[1] ؛

ودرآن‌هنگام شکوفه‌را میوهٔ واقعی دردنبال‌خواهدآمد[2] ».

۱ — یعنی: کشورها وملل ، راهی را کـه اکنون درپیش‌دارند کاملا تغییر دهند وعالم مسیحیت براه راست بیفتد .

۲ — دوبند آخر این سرود اشارهٔ دیگری است ازطرف دانته بظهور قهرمانی‌که باید ایتالیا ومسیحیت‌را نجات دهد، وگذشته ازاولین‌سرود دوزخ وآخرین سرود برزخ ، درهمین‌سرود نیز (صفحهٔ ۱۵۲۱بند۲ وشرح ٥) قبلا بدو اشاره شده است .

سرود بیست و هشتم

فلک‌الافلاک (آسمان بلورین)

فرشتگان

صحنهٔ این‌سرود فلك نهمین است که متحرك نخستینPrimum Mobile یا «فلك‌الافلاك» نام دارد ، ودر هیئت قدیم آنرا «فلك بلورین» نیز مینامیدند، زیرا که دراین‌فلك هیچ‌جسمی که حاجب ماوراء باشد ونور ازآن گذرتواند کرد نیست ، وسراسر آن حکم قطعهٔ بلورین عظیمی را دارد که زمین وافلاك هشتگانه را درمیان گرفته باشد .

قدما این فلك را مبدأ وریشهٔ حرکت جملهٔ افلاك دگر میدانستند و معتقدبودند که نیروی محرکهٔ اصلی که فلك ثوابت وافلاك سبعه را بگردش در میآورد ازین فلك‌میآید ، و ازهمین جهت است که دانته فرشتگان یعنی قوای محرکهٔ افلاك را در این‌فلك بلورین (cielo Cristallino) جای داده است.

دربارهٔ نفوذ این‌فلك در زندگانی جهانیان ، ازنظر آنکه فلك‌الافلاك را ستاره‌ای نیست چیزی گفته نشده، ولی ازلحاظ مفهوم «سمبولیك» آن در میان علوم ، دانته که قبلا برای هریك از افلاك مظهر تمثیلی خاصی قائل شده (و ما یکایك ازآنها را در مقدمه‌های سرودها نقل کرده ایم) درکتاب «ضیافت» چنین مینویسد: «آسمان بلورین که قبلا Primum Mobile نامیده میشد ، شباهت آشکاری با فلسفهٔ اخلاق‌دارد ؛ زیرا که بقول «تماس[1]» ، درآنجا که ازکتاب‌دوم «اخلاق[2]» بحث میکند ، این علم راهنمای ما بکلیهٔ علوم دیگر است . وهمین خاصیت ، چنانکه خود فیلسوف[3] درکتاب پنجم «اخلاق» میگوید در عدالت‌و قانون موجود است که مارا بآموختن علوم وامیدارد واین علوم را بدینصورت که بایدآموخته شوند ومورد استفاده قرارگیرند طبقه‌بندی میکند .آسمان‌بلورین نیز باگردش خودحرکات دورانی وروزانهٔ جمله افلاك دگررا ،که هریك ازآنها در نتیجهٔ این حرکت نیروی خاص اجزاء خویش را بافلاك پائین و ازآنجا بزمین انتقال میدهند منظم و همآهنك میکند ، بطوریکه اگر چنین نیروی همآهنك کننده‌ای درکار نباشد ، ازین افلاك فقطقسمت ناچیزی ازفضائل‌خاص‌آنها

۱ـ سن تماسوداکوینو .

۲ـ اشاره به «اخلاق» ارسطو .

۳ـ ارسطو.

واز فروغ آنها بما میرسد . مثلا اگر فرض بتوان کرد که این «فلك بلورین» دست از حرکت خود و بنابراین از تنظیم حرکات افلاك دگر بردارد ، یك ثلث ازآسمان دیگر درهیچجا از کرهٔ زمین قابل رؤیت نخواهد بود ، منجمله «زحل» درگردش خود مدت چهارده سال ونیم بکلی برای جمله ساکنین زمین نامرئی خواهد بود، و این‌مدت درمورد سایرسیارات چنین‌است: مشتری، شش‌سال؛ مریخ، تقریباً یکسال ؛ خورشید ، صد وهشتاد روز و۱٤ ساعت (مقصودم از روز زمانی است که معادل با یك شبانروز ما باشد) ؛ زهره و عطارد ، تقریباً به اندازهٔ خورشید ؛ قرص قمر در هر ماه مدت چهارده روز ونیم مطلقاً در آسمان نمودار نخواهد شد . ودر چنین صورتی ، هرگونه آثار تولیدی واثر زندگی حیوانی و نباتی از روی زمین رخت برخواهد بست و دیگر نه شبی، نه‌روزی ، نه‌هفته‌ائی نه‌ماهی ونه‌سالی درکار خواهدبود، بلکه کارجهان یکسره مختل و گردش‌اختران بیحاصل خواهدشد . ـ عیناً بهمین ترتیب اگر فلسفهٔ اخلاق ازمیان برود علوم دیگر نیز هریك کم یابیش دچار وقفه خواهند شد و در دنیای علوم اثری از نیروی خلاقه ومولد نخواهد ماندو نوشته ها وآثار واکتشافات پیشینیان بی‌نتیجه خواهندشد . بدین قیاس کاملا روشن است که این فلك در عالم افلاك و این‌علم دردنیای علوم ما مقـامی معادل یکدیگردارند .»

« فلك بلورین» درینجا طبق عقاید مسیحی فلك‌خاص فرشتگان شمرده شده است . فرشتگان آن دسته‌ای از ارواح آسمانی هستندکه از آغاز مجرد وجاوید آفریده شده‌اند ودستهٔ مقربان‌درگاه الهی ومافوق ارواح آدمیانند که‌بعد ازمرك بیهشت‌روند. اعتقاد به«ملائك» منحصربآئین مسیح نیست ودر مذاهب‌مصر وچین‌وهند قدیم وبخصوص‌درآئین زرتشتی بصورت امشاسپندان‌دیده میشود(رجوع شودبمقدمهٔاین کتاب)ودرقرآن نیزبکرات‌بوجود ملائك‌اشاره شده‌است. درغالب‌این مذاهب فرشتگان دارای سلسلهٔ مراتب مشخصی هستند، ولی این‌طبقه‌بندی درفقه کاتولیك ازهمه‌جا پیچیده‌تر ومفصلتراست .

«درالهیات» کاتولیك فرشتگان جوهرهائی مجرد وهوشمند وفوق‌ارواح بشری هستندکه‌طبق‌طبقه‌بندی معروفی‌که از نخستین ادوار مسیحیت بعمل‌آمده به سه طبقه(gerarchie) وهرطبقه بهسه‌طبقهٔ دیگر (cori) تقسیم‌میشوند، و بدین ترتیب مجموعاً شامل نه دسته‌اند که درین سلسله مراتب بحسب درجهٔ تقرب خویش بخداوند طبقه‌بندی شده‌اند . هریك ازین نه‌دسته نامی خاص‌دارند که یا از تورات وانجیل گرفته شده ویا بحسب صفات ویژهٔ ایشان بدانان داده شده است، وبرای‌آنها مرادف‌مشخصی در زبان فارسی نیست . این‌طبقات نه‌گانهٔ ملائك ، از آنها که نزدیکتر از همه بخداوند قرار دارند (سرافین) تاآنها که دورترین همه‌اند ، بترتیب بدینقرارند :

سرافین(Serafi) ؛کروبیان(Cherubi)؛ اورنگها(Troni)؛سلطه‌ها (Dominazioni) ؛ نیروها (Virtudi) ؛ قوات(Podestadi) ؛ سلطنتها (Principati)؛ ملائك مقرب(Arcangeli) ؛ ملائك (Angeli) . این‌عنوان

اخیر هم خاص دستهٔ نهم ازفرشتگان است وهم بهمهٔ آنها اطلاق میشود .ـملائك بزرگی که در قرآن از آنها یاد شده : جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل، عزرائیل دربن طبقه‌بندی از دستهٔ هشتمین یعنی «ملائك‌مقرب» هستند[1] وشیطان نیز تا پیش ازعصیان وسقوط خویش ازین‌جمع بود[2] .

در « الهیات » کاتولیك هریك ازین نه دسته‌از ملائك، گردانندهٔ یکی از افلاك‌کند، یعنی گردش سیارات هفتگانه وفلك ثوابت بدست‌ایشان‌صورت‌میگیرد، وگرنه خود این افلاك‌را نیروی محرکهٔ ذاتی نیست . دربن طبقه بندی،افلاك وگردانندگان‌آنها چنینند :

سرافین:	فلك‌الافلاك
کروبیان:	فلك ثوابت
اورنگها:	زحل
سلطه‌ها:	مشتری
نیروها :	مریخ
قوات:	خورشید
سلطنتها :	زهره
ملائك مقرب:	عطارد
ملائك:	ماه

این طبقه بندی برطبق رسالهٔ معروفی صورت گرفته که در الهیات قرون وسطی و در کلیسای کاتولیك اهمیت بسیار دارد وموسوم است به « سلسله مراتب‌فرشتگان» , De coelesti hiearchia که‌توسط «دنیسیوس آریوپاغی» Denisios Areopagitos فقیه مسیحی‌قرن اول (رجوع شود به شرح۱صفحهٔ ۱۳۵این کتاب)شاگردپولس‌حواری(سن‌پول)نوشته‌شده‌است، وبراساس‌تعلیمیات‌خود این « پولس رسول» تکیه دارد، ولی تحقیقات جدید نشان داده که دراصالت انتساب این رساله به «دنیسیوس» جای تردید است و تقریباً مسلم است که این رساله درقرن ششم مسیحی نوشته شده است . دربارهٔ تقدم وتأخیر این‌ملائك در سلسلهٔ مراتب‌آنهامیان‌فقهای‌کاتولیك‌توافق‌نظرتام‌نیست،چنانکه «پاپ گرگوریوس» وبسیاری دیگر برخی ازین‌ملائك را بالاتروبرخی‌را پائین‌تر ازآنچه درطبقه‌بندی فوق دیده میشود جای‌داده‌اند .

بدین ملائك بطورکلی در انجیل چنین اشاره شده است (متی ، باب هیجدهم) : « ... زیرا شما را میگویم که ملائکه دائماً در آسمان روی پدر مراکه درآسمان است میبینند . » ولی در بارهٔ طبقه بندی آنها در تورات فقط

۱ـ قرآن کریم . سورهٔ بقره (آیه۹۷) : «من‌کان عدوالله ورسله‌وجبریل وان‌الله عدواللکافرین» .

۱ـ قرآن ، سوره بقره (آیه ۳۳) : «واذقلنا للملائکة اسجدوالآدم، فسجدوا الاابلیس‌ابی ، واستکبروکان من‌الکافرین» .

بدودستهٔ «سرافین» (کتاب اشعیاءِ نبی ، باب ششم) و کروبیان (سفر پیدایش، باب سوم ـ سفرخروج، باب بیست وپنجم وبیست وششم وسی ویکم ـ کتاب اول پادشاهان، باب‌هفتم) اشاره شده ودر انجیل در دوجا ازچنددستهٔ دیگر آنان نام برده‌شده است (رسالهٔ پولس‌رسول به‌کولسیان ، باب‌دول) : «... چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنت‌ها وریاسات و قوات » و (رسالهٔ پولس رسول به افسسیان ، باب‌اول) : «..بالاتر ازهرریاست وقدرت وقوت وسلطنت وهرنامیکه خوانده میشد». «سن تماس اکیناس» فقیه بزرك کاتولیك که درتمام کمدی‌الهی بدو اشاره میشود ، دد رسالهٔ معروف خود Summa Theologica « سرافی» را مظهرعشق‌سوزان بخداوند و« کروبی» رامظهردانش و وقوف بعظمت‌ذات‌لایزال و«اورانگ»را جلوس‌گاه الهی یعنی جلوه‌گاه حقیقت او مینامد . دوکلمهٔ اول از دو ریشهٔ یونانی‌آمده‌که بترتیب معنی «آتش» و«خرد» میدهد .

درانجیل شیطان و فرشتگان پیرواو «فرشتگان‌ابلیس» نام‌گرفته انـد (انجیل متی باب بیست وپنجم) : « ... دورشوید در آتش جاودانی که برای ابلیس مهیا شده است» و (رسالهٔدوم پطرس‌رسول، باب دوم) : « . . زیرا خدا برفرشتگانی که گناه کرده‌اند شفقت‌ننمودبلکهٔ ایشانرا بجهنم‌انداخته‌بزنجیرهای ظلمت سپرد تابرای داوری نگاه داشته‌شوند . »

دربارهٔ تقدیس فرشتگان ، کلیسای‌کاتولیك نظرموافـق دارد وبهمین‌جهت مراسم‌وواعیه‌ای خـاص دراین‌باره معمول‌است، ولی‌کلیسای‌پرتستان باستناد بندی از انجیل (رسالهٔ رسول‌پولس رسول به‌کولسیان ، بـاب دوم) : « ... وکسی انعام شمارا نرباید از رغبت وفروتنی وبعبادت فرشتگان ومداخلت دراموریکـه دیده است که از ذهن جسمانـی خود بیجا مغرور شده است» مخالف با چنین تقدیسی است . در « کمدی الهی » طبعاً نظریـهٔ تقـدیس ملائك مورد قبول قرار دارد .

قبل از « کمدی‌الهی» دانته در «ضیافت» خود دربارهٔ طبقهٔ بندی ملائك نظری دیگر ابراز کرده بودکه بانظروی در این‌کتاب اختلاف دارد . باب دوم « ضیافت» دربن باره چنین‌حاکی است : « .. کلیسای مقدس فرشتگان آسمان را به سه طبقه وهرطبقه‌را بـه دسته تقسیم میکند ، بطوریکه ملائك مجموعاً شامل‌نه‌دسته میشوند ، بدینقرار : دسته اول ملائك ، دستهٔ دوم ملائك‌مقرب، دسته‌سوم اورنگها، واین‌سه‌طبقهٔ اول‌ومهمترین طبقات ملائکند، نه‌ازلحاظ تقدم و تاخر آفرینش‌آنها یا مقامشان ، بلکه ازلحاظ بلندی ایشان .پس‌ازآنهابترتیب: سلطه‌ها ، نیروها و سلطنت‌هاتند که طبقهٔ دوم را تشکیل میدهند، وبعد قوات وکروبیان وسرافین‌که طبقهٔ سوم وپائین‌تر ازآن‌دیگرانند » .

در این‌سرود ، دانته این نه دسته فرشتگانرا بصورت حلقه‌هائی نه‌گانه برگرد نقطهٔ فروزانی‌که مظهرخداوند (یعنی نقطهٔ مرکزی عالم‌کائنـات) است

مقدمهٔ سرود بیست و هشتم

در گردش میبیند، واین گردش درحلقه‌های کوچکتر که بنقطهٔ مرکزی نزدیکترند سریعتر و در حلقه های دورتر کندتر است ، یعنی رویهٔ آن درست خلاف آن‌طرز گردشی است در عالم افلاك دیده میشود، که در آن گردش افلاکی که از مرکز خود (زمین) دورترند تندتراست . قسمت اعظم سرود صرف توضیحات بئاتریس در توجیه این اختلاف واثبات اینکه واقعاً اختلافی درکارنیست میشود.

دربارهٔ این‌سرود برخی ازمفسرین نکتهٔ خاصی‌را تذکر داده‌اند که شاید آنراصرفاً زادهٔ تصادف‌نتوان شمرد ، وآن اینست که دردوزخ، سرودی که‌بوصف طبقه‌بندی‌دوزخ اختصاص‌یافته سرودیازدهم‌ودربرزخ چنین‌سرودی‌سرود هفدهم است ودرین‌جا سرود بیست وهشتم‌بچنین‌توضیحی اختصاص‌یافته است که شمارهٔ آن از مجموع این‌دورقم(۱۷ + ۱۱) حاصل میشود . این‌قبیل محاسبات در کمدی‌الهی بسیارمعمول است

سرود بیست وهشتم

چون آن بانوئی که روح مرا بهشتی میکند[1] حقیقت را در بارهٔ زندگانی کنونی خاکنشینان شوریده‌بخت[2] برمن بنمود،

همچو آنکس که شعلهٔ مشعلی افروخته در پشت سرش را ، پیش ازدیدن خودآن مشعل یااندیشیدن بدان، درآئینه‌ای‌بنگرد ،

وآنگاه روی بعقب کند تادرستی آنچه را که شیشه بدو گفته‌است دریابد ، وشیشه وتصویر را ، بهمان سان که آواز باوزنش هماهنگ‌است، همانند بیند[3] ،

تاآنجا که حافظه‌ام را یارا است،من نیزبانگریستن بدان‌دیدگان زیبائی که عشق آنهاراکمند من‌ساخت[4] ، چنین کردم .

و چون بعقب نگریستم و چیز هائی را بدیدم که با

۱– «آن‌بانوئی» : بئاتریس . – «بهشتی میکند» imparadisa : اصطلاح زیبای‌دانته بمعنی: با بهشت‌آشنایم میکند.

۲– اشاره بمطلب سرود پیش، که جهانیان‌را نه پیشوای روحانی واقعی است و نه راهبر سیاسی شایسته‌ای .

۳– دانته حقیقتی‌راکه اندکی بعد بچشم خویش خواهد دید قبلا بصورت انعکاس‌آن دردیدگان بئاتریس میبیند، همچون کسی که ازتصویر شعله‌ای درآئینهٔ روبروی خود ، دریابد که مشعلی در پشت سرش بر افروخته اند ؛ اشاره بدانکه حقیقت الهی را باید نخست در مذهب منعکس دید ، تا بتوان از روبرو بدان نگریست . – «شیشه» : آئینه .

٤– اشاره به دوجنبهٔ عشق زمینی وعشق‌آسمانی دانته به بئاتریس . تشبیه دیدهٔ معشوقه به کمند در اشعار تغزلی قرون وسطی خیلی رایج بود و هنوز هم در ادبیات غربی بکار میرود و درشعر فارسی نیز مشابه‌آن دیده میشود . در سرود سی و یکم برزخ دانته این مضمون را تقریباً بهمین صورت بکار برده است (برزخ ، صفحهٔ ۹۸۱، شرح ٤) .

نگریستن دقیق در گردش این فلك توان دید[1]،

نقطه‌ای‌را[2] بافروغی چنان تابناك نور افشان دیدم که درخشندگی فزون ازاندازه‌اش دیدگانمرا به بسته‌شدن وا داشت تاازشعلهٔ آن نسوزند.

وستاره‌ای که ازینجا کوچکتر ازهمه مینماید، اگر بسان‌اختری در کنار اختری دگر، کنار این نقطه‌اش نهند، ماهی جلوه خواهد کرد[3].

شاید بهمان نزدیکی هاله بافروغی که درمیان آنست، و این هاله در آن‌هنگامی که‌بخارات زایندهٔ آن غلیظتر ازهروقت دیگرند از آن‌رنگ میستاند[4]؛

حلقه‌ای آتشین در پیرامون این نقطه در گردش بود، واین گردش چنان تند بود که تو گوئی درین راه ازشتابنده ترین دورانی که جهان‌را دربر گرفته‌است[5] فراتر میرفت؛

۱— این‌فلك quel volume : فلك‌بلورین (فلك‌الافلاك). این‌اصطلاح‌فقط‌یکبار دیگر مرادف با«فلك» بکار رفته است(سرود بیست وسوم ،صفحهٔ۱۴۶۵بند۲).ـ دربارهٔ این بند که‌مفهوم آن اندکی مبهم بنظر میرسدبحث وگفتگوی بسیار کرده‌اند . ولی‌تقریباً قطعی‌است که مرادشاعر اشاره ایست بدانچه دربندهای بعد شرح خواهد داد .

۲ـ punto : فروغ خداوند ؛ تشبیه خدا به نقطه ازآنروست که‌نقطه ازنظرریاضی‌مظهر وحدت وتجزیه ناپذیری است ودرعین‌حال‌آن اصلی‌است که همهٔ صور از آن بوجود میآیند . این تشبیه ازکتاب اول «رسالهٔ» سن‌تماسوداکوینوگرفته شده است .

۳— یعنی : این نقطهٔ ریاضی(که‌نقطه مرکزی دائره‌ای‌است که بعد ازآن سخن میرود چنان کوچك‌بود که کوچکترین اخترآسمان دربرابر آن ببزرگی قرص ماه بنظرمیآید .—«ازینجا» quinci : اززمین .

٤— یعنی : بهمان نزدیکی ماه باهاله‌ای که چون بخارآب درفضا زیادتراز حد معمول شود برگرد ماه پدید میآید وازفروغ ماه که درآن تجزیه میشود رنگ میگیرد...

٥— «شتابنده‌ترین حرکتی...» : حرکت‌فلك بلورین که چون ازجملهٔ افلاك بزمین‌دورتر است‌گردشی تندتر ازهمه دارد و دانته درینجا تذکر میدهد که گردش این حلقهٔ نورانی بدور نقطه‌ای که مظهر فروغ خداوند است حتی ازگردش دورانی فلك‌الافلاك نیز سریعتراست .

واین‌حلقه‌را حلقه‌ای دیگر درمیان گرفته بود[۱]، وآن حلقهٔ دیگر را حلقه‌ای سومین، وآن سومین را چهارمین، و چهارمین را پنجمین، و پنجمین را ششمین؛

وحلقهٔ ششمین را حلقهٔ هفتمینی‌چنان پهناور دردنبال بود که‌قاصد «یونو» را فراخای کافی برای درمیان گرفتن آن نیست[۲].

و هم چنین بود وضع حلقه‌های هشتمین ونهمین، و هریك ازین حلقه‌ها بهمان اندازه که ازواحد دورتر میشد گردشی آهسته‌تر داشت[۳]

وتابناکترین[۴] شعله‌ها از آن‌حلقه‌ای‌میآمد که کمتر از جملهٔ‌حلقه‌های دگرش ازاخگر بیغش[۵] فاصله بود، و پندارم از آنرو چنین بود که این حلقه بیش‌از همه ازین حقیقت فیض برمیگرفت[۶].

۱ – این‌حلقه‌های اولین ودومین وهفت‌حلقهٔ دیگری که دردنبال آنها میآیند، طبقات نه‌گانهٔ فرشتگانند که در الهیات مسیحی از آنها بترتیب بصورت: سرافیم، کروبیان، اورنگها، سلطه‌ها، نیروها، قوات، سلطنتها، مقربان و ملائك نام برده میشود. برای اطلاع بیشتر بمقدمهٔ این سرود ومقدمهٔ کتاب‌رجوع شود.

۲ – یونو Iuno (بایتالیائی امروزی جونونه Giunone، بلاتینی یونونا Junonae، دراصل‌یونانی‌هرا Hera) زوجهٔ‌خدای خدایان در میتولوژی یونان که قاصدی‌بنام Iris (بایتالیائی ایریده Iride) داشت وقوس وقزح مسیری بود که این قاصد درآسمان طی‌میکرد (رجوع شود به صفحهٔ۱۲۷۹شرح۴، وصفحهٔ۱۲۸۰شرح۱). – مفهوم این اشاره اینست که هفتمین حلقه ای که بگرد نقطهٔ مرکزی (فروغ‌الهی) درگردش بود، چنان وسعت داشت که رنگین‌کمان باهمهٔ بزرگی خود آنرا در درون خویش جای نمیتوانست داد.

۳ – یعنی: گردش این حلقه‌ها بهمان نسبت که از نقطهٔ مرکزی دورترمیشدند، آهسته‌ترصورت میگرفت.

۴ – più sincera: پاکترین وواقعی‌ترین، اشاره بدانکه‌این‌حلقهٔ نخستین‌بیش‌ازهمه باجوهرالهی شباهت داشت.

۵ – la favilla pura: نقطهٔ مرکزی (خداوند) که «بیغش» یعنی فروغ محض است.

۶ – «فیض‌برمیگرفت» s'invera: اصطلاح زیبائی بمعنی تحت‌اللفظی «درحقیقت‌او رخنه‌میکرد.»

بانوی من که مرا درشکی گران میدید[1] ، گفت: «آسمان وسراسر طبیعت وابسته بدین نقطه‌اند[2] .

این حلقه ایرا که ازهمه بدو نزدیکتر است[3] ببین ، وآگه باش که‌سرعت گردش آن‌زادهٔ عشق آتشینی‌است که اورابدین برمیانگیزد[4] .»

و من بدو گفتم : « اگر که نظم جهان آفرینش را همان صورتی بود که دراین چرخهای گردان میبینم ، از آنچه در اینجا برمن عرضه میشود کاملا قانع توانستم شد ؛

اما درذنیای محسوس چنین مینماید که گردندگان هرآنقدر که ازنقطهٔ مرکزی دورترباشند ، الهی‌ترند[5] ؛

واگر که باید اشتیاق من دراین نیایشگاه بدیع و ملکوتی[6] که بجز عشق وفروغش حدودی نیست فرو نشیند ،

مرا دانستن این‌نکته ضروراست که‌چرا اصل ورونوشت‌بایکدیگر

---

۱ — توضیح در دوبند بعد .

۲ — ترجمه ازارسطو (رسالهٔ ماوراءالطبیعه، باب سی‌ام) : «آسمان وطبیعت بدین‌مرکز اصلی وابسته‌اند ... »

۳ — حلقهٔ سرافیم serafini (رجوع شود بمقدمهٔ این‌سرود).

٤ — (رجوع شود بصفحهٔ ۱۲۶۹، شرح٤) .

ه — دانته ازین تعجب میکند که در عالم افلاك دیده بودکه هر آسمانی که از «نقطهٔ مرکزی»دورتراست تندترمیگردد ، درصورتی‌که دراینجا این حلقه‌ها هرقدر بنقطهٔ اصلی‌نزدیکتر باشند گردشی سریعتردارند .—«این‌چرخهای گردان» quelle rote : حلقه‌های‌نه‌گانهٔفرشتگان.— «دنیای محسوس» : زمین وعالم افلاك . — «گردندگان» le volte : آسمانهای‌نه‌گانه که بدور زمین میگردند . — «نقطه‌مرکزی» : زمین .

٦ — questo miro e angelico templo : فلك‌الافلاك که ازجانب‌بیرون فقط به عرش الهی (عشق وفروغ) محدود است.

برابر نیستند[1] ، زیرا که خود بعبث میکوشم تا مگر این مشکل را حل کنم .»

بانوی‌من گفت : «شگفت مدارا گر انگشتان تودرینجا گره گشائی نتوانند کرد ، زیرا این گرهی است که هرگز بدست گره گشائی گشوده نشده ، ولاجرم بس‌فشرده مانده‌است[2] . »

وپس بکلام خویش افزود که :« اگر پاسخی مقنع میخواهی‌شنید گوش بدانچه میگویمت فرادار ، وآنگاه برهمین‌پایه بتفکر پرداز.

گشادگی یاتنگی‌حلقه‌های مادی متناسب‌بازیادی یا کمی نیروئی است که دراجزاء آنها پراکنده‌است[3] .

خیری که فزونترباشد، نکوئی‌بیشترمیخواهد کرد ، وهرجسمی که بزرگتر باشد ، چنین خیری را بیشتر درخویش جای‌میدهد، بشرط‌آنکه جملهٔ اجزائش راکمالی بیك‌اندازه باشد[4] .

۱ — یعنی : درصورتیکه عالم محسوس جلوه‌ای از عالم نامحسوس وماوراءالطبیعه‌است ، چرامیان قوانین‌این دوفرقاست(شرح ۵صفحهٔ پیش) درحالیکه‌قاعدتاً باید رونوشت‌بااصل تطبیق کند. این دو اصطلاح از دوکلمهٔ یونانی macrocosmos (اصل) و microcosmos (رونوشت) اقتباس شده است .

۲ — مفهوم ضمنی این سخن اینست که توضیحی که دانته اززبان بئاتریس درین باره میدهد ، قبلا توسط هیچیك ازفلاسفه یا متألهین گفته نشده است ، وکاملا تازگی دارد .

۳ — یعنی : درعالم افلاك (آسمانهای سیارات هفتگانه وآسمان ثوابت و فلك‌الافلاك) پهناوری هرفلك متناسب با درجهٔ نیروی عامله‌ایست‌که‌ازجانب بالابدانهامیرسد وهریك ازین‌افلاك این نیرو راکه از فلك بالاترازخود ستانده‌اند بفلك‌پائین‌تر انتقال میدهند (رجوع شود بصفحهٔ ۱۱۵۲بند ۲و شرح۲) .

٤ ـ یعنی خیر خداوندی با شمول کاملهٔ خود بهرجسمی‌که بزرگترباشد طبعاً ازخویش نصیبی‌بیشترمیدهد، بشرط‌آنکه همهٔ اجزاء چنین جسمی قابلیت دریافت‌چنین برکتی‌راداشته‌باشند؛ بدین ترتیب افلاك بالاترکه وسعتی بیشتردارند وبعرش‌الهی نزدیکترند ، میباید ازنیروی عاملهٔ او بیشتربهره‌برگیرند تا افلاك پائین‌تر ودورترکه بزمین نزدیکترند .

لاجرم، این فلك [1] که کائنات را همراه خویش در گردش دارد،

متوافق با آن حلقه ایست که ازجملهٔ حلقه های دگر بیشتر عشق میورزد و بیشتر دانائی دارد [2].

و بدین قیاس، اگر مقیاس خویش را در مورد نیروی واقعی بکار بری و نه دربارهٔ بزرگی ظاهری آن جوهر هائی که در نظرت مدور مینمایند [3]،

خواهی دید که درمیان هرفلك ونیروی گردانندهٔ آن، یعنی میان فلك بزرگتر با نیروی برتر، وفلك کوچکتر بانیروی خردتر، چه‌توافقی بدیع درکاراست [4].

چون «برئا» از جانب آن گونه ای که لطیفترین دم دهانش از آن بر میآید بدمیدن پردازد،

نیمکرهٔ جوی بازدوده شدن مهی که پیش‌از آن مایهٔ تیر گیش بود تابناك وشفاف مینماید، چندانکه‌آسمان درجلوهٔ زیبائیهای جملهٔ اجزاء

۱ ـ فلك‌الافلاك.

۲ ـ حلقهٔ‌سرافین؛ اشاره بدانکه درین سنجش، باید بزرگترین افلاك را باکوچکترین این حلقه ها برابرنهاد. ـ «بیشترعشق میورزد وبیشترمیداند»: از آنجهت که به‌کانون عشق و دانائی (خداوند) نزدیکتر است.

۳ ـ یعنی: اگر درجهٔ نیروی عامله ای را (نیروی واقعی) که بهر یك ازین افلاك (جوهرهائی که درنظرت مدور مینمایند) داده شده است ملاك سنجش قراردهی ونه حجم ظاهری آنها را...

٤ ـ ... در آنصورت خواهی دید که‌آن فلك که بزرگتر ازهمه است (فلك‌الافلاك) از نیرو وبرکتی بیشتر و آنکه کوچکتر است (عطارد) از برکت و نیروئی کمتر برخورداراست، و ازاین حیث میان این‌افلاك‌نه‌گانه وقوای محرکهٔ آنها (نه طبقهٔ فرشتگان) ارتباط کامل وجود دارد.

خویش لبخند میزند[1] ،

من نیز ، چون بانویم بااین پاسخ روشن بیاریم شتافت وحقیقت را چون ستاره‌ای درآسمان برمن بنمود، چنین احساس کردم.

وچون وی سخن بپایان برد ، حلقه‌هارا دیدم که چونانکه‌از آهنی مذاب شراره برآید ، شراره بر افشاندند[2] .

جملهٔاخگران، حلقهٔ آتشین خویش را در این شراره افکنی دنبال میکردند[3] ، وشمارهٔ آنها ازهزارانی که بادوچندان کردن‌خانه‌های‌شطرنج حاصل میشود فراتر میرفت[4] .

---

۱ ـ دریونان کهن ، بادهای مختلف راکه ازچهار جانب شمالی وشرقی وجنوبی وغربی میوزیدند ، بصورت چهار خدای جوان مجسم میکردند ؛ یکی از آنها برئا Borea خدای باد شمالی بودکه بنا بمیتولوژی یونان پدرش « استرائوس » (یکی از تیتان‌ها) ومادرش «سپیده دم» (او رورا) بود. هر یك ازین‌بادهای چهارگانه به‌سه شعبهٔ فرعی تقسیم میشد واین تقسیم در مورد «برئا» بصورت باد شمال شرقی و باد شمالی وبادشمال غربی درمیآمدکه میان‌آنها باد شمال غربی، دریونان زمین لطیفتر.از همه بود ، و چون «برئا» از جانب شمال میآمد ، یعنی روی بجنوب داشت ، این باد شمال شرقی از جانب‌گونهٔ راستش وزیده میشد . بدین جهت است‌که در اینجا دانته به‌گونه‌ای‌که «لطیفترین‌دم برئا ازجانب‌آن برمیآید » اشاره میکند . ـ بادی‌که از شمال شرقی یعنی، از « جانب‌گونهٔ چپ» برئا میوزد باد معروف دریائی «آکویلونه» است‌که باد سرد و زننده‌ایست . ولی در ایتالیا ، چنانکه «بوکاچیو» مینویسد بادشمال شرقی ملایمتر از باد شرقی است‌که ازسمت‌کوههای‌آلپ میوزد . این مطلب را دانته ازکتاب دوازدهم «انئیس»گرفته است. ـنیمکرهٔجوی l'emisperio dell' aere :نیمکره ای‌که بافق‌ما محدوداست.ـ «اجزاءخویش» sua parroffia ، کلمهٔ قدیمی‌ناما‌نوس وغیرمصطلحی‌که دانته‌بجای parrocchia بکاربرده‌است.

۲ـ اشاره بخرسندی فرشتگان از سخنان بئاتریس .

۳ ـ یعنی: درعین آنکه این حلقه‌های‌آتشین میدرخشیدند ، هریك از فرشتگانی‌که در آنها جای داشتند نیزبالانفراد با درخشندگی خود شادی خویش‌را ابراز میداشتند، وبدین ترتیب این ابرازسرور هم صورت دسته جمعی داشت وهم صورت انفرادی . دربارهٔ این مصرع‌که صورتی مبهم داردمفسرین بحث وگفتگوی بسیارکرده وآنرا بچند نوع دیگرنیزمورد تعبیرقرار داده‌اند. اصل‌آن اینست lo incendio lor seguiva ogni scintilla

٤ ـ اشاره بدین افسانهٔ معروف که چون مخترع شطرنج ، اختراع خویش را بپادشاه

بقیه در صفحهٔ ۱۵۴۵



حلقه‌ها را دیدم که چونانکه ازآهنی مذاب شراره برآید ، شراره برافشاندند (صفحهٔ ۱۵۴۲)

آنانرا شنیدم که دسته دسته خطاب بدان نقطهٔ ثابتی که در ubi جاودان نگاهشان میدارد و جاودانه در آن نگاهشان خواهد داشت، به «هوشیعانا» مترنم بودند [1].

و بانوی من [2] که خاطرم را دستخوش شکی گران میدید [3] گفت: درحلقه های نخستین سرافین را بدیدی، و کروبیان‌را [4].

و اینان ازآنرو چنین شتابان دردنبال پیوندهای خویش روانند که تا سر حد امکان با آن نقطه مشابه آیند، و درین راه آن اندازه پیشتر

بقیه از صفحه ۱۵۴۲

ایران‌عرضه داشت وطرز بازی‌آنرابوی گفت، شاه ازاو پرسید که در برابرآن چه انعامی میخواهد؟ و وی تقاضا کرد که در هر یك از خانه های ٦٤ گانهٔ صفحهٔ شطرنج او دو برابر خانهٔ پیش دانه‌های گندم گذارند ومجموع این گندمها را بدو دهند، بدین ترتیب که درخانهٔ اول یك گندم، درخانهٔ دوم دوتا، در خانهٔ سوم چهار تا، درخانهٔ چهارم هشت‌تا.. وقس علیهذا. شاه ودرباریـان این تقاضا را ناچیز پنداشتند و پادشاه بیدرنگ با آن موافقت کرد، ولی درعمل معلوم شد که درسراسر قلمرو پهناور شاه این اندازه گندم پیدا نمیشود. بطوریکه حساب کرده‌اند رقمی که ازین راه بدست میآید، ۱۸ میلیارد میلیارد میلیارد، یعنی رقم ۱۸ با ۱۸ صفر درمقابل آنست. ـ این افسانه درقرون وسطی رایج بود و هنوز هم بکرات بدان اشاره میکنند، ولی معلوم نیست آنرا بکدامیك از پادشاهان ایران نسبت داده‌اند؛ ظاهراً درصورت صحت‌آن، باید مربوط به ـ انوشیروان باشد. ـ مراد دانته در اینجا اشاره بکثرت تعداد فرشتگان است.

۱ ـ «آن نقطهٔ ثابت»: نقطهٔ مرکزی این دوائر، یعنی خدا. ـ ubi، کلمهٔ لاتینی، بمعنی وضع و مکان؛ ubi جاودانی: موقعیتی که از اول داشته‌اند و جاودانه خواهند داشت. ـ هوشیعانا Osanna: کلمهٔ عبری، بمعنی «ما را نجات ده» که درینجا بمفهوم کلی «درود بر خداوند» بکار رفته است (رجوع شود به برزخ، صفحهٔ ۷۱۲، شرح ٥؛ و به بهشت، صفحهٔ ۱۲۵۸، شرح ۱).

۲ ـ در متن فقط بصورت ضمیری quella آمده.

۳ ـ این شك مربوط باختلاف فقها ومتألهین کاتولیك دربارهٔ طبقه بندی ملائك است و بعداً ازآن سخن خواهد رفت.

٤ ـ سرافین Serafi و کروبیان Cherubi: دو طبقهٔ اول و دوم از طبقات نه‌گانهٔ فرشتگان (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود، وصفحهٔ ۱۲۴۳، شرح۱).

توانند رفت که قدرت دیداری فرونتر داشته باشند[1] .

این عشقهای دگر که در پیرامون آنها روانند[2] او، نگهای نگاه الهیند[3]، و ازین رو است که ثلاثهٔ نخستین[4] باآنان پایان میپذیرد[5] .

و میباید بدانی که سرور ازلی ایشان زادهٔ عمق رخنهٔ نگاهشان درآن حقیقتی است که آرامش بخش هرادراکی است[6] ،

وازینجا توانی دید که بنیاد سعادت ازلی در دیدن است ونه در دوست داشتن، که دردنبال آن میآید[7] ؛

ومقیاس چنین دیداری آن شایستگی است که از برکت الهی واز ارادهٔ نیکو حاصل آید ، وازاین راه است که ازدرجه ای بدرجه ای پیش توانند

۱ ـ یعنی : اینان ازآنرو با سرعت واشتیاقی زیادتر درگردشند که ازفاصله‌ای نزدیکتر از دیگران بنقطهٔ مرکزی (خداوند) نظر دوخته‌اند ومیکوشند تا ازین راه هرچه ممکن است با اوشباهتی بیشتر یابند و آنچه را که او میخواهد بخواهند . ـ «پیوند های خویش» : گره عشق ، که آنانرا با خداوند مربوط میکند . این تشبیه «گره» ازتورات آمده است (کتاب ایوب ، باب سی‌وهشتم) : «... عقد ثریا را میبندی یا بندهای جبار را میگشائی ؟» ثریا Pleiade و جبار Orion دومجموعهٔ معروف ثوابتند .

۲ ـ روانند : vonno ، بجای کلمهٔ مصطلح vanno .

۳ ـ اورنگها Troni : طبقهٔ سوم از طبقات نه گانهٔ فرشتگان (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود وصفحهٔ ۱۲۴۱ بند٤) .

٤ ـ il primo ternaro : سرافین ، کروبیان ، اورنگها .

۵ ـ « ازین جهت است که . . . » ترجمهٔ per che از متن « انجمن دانته شناسی ایتالیا» ـ درمتن «مور ـ توین‌بی» این کلمه بصورت perchè آمده که درآنصورت باید «زیرا که...» ترجمه شود .

٦ ـ یعنی : اینان ازآن بابت باسعادت ازلی دمسازند که بیشتر ازهمه میتوانند روی در رویحقیقت الهی که درآن هر ادراکی ازآن روکه بشناسائی مطلق نائل میشود آرامش میجوید و دیگرنیازی به تلاش پیدا نمیکند ، بنگرند .

۷ ـ یعنی : برای درك سعادت ازلی ، باید خدا را دید (شناخت) و بحقیقتش پی‌برد ، زیرا که فقط دوست داشتن او کافی نیست، وکسی تا خدا را نشناخته باشد او را واقعاً دوست نمیتواند داشت .

رفت [1].

آن ثلاثهٔ دومین [2]، که درآن بهار جاودانی میروید که قوچ شبانه تهی ازشاخ وبرگش نتواند کرد [3]،

جاودانه به «هوشیعانا» مترنم است [4]، و این سرود خوانی باطنین آهنگهائی سه گانه متناسب با سه درجهٔ سروری که پدید آرندهٔ این ثلاثه‌اند، انجام میگیرد [5]،

درین طبقه بندی سه الهه [6] جای دارند: نخست ریاستها، و پس نیروها، وآنگاه قدرتها [7]، ودردوحلقهٔ ماقبل آخر این پایکوبی، سلطنتها

---

۱ - . . . و فیض چنین دیداری (شناسائی خداوند) از یکطرف از راه شمول برکت الهی، و از طرف دیگر از استحقاق ذاتی حاصل میشود و با افزایش چنین فیضی باعتلائی بیشتر نائل میتوان شد.

۲ - l'altro ternaro، ثلاثهٔ دیگر: سه طبقهٔ دوم ملائک (ریاستها، نیروها، قدرتها) که در دوبند بعد ازآنها سخن میرود.

۳ - قوچ Arïete، برج حمل - «قوچ شبانگاهی» ستارگان برج حمل که بهنگام شب درآسمان هویدا باشند، یعنی از اول تا بآخر شب آنها را بتوان دید؛ چنین موقعی مقارن است با ماهی که خورشید دربرج میزان یعنی در دایرهٔ منطقةالبروج درست درنقطهٔ مقابل حمل قرار دارد، وبا غروب‌آن در افق، اختران برج حمل طلوع میکنند. این ماه (میزان) اولین ماه پائیزاست، که درآن‌شاخ وبرگ درختان فرو میریزد، وبدین‌ترتیب معنی این‌بنداینست که: «درآسمان که‌جایگاه بهار جاودانی است وبیم‌آن نمیرود که این بهار را پائیزی دردنبال باشد...» با اینکه مفهوم این بند تقریباً روشن‌است، مفسرین‌آن راتیز،ورد چندین تعبیر دیگرقرارداده‌اند که ازنقل‌آنها صرفنظرمیشود.

٤ - کلمهٔ «ترنم» درینجا بصورت زیبای sverna آمده که مفهوم «از زمستان بیرون میآید» دارد وعادتاً بآوازبهاری، پرندگان که زمستانرادر پشت سرگذاشته‌اند اطلاق میشود.

۵ - اشاره به سه‌آهنگ مختلف این سرود، که توسط این دسته‌های سه‌گانه ازملائك خوانده میشود.

٦ - tre dee: اشاره به جوهر الهی این فرشتگان.

۷ - ریاستها Dominazioni؛ نیرو ها Virtudi؛ قدرتها Podestadi: طبقهٔ دوم ازطبقات سه‌گانهٔ ملائك (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود).

و «مقرّ» بانند، وآخرین این حلقه ها ازملائك بازیگر پدیدآمده است[1] .

اینان دسته دسته روی بجانب بالا دارند، و درجانب پائین چنان نیرومندند که هریك ازآنها هم بسوی‌خداوند کشیده میشوند وهم‌بسوی او میکشانند[2] .

و « دیونیزیو » باچنان جذبه‌ای دراین سلسله‌مراتب نگریست که این‌جملگی‌را همچومن بنامید وبشناخت[3] .

۱ ـ « پایکوبی ها » tripudi : حلقه‌های گردان فرشتگان ـ سلطنتها Principati ومقربان (ملائك مقرب)Arcangeliدسته‌های هفتمین وهشتمین از درجات نه‌گانهٔ فرشتگان . ـ ملائك بازیگر Angelici Ludi (بازیگریهای ملکوتی) : نهمین وآخرین دستهٔ فرشتگان‌که angeli (ملائك) نام دارند . «بازیگر» صفتی است‌که بمناسبت سرور وبزم آرائی فراوان ایشان بدانان داده شده (رجوع شود به صفحه ۱۵۶۹ شرح ۱) . «فرشته» یا «ملك» عنوان خاص این دستهٔ نهمین است (رجوع شود بمقدمهٔ این سرود) .

۲ ـ یعنی : این نه دستهٔ ملائك، همه روی بجانب خداوند (بالا) دارند وفیضی راکه ازین راه‌کسب میکنند به دسته‌های بعد ازخود (بجانب پائین‌تر) انتقال میدهند ، وبدین‌ترتیب‌هم جذب میشوند وهم جذب میکنند .

۳ـ دیونیزیو Dïonisio (دراصل Dionysios؛ بایتالیائی‌کنونی دیونیجی Dionigi) که درانجیل(کتاب اعمال‌رسولان، باب‌هفدهم) ازاوبصورت دیونیسیوس‌آریوپاغی(Areopagita) یاد شده ، یونانیی بودکه بگفتهٔ انجیل بدست پولس رسول بمسیح ایمان آورد ؛ وی‌پس ازتعمید مسیحی اسقف‌آتن شد وازآن‌پس همه عمررا بارشادکسان‌گذرانید ودانته قبلا وی‌را در جمع فقها ومتألهین بزرگ مسیحی درفلك خورشید جای داده است (رجوع‌شود به صفحهٔ ، شرح۱).ـ وی‌را در قرون وسطی مؤلف رسالهٔ مهم ومعروفی بزبان لاتینی نامDe coelesti hierarchia میدانستندکه درآن طبقه بندی ملائك درآسمان بتفصیل شرح داده بود ، ولی تحقیقات جدید ثابت‌کرده‌که این کتاب مدتها بعد ازاو نوشته شده است و «والبوس»که بتفصیل درین باره بحث کرده ، آنرا مربوط بقرن ششم مسیحی‌میداند .

« همچومن بدید وبشناخت» ، یعنی: دیونیسیوس این درجات مختلف فرشتگان را بهمان صورت بدید که من (بئاتریس ، مظهر حقیقت الهی‌که از راه مذهب بآدمیان عرضه میشود) میبینم ؛ بنابرین‌گفتهٔ او دربن‌باره عین‌حقیقت است . درواقع دانته با این تذکر جانبداری خود را از نظریهٔ «دیونیسیوس» ابراز میدارد . برای توضیح بیشتر بمقدمهٔ این‌سرود مراجعه شود .

اما پس‌ازاو «گرگوریو» ازوی جدائی گزید، ولاجرم چون دید درین آسمان بگشود برخویش بخندید[1].

و ترا شگفت ناید که چسان آدمیزاده ای در روی زمین از چنین رازی پرده برداشته است، زیرا که آنکس که نظر بدینجا افکند، اورا براین‌حقیقت وبر بسیار حقائق‌دیگر این افلاك آگاه‌ساخت[2]».

۱ـ گرگوریو Gregorio، سن گرگوریوس کبیر (San Gregorius Magno) روحانی معروف کاتولیك که از ۵۹۰ تا ۶۰۴ پاپ بود وقبلا ازاوسخن رفته‌است (برزخ، صفحهٔ ۶۹۴، شرح ۲ـ بهشت، صفحهٔ ۱۴۱۶، بند ۱ وشرح ۱). وی دررسالهٔ خود بنام *Moralia* سلسلهٔ‌مراتب‌دیگری برای‌این ملائك قائل‌شده که دانته‌قبلا در «ضیافت» خود (باب‌دوم) آنرا ملاك قرار داده، ولی‌در کمدی‌الهی ازآن عدول کرده ونظریهٔ «دیونیسیوس» را مرجح شمرده‌است. در رسالهٔ «گرگوریوس» این‌طبقه‌بندی چنین است: سرافین، کروبیان، قدرتها، سلطنتها، نیروها، ریاستها، اورنگها، ملائك مقرب، ملائك. ـ همین «سن گرگوریوس» بعداً در کتاب دیگرش بنام Homeliae in Evangilum طبقه‌بندی‌دیگری بدین‌ترتیب درین‌باره کرده‌است: سرافین، کروبیان، اورنگها، ریاستها، قدرتها، نیروها، ملائك مقرب، ملائك. — درین‌باره «هانری هووت» دانته شناس فقید فرانسوی تحقیق جامعی کرده است.

«برخویش بخندید»، یعنی: روح گرگوریوس که پس‌از مرگ این پاپ بآسمان آمد، دریافت که این طبقه‌بندی وی ناروا بوده، وازین‌بابت خودرا ریشخند کرد.

۲ – بنا باحادیث مسیحی پولس‌رسول یکبار در دوران زندگانی خود بآسمان‌سوم‌رفت ودرآنجا چهار دسته از این دسته‌های‌نه‌گانهٔ ملائك‌رابدید، ومتألهین‌معتقد بودند که «دیونیسیوس» اطلاعات خویش‌را دربارهٔ طبقه‌بندی ملائك درآسمان درباز گشت پولس ازین‌سفرآسمانی ازاوفرا گرفته‌است. این‌اعتقاد بسفرآسمانی پولس دردوران حیات او از بندی از انجیل ناشی شده‌است (رسالهٔ دوم پولس رسول به‌قرنتیان، باب‌دوازدهم): «... لابداست که فخر کنم، هرچند که شایستهٔ من نیست، لیکن برؤیاها ومکاشفات خداوندمیآیم. شخصی را در مسیح میشناسم چهارده‌سال قبل‌از این، آیا در جسم نمیدانم و آیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند، چنین شخصی که تا آسمان سوم ربوده شد. وچنین شخصی را میشناسم خواه درجسم وخواه جدا ازجسم نمیدانم، خدامیداند، که بفردوس ربوده شد وسخنان ناگفتنی شنید که انسان را جائز نیست بآنها تکلم کند.» درباره قسمتی از طبقات نه‌گانه فرشتگان‌پولس چنین میگوید (انجیل، رسالهٔ‌پولس‌رسول به‌کولسیان، باب‌اول): «... زیرا که در خداوند همه‌چیزآفریده‌شده آنچه درآسمان و آنچه بر زمین است ازچیزهای دیدنی و نادیدنی وتختها و سلطنتها ورياسات وقوات» و(انجیل رسالهٔ پولس رسول‌بافسسیان، باب اول): «... بالاتر ازهرریاست وقدرت وقوت وسلطنت وهرنامیکه خوانده میشود.»

سرود بیست و نهم

آسمان نهم : فلك الافلاك

فرشتگان

دانته همچنان در کنار بئاتریس در فلك بلورین (فلك‌الافلاك) جای‌دارد وبئاتریس میکوشد تا ویرا با وضع فرشتگان وآفرینش‌آنها ونیز خلقت‌جهان وتفاوتی که‌میان‌این‌دو وجود داردآشنا کند . قسمت مهمی از سرود صرف‌بحث‌از عصیان شیطان وملائك وفادار و نیرو های دراکهٔ خاص فرشتگان میشود و در آن‌دانته از زبان بئاتریس بسختی به مخالفین نظریه ای از علم الهیات که در اینجا دربارهٔ «حافظهٔ» فرشتگان مطرح است حمله‌میبرد، وجای توجه است که «سن‌تماسوداکوینو» فقیه‌بزرگ‌کاتولیك که درسراسر کمدی‌الهی دانته‌بدواستناد میکند درینجا مورد این حمله قرار میگیرد .

دربارهٔ این «عصیان شیطان» وسقوط او ازآسمان ، بخصوص در قرآن بتفصیل‌سخن رفته است. برای اطلاع بیشتری بمقدمهٔ این‌کتاب رجوع فرمائید.

سرود بیست و نهم

چون‌دو کودك «لاتونا» درزیر روپوش گوسفندو ترازو کنار یکدگر در افق خانه گیرند ،

ازآن دم که سمت‌الرأس آن دورا همسنگ میکند ، تاآن هنگام که این وآن خویش‌را ازین کمربند میرهانند ونیمکره هایشان را باهم مبادله میکنند[1] ،

بهمان اندازه زمان فاصله میشود که « بئاتریچه » خاموش بماند ،

۱ـ مطلع این سرود مثل بسیاری از سرودهای دیگر بایك معمای نجومی همراه‌است، ولی‌این بار این معما چندان بغرنج نیست وفقط طرز بیان‌آن‌آنرا غامض جلوه میدهد . اینك توضیحات‌مربوط بدین دوبند :

«دوکودك‌لاتونا» : خورشید و ماه . در میتولوژی یونان«فبوس» (آپولو) خدای خورشید و«آرتمیس»(دیانا) الهه‌ماه وربةالنوع شکار، فرزندان‌خدای خدایان وزنی‌بنام‌لاتونا Latona بودند (سرودبیستم برزخ ، صفحهٔ ۸۳۹ ، شرح ۲) . ـ قوچ Montone (اصطلاحی که در اینجا دانته اختصاصاً بعوض اصطلاح رایج Ariete بکار برده است)، و ترازو Libra : دوبرج‌حمل و میزان ،که اولین و هفتمین برج از بروج دوازده‌گانه‌اند . ـ «سمت‌الرأس» zenit ، خط عمودی فرضی‌که آسمان را بدو قسمت مساوی تقسیم‌میکند . ـ «کمربند» cinto : افق ،که‌حلقه وار آسمان را درمیان‌گرفته است .

با توجه بدانچه‌گفته شد ، مفهوم این دوبند چنین‌میشود : چون خورشید وماه یکی در-برج حمل و دیگری در برج میزان باشد ، یعنی درحلقهٔ منطقةالبروج درست درمقابل یکدیگر قرارگرفته باشند ، این دو دریك لحظهٔ معین یعنی درست درلحظهٔ غروب خورشید وطلوع ماه، با طلوع خورشید و غروب ماه با یکدیگر در افق نمودارند (و فقط در شبهای چهاردهم ماه قمری چنین‌میشود) ، ولی این وضع فقط یك لحظهٔ کوتاه دوام میکند ، زیراکه بعد ازآن ماه و خورشید نیمکره هایشان را عوض میکنند ، و آنکه قبلا در نیمکرهٔ بالا بود بپائین افق میرود و آنکه در نیمکرهٔ زیرین یعنی نامرئی بود بالا میآید ؛ بدین ترتیب خاموشی بئاتریس لحظه‌ای بیش بطول نینجامیده است .

ولبخندزنان وخیره بدان نقطه‌ای که مرا مغلوب خودساخته بود[۱] بنگریست.

وآنگاه چنین آغاز سخن کرد: «آنچه را که میخواهی شنید، بی‌آنکه ازتو پرسشی کرده باشم بیان میدارم، زیرا که نیت ترا درآنجا که هر **ubi** وهر **quando** روی بدان دارند معاینه بدیدم[۲].

عشق سرمدی در عالم ابدیت خود، نه برای تحصیل خیری که از آن اوشود (زیرا که چنین نمیتواندشد)، بلکه تاجلال وی بادرخشندگی خویش تواند گفت که «**Subsisto**»[۳]،

برون ازحد زمان و بیرون ازحد هر ادراك دیگری[٤]، بدان سان که خود بخواست درعشقهائی نوین تجلی کرد[٥].

ومفهوم این سخن این نیست که پیش‌ازآن این عشق بی‌اثر بود[٦]،

---

۱ ـ nel punto che m'aveva vinto : خداوند، که نه‌تنها فروزندگی فروغش دیدگان دانته را بزیرافکنده است، بلکه وی نتوانسته است حتی‌انعکاس‌آنرا در دیدگان بئاتریس تحمل‌آورد.

۲ ـ ubi : مکان؛ quando : زمان : دوکلمهٔ لاتینی. اشاره بخداوندکه زمان و مکان دراو منعکسند وبئاتریس با نگریستن بفروغ وی نیت دانته‌را درآن میخواند.

۳ ـ عشق سرمدی l' eterno amore : خدا این‌کلمه درمتن درآخربند بعدآمده، ولی در ترکیب فارسی بناچار میبایست در مبتدای این بند قرارگیرد. ـ «نه برای تحصیل خیری...» یعنی : نه بمنظور تحصیل نکوئی وخیری بیشتر، زیرا که این مستلزم‌آنست که قبلا این خیر مال او وجزء وجود اونبوده باشد وچنین چیزی امکان پذیر نیست. ـ Subsisto کلمهٔ لاتینی، بمعنی «هستم» (رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۳، متن وحواشی) ـ درعلم الهیات مسیحی این‌کلمه در توصیف **«واجب‌الوجود»** بکار میرود که هستی‌آن تابع هیچ هستی دیگری نیست.

٤ ـ یعنی: با صورتی که فقط برای خود او قابل درك بود، و هیچ آفریده و ملك دیگری‌قدرت‌این‌ادراك را نداشت. دربارهٔ‌این کلمه‌ادراك comprender(e) بحث‌بسیارشده‌است

٥ ـ یعنی : فرشتگان وآدمیان ونباتات و جمادات را پدیدآورد. ـ در برخی از نسخ قدیم و جدید کمدی الهی، بجای «عشقهای نو» nuovi amor(i)، نه‌عشق nove Amori دیده میشود؛ درین صورت مراد طبقات نه‌گانهٔ فرشتگان است.

٦ ـ یعنی : نباید پنداشت که پیش از آفرینش فرشتگان، این عشق بحال رکود

بقیه در صفحهٔ بعد

زیرا که نه‌پیش و نه بعد ازین هنگام بود که کلام خداوند سطح آبها را فرا گرفت[۱] .

شکل وماده باقتضای پیوستگی وجدائی‌خویش، همچون سه‌تیری که از کمانی باسه زه برآید ، صور وجودی مختلف یافتند که جملهٔ آنها ازهرمنقصتی بر کنار بودند[۲] .

وهمچنانکه درشیشه یادرعنبری ویادربلوری ، شعاعی از نور چنان میدرخشد که در میان دولحظهٔ برتافتن و برآمدنش فاصله ای نیست[۳] ،

این ثلاثهٔ نا معلول نیز با کمال وجودی خویش از آفریدگارش منبعث شد ، بی‌آنکه ابتدای آنرا مشخص توان کرد[۴] ؛

بقیه از صفحه قبل

(torpente) بود و اثری نداشت ، زیرا که چنین تعبیری مستلزم وجود زمانی‌است، و برای خداوندکه ابدیت است تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد وطبعاًدرمورد او «پیش» و «پس» نمیتوان گفت . در این سخن ، دانته توجه بگفتهٔ «سنت‌آوگوستینو» روحانی وفقیه بزرگ دارد که در رساله‌اش خطاب بخداوندمیگوید : «اگر که‌پیش ازآفرینش‌آسمان وزمین‌زمانی‌درکار نبود ، پس‌چه معنی‌دارد که بگویند تو در «**آنوقت**» چه میکردی؟ زیرا که آنجا که زمانی نباشد «**آنوقتی**» نیست » .

۱ ـ اقتباس از اولین بند تورات (سفرپیدایش ، باب اول) : «در ابتدا ، خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه، وروح خدا سطح آبها را فروگرفت . »

۲ ـ یعنی : روح و جسم به سه صورت مجزا درآمدند : روح محض (فرشتگان) ؛ جسم محض (عناصر) ؛ ترکیب روح وجسم (افلاك ، که از عناصر پدید آمده اند ولی بدست فرشتگان میگردند) ؛ و این هرسه از هرنقصی برکنار بودند ، زیرا که از خداوند منشعب شده بودند . اصل فکر از تورات است (سفر پیدایش ، باب اول) : « و خدا هرچه ساخته بود دید ، وهمانا بسیار نیکو بود . »

۳ ـ یعنی : همچنانکه نور بمحض‌آنکه ازیکطرف اجسام حاکی ماوراء برآنها میتابد وازطرف دیگربیرون میآید ، این عمل‌آفرینش نیزآنی صورت گرفت .

۴ ـ ثلاثهٔ معلول : il triforme effetto : سه صورت وجودی: ملائك ، افلاك ، عناصر، که ازخداوند مشتق شده‌اند .

نظم این جوهرها همزمان با خودشان پدیدآمد وترتیب یافت[1] :
دراعلی قسمت کائنات جوهری جای گرفت که فعل محض بود[2] ؛
وآن جوهر دیگر که‌قوهٔ محض بود درمرتبهٔ اسفل‌مسکن گزید[3] ،
ودرقسمت میانین قوه و فعل درآمیختند و با پیوندی چنان استوار بهم
پیوستند که امکان گسستنش‌نیست[4] .
« یرونیمو » برای شما نوشته است که فرشتگان قرونی دراز پیش
از خلق قسمت دیگر کائنات آفریده شدند[5] ،

۱ ـ یعنی : مقارن باآفرینش این طبقات سه‌گانه ، تقدم وتأخر هریك ازآنها در عالم آفرینش مشخص شد وهرکدام درجائی خاص خویش مستقرشدند .

۲ ـ « اعلی قسمت کائنات» : آسمان ـ «جوهری که فعل محض puro atto بود » : ملائك ، که بخودی خودمظهرحرکتند ـ «سن‌تماسو داکوینو» در رسالهٔ خود اظهارعقیده میکند که این فرشتگان نیز دارای نوعی وجود جسمانی هستند ، زیرا که روح محض خاص خداوند است .

۳ ـ قوهٔ محض pura potenza : عناصر ، که همه چیز در آنها صورت «بالقوه» دارد و تا نیروی محرکی‌آنها را یاری ندهد « بالفعل » کاری نمیتوانند کرد .ـ « مرتبهٔ سفلی » la parte ima : زمین ، که جایگاه عناصر و ازهمه افلاك نسبت بخداوند دورتر است ، یعنی «پائین‌تر» جای دارد .

٤ـ «قسمت میانین» : افلاك ، که حد فاصل عرش الهی و کرهٔ خاکند . ـ «قوه وفعل» عناصر وملائك ، که از درآمیختن آنها گردش افلاك نتیجه‌میشود، واین دو ، یعنی عناصر پدید آرندهٔ افلاك و فرشتگان گردانندهٔ آنها ، در این جهان فلکی چنان با هم گره خورده‌اندکه امکان گسستن این گره نیست (non si divima). این گفته ، وجود آدمی را نیز که از ترکیب روح وجسم پدید آمده است شامل میشود ، و این پیوند باآنکه با مرگ‌آدمی ظاهراً میگسلد ، پس از روز رستاخیز دوباره استوارمیشود وجاودانه برقرار میماند .

۵ ـ یرونیمو Ieronimo (بایتالیائی کنونی سن‌جروآلمو San Geroalmo، بفرانسه سن ژروم Saint Jérôme ، بانگلیسی سنت جروم Saint Jerome ، بلاتینی‌هیرونیموس ـ Hieronymus) ازبزرگترین روحانیون کلیسای لاتین، که درسال۳٤۲ مسیحی در«دالماسیا» متولد شد و در روم تحصیلات مذهبی کرد و در سی‌سالگی بزیارت بیت‌المقدس رفت ، و اندکی بعد در صحرای عربستان انزواگزید وپنج سال با ریاضت گذرانید ؛ سپس برای تبلیغ دینی بانطاکیه و قسطنطنیه و روم و اسکندریه رفت و در ۳۸۵ به بیت المقدس بازگشت و صومعهٔ «بیت‌اللحم» را

بقیه در صفحهٔ بعد

اما حقیقت امر در بسیاری از صفحات نویسندگانی که از روح القدس
الهام گرفته اند مکتوب است ، و تو خود بادقت کامل درین باره آنرا
عیان خواهی دید[۱] ؛

ومنطق نیز تاحدودی این را درك تواند کرد ، زیرا پذیرفتنی نیست
که قوای محرکه چنین دیرزمانی محروم از کمال مانده باشند[۲] .

اکنون دانستی که این عشقها کجا و کی وچگونه آفریده شدند،
وبااین وقوف سه شعله از شعله‌های آتش اشتیاق فرو کش کردند[۳] .

در شمارش اعداد ، در زمانی کوتاهتر از آن به بیست نتوان رسید[۴]

بقیه از صفحهٔ قبل

بنیاد نهاد ،که در سال ٤١٦ سوزانده شد . وی درتفسیر معروف خود نوشته بود که فرشتگان قرنها پیش از دنیای مادی آفریده شدند ، ولی «سن‌تماسوداکوینو» باتکای اولین بند تورات که « در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید » با این عقیدهٔ او سخت مخالف بود ، و دانته نیز درین مورد از «سن‌تماسو» پیروی کرده است . نظریهٔ «سن‌جروآلمو» با عقاید حکمای یونانی تطبیق میکرد .

۱ ـ یعنی : حقیقت خلاف آنست که این روحانی گفته است ، و این حقیقت را آن نویسندگانی برما آشکار کرده‌اند که از روح القدس ، یعنی از کتب مقدس که بصورت وحی ازجانب خداوند نازل شده الهام گرفته‌اند . معلوم نیست اشارهٔ دانته بغیر از « سن‌تماسو داکوینو» به ـ کدامیك از فقها است ، ونیز روشن نیست که جز اولین بند تورات که نقل شد ، بکدام قسمت از آن نظر دارد . شاید اشارهٔ او به بند اول کتاب Ecclesiasticus درتورات باشد : « او که زندهٔ جاوید است همه چیزها را با هم بیافرید . »

۲ ـ یعنی : اگرفرشتگان ، که وظیفهٔ آنها گرداندن افلاك است ، مدتها پیش از خلق این افلاك آفریده شده بودند ، در این فاصله وجود آنها عاطل میماند وبحد کمالی که خداوند برایشان خواسته است نمیرسید ، ومنطق بشری تاآن حد که قدرت درك اسرارعالم بالا را دارد حکم میکند که چنین نقصی را درمورد ملائك نمیتوان قبول کرد. این استدلالی است که «سن‌تماسو داکوینو» درین باره در «رساله» خود (کتاب اول ، باب شصت ویکم) کرده است ، و در آن مینویسد : «هیچ جزئی تا وقتیکه از کل خود جدا باشد ، کامل نیست . »

۳ ـ بئاتریس در توضیحات خود ، به سه سئوال از سئوالاتی که آنها را در ضمیر دانته خوانده بود ، پاسخ داده ، و بدین ترتیب « سه شعله از شعله های شوق او را فرو نشانده است.

٤ ـ یعنی : درمدتی کوتاه‌تر از آن چه برای شمارش از یك تا بیست ضرور است

که ضرور آمد تا دسته‌ای از ملائك آرامش تکیه گاه عناصر شمارا برهم زنند[1].

اما آن دستهٔ دیگر برجای بماندند[2]، وخرسندانه بکاری که بینی پرداختند، و هرگز گردش آنهارا وقفه‌ای پدید نمیآید.

این سقوطرا گردنفرازی لعنتزای آنکس باعث آمد که تو درزیر سنگینی جملهٔ بار های جهانش یافتی[3].

اما اینان که درینجایند، فروتنی لازم را برای درك این حقیقت داشتند که صانع آنان خیر متعالی است که بدیشان قابلیت چنین ادراکی عطا فرموده است،

وازین راه بینش اینان بنیروی برکتِ روشنی بخش و باشایستگی ذاتی خودشان چندان برانگیخته شد که این جمله را ازین راه اراده‌ای کامل واستوار نصیب آمد[4].

۱ - «دسته‌ای ازملائك» : شیطان وملائك عاصی که از او پیروی کردند. - «تکیه گاه عناصرشما» : کرهٔ زمین، که تکیه گاه اصلی عناصر اربعه : آب، آتش، و باد وخاك است، زیرا که این کره بیش ازهمهٔ افلاك جنبه مادی دارد و ازین حیث ازجملهٔ آسمانها پائین‌تر است. - اشارهٔ این بند به عصیان شیطان (Lucifero) نسبت بخداوند وسقوط او از آسمان است، که در نتیجهٔ آن آرامش زمین برهم خورد وحفرهٔ دوزخ در دل خاك پدیدآمد (رجوع شود به سرود آخر دوزخ). - ازگفتهٔ دانته معلوم میشود که بعقیدهٔ او این عصیان بلافاصله پس از آفرینش این فرشتگان صورت گرفت، واین نظریه را وی از رسالهٔ «سن‌تماسو داکوینو» (کتاب اول، بابهای شصت ودوم وشصت وسوم) گرفته است، ولی در آنجا چنین امری را فقط «محتمل» میداند، ونه محتوم.

۲ - فرشتگانی که عصیان نورزیدند و وفادار ماندند.

۳ - اشاره به شیطان اعظم، که دانته او را درآخرین طبقهٔ دوزخ دیده‌بود (دوزخ، صفحات ۴۵۲ ببعد).

۴ - یعنی : این ملائك، بپاس وفاداری خود، علاوه برشایستگی ذاتی که از این راه نشان دادند از برکت فروغ بخش الهی (grazia illuminante) نیز برخوردار شدند، و این برکت، توأم باآن شایستگی، اینانرا مستحق سعادت ازلی کرد که درآن دیگر امکان گناه کردن نیست. اصل این فکر از رسالهٔ «سن‌تماسو داکوینو» است (کتاب اول، باب پنجاه ودوم).

و میخواهم بیقین بدانی ، و تردیدی درین باره روا مداری ، که استحقاق کسب برکت متناسب بادرجهٔ شمول عشق است[1] .

و اگر مفهوم سخنان مرا نیکو دریافته باشی ، اکنون بی یاری دیگری آنچه‌را که مربوط بدین مجمع‌است[2] کاملتر توانی دید .

اما چون در مدارس شما، درروی زمین ، چنین خوانده میشود که طبیعت ملکوتی بمقتضای ماهیت خویش میفهمد و بخاطر میسپارد و میخواهد،

بناچار توضیحی بیشتر میدهم تا تو حقیقت امر را که درجهان زیرین بسبب دوپهلوئی این دروس در ابهام مانده است آشکارا توانی دید[3] .

این جوهرها پس از درك لذت دیدار خداوند دیگر دیده از او که عالم‌السر والخفیات است برنگرفته اند ؛

لاجرم امر تازه‌ای این‌دیدار را برهم نمیزند ، واینان‌را نیازی بدان نیست که از راه اندیشهٔ مجزا چیزها را بخاطر آرند[4] ؛

---

۱ ـ یعنی : هر قدر درجهٔ عشق بخداوند زیاد تر باشد صاحب این عشق بیشتر شایستهٔ برکت الهی میشود .

۲ ـ مجمع consistorio ، جمع طبقات نه‌گانهٔ ملائك .

۳ ـ یعنی : در دانشگاههای‌شما استادان چنین تعلیم میدهند که فرشتگان (طبیعت ملکوتی angelica natura) دارای قوهٔ ادراك وحافظه واراده‌اند ، وبناچار من برای تو توضیح دهم که چرا این ادعا ، که بصورتی مبهم و دو پهلو بمیان‌میآید (equivocando) با حقیقت تطبیق نمیکند . ـ این عقیده‌ایست که « سن‌تماسو داکوینو » در رسالهٔ خود (کتاب اول ، باب پنجاه وچهارم) ابراز داشته : « ازسه خصیصهٔ انسانی هوش وحافظه و اراده ، ملائك فقط اولی و سومی‌را دارند، وحافظه را نیزبشرطی میتوانند داشت که‌آنرا فقط از جنبهٔ روحی ومعنویش درنظر گیریم ، نه ازآن جنبه‌ای که با حواس سروکار دارد» . این یکی ازموارد معدودی است که دانته در« کمدی‌الهی» نظری خلاف نظر «سن‌تماسو» دارد .

٤ ـ یعنی : این فرشتگان از آنروکه گذشته وحال وآینده را بطورمستمر در فروغ الهی میتوانند دید ، دیگر به «حافظه» نیازی ندارند ، زیرا که برای آنان هیچ چیزی تازگی ندارد . ـ « اندیشهٔ مجزا» concetto diviso : حافظه ، که تصویر چیزهائی را بطور خاص وجداگانه درخود نگاه میدارد . ـ در بارهٔ این تعبیر میان مفسرین توافق نظرنیست ، چنانکه برخی مفهوم‌آنرا «یادآوردن فراموش شده ها» دانسته‌اند .

بدین قیاس ، در جهان سفلی ، کسانی بی‌آنکه خفته باشند خواب میبینند ، و ازآنان برخی گمان میبرند که حقیقت را گفته اند ، وبرخی دیگر چنین گمانی نمیبرند ، اما دریکی ازاین دومورد گناه وشرمندگی بیشتراست[1] .

دردنیای زیرین، علاقه بظاهرنمائی شماراچنان دربند خویش دارد که در استدلالات فلسفی خود براهی واحد نمیروید .

وبااین وصف ، چنین قصوریرا دراینجا باسختگیری کمتری تلقی میکنند تاخطای ازیادبردن مکتوب الهی یاتفسیر ناروای آنرا[2] .

کسانرا توجهی بدین نیست که این‌بذر درجهان بقیمت چه‌خونها افشانده شد[3] ، وچه عزیزاست آنکس که حقیرانه روی بدان برد .

هر کسی برای جلب توجه کسان راهی میجوید ، ودرین راه آنچه را که خود ساخته وپرداخته است وسیله قرار میدهد ، وپیشگویان درین باره بحثها میکنند ، اما انجیل خاموش‌میماند[4] .

یکی میگوید که بهنگام شهادت مسیح ، قرص ماه وا پس رفت و

---

۱ ـ یعنی : در روی زمین ، کسانی که خود را در حل این مشکل صالح میشمارند ، تعبیرات عجیب وغریبی میکنند که به خواب ورؤیا شبیه است ، و ازمیان اینان یکدسته کسانی هستند که امر برخودشان نیزمشتبه شده است و گمان میبرند که واقعاً بحقیقت پی‌برده‌اند، ودستهٔ دیگرآنهائیند که به بیمعنی بودن گفتهٔ خویش واقفند، ولی ازین راه درپی اغفال کسان برمیآیند ، وطبعاً گناه این دستهٔ دوم بیشتر است .

۲ ـ مکتوب الهی la divina scrittura : کتب آسمانی تورات و انجیل . ـ «ازیاد بردن مکتوب الهی»: «بنونوتو» مفسرمعروف کمدی الهی درین باره مینویسد : « بسیارند کسانیکه نام متی ومرقس را برلب دارند ، اما در دل جز به ارسطو وابن‌الرشد نمی‌اندیشند» .ـ «تفسیر ناروای‌آن» : رجوع شود بسرود سیزدهم این‌کتاب ، صفحهٔ ۱۳۰۵، بند ۲ وشرح ۳ .

۳ـ اشاره بفداکاریهائی که برای استقرار آئین مسیح شد .

۴ ـ یعنی:بافسانه‌هائی که خودساخته‌اند استنادمیجویند، اما اشاره‌ای به‌انجیل نمیکنند، زیراکه درآن مدرکی برصحت ادعای خود نمیتوانند جست .



Edit. Venetia 1491.　　　　Paradiso, I.

دانته در بهشت
صفحهٔ اول قدیمترین چاپ ایتالیائی کمدی الهی ، مربوط به سال ۱۴۹۱ میلادی در شهر «ونیز» ایتالیا

در قسمت پائین این تصویر دانته در « بهشت زمینی » و در قسمت وسط آن دانته همراه بـا بئاتریس در سفر آسمانی بـافلاك ، نموده شده است . در سمت راست بـالا منطقة البروج در هنگام سفر بهشت دانته ، موقعیکه خورشید در بـرج حمل است و «ثور» در پیش رو و«حوت» درپشت سرش قراردارد، دیده میشود . نقش دوشیر بالای تصویر نشان شهر ونیزاست . این‌تصویر ازروی نسخهٔ‌چاپی «کارلواستاینر» نقل‌شده است.

حائل خورشید شد ، تانور آنرا ازرسیدن بزمین باز دارد[1] ؛
و دروغ میگوید ، زیرا که روشنائی خود بخود روی در کشید[2] ،
وبدین مقیاس چنین کسوفی درنزد اسپانیائیان وهندیان و یهودان یکسان
بوده[3] .

۱ ـ اشاره به کسانیکه در توجیه ظلمتی که بگفتهٔ انجیل درهنگام مرگ عیسی همه‌جا را فراگرفت ،بسراغ دلائل علمی ونجومی میروند ، مثلا میگویند: این‌ظلمت ازآنجاآمد که قرص ماه در برابر خورشید حائل شد ، یعنی کسوف طبیعی روی داد . بدین ظلمت ناگهانی ، درسه‌انجیل ازاناجیل اربعه اشاره شده (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « . . . و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت» ؛ و(انجیل مرقس باب پانزدهم): « ... و چون ساعت ششم رسید ، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فراگرفت » ؛ و (انجیل لوقا ،باب بیست وسوم) : « وتخمیناً ازساعت ششم تا تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت و خورشید تـاریك گشت وپردهٔ قدس ازمیان بشکافت . »

۲ — « ودروغ میگوید ، زیرا که ... » e mente, ché : این ترجمه ازروی متن چاپهای موثق کمدی‌الهی منجمله چاپ معروف «انجمن‌دانته شناسی ایتالیائی» وچاپ«مور-توین‌بی» صورت گرفته است . در چاپ مهم دیگری که توسط «مور» انتشار یافته ونیز درتفسیر «کازینی » بجای این سه‌کلمه چنین آمده است «ed altri che...» و درین صورت معنی‌آن این میشود: « وآن‌دیگری مدعی است که . . . » . ـ در ترجمهٔ معروف «لانگ‌فلو» ودرچندین چاپ‌ایتالیائی وخارجی «کمدی‌الهی» باستثنای ترجمهٔ فرانسه « ماسرون» عموماً صورت « دروغ میگوید» مورد قبول گرفته است ؛ ولـی درین‌صورت یك اشکال اساسی پیش میآید، وآن‌اینست کـه این عقیدهٔ گرفتن خورشید در هنگام شهادت عیسی عقیده‌ایست که مورد قبول وتأیید « سن‌تماسوداکوینو » قرارگرفته‌است (رسالهٔ سن‌تماسو،کتاب سوم، باب‌چهل‌وچهارم)، وهرچندکه‌وجوداختلاف نظرمیان اوودانته درین باره‌نامعقول نیست ولی بسیار مستبعد مینماید که دانته این روحانی بزرگ راکه درسراسر کمدی‌الهی مورد تجلیل اوست ، بالصراحه«دروغگو» بنامد، بخصوص‌ازآنروکه «سن‌تماسو نظرخویش را متکی به احکام وفتاوی «دنیسیوی آئروپاغی» میداند که دانته درسرود قبل از او با تکریم تمام یادکرده است . — تنها فرضی‌که برای رفع این اشکال میتوان کرد ، اینست که دانته انتساب این نظررا به « دنیسیو» از همان « افسانه هـای بی‌اساس » دانسته باشد که مایهٔ گمراهی «سن‌تماسو» نیزشده است .

۳ — اسپانیا و هندوستان ، چنانکه قبلا نیز گفته شده (سرود بیست و ششم دوزخ ، صفحهٔ ۴۲۱ شرح ٤ ـ سروددوم برزخ ، صفحهٔ۵۹۲بند ۲ وشرح ۳) در نظر دانته مفهوم دوحد غربی وشرقی ربع مسکون را دارند و اول وآخرجهان بشمارمیروند، و درینجا تذکر داده‌میشود

بقیه در صفحهٔ بعد

۱

« فلورانس » را شمارهٔ « لاپو » ها و« بیندی» ها کمتراز تعداد این افسانه هائی‌است که هرساله ساخته وپرداخته میشود ودرهر گوشه و کنار با بانگ بلند از بالای منابر بگوش کسان میرسد[۱] ؛

چنانکه گوسپندان نادان ، درحالی ازچراگاه باز میگردند که فقط بادخورده‌اند ، ولی‌اینان‌را بیخبری ازخسرانی که ازین راه میبرند ، عذری مواجه نتواند بود[۲] .

مسیح بنخستین شاگردان خویش[۳] نگفت : «بروید وبرای خلائق ژاژخائی کنید[۴] » ، بلکه ایشان‌را بااصول حقیقت آشنائی بخشید ؛

بقیه از صفحهٔ قبل

که طبق نص صریح انجیل ، در هنگام مرگ عیسی « تمام روی زمین » از هندوستان گرفته تا اسپانیا در تاریکی فرو رفت ، در صورتیکه اگر کسوف اتفاق افتاده بود بفرض هم که کسوف کامل میبود میبایست فقط در یکجا تاریکی مطلق را حکمفرما کند ودر سایر نقاط بصورت کسوف جزئی دیده شود .

۱ ـ یعنی : تعداد افسانه های مجعولی که هرساله روحانی نمایان دربارهٔ امور دینی در فلورانس میسازندوآنهاراازبالای منبرها بمردم ساده لوح بازگومیکنند از تعداد فلورانسیانی که لاپی Lapi (جمع «لاپو») یا بیندی Bindi (جمع «بیندو») نام دارند بیشتر است . این دو اسم از اسامی رایج فلورانس بود،همچنانکه بقول «بنونوتو» نامهای «مارکو» و « مارینو » در فلورانس رواج داشت . یکبار دیگر نیز (سرود سیزدهم بهشت ، صفحهٔ ۱۳۰۵، بندسوم) بهمین صورت به «خانم‌برتا» و «آقای‌مارتینو» اشاره شده است . ـ لاپو Lapo مخفف یاکوپو Iacopo (یعقوب) و بیندو Bindo مخفف ایلدبراندو Ildebrando است . « هازی‌لونیون » مفسر و مترجم فرانسوی‌دانته این دونام را بترتیب‌مخفف «جیرولامو» و «الساندرینو» میداند وگمان‌میکنم که وی دربن‌باره اشتباه کرده‌است.

۲ — یعنی : مردم عامی(گوسفندان‌نادان) در بازگشت ازمجلس‌وعظ(چراگاه) گرسنه‌اند، زیراکه بجای خوراك وعلف واقعی (اصول وتعلیمات حقیقی دین) فقط بادخورده‌اند (سخنان‌پوچ شنیده‌اند)، ولی این‌عذرکه مابصحت یا سقم‌آنچه شنیدیم‌واقف نبودیم ، برای بخشایش گناه ایشان کافی نیست،زیراکه بقول بوتی «جهل‌عذرگناه‌نیست»، وفقط آنرا سبك میتواند کرد» .

۳ — al suo primo convento : اولین حواریون ومریدان .

٤ — اشاره به جمله‌ای که مسیح پس از رستاخیز خود بیازده حواری گفت (انجیل متی باب بیست وهشتم): «... پس‌رفته همهٔ‌امتهاراشاگرد سازید وایشانرا باسم‌اب وابن‌وروح‌القدس‌تعمید دهید. » و (انجیل یوحنا ، باب بیستم) : « ... چنانکه پدرمرا فرستاده، من‌نیز شمارامیفرستم».

واینان چنان نیکو مبشر این حقیقت شدند، که درپیکار های‌خود برای افروختن‌آتش ایمان، انجیل را هم‌نیزه وهم‌سپرخویش کردند[۱] .

اما اکنون واعظان با لودگی ودلقك‌منشی بموعظه‌میروند، وچون توانسته باشند مستمعین را بخندانند باد در باشلق می‌افکنند وبیش‌ازین چیزی نمیطلبند؛

اما این تحت‌الحنك[۲] آشیان پرنده ایست که اگرعامیانش ببینند بارزش واقعی آن بخششی که تکیه‌گاهشانست پی خواهند برد[۳] ؛

وازین راه، حماقت وسبکمغزی چنان تعمیم‌یافته است که مردمان بی‌مطالبهٔ مدرك وگواهی بدنبال همهٔ وعده‌های این واعظان میشتابند.

خوکان «سنت‌آنتونیو» ازین‌بابت فربه میشوند[٤] ، ونیزآن‌دیگران

۱ — یعنی : انجیل برای ایشان هم سپری در مقابل دشمنان وهم نیزه‌ای برای حمله به مشرکین وتحصیل پیروزی برای مؤمنین بود .

۲ — becchetto نوك باشلق کشیشان که فرو آویخته بود ، و ازین حیث وهم از لحاظ طرزبیان « کشیشانهٔ » دانته درینجا ، میتوان اصطلاح « تحت الحنك » را بـا آن مرادف آورد.

۳ ـ آن پرنده‌ای : شیطان‌که در « دلق‌مرقع » زاهدان زبائی خانه دارد و مردم عامی (vulgo)اگرآنرا بتوانندديد، درخواهند یافت که وعده‌های‌روحانی‌این‌زاهدنمایان‌بچه اندازه‌پوچ و بی‌ارزش است . — تشبیه ابلیس به پرنده قبلا نیز در دوزخ شده است (دوزخ ، سرود بیست ودوم ، صفحهٔ ۳۶۶ ، بند۲ وشرح۲ ـ سرودآخر ، صفحهٔ ۴۳۲ ، بند اول)

٤ ـ سنت آنتونیو Sant' Antonio یکی اززهاد معروف قرون سوم وچهارم‌مسیحی است (۲۵۱ـ۳۵٦)که قسمت اعظم عمرخویش را در بیابان مصردر رهبانیت وانزوا گذرانید ، و فرقه‌ایرا بنیاد نهاد که بنام «فرقهٔ سنت‌آنتونیو » Ordine di Sant' Antonio نامیده‌میشد. افراد این فرقه از راه‌صدقه اعاشه میکردند،ووجه مشخص فرقهٔ آنان خوکهائی بودکه در صوامع متعلق بدین‌فرقه نگاهداری میشد . خـوك در ادوار قدیـم مظهر شیطان بشمار میرفت، و چون « سنت آنتونیو » در انزوای خویش بکرات با وساوس شیطان یعنی از راه وسوسه های نفسانی مورد آزمایش قرار گرفت ، این روحانی را همیشه همراه با خوکی مجسم میکردند ، که «سمبول» وسوسه بود. این «وسوسهٔ سنت‌آنتوان» در عالم ادب وهنر مغرب زمین موضوع تابلوها

بقیه در صفحهٔ بعد

که از آنان‌هم خوکترند، وبجای پول واقعی سکهٔ ساختگی‌میپردازند[۱].

اما چون ازمطلب خود بسی دورشدیم ، نظر براه راست باز گردان تاراه خویش را بتناسب زمان کوتاه کنیم[۲].

شمارهٔ آنهائی که صاحب این طبیعتند[۳] چندان زیاد است[٤] که هرگز زبان یااندیشهٔ آدمیان بدین اندازه دور نتوانسته است رفت[٥] ؛

واگر آنچه راکه دانیال عیان کرد در نظر آری ، خواهی دید که شمارهٔ واقعی درلفافهٔ آن هزارانی که مورد بحث اوست نهفته است[٦] .

فروغ نخستین[۷] که این طبیعت را سراسر روشنی میبخشد ، از

بقیه از صفحهٔ قبل

واشعار وآثار هنری بسیار قرار گرفته‌است که ازمهمترین‌آنها کتاب معروف «گوستاوفلوبر»باهمین نام است . — اشارهٔ دانته دراینجا اشاره‌ای دوپهلواست به‌شهوات وامیال‌فاسد روحانی نمایان(که خوك مظهر این‌فساد آنهاست) وبه روحانیون صومعهٔ « سنت‌آنتونیو» در فلورانس . ـ « خوکان ازین بابت فربه میشوند » یعنی : پولی‌که بدین روحانیـان دروغین داده میشود بمصرف تغذیهٔ خوکانی میرسد که درین صومعه نگاهداری میشوند، ودرعین حال این معنی را داردکه « وسیلهٔ ارضای شهوات این روحانی‌نمایان میشود » .

۱ ـ«آن دیگران که ... » : اشاره بخوداین روحانیان دروغین، وشاید اشاره‌به‌معشوقگان وفرزندان، نامشروع‌آنها وامثال ایشان.— «سکهٔ‌ساختگی»: افسانه‌های جعلی که‌ایشان بجای‌احادیث واقعی مذهبی‌تحویل‌شنوندگان میدهند وبخششی که با ادعای موهوم شامل‌آنهامیکنند .

۲ — زیرا سفر دانته دربهشت نزدیك بپایان است و باید زودتر نادیده‌هارا ببیند.

۳ — طبیعت ملکوتی ؛ «این» اشاره به فرشتگان است .

٤ — s' ingrada کلمه‌ای که دانته از grado ساخته‌است.

٥ — یعنی : تعداد ملائك آسمان آنقدر زیاد است که نه تنها در بیان بلکه در خیال آدمی نیز نمیگنجد .

٦ — اشاره به‌بندی از کتاب « دانیـال‌نبی » در تورات (باب‌هفتم) که درآن دانیال‌رؤیای خوش‌را شرح میدهد : « ... وقدیم‌الایام (خداوند) را دیدم که جلوس‌فرمود ... ونهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد . هزاران هزار او را خدمت میکردند و کرورها کرور بحضور وی ایستاده بودند». این همان دانیال است که مقبره‌اش درنزدیك‌شوش است ودربارهٔ اودر تورات گفته شده که «این دانیال در سلطنت داریوش و درسلطنت کورش فارسی زندگی‌میکرد» .

۷ — la prima luce : خدا .

طرقی مختلف برآن نور افشانی میکند که تعدادش با تعداد محتشمانی که باآن درمیآمیزند برابراست[۱] :

لاجرم ، ازآنرو که علاقه دردنبال نطفه زائی میآید ، شیرینی عشق دروجود آنان بیشتر شعله برمیافروزد ویا ملایمتر میشود[۲] .

اما ازین پس جلال وجبروت آن قدرت سرمدی را بین که برای خویش اینهمه‌آئینه ساخته‌است[۳] ، تادرجملهٔ آنها منعکس شود،

وبااین وصف ، همچنان دروحدانیت خویش باقی مانده‌است[۴] .»

---

۱ - یعنی : فروغ الهی هریك از فرشتگان (محتشمان splendori) را بصورتی خاص شامل میشود .

۲ - ... و در نتیجه هریك ازآنها بتناسب برکتی‌که شامل وی شده خدا را بیشتر یا کمتر بتواند دید . این دیدارالهی که‌عشق‌ازآن میزاید به انعقاد جنین Atto che concepe تشبیه‌شده است‌که اساس «زایندگی» است . درسرود بیست وهشتم همین نکته‌توجیه‌شده است .

۳ - اینهمه فرشتگان را که‌آئینه‌های فروغ الهی اویند .

٤ - یعنی : در هر آئینه بصورتی خاص منعکس میشود ، بعبارت دیگر هر فرشته از نعمتها و برکتی‌که شامل او شده خدا را بنحوی‌که فقط او میتواند دید می‌بیند،اما خداوند که این‌همه‌جلوهٔ‌گوناگون‌داردخود همچنان یکی‌است . بدین نکته‌یکبار دیگرنیز اشاره شده‌است «برزخ» سرود سی‌ویکم ،(صفحهٔ ۹۸۲ ، بنداول وشرح ۱) .

سرود سی ام

عرش اعلی

خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

یکبار دیگر دانته بی‌آنکه خود دریافته باشد همراه با بئاتریس پای بآسمانی بالاترمیگذارد، ولی این بار زیبائی بئاتریس که در صعود از هر فلکی بفلك بعد بیشتر میشود بچنان حدکمالی میرسد که دانته بصراحت بعجزخویش از وصف آن اعتراف میکند ، زیرا این آسمانی که وی با راهنمای ملکوتی خود پای بدان نهاده «عرش الهی» یعنی‌آخرین سرمنزل این سفرآسمانی است که کمال مطلوب راه نشین دیار زندگان درآن جای دارد . تا بدینجا دانته در افلاك نه‌گانه فقط با مظاهر وتجلیات گوناگونی ازفروغ جلال وحقیقت الهی روبرو شده ، ولی اکنون دیگر وقت آن رسیده است که گرد راه را بیفشاند و بیواسطه وحجابی باخود این فروغ ازلی روبرو شود :

جمال یار ندارد نقاب و پرده ، ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

این منزلگه‌آخرین ، آسمان دهمین است که Empireo نام دارد . این کلمه از اصل یونانی Empûrios (مشتق از دو ریشهٔ en بمعنی «در» و pûr بمعنی‌آتش) آمده‌است وبدین ترتیب معنی « جایگاه آتش» یا «کانون فروغ» را دارد ، وبدیهی است که در الهیات این نام از آنجهت که این فلك جلوه‌گاه فروغ الهی‌است بدان داده شده است. در یونان کهن این اسم را بقسمت علیای‌آسمان داده بودند که بعقیدهٔ قدما کانون آتش بود واین همان « فلك نار » است که دانته در صعود خود از بهشت زمینی به فلك اول از آن میگذرد (رجوع شود به‌سرود اول این‌کتاب، صفحهٔ ۱۱۳۹، بند ۳). بعدها در میتولوژی یونان «امپوریوس» را اعلی طبقهٔ‌آسمان دانستند که خدایان درآن مسکن دارند، واین کلمه با همین مفهوم دراینجا آمده است .

این فلك اعلی که جایگاه خداوند یعنی عرش‌الهی است ، بخلاف‌سایر افلاك گردنده بر جای خود ثابت است ، زیرا که حرکت دیگر افلاك از آن میآید و او را خود نیازی بحرکت نیست . از طرف دیگر این فلك جنبهٔ تجرد محض دارد ، یعنی مطلقاً غیرمادی است وفقط از فروغ الهی پدیدآمده است . دانته که مرحله بمرحله دراین سفر آسمانی خود دیده را از آلایشهای پیشین

صفا داده و «خانه را خالی کرده» است تا «منزل جانان شود» ، سرا سر بهشت و ارواح بهشتی راکه در آنند نخست بصورت رودخانه‌ای سمبولیك که از فروغ محض پدیدآمده است وبعد ازآن بشکل گل ملکوتی عظیمی (mistica rosa) که زیباترین ساختهٔ دانته در کمدی الهی است در برابر نظر میبیند و ازین راه با « دربار آسمان » و « درباریان دوگانهٔ آن » یعنی دستهٔ فرشتگان و دستهٔ ارواح آمرزیدگان بهشتی آشنا میشود ، ولی فرمانروای این دربار را تا آخرین صفحهٔ کتاب بچشم نمیتواند دید . این سرود و سه سرود بعد ، حاوی بدیع‌ترین صحنه‌ آرائیهای دانته در کمدی الهیند .

دانته خود در کتاب «ضیافت» (باب دوم) دربارهٔ این آسمان چنین مینویسد: « این بنای عظیم «کاخ سلطنتی » کائنات است که عالم امکان سراسر در آن مستتر است وبیرون ازآن هیچ نیست . این کاخ عظیم را جائی خاص نیست ، زیرا سراسر آن از « ادراك ازلی» پدید آمده است که یونانیان آن را Protonoe مینامند ، وحشمت اوست که بزبان مزمور خوان بزرگ[1] چنین وصف شده است «جلال ترا برفراز آسمانها میستایند . »

درهمین کتاب ضیافت (باب دوم) دانته این آسمان را در عالم افلاك به علم الهیات درمیان علوم تشبیه میکند ، و درین باره چنین مینویسد : « آسمان «امپیرئو» از نظر آرامش وصلح جاوید خود به علم الهی که آکنده از صلح و آرامش است شباهت دارد وهم ازنظر آنکه تناقص گوئی و دلائل سفسطی راتحمّل نمیآورد ، زیراکه موضوع آن مافوق هرسفسطه و تناقص است وباذات احدیت ارتباط دارد. »

۱ــ داود نبی ، در زبور .

سرود سی‌ام

شاید که در شش هزار میل مسافت از ما ، ساعت ششمین سر گرم فروزندگی باشد ، واین جهان و سایهٔ آن تقریباً هم کفه‌آمده باشند ،

که قسمت میانین آسمانی که مارا دورترین افلاك است اندك اندك چنان میشود که از ژرفنای ما دیگر برخی ازاختران‌آنرا نمیتوان دید ،

و هر اندازه که خادمهٔ فروزان خورشید پیشتر آید ، در آسمان اختری‌ازپس اختری‌خاموش میشود تانوبت‌بدانیك‌رسد که درخشنده ترین اختران است[1] ؛

---

۱ — سه بند اول این سرود که در دنبال یکدیگر میآیند روبهم بوصف یك مضمون اختصاص دارند ، ولی از لحاظ تقدم وتأخر باید جای دو بند اول و دوم عوض شود و دانته فقط از آن رو این ترتیب را بهم زده است که سرود او ، مثل غالب سرودهای کمدی الهی ، مطلع زیبا وآراسته‌ای داشته باشد . مفهوم کلی این سه‌بند چنین است : درآنوقت که خورشید درفاصلهٔ تقریبی شش‌هزار میل ازما در وسط آسمان میدرخشد ، یعنی درساعت نیمروزی (ساعت‌ششمین)، در افـق ما آسمان پر ستاره (فلك نوابت کـه نسبت بما دور ترین افلاك است) با نزدیکی صبح اندك اندك چنان روشن میشود که دیگر ازروی زمین (ژرفنای ما، اشاره بدینکه کرهٔ زمین پائین‌تر از همهٔ افلاك‌قرار دارد) اخترانی‌راکه کوچکترند وفروغی‌کمتر دارند نمیتوان دید(«شاید که درشش‌هزار میل مسافت ازما » درینجا معنی « درمسافت تخمینی شش‌هزار میانی‌ما » را دارد ونه این معنی راکه«احتمال میرود درچنین مسافتی‌ازما») و درین هنگام بسبب آنکـه خورشید تقریباً محاذی با افق ماست ، سایهٔ زمین بصورتی افقی درفضا میافتد ، بطوریکهٔ کرهٔ زمین و سایهٔ آن چنانکه در دو کفهٔ مساوی ترازوقرار گرفته باشند همسطح میشوند ؛ آنگاه خورشیداندك‌اندك بالا میآید تا در افق ما طلوع کند و با افزایش نور فجر طالع (خادمهٔ بسیار فروزندهٔ خورشید la chiarissima ancella) اختران بزرگتر وبزرگتر یکایك ناپدید میشوند تا نوبت‌زهره که درخشنده‌ترین‌آنهاست برسد . — بنابمحاسبات ریاضی قرون وسطی، محیط زمین چنانکه دانته

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی‌ام

نصرت بازیگری[۱] که جاودانه بر گرداگرد آن نقطه میگردد که مرا مغلوب خویش کرد[۲]، و بظاهر محاط در آن است که خود محیط بر آنست[۳]، بهمینسان تدریجاً در نظرم خاموش شد[۴]، و عجز نیروی بینائی من، وعشق من، مرا واداشت که دیده بجانب بئاتریچه بگردانم.

اما اگر همهٔ آنچه تابدینجا ازوی گفته شد درمدیحه‌ای واحد گرد آید، باز این مهم[۵] را بس نتواند بود.

آن جمالی که برمن هویدا شد نه تنها از حد ادراك حواس ما برتر است، بلکه بیگمان بجز آفریدگار آن، هیچ کس دیگررا امکان درك کمالش نیست[۶].

بقیه از صفحه قبل

درباب سوم وچهارم «ضیافت» خود مینویسد ۲۰۴۰۰ میل (miglia مقیاس ایتالیائی) است، و ۶۰۰۰میل فاصله‌ای که وی بدان اشاره میکند تقریباً هفت‌ساعت را شامل میشود، بنابرین در صورتیکه خورشید در این فاصله در ساعت ششم روز باشد، در افق ما یکساعت بطلوع آن‌مانده است، ومفهوم تمام اشارات این سه‌بند همین «یکساعت پیش ازطلوع خورشید» است.

۱ – نصرت بازیگر il triunfo che lude: حلقه‌های نه‌گانهٔ فرشتگان که پیروزمندانه برگرداگرد فروغ الهی در پایکوبی وگردشند؛ این طرز تعبیرشاعرانه درسرودهای آخربهشت بکرات دیده میشود.

۲ – «نقطه‌ای که مرا مغلوب کرد» punto che mi vince: نقطهٔ مرکزی این‌دوایر (فروغ‌الهی) که تابندگی آن ذاته را واداشته است که چشم بپائین افکند.

۳ ـ یعنی: بظاهر این نقطهٔ مرکزی در داخل این دوائر جای دارد، ولی‌درحقیقت همهٔ این دوائرند که تحت‌الشعاع آن وآفریدهٔ آنند.

٤ – یعنی: همچنانکه ستارگان آسمان با نزدیکی خورشید بصورتی که در آغاز سرود شرح داده شد یکایك غروب میکنند وازنظر محو میشوند، این حلقه‌های نه‌گانهٔ دوار نیزاندك‌اندك در نظر من فروغ خویش‌را از دست بدادند وناپدید شدند.

۵ – این‌مهم questa vice؛ این کلمهٔ vice بطور عادی معنی«نوبت» رادارد، بهمین جهت بعضی آنرا بهمین مفهوم «این‌بار» معنی کرده‌اند.

٦ – بئاتریس، مظهر حقیقت الهی که در سیر خود ازهرفلك بفلك بالاترشده بود،

بقیه در صفحهٔ بعد

درچنین گذرگاهی من بشکست خویش اذعان دارم، و بیش‌از آنچه هر کمدی‌نویس یاتراژدی نویسی‌دگر درمورد قسمتی از نوشتهٔ خود کرده باشد چنین میکنم[1]،

زیرا که همچون فروغ‌خورشید که بردیده‌ای ناتوان تابد، یادآن لبخند دل‌انگیز نیروی تشخیص را از اندیشهٔ من‌میستاند[2].

از نخستین روزی که چهرهٔ‌ویرادرزندگانی زمینی بدیدم، تا بدین دیدارآسمانی‌او،هرگز از نغمه سرائی باز نایستاده‌ام؛

اما اکنون مرا باید که همچون هنرمندی که بکمال هنرخویش رسیده باشد، دست از وصف زیبائی او بدارم،

وویرا درین راه بدست‌آوائی رساتر ازبانگ شیپورخویش که‌میباید مهمی گران را بپایان برد، بسپارم[3].

بقیه از صفحهٔ قبل

اکنون که بآخرین منزل این سفریعنی بعرش الهی پا نهاده طبعاً بحداعلای زیبائی خویش‌رسیده است، بطوری که هیچکس جز خداوند کمال این زیبائی را درك نمیتواند کرد. مفهوم واقعی این‌سخن اینست که‌چنین‌راهروی‌درطریق درك حقیقت منزل بمنزل پیش میرود ودرهرمنزل بصفای معنوی بیشتری نائل میشود تا بپایان سفر خویش رسد، که درآن باید مطلوب خود را بیواسطه ببیند و درآنوقت برای مواجهه با حقیقت مطلق احتیاج بنیروئی خارق‌العاده دارد.

۱ ــ «کمدی نویس» و «تراژدی‌نویس» درنظر دانته مفهوم نویسندگان آثار سبك و آثار سنگین را دارند (De vulgari Eloquentia باب دوم)

۲ ــ یعنی: همچنانکه دیده‌ای ضعیف فروغ خورشید را تحمل نمیتواند آورد، حافظه من نیز قدرت بیاد آوردن زیبائی لبخند بئاتریس را نداردتامن‌بکمك این خاطره بتوصیف آن پردازم.

۳ ــ یعنی: میباید وصف زیبائی اورا بشاعری چیره دست‌تر از خود واگذارم (آوائی رسا تر از بانگ شیپور من) و خود بما بقی داستان خویش پردازم. ــ این اصطلاح «شیپور» را یکبار دیگر دانته در دوزخ (سرود نوزدهم، صفحهٔ۲۵۰، بند دوم) بکار برده است، واظهار امید «متواضعانه» اینکه‌کسی دیگربهترازو چنین وصفی کندنیز تکرارآنست که قبلا درسروداول بهشت (صفحهٔ۱۰، بند سوم) گفته شده بود.

سرود سی‌ام

«بئاتریچه» بارفتار و با گفتار راهنمائی هوشمند، چنین آغاز سخن کرد: «ما ازدل جسیمترین افلاك پای بیرون نهاده و بدان آسمانی رسیده‌ایم که سراسر فروغ محض است [1]:

فروغی روحانی وآکنده‌ازعشق [2]؛ عشقی لبریز از سرور بنیکوئی واقعی [3]؛ سروری که ازحد هرلطف وجاذبه‌ای بالاتر است [4].

دراینجا هردو سپاه بهشتی را روی در روی خواهی‌دید [5]، ویکی‌از آندو را بهمان شکل بینی که در روز قضای‌آخرین توانیش دید [6].»

همچنانکه تابش فروغی ناگهانی اجزاء باصره را پریشان میکند ودیده را از امکان دیدار چیزهائی تابنده‌تر بازمیدارد،

نوری‌خیره کننده برپیرامون‌ما بتافت وچنان پرده‌ای‌ازجلال خویش

---

۱ – یعنی: اکنون از آن فلك که بالاترین افلاك و بنابرین وسیعترین و بزرگترین آنهاست بیرون آمده وبآسمان مافوق آن (عرش‌الهی) که بخلاف سایرافلاك اثری‌ازماده وجسم‌در آن نیست وفروغ محض‌است پای‌نهاده‌ایم. – درمتن‌کلمهٔ «بئاتریس» بصورت‌ضمیری‌آن‌آمده‌است.

۲ – فروغی که بچشم محسوس نیست ولی با دیدهٔ ادراك باطنی دیده میشود.

۳ – عشق به خداوند که کمال خیر ونکوئی است، وازین راه بیننده را آکنده از سرورآسمانی میکند.

٤ – سروری که مایهٔ ارضای‌کامل روح میشود و ازین راه از هرلذت جسمی یا روحی دیگری بالاتر است.

٥ – «این و آن سپاه» l' una e l' altra milizia: آمرزیدگان بهشتی، و فرشتگان.

٦ – یعنی: ارواح بهشتی درینجا بخلاف سایر افلاك که فروغی‌آنها را در میان گرفته ومانع شناختنشان بود، با شکل زمینی خود یعنی با شکلی که پس از روز رستاخیز (قضای آخرین giustizia ultima) خواهند داشت نمودارند. بنا باحادیث مسیحی، ارواح در روز رستاخیز قالب خاکی خودرا باز میگیرند و ازآن پس بهمین شکل باقی میمانند (دوزخ، سرود ششم، صفحهٔ ۹۰، بند ٤ – بهشت، سرود بیست وپنجم، صفحهٔ۳٦٥بند۲ وشرح٤) – دستهٔ دیگر، یعنی فرشتگان، پس از رستاخیز نیز همچنان بصورت مجرد باقی میمانند.

بر گردم بکشید که در ماورای آن دیگر چیزی نمیتوانستم دید[۱] .

« عشقی که آرامش بخش این آسمان است ، همیشه باچنین درودی بپیشباز میهمان خویش میآید تاشمع را آمادهٔ شعله افروختن کند[۲] . »

هنوزاین کوتاه سخن بسر نرسیده بود که دریافتم که نیرویم از آنچه بود بسیار فراتر رفته[۳]

وقدرت بینائی تازه‌ای نصیبم آمده‌است، چنان که دیگرتابشی نیست که دیدگان مرا یارای تحملش نباشد .

وفروغی را بصورت رودخانه ای غرق در تابندگی وفروزندگی دیدم که درمیان کرانه هائی پر ازنقش ونگارسحرانگیز بهاری روان بود[٤] .

۱ ـ یعنی : همانطور که تابش فروغی ناگهانی برای چند لحظه قدرت بینائی را از چشم میستاند ، درینجا نیزتابش برقی شدیدترمرا موقتاً ازدیدار بازداشت . ـ « اجزاء باصره »: gli spiriti visivi قوائی‌که از حاصل ترکیب آنها بینائی نتیجه میشود . ـ فکر از انجیل آمده است (کتاب اعمال رسولان ، باب بیست ودوم) : «... قریب بظهرناگهان نوری ازآسمان گرد من درخشید . »

۲ ـ «عشقی که . . .» : خدا ـ « آرامش بخش این آسمان است » che queta questo cielo اشاره بدانکه سایر افلاك براثر نیروی محرکهٔ عشقی که بخداوند دارند ودر شوق وصول بدوردر گردشند ، ولی عرش اعلی که خانهٔ اوست و با وی پیوسته است نیازی بدین حرکت ندارد ، و ازین جهت همیشه آرام است . ـ « چنین به پیشباز میهمان خود میآید » : روحی راکه پای بدان میگذارد با چنین فروغی استقبال میکند . ـ « تا شمع را آمادهٔ شعله ـ افروزی کند» : تا این روح را آمادهٔ قبول فیض وبرکت ربانی کند ، زیرا چنین روحی که نخست از قالب زمینی و بعد از عالم افلاك بیرون آمده ، در سرای برکت محض باید کمال لازم را کسب کند تا بتواند این چنین برکت وجلالی را تحمل‌آورودخودجزئی‌ازآن شود . ـ دربعضی از چاپها ، منجمله در تفسیر « کازینی » بجای « با چنین درودی » con si fatta جملهٔ دیگر cosi fatta salute دیده میشود ، که درینصورت معنی‌آن چنین میشود : چنین فروغ نجات بخشی را شامل او میکند .

۳ ـ me surmontare : ازخودم بالاتر رفتن .

٤ ـ ازینجا زیباترین صحنه آرائی کمدی الهی که تا بآخر کتاب ادامه دارد آغازمیشود

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی ام

ازین رود شراره هائی فروزان برمیخاست که از هرجانب برروی گلها مینشست و آنهارا بشکل زرهائی یاقوت‌نشان درمیآورد[1] ؛

و آنگاه ، چنانکه از عطرهای بهشتی سرمست شده باشد در دل امواج سحر آمیز غوطه ور میشد ؛ یکی بدرون رود میرفت و آن دیگری

بقیه از صفحهٔ قبل

و دانته بترسیم تابلو بدیعی‌میپردازدکه سراسر آن از فروغ ونغمه وموسیقی وجلوه‌های گوناگون جمال الهی پدید آمده است ، و آنرا نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادب جهان‌ازشاهکارها دانسته‌اند .

فکر « رود خانهٔ نور » باحتمال قوی از تورات و انجیل گرفته شده (تورات ، کتاب دانیال نبی ، باب هفتم) : « . . . نهری ازآتش جاری شده ازپیش روی خداوند بیرون‌آمد . » و (انجیل ، مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب بیست و دوم) : « . . . ونهری ازآب حیات بمن نشان دادکه درخشنده بود مانند بلور وازتخت خدا جاری میشود . . . . و نیزهردو کنارهٔ نهر درخت حیات راکه . . برگهای‌آن درخت برای شفای امتها میباشد . » ـ مراد دانته از این رودخانه بطور قطع همان‌آبی است که عیسی به مؤمنان خویش وعده کرده است (انجیل یوحنا ، باب چهارم : « . . . هرکه از این‌آب بنوشد باز تشنه گردد ، لیکن کسیکه ازآبی که من باو میدهم بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد ، بلکه‌آن آبی که باو میدهم در او چشمهٔ آبی گرددکه تا حیات جاودانی میجوشد . » «سن برناردو » روحانی بزرگ مسیحی که در سرود بعد پای بمیدان میگذارد و تا آخرکتاب همراه دانته است ، در رسالهٔ خود این‌آب را « روان از چشمهٔ مریم » Deprecatio ad Virginem نامیده است .

برخی از مفسرین این رود را ازلحاظ « سمبولیك » نقطهٔ مقابل « آکرونته» (جوی غم ورنج) دانسته‌اندکه دوزخ با آن آغاز میشود (دوزخ ، سرود سوم ، صفحهٔ ۱۱۴، بند ۱ وشرح ۱) ؛ برخی‌دیگر این طبقهٔ اعلای بهشت ورود فروغی راکه درآن جاری است با « درهٔ نامیمون وملعون » رود «آرنو»که فلورانس (شهر شیطان) را مشروب میکند (برزخ ، سرود چهاردهم ، صفحهٔ ۷۵۵،بند۳) مقابل نهاده‌اند .جای توجه‌است که دانته‌درآخردوزخ و برزخ وبهشت هرسه جا با رودخانه مواجه میشود (استیجه در دوزخ ، لته در برزخ ، رود فروغ دربهشت) .

۱ ـ « شراره ها » فرشتگان و « گلها » ارواح بهشتی هستند ، و جای گرفتن این شراره های تابناك برروی گلها شکل یاقوتی راکه در زمینهٔ طلا نشانده باشند پدید میآورد . ـ «یاقوت» در قرون وسطی مظهر میمنت بود و چون خانه‌ای میساختند یاقوتی را بچهارگوشهٔ آن میسودندتا این خانه از برق وطوفان وزلزله در امان ماند .

از آن برون میآمد [1] .

« شوق سوزانی که اکنون ترا درآتش خویش میگذارد و دردرك مفهوم آنچه بینی [2] شتابنده ات میکند ، از آن سبب که فزونتر ازجملهٔ شوقهای پیشین تست ، بیشتر پسند خاطر من است .

اما، پیش از آنکه این عطش درتو فرونشسته باشد ، ترا باید که ازین آب بیاشامی [3] . » چنین بود سخنی که خورشید دیدگان من [4] با من بگفت.

وپس وی بگفتهٔ خود افزود که : «رودخانه ویا گوهرهائی که بدرون آن میروند و برون میآیند ، و خندهٔ علفها ، همــه پیش درآمــدی از این سایه گستری بیش نیست [5] .

واین نه از آن است که اینها را فی نفسه منقصتی باشد ، بلکه درین جا نقص از جانب تو میآید ، زیرا که ترا هنوز دیدگانی چنان روشن بین که باید ، نیست [6] . »

---

۱ – اشاره به جلوه های گوناگون برکت الهی ، که این فرشتگان از آن برخوردارند .

۲ـ «می‌بینی» véi اصطلاح قدیمی و ولایتی زبان « تسکانی » که دانته باسرودن کمدی الهی آنرا زبان رسمی ایتالیا کرد . درایتالیائی امروزی ، بجای این کلمه vedi گفته میشود . «درك آنچه می‌بینی» : دانستن مفهوم این شراره ها واین گلها .

۳ ـ این جمله بصورت مجازی بکار رفته ، ومعنی آن اینست که : «نخست باید دیدگان خود را بدیدار این فروغ عادت دهی تا بعد بتوانی عطش خویش را بشناسائی خداوند و دیدار او فرو نشانی » . بعبارت دیگر این آب (برکت الهی) است که میتواند بدیدگان تو قدرت تحمل فروغ اورا که مستقیماً برتو نمودارخواهد آمد اعطا کند .

٤ ـ il sol degli occhi miei : بئاتریس ؛ این اشاره بیش از آنکه بوجود جسمانی بئاتریس مربوط باشد، بمفهوم معنوی وسمبولیك اومربوط است .

٥ ـ یعنی:این سایه‌ایست که حقیقت در دل آنست .

٦ ـ یعنی : مپندار که اینها که می‌بینی نقصی دارند و باید تدریجاً کامل شوند تا

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی ام

هیچ کودکی که بسیاردیرتر ازوقت معمول خویش بیدار شده‌باشد.
باآن شتاب روی بجانب شیر [1] نمیبرد ،
که من درخم‌شدن‌برروی امواجی که برای اعتلای‌مردمان‌روانند [2]
نشان‌دادم ، تا مگر ازین راه دیدگان خویش را بدل بآئینه‌هائی کاملتر
کنم [3] .
و چون کناره های پلکانم ازین آب بنوشیدند [4] چنین پنداشتم که
شکل آنها که تا بدانوقت کشیده بود ، مدور شد [5] ؛

بقیه از صفحه قبل

دیدگان ترا قدرت دیدار کامل دهند ، زیرا که آن نقصی که هست در دیدگان تست و اگر تو اینانرا بصورت گلها و میوه ها می‌بینی ، از آنروست که چنین دیداری برای نیرو بخشیدن بدیدگان تو ضرور است ونه ازآنرو که واقعاً رودخانه‌ای وگلی درکار باشد . ـ مبنای این‌تفسیر، کلمهٔ acerbe (طعم‌گس میوهٔ کال ونرسیده) است که اشاره‌ای ضمنی بوجود نقصی درین میوه‌ها وگلهااست، ودرینجا بصورت «منقصت» ترجمه شده است . شایدهم بتوان بپیروی ازنظر معدودی ازمفسرین،آنرا «صعب‌الادراک» معنی کرد .

۱ — verso il latto : بسمت پستان مادر . دانته درینجا از روی حیا از بردن نام «پستان» خودداری میکند ، ولی اندکی بعد درجای دیگر این‌کلمه را بکار میبرد .

۲ — یعنی : برای بالابردن‌کمال ذاتی ایشان .

۳ — .. تا مگر بانگریستن دراین رود ، دیدگان خود را ازقدرت دیداری بازهم بیشتر ازآنچه‌یافته بودم برخوردارکنم ، وآنهارا بصورت آئینه‌هائی صیقلی‌تر درآورم تا فروغ الهی بهتر درآنها منعکس شود .

٤ — come di lei bevve la gronda delle palpebre mie ؛ این تعبیر نیز طبعاً صورت استعاری دارد ، و مفهوم آن اینست : چون این فروغ را با دیدگان خود جذب‌کردم ...

٥ — یعنی : شکل رودخانه که‌مستطیل‌بود درنظرم‌عوض شد واینبار بصورت فروغی مدور درآمد ، وازین راه‌گوئی چشمان من‌که‌کشیده بود و درنتیجه طول را بیشتر از عرض میدید ، گرد شد تا در برابر خود دائره‌ای را ببیند ونه مستطیلی را . این اشاره‌ایست به «گل» فروزانی که اندکی بعد ازآن سخن خواهد رفت . «ونتوری» مفسر معروف‌کمدی الهی دربن‌باره‌مینویسد: « جلوهٔ طولی مظهر برکت الهی بدان صورتی ازآن است که شامل آفریدگان وی میشود ، در حالیکه جلوهٔ دورانی مظهر این برکت در سر چشمهٔ اصلی ولایزال آن یعنی بصورت مجرد آن است . »

و آنگاه، چون پوشیده رویانی که با برداشتن نقاب عاریت از چهرهٔ خویش بشکلی جز آنچه در زیر نقاب بودند در میآیند[1]؛

گلها وشرارهها نیز شکلی دگر گرفتند و بزمی بزرگتر فرا روی دیدگانم آراستند، چنانکه اینبار هردو دربار آسمان‌را در برابر خویش یافتم[2].

ای جلال ربانی که مرا توفیق دیدار پیروزی والای قلمرو واقعی نصیب کردی[3]، نیروئی‌نیز بمن‌ارزانی‌دار که‌این‌جمله‌را باآن‌آراستگی که دیدم[4]، وصف کنم!

دراعلی‌علیین،فروغی‌است که‌درجلوهٔ‌آن پروردگارجهان برآفریدگانی که تنها در دیدار اوآرامش میتوانند جست، هویدا میآید[5].

---

۱ — مفهوم این تشبیه کاملا روشن است، ولی چندتن از مفسرین ایتالیائی کمدی الهی، بااحتیاط تمام (زیرا که انتقاد به دانته در عالم ادب ایتالیا قابل بخشش نیست) تذکر داده‌اند که چنین تشبیهی، باآن‌عظمت‌وجبروتی که درینجا وصف میشود هماهنگ نیست وازحشمت وآراستگی صحنه میکاهد.

۲ — یعنی: چون نگاهم کاملتر ووسعت میدان دیدم بیشتر شد، شرارهها (فرشتگان) وگلها (ارواح بهشتیان) را دیدم که انجمنی بزرگتر ازآن رود فروزانی که قبلا دیده بودم، بیاراستند، واین‌بار این هردودستهٔ «درباریان آسمان» را درکنار یکدیگر دربرابر خویش‌یافتم.

۳ — «پیروزی والای قلمرو واقعی» l'alto triunfo del regno verace : درك کمال الهی ازطرف فرشتگان وارواح بهشتی در عرش اعلی که قلمرو واقعی خداوند است و وی بیواسطه برآن حکم میراند.

٤ — کلمهٔ «دیدم» vidi در دومصرع اول و سوم این بند ودرمصرع دوم بند پیش تکرار شده، یعنی بجای هرسه قافیه آمده است، واین اختصاص، که جز در مورد کلمهٔ «مسیح» رعایت نشده، نشان از اینست که دانته اصرار در جلب توجه خواننده بدین «دیدار» دارد.

۵ — «اعلی‌علیین»: عرش الهی. — «فروغی»: برکت خداوندی (بوتی،مفسر معروف معروف کمدی الهی، این فروغ را «روح‌القدس» و «فیلالتس» آنرا logos ومظهر دومین ذات ازذوات تثلیث، یعنی عیسی‌دانسته‌است،ولی بقیهٔ‌مفسرین آنرا همین برکت‌ربانی‌معنی‌کرده‌اند). — «آفریدگانیکه تنها در دیدار اوآرامش میتوانند جست»: یعنی جز باتوجه بدو از صلح واقعی

بقیه در صفحهٔ بعد

این‌فروغ ، دایره وار فضائی چنان پهناور را شامل‌میشود که‌محیط آن خورشید را کمربندی بسیار عریض است [۱] .

جلوهٔ این فروغ زادهٔ شعاعی است که از بالای فلك الافلاك بر آن میتابد ، و این فلك زندگی ونیروی خویش را یکسره از آن میستاند [۲] .

وهمچنانکه تپه‌ای خرم تصویر خویش را درآبی که درپای آنست منعکس میکند ، تا مگر جلوهٔ زیبائی خود را درآن هنگام [۳] که‌غرق درسبزه و گل است درآن بنگرد ،

من نیز بر گرداگرد این فروغ آنچه را که ازما بجهان اعلی باز میگردد بدیدم که در بیش از هزار درجه جای گزیده بود وخویش را در این‌فروغ مینگریست [٤] .

بقیه از صفحهٔ قبل

برخوردار نمیتوانند شد . ـ اقتباس از « سنتوآوگوستینو » روحانی بزرگ مسیحی، که کتاب «اعترافات» خود را بااین جمله شروع میکند : « ای خداوند ، دل ما همچنان در تشویش است تاوقتیکه درتوآرامش‌جوید » ، وتااین فروغ (فروغ‌برکت‌الهی) بافروغ ادراك بشری درنیامیزد ، آدمی را قدرت دیدار خداوند نیست .

۱ — یعنی : محیط دائره‌ای که ازین فروغ پدید آمده بود بسیار زیادتر از محیط خورشید بود . ـ دانشمندان علم هیئت زمان دانته معتقد بودند که خورشید کره‌ای است که ۱۲۳,۰۰۰ میل (میل ایتالیائی) طول محیط‌آنست . درتورات (کتاب‌ایوب ، باب دوازدهم) دربن باره چنین‌آمده است : « ...آیا عمقهای خدا را میتوانی دریافت نمود ؟ ... پیمایش آن از جهان طویلتر واز دریا پهن‌تر است . »

۲ — یعنی : این‌گوی عظیم فروزان از فروغ محض پدید آمده است وزادهٔ انعکاس فروغ‌الهی برتحدب فلك‌الافلاك است ، وازهمین‌تابش است که فلك بلورین (فلك‌الافلاك) قوهٔ‌محرك (نیروی‌زندگی) خود وتمام افلاك دیگر را کسب میکند .

۳ — درچندچاپ ، بجای این‌کلمهٔ quando (درآن هنگام)کلمهٔ quanto دیده میشود . در چنین صورتی ، معنی جمله چنین میشود: « تا ببیند که جلوهٔ زیبائی او درآن بچه حد است » .

٤ — گرداگرد : intorno intorno : ـ « آنچه از ما بجهان اعلی باز میگردد » :

بقیه در صفحهٔ بعد

واگر که درجات زیرین این گل را چنین بهره‌ای نصیب است ،
قیاس گیر که‌نصیبهٔ گلبرگهای زبرینش‌ازین‌بابت بچه‌اندازه تواند بود[1] !
نگاه من از پهناو بلندای آن بسرگشتگی در نمیآمد ، بلکه این
سرور ملکوتی را از نظر چندی وچونی آن یکپارچه دربر گرفته بود[2] .
درآنجا از دوری یا نزدیکی کمی یا فزونی نمیزاید ، زیرا که در
قلمرو حکومت بیواسطهٔ خداوند قوانین طبیعی را اثری نیست[3] .
«بئاتریچه» مرا بجانب مرکز زرین گل سرمدی، که‌دامن بر گرد
خویش میگسترد واز درجه‌ای بدرجه‌ای میرود ، وپیوسته ثنا گوئی این

بقیه از صفحه قبل

روح‌آمرزیدگان . ـ «دربیش‌ازهزاردرجه جای گزیده بود » یعنی : خویش را بابئاتریس مرکز دائره‌ای یافتم که گرداگرد آن بیش از هـزار ردیف ارواح بهشتی جای گرفته بودند . بـرای تجسم این صحنه ، باید میدان‌های ورزشی (استادیوم) را درنظرآورد که دارای چندین ردیف پله است که دائره وار گرداگرد میدان را فرا گرفته‌اند ، وزمین بازی یا مسابقه در قسمت مرکـزی میدان‌است ، و این همان شکل کلاسیك «آمفی‌تئاتر»هااست . دانته وبئاتـریس در مرکز چنین میدانی هستند و بر گرداگرد خویش ارواح بیشمار بهشتی را می‌بینندکـه در بیش از هزار حلقه جای گرفته‌اند واین حلقه‌ها از نزدیـك مرکز دائـره شروع میشود تا به محیط خارجی دایـره رسد . خود دانته بعداً این مجموعه را به «گل» تشبیه میکند . ـ « خویش‌را درآن‌مینگریست»: بدین فروغ نگاه میکرد .

۱ — یعنی : اگر محدودترین و نزدیکترین این حلقه‌ها چنین وسعت و فروغی دارد ، حلقه‌های دورتر وبزرگتر را چه فروغ وپهنائی میبایست بود ...

۲ — ... ولی این وسعت وبلندی مانع آن نمیشدکه من سرور ملکوتی این ارواح‌را، چه از لحاظ زیادی (کمیت) وچه از نظر پـاکی وخلوص (کیفیت) آن ، بدان صورت کـه بود ببینم .

۳— . . . زیرا که درزمین و در افلاك دوری مسافت مانع نکو دیدن میشود ، ولی در آسمان اعلی (عرش‌الهی) که‌خداوند بیواسطه (مستقیماً ونه از راه ملائك‌گردانندهٔ افلاك) برآن حکم میراند قانون طبیعی (فیزیکی) دوری ونزدیکی را اثری نیست وازین‌دوری یانزدیکی، کمی (محدودیت‌میدان‌دید) یافزونی (وسعت این‌میدان) حاصل نمیشود . بدین «حکومت‌بیواسطه» قبلا در دوزخ (سرود اول . صفحهٔ **۹۲** ، بند ۲) اشاره شده است .

سرود سی‌ام

خورشید همیشه بهار عطرافشانش دارد بکشانید [1]،

وحال آن کس‌را داشت که‌میخواهد سخن گوید وخاموش‌میماند [2]؛

و گفت: دیر سپیدجامگان را بنگر که چه فراخائی دارد [3]!

بر گشادگی باروی شهر ما نظر کن [4]، و کرسیهای مارا از هم-

اکنون چنان پر بین که ازین پس تنها معدود کسانی را درآنجا انتظار

بایدمان برد [5].

---

۱ — مرکز زرین گل سرمدی: دراصل giallo della rosa sempiterna (زردی گل‌سرمدی) قسمت مرکزی گل که غالباً زردرنگ است. ـ «که دامن بر گردخویش میگسترد واز درجه‌ای بدرجه‌ای میرود»: که جملهٔ گلبرگهای این گل بر گرداگردآن جای دارند. ـ «خورشیدهمیشه‌بهار» Sol che sempre verna: خداوند.

۲ — درمتن ایتالیائی، این جمله صورتی داردکه معلوم نیست اشارهٔ آن به «دانته» است یا به «بئاتریس». ترجمهٔ فارسی برملاك احتمال اخیر است، که غالب مفسرین ایتالیائی طرفدارآنند وآنرا چنین معنی میکننه که بئاتریس در عین خاموشی اشاره‌ای کردکه دال برقصد سخن‌گفتن بود، وآنگاه چنین گفت ... ـ ولی در صورتیکه نظریهٔ اول ملاك قرارگیرد، این بند را باید بدینصورت معنی کرد: «حال‌آنکس را داشتم که میخواهد سخن‌گوید وخاموش میماند» وبئاتریچه که این‌بدید، گفت ...»

۳ — «دیرسپیدجامگان» il convento delle bianche stole (دیر جامه‌های سپیه): عرش اعلی، که جایگاه ارواح بهشتی است. «سپیدجامه» اصطلاحی است که در انجیل درموردآمرزیدگان بکار رفته‌است (مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب هفتم): «... بمن‌گفت این سفیدپوشان‌کیانند وازکجا آمده‌اند؟ ... گفتم خداوندا تو میدانی ـ مرا گفت ایشان کسانی هستندکه لباس خودرا بخون بره (عیسی) شست وشوکرده سفید نموده‌اند ـ ازین‌جهت پیش‌روی تخت خدایند و شبانروز در هیکل او ویرا خدمت میکنند.» رنگ سفید از ادوار بسیارکهن مظهر عصمت وطهارت و بالعکس رنگ سیاه نمایندهٔ معصیت وناپاکی بوده است، چنانکه دانته شیاطین را «ملائك‌سیاه» مینامد (دوزخ، سرود بیست‌وسوم، صفحهٔ۳۸۴بند۲). ـ این‌تعبیرقبلانیز در«بهشت»بکار رفته (صفحهٔ ۱۴۴۳، بند۲).

٤ — یعنی: وسعت حصارهای پیرامون شهرما (حدودگل‌سرمدی) را ببین.

٥ — یعنی: تقریباً کلیهٔ جاهائیکه پیشاپیش برای ارواح آمرزیدگان تعیین شده بود پرشده ودیگر بجزکرسیهای معدودی باقی نمانده است. برای این جمله دومفهوم مختلف فرض میتوان کرد: یکی اینکه دانته پایان عمر جهان را نزدیك میدانسته و دیگر اینکه وی چنان همه‌جا را غرق در فساد میدیده که معتقد بوده است ازآن پس تعداد ارواحی‌که شایستهٔ بهشت خواهند شد بسیارکم است. با توجه بمعتقدات قرون وسطائی، بیشتر احتمال میرودکه نظر اول صحیح باشد.

براین‌مسندبزرگ که توبخاطرتاجی که ازهم‌اکنون درآن‌نهاده‌اند خیره خیره بدان مینگری ، پیش ازآنکه تو خود در این بزم زناشوئی شرکت جسته باشی ،

روحی‌نشیند که درجهان سفلی‌منزلتی بزرگ دارد ؛ وی«آریگوی» والامقام است که پیش از آنکه ایتالیا آماده باشد بیاید تا او را از نو برسرپای دارد[1] ؛

۱ ـ مفهوم بند پیش و این بند : پیش ازآنکه تو (دانته) بمیری و روحت به بهشت (بزم زناشوئی روح‌آدمی باخداوند)آید ، روح کسی که اکنون زنده است و در روی زمین (جهان سفلی) مقامی بلند دارد بدینجا خواهدآمد ، و درآسمان برمسندی‌که اکنون خالی است ، ولی برآن تاجی نهاده شده است که تومتوجه‌آن شده‌ای و ازین رو خیره خیره بدان نگاه میکنی ، جای خواهد گزید . این روح ازآریگو (Arrigo) فرمانروی «امپراتوری مقدس آلمانی وورومی» است ، که تا چندی دگربرای‌آنکه ایتالیای ازپای در افتاده را دوباره بر سرپا بلندکند ، بدان سرزمین خواهد رفت ، اما ناآمادگی ایتالیائیها وغرض ورزیها وخرده حسابهای داخلی ایشان مانع موفقیت او خواهد شد .

آریگو ، نام ایتالیائی هاینریش Heinrich ، معروف به « هانری » هفتم لوگزامبورگ است (که قبلا درسرود هفدهم این‌کتاب ، صفحهٔ ، بند ۲ و شرح ۲ از او سخن رفته است) ؛ وی در سال ۱۳۰۸ بامپراتوری رسید و در۱۳۰۹ درآلمان تاجگذاری کرد ، و در ۱۳۱۰ بایتالیا رفت تا تاج امپراتوری روم را نیز ازپاپ دریافت دارد، وچون درآن هنگام کلیسای «سن پیترو» درتصرف «روبردانژو» شاهزادهٔ فرانسوی بود ، درکلیسای «سن‌جووانی‌لاترانو» تاج برسرنهاد (۱۳۱۲) ویکسال بعد از این تاریخ ، یعنی درتابستان ۱۳۱۳ در «بوئون‌کن ونتو» بمرد . ـ دانته‌که همواره هوادار استحکام وعظمت «امپراتوری روم وژرمن» بود ، بدین امپراتور امید بسیاربسته بودومخصوصاً انتظار داشت‌که باکمك اوسالهای دربدری خویش‌را درزادگاهش‌بسر برد وبه فلورانس بازگردد ، ولی مرگ این امپراتور امیدهایش را برباد داد . ـ قبلا دانته به «رودولف» هابسبورگ امپراتورآلمان‌که «میتوانست» ایتالیا را نجات دهد و«نخواست» حمله برده بود (برزخ ، سرود هفتم ، صفحهٔ۶۶۲، بند ۳ وشرح ۱) ، در عوض درینجا «هاینریش» راکه

بقیه در صفحهٔ بعد

لیکن آن آزمندی و کور باطنی که شمارا افسون کرده، بحال آن کودکتان در آورده است که از گرسنگی میمیرد وهمچنان دایهٔ خویش را از خود بدور میراند [۱].

ودر آن زمان، کسی در دادگاه الهی منصب ریاست خواهد داشت که چه درخفا وچه آشکارا بااو بیك راه نخواهد رفت [۲].

اما ، پس از آن ، خداوند فقط کوتاه زمانی بقای وی را درمسند مقدسش گردن خواهد نهاد: وآنگاه وی ازین مسند بجائی درخواهد افتاد که شمعون ساحر بحق شایستهٔ سقوط در آن شد [۳]؛

بقیه از صفحهٔ قبل

«خواست» ایتالیا را نجات دهد و« نتوانست » تجلیل میکند وبجبران ناکامی ومرگ او درین راه ویرا با چنین تکریمی دربهشت اعلی جای میدهد . ـ از روح این امپراتور بالقب Agosta یاد شده ، واین لقبی است که به امپراتوران رومی داده میشد ، بدین ترتیب که آنها را هم قیصر (Caesarus) وهم آوگوستوس(Augustsu)مینامیدند. درسرودسی‌ودوم‌بهشت‌نیز ، دانته«مریم» را Augusta (امپراتریس) بهشت لقب میدهد .

۱ ـ یعنی: شما ایتالیائیها (وبطور کلی مردمان جهان) ، ازفرط حرص و غرض ، مانند کودکی که از گرسنگی بمیرد وباز لجوجانه ازخودن شیر دایه مضایقه کند ، اسیرپراکندگی و بدبختی هستید ، ومعهذا تن بسلطهٔ امپراتور که برای نجات شما میآید نمیدهید .

۲ ـ اشاره به پاپ کلمنتوی پنجم Clemento V که در زمان سفرهاینریش هفتم بایتالیاپاپ بود، یعنی در دادگاه الهی (کلیسا) منصب ریاست (پاپی) داشت، وچون این پیشگوئی از جانب بئاتریس درسال ۱۳۰۰ صورت میگیرد، بدین واقعه بصورت «مستقبل» اشاره شده است.ـ این پاپ که در بدو امر با«هاینریش هفتم» اظهار همراهی میکرد ، عملا با او چه‌آشکارا وچه در خفا از در مبارزه درآمد .

۳ ـ پاپ کلمنتو اندکی بعد ازمرگ هاینریش هفتم ، وفات یافت (۲۰آوریل ۱۳۱٤) ومابین مرگ او وهاینریش فقط ده ماه فاصله بود، وپس ازین مدت کوتاه« که‌خداوند بقای ویرا درمسند مقدسش تحمل‌آورد » وی بمرد وبقول بئاتریس (یا دانته) در طبقهٔ هشتم دوزخ ، به ـ «بلجیای» خاص روحانیان نادرست که شمعون ساحر وپیروانش (خرید و فروش‌کنندگان اموال و مقامات روحانی ، دوزخ ، صفحهٔ ۴۳۵ ، شرح ۱) درآن بسرمیبرند درافتاد (رجوع شود به ـ دوزخ ، سرود نوزدهم ، صفحهٔ ۳۳۳ ، بند ۲ وشرح ۳) .

ووی باعث خواهدآمد کهٔ جایگاه «آلانیائی» پائین‌تر رود [۱] . »

۱ ـ « آلانیائی » quel d' Alagna : پاپ بونیفاچیوی هشتم که اهل « آنانیی » Anagni بود ودرسال ۱۳۰۰ مقام پاپی داشت ودانته قبلا بکرات ازوی بالحن نیشداز سخن گفته است . ـ طبق نظم خاصی که دانته برای بلجیای سوم (دوزخ ، سرودنوزدهم) قائل شده ، هریك ازین پاپ‌های گنهکار واژگونه در درون گودالی جای دارد ، و آنقدر درین حال میماند که پاپ دوزخی‌بعدی بدانجا آید و او را باعماق گودال راند تا خود جای ویرا بگیرد (دوزخ ، صفحهٔ ۳۳۳ ، شرح ۱) و بدین ترتیب با رفتن «کلمنتو» بدوزخ ، «بونیفاچیو»ی آلانیائی در گودال خود پائین ترخواهد رفت .

این آخرین کلماتی است که بئاتریس در کمدی‌الهی برزبان‌میراند ، واین نکته که‌مأموریت این راهنمای آسمانی (مظهر حقیقت الهی) با حملهٔ او به فساد کلیسا و عالم روحانیت ختام مییابد ، جنبهٔ قیاسی «کمدی الهی» و منظور اصلی دانته را از تدوین این‌کتاب ، که پیکار با فساد و هدایت مردمـان به « صراط المستقیم » باشد بصورتی روشن نشان‌میدهد .

سرود سی ویکم

عرش الهی

خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

دانته درآسمان اعلی است ، و درجائی ایستاده است که جملهٔ فرشتگان و ارواح بهشتی را دربرابر نظر دارد .

قسمت اول سرودبوصف این‌جمع فردوسیان وجلال وزیبائی آنان اختصاص دارد ، اما درآن ضمن که دانته سراپا مجذوب این جلال وجمال است ، بهمانسان که در بهشت زمینی ویرژیل راهنمای عالیقدر او بیخبر رفته وجای خویش را به بئاتریس داده بود ، این بار نیز بئاتریس ، بی‌آنکه خبری از رفتن خود داده باشد بجایگاه اعلای خویش میرود و راهنمائی دیگر را جانشین خود میکند که تا آخرین سرود بهشت با دانته همراه است . این راهنما پیرمردی پارسا ومقدس بنام «سن‌برنارد»است که درزندگانی زمینی خود ازپرهیزکاران بزرگ بود وعمری را درگوشهٔ ریاضت بتأمل و خدای بینی گذرانید ، ولی‌شهرت او اختصاصاً مربوط به خلوص و ایثاری است که نسبت به « مریم » مادر عیسی نشان میداد ، چنانکه نوشته های او تقریباً همه وقف تقدیس و تکریم وی شده است و دانته نیز ، چنانکه خود تلویحاً تذکر میدهد ، از آن جهت ویرا دراینجا راهنمای آخرین منزل سفر خویش بدنیای جاوید کرده که درین منزل آخرین هیچکس بی درك برکتی که باید از جانب مریم یعنی « نزدیکترین روح آسمان بخداوند » نصیب اوشود ، خدای را نمیتواند دید .

این سه سرود آخر کمدی الهی تجلیل هنرمندانه‌ای از مریم است که دانته در وصف زیبائی و جلال او حد اعلای قدرت خویش را بکار برده است . مریم درین سرودها «شهبانوی آسمان» نام گرفته ، زیرا اوست که از میان جملهٔ آدمیزادگان برگزیده شده است تا روح القدس را در خویش بپذیرد و عیسی را بجهان‌آرد ، و ازین راه وی‌حکم «زوجهٔ روح‌القدس» وملکهٔ آسمان را یافته است تا نزدیکترین جملهٔ ارواح بهشتی به «پادشاه‌آسمان» یعنی خداوند باشد . علت آنکه از عیسی بعنوان «نزدیکترین روح» یاد نشده ، طبعاً اینست که عیسی در نظر دانته وعالم مسیحیت از خداوند جدا نیست وجزئی از اوست وبنابرین در ذات الهی جای دارد ونه دربیرون‌ازآن .

بهشت

ازینجا ببعد ، دانته یکسره پای از حد زمان ومکان بیرون میگذارد ، واین دو برای او بصورت «لایتناهی» و «ابدیت» درمیآیند ، زیراکه از این پس تا آخر این سفربهشتی ، «رهرو منزل عشق» شریك وهم پیالهٔ این ملکوتیان میشود، ومیتواند بزبان حال بگوید که :

ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت
با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند

سرود سی‌ویکم

پس[1]، سپاه مقدسی که مسیح با خون خویشش بهمسری درآورد[2] همچون گلی‌سپید[3] برمن نمودار بود؛

اما آن سپاه دیگر[4] که پرواز کنان جلال مـایهٔ عشق خویش و خیر اعلائی[5] را کـه بوی چنین مرتبتـی ارزانی داشته است، میبیند وتکبیر میگوید،

همچون دستهٔ زنبوران عسل که گـاه سر بدرون گلبرگها فـرو میبرند[6] وگاه بدانجا که حاصل‌کارشان درآن‌طعم میگیرد[7] بازمیگردند،

---

۱ ـ dunque . . . . : اشاره بدینکه درینجا دانته بنقل دنبالهٔ داستان، که بـا جملهٔ معترضهٔ طولانی قطع شده‌بود، میپردازد .

۲ ـ مسیحیان مؤمن، که مسیح بقیمت شهادت خویش طبیعت بشری‌آنها را با طبیعت الهی خویش پیوند داد وچون سپاه (milizia) در ایتالیائی‌کلمه‌ای مؤنث است، میتوان‌گفت که ازین راه مسیح این سپاه را زوجهٔ خویش کرد . اقتباس از انجیل (کتاب اعمال رسولان، بـاب بیستم) : « . . . پس نگاه دارید خویشتن وتمامی‌آن‌گله راکه روح‌القدس شما را برآن اسقف مقرر فرمود تاکلیسای خدا را رعایت‌کنید که‌آنرا بخون خود خریده است . » قبلا نیز دربهشت (صفحهٔ۱۲۶۹، بند ۱ وشرح ۱ ـ سرودِ سی‌ام ،) بدین نکته اشاره شده است .

۳ ـ candida rosa : حلقه های ارواح سپید جامهٔ بهشتی که در سرود پیش‌بدانان اشاره شد . کلمهٔ candida که از ریشهٔ لاتینی candor (سپیدی‌کامل)گرفته شده مفهوم حد اعلای صفا وپاکی را داردکه درینجا بصورت سپیدی کامل نمودار میشود این «گل» که سه سرودآخر بهشت بدان اختصاص یافته، از طرف همهٔ مفسرین‌کمدی الهی la mistica rosa نام‌گرفته است .

۴ ـ فرشتگان .

۵ ـ «مایهٔ عشق» و «خیراعلی» : خدا .

۶ ـ « سربدرون‌گلبرگها میبرد» : s'infiora : اصطلاح زیبائی با معنی تحت‌اللفظی «خود را باگل درمیآمیزد» .

۷ ـ کندو . ـ اصل فکر از ویرژیل است .

بدرون گل بزرگی که بدین‌همه گلبرگ آراسته است فرود میآمد،
وازآنجا بسرمنزل جاوید عشق خویش[1] بازمیگشت.

جملهٔ آنان چهره‌هائی‌ازشعلهٔ‌تابناك و بالهائی زرین داشتند ومابقی
تنشان چندان سپید بود که رنگ هیچ برفی بپای‌آن نتواند رسید[2].

چون بدرون گل‌فرود میآمدند، آن صلح و گرمی را که بال‌زنان
برمیگرفتند از طبقه‌ای بطبقه ای میرسانیدند[3].

ولی این جمع پران‌فزون از شمار، که درمیان گل وقسمت علیا
حائل بود، دیدار این منظره ودرك شکوه‌آنرا مانع نمیآمد؛

زیرا که‌فروغ‌الهی تنها برحسب شایستگی اجزاءکائنات‌برآن‌رخنه
میکند، چندانکه هیچ چیزش مانع راه نمیتواند شد[4].

این قلمرو آسوده وپرسرور، که درآن رعایائی کهن‌ونوخانه‌داشتند

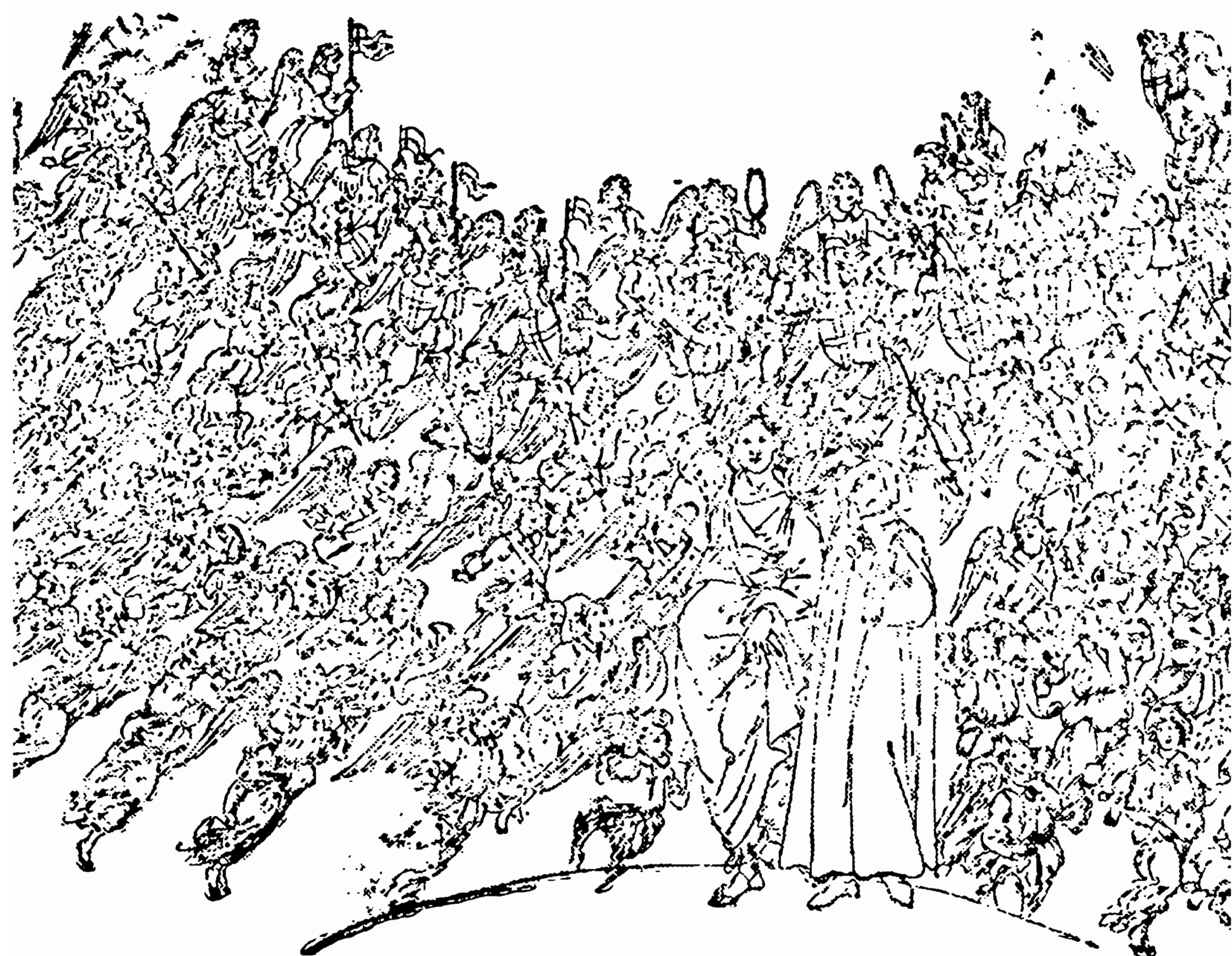
---

۱ ـ به ذات الهی. دانته قبلاً گفته بودکه عرش الهی را مکان و زمانی نیست، با این وصف درینجا ناچار شده است جائی خاص، دربیرون ازین‌گل، برای خداوند قائل شود.

۲ ـ دانته با دیدگان بشری خود این فرشتگان را ترکیبی از سه رنگ آتشین و زرین وسفید می‌بیندکه باحتمال قوی مفهومی «سمبولیك» دارند و بسیاری از مفسرین آنها را بترتیب مظاهر احسان، دانش، پاکی دانسته‌اند. اصل فکر از تورات‌آمده است (کتاب حزقیال نبی، باب اول): «... صورت‌آنها مانند شعله‌های اخگرهای‌آتش افروخته شده مثل صورت مشعلها بود.»

۳ ـ یعنی صلح و آرامش وشوری راکه با پرواز بسوی خداوند تحصیل میکردند، در فرودآمدن بدرون‌گلبرگهای این‌گل مقدس برآن برمیافشاندند. اقتباس از رسالهٔ «سن‌تماسو ـ داکوینو» (کتاب اول، باب صد وششم): «... فرشتگان مقدس، که شرکت کامل درخیر الهی دارند، کسانی را که بدیشان سپرده شده‌اند در همهٔ آن خیری‌که خود برمیگیرند سهیم میکنند.»

۴ ـ یعنی: پرواز این فرشتگان بیشمار در فضای مابین‌گل مقدس و جایگاه اعلای خداوند، حائلی بین این دوقسمت پدید نمیآورد، زیراکه تابش فروغ الهی‌راکه برحسب شایستگی هر فرشته وهر روحی نصیب‌آن میشود، چیزی مانع راه نمیتواند شد.



دانته و بئاتریس دربرابر فرشتگان و ارواح بهشتی .
طرح معروف ساندرو بوتیچلی Sandro Botticelli

سرود سی و یکم

با نگاه و باعشق خویش روی بیك نشان واحد داشت [1].

ای فروغ سه گانه که درجلوهٔ اختری واحد براین جمله نور میافشانی [2] و آنانرا چنین آکنده از خویش میکنی [3]، درین جهان زیرین نیز بطوفان ما نظری افکن!

اگر وحشیان آن سرزمینی که هرروزه «الیچه» در گردش خویش بر گرد پسر سوگلیش در زیر پای میآورد [4]

۱ـ « قلمرو مأمون ومسرور » sicuro e gaudioso regno : عرش الهی . که چون ساکنان آن یقین باقامت جاوید خویش درآن دارند ، همواره برای ایشان مأمنی است . ـ «رعایائی کهن ونو» in gente antica ed in novella : ارواح بهشتی متعلق به پیروان مصحف قدیم ومصحف جدید (تورات وانجیل) . درین باره درسرود بعد بتفصیل سخن خواهد رفت . ـ « نشان واحد» : خدا .

برخی ازمفسرین «رعایای کهن» gente antica را فرشتگان معنی کرده‌اند که پیش از آدمیان آفریده شدند ، ولی سیاق کلام نشان میدهد که اشارهٔ دانته به ارواحی است که در طبقات مختلف « گل مقدس » جای دارند و نه بفرشتگانی که پروازکنان بدان فرود میآیند و بازمیگردند .

۲ ـ Trina Luce: ذوات ثلاثهٔ پدر ، پسر، روح القدس، که بصورت جوهر و فروغی واحد برارواح بهشتی جلوه میکنند .

۳ ـ « آکنده میکنی» appaga : این کلمه بصورتی که بکار رفته ، معنی « آکنده میکند» دارد ، ولی ظاهراً مراد ازآن همین صورت مخاطب (appaghi) است ، زیراکه درغیر اینصورت نیمی ازجمله با ضمیرمخاطب ونیمی دیگر ازآن باضمیر غائب ادا میشود و چنین‌چیزی درهیچجای دیگر کمدی الهی سابقه ندارد .

٤ — در میتولوژی یونان ، الیچه Elice (دراصل یونانی کالیستو Calisto ، بهلاتینی Helice) دختر پادشاه آرکادیا واز ندیمه‌های زیبای آرتمیس (دیانا) الههٔ شکار بودکه در نتیجهٔ عشقبازی باخدای خدایان مغضوب این‌الهه قرارگرفت وبدست اوکشته شد (برای توضیح کاملتر درین باره به برزخ ، سرود بیست‌وپنجم ، صفحهٔ ۹۰۵ ، شرح ۱ مراجعه شود) . خدای‌خدایان خود این پری را بعد از مرگش بآسمان برد وبصورت یکی از ستارگان «دب‌اکبر» درآورد ، و پسرش آرکاس Arcas را (که فرزند خود او بود) بـدل بیکی از ستارگان دب اصغر کرد ؛ بدین ترتیب «الیچه» همراه با « دب اکبر » ، پیوسته بدور پسرش (در مجموعهٔ دب اصغر، یعنی مجموعه‌ای که ستارهٔ قطبی «جدی» درآن است وبنابرین همهٔ اختران پیرامون آن درگردشند)

بقیه در صفحهٔ بعد

با آمدن به «رم» ودیدار ابنیهٔ باشکوهش، در آن دورانی که «لاترانو»
ازجملهٔ آثار فناپذیر سر بود [1] ، غرق درشگفتی شدند ،

خودقیاس گیر که من که ازجهان آدمیان بقلمرو الهی و اززمان با بدیت
وازفلورانس بجایگاه دادگستران وپاکدلان آمده بودم

آکنده از چه حیرتی بودم [2] ! بیگمان ، در میان بهت وشادی بسی
گوارایم بود که سخنی نشنوم وخود نیز خاموشی گزینم ،

و همچون زائری که بدیـدار زیارتگاه مطلوب خویش شادمان
شود و از هم آنوقت امید توصیف آنرا دردل پرورد ،

بقیه از صفحه قبل

میگردد . ـ سرزمینی که «الیچه» درحال گردش همواره آنرا درزیرخود دارد : نواحی نزدیك بقطب شمال ، که مجموعهٔ دب اکبر از نظر مجـاورت خود با ستارهٔ قطبی دب اصغر هیچوقت درآن غروب نمیکند .

بنابر آنچه گفته‌شد ، همهٔ این اشارهٔ « سرزمینی که...» تاآخربند ، مفهوم « سرزمینهای خیلی‌شمالی» را دارد، که وحشیان i barbari (گت‌ها ، ویزیگت‌ها وسایرژرمن‌ها) ازآنجا برای هجوم بامپراتوری رم براه افتادند . مراد ازین سرزمین اسکاندیناوی است .

۱ — لاترانو Laterano مقر پاپ‌ها در رم ، پیش ازآنکه «واتیکان» مرکز پاپ‌شود. ظاهراً این محل را «کنستانتینوس» امپراتور روم بعنوان تیول به پاپ «سیلوسترو» بخشیده بود و در اینجا از این اشاره در واقع همهٔ رم مراد است . این‌کلیسا را در اوایل مسیحیت « مادر همه کلیساهای درون‌وبیرون رم » لقب داده وآنرا بلاتینی mater urbis et orbis مینامیدند . ـ « درآن زمان‌که لاترانو ازجملهٔ چیزهـای فناپذیر سربود » ، یعنی : درآن زمان کـه هنوز روم مرکز مسیحیت بود (اشاره بانتقال پاپ ومقرکلیسا از واتیکان به «آوینیون» درجنوب فرانسه، که بدست فیلیپ‌اوبل پادشاه فرانسه صورت‌گرفت) .

۲ — مفهوم این بند وسه بند پیش بطورکلی چنین است : اگر وحشیان شمالی اروپا ، بهنگام تصرف روم ازدیدار عظمت بناهای آن غرق‌درتعجب شدند ، من که از زمین بآسمان اعلی واز زمان بابدیت وازشهری بفساد فلورانس بـه بهشت (جایگاه مـردمی دادگستر ومتقی) رفته بودم ، طبعاًحق‌داشتم بسیاربیش ازآنان بحیرت دچارآیم . ـ ایـن حمله بفلورانس را شدیدتـرین حملهٔ دانته بدین شهر درکمدی الهی دانسته‌اند . ـ جملهٔ « خود قیاس گیر » که در اول بند پیش‌آمده، درمتن‌ایتالیائی‌نیست ، ولی‌طرز بیان مطلب طوری است که درترجمهٔ فارسی باید جمله‌ای بدینصورت یا مشابه آن برآن افزوده شود .

من نیز دردل فروغ تابان بهرسو نظر میافکندم، ودرجات مختلف آنرا گاه‌بسوی‌بالا و گاه‌بجانب‌پائین‌مینگریستم و گاه‌نیز نگه‌بر گرداگرد آن میدوختم.

چهره‌هائی‌را که اثر احسان درجملهٔ آنها هویدا بود میدیدم که از فروغی دگر[1] وهم‌از شکوه خود میدرخشیدند، و حرکاتشان بالطف‌بسیار آراسته بود.

دراین دم صورت کلی بهشترا دربرابر نظر داشتم، اما هنوز دیده بجائی خاص ازآن ندوخته بودم.

باشوقی که دوباره‌دردلم شعله‌برافروخته بود، روی بپشت سر کردم تادربارهٔ مسائلی که‌اندیشه‌ام را مشغول داشت ازبانوی خویش پرسش کنم.

خطاب بکسی دیگر سخن گفتم، و کسی دگر پاسخم داد: گمان برده بودم که «بئاتریچه» رامیبینم، وپیری را دیدم که جامه‌ای‌چون‌سایر این ارواح محتشم برتن داشت[2]،

وچنانکه‌پدری روحانی‌ومهربان‌را شاید، دردیدگان و گونه‌هایش سروری دلپذیرمتجلی بود، ورفتاری بس پارسایانه داشت.

---

۱ — فروغ الهی.

۲ — همچنانکه ویرژیل دربهشت زمینی بی‌خبرناپدید شده ودانته را دراختیار«بئاتریس» نهاده بود (برزخ، سرودسی ام، صفحهٔ ۹۶۶، بند ۲) در اینجا نیز «بئاتریس» اورابی اطلاع قبلی ترکمیگوید، و دانته که از بهشت زمینی همواره ویرا درکنارخود داشت وازاوحل مشکل میخواست، خود را بیمقدمه با پیرمردی از مقدسین بهشتی روبرو میبیند. ـ پیری: sene؛ این‌کلمه را دانته از ریشهٔ لاتینی senex گرفته ودرینجا بجای اصطلاح رایج vecchio بکار برده است. ـ «جامه‌ای چون سایر ارواح محتشم»: جامهٔ سپید.

دربارهٔ این پیرمرد وهویت او، صفحهٔ ۱۵۹۴، شرح ٤ مراجعه شود.

بیمقدمه گفتم : «او[1] کجاست ؟ » ووی پاسخم داد : « مرا بئاتریچه فرستاد تاشوق ترا بسرمنزل مقصود راهنما باشم[2] .

واگر ازجانب بالا بردیف سومین نگری ، اورا برروی اورنگی که شایستگی وی سزاوار آنش کرده‌است عیان‌خواهی دید[3] . »

بی‌پاسخی بسوی بالا نگریستم ، واو ۱۰ دیدم که از انوار جاویدی که برمیپراکند ، تاجی[4] برگرداگرد خویش ساخته بود .

هیچ‌دیدهٔ‌خاکی ،اگرهم که در ژرفای دریاجای گزیند، ازبالاترین باندای تندرزا چندان دور نمیتواند بود

که دیدهٔ من درآندم از« بئاتریچه» بدور بود[5] ؛ اما مرا ازین بُعد مسافت بیمی نبود ، زیراکه تصویر او ازورای حد فاصلی باصورتی آلوده[6] بمن نمیرسید .

۱ — بئاتریس .

۲ — ویرژیل‌را نیز قبلا بئاتریس بنزد دانته فرستاده بود (دوزخ ، سرود دوم ، صفحهٔ ۲۳ . بندآخر)

۳ — بعداً شرح داده میشود که در ردیف اول مریم ودر ردیف دوم حوا ودر ردیف سوم راحیل نشسته‌اند ، وبئاتریس درکنار راحیل جای دارد . دانته ازآن جهت بئاتریس را در ردیف سوم جای داده که این رقم رقم مقدس مسیحیت وهم طبق تعریف قدما « رقم‌کامل » است ' و دانته خود در کتاب «زندگانی‌نو» دربارهٔ وی مینویسد : « فضائل وی چنان بود که او را ازلحاظ کمال برقم ۹ ' یعنی ۳×۳ شبیه میکرد ، و ازین حیث بئاتریس واقعاً یك ۹ یعنی یك معجزه بود . »

٤ — اشاره به هاله‌ای از نورکه غالباً درآثار نقاشان برگرد سر فرشتگان ومقدسین دیده میشود . «سن‌تماسوداکوینو»که سایر فقهای مسیحی نیز درین باره از او پیروی کرده اند این هاله یا تاج نور را « مظهر سعادت ازلی » میداند (رسالهٔ سن‌تماسو ، ضمیمهٔ سوم ، باب نود وششم) .

۵ — یعنی : حتی فاصلهٔ بین نگاه آدمی که در اعماق دریا باشد بابلند ترین ابری که ازدل آن رعد وبرق برمیخیزد ، بدان اندازه نیست که درآنموقع میان من وبئاتریس‌مسافت‌بود .

٦ — per mezzo mista : ازمیان بخار یاآب یا فضای غبارآلود وغیره .

« ای بانوئی که مایهٔ پایداری امید منی ، و بخاطر رستگاری من تن بدان‌دادی که‌ازجای پای‌خویش دردوزخ نشان گذاری[1] ،

اگر چنین چیز هائی را توانسته ام دید ، اقرار دارم که این‌همه‌را مرهون آن برکت و نیرویم که توانائی و نیکخواهی تو بمن ارزانی داشت .

بنده بودم و آزادم کردی[2] ، واین مهم را از جملهٔ طرق و باهمهٔ وسایلی که درین باره در قدرت خویش داشتی بسامان رساندی .

مرا همچنان مشمول کرم خویش دار ، تا مگر روح من که تو درمانش کردی، چون‌ازتنم جدائی گزیند همچنان پسند خاطرتوباشد[3] .»

چنین مسئلت کردم؛ ووی، ازجایگاه بس دوردست خویش لبخندی بزد ودرمن‌نگریست ؛ وآنگاه روی بجانب چشمهٔ لایزال[4] برد.

و پیر مقدس گفت : « برای اینکه راه خودت را ، که تقاضائی و

---

۱ – اشاره بدانکه بئاتریس بـرای نجات دانته از خطر سقوط وفنای روحـی ، بطبقهٔ مقدم دوزخ (اعراف) رفته بود تا ازویرژیل یاری‌طلبد واورا برای راهنمائی دانته بفرستد (دوزخ، سرود دوم ، صفحات۱۰۰و۱۰۱) .

۲ – بندگی گناه ، و آزادی اراده وعشق به‌نکوئی ؛ اقتباس از انجیل (رسالهٔ پولس رسول‌برومیان ، باب ششم) : « .. زیرا هنگامیکه غلامان گناه میبودید از عدالت‌آزادمیبودید... اما الحال چونکه ازگناه آزاد شده وغلامان خدا گشته‌اید ثمر خود را برای قدوسیت میآورید که عاقبت آن حیات‌جاودانی است ، زیراکه مزدگناه موت است ، اما نعمت‌خدا حیات‌جاودانی.» ونیزاقتباس ازرسالهٔ «سن‌تماسوداکوینو» (کتاب دوم ، باب صدوهشتادوهشتم) : « ...آزادی‌حقیقی آزادی ازگناه است ، وبندگی حقیقی بندگی‌گناه . »

۳ – یعنی : مرا در بازگشتم بروی زمین همچنان تحت حمایت خویش (حقیقت‌ربانی وایمان از راه علم الهی) نگاه دار ، تاچون مرگ مقدرم فرا رسد شایستهٔ لطف تو باشم و درین فاصله مرتکب گناهی گران نشده باشم .

٤ –خدا-شاید مفهوم این نگاه بئاتریس این باشد که وی ازخداوند خواسته‌است که‌مسئول دانته مورد اجابت قرارگیرد .

عشق مقدسی مرا فرستاد تادرطی آن یاریت کنم[1] نیکو بپایان رسانی ،

بادیدگان خویش درین گلزار بپرواز درآی[2] ، زیرا که دیدار این گلستان دیدهٔ تراآمادهٔ آن خواهد کرد که همراه باشعاع ربانی نیکوتر ازین بالا رود

وشهبانوی آسمان[3] ، که سراپا درعشق او گدازانم ، برکت کاملهٔ خویش‌را شامل ما خواهد کرد، زیرا که من «برناردو» مریدوفاداراویم[4] .»

همچو آن کس که شاید از«کرو آتسیا»[5] آمده‌است تا«ورونیکای»

۱ — اشاره بتقاضای بئاتریس که از عشق مقدس بنکوکاری ناشی شده بود . ـ برخی از مفسرین‌این«تقاضا»رامربوط به‌بئاتریس،واین«عشق»را مربوط بخودسن‌برنارد(پیرمردمقدس)دانسته‌اند.

۲ — یعنی : سراسر این باغی را که گلهایش ارواح بهشتیند ازنظر بگذران .

۳ — la Regina del cielo : مریم .

٤ — «سن‌برناردو» San Bernardo (در اصل فرانسه سن‌برنار Saint Bernard) روحانی وپارسای بزرگ قرن یازدهم مسیحی که بسبب آنکه ریاست دیر«کلروو» Clairvaux (بایتالیائی‌کیاراواله Chiaravalle) را داشت‌اورا بدین نام‌نیز ملقب کرده بودند . وی در سال ۱۰۹۱ درنزدیك شهر «دیژون» در ایالت «بورگونی» فرانسه ٬در خانـدانی نسبتاً بزرگ متولد شد وتحصیلات‌مذهبی خویش‌را درپاریس‌انجام داد ودر بیست‌سالگی‌عضو فرقهٔ «بندیکتن» شد ودرصومعهٔ «سیتو» Citeaux که متعلق بدین‌فرقه بود مسکن گزید ، وپنج‌سال بعد که این صومعه‌را ویران وکشیشانش را تار ومار کردند وی صومعه‌ای دیگر بجای آن ساخت . ـ «سن‌برنار» بانی‌ومحرك اصلی دومین جنگ بزرگ صلیبی بودکه بشکست فلاکت زای مسیحیان منجر شد ، ولی مقام روحانی‌او باوجوداین‌شکست‌روزبروزبالاتررفت، بطوریکه‌غالب پادشاهان‌وشاهزادگان مسیحی‌نسبت‌بدو گوش شنوا داشتند . وی یکی از پرشور ترین و متعصب ترین روحانیون آئین کاتولیك بود واین شور وشوق روحانی او بیش از همه براساس ستایش وتقدیس «مریم‌عذرا» تکیه داشت که وی او را « برگزیده‌ترین زنان وپاکترین مـادران » مینامید ، وقسمت اعظم سرودهـای مذهبی و نوشته‌های وی بهمین تقدیس وتجلیل مریم اختصاص‌دارد . ـ «سن‌برنار» طرفدار عقیدهٔ امکان «نیل بحق» یعنی « درآمیختن روح بشر با ذات واجب‌الوجود » بود ، و ازهمین حیث افکار او با عقاید بسیاری از عرفای ما نزدیکی داشت . ـ مناجات زیبای آغاز سرود سی‌وسوم بهشت٬ که از جانب او خطاب بمریم گفته‌میشود ، صورت تکمیل‌شدهٔ سرود Memorare این روحانی‌است.ـ«سن‌برنار» مکاشفات بسیارداشت که بکرات منبع الهام نقاشان ونویسندگان قرارگرفته‌اند .

٥ — کرواتسیا Croazia یکی از مناطق بالکان ، واقع در یوگسلاوی کنونی، که در اینجا فقط برای نمایاندن یك «سرزمین‌دوردست» ازآن نام برده شده است .

مارا ببیند[1] ، و گرسنگی دیرین خویش‌را فرو نمیتواند نشاند[2] ،
اما درهمهٔ مدتی که آنرا درمعرض دیدار دارد باخویش میگوید :
« ای‌مولای من عیسی مسیح[3] ، ای‌خدای واقعی ، پس چهرهٔ ظاهری شما چنین بود ؟ »
من نیز بدیدار احسان بیحساب‌آنکس که در این دنیا لذت چنین صلحی را از راه تأمل بچشید[4] ، بدین حالت دچار آمدم .

۱ – ورونیکا Veronica ترکیبی ازکلمهٔ لاتینیvera (واقعی) وکلمهٔ یونانی icon (تصویر) ، بمعنی «صورت‌واقعی» : پارچهٔ سفیدی‌که بنا بروایات مسیحی عیسی در هنگام رفتن ببالای صلیب صورت خود را باآن خشك کرد وازهمانوقت این پارچه نقش چهرهٔ او راگرفت . این پارچهٔ مقدس را به «رم» بردند و درآنجا تا بامروز مورد زیارت وتقدیس مسیحیان است و در کلیسای «سن‌پیترو» نگاهداری میشود . برخی از مفسرین این نام «ورونیکا» را مربوط بانتساب این پارچه به « سنتاورونیکا » Santa Veronica یکی از زنانی‌که در پای صلیب حضور داشتند دانسته‌اند. این‌پارچه سالی‌یکهفته درهفت‌روزهٔمقدس «اپیفانیا»(جشن‌مغان) رمعرض زیارت عموم قرار میگرفت ، ولی احتمال میرودکه دراینجا اشارهٔ دانته بسال بخشش ۱۳۰۰ باشدکه درسراسر مدت اجرای مراسم«یوبیل» (رجوع‌شودبه‌دوزخ، سرودهیجدهم، صفحهٔ ۳۱۶، شرح۱) این پارچه مورد زیارت بود . ـ دربارهٔ اصالت پارچه‌ای‌که در روم بود همهٔ مسیحیان همداستان نبودند ، زیرابغیر از روم سه پارچهٔ دیگر در پاریس ولائون ورائن بودکه هر کدام ازین شهرها آنرا پارچهٔ اصلی میدانستند ، وبربالای پارچهٔ شهر اخیر در اسپانیا نوشته شده بود : « تصویر حقیقی عزیز خداوند که درشهر «خائن» است .»

۲ – یعنی:آنقدر درطول سفر وبیش ازآن بچنین دیداری اندیشیده است‌که دیدارواقعی این پارچه او را قانع نمیتواند کرد . ـ کلمهٔ گرسنگی fame که درینجا از روی چاپ « انجمن دانته شناسی ایتالیا » مأخذ ترجمه قرارگرفته ، درچاپ « مور-توین‌بی » بصورت fama آورده شده، که دربنصورت معنی مصرع سوم این بند چنین میشود : « وبسبب شهرت دیرین‌آن ، ازین تلاش خود خسته نمیشود . »

۳ – Gesù Cirsto ؛ این تنها موردی درکمدی الهی است‌که «عیسی‌مسیح» بصورت کامل خود نام برده میشود . دربقیهٔ موارد ، باستثنای یکبارکه سخن از «عیسی» رفته (بهشت ، سرود ۲۵ ، صفحهٔ ۱۴۸۴، بند۳) از وی بصورت «مسیح» یاد شده است .

٤ – «آنکس که...» : اشاره بدینکه سن‌برنار در دوران زندگانی زمینی خود از راه تأمل و جذبه توانسته بود بصلح ملکوتی وآرامش درونی که ارواح بهشتی ازآن برخوردارند دست یابد . «سن‌برنار» خودش در رسالهٔ Sermo in canticum (باب‌بیست‌وسوم) مینویسد : « صلح ثمرهٔ اعلای ارتقاء روح آدمی بدرگاه الهی است . »

وی چنین آغاز سخن کرد : «ای زادهٔ برکت[1] ، اگر همچنان دیده بزیر افکنی ، بدین سعادت آسمانی ره نتوانی برد .

دیده بردار و این حلقه ها را تا بآخر از نظر بگذران : تا بمسند آن شهبانوئی رسی که ساکنان این قلمرو جملگی سر اخلاص درپای او دارند[2]»

نظر ببالاافکندم ، و چونانکه در بامدادان افق خاوری را درخششی فزون از آن سوی دیگر است که خورشید در آن روی درمیکشد ،

من نیز ، چنانکه با دیدگان خویش از دره‌ای بکوهستانی رفته باشم ، درحد نهائی حلقه‌ها[3] جائی را دیدم که فروغش جملهٔ آنچه را که در برابر داشتم تحت‌الشعاع قرار داده بود .

و همچنانکه آسمان ، در جلوه گاه گردونه‌ای که « فتونته » بس ناشیانه‌اش براند، شعله‌ای فزونتر برمیافروزد و دراینجا وآنجا فروزندگی کمتری دارد[4] ،

---

۱ — figliuol di grazia : این خطاب دانته را بطور خاص شامل نمیشود ، بلکه علی‌الاطلاق شامل نوع بشر است ، از نظرآنکه خداوند در لباس عیسی وازراه شهادت او گناه آدم را باز خرید ونوع بشر را نجات داد ، و درین مورد عامل اساسی برکت الهی بود ونه شایستگی ذاتی بشر

۲ — شهبانوئی la Regina : مریم، که زوجهٔ روح‌القدس وملکهٔ آسمان است ، وجملهٔ فرشتگان و ارواح بهشتی فرمانبرداران مخلص اویند . «ملکهٔ آسمان» یکی از القاب مریم در کلیسای کاتولیك است (Regina Coeli) .

۳ — nello stremo : منتهی‌الیه ، اشاره بدورترین و بالاترین درجه از درجات «گل ملکوتی» .

٤ — اشاره بافق خاوری، که در هنگام طلوع خورشید فروزندگی آن ازهرجای دیگر آسمان بیشتراست ، و بقیهٔ آسمان نسبت بدان روشنائی کمتری دارد. ـ «گردونه‌ای که فتونته Fetonte بس ناشیانه رهبریش کرد » : گردونهٔ خورشید، که یکروز «فتون» پسر «فبوس» خدای آفتاب آن

بقیه در صفحهٔ بعد

این پرچم صلحجو [1] نیز در قسمت میانین خود فروغی تابنده تر داشت ، و درقسمتهای دیگرش بیك اندازه نور افشانی میکرد .

و در آن قسمت میانین ، بیش از هزار فرشتهٔ گشوده بال را دیدم که پای میکوفتند وهریك جلالی دگر وشیوه‌ای دگر داشتند [2] .

ببازیها و سرود خوانیهای ایشان جمالی را [3] متبسم دیدم که شادی‌بخش دیدگان جملهٔ مقدسان دگر بود .

و اگر هم که مرا بهمان اندازه از سخنوری بهره بود که از

بقیه از صفحه قبل

را بجای‌پدرخود درآسمان رهبری کرد وباناشیگری خویش‌آتش درآسمان افکند . قبلا چندین‌بار ازاین‌افسانهٔ میتولوژی یونان درکمدی الهی سخن رفته‌است (دوزخ ، سرود هفدهم ، صفحهٔ۴۰۹، بند ۱ وشرح ۱ – برزخ ، سرود چهارم ، صفحهٔ ۶۲۰ بندهای ۲ و۳ ، وشرح ۲ ؛ وسرودبیست‌و نهم ، صفحهٔ ۹۵۶ ، بند ۲ وشرح ۳ – بهشت ، سرود هفدهم ، صفحهٔ۱۳۵۶، بند ۱ وشرح ۱– ونیز مقدمهٔ سرود بیست‌وچهارم این‌کتاب) . در متن ایتالیائی ، بجای گردونه فقط به «مالبند» آن il temo اشاره شده است .

۱ – «پرچم» orifiamma (دراصل فرانسه oriflamme) نام پرچم قدیم‌پادشاهان فرانسه، که رنگ قرمز ارغوانی ودستهٔ زرین داشت وافسانه ای رایج حاکی ازآن بود که این پرچم را فرشته‌ای از آسمان آورده است . پادشاهان فرانسه در قرون وسطی بهنگام عزیمت بمیدان جنگ این « اوریفلام » را در صومعه معروف «سن‌دنی» از دست رئیس صومعه تحویل میگرفتند وپس از پایان جنگ بدانجا بازمیگرداندند . دانته در اینجا مسند آراستهٔ «مریم» را درجمع ارواح‌بهشتی‌بدین پرچم زرین تشبیه کرده ، ولی چون این پرچم خاص جنگ بود ، کلمه صلحجو (pacifica) را برآن افزوده است . ـ این تشبیه ازآن‌جهت صورت گرفته که این‌کلمه orifiamma از دوکلمه aurea (زرین) و fiamme (شعله،آتشین) ترکیب شده و این وجه مشخص فروزانترین قسمت آسمان است که مریم درآن جای دارد .

۲ – « بیش ازهزارفرشته » : تعدادی بسیار زیاد (این اصطلاح در بسیاری از جاهای دیگر کمدی الهی‌نیزبهمین‌مفهوم بکاررفته است) ـ «غرق‌شادی» festanti :درحال بزم– «جلالی دگر وشیوه‌ای (arte) دگر » : دردرجات مختلفی ازسعادت ازلی وبا طریقه‌ای خاص درابرازسرور روحانی خود .

۳ – una bellezza : مریم . این‌تنها صفتی‌است که شاعر میتوانسته است برای‌وصف همهٔ جلال وجمال مریم دریك‌کلمه بیابد ، یعنی اورانه «زیبا» بلکه نفس «زیبائی» بنامد .

خیالپردازی ، باز جرئت آنم نبود که درپی‌وصف جزئی از این سرمستی برآیم .

«برناردو» که مرا بادقت‌بسیار بشعلهٔ سوزندهٔ این جمال خیره دید ، دو دیدهٔ خویش را با چنان عشقی بجانب او بگردانید که دیدگان مرا نیز برای دیدارش شوقی فزونتر بخشید .

سرود سی و دوم

عرش اعلی

خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

دانته از نقطهٔ مرکزی «گل ملکوتی» که جملهٔ بهشتیان در آن جای دارند ، درجات مختلف آن که بصورت گلبرگهائی در پیرامون مرکز این دائره اند بدین ارواح فزون از شمار نظر میافکند و «سن برنار» برای وی شرح میدهد کـه این ارواح طبق چه نظم و ترتیبی در مراکز خود جای گرفته‌اند و تقدم و تأخر آنان و طبقه بندی ایشان بچه صورتی است . آنگاه توضیح میدهد که نیمی از این مجموعهٔ عظیم در اختیار ارواح پارسایان وخدا شناسان پیش از مسیح ونیم دیگرش در اختیار مؤمنان مسیحی است ودرین هردو قسمت ، نیمهٔ پـائین بارواح کودکانی اختصاص دارد که پیش ازرسیدن بسن بلوغ دیده از جهان فروبسته‌اند ، وفقط ایمان والدین آنان ایشان را به بهشت آورده است .

دانته مانند موارد دیگری که پای تقدیر و طالع بمیان آمده بود خود را بامسئلهٔ غامضی مواجه میبیند که سن برنار باعلم لدنی ملکوتیان بدان پی میبرد وسعی درتوجیه آن میکند . مشکل دانته اینست که اگر این کودکان خود مـرتکب قصوری نشده‌اند ، چرا باید مسیحی نبودن یا بودن والدینشان ، آنانرا باختلاف در دوزخ و در بهشت جای دهد ، و چرا از میان بهشتیان آنان ، دسته ای بالاتر ودسته‌ای پائین‌تر جای داده شده‌اند ، در صورتیکه هیچیك را بـردیگری امتیـازی نیست .

پاسخ سن برنار پاسخ عجیبی است که از تورات وانجیل وعلم الهیات الهام گرفته ودرعین غرابت ، تنها پاسخی است که بچنین مشکلی میتوان داد ، وما آنرا عیناً بدینصورت از زبان حافظ خودمان شنیده‌ایم :

درکارخانه‌ای که ره عقل وفضل نیست

فهم ضعیف ، رای فضولی چرا کند ؟

«سن برنار» اشاره بسخنی از تورات میکند که درآن ازقول خداوند چنین گفته شده‌است : «... ازهنگام تولد اشخاص ، یکی را دوست‌دارم ویکی‌رادشمن.. وتو کیستی ای انسان که باخدا معارضه میکنی ؟» وشاید که اگر باقرآن آشنائی

داشت ، میتوانست بدین آیه نیز اشاره کند که « وتعز من تشاء، وتذل من تشاء » . این پاسخی است که دانته دوبار دیگر نیز (سرودهای ۲۰ و ۲۱) به مشکلی ازین قبیل داده است .

درعوض ، اگر پای استدلال دانته درین باره لنگ میماند ، قدرت شاعرانهٔ او درین سرود وسرود بعد بحد اعلای خود میرسد ، و بخصوص وصف جلال وجمال «مریم» از زبان وی پیوسته باشکوه وزیبائی بیشتری درمیآمیزد .

سرود سی و دوم

این خدای بین[1] که سراپا مستغرق جذبهٔ خویش بود، بدلخواه خود وظیفهٔ فقاهت[2] را برعهده گرفت و باین کلمات مقدس آغاز سخن کرد :

« زخمی که مریم بر آن مرهم نهاد والتیامش داد، با دست این زن بسیار زیبا که در پای او نشسته‌اش بینی، پدیدآمد و دردناك شد[3].

و در سومین ردیف این مسندها، «راحیل» در زیرپای او و چنانکه بینی در کنار «بئاتریچه» نشسته است[4].

---

۱ ـ quel contemplante : سن برنار .

۲ ـ officio di dottore : وظیفهٔ تعلیم اصول روحانی را .

۳ـ «زخمی که مریم برآن مرهم نهاد» : گناه ، که بر اثرآن آدم از بهشت رانده شد ، وزادگانش (آدمیان) بعقوبت آن ازبهشت وآسمان محروم ماندند ، تا وقتی که مریم عیسی را بزاد وبا شهادت اوگناه نوع بشر باز خریده شد واین زخم بدست حوا (زن بسیار زیبائی که در پای اوبش‌می‌بینی) وارد آمد . ـ «پدیدآمد و دردناك شد»: یعنی حواخودگناه کرد وآدم را نیزبگناه واداشت.اقتباس ازتورات (سفرپیدایش ، باب سوم) : « . . . پس زن ازمیوهٔ درخت گرفته بخورد وبشوهر خود نیز داد وخورد . »

٤ ـ راحیل Rachel(e) زن دوم یعقوب نبی و مادر یوسف ، که در تورات (سفر پیدایش ، بابهای بیست ونهم وسی‌ام) بتفصیل از او سخن رفته است (رجوع شودبه‌دوزخ ، سرود چهارم ، صفحهٔ ٥۰ ، شرح ٥ ـوبرزخ ، سرود بیست وهفتم ، صفحهٔ ۳٥٤ ، بند ٤ وشرح ۳) . راحیل در علم‌الهیات مسیحی ، مظهر ونمایندهٔ حیاتی است که با جذبه وتأمل در ذات الهی بسر میرود (vita contemplativa) و ازآن جهت «بئاتریس» (مظهرحقیقت الهی که از راه مذاهب و الهیات بآدمی عرضه میشود) درکنار اونشسته است که این علم بایدآدمی را از راه «تأمل» وسیر معنوی بدرك حقیقت یزدانی نائل کند . ـ بئاتریس قبلا بویرژیل گفته بود که در آسمان جای او درکنار راحیل است (دوزخ ، سرود دوم ، صفحهٔ ۱٥۳، بند ۱ وشرح ۲) .

«ساره»[1] و «رفقه»[2] و «جودیت»[3] و جدهٔ اعلای آن مزمورخوانی را
که در عالم پشیمانی از گناه خویش «Miserere mei»[4] بگفت،
در آنجا توانی دید که جملگی بهمان ترتیبی که در نام بردن
از ایشان از گلبرگی بگلبرگی فرود آمدم[5]، در دنبال یکدگر جای
دارند.

۱ ـ ساره Sara زوجهٔ ابراهیم پیغمبر ومادر اسحق، که در تورات (سفر پیدایش، بابهای پانزدهم تا بیست ویکم) بتفصیل از وی سخن رفته است.

۲ ـ رفقه Rebecca، زوجهٔ اسحق ومادر عیسو ویعقوب، که درتورات (سفرپیدایش بابهای بیست وچهارم وبیست وپنجم) بتفصیل از وی سخن رفته است.

۳ ـ جودیت Iudit (بایتالیائی‌جودیتو Giuditto) زنی که «هولوفرن» فرمانده قوای آشور را بخوابگاه خود کشانید و درآنجا سرش را ببرید ویهودیان را ازشکست واضمحلال نجات داد. درتورات (کتاب جودیت، بابهای ششم تا پانزدهم) بتفصیل از وی سخن رفته و قبلا نیز دربرزخ (سرود دوازدهم، صفحهٔ ۷۳۳، بند ۱ وشرح ۲) بدو اشاره شده است.

٤ ـ اشاره به روت Ruth زن بوعز Booz که در تورات از او بنام «روت موآبیه» (ازقوم موآب) یاد شده ویکی از کتابهای تورات (کتاب روت) بنام اوست. وی ازشوهرش پسری آورد بنام «عوبید» Obed و بقول تورات (کتاب روت، باب چهارم): «... بوعز عوبید را آورد وعوبید یسی را آورد و یسی داود را آورد» وبدین ترتیب روت «جدهٔ اعلای داود» بود.

در تورات آمده (کتاب دوم سموئیل نبی، باب یازدهم) که داود پادشاه اسرائیل، هنگامیکه قوای نظامی اسرائیل در سرزمین بنی‌عمون مشغول جنگ با مشرکین بود، دلدادهٔ «بتشبع» زن زیبای «اوریا» یکی از فرماندهان بزرك اسرائیل شد که شوهرش بمیدان جنگ رفته و او را در اورشلیم گذاشته بود. داود با این زن رابطهٔ نامشروع یافت و چون اوحامله شد درخفا فرمان داد که شوهر وی‌را درجبههٔ جنگ بکشند تا راز این زناکاری از پرده برون نیفتد. بعد ها داود این زن را بزوجیت خود در آورد و برای بخشش خویش دست استرحام بسوی خدا برد. مزمور پنجاه ویکم‌زبور داود (تورات، کتاب مزامیر) که «توبه نامهٔ» داود درین مورد است، با جملهٔ Miserere mei (برمن رحمت‌آور) که درینجا بصورت لاتینی آن آمده آغاز میشود. مطلع این مزمورچنین‌است: «ای خدا، بحسب رحمت خود بر من رحم فرما. بحسب کثرت رأفت خویش گناهانمرا محوساز. مرا ازعصیانم شست وشو ده، و ازگناهم طاهر کن، زیرا که من بمعصیت خود اعتراف میکنم.» بنابر آنچه گفته شد مفهوم قسمت اخیر این بند اینست: «روت، جدهٔ اعلای داود، یعنی‌آن پیمبری که در عالم پشیمانی از گناه زناکاری خویش بدرگاه خداوند نالید و از اوطلب ترحم کرد ...».

۵ ـ اشاره بدرجات مختلف «گل بهشتی» از بالا بپائین.

و از درجهٔ هفتمین بپائین ، بهمان نظمی که از بالا تا بدین درجه رعایت شد[1] ، زنان عبری که طره های این گل را از هم جدا کرده‌اند بنشسته‌اند[2] ؛

زیرا که اینان آن دیواره‌اند که پلکانهای مقدس بحسب طرز نگاهی که با دیدهٔ ایمان بمسیح افکنده شد از آن منشعب میشوند[3] .

در این جانب که جملهٔ گلبرگهای گل را در کمال شکفتگی بینی ، آنانی جای گزیده‌اند که ظهور مسیح موعود را باور داشتند[4] ؛

ودرآن جانب دیگر که درنیمدایره‌هایش جاهائی خالی توان دید ، آنانی مکان دارند که نظر بمسیح ظهور کرده دوختند[5] .

۱ ـ یعنی بهمین ترتیبی که در مورد ذکر اسامی این هفت روح نخستین بکار رفت (باشمارش ازبالا بپائین) : هشتم ونهم ودهم .

۲ ـ زنان عبری Ebree : زنان پارسای یهودی که در تورات از آنها یاد شده . ـ «طره های گل» le chiome del fior(e) گلبرگهای این گل، که شایدازآن‌جهت به طره‌تشبیه شده‌اند که چون گیسوئی که بدوقسمت تقسیم شود و از پشت برروی دوشانه فرو ریزد ، این حلقه بدو قسمت «آمرزیدگان یهودی» و «آمرزیدگان مسیحی» تقسیم شده است . ـ «جدا کرده‌اند» dirimendo ، کلمه‌ای نامأنوس از ریشهٔ لاتینی dirimere ؛ اصطلاح عادی این مفهوم ، separando است .

۳ ـ یعنی : این زنان مقدس عبری ، حکم دیواره‌ایرا دارند که حدفاصل دوقسمت‌مجزا و مساوی ازین حلقه های بیشمار دائره ای شکل (پلکانهای مقدس) است . در دوطرف حد فاصل ، یعنی درسمت راست وچپ این زنان دودستهٔ مختلف ازآمرزیدگان تاریخ جهان جای دارند که عبارتند ازآنانیکه بادونگاه مختلف بمسیح نگریسته‌اند ، یعنی آنهائیکه پیش‌ازظهورمسیح بدوایمان‌داشته ودرانتظار اوبوده‌اند (یهودیان)، وآنهائی که بعدازظهورمسیح درزمرهٔ مؤمنین‌بدوقرار گرفته‌اند (مسیحیان) .

٤ ـ اشاره بنیمه‌ای از «گل‌ملکوتی» که درسمت چپ مریم ودر سمت راست داته قرار دارد ، وچون خاص‌آمرزیدگان پیش از مسیح است تمام جایگاههای آن اشغال شده (گلبرگهای گل درکمال شکفتگی است) ، زیرا که این دوره باظهور مسیح بپایان رسیده است .

۵ ـ اشاره بنیمهٔ دیگر این «گل» که درجانب راست مریم وچپ داته است ، وهنوز قسمتی‌ازجایگاههایش‌خالی‌است، که‌بایدآمرزیدگان‌آینده (مؤمنین‌سال ۱۳۰۰ مسیحی تاآخرالزمان) درآن جای گیرند .

وهمچنانکه درآنجا مسند پرافتخار بانوی آسمان ودیگر مسندهای زیرپای او چنین دیواره‌ایرا پدیدآورده‌اند[1]،

درجانب روبروی آن، مسند «یحیای» بزرگ‌را که باقدوسیت جاوید رنج بیابان و رنج شهادت برد ودو سال نیز در دوزخ بگذرانید، درچنین وضعی توانی دید[2].

۱ – یعنی: بهمان‌صورت که درقسمت بالای این گل مریم بانوی آسمان la Donna del cielo و زنان پارسای یهودی دیواره‌ای پدید آورده‌اند که دوقسمت آمرزیدگان قدیم وجدید را ازهم جدا میکند ...

۲– ... درقسمت زیرین این گل‌نیز، درست در مقابل جایگاه مریم وزیردستان او، دیواره‌ایست که مردان پارسای یهودی ومسیحی درآن جای گرفته‌اند، واینان حد فاصل دو دستهٔ مقدسین قدیم وجدیدند. اسامی عده‌ای از ایشان دربند بعد آمده است. – «یوحنای بزرگ» gran Giovanni که دراینجا نام برده شده، یحیی معمد است که اندکی پیش‌ازمسیح‌میزیست و مژدهٔ نزدیکی ظهور او را میداد (برای شرح حال او، رجوع شود بصفحهٔ ۱۳۸۶همین کتاب، شرح ۲). این یحیی سالها در بیابان بریاضت مشغول بود (رنج بیابان برد) و بلاخره نیز بخاطررقص سالومه بشهادت رسید (رنج شهادت برد) وچنانکه انجیل میگوید «قدوسیت‌جاوید داشت» (انجیل لوقا، باب اول): «... و زوجهات الیصابات برای تو پسری خواهد زائید واو را یحیی خواهی نامید ... وبسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد، زیرا که درحضور خداوند بزرگ خواهد بود وازشکم مادر خود پراز روح‌القدس خواهد بود.» – وچون مرگ او دوسال پیش‌ازشهادت مسیح‌صورت گرفت، روح وی بناچاردوسال دراعراف (طبقهٔ مقدماتی دوزخ) گذرانید تا آنکه عیسی بعد از شهادت خود باعراف رود و ارواح پارسایان کهن را ببهشت برد، زیراکه از زمان گناه‌آدم تا بهنگام مرگ عیسی دروازهٔ ملکوت آسمان بروی همهٔ ارواح حتی ارواح پیمبران اسرائیل بسته بود (رجوع شود بدوزخ، سرود چهاردهم، صفحهٔ ۵۰). دربارهٔ وی عیسی چنین گفته است (انجیل‌متی، باب یازدهم): «... هرآینه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست.»

دربارهٔ «یحیی» وبرکتی که از پیش از ولادت او شامل وی شد، درقرآن نیز سخن‌رفته است (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۸): «... پس زکریا را فرشتگان هنگامیکه درمحراب‌عبادت بنماز ایستاده بود صدا کردند که همانا خداوند ترا بولادت یحیی بشارت میدهد، در حالتیکه او بنبوت عیسی کلمهٔ خدا گواهی میدهد، واو خود در راه خدا پیشوا وپارسا و پیغمبری از شایستگانست». این یحیی همان پیغمبری‌است که قوم «صبی» ویرا خاتم‌نبیین وپیشوای بزرگ خود میدانند؛ صبیان یاصابئین درحال حاضر دربین‌النهرین وجنوب ایران بسرمیبرند ومراسم مذهبی مرموزی دارند که اساس آنها را آب وغسل (تعمید، که نشان خاص یحیی معمد است) تشکیل میدهد.

و برای پدیدآوردن چنین حائلی ، « فرانچسکو »[1] و «بندتو»[2] و « آوگوستینو »[3] و دیگر کسان در زیر پای او درجه بدرجه جای گزیده‌اند .

باری ، مشیت والای الهی را بستای ، که این و آن جنبهٔ ایمان درست بیك اندازه این گلزار راآ کنده ازخویش خواهند کرد[4] .

۱ — Francesco ، سن‌فرانچسکوداسیزی، بانی فرقهٔ فرانچسکانی (فرانسیسکن)؛(رجوع شود بسرود یازدهم این کتاب ، صفحهٔ ۱۲۷۳، شرح ۱) .

۲ — Benedetto ، سن‌بندتو ، بانی‌فرقهٔ بند یتینی (بندیکتن) ؛ (رجوع شود بسرود بیست ودوم این کتاب ، صفحهٔ۱۴۳۷شرح ۱) .

۳ — Augustino ، سنت‌آوگوستینو ، بانی فرقهٔ «اگوستینیانو» Agostiniano (اوگوستن) . وی از روحانیون درجهٔ اول آئین کاتولیك است،که لقب «مقدس» دارد وسخنانش غالباً حجت است . « اگوستینوس » دراواخر قرن چهارم واوایل قرن پنجم میلادی میزیست (۳۵٤-٤۳۰) واز همان دوران جوانی یکی از فقهای بزرگ آئین مسیح بود وپس از مرگ تا چندین قرن مهمترین فقیه مسیحی بشمار میآمد . از او رسالات مهمی باقی مانده که مهمترین آنها کتاب‌معروف «اعترافات سنت‌اوگوستن » است ونیز کتاب «شهرخداوند» و « رسالهٔبرکت » . وی هم فقیه ، هم عالم الهی ، هم فیلسوف و هم عالم اخلاق بود وکوشش وی پیوسته مصروف براین شدکه فلسفهٔ افلاطونی واصل مسیحی ، یعنی منطق وایمان را باهم درآمیزد . دانته ، با آنکه درجای دیگری ازکمدی الهی اختصاصاً از وی نام نبردهٔ ، غالباً بعقاید وی اشاره‌کرده و بخصوص درآثار منثور خویش از او باحترام یادکرده است .

نکته‌ای‌که از لحاظ ما در زندگی این فقیه بزرگ مسیحی جالب است ، اینست‌که‌وی درآغازکار پیرو وهواخواه متعصب آئین مانی بود وهشت‌سال تمام برای تبلیغ این‌آئین باطراف و اکناف امپراتوری روم سفرکرد وحتی چندین‌بار در این راه با خطر مرگ روبرو شد . بعد از مرگ اونیز تا اواخرقرون وسطی‌یعنی‌تازمانی‌که‌آئین‌مانوی بصورتهای مختلف دردنیای مسیحی‌رواج داشت ، باآنکه خود وی ازین آئین عدول‌کرده بود نوشته های اولیه‌اش در تأیید این مذهب ایرانی مورد استفاده و مراجعهٔ مانویان اروپا بود برای اطلاع بیشتری درین باره بمقدمهٔ برزخ (صفحات ۵۷۰تا۵۷۲) ومقدمهٔ این‌کتاب رجوع شود .

٤ — یعنی : یهودیان پارسای پیش از مسیح ومسیحیان پارسا ، هریك یك نیمه ازین «گل‌ملکوتی» را دراختیار دارند وخواهندداشت، وشمارهٔ آنها در روز رستاخیز درست بیك اندازه خواهد بود . باید‌گفت‌که این‌نظر صرفاً عقیدهٔ خود دانته است وبرهیچیك از روایات ومعتقدات مذهبی‌متکی‌نیست.بقول«اونیون»یکی‌ازمفسرین، دربنمورد فقط ذوق قرینه‌سازی وهنر «گل‌آرائی» شاعر ملاك قرارگرفته است .

وبدان که از آن ردیفی که این دوطبقهٔ مجزا را در نیمه راه ازهم جدا میکند ، تا بپائین ، هیچکس از روی شایستگی ذاتی در اینجا نمینشیند ،

بلکه شایستگی کسی دگر ، وبا شرایطی خاص ، او را در اینجا جای میدهد ، زیرا که اینان آن ارواحند که پیش از آشنائی با نیروی تشخیص از بند تن برستند[1] ،

وتوخود، اگر نیك بدیشان بنگری و گوش فرا داری ، ازچهره ها و از صداهای کودکانهٔ اینان بدین نکته پی توانی برد[2] .

اما ، میبینم که شکی در دل داری ، و در عین این شك خاموش مانده ای ؛ ولی من هم اکنون آن بندهائی را که با دست مسائلی غامض براندیشهٔ توزده شده خواهم گسست[3] .

۱ — مفهوم این بند وبند پیش : اگرکلیهٔ درجات این گل ، یعنی همهٔ پلههای مختلف این پلکان مدور را از نظر شمارش بدوقسمت مساوی تقسیم کنیم ، نیمهٔ بالا خاص ارواح پارسایان (زنان ومردان یهودی ومسیحی) ونیمهٔ پائین خاص کودکانی است که پیش از رسیدن بسن بلوغ (پیش‌ازآشنائی با قوهٔ تشخیص) مرده‌اند (ازبند تن‌رسته‌اند) ، بنابرین در جمع این‌ارواح کودکان هیچ روحی از روی شایستگی خود دراینجا ننشسته (زیراکه مرگ او پیش‌ازآنکه فرق گناه و ثواب را بتواند داد روی داده است) وفقط شایستگی پدر یا مادر او (یعنی‌مسیحی‌بودن وقبل‌از مسیح یهودی بودن او) ویرا دراینجا نشانده است .بدین‌ترتیب‌نیمی ازهمهٔ کرسیهای این اردوگاه بزرگ ارواح بهشتی خاص‌کودکان است .

۲ — باحتمال قوی منبع الهام دانته این شعر از «انئیس» ویرژیل است (کتاب ششم ، اشعار۴۲۵ تا ۴۲۸) : «... بلافاصله صداهائی بگوش آنان (انئا وسیبیلا) رسید ، صدای گریهٔ کودکانی‌بود که درآستانهٔ زندگانی خویش‌بادست ظلمت‌بجهان‌دیگربر کشیده‌شدندبی‌آنکه‌با شیرینی زندگی‌آشنا شده باشند . »

۳ — سن‌برنار ، مانند بئاتریس وسایر ارواح بهشتی بی‌آنکه از دانته پرسشی کرده‌باشد مکنون خاطر او را دریافته است . موضوع شك دانته در اینجا بالصراحه مطرح نمیشود، ولی‌از

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی و دوم

در این قلمرو پهناور [۱] هیچ چیز زادهٔ تصادف و اتفاق نتواند بود ، همچنانکه اندوه یا تشنگی و یا گرسنگی را درآن راه نیست [۲] ؛

زیرا که هرآنچه درینجاست باقانونی سرمدی استوارشده است ، چنانکه هر جزء آن را با کل همان تناسب است که انگشتری را با انگشت.

و لاجرم این شتابزدگان [۳] راه حیات واقعی **sine causa** [٤] درین جمع جائی بیش یا کم نکو نیافته‌اند [۵].

پادشاه این قلمرو آنرا با چنان عشق و سروری دمساز دارد

بقیه از صفحه قبل

مضمون توضیحی که سن‌برنار دربارهٔ آن میدهد میتوان بخود آن پی‌برد . فکر وی اینست که : آیا این‌کودکانی‌که بخاطر شایستگی ذاتی خود بدینجا نیامده‌اند بی‌قاعده ونظم معینی درجاهای کنونی که هریك نشان درجهٔ خاصی از سعادت است نشانده شده‌اند ؟ ودرینصورت برای چه چنین تبعیضی در بارهٔ ایشان بکار رفته است ؟ ـ « خاموش مانده‌ای » sili : از ریشهٔ لاتینی silere (خاموش‌ماندن) . درایتالیائی بجای این دوکلمه taci و tacere بکار میرود .

۱ — « دردرون وسعت این‌قلمرو » dentro all' ampiezza di questo reame قلمروآسمان .

۲ — اقتباس از تورات (کتاب اشعیاءِ نبی ، باب‌چهل‌ونهم) : «...گرسنه وتشنه‌نخواهند بود وحرارت وآفتاب بایشان ضررنخواهد رسانید ، زیرا آنکه برایشان ترحم دارد ایشانرا هدایت خواهدکرد وتزد چشمه‌های‌آب‌ایشانرا رهبری‌خواهد نمود.» ونیزاقتباس‌ازانجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هفتم) : «... از اینجهت پیش روی تخت خدایند ... و دیگر هرگز گرسنه وتشنه نخواهند شد وآفتاب وهیچ‌گرما برایشان نخواهد رسید . »

۳ — questa festinata gente ؛ اینان‌که در مردن شتابندگی‌کردند وپیش از رسیدن بسن رشد وبلوغ دیده از جهان فروبستند تازودتر بزندگی واقعی (vera vita : حیات جاودان‌آسمانی) برسند . ـ کلمهٔ festinata از ریشهٔ لاتینی festinare (شتابیدن)گرفته‌شده.

٤ — دوکلمهٔ لاتینی ، بمعنی «بی‌سبب» .

۵ — یعنی : مپندارکه ارواح این‌کودکان بحسب تصادف وبینظم وقانونی در درجاتی کم یا زیاد از سعادت جاوید جای داده شده اند .

که هیچ ارادهای را جرئت تمنای چیزی افزون‌ازآن نیست[1] ؛

و وی در همانده که ارواح را در عالم سرور خویش می‌آفریند[2]

آنان را بدلخواه خود مشمول درجات مختلفی از برکت میکند ، ودرین

باره ترا همین‌اندازه وقوف بس باشد[3] .

این نکته بصراحت وبا وضوح تمام درکتاب مقدس آمده ، آنجا

که سخن از توأمانی رفته است که در رحم مادرنیز سرستیز داشتند[4] .

---

۱ — «پادشاهی که...» : خداوند ـ « هیچ اراده ایرا جرئت تمنای چیزی فزون ازآن نیست» ، یعنی : مطلوبی بالاتر ازآن در وهم نمیگنجد تا کسی خواستارآن شود . ـ جرئت از ریشهٔ لاتینی ausus (دلیر وبیباك) . ausa

۲ — یعنی : خدا که این ارواح را از سعادت جاوید برخوردار میکند ، خود در سعادت ازلی خویش روح‌آنانرا میآفریند . در برزخ (سرود شانزدهم ، صفحهٔ ۷۱۳ ، بند ۲) بهمین نکته اشاره شده است : « روح ما ازدست‌آنکس که حتی پیش‌ازپیدایش روح عاشقانه باآن درآمیخته است ساده ومعصوم بیرون میآید.»

۳ — یعنی : خداوندارواح این کودکان را بنا بدلخواه خود درهرجاکه مایل است جای میدهد وهرچه بیش ازین درین باره بیندیشی در کار خدا فضولی کردهای ـ این پاسخی‌است که دانته چندبار دیگر نیز در کمدی الهی بتلاشهای بیحاصل متفکرین وفلاسفه برای درك اسرار آفرینش داده وهربار این معما را «غیرقابل‌حل» دانسته است (برزخ ، سرود سوم ، صفحهٔ۶۰۵، بندهای ۱ و۲ ـ بهشت ، سرود نوزدهم ، صفحهٔ۱۳۹۵، بندهای ۲ و۳) .

٤ — اشاره به بندی از تورات که درآن از ماجرای ناسازگاری یعقوب وعیسو پسران دوقلوی اسحق در رحم مادرشان سخن رفته است (سفر پیدایش ، باب بیست وپنجم) : « ... و خداوند دعای اسحق را مستجاب فرمود وزوجهٔ او رفقه حامله شد . ودوطفل در رحم او منازعت میکردند ... پس رفت تاآز خداوند پرسد ـ خداوند بوی گفت دو امت دربطن تو هستند ودوقوم از رحم جدا شوند وقومی برقومی تسلط خواهد یافت وبزرگ کوچك را بندگی‌خواهدنمود . » در انجیل ازین نکته بصورتی روشن‌تر سخن رفته است (رسالهٔ پولس رسول بروهیان،باب‌نهم) : «... زیرا هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند وعملی نیك یابد نکرده تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت‌شود نه ازاعمال ، بلکه از دعوت‌کننده، بدوگفته شدکه‌بزرگتر کوچکتر را بندگی‌خواهد نمود، چنانکه مکتوبست:یعقوب را دوست‌داشتم اما عیسو را دشمن ـ پس چه‌گوئیم آیا نزد خدا بی‌انصافی است ؟ حاشا ! .. توکیستی ای انسان‌که باخدا معارضه میکنی ؟ » ـ در جای دیگر از تورات نیز بهمین صورت درین‌باره استدلال شده‌است (کتاب ملاکی نبی،باب اول) : «...وحی

بقیه در صفحهٔ بعد

لاجرم رواست که فروغ اعلی بحسب رنگ گیسوان چنین برکتی، تاجی بدانسان که خواهد بر آن نهد[1].

پس، اینان بی آنکه اعمالشان چنین استحقاقی را موجب آمده باشد، درینجا در درجاتی مختلف جای داده شده‌اند، و وجه تمایز ایشان فقط حدّت نخستین نگاهشان است[2].

در قرون اولین، برای رستگاری اینان گذشته از بیگناهی

بقیه از صفحه قبل

کلام خداوند دربارهٔ اسرائیل بواسطهٔ ملاکی ـ خداوند میگوید که شما را دوست داشته‌ام، اما شما میگوئید چگونه مارا دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود، وخداوند میگوید که یعقوبرا دوست داشتم واز عیسو نفرت نمودم وکوههای او را ویران ومیراث ویرا نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.» این همان اصلی است که در قرآن نیز بصورت «وتعزمن‌تشاء، وتذل‌من‌تشاء» بدان اشاره شده است.

۱ ــ «فروغ اعلی» l' altissimo lume : خدا. ــ «برحسب رنگ گیسوان چنین برکتی» secondo il color dei capelli di cotal grazia : اشاره بـاختلاف رنگ موهای یعقوب و عیسو پسران دوقلوی اسحق که دربالا ازآنان سخن رفت (تورات، سفرپیدایش، باب بیست وپنجم) : «... وچون وقت وضع حمل رفقه رسید، اینك توأمان دررحم اوبودند ـ ونخستین سرخ فام بیرون‌آمد ... واو را عیسو نام نهادند. وبعد ازآن برادرش بیرون‌آمد وپاشنهٔ عیسو را بدست خودگرفته بود و او را یعقوب نام نهادند.» درینجا «رنگ گیسو» ازلحاظ دلالت نمایندهٔ قسمت وطالعی است که از ازل برای هرکس معین شده است، ومفهوم آن اینست که‌رنگ موی عیسو سرخ بود ووی از بدو تولد مورد بیمهری خداوند قـرار داشت ـ ویعقوب کـه رنگ مویش سیاه بود، بگفتهٔ خود خداوند (رجوع شود بشرح قبل) ازآغاز تولد مشمول لطف وی بود. ــ «تاج‌برسرنهد» s'incappelli (کلاه برسر نهد) : هالهٔ برکت خود را برگردسرشان بگستراند. ـ این اصطلاح نامأنوس قبلا نیز در سرودهای بیست وپنجم وسی ویکـم بهشت‌بکار رفته‌است.

۲ ــ یعنی : اینان فقط باقتضای‌آنکه نخستین نگاهشان کمتر یا بیشتر در فـروغ الهی رخنه‌کرده است، درینجا حائز درجاتی پائین‌تر یابالاترند، واین تندی یا ضعف نگاه اولین خـود وابسته بدرجهٔ برکتی است که پیش از تولد شامل ایشان شده است. بعبارت دیگر : خداوند در همان لحظهٔ انعقاد نطفهٔ ایشان بدلخواه خود بهریك ازآنان برکتی‌کمتر یـا زیادتر عطاکرد، ودر نتیجه اینان از همان هنگام تولد با طالعی بدتر یا بهتر پای بجهان نهادند، ووقتی‌هم که مردند بهمین نسبت دردرجاتی پائین‌تر یابالاتراز سعادت ازلی جای گرفتند.

خودشان ، ایمان والدینشان بس بود [۱] ؛

و چون زمان این ادوار نخستین بسر رسید ، اولاد ذکور را لازم آمد که از راه ختان بالهای معصوم خویش را نیروی پرواز دهند [۲] ؛

اما با فرارسیدن دوران برکت ، این بیگناهان درصورت محرومیت از تعمیدکامل مسیحی درآن مقام سفلی جای داده میشوند [۳] .

---

۱ — « در قرون اولیه » : از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ابراهیم پیغمبر، که درآن خداوند اولین‌عهد خود را بانوع بشر بست ودربند بعد ازین‌عهد سخن میرود . در این فاصله برای رستگاری کودکانیکه پیش‌ازبلوغ میمردند ، بغیرازبیگناهی (که ایشان خودبخود داشتند) فقط ایمان والدین یعنی اعتقادآنها به «یهوه» خدای اسرائیل کافی بود .

۲ — دنبالهٔ بند پیش : ... ولی از زمان ابراهیم تا ظهور مسیح برای رستگاری این کودکان لازم آمد که والدین ایشان درموردآنان بعهدی که میان خدا وقوم اسرائیل بسته شده‌بود وفاکنند تااین کودکان پس‌ازمرگ امکان رفتن ببهشت‌را داشته‌باشند (برای بالهای معصوم‌خویش کسب نیروکنند) ؛ این عهد ، ختنه‌کردن اولاد ذکوراست که از زمان ابراهیم نزدبنی‌اسرائیل رایج شد وبعداً جزومقررات اسلامی نیزدرآمد . دربن‌باره درتورات چنین‌آمده است (سفرپیدایش، باب هفدهم) : «... پس خدا بابراهیم گفت ... اینست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من وشما وذریت‌تو- بعد از تو هرذکوری از شما مختون شود ... و گوشت قلفهٔ خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که درمیان من وشماست . هرپسر هشت‌روزه از شما مختون شود . هرذکوری در نسلهای شما ... البته مختون شود تا عهد درگوشت شما عهد جاودانی باشد ، و اما هرذکور نامختون که گوشت قلفهٔ او ختنه نشود آنکس ازقوم خود منقطع شود ، زیرا که عهد مرا شکسته است . »

۳ — دنبالهٔ بند پیش : ... اما از زمان ظهور مسیح (با فرارسیدن دوران برکت) ببعد ، دیگر این «مختون‌بودن» کافی برای رفتن ارواح این کودکان (ذکور) به بهشت نیست ، زیراکه برای این رستگاری لازم است که این کودکان تعمید مسیحی گرفته‌باشند، واگر تعمید - ناگرفته‌بمیرند دردوزخ(مکان‌سفلی laggiù - اشاره بقسمتی‌از«اعراف» Limbo یعنی‌طبقهٔ‌مقدماتی دوزخ که قبلا ازوجود ارواح کودکانیکه بی‌تعمید مسیحی مرده‌اند درآن سخن رفته است : دوزخ، سرود چهارم ، صفحهٔ۱۲۴، بند ۳) جای خواهندگرفت ونه در این درجات گل مقدس بهشتی.- «سن‌تماسوداکوینو» در جلد سوم «رسالهٔ» خود (باب‌هفتادم) مینویسد : « عمل ختنه رستگاری را درخودنداشت، بلکه‌ختنهٔ‌جسمانی‌فقط مظهرآن‌ختنهٔ‌معنوی بود که‌میبایست‌بدست مسیح صورت گیرد».

اینك بدان چهره‌ای که بیش از همه با چهرهٔ مسیح شبیه است بنگر[1] ،زیرا که فقط تابندگی آن ترا آمادهٔ دیدار مسیح تواند کرد[2] .

برآن چهره بارش چنان سروری را از جانب ارواح مقدسی که برای پرواز درچنین بلندائی آفریده شده‌اند[3] بدیدم ،

که یادهیچ‌چیز ازجملهٔ آنچه پیش‌ازآن دیده‌بودم ازاعجابی فراوان بازم‌نداشت، زیرا تصویری چنین کامل از خداوند را برمن عرضه نتوانسته بود کرد[4] .

وآن‌عشقی که درآغازبراونازل شده بود[5] دربرابرش بال بگسترد و

—۱ شباهت چهرهٔ مریم وعیسی نه‌تنها شباهت مادروفرزندی است ، بلکه درینجامفهومی مجرد و معنوی دارد ، بدین ترتیب که چون روح مریم برگزیده ترین ارواح بهشتی است طبعاً بیش از همهٔ ارواح دگر بفروغ خداوندی نزدیك وبا آن شبیه است ، وچون فروغ الهی فروغی است که درآن خدا وروح القدس وعیسی‌درآمیخته‌اند ، طبعاً شباهت مریم با این فروغ‌عیسی‌از شباهتی که میان هرروح دیگر بهشتی .بااین فروغ هست بیشتر است (رجوع شود بسرود هفتم ، صفحهٔ ۱۲۱۳بند ۳) .

۲ — درین بند وبند پیش کلمهٔ « مسیح » Cristo مثل همه جای دیگر کمدی الهی بنشان احترام باخودش‌قافیه‌آورده است ،رجوع‌شود به‌بهشت ،سروددوازدهم (ص۱۲۸۴) سرودچهاردهم (صفحهٔ ۱۳۱۹) ، سرود نوزدهم (صفحهٔ ۱۳۹۹) .

۳ — «ارواح‌مقدسی که...» فرشتگان که‌سروشان‌پروردگارند وازین‌جهت بال‌وپری‌متناسب با «پروازدرچنین بلندائی» بدانان داده شده است .

٤ — یعنی : توجه بهمهٔ‌آنچه پیش ازآن درآسمان دیده بودم، وتوجه‌بکل‌مقدس‌بهشتی، نتوانست مرا ازآنکه بادیدهٔ اعجاب بدین فرشتگان‌ گشوده بال وپرسرور بنگرم بازدارد،همچنانکه هیچ چیز تا بدانوقت جلال خداوند را بااین زیبائی برمن عرضه نکرده بود . ـ مفسرین قدیمی معتقدند که این اشاره به «مریم» است ، ولی در این بند وبند پیش فقط ازین «سروشان» سخن رفته است که « واسطهٔ » رساندن عشق خداوند به مریمند و این «عشق» است که باچنین جلالی بنظر دانته میرسد .

۵ — جبرئیل، که در زندگانی زمینی مریم (درآغاز) ازآسمان بنزد او رفت ومژدهٔ باربرداشتن او را از روح‌القدس وتولد نزدیك عیسی را بوی داد (انجیل لوقا ، باب اول) : «... ودرماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود خوانان گفت : «Ave Maria، gratia plena» [1].

دربار بهشتی از هرسو بسرود ملکوتی پاسخ گفت و ازین راه هرچهره‌ای‌را تابناکی‌بیشتری حاصل آمد [2] .

« ای پدر مقدس [3] ، که بخاطرمن تن بماندن درین پائین در داده و بترك جایگاه دلپذیری گفته‌ای که جلوس بر آن نصیبهٔ جاودانی تست [4] ،

بقیه از صفحهٔ قبل

شد نزد با کرهٔ نامزد مردی مسمی بیوسف از خانـدان داود، و نام آن باکـره مریم بود ، پس فرشته نزد او داخل شده گفت : سلام برتو، ای نعمت رسیده، خداوند باتست وتو در میان زنان مبارك هستی » .

این تقریباً عین مطلبی است که درقرآن دربن‌باره‌آمده است (سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۱) : «... وفرشته گفت ای مریم ، همانا خداوند ترا بر گزید وپاکیزه گردانید وبرزنان جهانیان‌برتری بخشید .» ونیز (سورهٔ مریم ، آیات ۱۶ تا ۲۱) : « ... پس ما روح خود (روح‌القدس) را براو درصورتی زیبا مجسم ساختیم ــ مریم گفت من ازتو پناه بخدای رحمن میبرم که پرهیزکاری کنی. روح‌القدس گفت من فرستادهٔ خدای توام ، آمده‌ام تا بامر او تـرا فرزندی بخشم بسیار پـاکیزه وپاك‌سیرت،مریم گفت ازکجا مرا پسری تواند بود در صورتیکه دست بشری بمن نرسیده...گفت این چنین کار البته خواهد شد ... وما این پسر راآیت وحمت واسع خود برای خلق میگردانیم وقضای الهی براینکار رفته است . »

دراینجا دانته بصورت داستانگو ازجبرئیل نام میبرد ونه‌بصورت‌شاهدعینی،زیرا که خود او هنوز این سروش را نمیشناسد وفقط اندکی‌بعد «سن‌برنار»درپاسخ اونام‌این فرشته‌را بوی‌میگوید .

۱ — جملهٔ لاتینی ، بمعنای « سلام برتو ای مریم ، ای نعمت رسیده » (رجوع شود بشرح بالا) . این مطلع یکـی از دعاهای معروف مسیحی است که «درودفرشته» نام دارد وبقیهٔ آن چنین است : « خدا باتست . میان همهٔ زنان تو خجسته هستی ومیوهٔ درون تو خجسته‌است. ، مریم مقدس ، مادر خدا ، برای ما بیچارگان گنهکار اکنون ودرهنگام مرگ دعاکن.آمین.»

۲ — « دربار بهشتی » la beata corte : جمع ارواح بهشت . « سرود ملکوتـی » la divina cantilena سرود فرشتگان . این کلمهٔ cantilena (از ریشهٔ لاتینی‌بهمین‌املاء، بمعنی ترانه) امروزه بآوازها وترانه‌های عاشقانه واحساساتی‌اطلاق میشود ، ولی در قرون وسطی مفهوم‌سرودهای سنگین وغالباً مذهبی‌راداشت . ــ «ازین راه هرچهره‌ای تابناکی بیشتر یافت » : ارواح درحین سرود خواندن از روی جذبه وشوق فروغی تابنده‌تر یافتند .

۳ — سن‌برنار .

۴ — یعنی : بخاطر راهنمائی من ، از جایگاه دلپذیـر خودت در درجـات بالای ایـن گل مقدس که بامشیت الهی جـاودانه درآن جای خواهی داشت بدین پائین‌ترین قسمت این گل فرود آمدی...

این کدامین فرشته ایست که با چنین سروری بدیدگان شهبانوی ما مینگرد ، ودراوچندان نشان عشق هویداست که گوئی سراپااز آتشش ساخته‌اند؟ »

بدینسان ، باری دگر دست توسل بدامان حکمت آن کس زدم که چون ستارهٔ صبح که نور از خورشید برگیرد ، زیبائی خویش را از مریم برمیگرفت [۱] .

و وی بمن گفت : « همهٔ اطمینان و جاذبه‌ای [۲] که در فرشته‌ای و در روحی [۳] تواند بود در او گرد آمده است ، و ما میخوهیم که چنین باشد [٤] ،

زیرا هم اوست که چون پسر خدا خواست که بار تن خاکی ما را بردوش خویش گیرد، مژدهٔ پیروزی را برای مریم بر زمین آورد [٥] .

---

۱ — «آن کس» : سن برنار . ـ «ستارهٔ صبح» stella mattutina : زهره. ـ «کسب زیبائی میکرد » abbelliva کلمهٔ خاصی که دانته درینجا بامفهوم «پرووینتسی» یعنی زبان محلی خاصی که در دورهٔ او رایج بود وتا پیش از کمدی الهی احتمال میرفت که زبان رسمی ایتالیا شود بکار برده است . اصل «پرووینتسی» این کلمه abellis است وبهمین‌صورت در اولین مصرع قطعهٔ شعری که عیناً بصورت «پرووینتسی» در کمدی‌الهی نقل شده ، دیده میشود (برزخ ، سرودبیست وششم ، صفحهٔ ۹۱۸) . اشارهٔ این بند بسن برنار است که هم در روی زمین و هم درآسمان جلال وفروغ خویش را ازمریم گرفته است .

۲ — baldezza e leggiadria : اطمینان و اعتماد بنفس ، که از دیدار فروغ الهی‌زاده میشود وچنان سروری بصاحب خود میبخشد که او را اسیرجاذبهٔ خویش میکند ودیگران را نیز بدیدارش وامیدارد .

۳ — اشاره بدودستهٔ ملکوتیان : فرشتگان وارواح بهشتی .

٤ — یعنی : جبرئیل‌هم اطمینان خاطر وهم جاذبه‌ایرا که فرشتگان وارواح‌آمرزیدگان ازآن برخوردارند یکجا درخودگرد آورده‌است، وآرزوی ما نیز همین است که چنین باشد .

٥ — دراصل«شاخهٔ‌خرما»: la palma ـاین‌شاخه درروم کهن‌نشان‌پیروزی بود وازین‌جهت درینجا بدان اشاره شده که جبرئیل بروی زمین فرود آمد تا مژدهٔ پیروزی مریم را که ازطرف

بقیه در صفحهٔ بعد

اما اکنون بهنگام گفتگوی بامن‌بادیدگان خویش‌نیزمرا بدنبال
آی تا صاحبمنصبان بزرگ[1] این امپراتوری بسیار دادگستر و پارسا
را[2] ببینی.

آن دو که در بالا بیش از همه نزدیك به شهبانو[3] نشسته‌اند،
و از این راه مسعودترین ارواح بهشتیند، بمثابهٔ دو ریشهٔ این گلند[4].

بقیه از صفحه قبل

روح‌القدس برگزیده شده بود تا عیسی را بجهان آورد بدو دهد. - «چون پسرخداوند خواست که بار جسم مارا بردوش خویش گیرد»: چون عیسی اراده کرد که باقالب خاکی بجهان‌آید و با شهادت خود گناه نوع بشر را بازخرد. در تابلوهای مربوط بتجسّم نزول جبرئیل، وی گاه شاخهٔ خرما و گاه سوسنی دردست دارد.

۱ – «صاحبمنصبان» patrici «شخصیت‌های» درجهٔ اول دربارآسمانی. – پاتریسیوس (patricius) عنوانی بود که «کنستانتینوس» امپراتور روم برای اشراف و بزرگان درجهٔ اول روم وضع کرد ونظیر عنوان «لرد» در انگلستان کنونی بود. این کلمه بعدها بمفهوم عام نجیب‌زادگی وامتیاز اشرافی بکار رفت. - قبلا، یعنی در هنگام پیدایش روم مردم این شهربدوطبقهٔ «پاتریسیوس» (اعیان) و«پلبوس» (عوام) تقسیم شده بودند که کشمکشهای اجتماعی آنها مدتهای دراز دوام داشت وبالاخره بنفع عوام پایان یافت.

۲ – امپراتوری‌بسیاردادگستروپارسا Imperio giustissimo e pio : قلمروآسمان.

۳ – شهبانو : Augusta (امپراتریس) : مریم. - این لقبی بود که درامپراتوری‌روم به امپراتریس‌ها داده شده بود (درمقابل لقب Augustus برای امپراتور) - دانته در وصف عرش اعلی، دستگاه فرمانروائی خداوند را بادستگاه امپراتوری رومی (که اوآنرا مظهر خدا در روی زمین میدانست) تشبیه میکند (خداوند : امپراتور - عرش اعلی : امپراتوری - مریم : امپراتریس - ارواح بهشتی : پاتریسیوس‌ها - پطرس‌رسول : بارون و «سرفرمانده‌لژیون»). نظیر چنین تشبیهی درمورد «شیطان اعظم» (امپراتور دیار رنج) وقلمرو او بکار رفته است (دوزخ، سرود سی‌وچهارم، صفحهٔ ۵۲۸، شرح ٤).

٤ – یعنی : اینان آن دو نفری هستند که یکی از ایشان نوع بشر را پدید آورد و دیگری ارواح نوع بشررا از راه ایمان شایستهٔ بهشتی‌شدن کرد، وبدین‌ترتیب بی‌وجوداولی بشری درکار نبود وبی‌وجود دومی این ارواح‌را امکان صعود به‌بهشت حاصل‌نمیشد. اشاره به«آدم ابوالبشر» و «پطرس رسول» که بعداً از هردو سخن میرود. علت اینکه پطرس‌برابر باآدم آمده اینست که خود عیسی از لحاظ الوهیتش نمیتوانسته است باآدم برابر نهاده شود واین مقام بپطرس که نایب او در روی زمین و «کلیددار بهشت» درآسمان است واگذار شده است.

آن که در جانب چپ او است پدری است که کام آزمندش تلخی
بس شوربختی‌را بنوع بشر بچشانید[1]،
و در جانب راست وی، پدر کهن کلیسای مقدس را بینی که مسیح
کلیدهای این گل زیبا را بدو سپرد[2].
وآنکس که پیش‌ازمرگ خویش روز گاران پرملال زوجهٔ زیبائی
را که با سر نیزه و با میخها بهمسری گرفته‌شد، بدید،
در نزدیك‌وی نشسته است[3]؛ و در کنارآن دیگری، پیشوائی را
توانی دید که در زیر حکم او قومی حق ناشناس و متلون وناساز گار، از

۱ — «درجانب‌چپ‌او» : ازینجا معلوم میشود که نیمه‌ای از گل‌مقدس که درسمت‌چپ‌مریم است بارواح مؤمنین پیش از مسیح (یهودیان) اختصاص یافته است . ـ «پدری که...» : آدم ، پدرنوع‌آدمی که بهمین مناسبت اورا «ابوالبشر» لقب داده‌اند . ـ «کام آزمندش طعم‌اینهمه‌بدبختی را بنوع بشر بچشانید» : شکمخوارگی او باعث شد که وی باچشیدن میوهٔ ممنوع گناهکارشود ونوع‌آدمی‌را نیز بگناه‌کشاند (سرود بیست‌وششم ، صفحهٔ ۱۵۰۹بند۳ وشرح۳) .

۲ — پدرکهن‌کلیسای‌مقدس padre vetusto di Santa Chiesa : پطرس ، که اولین پدر روحانی عالم مسیحیت بود . ـ «کلیدهای این گل زیبا» : کلیدهای بهشت که‌ازطرف مسیح بدو سپرده شد ، اشاره به کلام معروف مسیح : «کلیدهای ملکوت‌آسمانرا بتو میسپارم» (انجیل متی ، باب شانزدهم) .

بدین‌ترتیب «آدم» دراینجا پدرروحانی‌آن کسانی‌است که به«مسیحی که‌بایدظهور کند» مؤمن بودند،وپطرس پدر روحانی‌آن کسانیکه به «مسیح ظهور کرده» ایمان آوردند .

۳ — یوحنای رسول معروف به یوحنای انجیلی (رجوع شود بمقدمه وحواشی سرود بیست وششم) حواری بزرگ عیسی ونویسندهٔ یکی از اناجیل اربعه و «مکاشفهٔ‌یوحنا» وچندین کتاب دیگر انجیل . ـ اشارهٔ «روزگاران‌پرملال زوجهٔ زیبائی که باسرنیزه وبامیخها بدست‌آمد» بکتاب معروف یوحنا بنام «مکاشفهٔ یوحنای رسول» Apocalisse است که درآن وی آیندهٔ مسیحیت وعاقبت جهانرا درعالم مکاشفه بچشم دیده‌است (رجوع شود بسرود بیست‌وششم،صفحهٔ۱۵۰۳ شرح ۳) . مراد از «زوجهٔ زیبائی که ...» کلیسااست که عیسی‌آنرا بقیمت رفتن بربالای‌صلیب، یعنی باسرنیزه ای که برسینه او زده شد وبا میخهائی که بردستها و پاهایش کوفتند بزوجیت خویش درآورد . قبلا نیز این تعبیر بکار رفته است (بهشت ، سرود یازدهم ، صفحهٔ ۱۲۶۹ بند ۱ و شرح ۱ ـ سرود دوازدهم ، صفحهٔ۱۲۸۲، بند ۱ وشرح ۲) .

«من» بزیست[۱] .

روی در روی «پطروس» «آنا» [۲] نشسته‌است، وچنان ازدیدار دختر خویش خرسند است که حتی برای خواندن Osanna [۳] دیده از او برنمیگیرد[٤] .

و در برابر پدر ارشد خاندان [٥] ، «لوچیا» نشسته است که بانوی ترا ، درآن هنگام که دیده بزیر افکنده بودی و در پرتگاه درمیافتادی ، بیاریت فرستاد[٦] .

۱ – موسی، که «قوم حق‌ناشناس وناسازگار او» (اقتباس از تورات ، سفر خروج ، باب ۳۲ : « وخداوند بموسی گفت این‌قوم را دیده‌ام واین‌قوم گردنکش‌میباشند ») درراه بازگشت از مصر به ارض‌کنعان (که برهبری او صورت گرفت) مدتی در بیابان سینا از «من وسلوی» تغذیه کرد (تورات ، سفر خروج ، باب شانزدهم) : « ... وواقع شد که در عصرسلوی برآمد وبامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست . وچون برخاست اینك برروی صحرا چیزی دقیق ومدور وخورد مثل ژاله برزمین نشسته بود . وچون بنی‌اسرائیل این را بدیدند بیکدیگر گفتند که این «من» است .. موسی بایشان گفت این آن نان است که خداوند بشما میدهد تابخورید . »

درقرآن دربن باره چنین آمده است (سورهٔ بقره، آیهٔ ٥٦) : « ... ابر را سایبان شما ساختیم ومن وسلوی را غذای شما مقرر داشتیم وگفتیم ازین روزیهای پاك وپاکیزه تناول کنید و با بجانیاوردن شکر این نعمت نه بما بلکه بنفس خود ستم کردند » .

۲ – Anna ، مادر مریم .

۳ – « هوشیعانا » کلمهٔ مقدس عبری که قبلا درکمدی‌الهی‌بارها بدان اشاره شده است (سرود بیست و نهم برزخ، صفحهٔ ۹۴۹، شرح ۳ـ سرود هفتم بهشت، صفحهٔ ۱۲۰۸ ، شرح ۱ ـ وغیره ...)

٤ – یعنی: باآنکه خطاب بخداوند «هوشیعانا» میخواند همچنان‌دیده‌بمریم دوخته است .

٥ – آدم ابوالبشر ، بزرگترین پدر خاندان بشری .

٦ – لوچیا : «سنتالوچیا» Santa Lucia قدیسهٔ مسیحی که در قرن چهارم میلادی میزیست ودرزمان امپراتوری «دیوکلسیوس» درجزیرهٔ سیسیل بشهادت رسید ودرهنگام مرگ باکره بود . دانته ظاهراً ازآنروکه شفای دیدگان خویش را مربوط به نذری میدانست که درمورد این قدیسه کرده بود ، خود را اختصاصاً مرید او میشمرد وبا همین عنوان نیز در دوزخ (سروددوم ، صفحهٔ۱٥۲، بندآخر وصفحهٔ۱٥۳، شرح ۱) از وی یادکرده است . درهمین سرود دوم دوزخ ، ویرژیل بدانته گفته بودکه بهنگامیکه وی در جنگل تاریك (آغاز سرود اول دوزخ) راه‌گم

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود سی و دوم

اما ، چون لحظات جذبهٔ تودرگذرست[1] ، ما بسان خیاطی چیره ـ دست که جـامه را باندازهٔ پارچه میدوزد ، همینجا را حد کلام‌خویش قرار میدهیم[2] ؛

بقیه از صفحه قبل

کرده و « دیده بزیر افکنده بود » و « نزدیك‌بود بپرتگاه درافتد » سنتالوچیا درآسمان متوجه این‌گمشتگی او شده وبئاتریس رابرای‌نجات وی بسراغ او (ویرژیل) فرستاده بود . اشاره‌ای که در این بند میشود مربوط بهمین سخن ویرژیل است . درسرود نهم برزخ (صفحهٔ۶۸۹ ، بنده و شرح ٤) نیز از این قدیسه سخن رفته است .

۱ — دربارهٔ این یك مصرع تا کنون چند صد صفحه تفسیر نوشته شده است . ترجمهٔ تحت‌اللفظی این جمله چنین است « اما ، چون زمان کـه ترا بخواب بـرده ، درگـذر است » ma perchè il tempo fugge che t'assonna و همهٔ اشکال مفسریـن در همین کلمهٔ «بخواب‌بردن» ودرك مفهوم واقعی‌آنست . ممکن است این مفهوم را چنین دانست‌که سفر دانته بدنیای جاوید وطی مراحل مختلف دوزخ وبرزخ وبهشت برای او درحکم خواب ورؤیائی‌عمیق‌بوده واکنون‌که وی بآخرین منزل بهشت رسیده است این خواب عمیق نزدیك بپایان‌است . ازطرف دیگر ممکن است مفهوم این جمله این باشدکه « اما آن «زمان»که در روی زمین شما آدمیان را بخواب فرو میبرد درگـذر است و پایان سفر تـو نزدیك شده است » وطبعاً ازآن جهت از «زمان» بااشارهٔ دور سخن رفته‌که در بهشت زمان و مکان مفهومی ندارد وبرای توصیف آن باید گفت‌که « آنچه بمقیاس زمینی شما زمان نامیده میشود برای تو درگذر است » . تعبیر دیگری ازین‌جمله‌که بنظر من صحیحتر میآید ، تعبیر «کارلواستاینر» مفسر ودانته‌شناس معروف معاصر است . وی اشارهٔ دانته را دراین «خواب» مربوط بمرحلهٔآخر سفر بهشتی اویعنی به empireo (عرش‌الهی) میداند ، زیرا که دانته دوزخ وبرزخ ونـه فلك اول بهشت را چنانکه خـود شرح میدهد بصورت محسوس (ونه در خواب یا جذبه) دیده وتوصیف‌کرده‌است، وفقط ازلحظه‌ای‌که پا به «عرش‌الهی»(یعنی بدانجاکه درآن مطلقاً زمان ومکانی نیست ووی با ورود بدان « از خویش بالاتر رفته») نهاده است ، خود را درحال «جذبه‌ای» مییابدکه چنانکه باتأکید اظهار داشته ودر سرود بعد نیز اظهار میدارد « وصف آنرا نمیتواندکرد » ، زیراکه درآنوقت درحالت عجیبی‌بوده که حواس خمسهٔ اوکار نمیکرده و فقط روح وی چیزهائی را میدیـده ودرك میکرده است . در این‌حال «جذبه» است‌که برکت الهی بیاری اومیرسد وویرا امکان مکاشفه‌ای معجزآسا میدهد، و سن برنار درینجا بوی تذکر میدهد که این حال وجذبهٔ بیخبری او بزودی با آخرین مرحله وباعظمت‌ترین صحنهٔاین سفر، یعنی با دیدار بیواسطهٔ فروغ الهی بسرخواهد رسید .

بیش‌ازده‌تفسیردیگردربارهٔاین‌جمله‌شده‌است‌که ازلحاظ‌کمی‌جااز نقل آنها خودداری‌میشود.

۲ — یعنی: همچنانکه خیاطی زبردست برش پارچه را طوری انجام میدهد کـه درست باندازهٔ لباس درآید وچیزی ازآن زیاد نماند یاکم نیاید ، من‌وتو نیز این بحث را باید طوری محدودکنیم‌که باپایان سفرتو،آنچه باید دیده و شنیده باشی دیده و شنیده شده باشد ونه قسمتی ازآن‌باقی نماند ونه وقتت زیاد بیاید .

ونظر بسوی عشق نخستین[1] میکنیم ، تاتو بانگریستن بدو تا بدانجا که ممکن باشد در حشمت وی رخنه یابی .

لیکن[2] تامپنداری که بصرف آنکه بال گشائی پیش توانی رفت ، ویحتمل که واپس روی، باید که پیشاپیش از راه دعا کسب برکت کنی[3] ،

واین برکت را از آن بانوئی برگیری که ترا درین راه یاری تواند داد ؛ لاجرم با همهٔ مهر خویش بدنبال من آی ، و چنان کن که دلت ازسخنان من جدائی نگزیند[4] . »

وآنگاه ، بدین مناجات پرداخت :

---

١ — Primo amore : خدا .

٢ — دراصل : veramente (بحقیقت) ؛ ولی این کلمه درینجا باهمین مفهوم «لیکن» بکار رفته است .

٣ — یعنی : اگر گمان بری که فقط بانیروی خویش میتوانی بدین کمال مطلوب(دیدار بیواسطهٔ خداوند) برسی ، باحتمال قوی بجای اینکه درین راه پیش روی بقهقرا خواهی رفت و برای اینکه بدین غایت مراد خود دست یابی باید که پیش از اتکاءِ بنیروی خویش با نیایشی خالصانه از خداوند طلب برکت کنی .

٤ — ... وچون چنین برکت الهی را فقط باوساطت وشفاعت مریم که نزدیکترین ارواح بهشتی بیرورد گاراست تحصیل میتوانی کرد ، درخلوص نسبت بدو بامن هماهنگ شو (بامهر خویش بدنبال من آی) وآنچه راکه من برزبان میآورم دردل بگوی واحساس کن . اشاره به مناجات سن-برنار که در سرود بعد آغاز میشود .

سرود سی و سوم

عرش الهی

خدا

آخرین سرود « کمدی‌الهی »،زیباترین سرودهای این کتاب است . این سرود با «مناجات‌نامهٔ» سن‌برنار پارسای خدا بین بدرگـاه مریم آغاز میشود وبـا تجلی بیواسطه و مستقیم ذات الهی برداننه پایان میپذیرد ، ووی در حالی سفر دور ودرازخویش را بپایان میرساند که ازین‌دیدار ازپای درافتاده وقدرت ادراك وامکان تشخیص زمان ومکانرا از دست داده است ، وفقط میداند که این سفر با «جذبه» و «عشق» بسر رسیده است .

این دیدار ذات الهی براثروساطت مریم ودعای او بدرگاه ازلـی صورت میگیرد که در نتیجهٔآن برکت کاملهٔ الهی این مسافر گمگشتهٔ دیار خاك‌نشینان را شامل میشود و اورا بقول خودش با « آن کتابی که درآن صفحات عالم امکانرا باشیرازهٔ عشق بهم پیوسته‌اند » آشنا میکند ، و شاعر مشتاق و مجذوب میتواند این سخن آسمانی حافظ ملرا بزبان حال بگوید که :

بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
بعدازین روی‌من وآینهٔ وصف‌جمال	که درآنجا خبرازجلوهٔذاتم‌دادند

ولی، این راه‌نشینی که بادیدگان خاکی‌خود «خدای‌بین» شده و«درظلمت شب آب حیات » گرفته ، از عظمت این دیدار چنان درزیر این‌بار گران ازپای درمیافتد که بقول خودش« نه میتواند گفت که چه دیده ونه کسان میتوانند شنید که چه شنیده است »:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجـزم زگفتن و خلق از شنیدنش !

این‌آخرین سرود دانته ، درنیمهٔ دوم‌آن‌که سخن از« جلوهٔ ذات‌الهی » میرود بیش از غالب صفحات ادبیات مغرب زمین باآثار عرفانی شرق نزدیکاست ، چنانکه درقالب جملات آن بسیاری از سخنان مولوی وحافظ وسنائی وعطار وغیره را منعکس میتوان‌دید، ولی مسلماً حدکمال «جلال‌الدین مولوی» را درآن ودرهیچ اثر دیگری ازین نوع نمیتوان دید .

دردل این فروغ ازلی ، دانته بمفتاح جملهٔ اسرارکائنات دست مییابد ؛

میبیند که چسان اجزاء پراکندهٔ عالم کون و مکان در آن بدورهم گرد آمده و «جوهرها وعرض‌ها» یکی شده اند . میبیند که چسان هرچه هست وبهرصورت که هست ، تجلی یك حقیقت ومظهر یك جوهراست، وبدان رازی که عرفای بزرگ مارا بگفتن «اناالحق» وا میداشت پی‌میبرد . معمای « وحدت وجود » و عشقی را که « گردانندهٔ کائنات » وپدیدآرندهٔ جملهٔ اجزای عالم هستی است حل میکند وپی بدان میبرد که :

در ازل ، پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

اما ، با این دیدار شاعر از فرط جذبه ازپای در میافتد و در این عالم شیفتگی واز پافتادگی است که سفراوبجهان جاوید نیز پایان میپذیرد ، در حالیکه این بار وی که با فیض ربانی تابدین‌حد کمال معنوی بالا رفته است ، بحق میتواند گفت که :

بعد ازین فیض بآفاق دهم از دل خویش
که بخورشید رسیدیم و غبار آخر شد .

آخرین شعراین سرودیعنی آخرین شعر کمدی الهی با کلمهٔ عشق (Amore) شروع وباکلمهٔ ستارگان (Stelle) ختم میشود، واین‌همان کلمه‌ایست که دوزخ وبرزخ نیز باآن پایان‌یافته‌اند. دربن‌هرسه مورد مفهوم «امید» را دارد که هدف و کمال مطلوب دانته درتدوین «کمدی‌الهی» است .

سرود سی و سوم

« ای مادر باکره[1]، ای دختر پسر خویشتن[2]، که ازجملهٔ آفریدگان دگرحقیرتر و والاتری[3]، ای آنکه منشور ازلی حد ثابت کائنات قرار داد[4]؛ تو سرشت بشری را چندان بزرگواری دادی که آفریدگار این سرشت آفریدهٔ آن شدن را دون شأن خویش نشمرد[5]،

۱– Vergine Madre : مریم، که تابوقت تولد عیسی همچنان باکره بود . درقرآن (سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ٤٦) بدین نکته چنین اشاره شده : « مریم گفت پروردگارا ، مرا چگونه فرزندی تواند بود وحال آنکه باکره‌ام ومردی بمن نزدیك نشده ؟ » ودرانجیل (لوقا ، باب اول) چنین آمده : « ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود ، و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام ؟ »

۲– figlia del tuo Figlio ؛ اشاره بدانکه مریم ، هم مادر عیسی است (از نظر آنکه او را بدنیا آورد) وهم دختر او (ازنظراینکه عیسی همراه باروح‌القدس یکی از مظاهر سه‌گانهٔ ذات الهی است، که همهٔ آفریدگان زادگان اویند) .

۳– اقتباس از انجیل (لوقا ، باب اول) : «... پس مریم گفت جان من خداوند را تمجید میکند ... زیرا برحقارت کنیز خود نظر افکند و از اکنون تمامی طبقات مرا سعادتمند خواهند خواند ، زیرا آن قادر بمن کارهای عظیم کرده ونام او قدوس است » .

٤– یعنی : مشیت ربانی ، ترا مادر عیسی کرد وازین راه حدفاصل دودستهٔ آمرزیدگان قبل وبعد از مسیح قرار داد وبصورت آن ستون ثابتی درآورد که دودورهٔ اصلی آفرینش را ازهم جدا میکند .

٥– یعنی : طبیعت بشری تو چنان شایستگی معنوی برای درك برکت الهی از خویش نشان داد ، که خداوند که آفرینندهٔ آن بود ترا برگزید تا روح القدس را در برگیری وفرزندی چون عیسی بجهان آوری که درعین آنکه بسبب الوهیت خود آفریدگارتست ، بسبب آنکه ازبطن تو بزاد ، آفریدهٔ تست . ـ اقتباس ازانجیل (رسالهٔ پولس رسول برومیان ، باب اول) : «... وعدهٔ خدا دربارهٔ پسرخود، که بحسب جسم ازنسل داود متولد شد وبحسب روح قدوسیت پسر خدا بقوت معروف گردید . »

ولاجرم در بطن تو آتش عشقی شعله برافروخت که این گل از گرمی آن درآرامش جاوید بشکفت[۱] .

تودراینجامارامشعل‌نیمروزی‌رحمتی[۲]، ودرجهان‌زیرین آدمیزادگان را چشمهٔ زایندهٔامید[۳] .

ای‌بانو ، تو چنان بزرگ وچندان توانائی که آن کس که جویای برکت الهی باشد وروی نیاز بسوی تو نیاورد ، شوق خویش را بی بال و پری درپرواز میخواهد دید[٤] .

کرامت تو نه‌تنها بیاری کرامت طلبان میشتابد ، بلکه خودبرنیاز نیازمندان پیشی میگیرد[٥] .

تو جلوه گـاه رحمت پـروردگاری ؛ تو جلوه گاه بخشایش او و جلوه گاه فرّ وجلال اوئی؛هر آن نیکوئی که درعالم کون ومکان توان‌یافت

۱- یعنی : در رحم تو آتش عشق میان خداوند و انسان که پس ازگناه آدم خاموش شده‌بود ازنو بصورت روح‌القدس وعیسی برافروخته‌شد. واز گرمی‌این‌آتش(شهادت‌عیسی) بود که‌بشر دوباره‌توانست بملکوت آسمان راه‌یابد واز اجتماع ارواح آمرزیدگانی که بهشتی شدند این گل (mistica rosa : مجموعهٔ ارواح بهشتی که بصورت کلی بنظر دانته‌آمده‌اند) درآرامش وصلح جاودان بهشت سربرزند وبشکفد .

۲- «نیمروز»وقتی‌است که خورشید درحد اعلای فروزندگی‌خویش‌است،وبدین‌قیاس مریم که صاحب فروغی بیش از جملهٔ ارواح بهشتی است ، حکم « مشعل نیمروزی رحمت الهی » را درآسمان‌دارد.

۳- « چشمهٔ زایندهٔ امید » : ازآنرو که‌آدمیان برای‌درك برکت‌الهی درعالم نگرانی‌خود چشم امید بسوی او دوخته‌اند .

٤- یعنی : توآن نیروئی‌هستی‌که باید بال وپر بشر را بسوی برکت الهی امکان پرواز دهی،واگریاری تونباشدآدمی‌راخودبخود قدرت چنین پروازی نیست . این بندی از مناجات نامهٔ سن‌برنار است که میگوید : « خدا اراده فرموده است که جز از راه مریم برکتی‌نصیب‌مانشود. »

٥ - یعنی : کرم تو چنان عمیم است که نه فقط طالبان آنرا نصیب میآید ، بلکه حتی پیش‌ازآنکه کسان روی نیاز بسوی توآورده باشند ، این کرم شامل حال ایشان میشود . - این کلمه « بخودی خود » liberamente ازنظر برخی ازمفسرین کمدی الهی منجمله «بوتی» و «بنونوتو» مفهوم «هرگونه» را دارد .

دروجود تو جای بگزیده‌است !

باری ، این کس[1] که ازاسفل‌السافلین کائنات[2] تابدینجا زندگانی ارواح را یکایك[3] ازنظر گذرانیده است ،

ازتو التماس‌آن دارد که ویرا ازراه بر کت نیروئی نصیب کنی که بیاری آن دیدگان خویش را تا بجایگاه نجات اعلی[4] بالا تواند برد[5] .

ومن ، که هرگز درآرزوی چنین دیداری ازجانب خویش در آتش شوقی بیش ازآن نگداخته ام که اکنون بخاطر او درآن میگدازم[6] ،

مخلصانه روی نیاز بسوی تو میآورم واز تو مسئلت دارم که این خواهش‌راناچیزمگیری

---

۱ — دانته .

۲ — infima lacuna dell' universo : دوزخ . ـ درتفسیر این‌مصرع‌بحث‌بسیار شده وهنوزهم اختلاف نظرهاباقی است . خیلی‌ها این «اسفل‌السافلین» را نقطهٔ مرکزی زمین ، یعنی نقطه ای که نیمهٔ دوم زمین بسمت برزخ آغاز میشود دانسته و « حفرهٔ دوزخ » را از این تعریف مستثنی کرده‌اند ، زیرا که در مورد دوزخیان نمیتوان سخن از « زندگانی‌های روحی » vite spiritali که درینجا بدان اشاره شده بمیان‌آورد (ازآن نظر که دوزخیان مظهر فنای روحی مطلقند وصفت «زندگی» شامل آنان نمیتواند شد) . ولی بیشتر احتمال میرود که این دوکلمه دراینجا مفهوم‌کلی «وضع و احوال ارواح» را داشته باشد، زیرابعید مینماید که «سن‌برنار» که از شهامت وپایداری دانته در راه نیل برستگاری سخن میگوید ، دشوارترین قسمت‌سفر او را که وی درطی‌آن بیش ازهمه نیازمند ثبات قدم ودلیری روحی بوده بادیده بگیرد .

۳ — ad una ad una : یکایك از مراحل مختلف زندگانی ارواح دوزخی‌وبرزخی وبهشتی‌را ، ونه یکایك ارواح را .

٤ — l'ultima salute : فروغ خاص الهی .

٥ — اقتباس از رسالهٔ «سن‌تماسوداکوینو» (کتاب اول ، باب دوازدهم) : « ... چون قدرت ذاتی ادراك‌آدمی برای دیدار جوهرالهی‌کافی نیست ، ضروری است‌که حس ادراك از برکت الهی‌نیروگیرد،ومااین‌افزایش‌نیروی ادراك‌راکه‌ازراه برکت حاصل‌میشود«اشراق» مینامیم.»

٦— یعنی: شوقی‌که اکنون برای نمایاندن خداوند بدین‌شخص (دانته) دارم بیش ازآن شوقی نیست‌که همیشه خود برای چنین دیداری داشته‌ام، وبنابـرین تقاضای خویش را درین باره مزید برتقاضای او میکنم .

وباادعیۀخویش ابرهای وجود خاکی‌اورا ازفرا رویش بر کنارزنی
تاآنکه سرور اعلی بروی عیان آید[1] .

و باز ، ای شاهبانوئی که هرچه خواهی توانی کرد ، از تو مسئلت
آن دارم که پس‌ازاین چنین دیداری عواطف اورایکسره پاك نگاه داری ،
و آن کنی که نگاهبانی تو بر شهوات بشری وی پیروز آید[2] !
« بئاتریچه » وبسیار آمرزیدگان دگر را بین که چسان در پشتیبانی از
نیاز من دست بسوی تو بر داشته‌اند !»

آن دیدگانی که خدای را بس محبوب ومعززند ، بگویندۀ این
مناجات بنگریستند و نمودند که نیاز های پارسایانه ، آنانرا بچه‌اندازه
پسند خاطراست[3] ؛

پس آنگاه این دیدگان روی بفروغ جاودانی بردند، ونبایدمان

---

۱ — «ادعیۀ خویش» : دعای مریم بدرگاه پروردگار . — « ابرهای وجودخاکی »: اشاره بدانکه دانته باوجود صعود بچنین آسمانی ، وباآنکه برکت الهی تا بدین حد شامل‌حال اوشده ، هنوز بطور مطلق ازقید وبند قالب زمینی خود نرسته‌است، وبنابرین باآنکه توفیق دیدارفرشتگان و مریم وارواح بهشتی را یافته هنوز دیدگانش قدرت دیدار فروغ خاص پروردگار را ندارند . — سرور اعلی (il sommo piacer(e : خداوند .

۲ — یعنی : پس‌ازآنکه ویرا موهبت دیدار فروغ خاص الهی نصیب‌آمد او را چنان مشمول رحمت خویش کنی که در باز گشت بروی زمین دیگر بسراغ هوی و هوسهائی که بورطۀ فنایش درافکنده بودند (جنگل تاریك‌گناه ، آغاز سرود اول دوزخ) نرود . — شاید اصل فکر از انجیل‌آمده باشد (رسالۀ دوم پولس‌رسول بقرنتیان ، باب دوازدهم) : «... وتاآنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم ، خاری درجسم من داده شد فرشتۀ شیطان تامرا لطمه زند ، مبادا زیاده سرافرازی نمایم . ودربارۀآن ازخداوند سه‌دفعه استدعا نمودم تاازمن برود ، مرا گفت فیض من ترا کافی است ، زیرا که قوت من درضعف کامل میگردد . »

۳ — یعنی : مریم بانگاه ملاطفت‌آمیز دیدگان خویش (که درنظر خداوند محبوب و معززند) بسن برنار، نشان داد که دعائی‌که باخلوص قلب ادا شود تابچه اندازه مورد قبول این دیدگان (وصاحب این دیدگان) است .

پنداشت که دیدهٔ آفریده‌ای دگررا تابدین حد یارای رخنه‌درچنین‌فروغی باشد [۱].

ومن که‌به غایت جملهٔ آرزوها [۲] نزدیك میشدم ، چنانکه میبایست، احساس میکردم که سوزش اشتیاقم بحد اعلای خویش رسیده‌است [۳] .

« برناردو » بمن اشاره میکرد و لبخند میزد تانگاهمرا بجانب بالا بخواند ، اما من خود آن کرده بودم که او میخواست ؛

زیرا که بینائی من ، که صفائی فزون یافته بود، بیشتر و بیشتر [۴] درتشعشع فروغ اعلی که ذات مطلق حقیقت‌است [۵] رخنه میکرد.

از آن پس‌چیزهائی دیدم که برتراز قدرت بیان مایند [۶] ،چندانکه نیروی گفتار در برابرشان سپر میافکند وقدرت حافظه نیز در زیر باری چنین گران ازپای درمیافتد [۷] .

۱ — فروغ الهی، که جز دیدگان مریم‌هیچ دیده‌ایرا قدرت نفوذکامل درآن ودرك کمال تابش آن که برای دیگر دیدگان تحمل‌ناپذیراست نیست .

۲ — خداوند، که غایت ومنتهای هرشوقی است .

۳ — دربارهٔ مفهوم آخرین کلمهٔ این بند «finii» اختلاف نظر است . در صورتیکه آنرا مثل غالب مفسرین « بحد اعلی رسیدن » معنی کنیم همین صورتیکه در ترجمه دیده میشود بدست میآید ، ولی اگر این کلمه را مثل برخی دیگر از مفسرین بمعنی عادی «بپایان رسیدن» بگیریم، جمله‌مفهومی‌کاملا مخالف‌آنچه درترجمه آمده پیدا میکند، یعنی چنین‌معنی‌آن میشود: « ... احساس میکردم که سوزش اشتیاقم باوصول بدین‌کمال مطلوب فرونشسته است . » دراینجا نظری‌که مورد قبول غالب مفسرین ایتالیائی است مرجح شمرده شده است؛ «لانگ‌فلو» مترجم بزرگ امریکائی «کمدی‌الهی» طرفدار نظریهٔ دوم است .

٤ — e più e più : برکت الهی که بالطف مریم لحظه‌بلحظه بیشتر شامل حال دانته میشود و « ابرهای زمینی » را از او دورتر میراند .

٥ — اقتباس از رسالهٔ «سن‌تماسوداکوینو» : «... نه‌تنهاحقیقت‌درخداوند جای دارد، بلکه خداوند خود حقیقت ازلی و حقیقةالحقایق است . »

٦ — ما : آدمیان .

٧ — یعنی : خاطرهٔ چنین جذبه‌ای را نه نیروی حافظه نگاه میتواند داشت ونه قدرت بیانرا امکان بازگفتن آن هست .

حال آن کس را دارم که چیزیرا بخواب دیده باشد ، وچون بیدار
شود خویش‌را تحت تأثیراثری یابد که این‌رؤیا دروی نهاده‌است ، اما هیچ
خاطرهٔ دیگری ازخواب خودرا بیاد نتواندآورد[1] ،

زیرا که مکاشفهٔ من تقریباً بالمره ازخاطرم برفته‌است ، امالذتی که
ازین بابت بردم هنوز دردلم باقی‌است[2] ؛

چنین‌است که برف درآفتاب‌آب میشود، وچنین‌بود که‌غیبگوئیهای
« سیبیلا » در روی اوراق سبك دستخوش باد میشدند[3] .

ای‌فروغ متعال که تابدین حد فراتر ازاندیشه‌های بشری‌جای‌داری،
شمه‌ئی ازآنچه راکه درآنوقت برمن نمودی بمن باز نما،

و زبانمرا آن قدرت عطاکن که تنها شراره‌ای ازجلال‌ترا بکسانی
که ازین پس‌خواهند آمد بتواند نمود ؛

زیرا که اگرتنهااندکی‌ازآنچه دیدم بخاطرم‌آید ، واگرطنینی

---

۱ – یعنی : آنچه درین‌حال جذبه دیدم ، چنان خیره کننده و اعجاز آمیز بودکه گوئی خوابی دیده‌ام‌که در بیداری فقط خاطرهٔ حالتی‌که این رؤیا در من پدیدآورده بود برایم باقی‌مانده است، ونه خود آنچه در خواب دیدم .

۲ – تأیید بند پیش : تقریباً همهٔ‌آنچه را که دیدم از یاد برده‌ام ، ولی لذت روحانی آنرا هنوز جزءِ بجزء در دل خویش احساس میکنم . قبلا نیز همین مضمون آمده است (سرود بیست وسوم ، صفحهٔ۱۴۵۶،سطر۱) .

۳ – اشاره به بندی از «انئیس» ویرژیل (کتاب سوم ، اشعار ٤٤٥ تا ٤٥۳) : «...در کومئوم کاهنه‌ای را خواهی دیدکه غرق در خلسهٔ خویش است ؛درگودال‌صخره‌ای غیبگوئیهای خویش را بصورت اسامی و حروفی برروی اوراقی مینویسد ؛ سپس این کاهنهٔ باکره جملهٔ آنچه را که برروی برگها نوشته است باصورتیکه خود میداند مرتب میکند وآنها را در مغارهٔ خویش نگاه میدارد ... اما همینکه در مغاره برپاشنهٔ خود بچرخد وبادی سبك بوزد و این اوراق را پریشان‌کند، وی‌نه زحمت‌حفظ‌آنهارا بخویش‌میدهد ونه رنج مرتب‌کردن‌آنها ودنباله دادن باشعار خود را ؛ لاجرم آنانکه برای وقوف برآیندهٔ خود آمده‌اند ، بی‌پاسخی باز میگردند وبه سیبیلا Sibyllae لعنت میفرستند . »

ناچیزاز آن درین اشعارمن بگوش رسد ، ماهیت پیروزی تو درنظر کسان عیسی بهتر جلوه گر خواهدآمد .

پندارم که درآن خیرگی که از دیدار شعاع فروزانم حاصل آمد بادیده بر گرفتن ازین فروغ، یکسره راه گم میکردم [1] ،

و بیاد میآورم [2] که ازهمین بابت جرئتی بیشتر درتحمل آن نشان دادم، چندانکه آخرالامر نگاهم بقدرت لایزال پیوست [3] .

چه برکت وافری ، که مرا یارای آن داد که نظر بر فروغ سرمدی دوزم و بینائی خویش‌را یکسره وقف آن کنم [4] !

۱ — یعنی : اگر درآن حال خیرگی که از دیدار این فروغ برمن دست داده بود ، نظر ازآن برمیگرفتم،دیگرهیچ‌جارا نمیتوانستم دید، ولاجرم‌این خیرگی که‌نمایندهٔ برکت‌الهی بود مرا واداشت که بیشتر وبیشتر نگاه بدین فروغ ربانی دوزم . اصل فکر از یکی از سخنان عیسی آمده است (انجیل لوقا ، باب نهم) : «... عیسی ویرا گفت : کسیکه دست را بشخم زدن درازکرده از پشت سر نظرکند شایستهٔ ملکوت خدا نمیباشد . »

۲ — «پندارم» آغاز بند پیش و «بیادمیآورم» آغاز این بند ، نمایندهٔ حالت جذبهٔ خوب‌آلودهٔ دانته درین هنگام است ، بطوریکه درموقع نقل ماجرا ، بدانچه دیده فقط بطور مبهم وبی‌اطمینان خاطر اشاره میتواند کرد .

۳ — این « فریاد پیروزی » دانته است ، که از رسیدن او بهدف نهائی سفر دورودراز دنیای جاوید خبر میدهد . «بهم‌پیوستن» نگاه دانته وقدرت لایزال ... l'aspettò mio col valore infinito حاکی از اعجاز فوق بشری وخارق‌العادهٔ پیوستن وجود انسانی بحقیقت‌الهی است، واین‌همان‌حالتی‌است که عرفای‌مارا بگفتن «اناالحق» وامیداشت. این بیت را از شاهکارهای ادبیات ایتالیا دانسته‌اند .

٤ — یعنی : باتمام آن قدرت بینائی‌که در اختیار داشتم بدین فروغ مطلق نظردوختم تاخداوند را بی‌پرده وحجابی‌ببینم.ــ ولی‌این‌تفسیر مورد قبول همهٔ مفسرین‌نیست ، زیراکه برخی ازایشان جملهٔ tanto che la veduta vi consunsi را چنین معنی‌میکنند که :«چندانکه بینائی خویش را برسر این کار نهادم.» ، یعنی بااین دیدار قدرت بینائی را از دست بدادم .ــ اختلاف این دونظر خیلی زیاد است ، زیراکه درصورت صحت نظریهٔ اول ، معلوم میشود که دانته توانسته است درحال وقوف واطلاع خداوند را روی دررو ببیند ، وبنابراین از لحاظ معنوی چنین دیداری برای بشر امکان پذیر است ، ودرصورت صحت نظریهٔ دوم معلوم میشود که وی

بقیه در صفحهٔ بعد

دردل این فروغ ، پراکندگان عالم هستی را دیدم که در کتابی
واحدکه عشقش شیرازهٔ اوراق بود ، بهم پیوسته بودند .

جوهر و عرض‌ها ، و مختصات آنهارا[1] چنان باهم در آمیخته دیدم
که هرآنچه درین‌باره گویم بجز فروغی‌ناچیز ازحقیقت‌نتواند بود[2] .

واگر پندارم که صورت جهانی این پیوند را دیدم[3] ، از اینروست
که باگفتن آن سرور خویش را افزون میبابم[4] .

دمی تنها ، مرا مایهٔ فراموشی بیشتری‌است ،از گذشت بیست و پنج

بقیه از صفحه قبل

بمحض این دیدار قدرت ادراك و اراده را از دست داده وجذبهٔ او بااطلاع وادراکی همراه نبوده است ، یعنی بهرحال بشر در عالم هشیاری فروغ الهی را بیواسطه نمیتواند دید . ـ اکثریت مفسرین طرفدار نظریهٔ اولند ، ولی طرفداران نظریهٔ دیگر نیز دلائل بسیار در تأیید عقیدهٔ خود آورده‌اندکه در اینجا مجال اشاره بدانها نیست . دو «تز» مفصل مخالف وموافق این‌عقیدهٔدومین، که یکی توسط «گاردنر» در سال ۱۹۱۳ بزبان انگلیسی درلندن ، ودیگری توسط «ژیلسن» در سال ۱۹۲٤ بزبان فرانسه درپاریس انتشاریافته ، برروبهم بیش‌از صدصفحه را شامل میشود؛همچنین شمارهٔ ۲۳ نشریهٔ « انجمن دانته‌شناسی ایتالیا » که در۱۹۱٦ منتشر شده است وقسمت اعظم آن بدین بحث اختصاص دارد ، بیش از صدوسی‌صفحه است .

۱ — جوهر sustanza : اساس وذات‌وجودی هرچیز ،که بخودی خود « هست » و این وجود وابسته بعاملی‌دگرنیست ؛ عرض‌ها accidente : آنچه تابع جوهر ووابسته‌بدان‌است، وبدان شکل وصورتی خاص میبخشد ؛ مختصات costume : پیوندی‌که میان جوهروعرض‌است. این‌هرسه اصطلاح ازاصطلاحات معمول مدارس‌علوم قدیمه‌است.

۲ — یعنی : کنه وحقیقت همهٔ اینها را چنان در ذات الهی درکنارهم ومظاهرمختلفی از یك حقیقت واحد دیدم،که‌آنچه درین باره بگویم ، جز فروغی ناچیزبراین‌حقیقت‌نمیافکند.ـ میان همهٔ مفسرین ، فقط «بوتی» مصرع آخر این بند را چنین معنی‌میکندکه:«آنچه‌میگویم ، بجز فروغی ناچیز از حقیقتی‌که دیدم نیست . »

۳ — پندارم (اشارهٔ دیگری بحال جذبه وبیخبری دانته) ؛ ـ «صورت جهانی‌این‌پیوند» la forma universal(e) di questo nodo: پیوندجوهروعرض‌ها راکه درذات الهی‌باهم در میآمیزند وصورت جهانی‌یعنی صورتی پیدا میکنندکه همهٔ عالم وجود را شامل میشود .

٤ — دانته درست نمیداندکه درعالم بیخبری خود چنین دیده یا ندیده، وفقط ازآنرو تصور دیدن چنین چیزی را میکندکه باگفتن‌آن در خود وجد وسرور بیشتری میبابد . اشاره بدانچه قبلا در بارهٔ خواب دیدن واثری‌که پس از بیداری ازین خواب میماندگفته است .



در فروغ این گل بهشتی ، پراکنده کان عالم آفرینش را در کتابی واحد که عشق شیرازهٔ
اوراقش بود بهم پیوسته دیدم . (صفحهٔ ۱۶۲۸)

سرود سی و سوم

قرن برآنچه «نتونو»را واداشت تاباعجاب بسایهٔ «آرگو» بنگرد [1].

اندیشهٔ من درحالت وقفهٔخویش‌بیحرکت وهشیار بود وخیره خیره مینگریست [2]، وپیوسته بیشتردرآتش تأمل‌وجذبه میگداخت.

---

۱ — درمیتولوژی یونان ، آرگوناوت‌ها Argonauti دلاوران‌یونانی بودند که‌بر کشتی آرگو Argo نشستند وبفرماندهی « یاسون » پسر پادشاه تسالیا بـرای بدست‌آوردن « قوچهـای زرین پشم سرزمین کلکیس » رهسپارآن‌دیار شدند، وچون در تاریخ جهان این اولین کشتی‌بود که در روی دریا براه افتاد ، «نتونو» Nettuno خدای دریا (دراصل یونانی پوزئیدون Poseidon ودرلاتینی نپتونوس Neptunus) بدان بااعجاب بسیار نگریست (در بارهٔ این ماجرا ، بسرود هفدهم دوزخ ، صفحهٔ ۳۱۹ ، شرح ۲ مراجعه شود) .

طبق آنچه در تواریخ یونانی درین باره گفته شده بود ، ایـن سفر افسانه‌ای در ۱۲۲۳ پیش ازمیلاد مسیح اتفاق‌افتاد، وبدین حساب در سال ۱۳۰۰ میلادی اندکی بیش‌ازبیست‌وپنج‌قرن ازآن تاریخ میگذشت ـ ودانته درینجا میگوید که وی تنها در یك لحظهٔ کوتاه بیخبری درهنگام دیدار بیواسطهٔ خداوند ، بیش ازآن اندازه فراموشی که مردمان درطول‌بیست‌وپنج‌قرن نسبت‌بدین ماجرای کشتی «آرگو» پیدا کرده‌اند ، دچار فراموشی شده است .

این تفسیر ، خلاصهٔ آن نظریه‌ای است که درین باره در نزد مفسرین بیشتر جنبهٔ قبول یافته است . ولی تذکر این نکته لازم است که در کمتر قسمتی از کمدی الهی تابدین اندازه میان مفسرین مختلف این‌کتاب اختلاف نظر میتوان دید . بقول «لانگ‌فلو »، دربـارهٔ این بند بهمان اندازه که مفسروجود دارد تفسیر وجود دارد ، وهیچیك ازین تفسیرها بادیگری نمیسازد.ـ تقریباً همهٔ این اختلاف نظرها با مفهومی که باید برای کلمهٔ letargo در مصرع اول این بند قائل شد ارتباط دارد . این کلمه درطب مفهوم کلی«موت‌کاذب»را دارد، که نشان آن بیحسی‌کامل است ودرینجا یا مراد ازآن «فراموشی‌مطلق» میتواند بود که درینصورت مفهوم شعر همان میشود که گفته شد ، ویا مراد ازآن بطور مجازی (وباعتقاد بسیاری ازمفسرین) اعجاب وتحسین‌است، ودرینصورت مفهوم شعر این میشود که : « اعجاب من درآن یك لحظه که چنین دیدم ، ازهمهٔ تحسین واعجابی که مردمان در طول بیست وپنج قرن نسبت بماجرای کشتی «آرگو» ابراز داشتند بیشتر بود». ـ نظریهٔ سومین، که «توراکا» مفسرمعروف کمدی الهی وپیروان اوطرفدارآنند اینست که باید این بند وبند بعد را بهم مربوط‌کرد ومعنی مجموع آنها را چنین دانست‌که : «چنان باشوق وجذبه بدین فروغ الهی مینگریستم، که اگر تنها یك لحظه روی ازآن برمیتافتم ، این لحظه بنظرم از بیست وپنج قرنی که برواقعهٔ کشتی «آرگو» واعجاب «نتونو» میگذشت، طولانی‌تر میآمد» .

۲ — «درحال وقفه» sospesa : این اصطلاحی است که «سن‌بناونتوره» (رجوع شود بسروددوازدهم‌این کتاب، صفحهٔ ۱۲۹۵ شرح۲) دردیباچهٔ کتاب « مراحل سیر معنوی در خداوند »

بقیه در صفحهٔ بعد

آنکس که چنین فروغی‌را دیده باشد، چنان شود که بعد از آن
هرگز بخاطر دیداری دگر، دیده ازاین‌دیدار برنتواند گرفت[1]؛

زیرا که خیر که کمال‌مطلوب شوق‌است یکسره در دل این فروغ
جای گزیده‌است، وبیرون‌از آن‌هر آنچه راکه‌درآنجا کامل است صورتی
ناقص‌بیش‌نیست[2].

از این جا دیگر بیان من، حتی در بازگوئی آنچه بیاد دارم،
ازسخنان کودکی که هنوز پستان میمکد[3] نارساتر است.

نه از آنرو که فروغ زنده[4] فرا روی مرا فزون از جلوه‌ای واحد
باشد، زیراکه‌وی جاودانه همان است که بود،

بلکه‌ازاین‌راه که دیده‌من‌باافزون‌نگریستن نیروئی‌فزونتر میبافت،

بقیه از صفحه قبل

Itinerarium mentis in Deum بکار برده است: «حال وقفهٔ فکری، نقطهٔ اوج فکرت آدمی پیش از در آمیختن آن باخداوند است.» - «بیحرکت وهشیار خیره‌خیره مینگریست»: این جمله نیز ترجمهٔ تحت اللفظ از جملهٔ دیگری از «سن‌بناونتوره» در فصل بیست ودوم In Hexaëmeron اوست: «tunc enim debet anima esse fixa, et stans, et spectare». دانته یکبار دیگر نیز بدین «وقفهٔفکری» اشاره‌کرده است (بهشت، سرود بیست وسوم، صفحهٔ۱۴۵۳، سطر۱).

۱ — نقل از رسالهٔ «سن‌تماسوداکوینو» (کتاب اول، قسمت دوم، باب پنجم): «کمال سعادت روحانی‌آدمی دیدار جوهر الهی است، وممکن نیست که آنکس که این جوهر الهی‌را ببیند دیگر دیده ازآن برتواند گرفت، زیراکه هرچیز دیگری که جایگزین آن شود یا ناقص است ویا معیوب.»

۲ — یعنی: جزدرکمال الهی، هرچه باشد ازکمال بدور است.

۳ — دراصل: «که هنوز زبان را باپستان شستشو میدهد.» دانته یکبار دیگر نیز مضمونی مشابه این آورده است (دوزخ، سرود سی ودوم، صفحهٔ ۴۹۶، بند ۳ وشرح ۳).

۴ — vivo lume: خداوند، که روشنائی محض است.

بهمان نسبت که خود دراین راه پیشتر میرفتم طرز تجلی این جلوهٔ واحد درنظرم تعدیل میشد[1] ،

درجوهر عمیق و تابناك[2] فروغ اعلی ، سه حلقه برمن نمودار آمد که رنگهائی جدا اما پهنائی یکسان داشت[3] .

و همچنانکه رنگین کمان انعکاس رنگین کمان است ، یکی از این حلقه ها انعکاس حلقهٔ دیگر مینمود ، وحلقهٔ سومین آتشی بود که ازاین و آن بیك اندازه مایه گرفته باشد[4] .

شگفتا ، که نیروی بیان چه محدود ودرنقل اندیشهٔ من بچه‌اندازه نارسا است ، و حال آنکه این اندیشه خود در برابر آنچه دیدم ، چنان

---

۱ — اشاره بدیدار فروغ سه‌گانهٔ «تثلیث» (که در بند بعد ازآن سخن میرود) دردل این‌فروغ، ودانته در این بند وبند پیش تذکر میدهد که اگر تااین‌دم در این فروغ واحد جلوهٔ تثلیث را ندیده بود ، نه ازآن بود که این جلوه قبلا در این فروغ نبوده ، بلکه ازآنرو چنین بود که دیدهٔ وی هنوز قدرت چنین تشخیصی را نداشته است ، واو فقط با نگریستن ممتدبفروغ الهی برکت و نیروی آنرا یافته است که اندك اندك ماهیت آنرا بهتر وبصورتی‌روشن‌تردریابد .

۲ — نقل از رسالهٔ «سن‌تماسوداکوینو» : «عمق وروشنی ، دوصفت هرچیزبزرگند».ــ «مایهٔ ذاتی» sussistenza : جوهر مجرد ، که بذاته موجود است ودرینجا طبعاً مراد از آن ذات خداوندی است .

۳ — سه‌حلقه tre giri : جلوه‌های سه‌گانهٔ الوهیت : اب ، ابن، روح‌القدس، که‌سه‌رنك مختلف (اشاره بجنبه های ثلاثهٔ آنان) اما پهنائی واحد (اشاره به همانندی آنها) دارند . ــ درین بند فاعل بصورت جمع (giri :حلقه‌ها) آمده است وفعل‌بصورت‌مفرد parvemi (نمودار آمد) ؛ این طرز بیان در زبان فارسی در موردی که فاعل ذیروح نباشد معمول ، ولی درزبانهای غربی غلط است ، ودرینجا دانته تعمداً چنین کرده است تانشان دهد که این اجزاءِ ثلاثهٔ «تثلیث» درعین‌حال که سه‌تا هستند ، یکی بیشتر نیستند . ــ بدین «سه‌گانگی» درآغاز سرود سوم دوزخ (صفحهٔ۱۰۹ ، سطرهای ۵ و۶ وشرح ۲) اشاره شده است .

٤— «ایری» Iri (دراصلIris) : قوس‌وقزح(رجوع شود بسرود دوازدهم‌بهشت،صفحهٔ۱۲۷۹ شرح٤)؛ یعنی:همانطور که‌هر رنگین کمانی‌همیشه‌یك‌رنگین کمان‌دومین‌را که انعکاس آنست‌درپی‌دارد، درین مورد حلقهٔ دومین(پسر،عیسی)انعکاس‌حلقهٔ اولین(پدر، خدا)است، وحلقهٔ‌سومین(روح‌القدس) که «آتشی‌مینماید که‌ازآن‌هر دوحلقهٔ‌دیگر‌بیك اندازه مایه گرفته باشد»انعکاس‌دوحلقهٔ اولین‌ودومین‌است.

ناچیزاست که کلمهٔ «کم» برای توصیفش کافی نیست .

جلالت بادای فروغ سرمدی، که تنها در خویش مکان داری وتنها خودخویشتن رادرك میکنی[1] ،و بااین ادراك هم میفهمانی وهم میفهمی[2] ،ولاجرم بخود عشق میورزی و بروی خویش لبخند میزنی[3] !

چون دیدگان من کوتاه زمانی براین دَوَران[4] بنگریستند که فروغ تواش در دل خویش داشت[5] و نوری مینمود که منعکس شده باشد ، چنین پنداشتم که درآن ، تصویر ما[6] بارنگ خاص این فروغ هویدا بود[7] ،ولاجرم نگاه من سراپا مستغرق آن شده بود .

بدیدار جلوهٔ تازهٔ این فروغ ، حال آن هندسه دان را یافتم که یکسره همت باندازه گیری دایره گماشته است ، ولی باهمهٔ تلاش خویش آن اصل ریاضی را که دراین مورد ضروراست بخاطر نمیآورد[8] ؛

میخواستم ببینم که تصویر چگونه بادایره در آمیخته بود ، و بچه

---

۱ — اشاره بخدا .

۲ — اشاره بعیسی .

۳ — اشاره بروح‌القدس .

٤ — quella circulazion(e) : این حلقهٔ دورانی . اشاره بعیسی ، حلقهٔ دومین از حلقات ثلاثه .

٥ — che si concetta : که دردل فروغ تو جای داشت وازآن پدید آمده بود .

٦ — تصویر آدمی .

٧ — یعنی : دوجنبهٔ الهی وبشری بیکصورت واحد در این حلقهٔ دومین(عیسی)متجلی بود.

٨ — اشاره به معمای «مربع کردن دایره» که ازمعضلات همیشگی علم هندسه بوده،زیرا که به اندازه گیری ضریب «پی» π مربوط میشده است، ودراینجا دانته تذکر میدهد که اونیز چون هندسه دانی (geomètra) که باوجود همهٔ تلاش خود بکشف راه حل معمای ریاضی مورد نظر خویش دست نیابد ، ازتوجیه آن مشکلی که دربرابر دارد عاجز مانده است .

صورت در آن جای داشت [1]؛

اما بال وپرخاص مرا قدرت این چنین پروازی نبود، اگر که برقی لامع که کمال مطلوب مرا همراه داشت برروح من ندرخشیده بود [2].

و در اینجا بود که خیال بالانشینم [3] ازفرط جذبه ازپای درافتاد [4]؛ اما پیش از آنکه چنین شود، شوق و اراده‌ام چون چرخی که با حرکتی یکسان در گردش باشد، هماهنگ شده بودند [5].

واین کار عشق بود [6] که خورشید ودیگراختران را در گردش دارد [7].

۱ — دنبالهٔ بند پیش : ... واین مشکل اینست که چگونه ممکن است تصویرآدمی با دایره‌ای که مظهرعیسی‌است درآمیخته باشد ، بطوریکه این دائرهم مدور باشد وهم‌شکل‌آدمی‌را داشته باشد ؟ ـ مفهوم این‌گفته اینست که : چسان ذات‌بشری باجوهرالهی درآمیخته‌است؟ واین درآمیختگی طبق چه قانون وبچه ترتیب صورت میگیرد ؟

۲ — برق لامع : برکت اعلی ، که متأمل را بجذبه وخلسهٔ نهائی فرو میبرد و اورا درچنین حالی باسر پنهان احدیت آشنا میکند ، واگرکه این‌برکت اعلی بیاری اونیاید نیروی ذاتی (بال‌وپرخاص‌او) را چنین قدرتی نیست . ـ « که غایت آرزوی مرا همراه داشت » ، یعنی: راز احدیت را برمن فاش‌کرد .

۳ — alta fantasia : نیروی خیال‌که چون با جذبهٔ دیدار الهی درآمیخته،بصورتـی «والا» درآمده است .

٤ — یعنی : مکاشفهٔ من پایان یافت .

٥ — یعنی : پیش‌ازآنکه سفر من بدنیای جاوید بااین دیدار اعلی پایان یـابد ، این برکتی‌که نصیبم شد شوق من(disiro : آنچه روح بشری خودبخود بدنبال آن‌ودرطلب‌آنست) وارادهٔ من (velle ، کلمهٔ لاتینی :آنچه باختیار وبطور ارادی خواسته میشود) باهم‌هماهنگ‌شده بودند، وخود بخودآنرا میخواستم‌که شوق من درعالم خدای بینی خـود میخواست.

٦ — انجیل ، رسالهٔ اول یوحنای رسول ، باب چهارم : « ... خدا محبت است، وهرکه درمحبت ساکن است در خدا ساکن است ، وخدا در وی . »

۷ — l' Amor che move il sole e l'altre stelle ؛ آخرین شعر « کمدی الهی» که بااندکی تغییرتکراراولین شعر«بهشت» است ، باکلمهٔ «عشق» Amore شروع وباکلمهٔ ستارگان، stelle (مظاهر امید) ختم میشود ،وبدین‌ترتیب‌کمال مطلوب شاعر در تدوین این اثر درهمین‌یك مصرع خلاصه شده است . «ستارگان» کلمه‌ایست‌که هرسه‌قسمت‌کمدی‌الهی (دوزخ ، برزخ ، بهشت) باآن پایان میابد ...

فهرست اعلام

اعدادی‌که درشرح هراسم، بعد از کلمات دوزخ، برزخ، بهشت چاپ شده، شمارهٔ سرودهائی است که این اسم در آنها آمده‌است. درمواردی‌که ازاین نام بصورت اشاره یادشده، درکنار شمارهٔ سرود علامت ستاره گذاشته شده‌است.

آ

آباتی Abati (بوکادیلی آباتی) ، فلورانسی خائنی که باعث شکست قوای فلورانس شد ـ دوزخ ، ۳۲

آبالیاتو Abbagliato از اعیان زادگان فلورانس ـ دوزخ ، ۲۹

آبیدو Abido شهری درکنار داردانل ـ برزخ ، ۲۸

آپولو Apollo آپولن (فبوس)، خدای موسیقی وهنر درمیتولوژی یونان ـ بهشت ، ۱ ، ۲

آپنینو Apennino رشتهٔ جبال معروف ایتالیا ـ دوزخ ، ۱۶ ، ۲۰ ـ برزخ ، ۵ ـ بهشت ، ۲۱

آتامانته Atamante پادشاه شهر «تبه» در یونان کهن ـ دوزخ ، ۳۰

آتروپوس Atropós یکی از پریان سه‌گانهٔ زندگی در میتولوژی یونان ـ دوزخ ، ۳۳

آتسو Azzo (اکولینوداتسو) ، از اشراف شهر «استه» ایتالیا ـ برزخ ، ۱٤

آتسو Azzo (آتسوی هشتم) ، ملقب به «مارکزه دسته» از اشراف ایتالیا ـ دوزخ ، ۱۲ ـ برزخ ، ۵ ، ۲۰

آتسولینو Azzolino اتسولینوی سوم ، ملقب به «رومانو» ، ازاشراف «رومانیای» ایتالیا ـ دوزخ ، ۱۲ ، ۱۸

آتسیو Azio دماغهٔ ناحیهٔ «اکارنانیا» در ایتالیا ـ بهشت ، ٦

آتن Atene پایتخت یونان ـ دوزخ ، ۱۲ ـ برزخ ، ٦ ـ بهشت ، ۱۷

آتیلا Attila پادشاه « هون‌ها » که از آسیای مرکزی باروپا و روم حمله بردند ـ دوزخ ، ۱۲ ، ۱۳

آدریاتیکو Adriatico آدریاتیك دریای مشرق ایتالیا ـ دوزخ، ۵ـ برزخ، ۱٤ ـ بهشت ، ۸

آدریانو Adriano آدریانوس، امپراتور روم ـ بهشت ، ۲۱

آدم Adamo آدم ابوالبشر ـ دوزخ ، ۳ ـ برزخ ، ۹ ، ۱۱، ۲۹ ، ۳۲ ـ بهشت (باشاره) : ۷ ، ۱۳ ، ۲٦ ، ۲۷ ، ۳۲

آدم Adamo (استاد آدم) سکه‌ساز دوزخی ـ دوزخ ، ۳۰

آدیچه Adice رودخانهٔ شمال ایتالیا ـ دوزخ ، ۱۲ ـ برزخ ، ۱٦ ـ بهشت ، ۹

آدیماری Adimari خاندان اشرافی فلورانس ـ بهشت ، ۱٦

آراگنه Aragne ، دختری‌که در میتولوژی یونان بدل به عنکبوت شد ـ دوزخ ، ۱۷ ـ برزخ ، ۱۲

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

ا

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

ب

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

فهرست اعلام

پ

ت

ج

فهرست اعلام

چ

ح

خ

د

ذ

ر

س

فهرست اعلام

ش

ص

ط

ع

ف

فهرست اعلام

گ

ل

ن

و



بهای دورهٔ سه جلدی:
۶۰۰۰۰ ریال

شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره ۳ جلدی)
ISBN: 964 - 00 - 0444 - 8 (3vol.set)
شابک ۹-۰۴۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلد سوم)
ISBN: 964 - 00 - 0435 - 9 (vol.3)